

تفسیر أنوار القرآن

[گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدير
شوكانى، تفسیر ابن كثير و تفسیر
المنیر وهبة الزحیلی]

جلد اول

ترتیب و ترجمه:

عبد الرؤوف مخلص

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته!
خواننده عزیز، اگر گاهی حین مطالعه این تفسیر شریف به آیه از آیات قرآن کریم با قلم (فونت) نا آشنا (غیر از قلم
Times New Roman) مواجه شدید و یا به اشتباهی در جای دیگری پی بردید لطف نموده ما را با تماس به پست برقی و
شماره های تلفن زیر در جریان قرار دهید: abdulqawee2000@yahoo.co.uk
0093(0)775270508, 0093(0)707831364

فهرست جلد یکم

۳	مقدمه
۵	(سوره فاتحه)
۱۸	(سوره بقره)
۴۱۶	(سوره آل عمران)
۶۰۹	(سوره نساء)

مقدمه

عقیده ی اهل سنت وجماعت درباره اسماء و صفات خداوند

یکی از لازمه های ایمان به خداوند، ایمان به اسماء و صفات باری تعالی می باشد، ایمان به اینکه خداوند رحمان، رحیم، قوی، عزیز است. و باید متذکر شد که اسماء و صفات خداوند توقیفی هستند، یعنی هر اسم و وصفی که برای ذات باری تعالی در قرآن و سنت صحیح آمده است قابل استدلال است.

و باید دانست خداوند سبحان شبیه و مانند هیچ یک از مخلوقاتش نیست، می فرماید: لیس کمثله شیء وهو السميع البصیر. در اینجا با وجود اثبات صفت شنیدن و دیدن برای خود، هرگونه تشبیه و همانندی را از خود نفی می کند.

و همچنین در سایر اسماء و صفات وارده باید به آنها ایمان داشت و از هر گونه تأویل و تحریف و تشبیه خودداری نمود.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۸۰) الأعراف: ۱۸۰.** (یعنی خداوند

اسمهای زیبایی دارد، شما با ذکر آن اسمها خداوند را در دعاها و دعاهایتان فرا خوانید، و کسانی را که در اسمهای خداوند دچار الحاد شدند رها کنید، به زودی خداوند آنها را به سزای اعمالشان می رساند).

از جمله صفاتی که زیاد در قرآن و سنت آمده صفت دست می باشد, مانند: **يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ** الفتح: ۱۰, **وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ. المائدة: ۶۴**, **قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِيَّ. ص: ۷۵**, که در این صفات باید باور داشت که خداوند دارای دست است ولی به هیچ وجه این دست مانند دست مخلوقان نیست, و حتی نباید در ذهن تصور چنین دستی را برای خداوند سبحان کرد. و همچنین نباید آن را به قدرت یا چیزهای دیگری تأویل کرد, زیرا اگر خداوند می خواست چنین کلمه ای را به کار ببرد هیچ مانعی وجود نداشت و می فرمودند: قدرت خداوند بالای همه قدرتهاست.

و همچنین دیگر صفات خداوند، که تمامی این صفات را به گونه ای برای خداوند ثابت می کنیم که از هر گونه همانندی با مخلوقانش به دور است.

(سوره فاتحه)

مدني است، و داراي (۷) آيه است.

وجه تسميه: با توجه به اين كه فاتحه به معنای آغاز هرچيز است، اين سوره را نيز «فاتحة الكتاب» ناميدند زيرا قرآن با آن افتتاح شده است، از طرفي اين اولين سوره از مصحف شريف است كه كاتبان قرآن آن را مي‌نويسند و اولين سوره از كتاب مجيد الهي است كه خواننده آن را تلاوت مي‌كند؛ هر چند از نظر ترتيب نزول آيات، اين سوره اولين آيات نازل شده قرآن نيست.

سوره فاتحه دوازده نام دارد كه مشهورترين آنها سه نام زير است: «فاتحة الكتاب»، «أم الكتاب» و «سبع المثاني»^۱. از ديگر نامهاي مشهور آن «حمد»، «صلاة» و «واقية»^۲ مي‌باشد.

فضيلت آن: در فضيلت اين سوره احاديثي روايت شده است، از آن جمله حديث شريف ذيل به روايت بخاري و احمد از ابوسعيد بن المعلي^۳ است كه گفت: رسول خدا ص به من فرمودند: «بدان، قبل از آن كه از مسجد خارج شوي، تو را از بزرگترين سوره قرآن آگاه خواهم ساخت ابوسعيد مي‌گويد: رسول خدا ص دستم را گرفتند و همين‌كه خواستند از مسجد خارج شوند، گفتم: اي رسول خدا ص! مگر شما نگفتيد كه تو را از بزرگترين سوره قرآن آگاه خواهم ساخت؟

^۱-يعني: هفت آيه ای كه قرائت آنها در نمازها تكرر می شود.

^۲يعنی: نگاه دارنده.

فرمودند: آری بزرگترین سوره قرآن : **الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** است؛ این همان سبع المثانی (هفت آیت تکرارشونده) و قرآن عظیمی است که به من داده شده است». همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم در صحیحش و نسائی در سننش از ابن عباسؓ ، آمده است که فرمود: «جبرئیلؑ نزد رسول خدا ص بود که بناگاه آن حضرت ص از بالای سرخویش صدایی را شنیدند. جبرئیلؑ نگاهش را به سوی آسمان دوخت و گفت: این دری است که هم اکنون در آسمان گشوده شد و قبل از این هرگز گشوده نشده بود. راوی ادامه می‌دهد: سپس، از آن درفرشته‌ای نزد رسول خدا ص فرود آمد و گفت: «أبشر بنورین قد أوتيتهما لم يؤتهما نبي قبلك: فاتحة الكتاب وخواتيم سورة البقرة، لن تقرأ حرفا منهما إلا أوتيته».

«مژده باد تو را به دو نوری که برایت داده شده و قبل از تو به هیچ پیامبری داده نشده است؛ [آنها عبارتند از] فاتحه الكتاب و آیات پایانی سوره بقره. [این را بدان که] هرگز هیچ حرفی از آنها را قرائت نمی‌کنی ، مگر آن که همان را داده می‌شوی». سوره فاتحه متضمن معانی قرآن کریم، مشتمل بر اصول و فروع دین، دربردارنده اصول عقیده و عبادت و شریعت، راهنمایی به سوی درخواست هدایت از رب العالمین و درخواست برکنار ماندن از راه منحرفان است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از ابن عباسؓ روایت شده است که فرمود : «رسول خدا ص نمی‌دانستند که چگونه میان

سوره‌ها فاصله قرار داده و آنها را از هم جدا کنند تا آن که: بسم الله الرحمن الرحيم بر ایشان نازل شد». در حدیث شریف آمده است: «کل أمر ذي بال لم يبدأ بسم الله فهو أبتتر: هرکار مهمی که به نام خدای عزوجل آغاز نشود، آن کار ابتر [بی‌خیر و برکت] است». همچنین صحابه Ψ تلاوت کتاب خدا Ψ را با: (بسم الله الرحمن الرحيم) آغاز می‌کردند، لذا تلاوت آن در آغاز هرسخن و عمل‌نیکی، مستحب است. خواندن آن در آغاز وضوء نیز مستحب می‌باشد زیرا در حدیث شریف آمده است: «برای کسی که نام خداوند Ψ را بر وضوء نبرد، وضوئی‌نیست». همچنین خواندن آن در هنگام ذبح - نزد امام شافعی - مستحب است، ولی ائمه دیگر آنرا واجب شمرده‌اند. در هنگام غذا خوردن نیز خواندن آن مستحب است زیرا در حدیث شریف آمده است: «قل بسم الله وكل بيمينك وكل مما يليك: وقتی می‌خواهی غذا بخوری، در آغاز آن بسم الله بگو، آن‌گاه با دست راستت بخور و از آنچه در جلوی تو است بخور». چنان‌که خواندن آن در هنگام مقاربت جنسی نیز مستحب می‌باشد زیرا در حدیث شریف آمده است:

«لو أن أحدكم إذا أراد أن يأتي أهله قال: بسم الله، اللهم جنبنا الشيطان وجنب الشيطان ما رزقتنا، فإنه إن يقدر بينهما ولد لم يضره الشيطان أبدا».

«اگر یکی از شما آن‌گاه که می‌خواهد با همسرش همبستر شود، بگوید: به نام خدا، بار خدایا! ما را از شیطان دور بدار و شیطان را از آنچه روزی مان نموده‌ای (از

فرزند) بر کنار بدار؛ در این صورت اگر در میان آن دو فرزندی مقدر شود، شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند».

«به نام الله بسیار بخشاینده و بسیار مهربان»
الله: یعنی معبود بر حق؛ نام مقدس ذات خداوند است که بر غیر وی اطلاق نگردیده. اصل آن «اله» است که بر هر معبودی - به حق یا به باطل - اطلاق می‌گردد و سرانجام اطلاق آن بر معبود برحق غالب گشت. به قولی: «الله» اسم اعظم الهی است زیرا به تمام صفات قدسی موصوف می‌شود؛ چنان‌که خداوند متعال فرموده است:

هُوَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.

«الله کسی است که معبودی جز او نیست، دانای نهان و آشکار است، رحمان و رحیم است...»
[حشر/ ۲۲].

ملاحظه می‌کنیم که در این دو آیه، تمام اسماء دیگر، صفات «الله» قرارگرفته اند. و از آنجا که جز خدای تبارک و تعالی کسی دیگر به نام «الله» نامیده نشده، لذا طبق قاعده برای «الله» در سخن عرب اشتقاقی سراغ نداریم بنابراین، اسم الله «جامد» است نه «مشتق» و این رأی اکثر اصولیان و فقها می‌باشد.

«رحمن» و «رحیم»، دو اسم مشتق از رحمت - بر وجه مبالغه - اند، البته مبالغه «رحمان» از «رحیم» در معنای رحمت بیشتر است. چنان که ابن جریر طبری در تفسیر آنها می‌گوید: «خداوند متعال بر تمام خلق رحمان و به مؤمنان رحیم است». اسم «رحمن»

نیز ویژه خداوند متعال می‌باشد که دیگران نباید بدان نامیده شوند.

بنابراین، معنای اجمالی «بسم الله الرحمن الرحيم» این است: قبل از هر چیز، به نام خدای عزوجل و به یاد و تسبیح او آغاز می‌کنم در حالی که از او در تمام امور خویش یاری می‌جویم زیرا او پروردگار و معبود برحق است که رحمتش بر همه چیز گسترده است، نعمت دهنده نعمتهای بزرگ و کوچک تنها اوست و تنها بخشش و مهربانی و احسان اوست که فراوان، مدام و مستمر است.

حکم آن: مالکی‌ها و حنفی‌ها برآنند که: «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای از سوره فاتحه و سایر سوره‌ها نیست، بلکه تنها آغازگر سوره‌هاست که فقط برای قراردادن فاصله میان سوره‌ها در ابتدای آنها نوشته شده است. اما شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که: «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای از سوره فاتحه است، لذا خواندن آن در نماز واجب می‌باشد. از اختلاف فقهی یاد شده که بگذریم، اُمت اسلام اتفاق نظر دارند بر این که: «بسم الله الرحمن الرحيم» بخشی از يك آیه در سوره «نمل» است:

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

«این نامه‌ای از جانب سلیمان است و این نامه به نام خداوند بخشایشگر مهربان است». [نمل / ۳۰].

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱)

«جمله ستایش‌ها شایسته خداوند است» حمد:
ثنا و سپاس زبانی است که جهت تفضیل و برتری دادن گفته می‌شود. فرق در میان «حمد» و «شکر» یکی در این است که حمد فقط به زبان است، اما شکر هم به زبان، هم به قلب و هم به سایر اعضا می‌باشد. دیگر این که شکر فقط در برابر نعمت است، ولی حمد به جهت کمال محمود می‌باشد؛ هر چند در برابر نعمتی نباشد. و از آنجا که هیچ موجودی در ذات، صفات و اسماء از خدای عزوجل کاملتر نیست و هیچ نعمتی نیست مگر این که مستقیماً یا به واسطه، به آن ذات متعال برتر برمی‌گردد، پس در حقیقت تمامی حمدها و شکرها سزاوار اوست و تنها او مالک هر حمد و شکری است. در حدیث شریف آمده است: «أفضل الذكر لا إله إلا الله، وأفضل الدعاء الحمد لله: بهترین ذکرها لا اله الا الله و بهترین دعاها الحمد لله است». **آری همه ستایشها از آن خداوندی است: «که رب عالمیان است»** رب: به معنی پروردگار، مالک، سرور، سالار، مصلح، مدبر و معبود؛ اسمی از اسمای خداوند متعال است و برغیروی - جز با قید و اضافه - اطلاق نمی‌شود؛ مثل این که بگویی: «هذا الرجل رب المنزل: این مرد رب (صاحب) منزل است». «عالمین» جمع عالم؛ عبارت از هر موجودی غیر از خداوند متعال است. بعضی برآنند که عالم مجموعه موجودات عاقل است که شامل چهار نوع انس، جن، فرشتگان و شیاطین می‌شوند. بر اساس این تعریف؛ به حیوانات و چهارپایان، عالم گفته نمی‌شود.

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۲)

«بسیار بخشنده و بسیار مهربان است» تفسیر این آیه در توضیح معنای: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» بیان شد. و از آنجا که در اتصاف خداوند متعال به (رَبِّ الْعَالَمِينَ) معنای تخویف و هیبت وجود داشت، پروردگار مهربان، آن آیه را به: (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ) که متضمن ترغیب و تشویق است، متصل ساخت تا به این ترتیب، در بیان صفات خویش، معنای بیم و هراس را با رغبت و امید همراه و یکجا گرداند زیرا این دو معنی در کنار یکدیگر، انگیزه بهتری برای بندگان در اطاعت و فرمانبرداری از او پدید می‌آورند.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۳)

«مَالِكِ رَوْزِ جَزَاةٍ» در قرائت دیگری، «مَلِكِ» نیز خوانده شده و هر دو قرائت: «مَلِكِ و مَالِكِ» صحیح و متواترند. اما بعضی گفته‌اند: «مَلِكِ» عامتر و بلیغتر از «مَالِكِ» است زیرا فرمان مَلِكِ بر مَالِكِ در مَلِكِ و نافر می‌باشد و او نمی‌تواند جز با نظر و رأی مَلِكِ در مَلِكِ خویش تصرف کند. برخی دیگر گفته‌اند که: «مَالِكِ» بلیغتر است زیرا خداوند متعال مَالِكِ مردم و همه جهانیان می‌باشد. ولی صحیحتر این است که تفاوت در میان دو صفت نسبت به پروردگار سبحان این است که: مَلِكِ وصفی برای ذات او تعالی است، در حالی که مَالِكِ وصفی برای فعل او می‌باشد.

یوم الدین: روز محاسبه و جزاست از سوی پروردگار سبحان برای بندگان. قتاده می‌گوید: «یوم الدین: روزی است که خداوند Ψ در آن بندگان خویش را در برابر اعمالشان کیفر یا پاداش می‌دهد». ابن عباس τ می‌گوید: «یوم الدین: روز حساب خلاق است که پروردگار متعال آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد؛ اگر اعمالشان خیر بود، پاداش خیر و اگر شر بود، به آنها کیفر شر می‌دهد، مگر آنان که مورد بخشش حق تعالی قرار گیرند». در حدیث شریف آمده است: «زیرک و هوشیار کسی است که نفس خویش را مورد محاسبه قرار داده و برای بعد از مرگش تلاش و کوشش نماید».

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۴)

«تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌خواهیم» یعنی: فقط تو را به عبادت و استعانت مخصوص می‌گردانیم، نه غیر از تو را نمی‌پرستیم و نه از غیر تو یاری می‌خواهیم. عبادت: در لغت، به معنای نهایت فروتنی و تذلل است. و در اصطلاح شریعت: عبارت از عملی است که جمع‌کننده هر دو معنای محبت و فروتنی کامل، و خوف و بیم باشد.

به‌کاربردن دو فعل «نعبد» و «نستعین» به صیغه جمع، به قصد نشان دادن تواضع و فروتنی از سوی بندگان است، نه به این معنی که آنان خود را تعظیم کرده و بزرگ داشته‌اند. گویی که بنده به قصور و کوتاهی خویش از ایستادن به تنهایی

درپیشگاه خداوند بزرگ اعتراف نموده و می‌گوید: بار خدایا ایستادن به تنهایی در آستان مناجات تو سزاوار شأن من نیست، بدین خاطر، به سایر مؤمنان پیوسته و قطره‌ای از اقیانوس ایشان می‌شوم، پس دعایم را با ایشان بپذیر و مقدم ساختن عبادت بر استعانت، به این سبب است که اولی وسیله‌ای برای درخواست دومی می‌باشد.

ابن عباسؓ در تفسیر: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** می‌گوید: «پروردگارا! فقط تو را به‌یگانگی می‌خوانیم و فقط از تو می‌ترسیم نه از غیر تو و بر طاعتت و بر کلیه امور خویش، فقط از تو یاری می‌خواهیم». قتاده می‌گوید: «خداوند Ψ در این آیه به‌بندگان دستور می‌دهد تا عبادت را فقط برای او خالص گردانیده و در امور خویش فقط از او یاری بخواهند».

أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۵)

«ما را به راه راست هدایت فرما» راهی که ما را به سرمنزل انس و قرب تومی‌رساند. هدایت: عبارت است از: ارشاد، یا توفیق، یا دلالت و راهنمایی. اما شخص راه‌یافته و هدایت شده‌ای که از پروردگار متعال طلب هدایت می‌کند، این درخواستش به معنای طلب افزودن بر هدایت وی است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ

«و کسانی که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایتشان افزود» [محمد/۱۷].

صراط مستقیم: راه روشن اسلام است که هیچ کجای آن نیست، همان راهی است که پیامبران^ﷺ بدان برانگیخته شدند تا سرانجام خداوند متعال رسالت خاتم ص را پایان بخش رسالت‌هایشان گردانید. گفتنی است که صراط مستقیم دربرگیرنده همه اموری است که انسان را به سعادت دنیا و آخرت نایل می‌گرداند؛ اعم از عقاید، احکام، آداب و غیره. در حدیث شریف به روایت نواس بن سمعان[ؓ] آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «خداوند برای صراط مستقیم مثلی را آورده است. بدین گونه که بر دو پهلوی صراط دو دیوار است که در آنها دروازه‌هایی گشوده شده و بر آن درها پرده‌هایی آویخته شده و بر سر در صراط، دعوت‌گری است که می‌گوید: هان ای مردم! همگی در صراط داخل شوید و کج نروید. و دعوت‌گر دیگری است که در بلندای صراط قرار گرفته، و چون انسان بخواهد تا قسمتی از این درها را بگشاید، به او می‌گوید: وای بر تو! آن را باز نکن، که اگر باز کنی قطعا به آن وارد می‌شوی. بنابراین، صراط اسلام است، دو دیوار، حدود الهی و درهای باز شده محرمات وی‌اند، دعوت‌گری که بر سر صراط است، کتاب خدا^ﷻ است و دعوت‌گری که بر بلندای صراط است، واعظ و اندرزگوی الهی در قلب هر مسلمانی است».

علما گفته‌اند: «خداوند متعال برای انسان پنج محور هدایت عنایت فرموده که او می‌تواند با توسل به این محورها، به قله سعادت جاودانی نایل آید:

۱ - هدایت الهام فطری: که انسان از ابتدای تولد از آن برخوردار می‌باشد، چون احساس نیاز به غذا و نوشیدنی.

۲ - هدایت حواس: که متمم و مکمل هدایت اول است. گفتنی است که انسان و حیوان هر دو در این دو نوع هدایت مشترکند.

۳ - هدایت عقل: که برتر از دو هدایت قبلی است.

۴ - هدایت دین: که هدایتی خطا ناپذیر است.

۵ - هدایت یاری و توفیق الهی: که مخصوص تر از هدایت دینی است.

و همین نوع اخیر از هدایت است که خداوند متعال در این آیه ما را به خواستن دائمی آن فرمان داده است».

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ (۶) غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

«راه کسانی که به آنان نعمت ارزانی داشته‌ای» این نعمتیافتگان گرامی، همان کسانی هستند که در سوره «نساء» از آنان یاد شده است، جایی که خداوند متعال می‌فرماید:

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.

«و هر کس از خدا و پیامبر اطاعت کند، در زمره کسانی است که خداوند به ایشان نعمت داده است؛ اعم از پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان و! آنهاچه همراهان و دوستان نیکویی هستند. این فضلی است از

جانب خدا و خدا دانایی بسنده است» [النساء/ ۶۹].

«نه (راه) کسانی که مورد خشم قرار گرفته اند» یعنی: ما را با گروهی قرار نده که از راه مستقیم منحرف شده اند، گروهی که از رحمت تو دورند و به سبب آن که با وجود شناخت حق از آن روی برتافته اند، به سختترین عذاب و شکنجه مبتلامی گردند. این مغضوبان به قول جمهور علما و طبق فرموده رسول خدا ص، یهودیانند.

«و نه» راه **«گمراهان»**. این گروه بر اساس فرموده رسول خدا ص – و به قول جمهور علما – نصاری (مسیحیان) میباشند. یعنی از آنجایی که یهودیان حق را شناختند ولی آگاهانه آن را فرو گذاشته و از آن روی برتافتند، سزاوار خشم و غضب الهی گردیدند و از آنجا که نصاری (مسیحیان) نیز از روی جهل و ناآگاهی، از راه حق منحرف شده و در مورد مقام و منزلت عیسیؑ غلو و زیاده روی کردند، در گمراهی آشکاری قرار گرفتند.

«آمین» یعنی: خداوندا! دعایمان را اجابت کن. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ص فرمودند: **«ما حسدکم الیهود علی شیء ما حسدکم علی السلام والتأمین»**.

«یهود بر هیچ چیز دیگر، به اندازه سلام گفتن و آمین گفتن بر شما حسد نورزیده اند».

باید دانست که **«آمین»** دعا بوده و از کلمات و آیات قرآن نیست. البته آمین گفتن بعد از خواندن سوره فاتحه سنت است، به

دلیل این حدیث شریف: «هنگامی که امام آمین می‌گوید، شما نیز آمین بگویید زیرا هر کس آمین گفتنش با آمین گفتن فرشتگان همراه گردد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

نظر احناف و مالکی‌ها این است که: آهسته خواندن آمین از بلند خواندن آن بهتر است. اما شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که: آمین در نمازهای سری آهسته و در نمازهای جهری بلند خوانده شود و مقتدی نیز در گفتن آمین با امامش همراهی‌کند.

علمای اسلام در باره حکم خواندن سوره فاتحه در نماز، بر دو نظرند. نظر احناف این است که مطلق قرائت قرآن در نماز - چه سوره فاتحه و چه غیر آن - به مقدار سه آیه کوتاه یا يك آیه بلند فرض است بنابراین، خواندن سوره فاتحه در نماز فرض نبوده بلکه واجب می‌باشد. رأی دوم: رأی جمهور علما (مالکی‌ها، شافعی‌ها، حنبلی‌ها) است که خواندن سوره فاتحه را در نماز فرض می‌دانند.

(سوره بقره)

مدنی است و دارای (۲۸۶) آیه است.

وجه تسمیه آن: این سوره به سبب در برداشتن داستان «بقره»، یعنی گاوی که خداوند متعال بنی اسرائیل را به ذبح آن مأمور گردانید، «بقره» نامیده شد. به قولی: این سوره اولین سوره‌ای است که در مدینه نازل گردید.

فضیلت آن: در باره فضیلت آن احادیث بسیاری روایت شده است. از آن جمله: مسلم، ترمذی و احمد از نواس بن سمعان روایت کرده‌اند که رسول خدا ص فرمودند: «یؤتی بالقرآن وأهله الذین كانوا یعملون به فی الدنیا، تقدمهم سوره البقرة وآل عمران: در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند، درحالی‌که در پیشاپیش آنها سوره بقره و آل عمران قرار دارند». همچنین در حدیث شریف دیگری به روایت ابی‌امامه آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «اقرأوا القرآن فإنه شافع لأهله يوم القيامة، اقرأوا الزهراوين فإنهما یأتیان يوم القيامة كأنهما غمامتان أو غیابتان، أو كأنهما فرقان من طیر صواف یحاجان عن أهلها يوم القيامة، ثم قال: اقرأوا البقرة، فإن أخذها بركة وتركها حسرة، ولا تستطيعها البطلة: قرآن را بخوانید زیرا قرآن شفاعت‌کننده اهل خویش در روز قیامت است. زهراوین (بقره و آل عمران) را نیز بخوانید زیرا آن دو در روز

قیامت می‌آیند؛ گویی دو پاره ابر سفید و نورانی، یا دو چتر، یا دودسته از پرنندگان بال‌گشاده‌اند، آنگاه از اهل خود در روز قیامت محاجه (پشتیبانی و دفاع) می‌کنند و بر آنها سایه می‌افکنند. سپس فرمودند: بقره را بخوانید زیرا خواندن آن برکت و ترك آن حسرت است و ساحران نمی‌توانند بر خواننده آن تسلط و سیطره و نفوذ یابند - یا ساحران نمی‌توانند آن را حفظ کنند».

همچنین در حدیث شریف به روایت ابی‌هریره r آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لاتجعلوا بیوتکم قبورا فان البیت الذی تقرأ فیه سوره البقره لایدخله الشیطان: خانه‌هایتان را گورستان نگردانید زیرا شیطان به خانه‌ای که در آن سوره بقره خوانده شود، وارد نمی‌شود». در حدیث شریف دیگری از سهل بن سعد r روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: «ان لکل شیء سناما، و ان سنام القرآن البقره، و ان من قرأها فی بیته لیله لم یدخلها الشیطان ثلاث لیل: همانا برای هر چیز اوجگاهی است و قطعا اوجگاه و قله قرآن، سوره بقره است، بدانید که هر کس شبانگاه آن را در خانه‌اش تلاوت کند، شیطان سه شب به آن خانه وارد نمی‌شود».

سوره بقره طولانی‌ترین سوره قرآن کریم است و همانند سایر سوره‌های مدنی به بنای ساختار زندگی منظم مسلمانان در جامعه مدنی و تبیین ابعاد آن توجه و عنایت دارد، جامعه‌ای که در آن دین و دولت با هم بوده و از یکدیگر جدانیستند زیرا این دو در نظام اسلامی همچون جسم و روح لازم و ملزوم

يكديگر ميباشند. لذا بنياد برنامه هاي شريعت اسلامي در مدينه، بر نهادينه ساختن عقیده اسلامي و بر پا داشتن كاخ عمل صالح كه ترجمان اين ايمان و عقیده است استوار ميباشد.

﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾

به نام الله بسيار بخشنده و بسيار مهربان

الم (۱)

خوانده ميشود: «الف، لام، ميم». قرطبي مينويسد: «حروف مقطعه اي كه در او ايل بعضي از سوره هاي قرآن آمده است، سر الهي در قرآن است و جز خداوند متعال كسي ديگر اين سر را نمي داند. سپس ميفزايد: اما جمع بسياري از علما گفته اند: ما دوست داريم تا درباره آنها سخن گفته و فوايدي را كه در حروف مقطعه نهان است، جويما شويم و از معاني اي كه ميتوان از آنها دريافت كرد، آگاه گرديم. پس ايشان در اين باره به تاويلاتي پرداخته و نظرياتي ارائه کرده اند كه در اينجا به مشهورترين آن بسنده مي كنيم و آن اين نظر است كه: خداوند Ψ عربها را با اين حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرامي خواند، بدین معنا كه اين حروف به حروف هجاي زبان عربي اشاره دارد تا به اعراب اعلام كند كه قرآن مركب از همان حروفي است كه خودشان با آن سخن مي گویند، پس اگر مدعي هستند كه قرآن كلام خداوند Ψ نيست، نظير آن را بياورند! و چون عجز و ناتواني آنان در اين مبارزه و

هماورد طلبی آشکار است بنابراین، حجت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر می‌گردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی‌توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می‌باشد»

زمخشری می‌گوید: «حروف مقطعه همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هماوردخواهی قرآن بلیغ‌تر و جدی‌تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است». ابن‌کثیر می‌گوید: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن‌کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست‌ونهم سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره‌های: (الم (۱) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳)) [آل عمران: ۱ - ۳]، (المص (۱) كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ) [الأعراف: ۱ - ۲]، (الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ) [إبراهيم: ۱]، (حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ) [السجدة: ۱ - ۲] (حم (۱) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۲)) [فصلت: ۱ - ۲]، و دیگر سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند.

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۲)

«این کتاب» یعنی: این قرآن عظیم **«هیچ شبهه‌ای در آن نیست»** یعنی: در این حقیقت هیچ شک و شبهه‌ای نیست که این کتاب از جانب خداوند متعال نازل شده است **«هدایتی برای متقین است»** هدایت: راهنمایی است برای رسیدن به مطلوب. متقین: کسانی هستند که خود را از آنچه که به زیانشان است نگاه داشته اند، به همین خاطر به اوامر الهی پایبند گشته و از نواهی و محرمات او پرهیز کرده اند. ابن عباسؓ در تفسیر: (هدی للمتقین) می‌گوید: **«متقین کسانی هستند که از مجازات خداوند Ψ پرهیز کرده و هدایتی را که می‌شناسند، فرو نمی‌گذارند، و در تصدیق به آنچه که از سوی وی آمده است، به رحمتش امید دارند»**. در حدیث شریف آمده است: **«لا يبلغ العبد أن يكون من المتقين حتى يدع ما لا بأس به حذراً مما به بأس: بنده به جایگاه متقیان و پرهیزگاران نمی‌رسد تا آن‌گاه که آنچه را در آن مانع و ایرادی نیست، به خاطر پرهیز از ارتکاب آنچه که در آن مانع و ایرادی هست، ترك نکند»**. از ابوهریرهؓ روایت شده است که مردی به وی گفت: **«تقوی چیست؟ ابوهریرهؓ از وی پرسید: آیا تاکنون با مسیر پر از خاری مواجه شده‌ای؟ آن مرد گفت: آری! ابوهریرهؓ فرمود: در آن هنگام چه کرده‌ای؟ مرد گفت: چون خار را دیدم، از آن برجسته، یا از رفتن به آن راه‌منصرف گشته‌ام. ابوهریرهؓ فرمود: تقوی یعنی همین!»**

شکی نیست که تقوی کانون تمام خوبی‌ها، سفارش الهی به گذشتگان و آیندگان و بهترین صفتی است که انسان مؤمن می‌تواند به آن آراسته گردد. چنان‌که ابودرداء ؓ نیز چنین گفته است.

آن‌گاه خداوند متعال چهار صفت را برای متقین ذکر می‌کند، نخستین صفت این است:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳)

«آنان که به غیب ایمان می‌آورند» ایمان: در لغت، تصدیق و باور محض است، ولی آن‌گاه که به طور مطلق به کار برده شود؛ مراد از آن همان ایمانی است که شامل هر سه اصل اعتقاد، قول و عمل باشد. که بیشتر ائمه برای این نظرند. احمد بن حنبل و شافعی گفته اند: «اجماع بر آن است که ایمان عبارت از: قول و عمل هر دو می‌باشد». گفتنی است که ایمان به آنچه خدای عزوجل نازل فرموده، تجزیه پذیر نمی‌باشد. اما «غیب»: هر آن چیزی است که عقلها به آن راه نمی‌یابد و رسول خدا ص از وجود آن خبر داده اند، مانند نشانه‌های قیامت، عذاب قبر، نشر و حشر، صراط، میزان، بهشت و دوزخ. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «الإيمان أن تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر، وتؤمن بالقدر خيره وشره: ایمان آن است که خدا، فرشتگان، کتابها، پیامبران و روز آخرت را باور کنی و همچنین قدر را در خیر و شر آن تصدیق‌نمایی». همچنین در حدیث شریف آمده است که ابوعبیده جراح ؓ گفت:

یا رسول الله! آیا کسی از ما اصحاب بهتر هم هست؛ با توجه به این که ما به شما ایمان آورده و همراه شما جهاد کرده ایم؟ فرمودند: «آری! بعد از شما کسانی خواهند آمد که به من در حالی که مرا ندیده اند ایمان می آورند، آنها از شما بهترند»
دومین صفت متقیان این است: **«و نماز را برپا می دارند»** برپاداشتن نماز: ادای آن، با رعایت ارکان، سنن و آداب آن در اوقات تعیین شده آن است.

ابن عباسؓ در تفسیر **(وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ)** می گوید: «یعنی نمازهای پنجگانه را برپا می دارند». همچنین او می گوید: «برپاداشتن نماز؛ یعنی بجا آوردن کامل رکوع، سجده، تلاوت و خشوع در آن». قتاده می گوید: «برپاداشتن نماز؛ یعنی نگاه داشتن وقت، وضوء، رکوع و سجده آن». خلاصه این که: تقوای پیشه گان نماز را بر وجه کامل - با رعایت شروط، ارکان، آداب و خشوع آن - برپا می دارند. بنابراین، نماز بی حضور همانند پیکر بی روح است.

سومین صفت متقیان این است: **«و از آنچه به ایشان روزی داده ایم، انفاق می کنند»** ابن عباسؓ می گوید: «یعنی زکات اموالشان را می پردازند». اما ابن جریر طبری می گوید: «آیه کریمه عام است و شامل زکات فرض و صدقات نفل - همه - می شود، بی هیچ گونه تفاوتی میان صدقه فرض و صدقه نفل و میان انفاق بر نزدیکان و غیر آنان». رأی صحیح تر نیز همین رأی است. ابن کثیر می گوید: «خداوند Ψ نماز و انفاق مال را در

بسیاری از آیات با هم ذکر می‌کنند زیرا نماز؛
حق خداوند متعال و انفاق مال؛ نیکی و
احسان به مخلوقات وی است»

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (٤)

چهارمین صفت متقیان این است: «و آنان که
به آنچه به سویی تو نازل شده و به آنچه پیش
از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند»
یعنی: تو را در آنچه که از جانب خداوند
به همراه آورده‌ای و نیز آنچه را که
پیامبران قبل از تو به همراه آورده‌اند،
تصدیق می‌کنند و میان پیامبران الهی: هیچ
گونه تفاوتی قایل نشده و آنچه را که ایشان
از بارگاه پروردگار خویش آورده‌اند، انکار
نمی‌کنند. در حدیث شریف آمده است که رسول
خدا ص فرمودند: «سه تن‌اند که پاداششان را
دوبار دریافت می‌کنند:

۱- شخصی از اهل کتاب که هم به پیامبر
خویش و هم به من ایمان آورده. ۲ - برده‌ای
که حق خدا و حق مالکانش را ادا کرده است.
۳ - شخصی که به کنیزک خویش آدابی نیکو
آموخته سپس آزادش ساخته و باوی
ازدواج کرده است». «و آنانند که به آخرت
یقین دارند» مراد این است که آنان بی
هیچ‌گونه شکی به برانگیخته شدن پس از مرگ،
حشر و نشر و دیگر امور آخرت باور دارند،
نه آن گروهی که می‌پندارند به پیامبران و
کتابهای آسمانی پیشین ایمان آورده‌اند، در
حالی که به آنچه تو به همراه آورده‌ای،
کفر می‌ورزند.

مجاهد می‌گوید: «در اول سوره بقره چهار آیه در وصف مؤمنان، دو آیه در بیان صفات کافران و سیزده آیه در بیان صفات و ویژگی‌های منافقان است»

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

«آنان از هدایتی از جانب پروردگار خویش برخوردارند» یعنی: حال این گروهی که تقوی، ایمان به غیب و آخرت و انجام فرایض را با هم جمع و همراه کرده‌اند، چنین است که: از نور، برهان، صلاح، استواری و پایداری از جانب پروردگار خویش برخوردار می‌باشند و این خداوند Ψ است که به ایشان چنین توفیقی‌ارزانی داشته است «و تنها آنانند که رستگار و نجات یافته‌اند» در دنیا و آخرت زیرا آنچه را از خداوند Ψ به وسیله ایمان به او و کتابها و پیامبران و به وسیله اعمال شایسته و صالح درخواست کرده‌اند، دریافت داشته و از شر آنچه که از آن‌گریزان بوده‌اند، نجات و رهایی می‌یابند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)

«به راستی آنان که کافر شده‌اند، برایشان یکسان است؛ چه بیمشان بدهی، چه بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند» یعنی: ای محمدص! آنان که بر انکار رسالت و انکار آیات بیناتی که به همراه آورده‌ای، اصرار ورزیده‌اند، با آن که حق برایشان واضح و

روشن گشته، شك و شبهه‌هایشان كاملا از بين رفته و يقينشان به راستگوييات فراهم آمده؛ آنان هرگز از هشدارهايت بهره‌مند نمي‌شوند، چراكه فقط از خواهش‌هاي نفس خويش پيروي مي‌كنند. كفر: پوشيدن و پنهان كردن چيزي است و به كافر از آن رو كافر گفته مي‌شود كه او در واقع حقيقت را پوشانيده و نعمت‌هاي الهي بر خود را پنهان کرده است. البته هر كس به قرآن ايمان نداشته باشد، كافر است. انذار: آگاهي دادن همراه با بيم‌دهي است.

اين آيه و آيه بعدي، تسلي بخش رسول اكرم ص است تا نه از ايمان نياوردن قوم خود دريغ و افسوس خورند و نه به ايمانشان طمع کرده و اميدوار شوند. سبب نزول دو آيه (۶ - ۷) در صحيح‌ترين روايت اين است كه: اين آيات درباره رؤساي يهود و از آن جمله: حيي بن أخطب و كعب بن أشرف نازل شد.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
(۷)

«خداوند بر دلها و بر شنوایي‌هایشان مهر نهاده است» مراد اين است كه بر دلهايشان قفل نهاده؛ در نتيجه ايمان و نوري به آنها راه نمي‌يابد «و بر بينايي‌هایشان پرده‌اي است» بنا بر اين، نور هدايت را نمي‌بينند و پيام هدايت را نمي‌شنوند و درك نمي‌کنند. ابن‌جرير طبري مي‌گويد: «حقيقت اين است كه چون گناهان بر دلها پيايي در آيند، دلها را قفل مي‌کنند، در نتيجه نور هدايت

به سوي دلهاي اينچنين، هيچ راه نفوذي ندارد و كفر قطعا دامنگير آنان است». در حديث شريف آمده است: «يا مقلب القلوب ثبت قلوبنا علي دينك: اي گرداننده دلها! دلهايمان را بر دينت پايدار بدار». «و براي آنها عذابي بزرگ و هولناك است» به سبب آن كه آيات الهي را تكذيب كردند. پس تعبير مهر نهادن بر دلها و ديده ها و شنوايي ها، دال بر جايگرفتن و ريشه دار شدن كفر در دلهايشان است تا بدانجايكه آنان اسباب و انگيزه هايي را كه زمينه ساز رهنموني شان به تامل و تفكر در دلايل ايمان و ارزشهاي آن است، گم کرده اند. بنا بر اين، از تعبير «مهر نهادن» اين معني بر نمي آيد كه آنان قهرا بر كفر مجبور گرديده باشند، بلكه اين تمثيلي براي سنت خداوند متعال است در تأثير ممارست و تمرين كفر و اعمال آن بر دلهايشان تا بدانجا كه كفر بر دلهايشان چيره شده و هيچگونه استعداد و پذيرشي براي غير آن در نهادشان باقي نمانده است. چنانكه آيه (۸۸) همين سوره نيز اين معنا را به روشني بيان مي دارد: **(وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ)** بقره: ۸۸. «و گفتند: دلهايمان غلف است». همچنين اين حديث شريف: «ان المؤمن اذا اذنب ذنبا كانت نكته سوداء في قلبه، فان تاب و نزع و استعتب صقل قلبه، و ان زاد زادت حتي تعلو قلبه، فذلك الران الذي قال الله تعالى: كلا بل ران علي قلوبهم ما كانوا يكسبون: هر گاه مؤمن مرتكب گناهي گردد، نكته اي سياه در قلبش مي نشيند، پس اگر توبه كند و از آن گناه دست بكشد و

از خدای عزوجل طلب خشنودی کند، قلبش صیقل می‌یابد و اگر بر گناه بیفزاید، سیاهی قلبش نیز افزون می‌شود تا بدانجا که سیاهی بر قلبش غالب می‌گردد و این همان زنگاری است که خداوند متعال درباره آن فرموده است: چنین نیست، بلکه بر دل‌هایشان - به سبب آنچه می‌کردند - زنگار افتاده است»^۱.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَيَأْتِيهِمْ الْآخِرُ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸)

«و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم ولی آنان هرگز مؤمن نیستند» خدای سبحان در این سوره ابتدا از مؤمنان حقیقی و بعد از آن از کفار حقیقی یاد کرد و اینک از منافقان که از هیچ یک از دو گروه یاد شده نبوده بلکه به گروه سومی تبدیل شده اند، سخن به میان می‌آورد. آری! آنان در ظاهر امر با گروه اول و در باطن با گروه دوم همراه شده‌اند. ولی با وجود تمام نیرنگ‌هایی که به‌کار برده‌اند، از ساکنان طبقه زیرین جهنم اند. نفاق: عبارت است از آشکار ساختن خیر و پنهان داشتن شر، و بر دو نوع است: نفاق اعتقادی که صاحب خویش را در دوزخ جاودان می‌سازد و نفاق عملی که از بزرگترین گناهان کبیره است.

دلیل این که اوصاف منافقان در سوره‌های مدنی نازل شده این است که: در مکه به سبب ضعف مسلمانان نفاقی وجود نداشته زیرا کسی در مکه برای ایشان شأن و شوکتی قایل نبوده تا به دوستی و هم‌سویی با ایشان

تظاهر نماید. و از آنجا که اهداف و برنامه‌های منافقان بر بسیاری از مردم پوشیده و مبهم می‌ماند، لذا خداوند متعال برای روشن ساختن احوال آنان صفات متعددی را مطرح می‌نماید که هر يك از آنها بازتابی از نفاق است و مشخصه و مظهر اصلی نفاق، طمع بستن به قدرت، یا ترس و گریز از آن می‌باشد.

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹)

«آنان با خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند نیرنگ می‌کنند، حال آن که فریب نمی‌دهند مگر خودشان را» یعنی: هنگامی که منافقان خواستند، با ذاتی که فریب نمی‌خورد نیرنگ کنند، در حقیقت خود را فریب داده‌اند زیرا فریبکاری فقط با آن کسی ممکن است که از باطن امور آگاهی نداشته باشد «ولي» آنها این حقیقت را «درک نمی‌کنند» خداع: بر گردانیدن دیگران از مقصد و هدفشان با نیرنگ و فریب است که مراد از آن در اینجا آشکار ساختن اسلام و پنهان داشتن کفر می‌باشد.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰)

«در دلهایشان بیماری است» مراد از این بیماری؛ فساد است که یا با شك و نفاق، یا با انکار و تکذیب در عقایدشان رخنه کرده است «و خدا بیماریشان را افزایش بخشید» با تجدید و تداوم نعمتها و احسانهای دینی و دنیوی خویش بر پیامبر گرامیش، لذا آنان به شك و دودلی بیشتر و حسرت و اندوه

مستمر و شدت نفاق مبتلا شدند «و به کیفر دروغی که می‌گفتند» یعنی: به کیفر ادعای دروغین پذیرفتن ایمان «عذابی دردناک و جانکاه در پیش دارند»

ابن کثیر می‌گوید: «حکمت در خودداری رسول اکرم ص از کشتن منافقان - باوجود علم آن حضرت ص به حقیقت حال برخی از آنان - در این فرموده ایشان به عمرؓ بیان شده است: «دوست ندارم اعراب در میان خود چنین شایع کنند که محمد اصحاب خویش را می‌کشد» زیرا اعراب فقط ظاهر قضیه را ملاک قضاوت خویش قرار می‌دادند و از حقیقت ماجرا که کفر منافقان است آگاهی نداشتند». اما امام شافعی: در این باره می‌گوید: «دلیل خودداری رسول اکرم ص از کشتن منافقان، نمایان کردن اسلام از سوی آنان بود». چنان‌که در این حدیث شریف که همه بر صحت آن اجماع دارند، آمده است: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله عزوجل: مأمور شده‌ام که با مردم تا آن زمان بجنگم که لا اله الا الله بگویند، پس چون این کلمه را گفتند، خونها و اموالشان را از تعرض من در پناه نگاه داشته‌اند مگر به حق آن و در نهایت حسابشان با خدای عزوجل است». معنای این حدیث شریف این است که: هر کس کلمه طیبه را گفت، احکام اسلام در ظاهر بر او جاری می‌شود، حال اگر به این کلمه اعتقاد هم داشته باشد، ثواب آن را در آخرت می‌یابد و اگر اعتقاد نداشته باشد،

جاري شدن حکم مسلماني بر وي دردنيا، هيچ سودي براي ش در آخرت نخواهد داشت.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱)

«و چون به آنان گفته شود: در زمين فساد نكنيد» با نفاق، برقرار ساختن پيوند دوستي با كفار و متفرق ساختن مردم از پيرامون محمدص و قرآن و ايمان زيرا با اين عمل فساد انگيزتان آنچه در زمين است - با هلاك شدن مردم و ويراني ديوارشان - تباه مي شود «مي گويند: ما اصلاحگراياني بيش نيستيم» يعني: كار ما فساد افروزي نيست بلكه ما فقط مردماني مصلح هستيم كه در جهت خير و صلاح و اصلاح مي كوشيم.

بدين سان است كه چون خداوند Ψ آنان را از فساد نهي مي كند، مدعي مي شوند كه صفت «صلاح» ويژه آنان است. خاطرنشان مي شود كه اين روش مفسدان در هر زماني است كه فسادشان را در قالب «صلاح» معرفي مي كنند.

اما خداوند Ψ اين ادعايشان را با رساترين بيان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر كه در حقيقت به آن موصوف هستند، محكوم نمود و فرمود:

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲)

«آگاه باشيد كه آنان يقينا فسادگرانند، ليكن خود نمي دانند» يعني: نمي دانند كه خود حقيقتا فسادكارند زيرا آنها با حق و اهل آن دشمني کرده و راه خدا Ψ را بر روي مردم مي بندند و خدای عزوجل را نافرمانی مي کنند، پس هر کس خدا Ψ را نافرمانی کند،

بی‌گمان در زمین فساد نموده است زیرا صلاح کار آسمان و زمین با اطاعت و فرمان بردن از خداوند متعال می‌باشد.

ابن جریر طبری می‌گوید: «منافقان با نافرمانی پروردگارشان، ضایع ساختن فرایض وی، شک افگنی در دین وی و همکاری و هم‌پیمانی با دشمنان وی و رسولش، در روی زمین فسادگرند».

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)

«و چون به آنان گفته شود: همان‌گونه که سایر مردم ایمان آورده‌اند، شما هم ایمان‌بیاورید، می‌گویند: آیا ما نیز همانند کم‌خردان و نادانان ایمان بیاوریم؟» این‌گونه است که از روی استهزا و تحقیر، به مؤمنان نسبت بی‌خردی را می‌دهند و همین وقاحتشان سبب شد تا خداوند ﷻ سفاقت و بی‌خردی را منحصرأ به خودشان مربوط دانسته و بگوید: «آگاه باشید که آنان همان کم‌خردانند؛ ولی نمی‌دانند».

علت این که خداوند متعال در بیان فسادکاریشان: «لایشعرون» و در بیان ایمان نیاموردنشان: «لایعلمون» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین داشتن و مطابقت فهم با واقعیت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حس بالایی ندارند که آن را درک کنند، پس نسبت دادن بی‌شعوری به آنان با این حالشان سازگار است، اما از

آنجا که ایمان يك امر قلبي است و آن را فقط كسي درك مي‌کند که حقيقتش را بداند، لذا به دليل آن که آنها از چنین علمي بي‌بهره‌اند، پس حقيقت ایمان را نیز در نمی‌يابند، از اينرو نسبت دادن بي علمي به آنان در اینجا نیز كاملا با حالشان سازگار و هماهنگ است.

وَإِذَا لَفُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ (۱۴)

«و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد می‌کنند، می‌گویند: ایمان آورده ایم» این سخن را از روی نفاق و نیرنگ و ظاهر سازی می‌گویند تا در منافع و غنايم سهم گردند «و چون با شیطانهاي خود خلوت می‌کنند» شیطانهایشان: رؤسا و پیشوایان‌شان در کفر هستند، هم‌آنان که سازمان‌دهندگان شر و فساد می‌باشند. آری! به شیطانهایشان «می‌گویند: درحقيقت ما با شماييم» و در کفر خویش پایدار و ثابت‌قدم می‌باشيم «ما هدفمان تنها ريشخند کردن و مسخره کردن است» لذا در نهان و واقعیت امر، نه با مؤمنان موافقیم و نه به آنان تمایلي داریم.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه در باره عبدالله بن ابی یاران منافقش نازل شد، آن‌گاه که او ابوبکر و عمر و عليؑ را ستود در حالی‌که قبل از آن محرمانه به یاران خود گفت: ببینید که چگونه این بی‌خردان را نسبت به

شما اغفال می‌کنم؟! لیکن سیوطی می‌گوید:
«این اسناد، جدا بی‌اساس است».

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (١٥)

«این خداوند است که آنان را به باد تمسخر و ریشخند می‌گیرد» یعنی: حق تعالی به منظور دفاع و یاری بندگان مؤمن خویش، خواری و حقارت را بر آنان فرود آورده، از آنان انتقام می‌گیرد و مسخره‌شان می‌کند. نسبت‌دادن فعل استهزا به خداوند Ψ ، از باب هم شکل‌گویی (مشاکله)^۱ است، یعنی به آنان در برابر استهزایشان کیفر می‌دهد «و آنان را در سرکشی و طغیانشان فرو می‌گذارد» یعنی: مهلتشان می‌دهد «تا سرگردان شوند» یعنی: تا در کفر، لجاجت، باطل و سرکشی خودشان دست و پا زنند و همچنان حیران و سرگردان باقی بمانند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (١٦)

«آنان کسانی هستند که گمراهی را به جای هدایت خریدند» یعنی: گمراهی را با هدایت مبادله کردند. اصل ضلالت: سردرگمی و

^۱مشاکله در علم بلاغت: به معنای هماهنگ بودن دو جمله در لفظ به همراه اختلاف آنها در معنی است؛ مانند این فرموده خداوند متعال در سوره شوری (و جزاء سیئه سیئه مثلها : و پاداش بدی، بدی همانند آن است) [۴۰/۴۲] در حالی که پاداش بدی در حقیقت بدی نیست، بلکه مجازات بدکار نوعی عدالت و احسان است، لذا اسم بدی در اینجا به طریق مشاکله بر آن اطلاق گردیده است.

انحراف از جاده مستقیم و گم کردن راه و سرچشمه هدایت است «و تجارتشان سودی نبخشید» یعنی: در تجارت پیروی از کفر به جای ایمان، هیچ سودی نبردند «و» به سبب خریدن کفر به جای ایمان، ترک هدایت به سوی گمراهی، ترک جماعت به سوی افتراق وجدایی، رها کردن امنیت به سوی بیم و هراس و نهایتاً ترک سنت به سوی بدعت: «هدایت یافته نبودند».

خلاصه این که: خداوند متعال در آیات فوق چهار صفت از اوصاف زشت منافقان را بر شمرده، که هر یک از آنها به تنهایی کافی است تا مجازات الهی را بر آنان فرود آورد، این صفات عبارتند از:

- ۱- فریبکاری با خدای عزوجل و با مؤمنان.
- ۲- فسادانگیزی و تبهکاری در روی زمین.
- ۳- روی گردانیدن از ایمان و عقیده صحیح.
- ۴- تردید، سردرگمی و تجاوز از مرز عقل سلیم، با نسبت دادن بی‌خردی به مسلمین.

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْفَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ (۱۷)

«مثل آنان همچون مثل کسی است که به سختی آتشی بر افروخت و همین که آتش پیرامونش را روشنایی داد، خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی‌بینند رهایشان کرد» ابن مسعود^۲ و جمعی دیگر از صحابه^۳ در تفسیر این آیه کریمه گفته‌اند: «بعد از هجرت رسول خدا ص به مدینه؛ گروهی از مردم در ظاهر اسلام را پذیرفته ولی در باطن امر

نفاق را پیشه خویش ساختند، بدین سبب خدای عزوجل فرمود: داستان آنان همانند داستان کسی است که گرفتار ظلمت و تاریکی شده و آتشی را برمیافروزد و این آتش پیرامون وی را روشن می‌سازد، به طوری که می‌تواند اطرافش را ببیند تا بدینوسیله از افتادن در آنچه که موجب آزار وی می‌شود بپرهیزد، در این اثنا آتش وی خاموش می‌شود و در نتیجه او حیران و مبهوت برجای خود می‌ایستد و نمی‌داند که چگونه خود را از اشیای موزی پیرامونش حفظ نماید! این است حال منافقی که در ظلمت شرك به سر می‌برد و همین‌که اسلام را پذیرفت و حلال را از حرام و خیر را از شر باز شناخت و از این نعمتها برخوردار گشت، بناگاه کافر می‌شود و حالش چنان واژگون می‌گردد که حلال را از حرام و خیر را از شر باز نمی‌شناسد».

امام رازی می‌گوید: «تشبیه در اینجا در نهایت درستی و صحت است زیرا منافقان در آغاز با ایمان خود نوری را کسب کردند، ولی سرانجام این نور را با نفاق خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه‌ور شدند چراکه هیچ سرگردانی بزرگتر از سرگردانی در دین نیست».

صُمُّ بَعْكُمْ عُمِّي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸)

«کرنند، لال‌اند، کورند بنابراین، به‌راه نمی‌آیند» یعنی: صاحبان این آتش‌برافروخته، پس از خاموش شدن آن کر شده‌اند، به طوری که صدای هیچ آوازدهنده‌ای را که به‌سوی راه

راست فراشان می‌خواند نمی‌شنوند، گنگ شده‌اند؛ زیرا نمی‌توانند از راه و مقصد خویش بپرسند، کور شده‌اند؛ زیرا راه را نمی‌بینند بنابراین، قادر به بازگشت به راه خویش نیستند. و این گونه‌اند اهل نفاقی که اسلام آورده و سپس کافر شده‌اند.

أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹)

«یا داستان‌شان چون» داستان کسانی است که در معرض «بارانی سخت از آسمان قرار گرفته‌اند» خداوند Ψ در اینجا باران را برای قرآن مثل زده است زیرا در قرآن آیاتی نازل شده که منافقان را مرعوب و بیمناک می‌گرداند «در آن باران تاریکی‌ها و رعدوبرقی است» تاریکی‌ها، عبارت است از: تاریکی شب تاریکی ابرو تاریکی خود باران. مراد از رعد: نداها و بانگ‌های تکان‌دهنده قرآن است «از بیم مرگ ناشی از صاعقه‌ها، انگشتان‌شان را در گوشه‌هایشان می‌کنند» یعنی: از خطر به وسیله‌ای می‌پرهیزند که هرگز پناهشان در آن نیست. و این گونه‌اند منافقان که هیچ راه دیگری جز این نیافتند که گوشه‌هایشان را از شنیدن آیات قرآن ببندند «ولی خداوند بر کافران احاطه دارد» احاطه: فروگرفتن از تمامی جهات و جوانب است بدان‌سان که فرد احاطه شده به هیچ وجهی از وجوه، راه‌گیزی نداشته باشد.

مفسران در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: دو تن از منافقان مدینه از

نزد رسول اکرم ص گریخته جهت پیوستن به مشرکان به سوی مکه می‌شتافتند، در میان راه، بارانی سخت که خداوند متعال در این آیه از آن یاد کرده است، آنان را فراگرفت، پس هرگاه صاعقه فرود می‌آمد، آنان از بیم آن که مبادا هلاکشان گرداند، انگشتان خود را به گوشه‌های خویش فرو می‌بردند و چون برق می‌درخشید، در روشنی آن اندک راهی می‌رفتند، در غیر آن در جای خود می‌خکوب باقی می‌ماندند. و چون در این ظلمات سخت گرفتار شدند، گفتند: ای‌کاش این ظلمت شب به پایان رسد که یکبار دیگر نزد محمد ص رفته دست‌هایمان را در دستان ایشان بگذاریم و با ایشان صادقانه بیعت نماییم! و این چنین نیز شد زیرا آن دو، از آن شب پرحادثه رهیده به مدینه برگشتند و اسلامی راستین آوردند. پس خداوند Ψ آن دو تن را برای منافقانی که در مدینه بودند، مثلی گردانید.

آری! قرآن لبریز از خیر است و آیاتی که بر نزول آن از جانب پروردگار سبحان دلالت دارد همانند باران، آیات مشتمل بر بیم و وعید و عذاب همانند رعد و صاعقه و آیات در بردارنده حجت‌ها و برهان‌های روشنگر، همانند برق است.

**يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢٠)**

«نزدیک است که برق، چشمانشان را برباید»
یعنی: نزدیک است که آیات قاطع و محکم قرآن، پنهان‌کاریهای منافقان را برملا سازد

«هرگاه که بر آنان روشنی‌بخشد، پیش روند» یعنی: چون اموال و اولادشان بسیار می‌شود، یا به غنیمت و فتحي می‌رسند، به راه حق روان گشته و می‌گویند: بیشك که دین محمدص راست و برحق است بنابراین، بر آن پایداری می‌ورزند «و چون راهشان را تاریک‌کند، بر جای خود بایستند» یعنی: چون اموال این منافقان نابود می‌گردد و بلا و مصیبتی به آنان می‌رسد، می‌گویند: این همه به سبب دین محمدص است، آنگاه به کفر برمی‌گردند «و خداوند اگر می‌خواست شنوایی‌ها و بینایی‌های» ظاهر «آنان را» همچون شنوایی‌ها و بینایی‌های باطنشان «برمی‌گرفت زیرا خدا بر همه چیز تواناست» و از جمله بر نابود کردن شنوایی‌ها و بینایی‌هایشان. خلاصه این که: ممکن است نفاق کوتاه مدتی راه را بر صاحب خود روشن‌گرداند، اما این امر همچون برقی جهنده زود گذر است و سپس چون آتش‌خاموش می‌شود و این خود نمایانگر آن است که نفاق دوام و پایداری ندارد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱)

«ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیانتان را آفریده است، پرستید، باشد که به تقوا گرایید» «یا» در «یا ایها الناس» حرف نداست و کار برد آن در ندا دادن کسی است که از ندا دهنده دور باشد، یا فراموش کار، یا غافل باشد، اما اگر کسی که نزدیک است با آن مورد ندا قرارگیرد، این به قصد بزرگداشت شخص نداشونده، بیدار ساختن نهادها، جلب انظار

و ترغیب دلهاي غافل است. پس اقتضاي حال این بود که مردم در اینجا به چنین ندایی بلیغ و مؤکد مخاطب قرار داده شوند. «خلق»: ایجاد و اختراع بدون داشتن مثال و نمونه سابق است.

خدای عزوجل نعمت آفرینش را از آن روی در این آیه به یادآوری مخصوصگردانید و با آن بر بندگان خویش منت نهاد که تمام نعمتها مترتب بر این نعمت است و این نعمت اصل و اساس همه نعمتهاست زیرا بدون آن، هیچ نعمت دیگری وجود پیدا نمی‌کند. دلیل دیگر یادآوری از نعمت آفرینش در این آیه این است که: مشرکان به آفرینشگری خداوند Ψ معتقد بودند، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: **(وَلَنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ)**

[الزخرف: ۸۷] «و اگر از آنان بپرسی که چه کسی آنان را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند: **«الله»**. لذا خداوند متعال بر آنان به چیزی منت نهاد که به آن معترفند و انکارش نمی‌کنند. و از آنجا که مؤمنان نیز شامل این خطابند، پس دستور دادن ایشان به عبادت و پرستش، به معنای این است که ایشان باید بر ایمان خویش بیفزایند و پیوسته به آن روی آورند و بر آن پایدار باشند. اما عبادت کفار؛ مشروط به اقرار آنان به شهادتین است زیرا این اقرار، تنها راه ورودشان به عرصه عبادت حق تعالی می‌باشد. و هرچند این معنی صراحتاً در آیه ذکر نشده، ولی به طور ضمنی وتلویحی از آن دانسته می‌شود چه همان‌گونه که وضو، نیت و فراهم آوردن دیگر مقدمات نماز بر شخص

مأمور به نماز شرط است، شرط اولیه صحت عبادت کفار نیز ایمان می‌باشد.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)

«همان خدای» را بپرستید «که زمین را برای شما فرشی» گسترده ساخت که بر آن قرار می‌گیرید «و آسمان را بنایی» استوار «قرار داد» که چون گنبدی بر فراز دنیایان افراشته شده است «و از آسمان آبی فرود آورد؛ و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد» یعنی: از آن انواع رنگارنگی از میوه‌ها و نباتات را برای شما رویانید تا در زمان مقرر از آنها بهره بگیرید «پس برای خدا هم‌تایان قرار ندهید» یعنی: برای او شریکانی نگیرید که آنها را همانند وی عبادت کنید «در حالی‌که خود می‌دانید» که این هم‌تایان ادعائی، نه شما را آفریده‌اند، نه زمین را برایتان فرشی گسترده ساخته‌اند و نه آسمان را برایتان به صورت سقفی برافراشته‌اند، چنان‌که برای شما میوه‌هایی نیز بیرون نیاورده‌اند. پس بدانید که فقط ذاتی سزاوار پرستش است که شما را آفریده و با پدید آوردن این نعمتها، استمرار حیاتتان را بر روی زمین نسل اندر نسل، تضمین کرده است، لذا این کائنات بزرگ، دلیل و راهنمای روشنی بر یگانگی باری تعالی در الوهیت، ربوبیت و عبودیت می‌باشد.

نقل است که از یکی از بادیه‌نشینان عرب پرسیدند: از نظر تو دلیل وجود

پرورگار متعال چیست؟ گفت: «یا سبحان الله، إن البعر يدل على البعير، وإن أثر الأقدام لتدل على المسير، فسماء ذات أبراج، وأرض ذات فجاج وبحار ذات أمواج! ألا يدل ذلك على وجود اللطيف الخبير؟: يا سبحان الله! فضله شتر بر وجود شتر و اثر پاها بر وجود رهگذر دلالت می کند، پس آیا این آسمان دارای برجها، این زمین دارای درهها و این دریاهای پر از امواج بر وجود خداوند لطیف خبیر دلالت نمی کنند؟!».

ابن کثیر می گوید: «امام رازی: از امام مالك: نقل کرده است که او در پاسخ به سؤال هارون الرشید از این آیه، به اختلاف زبانها، صداها و نغمهها بریگانگی باری تعالی استدلال کرد». همچنان نقل است که برخی از زندیقان از امام ابوحنیفه: درباره وجود حق تعالی سؤال کردند، او به آنان گفت: «اجازه بدهید تا درباره کاری که هم اکنون به من خبرش را داده اند بیندیشم، آن گاه پاسخ شما را می دهم...» به من گفته اند: کشتی ای سنگین بار که حامل انواع کالاهای تجارتي است، بی هیچ نگهبان و ناخدایی می آید و می رود و امواج دریاها را می شکافد!». آن گروه دهري مشرب گفتند: «این سخنی که تو می گویی، از زبان هیچ عاقلی بیرون نمی آید!» امام گفت: «پس وای بر شما! آیا يك کشتی به ناخدا نیاز دارد، اما این همه موجودات در عالم بالا و پایین، با این نظام متقن و مستحکم خود، هیچ آفریننده ای ندارند؟!» همان بود که آن گروه در ماندند و به حق برگشته به دست آن

امام همام اسلام آوردند. همچنان نقل است که از امام شافعی: در باره وجود آفریدگار سؤال کردند، او در پاسخ گفت: «این برگ توت را که می‌بینید؛ طعم آن یکی است، ولی کرم که آن را می‌خورد، از آن ابریشم تولید می‌شود، زنبور که آن را می‌خورد، از آن عسل تولید می‌شود، گوسفند و گاو و شتر که از آن می‌خورند، از آنان سرگین و پشکل خارج می‌شود و آهو که از آن می‌خورد، از آن مشک می‌تراود. پس همین برگ توت، بزرگترین برهان بر وجود آفریدگار سبحان است.» از امام احمد حنبل: نیز نقل است که در پاسخ به سؤالی راجع به وجود آفریدگار گفت: «در اینجا قلعه‌ای است مستحکم، صاف و براق، نه دری دارد و نه منفذی، بیرون آن چون نقره سپید و درون آن چون طلای سرخ است، بناگاه دیوار آن می‌شکافد و از آن حیوانی شنوا و بینا، زیبا و رعنا خارج می‌شود. پس این قلعه، بزرگترین دلیل بر وجود آفریدگار سبحان است.» منظور وی از آن قلعه، تخم مرغ بود که پرنده از آن پدید می‌آید.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳)

بعد از اثبات وحدانیت و نفی شرک، خداوند متعال به اثبات نبوت پرداخته و می‌فرماید: «و اگر در آنچه بر بنده خود» محمدص «نازل کرده ایم، در شك هستید» یعنی: اگر در حقانیت قرآن کریم شك دارید؛ «پس سوره‌ای مانند آن بیاورید» و این‌گونه است که خداوند متعال، مخالفان را به آوردن سوره‌ای - هر

چندکوچک- همانند قرآن، که از بلاغت بی مانند، سلامت بیان، خبردادن از غیب و دیگر خصوصیات اعجازی قرآن برخوردار باشد، به مبارزه و تحدی فرامی‌خواند **«وگواهان خود را - غیرخدا - فرا خوانید»** یعنی: کسانی را که برای شما بر این امر گواهی دهند که آنچه را در مقابله با قرآن آورده‌اید، همانند قرآن است، حاضرنمایید. ابن عباس[ؓ] در معنای آیه می‌گوید: **«یعنی از خدایان باطل خود در این امر یاری و پشتیبانی بخواهید» «اگر راست می‌گویید»** در این که محمدص قرآن را از نزد خود بر ساخته است زیرا شما نیز همانند او عرب و فصیح و بلیغ هستید. سوره: بخشی از قرآن است که دارای اول و آخر می‌باشد و حداقل آن سه آیه است.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۴)

«ولی اگر چنین نکردید» یعنی: اگر عجزتان از آوردن نظیر قرآن بر خودتان آشکار گشت و نتوانستید این کار را بکنید **«و هرگز نمی‌توانید کرد»** لن: برای تأکید نفي در آینده است. یعنی: هرگز نظیر قرآن را نمی‌توانید آورد. البته این معجزه دیگری از اخبار غیبی قرآن است زیرا چنین معارضه‌ای از سوی کفار در گذشته و حال تحقق نیافته و در آینده نیز هرگز تحقق نخواهد یافت. آری! اکنون که عجزتان در این میدان آشکار است؛ بیایید با ایمان به خدا Ψ و کتابها و پیامبران و انجام فرایض و

اجتناب از نواهي‌اش: «از آن آتشي که سوخت آن مردمان و سنگهاستند و براي کافران آماده شده، بپرهيزيد» و دست از عناد و لجاجت در برابر حق‌برداريد. بلي! آتش دوزخ با همان چيزهايي برافروخته شده که سوزاندن خود آنها مورد نظر است. ابن کثير مي‌گويد: «مراد از سنگهاي آتش افروز جهنم در آيه کریمه؛ سنگ کبريت سياه است که حرارت آن بسيار بالا است - خداوند Ψ ما را از آن پناه دهد». به قولي ديگر: مراد سنگهايي است که مشرکان از آنها بت تراشیده و آنها را مي‌پرستند.

در حديث شريف به روايت ابوهريره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ما من نبي من الأنبياء إلا وقد أعطي من الآيات ما آمن علي مثله البشر، وإنما كان الذي أوتيته وحياً أوحاه الله إليّ، فأرجو أن أكون أكثرهم تابعاً يوم القيامة: هيچ پيامبري از انبيا نيست، مگر اين که معجزاتي به وي داده شده است که بشر به همانند آن ايمان مي‌آورند، اما آنچه که به من داده شده، وحیي است که حق تعالي آن را بر من نازل نموده است، پس اميدوارم که در روز قيامت نسبت به آنان بيشترين پيروان را داشته باشم». يعني: از میان همه انبياء \ddagger فقط ايشان به اين امر مخصوص گشته اند که کتابشان معجزه است، برخلاف ديگر کتب الهي که - نزد بسياري از علما - معجزه نيست بنا بر اين، چون معجزه ايشان بعد از وفاتشان نيز استمرار دارد، لذا اميدوار آن شدند که پيروانشان از پيروان ديگر پيامبران \ddagger بيشتر باشند.

قرطبي مي‌گويد: «اين آيه دليل بر عقیده اهل حق است که: دوزخ هم اکنون وجود دارد و آفريده شده است، بر خلاف اهل بدعت که مي‌گويند: دوزخ تاکنون آفريده نشده است».

**وَيَسِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنْ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رُزِقُوا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأْتُوا بِهِ
مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٢٥)**

«و بشارت بده كساني را» تبشير: خبر دادن از چيزي است كه اثر مژده بخش و سرور انگيز آن بر پوست چهره انسان آشكار شود. آري! بشارت بده كساني را: «كه ايمان آورده اند و كارهاي شايسته انجام داده اند» يعني: همان كارهاي درست و صوابي را كه از ايشان خواسته شده و بر ايشان فرض گرديده، انجام داده اند. ياكساني كه اعمالی را انجام داده اند كه خداوند Ψ انجام داوطلبانه آنها را نيكوشمرده است زيرا بهشت با ايمان و عمل صالح قابل دسترسي است.

عبارت: (آمنوا و عملوا الصالحات) نزديك به شصتبار در قرآن كريم به كاررفته است؛ و اين خود نشان دهنده آن است كه ايمان و عمل صالح لازم و ملزوم يكديگرند.

آري! مژده بده به ايشان «كه برايشان جناتي است» جنت: نام بهشت دارالخلد و سراي ثواب و پاداش است كه مشتمل بر باغهاي بسياري است و آن را جنت ناميده اند زيرا جنت در لغت به معني پوشانيدن است و بهشت ساكنان خود را در زير درختهاي انبوه خويش مي‌پوشاند. آري! برايشان جناتي است: «كه

از فرودست آنها» یعنی: از زیر درختان و قصرهای آنها «جویها روان است، هرگاه میوه‌ای از آن روزی آنان شود» از هر نوعی از انواع میوه‌ها که باشد؛ «می‌گویند: این همان است که پیش از این نیز روزی ما بوده» یعنی: این میوه، شبیه و نظیر و از جنس همان میوه است. این سخن را بدان سبب می‌گویند که رنگ میوه‌های بهشتی شبیه هم‌اند، هرچند که حجم و طعم و بوی آنها مختلف است و چون از آن می‌خورند، طعم آن را مخالف طعم میوه اول می‌یابند «و به ایشان همانند آن» میوه قبلی در خوبی و نیکویی «داده شود» زیرا هیچ یک از آنها پست و نامطبوع نیست و در شکل نیز مشابه همدیگرند «و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند» که حوران بهشتی و غیر ایشانند «و هم در آنجا جاویدانند» نه می‌میرند و نه از آن بیرون برده می‌شوند. مراد از پاکیزه بودن جفتهای بهشتی این است که: آنچه به زنان دنیا از پلیدی حیض و نفاس و بزاق و سایر پلیدیها می‌رسد، به همسران بهشتی نمی‌رسد.

در حدیث شریف آمده است که: هر مرد بهشتی دو همسر دارد. علما گفته‌اند: «یکی از آن دو، از زنان دنیا است و دیگری از زنان بهشت». خلود: بقای دایم و همیشگی‌ای است که هرگز گسست و انقطاعی ندارد. همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن أهل الجنة يأكلون فیها ویشربون، ولا یتفلون، ولا یبولون، ولا یتغوطون ولا یتمخطون، قالوا: فما بال الطعام؟ قال: جشاء ورشح کرشح المسك، ویلهمون التسبیح والتحمید كما تلهمون»

النفس: همانا اهل بهشت در بهشت می‌خورند و می‌آشامند، نه آب دهان می‌اندازند، نه ادرار و مدفوع می‌کنند و نه آب بینی می‌اندازند. اصحاب گفتند: پس غذایی که می‌خورند چه می‌شود؟ فرمودند: به آروغی و ترشح عرقی چون ترشح مشک، دفع می‌شود. و خواندن «سبحان الله»، و «الحمد لله» بر آنان چنان الهام می‌شود که نفس کشیدن برای شما».

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (٢٦)

«خداوند از آن شرم ندارد که هر مثلی را بزند» معنای: «لایستحیی: شرم ندارد» در مورد خداوند متعال حقیقت شرم و حیا نیست، بلکه به این معنی است که او مثل زدن را فرو نمی‌گذارد زیرا حیا؛ دگرگونی و در هم شکستگی‌ای است که از بیم عیب و نکوهش، بر انسان روی می‌دهد و این در حق خداوند متعال محال است. دلیل این که خدای سبحان از معنای «ترك نمی‌کند» به (شرم نمی‌کند) تعبیر کرد، این است که هر کس از چیزی شرم کند، آن را فرومی‌گذارد و فرو گذاشتن آن چیز از آثار و ثمرات حیا است، پس به کار گرفتن این تعبیر، مجاز است و از باب اطلاق ملزوم و اراده لازم می‌باشد. بنابراین، هرگاه در مورد حق تعالی تعبیر «حیا» به کار رفت، مراد از آن بیمی که مبدأ و مقدمه حیا می‌باشد نیست، بلکه همان طور که گفتیم، مراد معنای لازم آن، یعنی

فرو گذاشتن يك کار است. مثل: در لغت به معنی شبیه و نظیر است. مثل زدن در گفتار این است که: برای يك حال چیزی بیان شود که مناسب آن حال باشد و با ذکر آن مثل، حسن و قبح پنهان آن حال، آشکار گردد.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه از گروهی از صحابه Ψ روایت کرده است که فرمودند: «چون خدای عزوجل با آیه: **(مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا...)**، و آیه: **(أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ ...)** درباره منافقان مثل زد، منافقان گفتند:

خداوند Ψ برتر و بزرگتر از آن است که چنین مثل‌هایی بزند. پس این آیه کریمه تا: **(أَوْلَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ)** نازل شد. همچنین کفار می‌گفتند:

در قرآن ذکر زنبور عسل و عنکبوت و مورچه آمده است و ذکر این اشیاء با کلام فصیحان سازگار نیست! خدای سبحان این سخن کفار و منافقان را نیز رد نموده و فرمود: من هر مثلی‌میزنم؛ «پشه باشد یا فروتر از آن»

یعنی: کوچکتر و فروتر از پشه؛ چون بال آن - که این قول بیشتر محققان است - یا بزرگتر و فراتر از آن «پس کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن مثل از جانب پروردگارشان حق است» و ثابت. حق:

مقابل باطل است. «ولی کسانی که به کفر گراییده‌اند، می‌گویند: خدا از این مثل چه قصدی داشته است؟ خدا بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن هدایت می‌کند»

یعنی: قصد و اراده خدا Ψ این است تا با این مثل، بسیاری - چون منافقان - را گمراه سازد و بسیاری - چون مؤمنان - را

هدایت نموده و بر هدایتشان بیفزاید، چرا که هر يك از دو گروه، این راه را با انتخاب خودشان برگزیده‌اند، پس خداوند Ψ باموجودیت سبب، بر مسبب می‌افزاید «ولي جز فاسقان را با آن گمراه نمی‌کند» از آن روی که آنان، نافرمان شده و سخن پروردگار خود را سبک انگاشتند، پس خداوند Ψ به سبب این فسق گمراهشان می‌کند. فسق: در لغت به معنی خارج شدن است، اعراب می‌گویند: «فسقت الرطبه عن قشرها: خرمای رطب از پوست خود خارج شد». اما فسق در عرف شرع: به معنای خروج از طاعت خدای عزوجل می‌باشد و بر کسانی که به سبب کفر یا به سبب گناه از دایره طاعت حق تعالی بیرون می‌روند - هر دو - اطلاق می‌شود بنابراین، اصطلاح «فاسق» شامل کافر و مؤمن گنهکار هر دو می‌شود، لیکن فسق کافر شدیدتر است. ولي با آن که صفت فسق بر کافر و مؤمن گنهکار هر دو اطلاق می‌شود، اما مراد این‌آیه کریمه از «فاسقون»، کافراند نه مؤمنان، به دلیل این که خداوند متعال در بیان اوصافشان می‌فرماید:

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۲۷)

«همان کسانی که عهد خدا را پس از بستن آن نقض می‌کنند» یعنی آنان اولاً به عهد خداوند Ψ اقرار کرده و متابعت آن را گردن نهادند، ولی بعداً کافر شده و عهد خویش را شکستند. نقض: درهم شکستن و از هم گسستن هر چیزی است که محکم و استوار گشته؛ اعم از بنا

یا ریسمانی، یا عهد و پیمانی. عهد خداوند Ψ : اوامر و نواهی‌ای است که پایبندی به آن در قرآن به بندگان سفارش شده است؛ چون طاعت حق تعالی و خودداری از نواهی وی. میثاق: آنچه که یک چیز به وسیله آن محکم ساخته می‌شود، به طوری که شکستن آن دشوار باشد. میثاق‌عهد: محکم ساختن پیمان با سوگند است.

مراد از عهد خدا Ψ در این آیه، پیمانی است که خداوند متعال در کتابهای پیشین از بندگان خود در مورد ایمان آوردن به محمدص در عصر رسالت ایشان گرفته است، همچنین عهد خدا Ψ به معنای فهم سنن هستی پروردگار متعال با اندیشه و تفکر و به کار گرفتن نعمت عقل و حواس در اموری است که به سوی این‌فهم راهبرند، پس شکستن پیمان به این معنی: بکار نگرفتن این موهبت‌ها در چیزی است که برای آن آفریده شده‌اند. «و» این فاسقان همان کسانی‌اند که: «آنچه را خدا به پیوستنش امر نموده، می‌گسلند» یعنی: صله رحم و پیوند قرابت و خویشاوندی و هر چیزی را که خدای عزوجل به پیوستن و انجام دادن آن فرمان داده است - از قبیل بر پا داشتن احکام و رعایت حدودش - می‌گسلند و رعایت نمی‌کنند. پس صله رحم در اینجا دارای معنایی عام و گسترده است که هم پیوند رحم میان خویشان و اقوام و هم صله معنوی میان ایمان به تمام پیامبران: و پایبندی به احکام شریعت الهی و رعایت کلیه اوامر وی را دربر می‌گیرد. و این‌قول جمهور علما است. «و» این فاسقان همان

کسانی اند که: «در زمین به فساد می‌پردازند» یعنی: غیر خداوند متعال را پرستش کرده، در تعامل و برخورد خویش با دیگران به جور و جفا می‌پردازند، از شهوات پیروی می‌کنند، مرتکب معصیتها می‌شوند و میان مردم فتنه برمی‌افروزند، که اینها نهایت فساد انگیزی است «آنانند که زیانکارانند» یعنی: آنان اهل دوزخند و چنان نیست که می‌پندارند؛ باشکستن عهد الهی به مصالح و منافع مورد نظر خویش می‌رسند زیرا وفا به عهد خداوند Ψ بزرگترین منفعتها است، در حالی‌که آنها این منفعت برتر را از دست داده‌اند. بنابراین، فسق موجب زیان و خسارت است، چنان که طاعت موجب سود و راحت؛ چه خسارتی بزرگتر از محرومیت از رحمت خداوند منان! و چه سودی برتر از رضا و بهشت برین وی!.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
(۲۸)

«چگونه به خداوند کفر می‌ورزید؟» استفهام برای انکار و به شگفتی واداشتن از حال آنهاست که با وصف موجودیت حجت و برهان بر حقانیت ایمان، کفر و انکار می‌ورزند. آری! چگونه به خداوند سبحان کفر می‌ورزید، در حالی‌که از داستان آفرینش آگاهید و خوب می‌دانید که: «با آن که بیجان بودید» قبل از آفرینش «او به شما جان بخشید» یعنی: خداوند متعال شما را از عدم آفرید و در شما روح دمید «سپس شما را می‌میراند» در هنگام به‌سر رسیدن اجله‌ایتان «و باززنده

می‌کند» شما را در روز قیامت «آنگاه به سوی او بازگردانده می‌شوید» در میدان محشر، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. ابن عباسؓ در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «شما قبل از آن که آفریده شوید، خاک بوده‌اید؛ و این خود، يك مرگ است، آنگاه شما را آفرید و زنده‌گردانید؛ و این حیات است، باز شما را می‌میراند و به گورهایتان می‌روید؛ و این مرگ دوم است، باز شما را در روز قیامت زنده می‌گرداند؛ پس این حیات دیگری است. بنابراین، در اینجا دو مرگ و دو زندگی است.» آیه کریمه (۱۱) از سوره «غافر» نیز مؤید این معنی است (قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَيْنِ) «گفتند: پروردگارا! ما را دوبار میرانده و دوبار زنده کرده‌ای...».

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۹)

«اوست آن ذاتی که آنچه در زمین است» یعنی: زمین و آنچه را که در آن است «همه را برای شما آفرید» به عنوان گرامیداشت و تکریم و نعمت و توشه و منفعتی برای شما از سوی خویش تا زمانی معین «سپس» بعد از آفرینش زمین «به سوی آسمان قصد کرد» با اراده خویش، به قصدي درست و استوار که مخصوص به خود اوست «و هفت آسمان را استوار کرد» یعنی: آفرینش آنها را استوار کرد و سامان بخشید، به گونه‌ای که هیچ خلل و بی‌نظمی‌ای در آنها نیست «و او به هر چیزی داناست» یعنی: علم خداوند متعال به تمام مخلوقاتش محیط و فراگیر است.

این آیه: **(ثُمَّ اسْتَوَى)** «بقره/۲۹» و آیه: **(الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵))** «طه/۵» از مشکلات تفسیر است، که علما درباره آن بر سه رأی اند: رأی اول: مربوط به بسیاری از ائمه است که می‌گویند: ما این آیه را می‌خوانیم و به آن ایمان داریم، ولی آن را تفسیر نمی‌کنیم. امام مالک: در این باره سخن مشهوری دارد که می‌گوید: «استوا معلوم است و کیفیت آن با عقل قابل درک نیست، ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است».

رأی دوم: رأی فرقه «مشبهه» است که می‌گویند: «استواء؛ ارتفاع و قرارگرفتن بریک چیز است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: **(فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ)** (و چون تو (ای نوح) و همراهانت بر بالای کشتی قرار گرفتید) [المؤمنون: ۲۸]». که این رأی باطل است زیرا چنین استوایی از صفات اجسام می‌باشد و خداوند متعال از آن منزّه است.

رأی سوم: رأی برخی از علماء است که می‌گویند: مراد از «استوی» ارتفاع و برتری امر خداوند متعال است.

اما انتخاب ابن جریر طبری این است که: «استوی: در اینجا به معنای قصد کردن و اراده نمودن خداوند متعال به سوی آفرینش آسمانهاست و ما کیفیت این قصد و اراده وی را نمی‌دانیم».

همچنین این آیه و دیگر آیات قرآن در این باره، دال بر وجود هفت آسمان و هفت زمین اند، ولی در سنت رسول اکرم ص چنان خبری که حقیقت آسمانها و زمین را روشن سازد

نیامده است بنابراین، فایده‌ای در بحث از طبیعت آنها نمی‌بینیم و فقط به ظاهر قرآن کریم در این باره ایمان داریم و به وسیله آن، بر عظمت آفریدگار بزرگ استدلال می‌کنیم. بایسته یادآوری است که امام رازی در تفسیر خویش نظریات علمای علم نجوم عصر خویش در باره آفرینش آسمانها و زمین را نقل کرده، که این نظریات با اکتشافات علمی عصر جدید چندان همخوانی ندارد. پژوهش‌ها و کاوش‌های نجومی در عصر حاضر نیز فرضیاتی را در این باره بیرون داده اند و هنوز هم سخت‌در تکاپوی این میدانند، ولی مهم این است که بدانیم؛ هرگونه کاوش و پژوهش‌بشری در این رابطه، اگر که نتیجه‌ای صحیح و منطقی به همراه داشته باشد، قطعاً در راستای فهم و تفسیر عینی آیات کونی قرآن کریم است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۳۰)

«و یاد کن» ای محمدص! «که چون پروردگارت به فرشتگان گفت» فرشتگان اجسام نورانی و موجودات صرفاً روحانی‌ای هستند که نمی‌خورند و نمی‌آشامند، به تسبیح حق تعالی و اطاعت اوامر او - از جمله تدبیر پاره‌ای از امور عالم - اشتغال دارند، از ارتکاب گناه معصوم و فاقد شهوت می‌باشند. آری! خداوند متعال به فرشتگان گفت: «من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت» ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی: قومی را در زمین مقیم خواهم ساخت

که برخی از پی برخی دیگر، قرن‌پس از قرنی و نسلی بعد از نسلی، در آن جایگزین می‌شوند». گفتنی است که خداوند Ψ فرشتگان را نه از روی مشاوره، بلکه برای بیرون آوردن مافی‌الضمیرشان با این خطاب مخاطب ساخت. خلیفه: در پی آینده کسی است که قبل از وی وجود داشته‌است. به قولی: مراد از خلیفه در اینجا آدم Ψ است «فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد» با شرك و ارتکاب معاصی و کشتار و آزار دیگران؟.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که فرشتگان با آن که غیب را نمی‌دانند، از کجا دانستند که خداوند Ψ در زمین کسی را می‌گمارد که در آن فساد انگیزته و خونها بریزد؟ پاسخ این است که ایشان از جانب خدای سبحان نسبت به این موضوع به وجهی از وجوه، علم و آگاهی قبلی داشته‌اند؛ به این صورت که یا قبلا خود حق تعالی به آنان از این امر خبر داده بود، یا این قضیه را در لوح محفوظ دیده بودند، یا می‌دانستند که فقط جنس خود آنان (یعنی فرشتگان) از گناه معصومند و بس، یا انسان را به جنیان که قبلا ساکن زمین بوده‌اند، قیاس کردند و یا می‌دانستند که طبیعت ماده ترکیبی از خیر و شر است.

ابن کثیر می‌گوید: «ظاهرا مراد فرشتگان از این سخن، شخص حضرت آدم Ψ نبود، بلکه مرادشان برخی افراد از جنس بشر بود». آری! فرشتگان این سخن را نه بر وجه اعتراض، بلکه به‌خاطر کسب آگاهی از حکمت

گماشتن این جانشین در زمین مطرح کردند، گویی آنان گفتند: پروردگارا! حکمت در آفرینش این جانشینان جدید - با وجود آن که فسادانگیزند - چیست؟ «و حال آن که ما تسبیح می‌گوییم به حمد تو و به پاکی تو اقرار می‌کنیم» یعنی: ما همراه با ستایش، تو را از هرگونه نقصی به تنزیه یاد کرده و می‌گوییم: «سبحان الله و بحمده»، و تو را تمجید و تعظیم می‌کنیم. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ص سؤال شد: یا رسول الله! کدام سخن بهتر است؟ فرمودند: «آنچه را که خدای عزوجل برای فرشتگان خویش برگزید، یعنی: سبحان الله و بحمده». «و به تقدیست می‌پردازیم» تقدیس: تطهیر و به پاکی یاد نمودن است. یعنی: ما تو را از آنچه که سزاوار شأن و عظمت و جلالت نیست و ملحدان به تو نسبت می‌دهند، یا منکران بر تو افترا می‌بندند؛ به تنزیه یاد کرده و تقدیست می‌کنیم، پس چرا به وجود ما (فرشتگان) اکتفا نشده است؟ «فرمود: هرآینه من می‌دانم آنچه که شما نمی‌دانید»

از مصلحت در خلیفه ساختن آدم ص .
قتاده در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «در علم ازلی خداوند Ψ رفته بود که از نسل بشر؛ پیامبران و نیکان و صدیقان و عابدان و زاهدان و اولیا و اتقیا و جمله ساکنان بهشت به وجود خواهند آمد، از این رو آنان را خلیفه ساخت». قرطبی و غیر آن، با این آیه بر وجوب نصب خلیفه و امام (رئیس دولت) در جامعه اسلامی استدلال کرده‌اند تا آن امام، اختلافات میان مردم را حل و فصل

نموده، داد مظلومان نشان را از ظالمان نشان بستاند، حدود را برپا دارد و سایر شئون مهمی را که جز با نصب حاکم، عملی نمی‌شود، به سامان آورد زیرا آنچه که واجب جز با آن تمام نشود؛ خود نیز واجب است. ابن کثیر می‌گوید: «واجب است که امام: مرد، آزاد، بالغ، عاقل، مسلمان، عادل، مجتهد، بینا به امور، سالم الأعضاء، آگاه به آراء و اندیشه‌ها و امور جنگی و قریشی نسب باشد، اما هاشمی بودن و معصوم بودن وی شرط نیست».

باید دانست که میان علمای اهل سنت و جماعت، در وجوب امامت هیچ خلافي‌نیست.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۱)

«و خدا همه نامها را به آدم آموخت» یعنی: نامهای همه اشیا و موجودات را بامعانی و او صاف و افعال آنها. بعضی گفته‌اند: مراد نامهای فرشتگان و نامهای یکایک نسل آدم است «سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود» و از اسمای مسمیات؛ یعنی اعیان و اشخاص موجودات که آدم آنها را آموخته بود، از ایشان سؤال کرد «و فرمود: اگر راست می‌گویید، از اسمای اینها به من خبر دهید» یعنی: اگر در این ادعای خود که به خلافت زمین از غیر خویش سزاوارترید، راستگومی‌باشید، پس نامهای این اشیا را به من بگویید.

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۳۲)

اما فرشتگان درماندند و «گفتند: منزهي تو! ما را جز آنچه که خود به ما آموخته‌اي، هيچ دانشي نيست، تويي داناي حکيم» لذا به قصور و ناتواني خویش اعتراف کردند. گفتني است که اين خود به برتري آدم و رمز گزينش وي بر فرشتگان - که آموختن چيزهايي به وي است که فرشتگان آنها را نمي‌دانند - اشاره دارد، پس نبايد به برتري خویش بر آدم افتخار کنند.

**قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ
غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)**

«فرمود» خدای عزوجل به آدم: «اي آدم! ایشان را از اسامي آنان خبر ده» آدم ψ در اجابت این فرمان حق تعالی به آنان توضیح داد که: اسم آن چیز، این است... و اسم آن چیز، این... و همین‌طور تا به آخر... «و چون آدم آنان را از اسماءشان خبر داد» در این هنگام خدای سبحان خطاب به فرشتگان «فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را ميدانم» یعنی: آنچه را که از میدان درك و دريافت مخلوقات نهان است - از جمله، به موضوع برتري آدم و نسل و تباروي به وسيله علم و دانش ایشان - دانایم؛ «و ميدانم آنچه را آشکار مي‌کنید» ابن مسعود τ مي‌گويد: «مراد از آن، اين سخن فرشتگان خطاب به خداوند ψ است که آیا در زمین کسی را قرار مي‌دهي که در آن فساد مي‌کند و خونها مي‌ريزد؟» «آیه/۳۰». «و» نیز مي‌دانم «آنچه را پنهان مي‌داشتيد» يعني: آنچه را که ابليس در درون خود از کبر

پنهان می‌داشت. این تأویل ابن عباس ك است - والله اعلم. یا مراد این است: می‌دانم آنچه را که فرشتگان به طور پنهانی در میان خود گفته بودند. چنان که از ابن عباس روایت شده است که فرمود: فرشتگان در میان هم‌دیگر گفتند: «خداوند Ψ هرگز موجودی گرمی‌تر از ما در نزد خود، نمی‌آفریند، پس ما به خلافت در زمین سزاوارتریم». لیکن ابن جریر طبری قول اول را - که آن هم از ابن عباس نقل شده - ترجیح داده است.

امام رازی: گفته است: «آیه تعلیم نامهای اشیا و خواص و صفات آنها به آدم، دلیل بر فضیلت علم است زیرا خدای سبحان، کمال حکمت خویش در آفرینش آدم \cup را جز با علم آشکار نساخت و اگر در عالم امکان چیزی گرمی‌تر از علم وجود می‌داشت، باید حق تعالی فضیلت آدم \cup را با آن چیز آشکار می‌ساخت نه با علم».

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)

«و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس همه به سجده در افتادند» سجود: در سخن عرب به معنای فروتنی و تذلل و خردی در برابر کسی است که برای وی سجده می‌شود. و در اصطلاح شرع: نهادن پیشانی بر زمین است. آری! نهادن چهره بر زمین، نمایانگر نهایت مرتبه فروتنی و خاکساری است. این آیه بیانگر نوعی دیگر از تکریم و گرمی‌داشت الهی از آدم \cup

ونشان‌دهنده فضیلت اوست، از آن روی که خداوند Ψ فرشتگانش را برای او به سجود واداشت.

علما در بیان احکام سجده گفته اند: سجده کردن برای خداوند متعال به شیوه عبادت، و برای غیر وی به شیوه گرامی‌داشت و تحیت است، همچون سجده فرشتگان برای آدم \cup و سجده برادران یوسف \cup برای وی. اما باید یادآور شد که سجده بردن برای غیر خدا Ψ در شریعت اسلام حرام گردیده و این کار - به قول اکثر علما - تا عصر رسول خدا \cup مباح بود، ولی ایشان از آن نهی کردند. در حدیث شریف آمده است که چون درخت و شتر برای رسول خدا \cup سجده کردند، اصحاب Ψ گفتند: یا رسول الله! ما به سجده کردن برای شما از درخت و شتر رمنده سزاوارتریم! آن حضرت \cup فرمودند: «لا ینبغی أن یسجد لأحد إلا لله رب العالمین: سزاوار نیست که برای احدی غیر از خداوند پروردگار جهانیان، سجده شود». و در عوض به مصافحه (دست دادن) دستور دادند.

خلاصه این که: امت اسلام اتفاق نظر دارند بر این که سجده فرشتگان برای آدم \cup ، نه سجده عبادت و تعظیم، بلکه سجده تحیت و گرامی‌داشت بود.

آری! همه سجده کردند «جز ابلیس» و هرچند او از جنیان بود، ولی سجده کردن برای آدم \cup به این دلیل بر او واجب شده بود که در میان فرشتگان به سرمی‌برد. ابن عباس τ می‌گوید: «نام ابلیس عزازیل بود و او در آغاز از اشراف فرشتگان بود، اما بعدا تمرد

ورزید و ابلیس نامیده شد زیرا ابلیس به معنای نا امید است، چراکه خداوند Ψ او را از همه خیرها ناامید گردانید». ولی قول اول که ابلیس از جن بود، برتر است چرا که آیه کریمه «کَهْفَ ۵۰/» به صراحت می‌گوید: **(كَانَ مِنَ الْجِنَّ)** (او از جنیان بود). همچنین به این دلیل که ابلیس امر حق را عصیان کرد و فرشتگان از این عصیان برکنارند. آری! او همان بود «**که سر باززد**» از سجده کردن برای آدم \cup «و کبر ورزید» و دچار آفت خود بزرگ بینی شد «**و از کافران گشت**» یا در علم خداوند Ψ از کافران بود. در حدیث شریف آمده است: «لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر: کسی که در قلبش به اندازه دانه ارزنی از کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود». چنان‌که بر اثر همین تکبر، ابلیس برای ابد از بهشت الهی محروم گردید.

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵)

«و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت سکونت گزینید و از هرکجای آن که خواهید، فراوان بخورید» عیش رغد: زندگی آسایشمند و گوارایی است که هیچ‌رنج و دردی در آن نیست و خوردن به رغد، خوردن به فراوانی و گوارایی بدون‌رنج و درد و بی‌هیچ‌گونه منعی است «**ولی به این درخت نزدیک نشوید**» در نهی آدم و حوا از نزدیکی به درخت - با وجود آن که نزدیک شدن به آن حرام‌نیست، بلکه خوردن از آن حرام است - معنای سد

ذریعه و قطع وسیله وجود دارد. یعنی: نزدیک شدن به آن، خود وسیله‌ای در جهت ارتکاب نهي است، از این جهت به‌جای نهي از خوردن، از نزدیک شدن نهي شدند. آری! به درخت ممنوعه نزدیک نشوید: «که» در صورت نزدیک شدن به درخت و تناول از آن «از ستمکاران خواهید بود» بر خود؛ با معصیت و نافرمانی پروردگار.

مفسران در تفسیر: «هذه الشجرة: این درخت»، اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته‌اند: درخت ممنوعه؛ درخت انگور بود. برخی دیگر گفته‌اند: درخت ممنوعه، خوشه گندم بود. برخی دیگر برآنند که: درخت ممنوعه، درخت انجیر بود. ابن جریر طبری می‌گوید: «درست آن است که گفته شود: خدای عزوجل آدم و زنش را از خوردن درخت معینی از درختان بهشت نهي کرد، پس آن دو از آن درخت ممنوعه خوردند و ما دقیقا نمی‌دانیم که این درخت چه درختی بود، دلیلی هم در این باره از قرآن و سنت صحیح وجود ندارد و دانستن آن مفیدفایده‌ای نیز نیست».

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۳۶)

«پس شیطان هر دو را از آن لغزانید» یعنی: شیطان به سبب آن درخت، آن دو را به لغزش کشانید. بعضی گفته‌اند: ضمیر «عنها»: از آن» به جنت برمی‌گردد، یعنی: شیطان آن دو را از جنت دور گردانید. زله: اشتباه و لغزش است. «و از آنچه در آن بودند» از نعمتها و کرامتها، یا از بهشت «ایشان را

به در برد» نسبت این به در بردن از آن روی به شیطان داده شد که او اغواگر آدم گشت، چراکه آدم و حوا بر اثر این وسوسه او که آن درخت؛ درخت جاودانگی و پادشاهی ابدی است، از آن خوردند.

آن‌گاه خداوند Ψ آنان را به خروج از بهشت دستور داد: «و گفتیم: فرود آید» این دستوری به آدم و حوا و به تبع آن دو، نسل ایشان به بیرون آمدن از بهشت‌ترین به سوی زمین است «بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید» یعنی: نسل آدم در زمین با یکدیگر به دشمنی و ستیز می‌پردازند. عدو: دشمن و عدوان: ظلم صریح و آشکار است. «و برای شما در زمین قرارگاهی» یعنی: جای استقراری «و متاعی است تا وقت معین» یعنی: تا هنگام مرگ. بعضی گفته‌اند: تا هنگام برپایی قیامت. متاع: آنچه که مورد بهره‌برداری و برخورداري قرار می‌گیرد؛ اعم از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و مانند آنها.

فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۳۷)

«سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود» یعنی: گرفت و پذیرفت که عبارت از این دعای آدم و حوا بود: (قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳)) (پروردگارا! ما بر خود ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود) «الأعراف: ۲۳»، و خداوند Ψ کلمات فوق را به آن دو الهام کرد. «و خداوند از او درگذشت» یعنی: رحمت خویش را بر آدم بازگرداند و توبه‌اش را پذیرفت «چرا

که او توبه‌پذیر مهربان است» توبه: به معنای بازگشت است، اگر با «عن» متعدي شود؛ معنای آن بازگشت از معصیت و اگر با «علي» متعدي شود - چون این آیه - معنای آن پذیرفتن توبه است. علما گفته اند: توبه از انسان پذیرفته نیست مگر به چهار شرط:

- ۱- پشیمانی از گناهان گذشته.
- ۲- ترك گناه در حال.
- ۳- تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده.
- ۴- رد حقوق و مظالم بندگان و راضی نمودن خصم با رساندن حقیقت به او و عذرخواهی از وی به زبان.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸)

«گفتیم: جملگی از آن» یعنی: از بهشت «فرود آید، پس اگر از جانب من به شما هدایتی رسد» در زمین. مراد از هدایت: کتاب خدا Ψ است «آنان که از هدایت‌پیروی کنند» یعنی: کتاب من را بپذیرند و به آن عمل کنند «برایشان خوفی نیست» خوف: بیم از امری ناخوش آیند در آینده است «و محزون نخواهند شد» حزن: ضد سرور و شادمانی است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)

«ولی کسانی که کفر ورزیدند» به خدا Ψ و هدایتش را نپذیرفتند و به کتابهای نازل شده وی عمل نکردند «و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اصحاب دوزخند»

مصاحبت دوزخیان با دوزخ؛ به معنای اقتران و پیوستگی‌شان با آن است «**آنان جاودانه در آند**» در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «**أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون، ولكن أقواماً أصابتهم النار بخطاياهم فأماتتهم إماتة حتى إذا صاروا فحماً أذن في الشفاعة: أما أهل دوزخ - يعني كسانی که خود اصحاب دوزخند - نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌مانند، ولي مردمانی هستند که (از اهل دوزخ نیستند) بلکه آتش به وسیله گناهانشان به آنان رسیده است، پس آتش آنان را می‌میراند، میراندنی تا این که چون به ذغال تبدیل شدند، در خصوص آنان اذن شفاعت داده می‌شود».**

اینک به پاره‌ای از نظریات و احکام این آیات توجه نمایید:

۱- درباره کیفیت آفرینش حوا همسر آدم ص میان علما دو رأی است: رأی اول این است که: او از پهلوی چپ آدم ص آفریده شد، چنان که از آیات قرآنی واحادیث نبوی بر می‌آید. رأی دوم: رأی برخی از مفسران است که می‌گویند: حوا از جنس وجود آدم یعنی از خاک آفریده شد. استنباط این گروه از آیات وارده در این باب نیز همین معنی است. آنها در تأویل: «وخلق منها: و آفرید از او...» «نساء / ۱»، می‌گویند: مراد از آن آفرینش حوا از جنس آدم است، نه از وجود خود وی. از نظر این گروه، احادیث وارده در این باب و از جمله حدیث شریف: «**إن المرأة خلقت من ضلع... : زن از پهلو**

آفریده شده است»، نیز چنین تأویل می‌شود که: چون در رفتار و اخلاق زنان نوعی عدم اعتدال وجود دارد بنابراین، به شیوه تمثیل منش اخلاقی آنها به استخوان پهلو که کج است تشبیه شد.

۲- اهل سنت اجماع دارند بر این که بهشتی که آدم U از آن فرود آورده شد، همان بهشت دارالخلد برین است.

۳- جمهور علما (مالک، ابوحنیفه، شافعی) بر آنند که انبیا: از گناهان صغیره و کبیره هر دو معصومند زیرا اگر ارتکاب گناه در حق ایشان جایز باشد، اقتدا به ایشان ممکن نیست و بنابراین، خطای آدم U گناهی صغیره بود که قبل از نبوت وی صادر شد و عصمت انبیا: از گناه بعد از نبوت است. یا آنچه از وی سرزد، نسیان بود نه عصیان و سهو و نسیان منافی با عصمت نیست. و همین معنی ترجیح دارد زیرا خدای عزوجل خود می‌فرماید: **(فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا)** «آدم فراموش کرد و ما برای او عزمی نیافتیم» «طه/۱۱۵»

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (٤٠)

در آیاتی که پیش‌رو داریم، خدای عزوجل امتهایی را مورد خطاب قرار می‌دهد که رسالتهای آسمانی در میان آنان ظهور یافته است. در این میان رشته‌سختن را از یهود آغاز می‌کند زیرا از یکسو، یهود قدیمی ترین ملت دارای کتاب آسمانی است، از دیگر سو، یهودیان دشمن‌ترین مردم با مؤمنانند. پس، از این‌آیه تا آیه (۱۴۲) این سوره که

نزدیک به يك جزء كامل از قرآن كريم را دربرمي‌گيرد، همه پيرامون بني اسرائيل است تا حقيقت و ماهيت كردار شان را با ابعاد منفي و زشت وجودي‌شان بر ملا گرداند.

بايسته يادآوري است كه شيوه خطاب قرآني با يهوديان متنوع است؛ گاهي با آنان از سر عطوفت و نرمش سخن مي‌رود، گاهي با تهديد و توبيخ، وقتي با يادآوري از نعمتها - چون همين آيه - و زماني با شمارش جرايم و جناياتشان همراه با توبيخ و سرزنش.

«اي بني اسرائيل» اسرائيل: يعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهيم: است، و فرزندان اسرائيل را كه عبرانيان يا قوم يهودند، «بني اسرائيل» مي‌نامند و معني لغوي اسرائيل؛ «بنده خدا» است. پس بني اسرائيل همان اسباط دوازده‌گانه‌اي هستند كه زاد و تبار دوازده فرزند يعقوب را مي‌باشند. يادآور مي‌شويم كه عبارت «بني اسرائيل» در قرآن كريم (۴۱) بار به‌كار رفته است. آري! اي بني اسرائيل! «نعمتهايم را كه بر شما ارزاني داشتيم» چون فرستادن پيامبران؛ نازل نمودن كتاب، نجات از چنگ فرعون و غيره «به‌ياد آريد» و اين نعمتهايم را شكرگزاريد «و به عهدم وفا كنيد» همان عهدي كه از شما در مورد پيروي از محمد ص در تورات گرفته‌ام. بعضي گفته‌اند: مراد از عهد، اداي فرايض است «تا به پيمانتان وفا كنم» يعني: تا به آنچه كه به شما از پاداش و مزد و جاي دادن‌تان در بيت المقدس تضمين نموده‌ام، وفا كنم «و تنها از من بترسيد» رهبه: شدت ترس است. يعني: فقط بيم

از من را در دلهایتان جای دهید و از احدي جز من نهراسید.

وَأْمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (٤١)

«و بدانچه نازل کردم» یعنی: به قرآن عظیم «ایمان آرید، که مؤید همان چیزی است که با شماست» یعنی: قرآن موافق و همخوان با تورات و اخبار انبیا: است و با حقی که نزد شماست، مطابقت دارد «و نخستین منکر آن نباشید» یعنی: اولین کسانی نباشید که منکر قرآن گشته اند، درحالی که شایسته این است که شما اولین تصدیق کنندگان آن باشید «و آیات مرا» یعنی: اوامر و نواهی مرا «به بهایی ناچیز» یعنی: به بهای زندگی ناچیز و ریاستی حقیر و بی ارزش که همانا دنیا و شهوات آن است «نفروشید». گاهی هر يك از کلمات «بیع» و «شراء» در سخن عرب، بجای یکدیگر به کار گرفته می شود، پس «شراء» در اینجا به معنی فروش است «و تنها از من پروا کنید» و عهد شکنی را فروگذارید.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٤٢)

«و حق را به باطل درنیامیزید» با هدف آشفته ساختن اذهان و تباه ساختن ادیان «و حقیقت را کتمان نکنید» مراد از «حقیقت» در اینجا: حجت های الهی است که تبلیغ آنها بر آنان واجب است و از آنان پیمان گرفته شده که آنها را بیان کنند، نه کتمان و از آن جمله بشارتهایی است که در مورد

بعثت پیامبر آخرالزمان حضرت محمد ص در کتابشان آمده است «درحالی که خود می دانید» حقیقت امر را که محمد ص رسول خداوند ﷺ است و از اخباری که در این باره در کتابهایتان آمده است به خوبی آگاهی دهید.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۴۳)

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» یعنی: به اسلام در آید، نماز را به همان شیوه ای که محمد ص بیان کرده، برپا دارید، زکات را نیز پردازید و با مسلمانان باشید و به مساجد آنها رفته در جماعت آنها حضور یابید، چنان که می فرماید: «وبا رکوع کنندگان رکوع کنید» از نماز به «رکوع» تعبیر شد تا یهود را از نماز قدیمشان دور گرداند زیرا یهود در نماز خویش رکوعی نداشتند. جمهور فقها بر آنند که حضور در جماعت، سنت مؤکده است و واجب نیست، ولی شریعت مقدس بر آن ترغیب بسیار کرده است.

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴)

ای بنی اسرائیل! «آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید» یعنی: آیا مردم را به ایمان به خدای متعال و پیامبران و وفا به عهد الهی و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات و کلیه اعمال شایسته دستور می دهید «حال آن که خود را فراموش می کنید؟» یعنی: خود را فرو گذاشته و به خودتان فرمان نیکی نمی دهید؟ این کار شما بسی زشت است «با این که شما کتاب خدا را می خوانید، آیا هیچ

نمی‌اندیشید؟» به بدکرداری خویش تا از این کژراهه باز گردید؟ یعنی: اگر شما از آگاهان کتب الهی و حاملان حجت حق هم نبودید، باید صرف این امر که از عقلا هستید، شما را از درپیش گرفتن چنین شیوه‌ای باز می‌داشت، اکنون که کتاب الهی هم در دسترس شماست، چگونه آنچه را که مقتضای عقل است، بعد از فرو گذاشتن آنچه که مقتضای علم است، فرو گذاشته و از برابر آن بی‌پروا می‌گذرید؟

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس^ک روایت شده است که فرمود: این آیه درباره یهود مدینه نازل شد زیرا چنان بود که یکی از آنان به خویشان و نزدیکان مسلمان خویش و به کسی که میان او و میان یکی از مسلمانان پیوند شیرخوارگی بود، می‌گفت: بر دین اسلام و بر پیروی این مرد - یعنی حضرت محمد ص - پایدار باش زیرا او بر حق است. بدین‌گونه مردم را به پایبندی به اسلام دستور می‌دادند، اما خود را فراموش می‌کردند.

علما گفته‌اند: خطاب در این آیه هرچند متوجه یهود است، ولی مفاد آن عام می‌باشد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب.

ابن کثیر می‌گوید: «بنابر صحیح‌ترین قول علما - اعم از سلف و خلف - امر به معروف و انجام دادن آن امر به وسیله خود امر کننده، هردو واجب است و یکی از آنها با ترك دیگری ساقط نمی‌شود بنابراین، صحیح این است که عالم باید به معروف امر کند؛

هرچند او خود آن را انجام نمی‌دهد و از منکر نهی نماید؛ هرچند او خود مرتکب آن می‌گردد. سعید بن جبیر ر می‌گوید: «اگر کار چنان بود که شخص به سبب این که خود را به تمام خوبی‌ها آراسته نمی‌دید؛ به معروف امر نمی‌کرد و از منکر نهی نمی‌نمود، دیگر نه کسی دیگری را به معروفی امر می‌کرد و نه از منکری نهی می‌نمود». ابن کثیر اضافه می‌کند: «ولی باید دانست که علم بی‌عمل نکوهیده است، از این جهت در نکوهش عالم بی‌عمل، احادیث بسیاری آمده است، از جمله این حدیث شریف: «مَثَلُ الْعَالَمِ الَّذِي يَعْلَمُ النَّاسَ الْخَيْرَ وَلَا يَعْمَلُ بِهِ كَمَثَلِ السَّرَاجِ يُضِيءُ لِلنَّاسِ وَيَحْرَقُ نَفْسَهُ: عَالِمِي كَه خَيْر رَا بَه مردم می‌آموزد اما خود بدان عمل نمی‌کند، به چراغی می‌ماند که به مردم روشنایی می‌بخشد، ولی خودش را می‌سوزاند». در حدیث شریف دیگری آمده است: «در شب معراج بر قومی گذر کردم که زبان آنها با قیچی‌هایی از آتش بریده می‌شد، گفتم: این گروه کیانند؟ گفتند: خطیبان و سخنرانان امت از اهل دنیا؛ از آنان که مردم را به نیکی امر می‌کردند ولی خود را فراموش می‌نمودند، در حالی که کتاب را می‌خوانند، مگر آنان تعقل نمی‌کنند؟».

آن‌گاه خداوند متعال راه درمان و علاج این آفت را بر یهود نمایانده و می‌فرماید:

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (٤٥)

«و یاری جوید» بر امور خویش «از صبر» با بازداشتن نفس‌هایتان از شهوات و بسنده کردن

بر طاعات. به قولی: مراد از صبر؛ روزه گرفتن است. قرطبی می‌گوید: «از این جهت است که رمضان ماه صبر نامیده می‌شود». «و از» گرایشی که «نماز» در شما به سوی خدا Ψ ایجاد می‌کند، بر واداشتن نفسهایتان به ایمان به محمد ص یاری بجوید، هرچند نفسهایتان این امر را برنتابند. قرطبی و برخی دیگر از مفسران می‌گویند: «از میان سایر عبادات فقط نماز به یادآوری مخصوص شد تا بر اهمیت آن تأکید گذاشته شود». در حدیث شریف آمده است که: «رسول خدا ص چون از کاری در فشار قرار می‌گرفتند، به سوی نماز پناه می‌بردند». «و هرآینه نماز دشوار است» بر کسانی که به خداوند Ψ ایمان نیاورده و از طاعت وی تکبر می‌ورزند «مگر بر فروتنان» یعنی: آنان که نفسهایشان در پیشگاه عظمت خداوند Ψ فروتن و رام است و در برابر این عظمت به آرامش رسیده‌اند.

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (٤٦)

این فروتنان: «همان کسانی هستند که گمان می‌کنند» یعنی: یقین و باور دارند. اعراب گاهی یقین را نیز گمان می‌نامند. مجاهد می‌گوید: «هر ظنی در قرآن به معنای یقین است». آری! یقین دارند «که با پروردگار خود ملاقات خواهند کرد» در روز قیامت «و به سوی او باز خواهند گشت» و او پاداششان را به تمام و کمال خواهد پرداخت و از فضل خویش نیز بر آن خواهد افزود.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ
(٤٧)

«اي بني اسرائيل! نعمتهايم را که بر شما ارزاني داشتم، ياد کنيد» با سپاسگزاري در برابر آنها. بيان اين نعمتها در آيه (٤٠) گذشت. يعني: چون اين نعمتها رابه ياد آورديد، حق آنها را برپا داريد و به رسول بر انگيخته من ايمان آوريد «واين که من شما را بر جهانيان برتري دادم» به قولي: مراد از جهانيان؛ جهانيان زمانشان هستند. به قولي ديگر: بني اسرائيل بر تمام جهانيان برتري داده شده اند و دليل اين برتري ايشان، وجود انبيايي است که خداوند Ψ در ميانشان برانگيخت. البته اين برتري و فضيلت در زماني بوده که يهود به همه پيامبران مرسل خدامؤمن بوده اند، اما اکنون که آنها از ايمان به محمد ص سر باز زده اند؛ ديگر به طور قطع از امت محمدص برتر نيستند زيرا خداوند Ψ در وصف امت محمدص مي فرمايد: **(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)** (شما بهترين امتي هستيد که براي مردم بيرون آورده شده ايد) «آل عمران: ١١٠». بنا بر اين، برتري و فضيلت بني اسرائيل بر غير آنان، نه عام است و نه هميشگي، بلکه از يك جهت محدود به جهانيان زمانشان مي باشد و از سويي ديگر، وابسته به ميزان پايبندي آنان به اوامر الهي است.

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (٤٨)

«و از روزي بترسيد» يعني: از عذاب روزي بترسيد. مراد روز قيامت است «که هيچ کس چيزي را از کسي دفع نميکند» يعني: در آن روز هيچ کس حقي را به جايديگري نميپردازد «و از کسي شفاعتي پذيرفته نميشود» اگر فرضا انسان بتواند کسي را بياورد که نزد خدا Ψ براي وي شفاعت کند «و نه بجاي وي عوضي گرفته ميشود» از مال يا خانواده و فرزندان «و ياري هم نخواهند شد» يعني: کسي را توان و امکان آن نيست که به آنان کمک کند و از عذاب خداوند Ψ نجاتشان دهد. مفسران اجماع دارند بر اين که: عدم سودبخشي شفاعت، فقط در حق کفار است، اما شفاعت به مؤمنان نفع مي‌رساند، پس شفاعتي که مردود است؛ شفاعت در حق کافران مي‌باشد.

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبُّونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (٤٩)

«و به ياد آريد» اي بني اسراييل! اين نعمت ما را بر خويش «آن‌گاه که شما را از جنگ فرعونيان رهانيديم» به قولي: «فرعون» مخصوصا نام پادشاه زمان موسي[ؑ] بود، اما به قولي ديگر: فرعون لقب هر پادشاهي بود از مصرياني که قبل از «بطالسه» بر مصر قديم حکومت مي‌کردند، چنان‌که «قيصر» لقب شاهان روم و «کسري» لقب شاهان فارس بود. ابن کثير نقل مي‌کند که: «نام فرعون زمان موسي[ؑ]، وليد بن مصعب بن ريان بود و او

اصالت فارسي داشت و از سرزمین اصطخر بود». «که آنان» يعني فرعونيان «عذابي سخت را به شما مي‌چشانيدند» تفسير اين عذاب سخت اين است که: «پسران شما را سر مي‌بريدند؛ و زنهايتان رازنده مي‌گذاشتند» تا آنان را به کنيزي گرفته و ذليلشان گردانند. دليل اين که فرعون به کشتن پسران بني اسرائيل و زنده نگه داشتن دختران آنها فرمان داد، اين بود که کاهنان به فرعون گفته بودند: از بني اسرائيل مردی به دنيا مي‌آيد که نابودي و زوال فرمانروايي‌ات به دست اوست. ابن‌کثير مي‌گويد: «فرعون لعنه الله، خوابي دید که او را سخت تکان داد؛ در خواب دید که آتشي از بيت المقدس خارج شد و فقط به خانه‌هاي قبطيان در آمد، نه به خانه‌هاي بني اسرائيل. لذا از مضمون خواب اين‌گونه برداشت کرد که سقوط حکومتش به دست مردی از بني اسرائيل خواهد بود، از اين رو به اعمال اين جنایت فجييع بر بني اسرائيل فرمان داد». «و در اين‌کار» يعني: در عذاب و شکنجه شدن‌تان به دست فرعون و در نعمت رهايي‌تان از چنگ او «آزمائشي بزرگ از جانب پروردگارتان بود» تا ميزان و مقدار ايستادگي‌تان در ميدان فرمان‌برداري از خدا Ψ ، ايمان به پيامبرش و شکرگزاريتان از او تعالي، در عينيت امر نمايان شود.

وَإِذْ قَرَفْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (٥٠)

«و یاد کنید هنگامی را که دریا را براي شما شکافتیم» يعني: بعد از اين که شما را از چنگ فرعونيان رهانيدیم و شما با

موسیٰ از مصر خارج شدید، فرعون برای دنبال نمودنتان بیرون آمد، در آن هنگام دریا را برایتان شکافتیم و بستر آن رابه‌گونه‌ای خشک و آماده کردیم که بر آن روان شدید. این دریا؛ دریای قلزم (دریای سرخ) بود «و شما را رهانیدیم» از غرق شدن «و آل فرعون» یعنی: فرعون و پیروانش «را غرق کردیم، درحالی‌که شما نظاره می‌کردید» به سوی خودتان که چه سان نجات می‌یابید، و به سوی فرعونیان که درحال غرق‌شدن بودند. نقل است که این روز، روز عاشورا بود، چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس آمده است که فرمود: رسول خدا ص چون به مدینه آمدند، دیدند که یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند، پس، از آنان پرسیدند: «این روزی که شما آن را روزه می‌گیرید چه روزی است؟»، یهودیان گفتند: این روز؛ روزی است نیک، این روزی است که خدای عزوجل در آن بنی اسرائیل را از چنگ دشمنشان نجات داد و موسیٰ آن را روزه گرفت. رسول خدا ص فرمودند: «من از شما به (موافقت با) موسیٰ سزاوارترم»، از آن پس، خودشان آن را روزه گرفتند و به مسلمانان نیز فرمودند: «روز نهم و دهم عاشورا - هر دو - را روزه بگیرید و با یهودیان مخالفت کنید».

وَإِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱)
 «و» یاد کنید نعمتم را بر خود «آن‌گاه که با موسیٰ چهل شب وعده گذاشتیم» واعدنا: از باب «مفاعله» است که معنای جانبینی دارد،

لذا از جانب خدای سبحان وعده گذاشتن و از جانب موسی قبول حضور در میعادگاه بود. آری! خدای عزوجل بعد از نجات دادن بنی اسرائیل از چنگ فرعون، با موسی وعده گذاشت که به «طور» بیاید تا بعد از مدت چهل شب با وی سخن بگوید و به او وحی کند. این چهل شب به قول اکثر مفسران؛ تمام ماه ذوالقعدة و ده روز از ماه ذی الحجه بود. «آن‌گاه شما در غیاب او گوساله را به پرستش گرفتید» و آن را معبودخویش قرار دادید «درحالی‌که ستمکار بودید» بر نفسهای خود، با شرك آوردن به خدای سبحان.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۲)

«پس از آن» یعنی: پس از پرستش گوساله «بر شما بخشودیم» و از این گناه عظیمی که مرتکب شدید، به فضل و منت خویش درگذشتیم «باشد که شکرگزاری کنید» شکر گزاری برای خداوند Ψ - چنان‌که سهل بن عبدالله گفته است - تلاش و کوشش در جهت طاعت وی و پرهیز از معصیتش در آشکار و نهان است.

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۵۳)

«و» یاد کنید نعمتم را بر خود «آن‌گاه که به موسی کتاب آسمانی» تورات «و فرقان دادیم» به قولی فرقان: حجت و بیان است به وسیله معجزاتی چون عصا وید بیضا که خداوند Ψ به موسی داد؛ و بدانها میان حق و باطل فرق نهاده می‌شد «باشد که به راه آید».

دادن کتاب به موسیؑ بعد از بیرون آمدن بنی اسرائیل به سلامت از دریا بود، چنانکه سیاق آیات سوره «اعراف» بر این معنی دلالت دارد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لَكُمْ ظِلْمٌ مِّمَّنْ أَنفُسَكُمْ بِاتَّخَذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (٥٤)

«و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من» خطاب وی متوجه کسانی از مردان و زنان قومش می‌باشد که گوساله را پرستش کردند «شما با گوساله پرستیان بر خود ستم کرده‌اید، پس به درگاه آفریدگارتان توبه کنید» یعنی: به درگاه ذاتی توبه کنید که شما را آفرید، درحالی‌که شما با او، دیگران را به پرستش گرفتید «و خودتان را بکشید که این نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است» از علیؑ روایت شده است که فرمود: «بنی اسرائیل به موسیؑ گفتند: توبه گوساله پرستی مان چیست؟ موسیؑ گفت: این که برخی از شما برخی دیگر را بکشید. آن‌گاه خداوند متعال ابری سیاه را بر بالای سرشان فرستاد تا یکدیگر را در هنگام کشتن نبینند و مهرشان بر همدیگر نجنبند. پس کاردها و خنجرها را برگرفته به هم درآویختند و چنان شد که شخص، برادر و پدر و فرزندش را می‌کشت و پروا نداشت که چه کسی را کشته است تا این که هفتاد هزار تن از آنان به قتل رسیدند. در این هنگام خداوند Ψ به موسی وحی فرستاد که: فرمانشان ده تا دستنگه دارند، حقا که بر کشتگان

آمرزیده شد و توبه باقی‌ماندگان نیز پذیرفته آمد». «پس خدا توبه شما را پذیرفت» آن‌گاه که یکدیگر را کشتید و بر باقی‌ماندگانتان هم بخشود «که او توبه‌پذیر مهربان است» بر بندگان توبه‌کارش.

**وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ
تَنْظُرُونَ (۵۵)**

«و یاد کنید چون گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا نبینیم» مراد از جهره: دیدن به چشم سر است. گویندگان این سخن، هفتادتن نخبگانی بودند که موسی Ψ بعد از گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل، آنان را انتخاب کرد و با خود به کوه طور برد تا به درگاه خداوند متعال عذرخواهی کنند «پس صاعقه شما را فروگرفت» یعنی: آتشی از آسمان به شما زد و همه مردید «درحالی‌که می‌نگریستید» یعنی: این رخداد را به چشم سر می‌دیدید. دلیل عذاب کردنشان این بود که آنان خواستار امری شدند که خداوند Ψ به آن در دنیا اجازه نداده است، و آن درخواست رؤیت وی به چشم سر بود. اما رؤیت حق تعالی در آخرت حق است و احادیث صحیح به تواتر خبر داده‌اند که بندگان پروردگارش را در آخرت می‌بینند، و احادیث بر این امر دلالت قطعی دارند.

ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۶)

«آن‌گاه پس از مرگتان شما را دیگر بار زنده کردیم؛ تا شکرگزار باشید» این نعمت و دیگر نعمتهای ما را.

وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۵۷)

«و ابر را سایبان شما گردانیدیم» خداوند متعال ابری سپید و رقیق را همانند چتری سایبان بنی اسرائیل گردانید، که هر جا می‌رفتند، با آنان حرکت می‌کرد تا آنان را از گرمای خورشید در دشت «تیه» که صحرایی میان مصر و شام است محافظت نماید، و این هنگامی بود که بنی اسرائیل از ورود به شهر ستمگران «عمالقه» و جهاد با آنان امتناع کردند «و برایتان من وسلوی فرو فرستادیم» من: شب‌نمی بود که از طلوع بامداد تا طلوع خورشید چون مه برآنان از آسمان فرود می‌آمد و شیرین گشته به عسل تبدیل می‌شد و همانند صمغ (انگم) خشک می‌شد و هر کس به اندازه کفایت یکروزه اش از آن بر می‌گرفت. گفتنی است که در فارسی به آن «گزانگبین» می‌گویند. در حدیث شریف آمده است: «قارچ از منی است که خدا Ψ بر موسی نازل کرد و آب آن شفای چشم است». سلوی: به قولی پرنده «بلدرچین»، و به قولی دیگر عسل است.

و به آنان گفتیم: «از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید» و شکر نعمت را بجا آرید. اما آنها این همه نعمت پاکیزه حق را ناسپاسی کردند «وآنان» با این ناسپاسی «بر ما ستم نکردند» و زیان

نزدند زیرا ما قویتر از آن هستیم که مورد ستم قرار گیریم «بلکه بر خود ستم می‌کردند» چراکه با این کار، سبب قطع این نعمتها بر خودشان شدند. یعنی: به آنان فرمان دادیم که از روزی بی‌زحمت ما بخورند و با عبادت و اطاعت خالصانه و راستین خویش، شکرگزار ما باشند، اما آنها مخالفت کرده و کفر ورزیدند و بدین‌گونه بر خود ستم کردند.

ابن کثیر می‌گوید: «فرود آوردن این نعمت، افزون بر آیات روشن و معجزات قاطعی بود که آنان مشاهده کردند، از همین جاست که فضیلت اصحاب محمد ص بر سایر اصحاب انبیاؑ در صبر و ثبات ایشان، آشکار می‌شود. آری! اصحاب محمد ص در سفرها و غزوات، رنج‌ها و بلاها را در راه خداΨ به‌جان می‌خریدند، از آن جمله در غزوه تبوک، در آن گرمای سخت و جان‌فرسا، تن به تحمل همه گونه سختی‌های جانکاه دادند، اما نه نق می‌زدند و نه خواستار خرق عادت و معجزه می‌شدند، با وجود آن که آوردن معجزه و خرق عادت بر رسول خدا ص بسیار آسان بود».

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۵۸)

«و نیز به‌یاد آرید هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآیید» یعنی: به شهربیت‌المقدس «و هرگونه که خواستید به خوشی و فراوانی از نعمتهای آن بخورید و سجده‌کنان از در درآیید» دري که به وارد شدن در آن مأمور شدند، دروازه شهربیت‌المقدس بود. سجود: در

اینجا به معنای خم شدن است. بعضی گفته اند: به معنای تواضع و فروتنی است. دستور دادنشان به فروتنی و خم شدن در پیشگاه عظمت خدا Ψ ، برای آن بود تا این کار، اعترافی از سوی آنان بر فضل الهی درآماده ساختن این فتح و نصرت باشد «و حطه بگویند» که این کلمه بر توبه شما دلالت می‌کند. حطه: یعنی: خداوندا! گناهان مان را دور بریز. «تا خطاهای شما را ببخشاییم و پاداش نیکوکاران» از شما را «خواهیم افزود» به عنوان فضلی از سوی خویش در برابر نیکوکاری ایشان.

حاصل سخن این که: بنی اسرائیل مأمور شدند تا در هنگام فتح بیت المقدس، با گفتار و کردار برای خداوند Ψ خضوع نمایند و به گناهان خویش اعتراف کرده و از آنها آمرزش بخواهند زیرا در نعمتها شکور و در نکبتها صبور باید بود. به همین دلیل آثار خضوع و فروتنی بر رسول خدا ص در هنگام پیروزی آشکار می‌گشت، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ص در روز فتح مکه - هنگامی که از (ثنیه علیا) وارد آن می‌شدند - به عنوان شکرگزاری، چنان برای پروردگار خویش خم شدند و خضوع کردند که موی زیر چانه ایشان به جلوی پالان مرکبشان رسید».

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۵۹)

«اما کسانی که ستم کرده بودند، آن سخن را به چیزی جز آنچه به آنان گفته شده بود، تبدیل کردند» در حدیث شریف به روایت

بخاري و مسلم از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «به بني اسرائيل گفته شد: سجده کنان به در درآييد و حطه بگويد، پس سخن را عوض کردند و چون از در وارد شدند، درحالي که برنشيمنگاه هايشان مي خزيدند، مي گفتند: حبه في شعره: گندم درجو» که اين جمله اي تمسخرآميز و بي معناست. بعضي برآند که آنها: «حنطه: گندم» مي گفتند «پس بر سر ستمکاران به کيفر نافرمانيشان عذابي از آسمان فرو فرستاديم» رجز: عذاب است. ابن عباسك مي گويد: «هر رجزی در کتاب خداوند Ψ به معنای عذاب است». گفتني است که اين عذاب، در رأي گروهی از علما عذاب طاعون بود. نقل است که: در اين طاعون هفتاد هزار تن از بني اسرائيل در يك روز هلاک شدند.

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (٦٠)

«و هنگامي که موسي براي قوم خود در طلب آب برآمد» استسقاء: طلب باران در هنگامي است که آب نباشد و باران نيابد. آري! درحالي که آنان در دشت تيه بودند، موسي Ψ براي شان طلب آب کرد «به او گفتيم: با عصايت بر آن سنگ بزن» و موسي Ψ اين کار را کرد «آن گاه از آن، دوازده چشمه جاري شد» به عنوان نشانه و معجزه اي از سوي خداوند Ψ آري! در هنگامي که آنها آبي براي نوشيدن نداشتند، خداوند متعال به عنوان

نعمتي بزرگ، آبي حياتبخش را براي آنان از سنگي جاري ساخت و اين سنگ؛ سنگ مربعي بود که از هر طرف آن سه چشمه مي‌جوشيد و هر وقت که به آب نياز داشتند موسي با عصايش بر آن مي‌زد و چشمه‌ها از آن روان مي‌شدند و چون از آب بي‌نياز مي‌گشتند، چشمه‌ها خشک مي‌شد **«به‌گونه‌اي که هر قبيله‌اي مشرب خود را مي‌دانست»** مشرب: آب‌شخور، يعني جاي نوشيدن آب است. به قولي: هر سبطي از اسباط دوازده‌گانه بني اسراييل، چشمه‌اي معين از اين چشمه‌ها داشتند که متعلق به آنان بود و بايد به غيرآن رجوع نمي‌کردند. اسباط: نسلهاي دوازده‌گانه از فرزندان يعقوب اند. حسن بصري: مي‌گويد: «آن سنگ؛ سنگ معين نبود و هر سنگي را که موسي با عصاي خويش مي‌زد، آب از آن مي‌جوشيد و بار ديگر که برآن مي‌زد، آن سنگ خشک مي‌شد. که اين در ارائه حجت، نمايانتر و در نشان دادن قدرت خداوند متعال روشن‌گرتر است». آري! فوران و جاري شدن آب با عصاي موسي، معجزه آشکاري براي وي بود.

صاحب تفسير «المنير» مي‌گويد: «معجزات همه از آفرينش خداوند بزرگ و سنت جديدي هستند که با عادات روزمره ما مغايرت دارند و ميانه معجزه و اختراعات علمي هيچ‌گونه سنخيت و شباهتي وجود ندارد زيرا مبناي اختراعات علمي، قوانين و فن آوري هاي علمي از طريق به کارگيري نيروهاي هستي - چون امواج فضا، هوا، انرژي، برق و غيره است، در حالي که مبناي معجزه، صنع الهي است که سنتها و قوانين ساري و جاري

بر طبیعت را درهم می‌شکنند». صاحب «المنیر» می‌افزاید: «گفتنی است که میان زدن عصا به سنگ و انفجار آب از آن، هیچ رابطه علی و ایجابی وجود ندارد زیرا خداوند بزرگ به انفجار آب از سنگ یا هر جای دیگری، چه با عصا، چه بی واسطه عصا نیز قادر است ولی پای عصای موسی را به میان می‌کشد تا از یکسو به بندگانش اصل ارتباط میان اسباب با مسببات را تعلیم دهد و از سوی دیگر، آنان را متوجه اسباب بسازد تا به قدر توان در بدست آوردن آن بکوشند».

«از روزی خداوند بخورید و بیاشامید» یعنی: به آنان گفتیم؛ از من و سلوی بخورید و از آب برجوشیده از سنگ خارا بیاشامید **«و در زمین فتنه و فساد برپان کنید»** در فساد افروزی پیشوای دیگران قرار نگیرید و نعمتها را با گردنکشی پاسخ ندهید، که در آن صورت نعمتها از شما بازپس گرفته می‌شود. «عثو»: سخت‌ترین نوع فساد است.

علما گفته اند: در شریعت ما نیز سنت استسقاء (طلب باران) با اظهار عبودیت و ذلت همراه با توبه نصوح، وجود دارد. جمهور علما برآنند که: بیرون رفتن به سوی مصلی و خطبه و نماز جزء سنت استسقاء است، اما حنفی‌ها آن را از سنت استسقاء نمی‌دانند زیرا استسقاء از نظر آنان، تنها دعاء است نه چیزی دیگر.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلَهَا قَالَ أَسْتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ

وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (٦١)

«و» ای بنی اسرائیل! نعمتم را بر خود در
فرود آوردن من و سلوی به یاد آورید؛
«آن‌گاه که» از آن دلتنگ شدید و «گفتید:
ای موسی! هرگز تاب تحمل تنها یک خوراک را
نداریم» به سبب تکرار همه روزه و یکنواخت
بودن آن و نبود غذای دیگری با آن.
بدین‌سان از نعمت روزی پاکیزه و زندگی
گوارایی که داشتید، ملول و دلتنگ شدید و
مشتاق و آرزومند همان زندگی سخت و طاقت
فرسای‌گشتید که قبلاً بدان خو کرده بودید
«پس از پروردگارت بخواه که از آنچه زمین
از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز
می‌رویاند، برای ما برآورد» مراد آنها
سبزی‌های خوردنی؛ چون نعناع و کرفس و تره و
امثال آن بود. بقل: هر گیاه بی‌ساقه، و
شجر: رستنی‌های دارای ساقه است. فوم: سیر
و به قولی گندم است. عدس و پیاز هم
که معروفند. «موسی گفت: آیا به جای چیز
بهتر خواهان چیز پست‌تر هستید؟» یعنی:
چیزهایی را که از جهات متعددی - چون
تغذی، داشتن لذت، رسیدن آنها از سوی خدا
Ψ بی‌واسطه احدی از مخلوقاتش، حلال بودن
آنها بی‌وجود هیچ شبهه‌ای و عدم رنج و سختی
در به دست آوردن آنها - بر سایر خوراکی‌ها
برتری و فضیلت دارند، جانشین چیزهایی
می‌گردانید که این امتیازات را به همراه
ندارند؟ «پس به شهری فرود آید» از
شهرهای زراعتی. این‌گونه بود که خداوند
Ψ به آنان اجازه ورود به شهری را داد. ولی

به قولي: امر در اینجا براي تعجيز است. «که آنچه را خواسته اید» از سبزي و سير و پياز و غيره «براي شما در آنجا مهيا است» ولي همراه با بيم و خواري و حقارت و قتل و قتال «و» البته اين وضع براي يهوديان دور از انتظار نيست، بدان جهت که: «بر پيشاني آنان داغ خواري و ناداري زده شد» و آنان پيوسته در روي زمين پراکنده و آشفته حالند و اگر در قلمرو دولت اسلامي به سر برند، هم بايد جزیه بپردازند، که اين نیز نشانه ذلت و خواري آنهاست «و به خشمي از سوي خدا بازگشتند» يعني: سزاوار خشم وي شدند.

صاحب تفسير «المنير» ميگويد: «بايد دانست که فقر و ذلت و تنگدستي ابدي يهود، احساسی درون جوش و ریشه دار در اعماق روان آنهاست، يعني آنها همیشه احساس فقر و ذلت ميکنند، حتي اگر مالک تمام گنجينه هاي روي زمين هم باشند، لذا حسي ریشه دار از داشتن کم و کسر و فقدان وزن معنوي و مادي، بر آنان مسلط است تا بدانجا که آنان مال دنيا را تا سر حد پرستش دوست دارند و اين امر جز احساس دروني فقر در نهاد آنها، عامل ديگري ندارد. بر پايي دولتي براي يهود به نام دولت «اسرائيل» نیز، هيچ تضادي با اين آيه کریمه ندارد زیرا ارکان اساسي يك دولت حقيقي، يعني احساس ثبات و استقرار، براي يهود اصلا فراهم نيست، چراکه يهوديان دائما فکر ميکنند که اسرائيل در خطر نابودي است».

«این» داستان ننگین ذلت در حیات ملت یهود «بدان سبب بود که آنان به آیات الهی کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند، این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حد درمی‌گذشتند» یعنی: آنچه از داستان ننگین و ذلت‌بار در حیات ملت یهود گذشته است و آنچه که بعداً هم از روند بی‌پایان ذلت و در بدی بر سرشان می‌آید؛ فقط به سبب کفرشان به خدا Ψ و کشتن انبیای الهی چون شعیب و زکریا و یحیی: است. آنان با علم و باور به این امر که کشتن ایشان ظالمانه است، مرتکب این جنایت هولناک شدند و توطئه قتل عیسی Ψ را نیز چیدند که خداوند Ψ او را به سوی خود برد و از نیرنگ آنان رهانید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة رجل قتله نبي، أو قتل نبياً، وإمام ضلالة، وممثل من الممثلين: سخت‌ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت: مردی است که پیامبری او را کشته، یا او پیامبری را کشته باشد و پیشوای گمراهی و تصویرگری از تصویرگران است».

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
(٦٢)

«درحقیقت کسانی که ایمان آوردند» یعنی: رسالت رسول خاتم ص را تصدیق کرده و از جمله پیروان ایشان شدند «و کسانی که یهودی شدند» بعضی گفته‌اند: معنای (هادوا)، «تابوا» است، یعنی: کسانی که از

پرستش گوساله توبه کردند «**ونصاري**» يعني: مسیحیان. نصاري نسبتی به سوي «ناصره» است که قریه‌ای در فلسطین می‌باشد و مسیح^۱ از آن قریه بود. یا از آن رو نصاري نامیده شدند که مسیح^۱ را نصرت و یاری دادند «**و صائبان**» قومی‌اند که از دین یهود و نصاري خارج شده و فرشتگان را پرستش کردند و بقایایی از آنان هنوز در عراق وجود دارند. طبری می‌گوید: «هر کس از دینی به دین دیگری برگشت، صائبی نامیده می‌شود؛ همانند مرتدان از اسلام». اما ابن کثیر می‌گوید: «قوی‌ترین قول در این باره - والله اعلم - قول مجاهد و موافقان وی و وهب بن منبه است که می‌گویند: صائبین گروهی هستند که نه بردین یهودند و نه بردین نصاري و مجوس و مشرکان، بلکه گروهی‌اند که بر فطرت خویش باقی بوده و دین معین و مشخصی ندارند». «**هر کس**» از گروه‌های چهارگانه یاد شده «**که**» در زمان پیامبر ما ص «**به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و کار شایسته کرده باشد، پاداششان نزد خداوند محفوظ است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهناک می‌شوند**» از ابن عباس ك روایت شده است که فرمود: خداوند^۲ بعد از آن، این آیه را نازل فرمود: **(وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵))** (و هر که جز اسلام دینی (دیگر) بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران است) «آل عمران: ۸۵».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره سلمان فارسی نازل شد زیرا هنگامی که او داستان یاران فارسی خود را به رسول خدا ص بیان کرد و گفت: آنان اهل نماز و نیایش بودند و انتظار بعثت شما را می‌کشیدند. رسول خدا ص فرمودند: «آنان در دوزخند». سلمان از این امر سخت‌اندوه‌گین گشت. و چون این آیه نازل شد، گفت: «گویی کوهی را از سرم برداشتنند». ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه با روایت بالا که از ابن عباس نقل شده، هیچ منافاتی ندارد زیرا روایت ابن‌عباس ناظر بر این معنی است که بعد از بعثت رسول خدا ص از هیچ‌کس هیچ راه و روش و عملی جز آنچه که موافق با شریعت محمدی ص باشد، پذیرفته نیست، اما قبل از بعثت رسول خدا ص حکم این است که: هر کس در زمان خود از پیامبر زمانش پیروی کرده باشد، او از اهل هدایت و نجات است».

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (٦٣)

«و به‌یاد آرید» ای یهود «آن‌گاه که از شما پیمانی محکم گرفتیم» بر این که به آنچه در تورات بر شما مشروع کرده‌ایم عمل کنید و به پیامبران الهی که به رسالت مبعوث می‌گردند، ایمان آورید «و طور را بر فراز شما افراشتیم» طور: نام کوهی است که خداوند ﷻ در آن با موسی سخن گفت. بسیاری از مفسران نوشته‌اند که: چون موسی از

میقات (وعده‌گاه) الهی در طور بازگشت و الواح تورات را با خود آورد، به بنی‌اسرائیل گفت: الواح را بگیرید و بدانها عمل کنید. اما آنان گفتند: به آنها عمل نمی‌کنیم، مگر این که خداوند درباره آنها با ما نیز همچون توسخن بگوید. پس خداوند Ψ به فرشتگان فرمان داد تا کوهی از کوههای فلسطین را که طول آن یک فرسنگ و به اندازه اردوگاه یهود بود، از جا برکنده و چون سایبانی بر بالای سرشان قرار دهند، آن‌گاه به آنان گفته شد: «آنچه را به شما داده‌ایم، به جد و جهد» یعنی: با عزمی استوار و محکم «بگیرید» و تعهد بسپارید که آن را به‌کناری نیفکنید، در غیر این صورت؛ کوه بر سر شما فرود می‌آید. در این هنگام، بنی‌اسرائیل از سر توبه، برای خدا Ψ به سجده در افتادند و با تعهد به این پیمان، تورات را گرفتند.

نقل است که سجده آنان بر نیمه بدنشان بود زیرا از بیم آن که مبادا کوه بر سرشان بیفتد، طوری به سجده در افتادند که نیمی از بدنشان در سجده و نیم دیگر آن در حال نگرستن به‌سوی کوه بود و چون خدای عزوجل آنان را از آن عذاب‌رهانید، با خود گفتند: سجده‌ای بهتر از این سجده نیست زیرا خداوند Ψ آن را پذیرفت! و بعد از آن نیز بر یک طرف بدن خویش سجده می‌کردند.

«و آنچه را در آن است، به‌خاطر بسپارید» مراد این است که تورات را حفظ کنید تا آن را بدانید و بدان عمل کنید «باشد که به تقوا گرایید» و با عمل به تورات، از آتش

دوزخ یا از گناهان وارheid. آري! هدف از فرورستادن کتابهاي الهي عملبدانهاست بنابراین، صرف ترتیل و ترنم به الفاظ قرآن بدون اندیشیدن در اندرزا و عمل به احكام آن، مفید فايده اي نيست، چنانکه در حديث شريف به روايت ابوسعید خدری آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ رَجُلًا فَاسِقًا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، لَا يَرْعُوهُ إِلَّا إِلَى شَيْءٍ مِنْهُ: بِيْگمان از بدترین مردم، فاسقي است که قرآن را میخواند و در برابر چیزی از آن باز نمیایستد». یعنی: خواندن قرآن در او هیچ تکان و تأثیری ایجاد نمیکنند.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (٦٤)

«سپس شما» اي يهوديان! «بعد از آن» دادن پيمان «اعراض كرديد» يعني: از پيماني که از شما گرفته شد، روي گردانديد «و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود» به اين که شما را مورد لطف و رحمت خویش قرار داد و توبه كرديد «مسلمانا از زيانكاران» يعني: از بازندگان سعادت دنيا و آخرت «بوديد».

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (٦٥)

«و کسانی از شما را که در روز شنبه تجاوز کردند، خوب شناختيد» آنان يهوديان قريه «أيله» بودند که حرمت روز شنبه را با نيرنگ شکستند زیرا يهوديان در روز شنبه به تعطيل نمودن کارها مأمور بودند، اما براي گريز از اين حکم، حيله اي طراحي کرده و در آن به شکار ماهي پرداختند، که داستانشان

در سوره اعراف (آیات ۱۶۶ - ۱۶۲) به تفصیل می‌آید. «پس به آنان گفتیم: بوزینگانی طردشده باشید» یعنی: به بوزینه مسخ شوید، در حالی‌که حقیر و ذلیل و بی‌ارزش هستید. بنابراین، جزای آنان این بود که به مرتبه حیوانی محض تنزل کرده، بدون عقل و اندیشه زندگی کنند و همچون بوزینگان در شهوات خویش فرو روند. جمهور مفسران بر آنند که: صورتهایشان مسخ شد و در شکل و صورت بوزینه شدند. گفتنی است؛ کسی که مسخ می‌شود، نمی‌تواند بیش از سه روز بخورد، بیاشامد و زندگی کند. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مسخ آنان هم‌صوری و هم معنوی بود - والله اعلم».

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (۶۶)

«و ما آن را» یعنی: قریه «أیله» را که مردم آن از فرمان خدا Ψ تجاوز کردند «نکالی گردانیدیم» نکال: هشدار و عبرت است «برای قومی که پیشاپیش آن قریه بودند» یعنی: برای مردمی که در آن زمان می‌زیستند «و آن قوم که پس از آنان آیند» در زمانهای آینده «و آن را پندی» و هشدار «برای پرهیزکاران» که پس از آنان تا روز قیامت می‌آیند «گردانیدیم». در حدیث شریف به روایت ابوهریره آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «لا ترتكبوا ما ارتكبت اليهود فتستحلوا محارم الله بأدنى الحيل: مرتكب اعمال يهود نشوید، که محارم الهی را با کمترین‌حیله‌ای حلال بشمارید».

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (٦٧)

«و» اي بني اسرائيل! اين نعمت ما را بر خود به ياد آوريد كه در قضيه قتل آن يهودي براي شما عادت را خرق كرديم؛ «هنگامي كه موسي به قومش گفت: خدا به شما فرمان مي دهد كه ماده گاوي را سر ببريد».

در ميان بني اسرائيل مرد عقيمي بود كه ثروت كلاني داشت و تنها وارثش برادرزاده اش بود، پس برادرزاده اش به اندیشه تصاحب آن ثروت، شبانگاه او را كشت و جسدش را به محله اي انداخت و فرداي آن عليه اهل آن محل ادعا كرد كه آنان قاتل اويند، كشمكش ميانشان بالا گرفت و نزديك بود كار به درگيري مسلحانه بگشد، در اين هنگام خردمندانشان گفتند: چرا بر يكديگر اسلحه مي كشيد و خون يكديگر را ميريزيد، در حالي كه پيامبر خدا در ميان شماست؟ پس نزد موسي^ص به داوري رفتند. و خداوند^ج براي روشن شدن حقيقت فرمان داد كه گاوي را ذبح كنند... ولي آنان به موسي^ص «گفتند: آيا ما را ريشخند مي كني؟ گفت: پناه مي برم به خدا كه از جاهلان باشم» يعني: چگونه كاري را به خداوند متعال نسبت مي دهيم كه او بدان فرمان نداده است؟ اين كاري است كه ممكن است فقط جاهلان آن را مرتكب شوند؟ اين كار بيهوده چه سان از كسي چون من كه از عقلا هستم سر مي زند؟.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فافعلوا ما تؤمرون (٦٨)

«گفتند: از پروردگارت براي ما بخواه که چگونه آن گاو بر ما روشن کند. گفت: ميفرمايد آن گاوي است نه پير» فرض: مسن و پير «و نه بکر» بکر: گاو خردسالي است که هنوز آبستن نشده باشد «ميانسال بينابين» در ميان پيري و جواني است. و آن گاوي است که يك يا دو شکم زاييده باشد «پس آنچه دستور يافته ايد، انجام دهيد» اين تکرار فرمان به ذبح گاو، توبيخي براي شان در برابر سرسختي و لجاجتشان بود. ابن عباس^ع ميفرمايد: «اگر آنان در همان آغاز، فرمان را انجام ميدادند و هر گاوي را ذبح ميفرمايدند، اين کار از آنان پذيرفته ميشد، ولي بر خود سخت گرفتند و خدای عزوجل هم بر آنان سخت گرفت».

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّظِيرِينَ (٦٩)

«گفتند: از پروردگارت بخواه براي ما روشن کند که رنگش چگونه است؟» اين سؤال آنان بيانگر بازگشتشان به سختگيري عادي و هميشگي شان ميشد. خداوند بزرگ هم در پاسخ آنان نگفت که طرح اين سؤال ضرورتی ندارد، بلکه شرط ديگري را بر آنان الزام کرد، که برآوردن آن، دستيابي به گاوي با آن صفت رامشکل ميساخت، و اين شرط جديد، مجازاتي براي آنان در برابر تعنت و سختگيري شان بود، پس موسي^ص «گفت»: خداوند بزرگ «ميفرمايد: آن ماده گاوي است زرد، يكدست و روشن» که در آن هيچ آميزه اي از رنگ

دیگری نیست «که رنگش بینندگان را شاد می‌کند» و شگفت‌زده می‌سازد.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهُ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ (٧٠)

اما آنان باز هم از گمراهی‌شان دست برنداشته، بلکه به سختگیری ذاتی خویش برگشتند و «گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که آن چگونه گاوی است؟ زیرا چند و چون این ماده‌گاو بر ما مشتبه شده» یعنی: چون گاوهای دارای رنگ زردخالص فراوانند، لذا خود آن گاو معین بر ما پوشیده مانده و نمی‌دانیم کدامین‌گاو، مورد نظر پروردگار ماست؟ «و ما ان شاء الله حتما هدایت خواهیم شد» در صورتی‌که برای ما در این باره توضیح بیشتری داده شود.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولَ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْأَنْ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَدَبَّحُوا وَهَمَّ كَادُوا يَفْعَلُونَ (٧١)

«گفت» موسیٰ «وی» یعنی: خداوند متعال «می‌فرماید: درحقیقت آن ماده‌گاو است که نه ذلول است» ذلول: گاوی است که کار، آن را ضعیف و رنجورنگردانیده «تا زمین را شیار کند» برای کشت «و نه کشتزار را آبیاری کند» یعنی: از حیوانات آبکش نیز نیست که در کشیدن آب کشاورزی به‌کار گرفته شود «تندرست» بی‌عیب و «یک‌رنگ است» که جز زرد خالص، هیچ لکه و رگه‌ای از رنگ دیگری بر پوست آن نیست. «گفتند: اینک سخن درست آوردی» یعنی: هم‌اکنون اوصاف آن را برای

ما به خوبی روشن ساختی و حقیقتی را برای ما بیان کردی که می‌باید در برابر آن درنگ کرد. **«پس آن را سر بریدند»**. نقل است که گاو موصوف به این صفات را برابر با پرکردن پوست آن از زر خالص به دست آوردند و با ذبح آن، فرمانی را اجرا کردند که در اصل آسان و گشاده بود، اما آنان خود نحوه اجرای آن را بر خویشتن تنگ و مشکل ساختند. این سخنان که: (اینک سخن درست آوردی) نیز در واقع از روی تعنت و سرکشی بود زیرا موسی^۱ از همان اول، فرمان الهی را برایشان روشن ساخته بود و سخن درست آورده بود. **«و نزدیک بود که این کار را نکنند»** به دلیل نیافتن گاو با آن اوصاف، یا بالابودن بهای آن، یا از ترس رسوایی و افشاشدن قاتل، آن همه بهانه‌های بنی‌اسرائیلی را تراشیدند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره^۲ از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: **«اگر بنی‌اسرائیل نمی‌گفتند: ما ان شاء الله حتما راهیاب خواهیم شد؛ هرگز به یافتن آن گاو موفق نمی‌شدند و اگر در همان آغاز کار، گاو از گاوها را می‌گرفتند و ذبح می‌کردند، یقیناً از آنان پذیرفته می‌شد، ولی برخود سخت گرفتند و خداوند^۳ هم بر آنان سخت گرفت»**.

از این آیات دانسته می‌شود که: سخت‌گیری در دین و اصرار و پافشاری بر سؤال کردن بسیار در امور دینی، کار پسندیده‌ای نیست، چنان‌که در حدیث شریف به روایت مسلم از سعد بن ابی وقاص^۴ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: **«إن أعظم المسلمین فی المسلمین**

جرماً من سأل عن شيء لم يحرم على المسلمين، فحرم عليهم من أجل مسألتهم: همانا بزرگترین مسلمانان از نظر جرم بر مسلمانان، کسی است که از چیزی سؤال کند که آن چیز بر مسلمانان حرام نگردیده، ولی به سبب سؤال وی، بر آنان حرام شده است».

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (٧٢)

«و به یاد آرید» ای یهودیان! «که چون شخصی را کشتید و درباره او به ستیزه» و کشمکش با یکدیگر «پرداختید» به گونه ای که هر یک از شما جنایت را از خود دفع و به دیگری نسبت می داد، که قاتل اوست نه من «و خداوند آشکارکننده چیزی است که پنهان می ساختید» در میان خود از قضیه آن قتل ناحق.

فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٧٣)

«پس گفتیم: بخشی از بدن گاو را به آن» مقتول «بزنید» و زدند، آن گاه خداوند Ψ او را زنده ساخت و او قاتل خود را معرفی کرد «خداوند این چنین» یعنی: با زنده کردن این چنین «مردگان را زنده می کند». در حدیث شریف آمده است که ابورزین عقیلی τ از رسول خدا ص پرسید: خداوند Ψ مردگان را چگونه زنده می کند؟ فرمودند: «أما مرتت بواد محل ثم مرتت به خضرا: آیا تا کنون به وادی خشک و بی علف نرفته ای که بار دیگر آن را در وقت سبزه زار بودنش دیده باشی؟» گفت: چرا، رفته ام! فرمودند: «كذلك يحيي الله

الموتي: خداوند مردگان را این چنین زنده می‌کند. «و» خداوند Ψ این چنین «معجزات خویش را» یعنی: نشانه‌ها و دلایل دال بر کمال قدرت خویش را «به شما می‌نماید تابیندیشید».

خداوند بزرگ در پنج جا از سوره «بقره» درباره زنده ساختن مردگان و مطلق بودن قدرت خویش در این باره، سخن گفته است:

- ۱- در این داستان.

- ۲- در زنده ساختن نمایندگان بنی‌اسرائیل که با موسی^ص به کوه طور رفتند - که داستان‌شان گذشت.

- ۳- در داستان کسانی که از بیم مرگ از دیارشان بیرون رفتند، در حالی که هزاران تن بودند.

- ۴- در داستان عزیز نبی^ص.

- ۵- در داستان ابراهیم^ص.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (٧٤)

«سپس بعد از این واقعه» یعنی: بعد از زنده ساختن مقتول «دل‌هایتان سخت‌گردید» یعنی: دل‌هایتان از انابت و باورمندی و تسلیم در برابر معجزات الهی خالی‌شد، با وجود آن که شما زنده‌ساختن مقتول و سخن‌گفتن وی در معرفی قاتل‌خویش را مشاهده کردید، امری که ایجاب می‌کرد تا شما موضعی خلاف این داشته باشید، اما بر عکس آنچه باید می‌بود، دل‌هایتان سخت‌شد «همانند سنگ یاسختر از آن» یعنی: دل‌های برخی از شما

در سختی مانند سنگ و دل‌های برخی دیگر سخت‌تر از سنگ است «چراکه بعضی از سنگها هستند که از آنها جویباران می‌شکافد» و آن جویباران، زمین را زنده گردانیده و گیاهان و درختان را می‌رویاند «و پاره‌ای از آنها می‌شکافد و آب از آنها بیرون می‌آید» و چشمه‌سارانی سودمند از آنها سرازیر می‌شود «و برخی از آنها از بیم خدا فرو می‌ریزد» از سرکوه‌ها و صخره‌ها. پس ای گمراهان بنی‌آدم! این سنگها با وجود همه صلابت‌خود، از دل‌های شما نرم‌تر است.

امام رازی می‌گوید: «نیازی به این تأویل وجود ندارد که خشوع و فروتنی در سنگ را از باب مجاز بدانیم، بلکه باید گفت که خدای متعال این صفت را حقیقتاً در سنگ می‌آفریند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در وصف کوه احد فرمودند: «هذا جبل يحبنا ونحبه: این کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم آن را دوست داریم». همچنان حدیث شریف ناله‌کردن ستون مسجدالنبی ص (حنانه) از فراق رسول خدا ص که بعد از نصب منبر، از کنار آن عبور کرده و به منبر برنشستند؛ حدیثی است متواتر. همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «من سنگی را که قبل از بعثتم در مکه بر من سلام می‌گفت، هم‌اکنون می‌شناسم». «و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست» بلکه تا زمانی معین مهلتتان می‌دهد، آن گاه شما را فرو خواهد گرفت. در حدیث شریف شریف آمده است: «لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله، فإن کثرة

الكلام بغير ذكر الله قسوة القلب، وإن أبعده الناس من الله القلب القاسي: به غير ذكر خدا Ψ سخن بسیار نگوید زیرا سخن گفتن بسیار به غیر ذکر خدا Ψ ، قساوت قلباست و قطعاً شخص سنگدل، دورترین مردم از خدا Ψ می باشد».

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (٧٥)

«آیا طمع دارید» ای مؤمنان! «که یهودیان به شما ایمان بیاورند؟» یعنی: شمارا تصدیق کرده و به دعوت شما لبیک بگویند؟ «با آن که گروهی از آنان کلام خدا» یعنی: تورات «را می شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش» و دریافتن آیات واحکامش «تحریف می کردند» و از جمله تحریفهای آنها افزودن الفاظی در تورات، یا کاستن از آن، یا تبدیل کردن چیزی از آن به غیر آن، یا حلال نمودن حرام آن به این منظور بود که احکام آن با خواهشها و هوسهایشان مطابق گردد. و نیز از آن جمله بود: تغییر دادن اوصاف رسول خداص در تورات و از آن جمله بود: ساقط کردن حدود الهی از اشراف خویش. «و خودشان هم می دانستند» یعنی: با آن که می دانستند که آنچه می کنند، تحریفی است که با دستور خدا Ψ در تبلیغ احکامش به همان کیفیت حقیقی آن، مخالف است، ولی باز هم مرتکب این عمل می شدند؛ پس چگونه در حال و وضعی این چنین، به مسلمان شدنشان طمع می ورزید؟

ابن عباس τ و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: «این آیه درباره هفتاد تن یهودیانی نازل شد که موسی U آنان را برگزید تا با خود به کوه طور برسد و چون با وی بدانجا رفتند، کلام خدا Ψ را در حال امر و نهیش خطاب به موسی U شنیدند، اما هنگامی که به میان قوم خویش برگشتند، دو گروه شدند: گروهی حقیقت را چنان که بود، به راستی باز گفتند و گروهی دیگر آن را تحریف کردند و گفتند: شنیده ما این است که خداوند Ψ می‌گفت: اگر توانستید، این کارها را انجام دهید ولی اگر نتوانستید، باکی نیست، آنها را انجام ندهید». اما بیشتر مفسران برآنند که آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که آیه رجم و اوصاف حضرت محمد ص در تورات را تغییر دادند.

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضِبُهُمْ إِلَىٰ بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٧٦)

«و چون» منافقان یهود «با مؤمنان روبرو شوند، می‌گویند: ما ایمان آورده ایم. و وقتی با همدیگر خلوت می‌کنند» یعنی: چون این یهودیان نفاق پیشه با منافقان شان خلوت می‌کنند، «می‌گویند» به آنها با لحنی عتاب آمیز «آیا آنچه خدا بر شما گشوده است، با آنان در میان می‌گذارید؟» یعنی: آیا در مورد عذابی که خداوند Ψ بر شما حکم کرده، با مؤمنان سخن می‌گویید «تا در پیشگاه خداوند با آن بر شما حجت آورند؟» محاجه: ابراز حجت است. یعنی: مسلمانان را از

عذابي كه خداوند Ψ بر شما حكم كرده، آگاه نسازيد كه اين خود حجتى برايشان عليه شما ميشود. اما ابن كثير در معنای آن ميگويد: «آيا به اين امر كه محمد پيامبر خداست، اقرار ميكنيد با آن كه خود ميدانيد كه در تورات بر پيروي از وي از شما پيمان گرفته شده است؟ اين موضوع را انكار كنيد و به آن اعتراف ننماييد» **«مگر نمي انديشيد؟»** كه از اين سخنان شما چه زيانهائي پديد مي آيد؟ آري! وضعيت اين گونه بود كه گروهى از يهوديان مسلمان شده، سپس نفاق پيشه كردند و همينان بودند كه سبب نزول مجازات الهى بر نياكان خود را به مؤمنان عرب بازگو مي كردند.

مجاهد در بيان سبب نزول آيه كريمه ميگويد: رسول خداص در روز حمله به يهود بني قريظه، در كنار قلعه هايشان ايستادند و خطاب به آنان گفتند: «اي برادران بوزينه ها! اي برادران خوكها! و اي پرستشگران طاغوت!» يهوديان كه اين اوصاف خود را از زبان رسول خداص شنيدند، به يكديگر گفتند: چه كسي اوصافمان را به محمدص خبر داده است، اين خبرها جز از ميان خود ما به بيرون درز نكرده است! آيا آنچه را خداوند Ψ بر شما از عذاب حكم كرده، با مؤمنان در ميان مي گذاريد تا حجتى عليه خودتان گردد؟ همان بود كه آيه كريمه نازل شد.

أُولَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۷)

«آيا نميدانند كه خداوند آنچه را پوشيده مي دارند» از كفر خویش به محمدص و تكذيب وي

در هنگامی که با همدیگر خلوت می‌کنند «و آنچه را آشکار می‌کنند» از کار و سخنان خود در هنگام ملاقات با مؤمنان «می‌دانند؟».

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸)

«و بعضی از آنان امی‌هایی هستند» یعنی: از یهودیان گروه بی‌سوادی هستند که نوشتن و خواندن را نمی‌دانند، به همین جهت است «که کتاب آسمانی را جز آرزوهای باطنی نمی‌دانند» مانند این آرزوی خام و دروغین که آنان به سبب اعمال شایسته ادعای خود، یا بدان سبب که - به باور خویش - پیشینیان صالحی داشتند، آمرزیده می‌شوند. بعضی گفته‌اند: «امانی» به معنی خواندن است، یعنی: آنان جز لقلق زبان و خواندن طوطی‌وار بدون فهم، چیز دیگری از تورات نمی‌دانند «و فقط پندار می‌بافند» یعنی: این‌گونه باورهای کاذب، فقط بر گمان و پنداری متکی است که آن را به تقلید دریافته‌اند و همین عامل است که به آنان اجازه نمی‌دهد تا چشمانشان به سوی حقایق باز شود. ابن‌جریر طبری می‌گوید: «اعراب کسانی از مردان را که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، از نظر جهل و نادانی به مادرانشان نسبت می‌دادند و از این‌روی به آنان امی می‌گفتند».

این آیه کریمه، دلیل بطلان تقلید در عقاید و اصول احکام است، چنان‌که سلف صالح در صدر اسلام و در سه قرن اولیه، بر بطلان تقلید در عقیده اجماع داشته‌اند. آری! در آن عصر، مردم بی‌دانش، عقیده خویش را همراه با

دلیل وبرهان آن از علما دریافت نموده و کورکورانه از ایشان تقلید نمی‌کردند.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (٧٩)

«پس وای» یعنی: هلاکت و نیستی «بر کسانی باد که کتاب را» مطابق آنچه که هواهای نفسانی‌شان به آنان القا می‌کند «با دستهای خود می‌نویسند» با آن که نیک می‌دانند که این کتاب، دست نوشته و دست‌ساز خود آنهاست «سپس می‌گویند: این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند» یعنی: این نویسندگان، فقط به تحریف و تبدیل کتاب الهی اکتفا کرده بلکه پا را از این حد هم فراتر می‌گذارند و در محافل و مجالسشان چنین ندا در می‌دهند که: «این از جانب خداست!!» تا با این جنایت بزرگ خویش، بهای ناچیز و بی‌ارزشی را به دست آورند «پس وای بر آنان از آنچه به دست خویش نوشته‌اند» از بر ساخته‌های دروغین به نام خدای سبحان «و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند» از رشوت، در برابر فروش احکام دینی و تحریف حقایق.

مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: «این آیه کریمه درباره اهل کتاب نازل شد». عباس^ع می‌گوید: «این آیه درباره یهودیانی نازل شد که اوصاف و شمایل پیامبر اکرم ص را در تورات تغییر دادند». شمایل رسول اکرم ص در تورات چنین توصیف شده بود: «پیامبر خاتم چشمانی سیاه دارد، چهار شانه است، موهای مجعد و صورتی زیبا دارد»، اما

یهودیان از سر حسد و تجاوز، این اوصاف را تغییر داده و گفتند: «اوصاف وی در تورات چنین است که: قدی بلند، چشمانی آبی و موهای افتاده دارد».

وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰)

«و گفتند: هرگز آتش دوزخ جز روزهایی چند، به ما نمی‌رسد».

ابن عباسك در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «یهودیان می‌گفتند: عمر دنیا هفت هزار سال است و ما در برابر هر یک هزار سال از ایام دنیا، فقط یک روز در دوزخ عذاب می‌شویم، پس عذاب ما فقط هفت روز است و سپس قطع می‌شود». در روایت دیگری آمده است که آنها می‌گفتند: «ما فقط به مدت چهل شبی که گوساله را پرستیده ایم، عذاب می‌شویم». «بگو: مگر» در این باره «پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد» اما هرگز چنین نیست و شما هیچ پیمانی در این باره از خداوند ندارید، از این جهت در جمله بعدی حرف «ام» که به معنای «بل» است، به کار رفت: «بلکه» حقیقت قضیه این است که «آنچه را نمی‌دانید به دروغ به خدا نسبت می‌دهید؟».

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱)

«چنین نیست» که شما آرزو و خیال‌پردازی می‌کنید، بلکه «هرکه کار بد کرد» چون شرك و گناه کبیره و از آن توبه نکرد «و

گناهان وی او را فراگرفت» یعنی: کسی که همانند اعمال شما عمل کرد و به مانند کفر شما کفر ورزید تا بدانجا که کفر وی بر حسناتش احاطه نمود و هیچ حسنه‌ای برایش باقی نماند «پس چنین کسانی اهل آتشند و در آن جاودانه می‌مانند» که سبب جاودانگی‌شان در دوزخ، شرك آوردن به خداوند متعال است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «إياكم ومحقرات الذنوب، فإنهن يجتمعن على الرجل حتى يهلكنه: هان! از گناهان اندک و کوچک شمرده شده برحذر باشید زیرا این گناهان بر شخص جمع می‌شوند تا سرانجام او را نابود می‌کنند».

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲)
 «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: کسانی که ایمان آورده‌اند به آنچه که شما یهودیان به آن کفر ورزیده‌اید و عمل کرده‌اند به آنچه شما آن را ترک کرده‌اید از دستورات دین خداﷻ؛ «آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه می‌مانند» نه فنا می‌شوند و نه از بهشت خارج می‌گردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنتُمْ مُّعْرِضُونَ (۸۳)

«و به‌یاد آر» ای پیامبر ص! «که چون از بنی‌اسرائیل میثاق گرفتیم» مراد از میثاق؛ همان پیمانی است که خداوندﷻ در حیاتشان

بر زبان پیامبران خویش از آنان گرفت. با علم به این که عهد بر دو نوع است: عهد خلقت و فطرت که معروف به «عهد الست» است و عهد نبوت و رسالت، که در اینجا مراد همین عهد دوم است.

مضمون آن عهد این بود: **«که جز خداوند را نپرستید»** و به توحید وی در عبادت پایبند باشید. و این حق خداوند تبارک و تعالی است که برترین و بزرگترین حقوق است. بعد از آن مؤکدترین و برترین حق؛ حق والدین است، از این جهت فرمود: **«و به پدر و مادر احسان کنید»** احسان و نیکی به پدر و مادر عبارت است از: رفتار و معاشرت با آنان به شیوه پسندیده، فروتنی در برابر آنان و بجا آوردن امرشان در غیر نافرمانی و معصیت خدا Ψ در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که فرمود: از رسول خدا ص پرسیدم: کدامین عمل بهتر است؟ فرمودند: «نمازگزاردن در وقت آن». گفتم: بعد از آن کدامین عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا Ψ » **«و»** نیکی کنید **«به خویشاوندان»** یعنی: نزدیکان و وابستگان. نیکی به آنان؛ نگره داشت صله و پیوند رحم با آنان و رفع نیازمندیهایشان به اندازه توان است **«و»** نیکی کنید **«به یتیمان»** یتیم در میان انسانها: کسی است که پدرش را ازدست داده باشد و در میان حیوانات: حیوانی است که مادرش را ازدست داده باشد. **«و»** نیکی کنید **«به مساکین»** مسکین: کسی است که فقر و نیازمندی او را خوار و زمین‌گیر کرده است.

بیشتر اهل لغت و بسیاری از فقها بر آنند که مسکین از فقیر بی‌چیزتر است. اما از امام شافعی: روایت شده است که فرمود: فقیر از مسکین بی‌چیزتر و پریشان‌حالت‌تر است «و با مردم به زبان خوش سخن بگویند» و هرآنچه که شرعاً سخن نیک شمرده شود، شامل این امر قرار می‌گیرد، از آن جمله امر به معروف و نهي از منکر.

در حدیث شریف به روایت ابوذر r از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «لا تحقرن من المعروف شیئاً وإن لم تجد فالق أخاك بوجه منطلق: هیچ امر پسندیده‌ای را حقیر نشمار و اگر چیز دیگری نیافتی، با برادر مسلمان با چهره‌ای گشاده روبرو شو». «و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» ابن‌عطیه می‌گوید: «ادای زکات‌یهودیان چنین بود که مال زکات را در میان می‌نهادند و آنچه که پذیرفته می‌شد، آتشی از آسمان بر آن نازل می‌گشت و بر آنچه که پذیرفته نمی‌شد، آتش نازل نمی‌گشت». اما صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «درباره نوع و چگونگی نماز و زکات اهل کتاب، روایت صحیحی در دست نیست». «پس به حالت اعراض روی‌برتابید» از این عهد و میثاق و به آن عمل نکردید «جز اندکی از شما» که عبدالله بن سلام و یارانش از آن جمله بودند و به رسول خدا ص ایمان آوردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَسْهَوُونَ (۸۴)

آن‌گاه خداوند متعال در مقام انکار بر یهودیانی که در زمان حضرت محمدص در مدینه به سر می‌بردند و در جنگ‌های اوس و خزرج با هم‌پیمانان خود شرکت جسته و چه بسا خون یکدیگر را می‌ریختند، می‌فرماید: «و به‌یاد آرید که چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را نریزید» یعنی: برخی از شما برخی دیگر را نکشید «و یکدیگر را از خانه و کاشانه‌تان بیرون نکنید، سپس اقرار کردید و خودگواهید» یعنی: شما خود گواهِید که به این پیمان اقرار و اعتراف کرده‌اید. آری! خدای سبحان در تورات از بنی‌اسرائیل پیمان گرفته بود که همدیگر را نکشند، برده ن سازند و تبعید نکنند.

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرَجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تَفَادَوْهُمْ وَهُوَ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتُونُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (٨٥)

«ولی باز همین شما هستید» یعنی: شما یهودیان معاصر عهد پیامبر ص هستید «که» در مخالفت با پیمانی که از شما در تورات گرفته شده «یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می‌رانید و به گناه و تجاوز» یعنی: بی‌هیچ‌سبب و دلیل درستی که این کار شما را توجیه کند؛ «برضد آنان باهم همدست می‌شوید، و» اما «اگر کسانی از شما اسیر گردند» و نزد شما آمده خواهان پرداخت فدیة آزادی خویش گردند، شما مطابق حکم تورات: «به دادن

فدیه، آنان را آزاد می‌کنید، با آن که»
نه تنها کشتن، بلکه «بیرون کردنشان بر شما
حرام شده است، آیاشما به پاره‌ای از کتاب»
تورات «ایمان می‌آورید و به پاره‌ای دیگر
کفر می‌ورزید؟».

این آیه کریمه به وضعیت دو قبیله اوس و
خزرج - پیش از آن که مسلمان شوند - اشاره
دارد زیرا قبل از اسلام، یهودیان
بنی‌قینقاع با خزرج و یهودیان بنی‌نضیر و
بنی‌قریظه با اوس، همدست و هم‌پیمان بودند
و هرگاه میان اوس و خزرج جنگی درمی‌گرفت،
هر یک از آن دو گروه، هم‌پیمانانشان را
علیه برادران یهودی خویش یاری داده و در
نتیجه، یهودی، یهودی دیگر را در گیرودار
جنگ اوس و خزرج می‌کشت و آواره می‌کرد ولی
بعد از آن که آتش جنگ فروکش می‌کرد، باز
آنها اسیران خود را براساس حکم تورات
بازخرید می‌کردند، درحالی‌که طبق بیان آیات
سوره «حشر»، خداوند Ψ از بنی‌اسرائیل در
تورات پیمان گرفته بود که:

۱- از کشتن همدیگر بپرهیزند.
۲- همدیگر را به ستم آواره نکنند.
۳- در ظلم و تجاوز همدست و همسو نشوند.
۴- اسیران خود را بازخرید و آزاد کنند.
اما بنی‌اسرائیل از این چهار حکم، تنها به
بند چهارم عمل کردند و بس.

«پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز
خواری در زندگی دنیا» به وسیله عذاب
خفتبار الهی «چیزی نیست و روز رستاخیز به
سخت‌ترین عذابها دچار شوند» به سزای این که
آیات الهی را به بازی گرفته اند «و»

خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست» بلکه شما را در برابر گناهانتان مجازات می‌کند. باید دانست که شریعت مقدس ما بر حکم فدیة دادن اسیران تأکید نموده است، از این رو، دادن فدیة اسیران جنگی از بیت‌المال واجب است. علمای مالکی و غیر آنان می‌گویند: «فدیة دادن اسیران واجب است، هرچند در بیت‌المال یک‌درهم باقی نماند و علمای اسلام بر این حکم اجماع دارند. و اگر در بیت‌المال پولی موجود نبود، پرداختن فدیة اسیران بر عامه مسلمانان فرض کفایه است.»

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۸۶)

«همین کسانی که زندگانی دنیا را به بهای آخرت خریدند» یعنی: کم دنیا را بر بیش‌آخرت ترجیح دادند «پس نه عذابشان کاسته می‌شود و نه آنان کمک و یاری می‌شوند» لذا پشتیبانی ندارند که از عذاب جاودان دوزخ نجاتشان دهد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۷)

سپس، خداوند متعال بنی‌اسرائیل را به عناد و مخالفت و استکبار علیه انبیاء و پیرویی از هوا و هوس‌های بیجا وصف نموده می‌فرماید: «و همانا به موسی‌کتاب» تورات «را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سرهم فرستادیم» ایشان انبیای بنی‌اسرائیل

بودند که بعد از موسی^ص به نبوت مبعوث شده و به شریعت وی عمل می‌کردند. مراد این است که این پیامبران: را پیرو موسی^ص گردانیدیم **«و به عیسی پسر مریم بینات بخشیدیم»** مراد از بینات: معجزات آشکاری است که خداوند متعال در سوره‌های «آل عمران» و «مائده» از آنها یاد کرده و آنها را به دست عیسی^ص آشکار ساخت؛ چون زنده کردن مردگان، آفریدن شکل پرنده از گل و دمیدن در آن و سپس تبدیل شدن آن به پرنده جاندار، بخشیدن بهبودی به نابینای مادرزاد و بیماران مبتلا به برص و جزام، خیردادن به مردم از بسیاری امور غیبی، فرود آوردن «مائده» برای آنان از آسمان و نزول انجیل بر وی. عیسی^ص را به زبان سریانی «یسوع» می‌نامند که به معنای سید یا مبارک است و «مریم» به زبان عبری به معنای خدمتکار است زیرا مادرش او را برای خدمت بیت المقدس نذر کرده بود **«و او را با روح القدس تأیید کردیم»** یعنی: عیسی^ص را با روح مقدس که جبرئیل^ص است، تأیید و تقویت نمودیم. گفتنی است؛ احادیثی نیز بر صحت این رأی که «روح القدس» جبرئیل امین است، روایت شده؛ از آن جمله: حدیث شریف زیر به روایت عایشه رضی الله عنها از رسول خدا ص است که آن حضرت ص برای حسان شاعر خویش منبری در مسجد نهادند و او بر آن منبر می‌ایستاد و از رسول خدا ص دفاع می‌کرد، پس ایشان در حق وی چنین دعا کردند: **«اللهم أید حسان بروح القدس كما نافع عن نبيك : خدایا! حسان را به روح القدس تأیید**

و یاری کن، همان طوری که او از پیامبرت دفاع کرد». وچنانکه در آیه (۱۹۵) از سوره «شعراء» آمده است، به جبرئیل «روح الامین» نیز گفته می‌شود. بعضی گفته‌اند: مراد از «روح القدس»، روح دمیده شده در عیسی است که خداوند Ψ او را با آن روح نیرومند تأیید کرد «پس چرا هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف میل شما» یعنی: برخلاف هواهای نفسی شما «برایتان آورد، استکبار کردید؟» و به منظور تحقیر پیامبران: و دورپنداشتن رسالت ایشان، از پذیرش آن سرباز زدید «پس گروهی را دروغگو خواندید» چون عیسی و محمد علیهما السلام را «و گروهی را می‌کشید؟» مراد، بیان حال گذشته است؛ یعنی: گروهی را کشتید، چون یحیی و زکریا علیهما السلام را. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند Ψ از کشتن انبیا توسط یهود به صیغه ماضی تعبیر نکرد زیرا مراد حق تعالی این است که یهودیان عصر رسالت نیز در صدد کشتن پیامبر اسلام هستند، چنانچه آنان به وسیله زهر و جادو در پی قتل آن حضرت ص بر آمدند. شاهد این مدعا حدیث شریف رسول خدا ص در بیماری وفاتشان است که گفتند: ما زالت اكله خيبر تعادني فهذا اوان انقطاع ابهري: پیوسته و هنوز هم، آن خوردن خیبر (از گوسفند آلوده به زهر) مرا آزار می‌دهد، پس این زمان؛ زمان قطع شدن ورید گردن من است».

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸)

«و» یهودیان «گفتند: دل‌های ما غلف است»
غلف: جمع اغلف، عبارت از چیزی است که روی آن پوششی قرار دارد. یعنی: کلام تو به دل‌هایمان نمی‌رسد. این سخن را گفتند تا چنین وانمود کنند که دعوت پیامبرص را نمی‌فهمند و لذا پیامبرص را از ایمان آوردن خود مأیوس کنند تا دیگر دست از دعوتشان بردارد «چنین نیست، بلکه خداوند به سزای کفرشان لعنتشان کرده است» یعنی: آنچه از پندار عدم فهم پیام پیامبر عنوان می‌کنند، درست نیست، بلکه خداوند لایب‌سبب عدم گرویدنشان به سوی ایمان، آنان را از رحمت خویش دور نموده و درحقیقت، سبب کفرشان همین است. لعن: طرد و دورساختن است. بل: برای اضراب یعنی انتقال از یک کلام به کلام دیگری به هدف نفی آن است. «از این رو، اندکی ایمان می‌آورند» آری! ایمان یهود که خداوند متعال از عناد و ناکسی و سرسختی و شدت لجبازی و دوریشان از اجابت گفتن به پیامبران[‡] به ما داستانها بیان کرده، جدا اندک است زیرا آنان به بخشی از کتاب تورات ایمان آورده و عمل به بخشی دیگر را ترك کرده یا آن را تحریف نموده‌اند، پس حقا که این وصف شایسته شأن آنان است. یا معنای: (فقلیلا ما یؤمنون) این است: آنان اصلا ایمان نمی‌آورند، چنان‌که اعراب می‌گویند: «قلما رایت مثل هذا قط» یعنی: هرگز مانند این ندیدم.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ
عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ
(٨٩)

«و هنگامي که براي آنان» يعني: براي
يهوديان «كتابي» چون قرآن «از جانب خداوند
آمد که مؤيد آن چيزي است که نزدشان است»
يعني: قرآن مؤيد تورات وانجيل است زيرا
قرآن از آنچه در کتابهايشان است خبر
ميدهد و تأييد کننده آنهاست نه مخالف
با آنها، «با آن که پيش از آن در برابر
کافران پيروي مي‌جستند» با بعثت پيامبر
آخرالزمان و از خداوند Ψ بر دشمنان خود به
حق نبي مبعوث در آخرالزمان، طلب نصرت
مي‌کردند همان نبي که اوصافش را در تورات
مي‌يافتند، «ولي همين که آنچه را
مي‌شناختند» يعني: پيامبر خاتم ص «به
نزدشان آمد، انکارش کردند».

ابن اسحاق از چند تن از بزرگان انصار در
باره سبب نزول اين آيه روايت کرده است که
فرمودند: «هيچ طايفه‌اي از اعراب در مورد
بعثت رسول خدا ص چون طايفه ما آگاهي
نداشتند زيرا يهوديان در جوار ما در
مدينه زندگي مي‌کردند و آنان اهل کتاب
بودند و ما بتپرست، و چون از سوي ما به
آنان بدي و آزاري مي‌رسيد، مي‌گفتند: قطعا
در اين روزگار نزديك پيامبري برانگيخته
مي‌شود و زمان بعثتش نزديك است، در آن
هنگام ما از او پيروي کرده و همراه با
او، شما را چون کشتار عاد و ارم، يکسره
مي‌کشيم و از ميان برمي‌داريم! اما چون رسول
خدا ص به رسالت مبعوث شدند، ما (انصار) از

ایشان پیروی کردیم، ولی آنان (یهود) به آن حضرت ص کفر ورزیدند». «پس لعنت خدا بر کافران» یعنی: بر یهودیان «باد».

بِنَسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۹۰)

«وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود کافر شوند» یعنی: این خودفروشان، در قبال فروش خود هیچ عوضی جز کفر به کتاب منزل خدا Ψ نگرفته خود را مفت و مجانی در آتش جهنم افگندند، وه! این چه بدمعامله‌ای است که کردند «از سر بغي» یعنی: انگیزه‌شان در این کفر، بغي بود. بغي: حسد و رقابت و بخل و تجاوز است «که چرا خداوند بر هر کس از بندگان که بخواهد، از فضل خویش فرومی‌فرستد» یعنی: بر اعراب حسد بردند که چرا خاتم النبیین ص از میانشان مبعوث شده، در حالی که آنان باید می‌دانستند که نبوت فضلی از جانب خداوند Ψ است که آن را بر هر کس که بخواهد می‌بخشد و این فضل در انحصار آنان نیست که همیشه به آنان اختصاص داشته باشد «پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند» خشم اول کفرشان به حضرت عیسی ص و خشم دوم کفرشان به حضرت محمد ص است. یا خشم اول، کفرشان به حضرت محمد ص و خشم دوم سرکشی و تجاوزشان علیه آن حضرت ص است. یا خشم اول، به سبب پرستش گوساله از سوی آنان و خشم دوم

به سبب کفرشان به حضرت محمد ص است «و برای کافران عذابی خفت آور است».

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُوْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (٩١)

«و چون به آنان» یعنی: به یهودیان و امثال آنان از اهل کتاب «گفته شود؛ به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید» یعنی: به قرآن یا هر آنچه که خداوند Ψ از کتب آسمانی نازل کرده، ایمان آورید و آنها را تصدیق کنید «می‌گویند: ما به آنچه بر پیامبر خودمان نازل شده، ایمان می‌آوریم» و آن را تصدیق می‌کنیم و همین برای ما کافی است «و به آنچه جز آن است کافر می‌شوند» یعنی گفتند: ما به غیر آن کافریم «و حال آن که آن» کتاب نازل شده بر محمد ص «حق و مؤید همان چیزی است که نزد آنان است» یعنی: فرق نهادن در تصدیق میان دو چیز متساوی در حقانیت خود - در حالی که هریک از آن دو مصدق دیگری است - هیچ توجیهی ندارد «بگو: اگر مؤمن بودید پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را می‌کشتید؟» یعنی: اگر در این ادعا که به آنچه بر شما نازل گشته مؤمن بودید، چرا پیامبران الهی را کشتید، در حالی که کتاب خودتان شما را از این کار نهی می‌کند؟ این خطاب هر چند متوجه یهودیان معاصر زمان خاتم النبیین ص است، اما مراد از آن پیشینیان شان می‌باشند و از آنجا که آنها به عملکرد پیشینیان شان راضی بودند و در

تکذیب و دشمنی با انبیا: از نقش قدم پیشینیانشان پیروی کردند، پس همانند آنان گردیدند، از این روی، فعل «قتل» به آنها نسبت داده شد.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲)
«و قطعاً موسی برای شما بینات را آورد»
مراد از بینات: تورات، یا معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که خداوند Ψ در آیه (۱۰۱) از سوره «اسراء» به بیان آنها پرداخته است، که عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، سایبان‌ساختن ابر، من، سلوی، سنگی که از آن چشمه‌های دوازده‌گانه جوشید و فرود آوردن طوفان، ملخ، شپش، قورباغه و خون به عنوان عذاب بر تکذیب‌پیشه‌گان «سپس در غیاب او شما گوساله را» به پرستش «گرفتید و شما» با این‌گوساله پرستی‌تان «ستمکار بودید» بر خویشتن.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِنَسَمَا يَا مَرْكُم بِهِ إِيْمَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۳)

«و آن‌گاه که از شما پیمان‌تان را گرفتیم»
که به آنچه در تورات است، عمل کنید «و طور را بر فراز شما برافراشتیم» داستان برافراشتن کوه طور بر بالای سرشان در آیه (۶۳) گذشت «و گفتیم: آنچه را به شما داده‌ایم، به قوت بگیرید و بشنوید» یعنی: آن اوامری را که می‌شنوید، اطاعت کنید و بپذیرید. ولی آنها در جواب‌گفتند:

«شنیدیم» یعنی: سخن تو را با حس شوایمان شنیدیم، ولی «نافرمانی کردیم» امر تو را. یعنی: فرمان تو را نمی‌پذیریم «و مهر گوساله در دلهایشان سرشته شد» یعنی: مهر گوساله در دلهایشان چنان جای گرفت که گویی دلهایشان آن را می‌آشامید و با آن در می‌آمیخت، چنان‌که آب با نوشیدن، در اعضای وجود درهم می‌آمیزد تا بدانجا که به درون بافت‌های وجود می‌رسد. در حدیث شریف آمده است: «حبك الشيء يعمي ويصم: مهر و محبت تو به چیزی، کور و کرت می‌سازد». این مهرورزیدن به گوساله «به سبب کفر آنان» بود، به مثابه مجازات و فرود آوردن خفت و خواری بر آنان «بگو: اگر از اهل ایمان هستید» پس بدانید که «ایمانتان شما را به بدچیزی فرمان می‌دهد» یعنی: دروغین بودن ایمان ادعای‌تان در این مورد که گفتید؛ فقط به کتاب خودتان مؤمن و به دیگر کتابها کافر هستید، با این سخنتان که: (شنیدیم و نافرمانی کردیم!) ثابت شد، چه این سخن، خود دلیل کذب شما در ادعای ایمانتان می‌باشد، پس شما در واقع به هیچ‌چیز ایمان ندارید، نه به تورات و نه به قرآن.

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴)

ابن‌جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل می‌کند: یهودیان گفتند؛ کسی دیگر جز ما هرگز وارد بهشت نمی‌شود. پس خداوند متعال نازل فرمود: «بگو» ای محمد ص! به

یهودیان «اگر به حکم الهی سرای آخرت مختص شماست نه دیگر مردم» و فقط شما هستید که به بهشت وارد می‌شوید و دیگران با شما در این امر مشارکت ندارند؛ «پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید» زیرا کسی که به بهشتی بودن خود یقین داشته‌باشد، قطعاً مرگ برایش از زندگی پر رنج و گداز دنیا محبوبتر است، چرا که دنیا زندان مؤمن می‌باشد.

در بیان معنای مراد آیه از ابن‌عباسك روایت شده است که فرمود: «مراد این است که بر هر يك از دو گروهی از ما یا شما که در ادعای خود دروغ‌گوست، دعای مرگ کنید. اما یهودیان چنین دعایی نکردند، چرا که به دروغگو بودن خود یقین داشتند». ابن‌کثیر می‌گوید: «این تفسیر ابن‌عباسك از آیه کریمه - یعنی دعابر وجه مباهله - تفسیری است صحیح زیرا میان وجود صلاح و آرزوکردن مرگ هیچ ارتباط منطقی‌ای وجود ندارد و چه بسیار افراد صالحی که مرگ را آرزو نمی‌کنند بلکه دوست دارند که عمری طولانی داشته باشند تا بر اعمال خیرشان بیفزایند و مرتبه‌شان در بهشت برتر گردد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خیرکم من طال عمره، و حسن عمله: بهترین شما کسی است که عمرش دراز و عملش نیکو باشد». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابن‌عباسك آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «اگر یهودیان مرگ را آرزو می‌کردند، قطعاً می‌مردند و جایگاه‌های خود را در دوزخ می‌دیدند».

وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۵)

«ولي هرگز آن را» یعنی: مرگ را «هیچ‌گاه آرزو نمی‌کنند، به سبب آنچه که دست‌های آنان پیش فرستاده است» یعنی: به سبب گنا‌هانی که انجام داده‌اند، گنا‌هانی که مرتکب آنها نه فقط از عذاب ایمن نیست، بلکه اصلاً در رسیدن به بهشت هیچ امیدی ندارد، چه رسد به این که آن را خاص و مخصوص خویش‌پندارد «و خدا به حال ستمگران داناست» این جمله، اعلام ثبت‌نامشان در پرونده و دیوان ستمگران است.

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْخَزِجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶)

«و هر آینه آنان را حریص‌ترین مردم بر حقیرترین زندگانی» یعنی: کمترین درنگی در دنیا «می‌یابی» چه رسد به زندگانی‌ای بسیار و درنگی طولانی و ماندگار «و حریص‌تر از آنان که مشرکند» و به رستاخیز بعد از مرگ و سرای آخرت‌ایمان ندارند. بنابراین، یهودیان بی‌تردید از حریص‌ترین مردم بر زندگانی دنیا هستند. دلیل حرص یهود بر زندگانی دنیا تا به این حد؛ جز این نیست که آنها از عذاب‌هایی که در آخرت در انتظارشان است، به‌خوبی آگاهند «یکی از آنان دوست‌می‌دارد؛ کاش عمر داده شود» و زندگی کند «هزار سال، با آن که اگر چنین عمری هم به او داده‌شود، دور دارند و ی از عذاب نیست و خداوند به آنچه می‌کنند» بندگان

ازخیر و شر «بیناست» و آگاه است، پس قطعاً هر کس را برابر عمل و اندیشه اش جزای مناسب می‌دهد.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «این آیات، امتحانی برای آشکار ساختن حقیقت ادعای یهود در میدان داری ایمان است و نتیجه امتحان چیزی جز شکست قطعی و خفتبار آنان نبوده و نیست».

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷)

ابن‌کثیر به نقل از ابن‌جریر طبری می‌گوید: «دانیان به تأویل، جملگی اتفاق نظر دارند بر این که این آیه در پاسخ به یهودیان نازل شد، هنگامی که پنداشتند جبرئیل دشمن آنها و میکائیل دوستشان است». در بیان سبب نزول آیه، یعنی سببی که یهودیان این سخن را گفتند و باز این پاسخ در ردشان نازل گردید؛ میان علما اختلاف است، اما از مجموع روایات رسیده در این باب چنین بر می‌آید که سبب این اظهار نظرشان، مناظره‌ای بود که میان آنها و رسول خدا ص دربارہ نبوت آن حضرت ص به وقوع پیوست. یهودیان در این مناظره به آن حضرت ص گفتند: اگر دوست تو فرشته دیگری غیر از جبرئیل بود، حتماً ما از تو پیروی کرده و تأییدت می‌کردیم. رسول خدا ص از آنان پرسیدند: چه چیز شما را از تصدیق جبرئیل بازمی‌دارد؟ گفتند: جبرئیل دشمن ماست! «بگو: هر کس دشمن جبرئیل باشد، پس همانا جبرئیل به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است» و

این خود، دلیل شرف و حرمت جبرئیل و برتری منزلت وی نزد خداوند متعال است بنابراین، هیچ دلیل موجهی بر دشمنی یهود با او وجود ندارد زیرا از او جز آنچه که موجب دوستی و محبت است صدور نیافته، و این که جبرئیل، قرآن کتاب برحق خداوند بزرگ را بر قلب پیامبر آخرالزمان فرود آورده، جرم نیست، از جهت دیگر، قرآن: «مؤید کتابهایی است که در دست آنان است و راهنما و مژده دهنده به مؤمنان است» پس کتابی که خود با تورات همخوان است، چرا این اندازه بغض و نفرت در آنان برانگیزد؟ مگر نه این است که تورات کتاب آنهاست؟

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ
(۹۸)

«هر که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل است، پس هر آینه، خداوند دشمن کافران است» زیرا هر کس با اولیای خدا Ψ و سپاهیانش دشمنی کند، بیگمان با خدای سبحان دشمنی کرده و به او کفر ورزیده است و خداوند متعال هم دشمن اوست و او را مورد بازپرسی و مجازات قرار می دهد، پس دشمنی با دوستان خدا Ψ موجب کفر دشمنان است. مخصوص ساختن جبرئیل و میکائیل به یادآوری بعد از ذکر فرشتگان به طور عام؛ به قصد بزرگداشت و گرامی داشت آن دو و اشاره ای است به این حقیقت که آن دو هرچند از فرشتگانند، ولی به اعتبار امتیاز خاصی که دارند، به منزله جنس دیگری گردیده اند که شریفتر و گرامیتر از جنس عامه فرشتگان

است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «من عادی لی ولیاً فقد بارزنی بالحرب: هر کس با دوستی از دوستان من دشمنی کند؛ قطعاً با من اعلام جنگ داده است».

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (۹۹)

«و همانا بر تو آیاتی روشن» و نشانه‌هایی واضح «فرو فرستادیم» که دلیل نبوت تو اند، آیاتی که اصول اعتقادی را با برهان‌های آنها و احکام عملی را با منافع و هدفمندیها و مصالح آنها کاملاً روشن ساخته‌اند و خود بسان نوری روشن در درخشش بوده و هیچ نیازی به دلیل روشن‌گر دیگری ندارند «و جز فاسقان کسی آنها را انکار نمی‌کند» یعنی: این نشانه‌ها به قدری روشن‌اند که فقط کسانی که از پذیرش فرمان خدا Ψ سرباز زده و از هوای نفس خویش پیروی کرده باشند، به آنها کفر می‌ورزند، نه آنان که با هدف پیروی از حق، جویای آن هستند. پس این‌آیه به فسق و نافرمانی یهودیان اشاره دارد.

ابن عباس ك در بیان سبب نزول می‌گوید: «ابن صوریای یهودی به رسول خدا ص گفت: ای محمد! چیزی به همراه نیاورده‌ای که ما آن را بشناسیم! و خداوند بر تو نشانه‌ای روشن نازل کرده تا ما از تو پیروی کنیم! همان بود که خداوند بزرگ نازل فرمود: (وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ).

أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۰)

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل می‌کند: رسول خدا ص پیمانی را که در تورات در ارتباط با تصدیق پیامبر آخرالزمان از یهودیان گرفته شده بود به‌یاد آنان آوردند، اما مالک بن صیف یهودی گفت: به خدا سوگند که در ارتباط با محمد ص از ما هیچ پیمانی گرفته نشده است! پس خداوند Ψ در رد این سخن آنان نازل فرمود: «چرا هرگاه پیمانی بستند، گروهی از آنان، آن را شکستند» یعنی: آن پیمان را دور افکنده و زیرپا نهادند؟ «آری، بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند» حسن‌بصری: می‌گوید: «قطعا هیچ عهد و پیمانی را سراغ نداریم که یهودیان به آن متعهد شده باشند و بعدا آن را نشکسته و پشت‌سر نینداخته باشند، امروز عهده می‌بندند و فردا آن را می‌شکنند»^۱.

**وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)**

«و چون پیامبری» یعنی: حضرت محمد ص «از سوی خداوند به نزد آنان آمد که تصدیق‌کننده حقانیت کتابشان بود، گروهی از اهل کتاب» یعنی: یهودیان که خداوند Ψ به آنان کتاب داد و با آن گرامیشان داشت؛ «کتاب الهی» یعنی: تورات «را پشت سر افگندند» زیرا وقتی به رسول خدا ص و قرآن نازل شده برایشان کفر ورزیدند - بعد از آن که خداوند Ψ از آنان در تورات پیمان گرفت که

^۱ معاهدات کنونی یهود با فلسطینیان نیز از مصادیق بارز این مقوله است.

آن حضرتص را تصدیق و پیروی نمایند و حتی اوصافشان را نیز برایشان بیان داشت - دیگر این کفر و انکارشان، در واقع به معنای پشت سرافگندن تورات و رد و انکار آن نیز هست «چنانکه گویی» حقیقت را «نمی‌دانند» یعنی: رفتارشان چون رفتار کسی است که گویی هیچ نمی‌داند که چه خبر است و چه می‌کند.

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلَّمُوا لَمَنْ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (١٠٢)

«و از آنچه شیاطین» انس و جن «در روزگار سلطنت سلیمان می‌خواندند» یعنی: به هم می‌بافتند از سحر و مانند آن «پیروی کردند».

یهودیان بر این پندار بودند که دانش سلیمان همان سحر بوده است و او سحر و جادو را اجازه داده و با آن موافق بوده است. چنانکه محمدبن اسحاق در بیان سبب نزول آیه نقل می‌کند: برخی از دانشمندان یهود گفتند: آیا از محمدص درشگفت نیستید که می‌پندارد سلیمان پیامبر بوده؟ به خدا سوگند که او جادوگری بیش نبوده است! پس خداوند Ψ این پندارشان را رد کرد و فرمود: «و سلیمان» به سحر پرداخت و «کفر نورزید». این اعلام صریح بیزاری و تبرئه

سليمان ﷺ هم از سحر و هم از اين اتهام يهود است که او - العياذ بالله - براي بتها سجده کرده است **«ولي شياطين کفر ورزیدند که به مردم سحر مي‌آموختند»**.

ابن‌کثير نقل مي‌کند: «سليمان ﷺ کتابهاي سحري را که به وسيله شياطين ميان‌مردم پراکنده شده بود، گردآورده و آنها را در صندوقي نهاد و در زير تختش دفن نمود تا مردم گمراه نشوند و مي‌فرمود: اگر از احدي بشنوم که بگويد: شياطين غيب را مي‌دانند، گردنش را مي‌زنم! و کسي از شياطين به تخت وي نزديک نمي‌شد مگر اين که دردم مي‌سوخت. چون سليمان ﷺ درگذشت و دانشمندانى که از جريان امر آگاه بودند، نيز درگذشتند، شيطان خود را به شکل انساني درآورده و به صورت سخنراني ظاهر شد و گفت: اي مردم! سليمان ﷺ پيامبر نبود، بلکه ساحر بود، اگر باور نداريد، اينک با من بياييد که شما را بر گنجينه سحر وي راهنمايي کنم. آن‌گاه محل دفن آن صندوق را به مردم نشان داد... در اين هنگام بود که جز مؤمنان، ديگران گمراه شده سليمان ﷺ را ساحر پنداشتند، و سرزنش وي بر سر زبانها افتاد و پيوسته حال آنان چنين بود تا اين که خدای عزوجل حضرت محمدص را به رسالت برانگيخت و براءت سليمان ﷺ از اين تهمت را برزبان ايشان نازل نمود.

«نيز آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود» يعني: شياطين آنچه را بر اين دو فرشته نيز نازل شده بود، به

مردم تعلیم می‌دادند. مردم بابل قومی صابئی بودند که ستارگان هفت‌گانه را پرستش کرده و آنها را «خدایان» می‌نامیدند و بر این باور بودند که حوادث جهان جملگی از افعال آنهاست و هم‌آنان بودند که خداوند متعال، ابراهیم خلیل را به سویشان فرستاد که آنها را به سوی توحید فراخواند. هاروت و ماروت - بنا بر آنچه که از برخی از سلف نقل شده - در اصل از فرشتگان بودند که خواستند تا به زمین فرود آورده شوند و این خواسته‌شان برآورده شد و خداوند Ψ به آنها طبیعت آدمی و شهوانی داد، پس از آنان گناه سر زد و به کیفر این گناه، در چاهی در بابل عراق فروآویخته شدند. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «آنچه انبوه مفسران از متقدمان و متأخران، در ارتباط با داستان هاروت و ماروت نقل کرده‌اند، حاصل همه آنها به اخبار بنی‌اسرائیلی بر می‌گردد و ما درباره داستان هاروت و ماروت، حدیث صحیحی که اسنادی پیوسته داشته باشد، نداریم و ظاهر سیاق قرآن هم به بیان اجمالی داستان آنها بسنده نموده، لذا به آنچه در قرآن آمده، ایمان داریم و به همین حد اکتفا می‌کنیم و خداوند Ψ خود به حقیقت حالشان دانایتر است».

«با آن که آن دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند، مگر این که می‌گفتند: ما وسیله آزمایشی» از جانب خداوند Ψ «برای شما هستیم، پس زنهار کافر نشوی» بنابراین، شیوه آموزش آنها با هشدار و بیم‌دهی از سحر همراه بود، نه با فراخوانی به سوی

سحر «اما» مردم «از آن دو فرشته چیزهایی می‌آموختند» یعنی: آن دو، چیزهایی از سحر را به مردم تعلیم می‌دادند و آنان نیز آن را می‌آموختند «که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی افکنند» زیرا سحر، در افگندن حب و بغض در دلها، یکجا کردن و پراکنده ساختن و نزدیک ساختن و دورگردانیدن، دارای تأثیری است. ابن‌کثیر می‌گوید: «سبب تفرقه انداختن میان زن و شوهر به وسیله سحر؛ همانا تخیلی است که بر اثر سحر در مرد یا زن نسبت به دیگری به وجود می‌آید، همچون زشت جلوه دادن سیما و قد و اندام او، یا زشت نشان دادن رفتار او، یا مانند این از اسباب برانگیزاننده فرقت و جدایی».

در حدیث شریف آمده است: «شیطان تخت خویش را بر آب نهاده سپس لشکریان خود را به میان مردم می‌فرستد و نزدیکترین آنان از نظر مقام و منزلت نزد وی، بزرگترین آنان در فتنه انگیزی است. یکی از آنها می‌آید و می‌گوید: پیوسته با فلان کس در آویختم تا او را در حالی ترك کردم که چنین و چنان می‌گفت...! ابلیس می‌گوید: نه به خدا، تو کار مهمی نکرده‌ای! آن‌گاه یکی دیگر از آنها می‌آید و می‌گوید: فلان شخص را ترك نکردم تا آن که میان او و همسرش جدایی افگندم! پس ابلیس او را به خود نزدیک ساخته و در آغوشش می‌گیرد و می‌گوید: آری! این تو هستی که واقعا کاری کرده‌ای».

«هرچند نمی‌توانستند به وسیله آن بدون فرمان خدا به احدی زیان برسانند» یعنی:

هرچند سحر در حد خود داراي تأثير است، ولي فقط بر كسي تأثير زيان بخش مي گذارد كه خداوند Ψ به تأثير آن در وي فرمان داده باشد. علما براي كه سحر ذاتا مؤثر است و داراي حقيقي ذاتي است، اتفاق نظر دارند و جزمعتزله، ابوبكر رازي از حنفي ها و ابواسحاق اسفرايني از شافعي ها، كسي ديگر با اين اجماع مخالفت نكرده است. «و چيزي مي آموختند كه به آنان زيان مي رساند وسودي براي شان نداشت» اين بخش از آيه بر اين حقيقت صراحت دارد كه سحر براي صاحب خود سودي در بر ندارد و نفعي به وي نمي رساند، بلكه در واقع براي وي زيان محض است «و به خوبي مي دانستند كه هر كس خريدار آن باشد» يعني: هر كس اين برساخته هاي شياطين را با كتاب خدا Ψ عوض كند «در آخرت بهره اي ندارد، وه! چه بد بود آنچه به جان خريدند اگر مي دانستند» كه دانستند، ولي به علم خويش عمل نكردند، از اين رو نادان خوانده شدند. ابن كثير به نقل از امام رازي مي گويد: «سحر بر هشت نوع است:

- ۱- سحر دروغ پردازاني كه ستارگان سيار هفتگانه را مي پرستيدند و بر اين باور بودند كه اين ستارگان، گرداننده كار عالم و آورنده خير و شر هستند. همينان بودند كه خداوند Ψ براي ابطال عقیده فاسدشان، ابراهيم U را به ميانشان فرستاد.
- ۲- سحر كساني كه قدرت تلقين و القاي نيرومندي دارند زيرا نفسها به او هام گردن نهاده و از تلقين تأثير مي پذيرند.

۳- نوع دیگری از سحر؛ یاری خواستن از ارواح زمینی، یعنی جنیان است. جنیان بر دو قسم اند: مؤمنان جن، و کفار آنها که شیاطینشان هستند. برقرارکردن ارتباط با این ارواح زمینی، آسانتر از برقرارکردن ارتباط با ارواح آسمانی است زیرا میان آنها مناسبت و نزدیکی وجود دارد.

۴- نوع دیگری از سحر؛ تخیلات و شعبده‌بازی و چشم‌بندی است. برخی از مفسران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.

۵- نوع دیگری از سحر؛ کارهای شگفت‌انگیزی است که از ترکیب آلات و ابزار بر نسبت‌های هندسی پدیدار می‌شود، چون سواری که در دست آن بوقی است، هرگاه که ساعتی از روز بگذرد، بر آن بوق می‌دمد، بی‌آن که کسی به آن دست بزند. از آن جمله، تصاویری است که رومیان و هندیان صورت‌نگاری می‌کنند، به طوری که بیننده میان آنها و میان انسان فرقی نمی‌گذارد. برخی دیگر از مفسران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.

۶- نوع دیگر از سحر؛ یاری جستن از خواص ادویه در غذاها و رنگ‌هاست. آری! تأثیر خاصیت‌های اشیا انکار ناپذیر است، چنان‌که تأثیر نیروی مغناطیس و آهن‌ربا ملموس و غیر قابل انکار می‌باشد.

۷- نوع دیگر از سحر؛ تأثیر گذاری روانی است، بدین‌گونه که - مثلا - ساحر ادعا می‌کند که اسم اعظم را می‌داند و جن به فرمان وی است، پس اگر شنونده کم‌خرد باشد، این سخن را باور کرده و قلبش بدان متمایل می‌شود،

لذا در روان وي نوعي از رعب و ترس پديدار مي‌گردد و چون خوف آمد، نيروي حواس ضعيف مي‌شود، در اين هنگام است که ساحر هر چه بخواهد مي‌تواند به وي انجام دهد.

۸- نوع هشتم، سحر با سخن چيني و دو به هم زني از راه هاي ظريف و نيرنگبازانه است، که اين نوع سحر، ميان مردم شايع مي‌باشد».

ابن کثير اضافه مي‌کند: «دليل اين که بسياري از اين انواع در فن سحر بر شمرده شده اند، اين است که: درک و دريافت آنها بسيار ظريف است زيرا سحر از نظر لغوي عبارت از چيزي است که سبب آن پنهان باشد، از اين جهت در حديث شريف آمده است: «ان من البيان لسحر: همانا بعضي از بيانها سحر است».

همچنين ابن کثير در باره حکم آموختن و عمل به سحر مي‌گويد: «فقهها در باره کسي که سحر را آموخته و آن را به کار مي‌گيرد، اختلاف نظر دارند، ابوحنيفه و مالک و احمد مي‌گويند: چنين شخصي با اين کار کافر مي‌شود. يکي از ياران ابوحنيفه مي‌گويد: آموختن سحر براي پرهيز از آن موجب کفر نيست، اما کسي که به عقیده جايز بودن، يا منفعت سحر آن را مي‌آموزد کافر مي‌شود. همچنين اگر کسي بر اين باور بود که شياطين هر آنچه را بخواهد براي او انجام مي‌دهند، کافر مي‌شود. پس آموزش علم سحر ممنوع نيست، بلکه آنچه ممنوع است عمل به آن مي‌باشد».

علما درباره مجازات ساحر بر دو رأی اند: جمهور علما (ابوحنیفه، مالک و احمد) بر آنند که ساحر کشته می‌شود زیرا در حدیث شریف آمده است: «حد الساحر ضربه بالسيف: حد ساحر، زدن وی به شمشیر است». بنا براین، اگر مسلمانی عمل سحر را انجام داد، مرتد می‌شود و باید کشته شود. ولی رأی شافعی این است که سحر گناهی از گناهان است، پس اگر ساحر با سحر خود سبب کشتن کسی شد، به سبب آن کشته می‌شود و اگر موجب زیان شد، به همان مقدار، مورد تأدیب قرار می‌گیرد. اما رأی اول صحیح‌تر است. سعید بن مسیب و مزنی جایز دانسته‌اند که: از ساحر خواسته شود تا سحر را از شخص جادو شده دور کند.

علما اتفاق نظر دارند بر این که چشم زخم حق است و این معنی در حدیث شریف نیز آمده است.

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳)

«و اگر آنان ایمان می‌آوردند» به پیامبرص و قرآن «و پرهیزگاری می‌کردند» از سحر و کفری که در آن فرو رفته‌اند «هرآینه پاداشی که از نزد الله می‌یافتند، بهتر بود» برایشان از آنچه که از بهره‌های ناچیز دنیا به وسیله سحر به دست می‌آورند، اما «اگر می‌دانستند» به علمی درست، که چنین نیست بلکه باورهایشان متکی بر پندار و تقلید است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (١٠٤)

ابن عباسؓ در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: کلمه (راعنا) معمولاً در میان اعراب به معنای «رعایت حال ما را بکن!» کاربرد داشت، اما این کلمه در زبان یهود، دشنامی زشت بود، پس یهودیان از کاربرد آن در سخن اعراب خوشحال شده با خود گفتند: چه بهتر! ما تاکنون پنهانی محمد را دشنام می‌دادیم، اکنون می‌توانیم این کار را علنی انجام دهیم، لذا فرصت را مغتنم شمرده نزد رسول خدا ص می‌آمدند و ایشان را با آن مورد خطاب قرار داده می‌گفتند: «راعنا!» و می‌خندیدند، و چنین وانمود می‌کردند که گویی معنای عربی آن را مدنظر دارند، درحالی که حقیقت امر غیر از این بود. سعد بن معاذؓ که به زبان یهود آشنا بود، به این امر پیبرد و به آنان تهدیدکنان گفت: ای ملعونان! اگر دیگر بار این کلمه را از شما بشنوم، گردنتان را می‌زنم! گفتند: آیا شما خود آن را به کار نمی‌برید؟ پس نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگوئید راعنا» راعنا: در عربی فعل امر از ماده رعایت است، یعنی: در کار ما بنگر و رعایت حال ما را بکن، اما چنان‌که گفتیم؛ این کلمه در زبان یهود معنایی اهانت آمیز دارد و هم‌ریشه با «رعونت» است که به معنای جهل و حماقت می‌باشد. لذا خداوند ﷻ مؤمنان را از بکاربردن آن نهی کرد تا راه را بر این نیرنگ یهودیان ببندد.

این خود دلیل بر نهي از تشبه به کفار در قول و فعل است، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «من تشبه بقوم فهو منهم: هر کس خود را به قومی شبیه کرد، پس او از آنهاست». ابن‌کثیر می‌گوید: «قول درست در این باره نزد ما این است: خدای متعال مؤمنان را از این که به پیامبرش «راعنا» بگویند نهي کرد زیرا این کلمه‌ای است که خداوند Ψ از گفتن آن به پیامبرش کراهت دارد». «و بگویند انظرنا» یعنی: به سوي ما بنگر و مسائل را برای ما بیان کن. که البته این کلمه فاقد آن ایهام زشت بود «و بشنوید» این توصیه را و از خداوند Ψ اطاعت کنید و به آنچه پیامبرص می‌گوید، بدون طلب مراعات حال خویش گوش‌فرادهید. اما بدانید که یهود نیز بی‌مجازات نمی‌مانند، چراکه: «برای کافران عذاب دردناک است» که همانا آتش جهنم می‌باشد.

مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (۱۰۵)

«کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند و همچنین مشرکان، دوست نمی‌دارند که از سوي پروردگارتان خیري بر شما نازل گردد» هر خیري که باشد؛ اعم از وحی یا غیر آن، به سبب شدت دشمنی با شما «حال آن که خداوند هر کس را بخواهد، مشمول رحمت خویش می‌گرداند» مراد از رحمت در اینجا؛ نبوت است. بعضی گفته‌اند: مراد؛ جنس رحمت است به طور عام «و خداوند دارای بخشش بیکران است» پس چرا دوست ندارند که هر کس از

بندگان خویش را که می‌خواهد، به رحمت‌خویش اختصاص دهد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: هرگاه برخی از مسلمانان به هم‌پیمانان یهودیشان می‌گفتند که به محمدص ایمان آورید، آنان در پاسخ می‌گفتند: این دینی که ما را به سوی آن فرا می‌خوانید، بهتر از دین مانیست، ای‌کاش بهتر بود، که در آن صورت ما دعوت شما را اجابت می‌کردیم! پس خدای عزوجل این آیه را در تکذیبشان نازل کرد.

مَا نُنَسِّخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶)

«هر آیه‌ای را که نسخ کنیم» نسخ در لغت: به معنای ابطال و از بین بردن است و هرچیزی که جانشین چیز دیگری شود، در حقیقت آن را نسخ کرده است، چنان‌که اعراب می‌گویند: «خورشید سایه را نسخ کرد... پیری جوانی را نسخ کرد». نسخ در اصطلاح شرع؛ عبارت است از: پایان‌یافتن تعبد مؤمنان به قرائت يك آیه، یا حکم مستفاد از آن، یا هردو. بدین‌گونه که خداوند Ψ حلال را حرام، حرام را احلال، مباح را ممنوع و ممنوع را مباح گرداند و این نمی‌شود مگر در باب حلال و حرام و منع و اباحت، اما در اخبار ناسخ و منسوخ نیست. اصل نسخ؛ از نسخ‌کتاب، یعنی نقل آن از نسخه‌ای به نسخه دیگر برگرفته شده، چرا که نسخ حکمی به حکم دیگر نیز در واقع متحول ساختن آن به غیر آن می‌باشد.

باید دانست که علمای اسلام از سلف و خلف بر ثبوت نسخ در کتاب الهی اتفاق نظر دارند و جز کسی که نظرش فاقد اعتبار است، مخالف ثبوت نسخ نیست. البته انکار نسخ از سوی یهود نیز مشهور است تا بدین وسیله به انکار نبوت محمد ص دست یابند، به همین جهت یهودیان گفتند: چون محمد برخی از احکامی را که در تورات است نسخ نموده، لذا او پیامبر نیست، در حالی که خود در این حجت خویش به آنچه که در کتاب خودشان - تورات - از نسخ وجود دارد، محکوم و مغلوبند؛ چون نسخ نکاح برادر با خواهرش، که این در شریعت آدم ص حلال بود و خداوند Ψ آن را بر موسی ص و قومش حرام گردانید. آری! هر آیه ای را که منسوخ کنیم «یا آن» آیه «را به فراموشی بسپاریم» یعنی: آن را فراموشتان گردانیم تا آن را نخوانید و به یاد نیاورید «بهتر از آن یا همانندش را در میان می آوریم» یعنی: حکمی را در میان می آوریم که برای مردم در دراز مدت یا کوتاه مدت سودمندتر، یا در منفعت و آسانی خود همانند حکم سابق است زیرا گاهی حکم ناسخ سبکتر می باشد، پس در کوتاه مدت برایشان نافع تر است و گاهی سنگین تر است و ثواب آن بیشتر، لذا در درازمدت به حالشان سودمندتر است. قتاده می گوید: «خدای عزوجل هر چه را می خواست، از یاد پیامبرش می برد و هر چه را می خواست منسوخ می ساخت». قرائت دیگر (او ننسئها) است، که معنای آن این است: یا آن را به تأخیر می افکنیم. «آیا

نمیدانی که خداوند بر هرکاري تواناست» و نسخ هم از جمله توانایی‌های اوست؟ مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل کرده اند: مشرکان مکه گفتند؛ آیا می‌بینید که محمدص یارانش را به کاری دستور می‌دهد و باز خلاف آن رامی‌گوید، امروز سخنی انشا می‌کند و فردا آن را نفی می‌نماید؟! پس این قرآن‌چیزی جز سخن محمد نیست. همان بود که این آیه در رد سخنان نازل شد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷)

«آیا نمی‌دانی که فرمانروایی آسمانها و زمین» یعنی: تصرف در آنها با ایجاد و اختراع و اجرای فرامین «از آن خداوند است» زیرا او به مصالح بندگان خویشداناتر است، لذا نسخ احکام هم تابع این مصالح می‌باشد و گاهی این مصالح با اختلاف زمانها تغییر می‌یابد «و شما را جز خداوند ولی و نصیری نیست» ولی: دوست و نزدیک و نصیر: یاور و مددکار است.

أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۰۸)

در این آیه کریمه خداوند متعال مؤمنان را از سؤال کردن بسیار از رسول خویشص درباره امور مختلف - قبل از آن که آن امور واقع شوند - نهی می‌کند: «آیا از پیامبر خود همان را می‌خواهید که قبلا از موسی خواسته شد» آنجا که بنی اسرائیل از او خواستند

که خداوند ﷻ را آشکارا به آنان نشان دهد! همچنین مشرکان از رسول خدص خواستند که خدا و فرشتگان را با آنان رویارو گرداند! «حال آن که هر کس کفر را جانشین ایمان کند، مسلماً از راه راست گمراه شده است» یعنی: از میانه راه طاعت خدای عزوجل و از راستای آن به بیراهه رفته است. در حدیث شریف آمده است: «... آنچه را که من بیان آن را فرو گذاشته‌ام، از من سؤال نکنید زیرا جز این نیست که پیشینیان شما با کثرت سؤال‌هایشان و اختلاف با انبیایشان هلاک شدند، پس هنگامی که شما را به امری فرمان دادم، آن را تا آنجاکه می‌توانید انجام دهید و چون شما را از چیزی نهی کردم، از آن بپرهیزید».

ابن عباسؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رافع بن حرمه و وهب بن زید گفتند: ای محمد! برای ما کتابی از آسمان فرود آور تا آن را بخوانیم و جویداران را برای ما روان ساز تا از تو پیروی کنیم! پس این آیه نازل شد.

**وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ
أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ
اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١٠٩)**

در این آیات، خداوند متعال بندگان مؤمنش را از هم‌سویی با کفار اهل کتاب نهی کرده و ایشان را از دشمنی نهان و آشکار آنها و حسدی که بر مؤمنان دارند آگاه می‌سازد و ایشان را به گذشت و عفو و تحمل تا رسیدن میعاد جهاد مسلحانه و به برپایی نماز و

پرداخت زکات فرمان می‌دهد: «بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که در دل دارند، دوست داشتند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند» از طریق شبهه افگنی در دینتان. انگیزه آنان از این کار حسد است نه حرکت در مسیر حق زیرا این کارشان «پس از این» انجام گرفت «که حق بر آنان آشکار شد» یعنی: پس از این که دانستند محمدص رسول خداست و اوصاف آن حضرتص را در تورات و انجیل یافتند، دست به این کار زدند.

حسد بر دو نوع است: حسد پسندیده و حسد ناپسند. حسد ناپسند آن است که در آرزوی زوال نعمت از برادر مسلمان باشی، چه همراه با آن، این آرزو را که آن نعمت از آن تو گردد، داشته باشی یا خیر. اما حسد پسندیده که به نام «غبطه» یا «منافسه» نامیده می‌شود؛ در این حدیث شریف معرفی شده است: «لا حسد إلا فی اثنتین: رجل آتاه الله القرآن فهو یقوم به آناء اللیل و آناء النهار، و رجل آتاه الله مالاً، فهو ینفقه آناء اللیل و آناء النهار: حسد مذموم است مگر در دو چیز: مردی که خدای عزوجل به او قرآن داده (یعنی آن را حفظ دارد) و در پاسهای شب و روز آن را بر پا می‌دارد و مردی که خدای عزوجل به او ثروتی داده و او در پاسهای شب و روز آن را بر مستحقان انفاق می‌کند». حقیقت حسد پسندیده آن است که شخص مسلمان آرزو کند تا همان خیر و نعمتی را که برادر مسلمانش دارد، او نیز داشته باشد، بی‌آن که زوال آن نعمت را از برادر مسلمان خویش تمنا کند.

«پس عفو کنید و روی بگردانید» عفو: ترك بازخواست و انتقام در برابر گناه و صفح: دور ساختن اثر گناه و خطاي ديگران از نفس، يا روگردانیدن از گنهكار است، كه شامل ترك مجازات و ترك سرزنش و ملامت وي هر دو مي‌شود «تا خدا فرمان خویش را بیاورد» يعني: تا آن‌گاه كه فرمانی از سوي خدای سبحان در مورد مجازات يهوديان براي شما برسد، عفو و گذشت پيشه كنيد. مضمون اين فرمان كه بعدا مي‌آيد: قتل گروهی، تبعيد برخی، تعيين جزيه بر برخی ديگر و در امان ماندن کسانی از يهوديان است كه اسلام آورند «كه خدا بر هر كاري تواناست» ابن عباس ر مي‌گويد: (فَأَعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ) را آيه: (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) الأنفال: ۵ منسوخ گردانيد.

در بيان سبب نزول آيه كريمه روايت شده است كه: كعب بن اشرف شاعري يهودي بود و رسول خدا ص را هجو مي‌کرد، پس اين آيه درباره وي نازل شد.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۱۰)

«و نماز را برپا داريد و زكات را بپردازيد و هرگونه خيري كه پيشاپيش» براي آخرت «خویش بفرستيد» بدانيد كه پاداش و ثواب «آن را نزد خداوند خواهيد يافت» بدین‌سان، خداوند بزرگ مؤمنان را بر اعمال نيك بر مي‌انگيزد تا برايشان در دنيا و آخرت پيروزي عنايت فرمايد «خداوند به آنچه مي‌كنيد، بيناست» و از عمل هيچ

عملکننده ای غافل نمانده پاداش، یا کیفر هیچ عملی - چه خیر باشد و چه شر - نزد وی ضایع نمی‌شود.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۱۱)

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره یهود مدینه و نصاری نجران نازل شد زیرا یهود می‌گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آن که یهودی باشد و نصاری می‌گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آن که مسیحی باشد پس هر طایفه‌ای، دیگری را به گمراهی متهم می‌کرد.

«و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا نصاری باشد. این آرزوهای واہی «آنان است» یعنی: این فقط آرزوهای خامی است که آنها در دل می‌پرورانند، بی‌آن که برای این آرزوهای خام، دلیلی در کتابهای نازل شده خدا وجود داشته باشد» بگو: اگر راست می‌گویید» یعنی: اگر در این آرزوهای خام و ادعاهای باطلتان راست گوئید «برهانتان را بیاورید» برهان: دلیلی است که با آن یقین به دست آید.

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲)

«چنان نیست» که می‌پندارند «بلکه» دیگران نیز به بهشت وارد می‌شوند و آنان عبارتند از: «هر کس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند» یعنی: هر بشری که روی دل

به سوي خدا Ψ نهاده و عملش را براي او خالص گرداند «و نیکوکار باشد» يعني: اعمال شايسته انجام دهد «پس مزد وي پيش پروردگار اوست» يعني: پاداش عمل وي بهشت است «و بيمي بر آنان نيست و غمگين نخواهند شد» در آخرت. اعمال شايسته: اعمالی است که با شرع الهي مطابقت داشته از طريق پیامبران وي Ψ صادر شده باشد زیرا عمل مقبول الهي دو شرط دارد: اول اين که آن عمل، خالصانه براي خداوند Ψ باشد. دوم اين که آن عمل، نیکو بوده و با شريعت خداوند Ψ موافق باشد. پس اگر عمل، خالصانه براي خداوند متعال بود، ولي با شرع انور موافقت نداشت، پذيرفته نيست؛ به همین جهت، رسول خداص در اين حديث شريف فرموده اند: «من عمل عملا ليس عليه أمرنا فهو رد»: هر کس عملي انجام دهد که مطابق با شريعت ما نباشد، آن عمل مردود است».

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳)

در بيان سبب نزول آيه کریمه از ابن عباس روايت شده است که فرمود: چون هیأت نمایندگی نصاراي نجران نزد رسول خداص آمدند، دانشمندان يهودي به ملاقات آنان شتافتند، سپس هر دو گروه در محضر رسول خداص با يكديگر به منازعه پرداختند، در اين میان، رافع بن حرمه يهودي خطاب به نصاري گفت: شما بر حق نيستيد. و

بنابراین، به عیسی Ψ و انجیل کفر ورزید. از آن طرف مردی از اهالی نجران در پاسخ وی گفت: این شماستید که برحق نیستید. به این ترتیب او هم منکر نبوت موسی Ψ شده و به تورات کفر ورزید. همان بود که نازل شد: **«یهودیان گفتند که مسیحیان برحق نیستند و مسیحیان گفتند که یهودیان برحق نیستند»** هر طایفه‌ای از آنها خیر و خوبی را از دیگری نفی کرده و آن را به خود اختصاص دادند، درحالی‌که شیوه اهل انصاف این نیست زیرا منصف به حقی که نزد خصمش وجود داشته باشد اعتراف، و باطل وی را رد می‌کند و هرگز بغضی‌که علیه دشمنش دارد، او را به انکار حق وانمی‌دارد **«حال آن که کتاب آسمانی رامی‌خوانند»** یعنی: هر یک از آنها در کتاب خود، تأیید طرف مقابل را که به او کفر ورزیده‌اند، می‌خوانند **«کسانی هم که هیچ‌چیز نمی‌دانند، سخنی همانند سخن آنان گفتند»** یعنی: امتهای قبل از یهود و نصاری نیز که به کتابهای آسمانی علمی‌نداشتند، همین سخن را گفتند **«پس خداوند، روز رستاخیز در آنچه باهم اختلاف می‌کردند، میانشان داوری خواهد کرد»** یعنی: خداوند Ψ آنها را در روز قیامت با هم‌گرد خواهد آورد، آنگاه میانشان با داوری عادلانه خویش رسیدگی کرده، محق را به بهشت و مبطل را به دوزخ رهسپار خواهد ساخت.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابِهَا أُولَئِكَ
مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ
عَظِيمٌ (۱۱۴)

«و کیست ظالم تر؟» استفهام انکاری است، یعنی: کسی ظالم تر نیست «از آن کس که نگذارد در مساجد خدا نام وی برده شود» و کسانی را که برای ادای نماز، ذکر و تلاوت و تعلیم قرآن به مساجد می آیند، از آن بازدارد «و در ویرانی آنها بکوشد» یعنی: در ویرانسازی بنای آنها، یا در تعطیل کردن طاعات و عبادات در آنها - چون تعلیم علم، نشستن در آنها برای اعتکاف و امثال آن از فعالیت های مشروع دیگر - بکوشد؟ چنان که مشرکان در روز حدیبیه با رسول خدا ص همین کار را کردند، آن گاه که آن حضرت ص و همراهانشان را از ورود به مکه بازداشتند «آنان را نسزد جز این که ترسان و لرزان در آنها در آیند» یعنی: سزاوارشان این بود که با ترس و لرز از هیبت الله Ψ که پروردگارشان است، به مساجد وارد می شدند زیرا مساجد خانه های عبادت حق تعالی است. یا معنی این است: کفار رابا جهاد چنان مرعوب کنید که کسی از آنها با احساس امنیت وارد مساجد شمانشود «در این دنیا برایشان خواری است» یعنی: برای این گروهی که مساجد خدا Ψ را ویران کرده و از ذکر خدای عزوجل در آنها جلوگیری می کنند، در دنیا از جانب خداوند متعال خواری و ذلتی سخت است، که این خواری و ذلت رابه دست مؤمنان جهادگر در راه دینش بر آنها وارد می سازد، بدین گونه که مجاهدان مؤمن، آنها

را می‌کشند، به اسارت می‌گیرند و بر آنان جزیه وضع می‌کنند «وبرایشان در آخرت عذابی بزرگ است» در آتش جهنم.

این آیه مؤمنان را ارشاد می‌کند که باید مساجد خدا Ψ را از تسلط کفار نگه‌دارند، همچنین به مؤمنان اجازه می‌دهد که هرگاه کفار بيمناك و ذلیل بودند، درهای مساجد را بر رویشان نبندند. مفسران در تعیین مراد آیه از کسانی که مؤمنان را از مساجد خدا Ψ باز می‌دارند و در ویرانسازی آنها می‌کوشند، بر دو قول‌اند؛ قول اول این است که: مراد از آنان نصاری هستند که مردم را از ادای نماز در بیت المقدس باز می‌داشتند. قول دوم این است که: مراد از آنان، مشرکان قریشند که رسول خدا ص را در روز حدیبیه از ورود به مسجد الحرام بازداشتند. ابن‌کثیر قول دوم را ترجیح داده، و در بیان سبب نزول آن نیز هر دو قول روایت شده است.

وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵)
«و از آن خداست مشرق» یعنی طلوعگاه خورشید «و مغرب» یعنی غروبگاه آن. آری! طلوعگاه و غروبگاه خورشید و مابین آنها همه ملك خداوند Ψ است «پس به هر سو رو کنید» یعنی: به هر سمتی که روی آورید؛ «آنجا رو به خداست» اما این حکم ناظر بر وقتی است که جهت قبله بر نمازگزار پوشیده بماند، یا زمانی که انسان نماز نافله را سوار بر مرکب ادا می‌کند، چنان‌که رسول خدا ص سوار بر مرکبشان به هر سویی که

می‌رفت، نماز می‌گزاردند «بی‌گمان خدا گشایشگر دانا است» فضل و عطای وی محصور و محدود نیست و همه چیز و همه کس را در برمی‌گیرد و علم وی در به سامان آوردن امور خلقش فراگیر است.

در این آیه، رسول خدا ص و یارانشان که از مکه اخراج شده و از مسجد و مصلاهی خود رانده شده بودند، مورد دلجویی قرار گرفته‌اند. این آیه در رأی جمهور علما منسوخ است زیرا چنان‌که ابن‌جریر طبری می‌گوید: «این حکم قبل از دستور روی آوردن به قبله نازل شده بود تا این عقیده سردمداران ادیان پیشین را ابطال کند که می‌پنداشتند؛ عبادات جز در معابد درست نیست». ابن‌عباس ك می‌گوید: «اولین چیزی از قرآن که برای ما منسوخ شد - و خدا داناتر است - موضوع قبله بود». اما به قولی: حکم این آیه، مربوط به نماز نافله سوار بر مرکب است؛ چنان‌که در تفسیر آن بیان شد.

اگر کسی سعی و تلاش خود را در یافتن جهت قبله کرد ولی موفق نشد که آن را بیابد، لذا اجباراً به غیر جهت قبله نماز گزارد، نمازش نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و احمد) جایز است، ولی در رأی مالک، اعاده نماز در وقت آن برایش مستحب می‌باشد. اما شافعی می‌گوید: نماز وی درست نیست زیرا قبله شرطی از شروط نماز می‌باشد. لیکن در صحت ادای نماز نافله سوار بر مرکب - به هرسویی که روی آورد - در میان فقها اختلافی نیست.

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ
(۱۱۶)

☞ «و گفتند: خداوند فرزندی برای خود برگزیده است» یهودیان گفتند: عزیر پسر خداست، نصاری گفتند: مسیح پسر خداست و کفار عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند. مراد آیه کریمه - چنانکه در بیان سبب نزول آمده است - ردپندار همه این گروه هاست «او منزه است» از آنچه به وی از برگزیدن فرزند نسبت می دهند «بلکه هر آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست» از آنجمله؛ عزیر و عیسی و فرشتگان همگی بندگان خاضع خداوند Ψ هستند که از عبادت وی سر بر نمی تابند، لذا چگونه می توانند فرزندان خدا Ψ باشند؟ «و همه سر به راه او هستند» یعنی: همه آنها به بندگی پروردگار قیام نموده و برای او خاضعند، پس چگونه فرزند وی می باشند؟ ابن عباس τ از رسول خدا ص در حدیث شریف قدسی روایت می کند که فرمودند: «خدای متعال فرمود: فرزند آدم تکذیب کرد و دشنام داد؛ تکذیب وی در این است که می پندارد، من قادر به بازگرداندن حیات وی به شکل اولیه آن نیستم. اما دشنام دادن وی، در این گفته اش در باره من است که: من فرزند دارم، در حالی که من پاک و منزهم از آن که همسر یا فرزندی برگزینم».

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱۱۷)
«نوپدیدآورنده آسمانها و زمین است» یعنی: حق تعالی آفرینش آنها را بدون نمونه

پیشینی آغاز و ابداع کرده است «و چون به کاری اراده کند» یعنی: اراده کند که چیزی را بیافریند، یا آن را به سامان آورد «فقط می‌گوید: به وجود بیا، پس بی‌درنگ موجود می‌شود» یعنی: هرچه را که اراده کند، با گفتن کلمه «کن: باش»، می‌آفریند، از آن رو که قدرت وی کامل است، پس چگونه برای وی فرزندی است؟

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸)

«بی‌خردان» یعنی: مشرکان عرب «گفتند: چرا خداوند» بی‌واسطه «با ما سخن نمی‌گوید» تا ما را از نبوت محمد ص خبر دهد و ما بدانیم که او پیغمبر است «یا چرا معجزه‌ای برای ما نازل نمی‌شود» به عنوان نشانه‌ای بر نبوت وی «آن کسانی که پیش از اینان بودند» یعنی: یهود و نصاری «نیز مانند سخن آنان را گفتند، دل و درونشان همانند است» در اتفاقشان بر کفر و طرح خواسته‌های ناروا و پیشنهاد فرستادن معجزات از سوی خدای سبحان «ما نشانه‌های خود را برای مردمی که اهل یقین هستند» یعنی: برای آنان که به حق اعتراف کرده و به او امر ما گردن می‌نهند و تصدیق‌کننده ما می‌باشند «روشن ساخته ایم» اما آنان که خداوند Ψ بر دل‌هایشان مهر نهاده و بر شنوایی و بینایی‌شان پرده‌ای است، اگر هر نشانه و معجزه‌ای را هم ببینند، ایمان نمی‌آورند تا آن که عذاب دردناک الهی را مشاهده کنند. چنان‌که این معنی در آیه دیگری آمده است.

سبب نزول آیه کریمه این بود که رافع بن خزیمه به رسول خدا ص گفت: اگرچنانکه ادعا می‌کنی، به حق فرستاده خدا هستی، به خدا بگو که با ما سخن بگوید تا سخن وی را بشنویم. پس خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹)

آن‌گاه خداوند متعال بعد از رد درخواست کافران در مورد سخن‌گفتنشان با وی در مورد صحت نبوت، تأکید می‌کند که محمد ص فرستاده بر حق وی است: «ماتو را به حق فرستادیم تا مژده دهنده و بیم‌دهنده باشی» ابن عباس^ت می‌گوید: «یعنی تو را مژده‌دهنده بهشت و بیم‌دهنده از دوزخ فرستادیم». «و درباره دوزخیان از تو پرسشی نخواهد شد» یعنی: وظیفه تو ابلاغ است و بس و تو در این مورد که چرا دوزخیان ایمان نیاورده‌اند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیری و بدان که مسیرشان خواه ناخواه به سوی جهنم است.

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مَلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَىٰ اللَّهُ الْهَدَىٰ وَلَنْ يُتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۲۰)

«و یهودیان و مسیحیان هرگز از تو راضی نمی‌شوند، مگر آن که از کیش آنان پیروی‌کنی» یعنی: اگر تمام پیشنهاداتشان را هم بپذیری و برآورده کنی، از تو خشنود نمی‌شوند زیرا خواسته آنها، معجزات و نشانه‌هایی نیست که به تو پیشنهاد می‌کنند، بلکه خواسته واقعی آنها برگرداندن از دینت به سوی دین خودشان و پیروی‌ات از

خواستہ‌ها و ہوسہایشان است. همچنین است ہر بدعت گزار و پیروہوای نفسی کہ جز پیروی از ہوی و ہوس خویش، ہیچ چیز دیگر او را از اہل حق راضی نمی‌گرداند. پس ای محمدص! از تلاش برای راضی نمودنشان دست بر دارو بہ آنان **«بگو: ہدایت»** حقیقی **«تنہا ہدایت الہی است»** نہ آنچه کہ شما برآنید از شریعتہای منسوخ شدہ و کتابہای تحریف شدہ **«و اگر پس از آن علمی کہ بر توفرود آمدہ است، باز از ہوسہایشان»** یعنی: از تحریفاتی کہ در کتب خود آورده اند، از بدعت آفرینی ہایی کہ در دین خود کردہ اند و از احکام و اندیشہ ہای ناروایشان؛ **«پیروی کنی، در برابر خدا سرور و یآوری نخواہی داشت»** این ہشدار سختی است کہ ہرچند مخاطب آن رسول اکرم ص اند، ولی مراد کنایی از آن امت ایشانند کہ باید بہ ہوش باشند تا مبادا در کمین ہواہا و گرایش بہ آیین ہای دیگر بیفتند و رضای بدعت گزاران را بجویند؛ کہ ہر کس چنین باشد، خوار و بی مقدار است. سبب نزول آیہ کریمہ بنا بہ یکی از روایات این بود کہ: یہودیان از رسول خدا ص خواہان متارکہ شدہ و بہ ایشان وعدہ می دادند کہ در صورت موافقت با این پیشنهاد، ممکن است از ایشان پیروی کنند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۲۱)

«کسانی کہ بہ آنان کتاب دادہ ایم» بہ قولی: مراد از آنان مسلمانانند. بہ قولی دیگر: مراد کسانی از اہل کتابند کہ

مسلمان شده اند. چنان‌که در بیان سبب نزول آن آمده است: آیه کریمه درباره کسانی نازل شد که همراه جعفر بن ابیطالب باکشتی از سرزمین حبشه به مدینه آمدند و آنها جمعا چهل مرد از اهالی حبشه و شام بودند. اما ضحاک می‌گوید: «آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که ایمان آوردند». آری! اینان «آن را چنان‌که حق تلاوت آن است، می‌خوانند» یعنی: اینان از کتاب خدا Ψ پیروی کرده و به مفاد آن عمل می‌کنند، پس حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام می‌شناسند، تحریف و تبدیلی در آن پدید نمی‌آورند و آن را بر غیر تأویلش، معنی نمی‌کنند. این تفسیر ابن مسعود τ از جمله: (يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ) است. ولی عمر بن خطاب τ در تفسیر آن \blacksquare می‌گوید: «آنان کسانی هستند که چون به آیه رحمت برسند، آن را از خداوند متعال درخواست می‌کنند و چون به آیه عذاب برسند، از آن به خدا Ψ پناه می‌برند». نقل است که رسول خدا ص نیز چنین می‌کردند. «آنان کسانی هستند که به آن» یعنی: به قرآن «ایمان می‌آورند» ولی «کسانی که بدان» یعنی: به کتاب الهی «کفر ورزند، همانانند که زیانکارانند» در دنیا و آخرت و عذاب بر آنان لازم شده است.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۲۲) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۱۲۳)

«ای بنی اسرائیل! نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و این که شما را بر جهانیان

برتري دادم، ياد كنيد و از روزي كه كسي به داد كسي نرسد و از كسي بدل و بلاگرداني پذيرفته نشود و شفاعت به حال او سود ندهد و ياري نيابند، بترسيد» تفسير نظير اين دوآيه، در آيات (۴۷ و ۴۸) از همين سوره گذشت. بقاعي مي‌گويد: «خداوند متعال آنچه را كه در آغاز داستان بني اسراييل از ياد آوري نعمتها و هشدار دادن از عذاب بيان کرده بود، در اينجا تكرر كرد تا روشن شود كه اين خلاصه داستان است»

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴)

آن‌گاه خداوند متعال براي توجه دادن به مقام و شرف ابراهيم خليلش و اين كه او را امام و پيشواي يكتاپرستي براي مردم گردانيد، مي‌فرمايد: «و چون ابراهيم را پروردگارش ابتلا كرد» ابتلا: امتحان و آزمون انسان با مكلف كردن وي به اموري است كه انجام يا ترك آنها بر وي دشوار است تا در برابر آن پاداش دريافت دارد. و آزمون ابراهيم: «با كلماتي» بود كه اين كلمات عبارت است از اين فرموده باري تعالي: (قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) «من تو را پيشواي مردم مي‌گردانم». «و او آنها را به انجام رساند» يعني: ابراهيم با اين گفته خود: «ومن ذريتي: و از دودمانم نيز به امامت بگمار»؛ خواهان ازدياد مضمون آن‌كلمات شد. يا معنای: (فاتمها) اين است: ابراهيم با بهترین وجه به حق امامت قيام كرد.

ابن‌کثیر از ابن‌عباس^ک نقل می‌کند که فرمود: مراد از «کلمات»، ده سنت ابراهیمی است که پنج سنت از آنها مربوط به سر انسان و پنج دیگر در سایر اعضای وی است که مجموعاً ده خصلت‌اند و به **خصلتهای فطرت معروف می‌باشند و عبارتند از:**

- ۱- شستن دهان. ۲ - شستن بینی. ۳ - مسواک‌کردن. ۴ - کوتاه‌کردن سبیل. ۵ - بازکردن موهای سر از وسط. ۶ - ختنه‌کردن. ۷ - گرفتن ناخن‌ها. ۸ - تراشیدن موی زیر بغل. ۹ - ستردن موی زهار. ۱۰ - استنجا به آب.

ابن‌کثیر در مورد هدف از «کلمات»، روایات و نظرات دیگری را نیز بیان کرده، آنگاه به نقل از ابن‌جریر طبری می‌گوید: «جایز است که مراد از «کلمات» همه این روایات باشد و جایز است که بعضی از این آرا صحیح باشد. اما در این‌باره حدیث صحیح و مورد اتفاقی نداریم که حتماً یکی از آنها را بنابر تعیین نام ببریم»

«ابراهیم گفت: و از دودمانم نیز» یعنی: پروردگارا! از دودمانم نیز پیشوایانی را برانگیز. **«خداوند ﷻ فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد»** یعنی: در میان دودمانت عاصیان و ستمکاران نیز وجود دارند و بدان که آنان شایستگی پیشوایی را نداشته و به حق آن قیام نمی‌ورزند، لذا این موهبت من به آنان نمی‌رسد. آری! امام و پیشوا - چنان‌که در روایات آمده است - ناگزیر باید از اهل عدالت و عمل به شرع باشد و هرگاه

از جاده عدل و عمل به شرع منحرف شد؛
ستمگر می‌شود.
پس این آیه، در واقع دستوری به مؤمنان
است که: هرگز ستمگری را متولی امور شرع و
زمامدار جامعه اسلامی نگردانند زیرا امام
از آن روی به پیشوایی برگزیده می‌شود که
به سخن و عمل وی در امور دین اقتدا شود،
پس اگر او ظالم یا فاسق باشد، مقتدیان و
پیروان خویش را گمراه و از صراط مستقیم
منحرف می‌سازد. بنابراین، خواسته ابراهیم
فقط در حق کسانی از دودمانش اجابت شد که
شایسته امامت و پیشوایی هستند، نه در حق
ستمگران آنان.

**وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا
إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ
(۱۲۵)**

«و یاد کنید» ای اعراب! این نعمتم را بر
خود «که چون خانه کعبه را بازگشتگاه قرار
دادیم» که حجاج بعد از پراکنده بودنشان در
نقاط مختلف جهان، در آن بازگشتگاه گرد هم
می‌آیند «و» قرار دادیم خانه کعبه را «حرم
امن مردم» یعنی: محل امنی که نباید کسی
در آن از کسی بترسد، چنان‌که بر کسی که به
آن پناه ببرد، حد اقامه نمی‌شود، لذا کسی
که به آن وارد شود، از هر نظر ایمن است.
«و» گفتیم: «از مقام ابراهیم نمازگاهی
بسازید».

در بیان سبب نزول آیه کریمه از عمر بن
خطاب روایت شده است که فرمود: [هنگامی که
رسول خدا ص به برابر مقام ابراهیم

رسیدند] فرمودند: «این مقام ابراهیم است. گفتم: یا رسول‌الله! آیا آن را نمازگاهی نمی‌سازید؟ به همین مناسبت بود که آیه فوق نازل شد». همچنین ابن عمر از پدرش رضی‌الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «با پروردگارم در سه چیز موافقت نمودم؛ در حجاب، در اسیران بدر و در مقام ابراهیم». یعنی: در هر سه مورد بر تأیید رأی من آیه نازل شد. مقام ابراهیم: سنگ معروفی است که ابراهیم ع برای بنای کعبه بر روی آن می‌ایستاد و هنگامی که او و پسرش اسماعیل علیهما السلام دیوار کعبه را بالا می‌آوردند و به آن ضرورت افتاد، اسماعیل ع آن را آورد تا پدرش بر آن بایستد. این سنگ به دیوار کعبه چسبیده بود و اولین کسی که آن را به جای فعلی آن انتقال داد، عمر بن خطاب ع بود. مقام ابراهیم ع برای مردم معروف است و آنان مکلفند که در آن دو رکعت نماز طواف را ادا کنند.

علما در این باره که نخستین بانی خانه کعبه چه کسی بود، اختلاف نظر دارند. ابن‌کثیر پس از آن که نظرهای مختلف در این رابطه را نقل می‌کند، می‌گوید: «غالب کسانی که به این روایات استناد می‌کنند، مرجع آنها منابع اهل کتاب است و اینها اخباری است که نه تصدیق می‌شود و نه تکذیب و نه بر آنها - صرفاً - می‌شود اعتماد کرد، اما اگر حدیثی در این باره به صحت رسید، پس بر سر و چشم می‌پذیریم».

«و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه‌ام را پاکیزه گردانید» از بتها،

حضور کفار، پلیدیها، از طواف کردن شخص جنب و حیض و از هر پلیدی دیگری «برای طوافکنندگان و معتکفان» عاکف: کسی است که برای انجام دادن عبادت، مقیم و پایبند مسجد می‌شود. بعضی گفته‌اند: عاکف، مجاور مکه است، نه مقیم مکه و از اهالی آنجا. «و» خانه‌ام را پاکیزه گردانید برای «رکوع و سجده‌کنندگان» یعنی: برای نمازگزاران. فقها در بیان احکام این آیه گفته‌اند:

- ۱- گزاردن دو رکعت نماز طواف واجب است.
- ۲- کسی که وارد حریم کعبه می‌شود از انتقام گرفتن ایمن است، اما حدود در سرزمین حرم اقامه می‌شود، نه در خود خانه کعبه.
- ۳- گماردن ظالم یا فاسق به رهبری سیاسی و قضائی جامعه اسلامی جایز نیست. لیکن باید گفت که حاکم با ارتکاب فسق، خود به خود عزل نمی‌شود تا اهل حل و عقد او را بر کنار نکنند.
- ۴- نماز گزاردن در مسجد الحرام بر طواف نفل فضیلت بیشتری دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمْتِعْهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۲۶)

«و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! اینجا را» یعنی: مکه را «شهری امن بگردان». در احادیث شریف آمده است که: رسول اکرم ص در باره مدینه - همانند دعای ابراهیم U در مورد مکه - دعاهای بسیاری نمودند و مدینه منوره را حرم امنی قرار دادند، از جمله

آنها این حدیث شریف به روایت انس بن مالک است: «اللهم إني أحرم ما بين جبلية مثل ما حرم به إبراهيم مكة، اللهم بارك لهم في مدهم وصاعهم: بارخدایا! من میان هر دو کوه مدینه را حرام قرار می‌دهم، چنان‌که ابراهیم مکه را حرام قرار داد. بار خدایا! به آنان (مردم مدینه) در مد و پیمانۀ آنها برکت بده». «و از اهلش» یعنی: از اهل مکه «هر کس از آنان را که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، از میوه‌ها روزی ده» نه کسی را که کفر ورزیده است. اما خداوند متعال به ابراهیم فرمود: «و هر کس که کفر ورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم» از رزق و روزی این دنیا. یعنی: مطمئنا من مؤمنان از اهل این خانه را روزی می‌بخشم، ولی کافران را نیز روزی می‌رسانم زیرا رزق و روزیم همانند امامت و پیشوایی نیست که فقط به پارسایان و مؤمنان اختصاص داشته و به دیگری نرسد، بلکه روزی‌ام هم به مؤمنان می‌رسد و هم به کفار «سپس دچار عذاب دوزخش سازم» یعنی: کافرا در آخرت به‌گونه‌ای گرفتار عذاب آتش می‌گردانم که راه نجاتی از آن نداشته‌باشد «و چه بد سرانجامی است» آن سرانجام شومی که در انتظارشان است.

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷)

«و چون ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بر افراشتند» بر زیربنا و اساس‌ثابت و استواری، گفتند: «پروردگارا! از ما بپذیر» این کار پاکیزه را «که

در حقیقت تویی شنوای دانا» دعای ما را می‌شنوی و نیتمان را می‌دانی. رسول خدا ص نیز درسی و پنج سالگی - آن‌گاه که قریش خانه کعبه را تجدید بنا می‌کردند - در ساختن خانه کعبه سهم داشتند و همراه با قریشیان سنگ انتقال می‌دادند. چنان که اراده الهی بر آن بود که آن حضرت ص قرار دهنده «حجرالاسود» در محل آن باشند، که این داستان به تفصیل در کتابهای سیرت آمده است.

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۸)

همچنان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دعا کردند: «پروردگارا! ما را تسلیم خود قرار ده» یعنی: ما را بر اسلام استوار و پایدار گردان، یا بر اسلام ما بیفزای. افزونی در اسلام، به افزودن ایمان و اعمال نیکوست «و از نسل ما امتی فرمان بردار خود بساز» که عبارت است از: امت محمد ص. بعضی گفته‌اند: مراد اعرابند زیرا همانها نسل و تبار ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هستند «و مناسک ما را به ما بنما» یعنی: ما را به مناسک حج و مواضع ذبح قربانی‌مان راهنمایی فرما «و از مادرگذر که تویی توبه‌پذیر مهربان». مجاهد می‌گوید: «ابراهیم ص دعا کرد: پروردگارا! مناسک ما را به ما بنما! پس جبرئیل ص نزد وی آمد و او را به محل کنونی خانه کعبه آورد و گفت: ستونهای آن را برافراز. ابراهیم ص ستونهای آن را برافراشت و بنای آن را به انجام

رساند. سپس جبرئیل دست وی را گرفته و او را به سوی منی برد و چون به موضع جمره عقبه رسیدند، ناگهان دیدند که ابلیس در پای درخت ایستاده است، جبرئیل به ابراهیم گفت: تکبیر بگو و او را با سنگریزه بزن. ابراهیم تکبیر گفت و او را به هفت سنگریزه زد. ابلیس عقبرفت تا به موضع جمره میانه رسید. ابراهیم بار دیگر او را به هفت سنگریزه زد و تکبیر گفت و در موضع جمره سوم نیز چنان کرد. سپس جبرئیل دستش را گرفت و او را به مشعرالحرام برد و گفت: این مشعرالحرام است. آن‌گاه به راه افتادند تا او را به عرفات برد و گفت: آیا آنچه را که به تو نمایاندم شناختی؟ و سه بار این جمله را تکرار کرد. ابراهیم گفت: «عرفت: آری! شناختم»، بدین‌جهت است که آن را «عرفات» نامیدند. آن‌گاه به ابراهیم گفت: پس برای حج‌نذا در ده. ابراهیم پرسید: چگونه نذا در دهم؟ جبرئیل گفت: بگو، هان! ای مردم! پروردگارتان را اجابت کنید. ابراهیم نذا در داد و بندگان خدا چنین اجابت گفتند: «لبيك، اللهم لبيك: به فرمان حاضرم پروردگارا! به فرمان حاضرم». پس هر کس در آن روز ابراهیم را اجابت گفته است، او حتما حج انجام می‌دهد.

رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲۹)

همچنین ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دعا کردند: «پروردگارا! در میان آنان» یعنی: در میان اعرابی که از نسل ما دو تن هستند «رسولی از خودشان برانگیز» که خداوند Ψ این دعای ایشان را پذیرفت و از نسل ایشان فرستاده‌ای برانگیخت که حضرت محمدص اند. فرستاده‌ای: «که آیات تو را بر آنان بخواند» یعنی: دعای ابراهیم \cup متضمن این خواسته نیز بود که خداوند متعال بر آن پیامبر، قرآنی نازل کند که خوانده شود «و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد» حکمت: شناخت دین، فهم احکام آن و فهم شریعت است «و پاکیزه‌شان کند» از شرك و سایر گناهان «که تو خود عزیز» شکست‌ناپذیر و «حکیمی» در افعال و سخنان خویش، پس از روی حکمت و فرزانه‌گی، هر چیز را در جایگاه آن قرار می‌دهی. در حدیث شریف به روایت ابو امامه τ آمده است که فرمود: گفتم: یا رسول الله! سرآغاز کار رسالت شما چه بود؟ فرمودند: «سرآغاز آن دعای پدرم ابراهیم بود، عیسی نیز به بعثت من بشارت داد و مادرم (در خواب) دید که از وی نوری خارج شد که قصرهای شام از آن روشن گشت». مراد این است که اولین کسی که رسول خداص را در میان مردم یاد کرد و مشهور ساخت، ابراهیم \cup بود. ابن‌کثیر می‌گوید: «مخصوص گرداندن سرزمین شام به ظهور نور رسالت در آن، به استقرار دین و نبوت آن حضرتص در سرزمین شام اشاره دارد، از این جهت، شام در آخرالزمان دار

اسلام و اهل آن خواهد بود و در آن عیسی بن مریم علیهما السلام فرود خواهد آمد».

وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰)

آن‌گاه خداوند ﷻ در محکومیت عقیده شرک آلود کفار - اعم از مشرکان و اهل کتاب - که مخالف با آیین ابراهیم ﷺ است، می‌فرماید: «و چه کسی از آیین ابراهیم روی بر می‌تابد، مگر آن کسی که سبکسر باشد» یعنی: فقط کسی از آیین حنیف ابراهیم روی بر می‌تابد که نسبت به خویشتن خویش جاهل بوده و در مصلحت خویش نیندیشد و لذا خود را به نابودی بکشاند «و ما او را» یعنی: ابراهیم ﷺ را «در دنیا برگزیدیم» هنگامی که او را به پذیرش و تبلیغ اسلام مأمور کردیم «و هم او، در آخرت از شایستگان است» و از نیکبختان؛ پس کسی که راه و روش او را فرو گذاشته و گمراهی را انتخاب نماید، بسی نابخرد و نادان است.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: عبدالله بن سلام دوبرادرزاده اش به نامهای سلمه و مهاجر را به سوی اسلام دعوت کرد، سلمه دعوت‌وی را پذیرفت و مسلمان شد، اما مهاجر سر باز زد؛ پس این آیه کریمه نازل گردید.

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱)

«هنگامی که پروردگارش به او» یعنی: به ابراهیم ﷺ «فرمود: تسلیم شو» یعنی: به دین اسلام چنگ بزن و برای خداوند بزرگ، مخلص و

منقاد باش «گفت: به پروردگار جهانیان
تسلیم شدم» و فرمان پروردگارم را لَبِیک
گفتم.

**وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ
إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲)**

«و» شما منحرفان اهل کتاب، به غلط مدعی
آن هستید که ابراهیم و فرزندانش یهودی یا
نصرانی بوده اند زیرا: «ابراهیم و یعقوب
به همان سفارش کردند» یعنی: به سفارش خدا Ψ
در تمسک به آیین اسلام، یا به گفتن کلمه:
(أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) سفارش کردند «فرزندان خود
را» یعنی: یعقوب و نیز فرزندان خود را همچون
ابراهیم و به این راه و روش سفارش نمود،
درحالی که می گفت: «ای فرزندان من! خداوند
این دین را برای شما برگزیده است» یعنی:
دین اسلام را، همان آیینی را که محمدص از
بارگاه خدا Ψ آورده «پس البته نباید جز در
حالت مسلمانی بمیرید» یعنی: به اسلام چنگ
زنید و از آن جدا نشوید تا آن که چون
مرگتان در رسد، درحالی بمیرید که بر دین
اسلام پایدار هستید. لذا مراد یعقوب و فقط
این نبود که تنها در هنگام مرگ بر حالت
اسلام بمیرند، بلکه مراد وی پایداری ایشان
بر اسلام در همه حالات تا هنگام مرگ است
زیرا انسان می داند که خواهد مرد، اما
نمی داند که چه وقت؟.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است:
یهودیان به رسول خدا ص گفتند؛ آیا تو
نمی دانی که یعقوب در روز مرگش فرزندان

خود را به یهودیت سفارش کرد؟ پس این آیه در رد این ادعای بی‌اساسشان نازل شد.

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳)

آن‌گاه خداوند بزرگ در رد پندار یهود و نصاری که به ابراهیم و فرزندان‌ش نسبت یهودیت یا نصرانیت می‌دهند و در رد عقیده مشرکان که از آیین توحیدی ابراهیم و انحراف ورزیدند، می‌فرماید: «**آیا وقتی که مرگ یعقوب فرا رسید، حاضر بودید؟**» یا که بر او افترا می‌بندید؟ حضور مرگ: حضور نشانه‌ها و مقدمات آن است. آری! شما حاضر نبودید، ولی ما حاضر و ناظر بودیم «**هنگامی که به پسران خود گفت: پس از مرگ من چه کسی را می‌پرستید؟**» فرزندان وی در پاسخ «**گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است، می‌پرستیم**» هر چند اسماعیل و عموی یعقوب بود، اما فرزندان‌ش او را نیز پدر نامیدند زیرا اعراب عمو را نیز پدر می‌نامند «**و ما در برابر او تسلیم هستیم**» بدین‌گونه بود که یعقوب و در هنگام مرگ از فرزندان‌ش پیمان گرفت که خدای یگانه را بپرستند و با او چیزی را شریک نگیرند، و آنها بر این پیمان اقرار کردند، پس این اقرارشان خود گواه این حقیقت است که آنان موحد و مسلمان بوده‌اند و یعقوب نیز براساس این اعتراف به مسلمان بودنشان گواهی داد.

ابن‌کثیر می‌گوید: «ظاهراً یعقوب فرزند اسحاق، در حیات ابراهیم و ساره به دنیا آمد.»

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
(۱۳۴)

«این امتی است که در گذشته است» تلك: به ابراهیم و فرزندانش و یعقوب و فرزندانش اشاره دارد. امت: یعنی: گروه و جماعت «دست‌آوردشان برای خودشان و دست‌آورد شما برای خودتان است و از آنچه آنان می‌کرده‌اند، شما بازخواست نمی‌شوید» این هشدار است به یهود زیرا آنان با تکیه بر این پندار که منسوب به پیشینیان صالحی هستند و با مغرور شدن به این تکیه‌گاه، از پیروی رسول اکرم ص سرباز زدند. آری! یهودیان باید بدانند که دست‌آورد هر گروهی به خودش مربوط بوده و کارنامه پدران، هیچ سودی به حال فرزندانشان ندارد و هرگز به دردشان نخواهد خورد. این آیه همچنین ردی است بر کسانی‌که به عمل‌گذشتگان خویش اتکا کرده و دل خود را با چنین آرزوهای باطلی خوش می‌کنند. چنان‌که در حدیث شریف نیز آمده است: «من ابطأ به عمله لم يسرع به نسبه: هرکس عملش بر وی کند آید، نسبش به نفع وی شتاب نمی‌کند». مراد این است که شما از حسنات گذشتگان نسبی خود سودی نمی‌برید، به گناهانشان هم مؤاخذه نمی‌شوید و از اعمالشان مورد بازپرسی قرار نمی‌گیرید، چنان‌که آنان نیز از اعمال شما مورد بازپرسی قرار نمی‌گیرند.

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵)

«و گفتند: یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت شوید» یعنی: یهودیان به مسلمانان گفتند: یهودی شوید و نصاری به مسلمانان گفتند: مسیحی شوید تا به حق راه یابید، چنان که در بیان سبب نزول نیز آمده است. «بگو: چنین نیست، بلکه» هدایت و رستگاری در پیروی از «آیین ابراهیم حنیف است» حنیف: یعنی: گرایش یافته از تمام ادیان باطل به سوی دین حق. حنیفیت؛ کیش و آیین اسلام است «و او از مشرکان نبود» این تعریض و کنایه گویی به یهود و نصاری است. یعنی: ابراهیم مانند شما به خدای عزوجل مشرک نبود، پس چگونه ادعا می‌کنید که او بر آیین یهودیت یا نصرانیت بوده است؟

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۶)

خداوند متعال در این آیه بندگان مؤمنش را به سوی ایمان تفصیلی به آنچه که به وسیله حضرت محمدص بر ایشان نازل نموده و به ایمان اجمالی به آنچه که بر پیامبران پیشین نازل کرده، ارشاد می‌نماید و از برخی از پیامبران: به اسم نام برده و از بقیه آنها به اجمال یاد می‌کند: «بگویید» ای مسلمین! «ایمان آورده ایم به خداوند». از ابی‌هریره روایت شده است که فرمود: اهل کتاب، تورات را به زبان عبرانی خوانده و

آن را برای اهل اسلام به زبان عربی تفسیر می‌کردند، لذا رسول خدا ص در این حدیث شریف فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بلکه بگویید: به خداوند و به آنچه نازل کرده ایمان آورده ایم - تا به آخر آیه». «و» نیز ایمان آورده ایم «به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم واسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده» اسباط: فرزندان دوازده‌گانه یعقوب هستند که هر یک از آنها فرزندان داشته‌اند. «سبط» در بنی اسرائیل به منزله «قبیله» در میان اعراب است «و» ایمان آورده ایم «به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، میان هیچ‌یک از آنان فرق نمی‌گذاریم» که به برخی از آنها ایمان آورده و به برخی دیگر کافر گردیم، چنان‌که یهود و نصاری‌کردند، بلکه ما مسلمانان به تمام انبیا و پیامبرانی که خداوند فرستاده و به همه کتابهایی که نازل نموده، ایمان داریم «و ما در برابر او تسلیم هستیم» و هیچ ستیز و کشمکشی را با او در ملکش نمی‌پسندیم. آری! بر مسلمانان است که این حقایق را اعلام نمایند و ایمان درست و راستین نیز چنین ایمانی است.

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۳۷)

«پس اگر آنان هم به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند» یعنی: اگر اهل کتاب و غیرآنان

نیز همچون شما به تمام کتابهای خداوند Ψ و به تمام پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ يك از آنان فرقی نگذاشتند، بيشك به راه حق هدايت شده اند «ولي اگر روي برتافتند، جز اين نيستكه در شقاق اند» شقاق: ستيزه و عناد است «و به زودي خداوند شر آنان را از تو كفايت خواهد كرد» اين وعده اي از سوي حق تعالي به پيامبرش ميباشد كه يقينا كفايت شر معاندان ستيزنده و روبرتابنده از حق و حقيقت را خواهد كرد. بحمدالله كه اين وعده محقق شد زيرا مردان بني قريظه به دست پيامبرص و مؤمنان به قتل رسيدند، بني نضير به شام تبعيد شدند و بر نصاراي نجران هم جزيه وضع شد. «كه او شنواست» به آنچه كه ميگويند «دانااست» به هر كاري و به آنچه كه از كينه و حسد و بغض و نفرت عليه مسلمين پنهان مي دارند.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (۱۳۸)

«اين» ايمان ناب و تسليم همه جانبه «رنگ الله است» لذا خود و خانواده هايتان را به آن رنگ زنيد. آري! اسلام رنگ الهي است و همانگونه كه رنگ كل شيء رنگ آميزي شده را دربر ميگيرد، همچنين است اسلام كه حال مسلمانان متعهد را كاملا دگرگون مي كند. پس مراد از «رنگ خدا» در اينجا ايمان، يا دين خدای عزوجل است كه او مردم را بر آن سرشته است.

گفتني است كه اصطلاح «رنگ خدا» اصلا در معارضه با اين عمل نصاري به كار گرفته شد

که فرزندان خود را بعد از تولد آنها در درون رنگی زرد غوطه داده و آن را غسل تعمید می‌نامیدند و سبب تطهیر نوزاد می‌شناختند و چون این‌کار را انجام می‌دادند، می‌گفتند: اکنون او نصرانی‌ای راستین گردید. پس خدای عزوجل با این آیه این عملشان را رد کرد. **«و کیست بهتر از خداوند به اعتبار رنگ؟»** یعنی: آیا در عرصه وجود، رنگی بهتر از رنگ خدای حکیم دانا هم هست؟ رنگ ایمان که خداوند متعال بندگان را به آن مزین و آراسته ساخته و با آن از پلیدیهای شرک، پاک‌شان می‌گرداند؟ پس بدانید که ما مسلمانان از رنگ‌ها و انگ‌های قلبی بشری که دین یگانه خداوند متعال را آلوده و پارچه پارچه ساخته و امت واحد را به احزابی متعارض با هم تبدیل می‌کنند، پیروی نمی‌کنیم **«و ما پرستندگان او هستیم»** به اخلاص و انقیاد تمام، لذا راه کشیشان و راهبان را که پیوسته در دین حق کم و افزون نموده حلال و حرام وضع می‌کنند و رنگ توحید را از نهاد و ضمیر بشریت پاک نموده رنگ پلید شرک را بر آن می‌آیند، پیروی نمی‌کنیم و جز خداوند Ψ ، پروردگاری دیگر را نمی‌پرستیم.

قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (۱۳۹)

«بگو» ای پیامبر! به اهل کتاب **«آیا درباره خدا با ما بحث و گفت‌وگو می‌کنید؟»** یعنی: آیا از روی عناد با ما درباره دین خدا Ψ ستیزه و جدال نموده و ادعا می‌کنید

که دین حق، همانا یهودیت و نصرانیت است و لاغیر؟ «حال آن که او پروردگار ما و پروردگار شماست» و ما و شما در پناه پروردگاری او و عبودیتمان برایش، در پیشگاهش با هم برابریم، پس چگونه ادعا می‌کنید که شما از ما به‌خداوند متعال ذی‌حقت‌تر و سزاوارترید؟ و باز در این باره با ما بحث و مشاجره هم می‌کنید؟ «و ما را کردارهایمان و شمارا کردارهایتان است» و هیچ‌کس از عمل‌دیگری مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. آری! این قاعده کلی همه ادیان برحق است که مسئولیت فردی است، لذا شما هرگز به خدای عزوجل از ما سزاوارتر نیستید «و ما به او اخلاص می‌ورزیم» آری! میان ما و شما این تفاوت فاحش وجود دارد که ما در عبادت پروردگارمان اهل اخلاصیم، اما شما چنین نیستید و ملاک برتری و خصلتی که صاحبش را به قرب و فضل خدای سبحان از دیگران سزاوارتر می‌سازد، نیز همین است، پس چگونه آنچه را که ما به آن نسبت به شما سزاوارتر و ذی‌حقت‌تر هستیم، برای خود ادعا می‌کنید؟ با آن که شما در شرک به خدای سبحان و ادعای الوهیت برای غیر وی مستغرق هستید و ما در اخلاص و عبادت بی‌شائبه در پیشگاه الوهیت وی؟

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَلَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (١٤٠)

«یا می‌گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا

نصرانی‌بوده‌اند» و بر دین شما قرار داشته
اند؟ «بگو: شما داناترید یا خداوند؟»
 یعنی: خداوند Ψ به ما خبر داده است که این
 پیامبرانش یهودی و نصرانی نبوده‌اند،
 ولی شما ادعا می‌کنید که آنان یهودی و
 نصرانی بوده‌اند، پس آیا شما داناترید
یا خدای سبحان؟ «و کیست ستمکارتر از آن کس
که شهادتی را که از جانب خداوند بر
او مقرر شده است، پنهان دارد؟» قطعاً کسی
 از چنین انسانی ستمکارتر نیست. هدف؛
 نکوهش اهل کتاب بر این امر است که آنان
 به خوبی از این حقیقت که این جمع انبیاء \ddagger
 یهودی و نصرانی نبوده بلکه بر آیین اسلام
 بوده‌اند، آگاهند، اما با پنهان‌ساختن این
 گواهی، بلکه حتی با ادعایی کاملاً مخالف با
 آن، بر خود ستم نموده‌اند. قتاده می‌گوید:
 «این گروه ستمکار، اهل کتاب هستند که
 اسلام را کتمان کردند - درحالی‌که می‌دانند
 اسلام دین خدا Ψ است - و به یهودیت
 و نصرانیت چنگ زده و رسالت محمد ص را
 کتمان کردند، درحالی‌که می‌دانند اورسول
 برحق خداوند Ψ است». «**و خدا از آنچه**
می‌کنید، غافل نیست» و در برابر این ستم
 ننگین از عذاب‌تان دست برنخواهد داشت.
 ابوحیان می‌گوید: «این جمله در قرآن کریم
 نمی‌آید، مگر به دنبال ارتکاب معصیتی، پس
 این جمله، دربرگیرنده وعید و تهدید
 آنهاست».

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ
(۱۴۱)

«این امتی است که در گذشته است، برای آنان است آنچه به دست آورده اند و برای شماست آنچه به دست آورده اید و شما از آنچه آنان می کرده اند، بازخواست نمی شوید» و هیچکس از عمل دیگری مورد بازپرسی قرار نگرفته بلکه فقط از عمل خودش مورد پرسش قرار می گیرد. چنان که گفتیم، اصل مسؤلیت شخصی یا فردی، قاعده کلی ادیان الهی است، به همین جهت است که حتی این گروه انبیاء نیز با وجود پیشوایی و فضل خویش، در برابر عمل و کارکردشان پاداش داده می شوند، پس مردم دیگر سزاوارتر به آن هستند که با آنان برابر اعمالشان رفتار شود.

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲)

بخاری در بیان سبب نزول این آیه کریمه از براء ۳ روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا ص به مدینه هجرت کردند، به فرمان خداوند متعال شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز می گزاردند، اما در عین حال مشتاق آن بودند که به سوی کعبه نماز بگذارند، پس خداوند Ψ نازل فرمود: **(قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ ...)** (ما گردانیدن رویت به سوی آسمان را نیک می بینیم ...) «بقره / ۱۴۴».

به این ترتیب، خداوند متعال به تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه دستور داد، پس بی خردان، یعنی یهودیان گفتند: **(مَا وَلَاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا ...)** (چه چیز آنان را از قبله خودشان برگردانید؟)، خداوند متعال در

پاسخ آنان فرمود: (قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ) (بگو: مشرق و مغرب از آن خداست)... پس این آیات پایه‌گذار قضیه تغییر قبله است.

«به‌زودی سفیهان خواهند گفت» این اخباری از سوی خدای سبحان به پیامبرش ص و مؤمنان در باره این موضوع است که: در هنگام تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه، مردم کم‌خرد و سبک‌مغز - از یهودیان و منافقان - این سخن را که می‌آید، به‌زودی خواهند گفت. سفهاء: کم‌خردان سبک عقل‌اند و سفاهت: اضطراب در رأی و اندیشه، یا اخلاق است. مراد از سفها در اینجا، منکران تغییر قبله، اعم از یهود، مشرکان و منافقانند. آری! بی‌خردان خواهند گفت: «چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند؟» یعنی: از بیت المقدس «روی گردان کرد» به سوی کعبه؟ یعنی: مسلمانان را چه شده است که چندی به این طرف روی می‌آورند و باز به سوی دیگر؟ خدای سبحان در پاسخ آنها فرمود: «بگو: مشرق و مغرب از آن خداست» پس این در حوزه فرمانروایی اوست که به هر سمت و جهتی که بخواهد، فرمان روی آوردن بدهد «هرکه را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند» این تعبیر، اعلام کننده این حقیقت است که تغییر قبله به سوی کعبه، هدایت و رهنمونی‌ای از سوی خداوند Ψ برای پیامبرش ص و امت ایشان است. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی‌الله عنها آمده است که رسول خدا ص درباره اهل کتاب فرمودند: «آنان با ما در

هیچ چیز به اندازه حسدورزیدنشان (در سه چیز ذیل) با ما حسد نمی‌ورزند:

۱- حسد ورزیدنشان بر روز جمعه، روزی که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد ولی آنها از آن گمراه گشتند.

۲- بر قبله، که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد و آنان از آن گمراه شدند.

۳- بر آمین گفتن ما پشت سر امام». یعنی: این سه چیز حسد برانگیزترین امور علیه ما است.

وَكذلكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَعُوفٌ رَحِيمٌ (١٤٣)

«و همچنین شما را امتی وسط گردانیدیم»

وسط در لغت: میانه یا مرکز دایره یک چیز است، سپس برای صفات پسندیده عاریت گرفته شد زیرا هر صفت پسندیده‌ای در میانه افراط و تفریط قرار دارد. پس وسط یعنی برگزیده و بهتر، یا میانه رو. ابن‌کثیر در اینجا معنای «برگزیده و بهتر» را برای «وسط» یاد کرده و می‌گوید: «از آنجا که خداوند متعال این امت را، امت برگزیده گردانید، آن را به کاملترین شریعتها و استوارترین برنامه‌ها و روشنترین روشها مخصوص ساخت؛

چنان‌که می‌فرماید: (**وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ...**) (حج: ٧٨) (١٠)

شما را برگزید و در دین هیچ دشواری بر شما قرار نداد، این دین، آیین پدرتان ابراهیم است...). آری! شما در همه امور

دین و دنیا، بهترین امتها و میانه‌روترین آنها بوده و از هرگونه افراط و تفریط به دور هستید؛ نه مانند یهود و مشرکان مادی‌گرا هستید و نه مانند برخی از مسیحیان، روحانی محض، بلکه شما حق جسم و روح - هر دو - را ادا کرده و با فطرت انسانی هم‌آوا می‌باشید «**تا بر مردم گواه باشید**» یعنی: شما را امت وسط گردانیدیم تا در روز قیامت برای انبیای الهی علیه امتهایشان گواهی بدهید که: ایشان قطعاً پیام خدا Ψ را که مأمور تبلیغ آن برای امتهایشان بوده‌اند، به آنها رسانده‌اند «**و پیامبر بر شما گواه باشد**» یعنی: پیامبر خاتم‌ص برای شما گواهی‌دهد که پیام الهی را به شما ابلاغ کرده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «نوح در روز قیامت فراخوانده می‌شود، پس به وی گفته می‌شود: آیا پیام الهی را ابلاغ کرده‌ای؟ می‌گویی: آری! آن‌گاه قومش فرا خوانده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: آیا نوح پیام حق را به شما رساند؟ می‌گویند: نزد ما هیچ هشداردهنده‌ای نیامده است، نزد ما هیچ‌کسی نیامده است! آن‌گاه به نوح گفته می‌شود: چه کسی برای تو گواهی می‌دهد؟ می‌گویی: محمد ص و امتش». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «**أنا وأمتي يوم القيامة على كوم مشرفين على الخلائق، ما من الناس أحد إلا ود أنه منا، وما من نبی كذبه قومه إلا ونحن نشهد أنه قد بلّغ رسالة ربه عزوجل: من و اتم روز قیامت بر تپه‌ای بلند و مشرف بر**

خلاق قرار داریم، هیچ‌یک از مردم نیست مگر این که آرزو می‌کند که کاش او هم از جمله ما بود، و هیچ پیامبری نیست که قومش او را تکذیب کرده باشند، مگر این که ما گواهی می‌دهیم که او پیام پروردگار خویش را به آنان رسانده است.» «و قبله‌ای را که بر آن بودی» یعنی: بیت‌المقدس را «مقرر نکردیم، مگر برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن‌کس که از عقیده خود برمی‌گردد، معلوم بداریم» یعنی: بیت‌المقدس را قبله شما نگردانیدیم مگر برای این که شما را بیازماییم تا چون آن را به سوی کعبه برمی‌گردانیم، مؤمن پیرو را از مرتد کافر و منافق، درعینیت امر باز شناسیم. «هرچند این کار، جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرده، سخت‌گران می‌آید» یعنی: قضیه تحویل قبله، موضوع دشواری است که ایمان به آن جز بر راهیافتگان به راه حق که سینه‌هایشان به تصدیق تو گشاده شده، سخت‌گران می‌آید «و خداوند هرگز ایمان شما را» یعنی: نماز شما را به سوی بیت‌المقدس «ضایع نمی‌گرداند».

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره مسلمانانی نازل شد که تا هنگام مرگشان بر قبله بیت‌المقدس نماز می‌خواندند، لذا حق تعالی به مسلمانان اطمینان می‌دهد که نمازهایشان پذیرفته است. به قولی: مراد از این جمله که: (ایمان شمارا ضایع نمی‌گرداند)، پایدار ساختن مؤمنان بر ایمانشان در هنگام تغییر قبله و نیفگندنشان در شك و تردید

در این باره است، که چون شکاکان و تردید
مشربان دیگر، راه تردید و تحیر را دنبال
نکنند «به راستی که خداوند نسبت به مردم
رئوف و مهربان است» رئوف: کسی است که
رأفتی بسیار دارد، رأفت: از بین بردن زیان
و ناخوشی است، اما رحمت عام تر است زیرا هم
شامل دفع ضرر می شود و هم رساندن خیر و
نیکی.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص زنی
از اسیران را دیدند که میان او و کودکش
جدایی افتاده بود، پس او در میان اسیران
می گشت و هرگاه کودکی از اسیران را می یافت
او را به آغوش گرفته و به سینه اش می چسباند
و باز می گشت تا کودکش را بیابد و چون او را
یافت، محکم به آغوش گرفته پستان خود را
به دهانش گذاشت. در این هنگام رسول خدا ص
فرمودند: «آیا فکر می کنید که این زن
فرزندش را در آتش خواهد افگند در حالی که
قادر است تا او را نیفگند؟» گفتند: خیر
یا رسول الله! فرمودند: «به خدا سوگند که
خداوند متعال به بندگان خود از این زن
نسبت به فرزندش مهربانتر است».

**قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴)**

«ما گردانیدن رویت در» نگرستن به سوی
«آسمان را نیک می بینیم» که به شوق و
انتظار فرود آمدن فرمان تغییر قبله،
گاه گاه به سوی آسمان می نگری. (تقلب وجهک):
گاه گاه نگرستن تو را به سوی آسمان.

«اینک روی تو را به سوی قبله‌ای می‌گردانیم که از آن خشنود هستی» یعنی: آن را دوست می‌داری و به سوی آن مشتاق هستی «پس به سوی مسجدالحرام روی آور» یعنی: در نمازت به سمت و سوی مسجدالحرام روی آور. کعبه، مسجدالحرام نامیده شد تا اشاره‌ای باشد به این که بر شخصی که دور از کعبه است، رو آوردن به جهت و سمت کعبه واجب است، نه به سوی عین کعبه زیرا روی آوردن به عین کعبه برای شخصی که از آن دور است، متعذر و مشکل می‌باشد «و هر جا بودید» یعنی: در هر جایی از زمین که بودید «روی خود را به سوی آن» یعنی: به سوی مسجدالحرام «بگردانید و درحقیقت اهل کتاب نیک می‌دانند که این» تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه «حقی است از جانب پروردگارشان» و به فرمان خدا Ψ انجام گرفته است «و خدا از آنچه می‌کنند» با برانگیختن شبهه‌ها و ترویج فتنه‌ها «غافل نیست» و به زودی آنان را در برابر آن مجازات خواهد کرد. آگاهی اهل کتاب از تغییر قبله مسلمانان؛ یا از جهت ابلاغ انبیایشان به آنان بود، یا این موضوع را در کتب آسمانی خودیافته‌اند.

در بخاری و مسلم از براء τ روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ص در آغاز هجرت به مدینه، به فرمان الهی شانزده یا هفده ماه به سوی بیت‌المقدس نماز می‌گزاردند، اما بسیار مشتاق آن بودند که کعبه قبله‌شان باشد و بدین سبب فرمان‌تغییر قبله نازل شد. یادآور می‌شویم؛ اولین نمازی که آن

حضرت ص به سويكعبه خواندند، نماز عصر بود، و مردی از آنان که با پیامبر ص این نماز را در جماعت خوانده بود، از مسجد بیرون آمد و در یکی از مساجد دیگر بر نمازگزارانی گذشت که در حال رکوع بودند، پس گفت: شهادت می‌دهم به خدا Ψ که با رسول وی ص به سويكعبه نماز گزارده‌ام. در این هنگام آنها همچنان که در حال نماز بودند، به سويكعبه چرخیدند». ابن‌کثیر می‌گوید: «اینان نمازگزاران مسجد قبا بودند و آن نماز؛ نماز بامداد بود». هم او به نقل از مفسران می‌گوید: «حکم تغییر قبله در حالی بر رسول خدا ص نازل شد که ایشان دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بودند و ماجرای آمدن یکی از نمازگزاران و خبر دادن به دیگران، در مسجد بنی‌سلمه رخ داد، بدین جهت، این مسجد به نام مسجد قبلتین نامیده شد». در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «کعبه، قبله اهل مسجد الحرام است، مسجد الحرام قبله اهل حرم، و حرم قبله اهل زمین از امت در مشرقها و مغربهای آن». مفسران گفته اند: اشتیاق رسول اکرم ص در روی آوردن به سويكعبه سه دلیل داشت:

- ۱- کعبه، قبله پدرشان ابراهیم \cup بود.
- ۲- اعراب به لحاظ تعلق روحی‌ای که به کعبه داشتند، با تحویل قبله به سوي آن، انگیزه بیشتری برای ایمان آوردن پیدا می‌کردند.
- ۳- یهودیان می‌گفتند: محمد با ما مخالفت می‌کند، اما از قبله ما پیروی می‌نماید، لذا

رسول خدا ص دوست داشتند که زمينه اين طعنه يهود هم از ميان برود. علما در بيان احكام قبله گفته اند: فقها اتفاق نظر دارند بر اين که روي آوردن به قبله، شرط صحت نماز است، مگر در حالت خوف يا اضطراب، يا در نماز نافله سوار بر مرکب (حيوان، کشتي يا هواپيما) زيرا قبله در حالت خوف، همان جهتي است که امنيت در آن وجود داشته باشد و قبله بربالايي مرکب نيز همان جهتي است که مرکب به آن روي آورد. همچنين علما اتفاق نظر دارند بر اين که: کعبه قبله همه افقهاست و نمازگزاري که در کعبه حضور دارد و آن را مشاهده ميکند، روي آوردن به عين آن بر وي فرض است. همچنين ايشان اجماع دارند بر اين که: نمازگزاراني که از کعبه دورند، بايد به جهت و سمت آن روي آورند.

وَلَيْنَ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (١٤٥)

«و اگر هرگونه آيه اي براي اهل کتاب بياوري، از قبله تو پيروي نميکنند» يعني: هيچ برهان و حجت و معجزه اي در آنان تأثير نميگذارد و به حق باز نميگردند، هرچند همه گونه برهان و حجت هم به آنان ارائه شود زيرا آنان پيروي از حق را به سبب آن ترك نکرده اند که دليلي داشته اند يا شبهه اي بر آنان روي نموده است، بلکه ترك حق از سوي آنان، جز تمرد و عناد هيچ انگيزه ديگري نداشته و ندارد. آري! آنان

نيك مي دانند كه برحق نيستند، پس هر كس در چنين وضع و حالي قرار داشته باشد، بي گمان از معجزه و برهان نفعي نمي برد «و تو» نيز «پيرو قبله آنان نيستي» تصريح بر اين امر، به منظور دفع طمع اهل كتاب و قطع اميدشان از بازگشت مجدد رسول خداص به قبله سابق است «و خود آنان پيرو قبله يك ديگر نيستند» بدان جهت كه يهود در نماز خود به سوي بيت المقدس روي مي آورند و نصاري به سوي طلوعگاه خورشيد «و اگر پس از علمي كه بر تو آمده است، از هوسهاي آنان» يعني: از قبله آنان «پيرو ي كني» قبله آنان، هوي و هوششان تلقي شد زيرا بعد از صدور امر روي آوردن به سوي كعبه، پيرو ي از اين حكم بر آنان نيز لازم گرديد، لذا باقي ماندنشان بر قبله ديگري غير از كعبه، چيز ديگري جز پيرو ي از هوي و هوس نيست و اگر تو از هوي و هوسهاي آنان پيرو ي كني «در آن صورت از ستمكاران خواهي بود». اين خطاب هر چند متوجه رسول اكرم ص است، اما مراد از آن، برخي از امت ايشان مي باشند زيرا رسول خداص از ستم و گناه معصومند. دليل اين كه رسول خداص مورد اين خطاب قرار گرفته اند، بزرگساختن شأن قبله و نيز وجود اين حقيقت است كه قرآن بر ايشان نازل مي شود، پس طبيعي است كه ايشان مخاطب آن باشند.

**الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ
 الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (١٤٦)**

«کسانی که به آنان کتاب داده ایم، او را»
 یعنی: محمدص و نبوتش را «می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندان‌شان را می‌شناسند» و
 بیشترین شناخت نسبت به انسان را پدر و
 مادر وی دارند زیرا فرزند از همان کوچکی
 تا بزرگسالی زیر نظر و رعایت آنان است «و
 مسلماً گروهی از آنان، دیده و دانسته حق
 را پنهان می‌دارند» آنان دانشمندان گمراه
 اهل کتابند که به اوصاف پیامبر
 آخرالزمان ص‌ آشنایی دارند، نه آن گروهی که
 ایمان آورده‌اند؛ چون عبدالله بن سلام و
 یاران‌ش.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۴۷)

«حق از جانب پروردگار توست» یعنی: حق
 همان چیزی است که از سوی پروردگارت نازل
 شده است، نه آنچه که اهل کتاب به تو خبر
 داده‌اند «پس هرگز از تردیدکنندگان نباش»
 لذا هنگامی که خدای سبحان پیامبرش را از
 شك و تردید در امر قبله و غیر آن نهي
 می‌کند، دیگران به پرهیز از این شك و
 دودلی سزاوارترند. یا خطاب متوجه رسول
 اکرم ص است اما مراد از آن، امت ایشانند.

وَلِكُلِّ وِجْهَةً هُوَ مُوَلِّيُّهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸)

«و برای هرکسی جهتی است که او روی خود را
 به سوی آن می‌گرداند» یعنی: برای اهل هر
 دینی - به حق یا به باطل - قبله‌ای است.
 یا مراد این است: ای امت محمدص! برای
 هریک از شما قبله‌ای است که بدان روی

می‌آورید؛ از شرق یا غرب، یا جنوب یا شمال زیرا قبله نسبت به اماکن مختلف، اختلاف پیدا می‌کند «پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید» یعنی: به سوی آنچه که خداوند ﷻ به شما امر نموده است بشتابید؛ از رو آوردن به سوی مسجد الحرام و رو آوردن به سوی هر چیزی که می‌تواند از مصادیق خیر به شمار آید و به سوی ادای نماز در اول وقت آن بشتابید «هرجا که باشید، خداوند همگی شما را گرد می‌آورد» برای مکافات و مجازات روز قیامت، چنان‌که نماز شما در جهت‌های مختلف را از چنان نظم و سیاقی برخوردار گردانید که گویا همه آنها به سوی جهت واحدی است «درحقیقت خدا بر همه چیز تواناست» از جمله، بر گرد آوردن آن در روز قیامت.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹)

«و از هر جا بیرون آمی، روی خود را به سوی مسجد الحرام بگردان» مسجد الحرام: مسجدي است که به کعبه احاطه دارد و مساحت آن در توسعه جدید از (۲۷) هزار متر، به (۱۸۰) هزار متر مربع گسترش یافته است. خاطرنشان می‌شود که نام «مسجد الحرام» در قرآن کریم پانزده بار آمده است «و البته این» فرمان «حق است و از جانب پروردگار توست و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست» پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا
وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا
تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (١٥٠)

«و از هر جا بیرون آمی» در سفرها، یعنی:
هر جا که بودی؛ در خشکی یا دریا «روی خود
را به سمت مسجدالحرام بگردان» تکرار امر،
به منظور اهتمام و عنایت به شأن قبله است
«و هر جا که بودید» ای جماعت‌های مسلمین!
در سایر نقاط زمین، در مدینه منوره و در
سایر مساجد بجز مسجدالحرام، «رویهای خود
را به سوی آن» یعنی: به سمت کعبه
«بگردانید» اگر رو آوردن به سوی عین کعبه
مقدور نبود «تامردم را بر شما حجتی
نباشد» یعنی: تا یهودیان علیه شما حجت و
بهبانه‌ای نداشته باشند زیرا یهودیان
می‌گفتند: محمدص در قبله ما با ما موافقت
و همراهی می‌کند و نزدیک است که در دین ما
نیز با ما موافقت و همراهی نماید. حجت:
به معنای محاججه، یعنی مخاصمه و مجادله
است. خداوند Ψ آن را حجت نامید و سپس
به فساد آن حکم کرد؛ چرا که از ظالمی
سرزده بود، بدین جهت فرمود: «غیر
از ستمگران» و آنان مشرکان عربند که به
زودی بر شما احتجاج خواهند ورزید و خواهند
گفت: همانا محمدص در دین خود متحیر گشته،
و به قبله ما روی بازگردانید، مگر به
این دلیل که ما از او راه یافته‌تریم و
چنان که به قبله ما برگشت، به زودی به
دین ما نیز برخواهدگشت.

اما قتاده می‌گوید: «مراد از ستمگران، اهل
کتابند که چون خداوند Ψ پیامبرش را به سوی

کعبه برگرداند، گفتند: این مرد به سوی خانه پدری و دین قومش مشتاق گشت. و غیر این از سخنانی که جز از بتپرست یا یهودی یا منافقی، شنیده نمی‌شود». **«پس، از آنان نترسید»** یعنی: از طعنه‌ها و ایرادهای آنان نترسید زیرا این طعنه‌ها و جدالها، ناروا و بی‌حاصل است و به شما زیانی نمی‌رساند **«و از من بترسید»** زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا داشته باشید **«و تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم»** یعنی: قبله و جهت روی نمودن به سوی خویش را به این خاطر به شما شناساندم تا نعمت خود را بر شما تمام گردانم. آری! هدایت به سوی قبله، اتمام نعمت است زیرا موجب آن می‌شود تا شریعت شما مستقل و کامل گردد **«و تا هدایت شوید»** به سوی حقی که دیگران از آن به‌بیراهه رفته‌اند. به همین دلیل است که این امت، شریفترین و برترین امتهاست.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۱۵۱)

آری! نعمت قبله را بر شما ارزانی داشتیم؛ **«همچنان‌که پیامبری از خودتان را به‌میان شما فرستادیم»** یعنی: نعمت قبله، همانند نعمت رسالت است. بعضی گفته‌اند: معنای کلام بنا بر تقدیم و تأخیر می‌باشد، یعنی: پس مرا یاد کنید (آیه ۱۵۲)، چنان‌که پیامبری از خودتان را به‌میان شما فرستادم؛ **«که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند»** از اخلاق پست، اعمال جاهلیت و پلیدی نفسها، و شمارا از تاریکی‌ها به سوی

نور می‌برد «و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد» حکمت: سنت رسول اکرم ص است «و آنچه را نمی‌دانستید، به شما می‌آموزد» زیرا مسلمانان در عصر جاهلیت نادان و جاهل بودند، پس به برکت رسالت و به یمن پیامبری آن حضرت ص، از آن حالت جهل و نادانی بیرون آمده و حال اولیا و اخلاق و سجایای علما را پیدا کردند و داناترین و پاکدل‌ترین مردم گشتند.

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ (۱۵۲)

«پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم» یعنی: یاد کنید مرا به طاعت تا یاد کنم شما را به پاداش و مغفرت. بعضی از سلف در معنای آن گفته‌اند: «کسی که مرا درحالی یاد می‌کند که مطیع است، بر من سزاوار است که او را به مغفرت خود یاد کنم». در حدیث شریف قدسی آمده است: «خدای عزوجل فرمود: ای فرزند آدم! هر که مرا نزد خود یاد نماید، من نیز او را نزد خود یاد می‌کنم و هر که مرا در محضر جماعتی یاد کند، او را در حضور جماعتی بهتر از آن یاد می‌کنم». «و مرا شکر گزارید» شکر: شناخت احسان منعم و سخن‌گفتن از آن است «و مرا کفران نکنید» کفر: در اینجا به معنای پوشیدن نعمت است. در حدیث شریف آمده است: «خداوند دوست دارد که اثر نعمتش را بر کسی از خلقش که به او نعمتی می‌بخشد، ببیند».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱۵۳)

چون حق تعالی از بیان موضوع «شکر» فارغ شد، به بیان «صبر» می‌پردازد زیرا بنده از دو حال خالی نیست؛ یا در نعمتی است که باید بر آن شکرگزار باشد، یا در بلا و مصیبتی است که باید بر آن صبر کند.

«ای مؤمنان! از صبر و نماز یاری بجوید»
بر انجام دادن اوامر و دفع محنتها و دشواریهایی که برای شما پیش می‌آید. صبر بر سه نوع است:

- ۱- صبر بر ترك محرمات و گناهان.
 - ۲- صبر بر انجام دادن طاعات و عبادات، که ثواب بیشتری از اولی دارد زیرا مقصود اصلی همان است.
 - ۳- صبر بر مصایب و ناملایمات.
- «زیرا خدا با صابران است»** و آنان را به مطلوبشان می‌رساند.

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (۱۵۴)

«و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند، نگوئید که مرده‌اند» بلکه «زنده‌اند، ولی شما» در هنگام مشاهده اجساد شهدا بعد از قبض ارواحشان، از این حیات چیزی «نمی‌دانید» هم از این رو ظاهر حال را معتبر قرار داده و ایشان را مرده می‌پندارید، درحالی‌که ایشان در واقع امر مرده نیستند، بلکه حیات برزخی دارند.
در بیان سبب نزول آمده است که: آیه‌کریمه درباره شهدای غزوه بدر نازل شد.

وَلْيَبْلُوتَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵)

«و قطعاً شما را به چیزی از ترس» چون آسیب دشمن یا غیر آن «و گرسنگی» و قحطی «و کاهش در اموال» به سبب بلایای طبیعی و غیر آن، و نیز به سبب آنچه که خداوند Ψ بر اموالتان از زکات و مانند آن فرض گردانیده است «و کاهش در جانها» با مرگ و کشته شدن در جهاد «و کمبود محصولات» به سبب رسیدن آفات، یا به سبب مرگ فرزندان «می‌آزماییم» و امتحان می‌کنیم «و مژده بده صابران را» که در بلاها صبر و شکیبایی پیشه می‌کنند. آن‌گاه خداوند بزرگ به معرفی این صابران پرداخته، می‌فرماید:

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶)

«کسانی که چون مصیبتی به آنان رسد» مصیبت: نکبت و سختی‌ای است که انسان از آن آزرده و رنجور می‌شود، هرچند که آن پیش‌آمد کوچک باشد «می‌گویند: ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم». این کلمات، ملجأ مصیبت‌رسیدگان و پناه امتحان‌شدگان است زیرا جامع معنای اقرار به عبودیت الهی و اعتراف به رستاخیز و حشر و نشر می‌باشد. ام سلمه رضی‌الله عنها می‌گوید: «روزی ابوسلمه (شوهرم) از پیش رسول خدا ص آمد و گفت: از رسول خدا ص سخنی شنیدم که بدان شادمان شدم، ایشان در این حدیث شریف فرمودند: «هیچ بنده‌ای نیست که مصیبتی به او برسد، آن‌گاه بگوید: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - اللهم أجرني في مصيبتی وأخلف لي خيراً منها: بار

خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده، مگر این که خداوند Ψ به او پاداش داده و برایش بهتر از آن را جایگزین می‌کند». ام سلمه می‌گوید: پس این حدیث را از او به خاطر سپردم و چون او درگذشت، (انا لله و انا الیه راجعون) گفته و چنین دعا کردم: «اللهم أجرني في مصيبتی وأخلف لي خيراً منها: بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده»، سپس با خود گفتم: بهتر از ابوسلمه برای من از کجا پیدا خواهد شد؟! همان بود که چون عده ام گذشت، رسول خدا ص از من - در حالی که مشغول پیرایش پوستی بودم - اجازه ورودخواستند، دستهایم را شستم و به ایشان اذن ورود دادم، آن حضرت ص نشستند و مرا برای خودشان خواستگاری نمودند، و چون از سخن خویش فارغ شدند، گفتم: یا رسول الله! من چه کاره‌ام که به شما رغبت نداشته باشم، لیکن من زنی هستم که غیرتی سخت دارم، لذا از آن بیم دارم که از من چیزی ببینید که خداوند Ψ مرا به سبب آن عذاب کند، جزاین؛ من زنی هستم که سن و سالی از من گذشته است، دیگر این که عیالوار نیز هستم. رسول خدا ص فرمودند: «اما آنچه که از غیرت و رشک و چشم و همچشمی با هووها» نام بردی، پس به زودی خدای عزوجل آن را از تو دور خواهد ساخت. و این که گفتم، سنت بالاست، من هم در این امر مانند تو هستم. و اما آنچه از عیالواری خویش گفتم، بدان که عیال «افراد تحت تکفل» تو عیال من

هستند». ام سلمه می‌گوید: سپس خواسته رسول خدا ص را پذیرفتم و ایشان با من ازدواج کردند و چنین بود که خدای عزوجل برایم جانشینی بهتر از ابوسلمه - یعنی رسول گرامی خویش ص - را عنایت کرد».

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)

«بر آنان» یعنی: بر آن مصیبت‌رسیدگان صابر «صلواتی است از سوی پروردگارشان» صلوات: در اینجا به معنای آمرزش و ستایش نیکوست «و رحمتی» یعنی: بر ایشان به صورت پدیدریزی رافتی است پس از رافتی و رحمتی است پس از رحمتی «و اینانند که راه یافته‌اند» به سوی حق و صواب و خشنودی خداوند متعال.

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸)

«در حقیقت صفا و مروه از شعایر الهی است» یعنی: از نشانه‌های مناسک خداوند است. صفا و مروه نام دو کوه از کوه‌های معروف مکه‌اند که میان آنها (۷۶۰) متر فاصله است و هم‌اکنون با سقفی زیبا پوشانده شده‌اند. مراد از شعایر: اماکن عبادتی است که خداوند آنها را به عنوان نشانه‌هایی برای مردم قرار داده است، که این اماکن؛ شامل عرفات، منی، مشعر الحرام، مسعی (محل سعی بین صفا و مروه) و منحر (محل ذبح قربانی) می‌شود. «پس چون کسی حج خانه خدا را به جا آورد» یعنی: برای ادای فریضه قصد خانه کعبه کند «یا عمره بگذارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو را طواف کند»

طواف در صفا و مروه به معنای تکرار پیمودن آنها، یا حرکت شتابان میان آنها در حج و عمره است. عمره: در لغت به معنی زیارت است و در اصطلاح شرع؛ زیارت مخصوصی است از بیت‌الحرام برای انجام عباداتی که همچون عبادات حج اند، با این فرق که در آنها وقوفی در عرفه و مزدلفه و منی نیست، همچنین عمره، وقت معینی نداشته بلکه وقت آن تمام ایام سال می‌باشد. خاطرنشان می‌شود که سعی میان صفا و مروه به اجماع علماء عبادتی از مناسک حج و عمره به شمار می‌رود. جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد) در بیان حکم آن برآنند که: سعی میان صفا و مروه رکن است و هر کس موفق به انجام آن نشد، باید در سال آینده حج جدیدی انجام دهد. اما حنفی‌ها برآنند که سعی واجب است نه رکن، پس با ذبح گوسفندی جبران می‌شود. از عایشه رضی‌الله عنها روایت شده است که عروه ۳ به وی گفت: از این آیه چنین استنباط می‌کنم که اگر کسی میان صفا و مروه سعی نکرد، بروی گناهی نیست! عایشه در پاسخش گفت: از آیه برداشت درستی نکرده‌ای ای خواهرزاده عزیزم! اگر آیه موافق این تأویل تو بود، باید عبارت آن چنین می‌بود: «**فلا جناح علیه أن (لا) يطوف بهما**» به صیغه نفي. یعنی: «بر آن کس که میان آن دو طواف نکند، گناهی نیست»، درحالی‌که عبارت به صیغه اثبات است، ثانیاً سبب نزول آیه این است که انصار قبل از اسلام، برای بت‌منات که آن را می‌پرستیدند، احرام می‌بستند و هر کس برای آن احرام می‌بست، از طواف به صفا و

مروه احساس حرج و گناه می‌کرد، بدین خاطر بود که خدای عزوجل این آیه را نازل کرد، سپس بعد از آن، رسول خدا ص حکم سعی میان صفا و مروه را روشن ساخته و مشروعیت آن را اعلام کردند؛ لذا مجاز نیست که کسی طواف میان آنها را ترک کند. همانا خداوند Ψ حج و عمره کسی را که میان صفا و مروه سعی نکند، کامل نمی‌گرداند زیرا آنها را از نشانه‌های عبادت خویش خوانده است و رسول خدا ص آن را بر شما فرض گردانیده، پس سعی بجا آورید».

بخاری نیز در بیان سبب نزول آن روایت کرده است: انس بن مالک τ از صفا و مروه مورد سؤال قرار گرفت، فرمود: «ما بر این باور بودیم که سعی بین صفا و مروه از کارهای جاهلیت است لذا چون اسلام آمد، سعی در میان آن را فرو گذاشتیم، سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود». «و هر کس افزون بر فریضه، کار نیکی انجام دهد» یعنی: افزون بر هفتبار، سعی بجا آورد، یا اعمال خیری در سایر عبادات انجام دهد «خداوند قدر دان و دانا است» و پاداش آن عمل نیک را - هر چند اندک باشد - به بسیار می‌دهد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (۱۵۹)

«کسانی که آیات روشن و رهنمودهایی را که نازل کرده ایم، کتمان می‌کنند» کتمان: آشکار نکردن چیزی در عین نیاز و انگیزه برای آشکار ساختن آن است. این کتمان

کنندگان چنان که در بیان سبب نزول آمده است، احبار یهود و راهبان نصاری رسالت محمدص را پنهان می کردند و جز آنان هر کس دیگر هم که حق را پنهان کند، مشمول این خطاب می شود. آری! حق را کتمان می کنند؛ «بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب روشن ساخته ایم» کتاب: اسم جنس است که شامل تمام کتابهای آسمانی می شود «خدا آنان را لعنت می کند» لعنت وی: دور ساختن و طرد کردن آنها از رحمت خویش است «و لعنت کنندگان» یعنی: فرشتگان و مؤمنان «لعنتشان می کنند» بعضی گفته اند: هر کس که می تواند لعنت بفرستد، آنان را نفرین می کند، که جنیان نیز در زمره آنان قرار می گیرند.

ابن کثیر از ابوالعالیه و قتاده نقل می کند: «کافر در روز قیامت برپا ساخته می شود، آن گاه خداوند او را لعنت می کند، سپس فرشتگان... و سرانجام همه مردم او را لعنت می کنند». تهدید و هشدار این آیه، آن قدر سخت است که نمی توان برای آن اندازه ای تصور کرد. در حدیث شریف آمده است: «من سئل عن علم فکتمه أجم يوم القيامة بلجام من نار: هر کس از علمی مورد سؤال قرار گیرد و آن را کتمان کند، خداوند او را در روز قیامت با دهنه ای از آتش لگام می زند». علمای اسلام برآنند که: اگر عالم به قصد کتمان علم خویش احکام را نگوید، گنهکار می شود، اما اگر قصد وی این نباشد، بیان احکام بر وی لازم نیست، به شرط آن که مطمئن باشد دیگران از آن حکم آگاهی

دارند، ولي اگر كسي از مسئله اي مورد سؤال قرار گرفت؛ تبليغ آن بر وي واجب است. بعضي از علما برآنند كه آيه كريمه بر عدم جواز مزد گرفتن در برابر تعليم به ديگران دلالت مي‌كند، ليكن علماي متأخر بر جواز گرفتن مزد در برابر تعليم علوم ديني فتوي داده اند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
(۱۶۰)

آري! آنان شايسته لعنت هستند؛ «مگر كساني كه توبه كردند» از كتمان آيات الهي «و به صلاح بازآمدند» يعني: آنان كه اصلاح كردند آنچه را كه فاسد ساخته بودند «و آشكار كردند» حقيقت را، لذا آنچه را كه خداوند ﷻ در كتبش بيان نموده، به مردم گفتند «پس بر آنان خواهم بخشود» بنا بر اين، اين گروه سزاوار لعنت نيستند «و من توبه پذير مهربانم» بر آنان كه به سويم به حالت زاري و فروتني روي مي‌آورند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ
(۱۶۱)

اما: «كساني كه كافر شدند و در حال كفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان بر آنان باد» علما با استدلال به اين آيه گفته اند: لعن گفتن بر كافر معيني جايز نيست زيرا حالش در هنگام درگذشتش معلوم نمي‌باشد كه آيا قطعاً بر كفر مرده است يا خير. ولي در تجويز لعن كفار به طور عام و كلي بدون تعيين فردي معين، ميان علما هيچ

خلافی نیست. چنان که لعن گنهکاران به طور عام نیز اجماعاً جایز است. اما لعن یک گنهکار معین، به اتفاق جایز نیست، به دلیل روایتی که می‌گوید: «شرابخواری را به جرم ارتکاب عمل می‌گساری چندبار مکرر نزد رسول خداص آوردند، در این اثنا برخی از حاضران گفتند: خدا او را لعنت کند، چقدر زیاد شراب می‌نوشد! اما رسول خداص فرمودند: علیه برادر مسلمانان یاور شیطان نباشید». این حدیث شریف در بخاری و مسلم روایت شده است. باید دانست که لعن کفار، جزایی بر کفرشان، زجر و توبیخی برایشان به سبب آن کفر و آشکار ساختن قباحت وزشتی کفرشان است. البته از ادب اسلام به دور است که رودر روی کسی بر اولعنت گفته شود زیرا این فحاشی است.

«و لعنت تمام مردم» بر آنان باد. این لعنت در روز قیامت است. اما در دنیا؛ فرستادن لعنت بر آنان از همه مردم ساخته نیست - و الله اعلم.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۱۶۲)

آری! کافرانی که در حال کفر مردند؛ «در آن» یعنی: در دوزخ، یا در لعنت «جاودانه می‌مانند، نه عذابشان کاسته می‌شود و نه مهلت می‌یابند» پس در این لعنت‌فراگیر، جاودانه ماندگارند.

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۱۶۳)

«و خدای شما» که سزاوار عبادت از سوی شماست «خدایی یگانه است که» در ذات و

صفات خویش نظیر و همتایی ندارد «خدایی جز او نیست و رحمان و رحیم است» این آیه به این حقیقت اشاره دارد که اولین چیزی که بیان آن واجب و کتمان آن حرام است؛ همانا موضوع توحید می‌باشد. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «من كان آخر كلامه لا إله إلا الله، دخل الجنة: هر کس که آخرین سخنش لا اله الا الله باشد، وارد بهشت می‌شود».

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (١٦٤)

عطاء در بیان سبب نزول این آیات می‌گوید؛ آیه: (و خدای شما خدایی یگانه است...) [١٦٣] در مدینه بر رسول خدا ص نازل شد، پس کفار قریش در مکه گفتند: چگونه همه مردم را یک خدا بسنده است؟ همان بود که نازل شد: «هرآینه در آفرینش آسمانها و زمین و در پی هم آمدن شب و روز» یعنی: به دنبال هم آمدن آنها، اختلاف آنها در روشنی افشاندن و تاریکی افگندن، گرما و سرما، کمی و فزونی و در اسباب و نتایج اینها که مشحون و آکنده از حکمتهای بالغه و رعایت مصلحت مخلوقات است «و» در «کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رسانند» با فراهم کردن امکان سیر و سفر دریایی مردم و انتقال کالاهای تجارتي و بارهای سنگینشان در میان قاره‌های مختلف زمین «و» در «آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده و با آن

زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هرگونه جنبنده‌ای را پراکنده کرده» از کلیه جنبنده‌ها و خزنده‌هایی که در زمین می‌خزند. کلمه «دابه» بر آن حیواناتی اطلاق شده که در سواری و باربری مورد استفاده قرار می‌گیرند. **«همچنان در گردانیدن بادها»** یعنی: فرستادن آنها به صورت بادهای عقیم و بارورکننده، بادهای بسیار سرد و هلاک‌کننده، باد گرم و تف آلود، باد خوشگوار و پیروزی‌آورنده، باد نرم و ملایم و باد توفانی و درهم‌کوبنده. به قولی: گردانیدن باد؛ به معنای فرستادن آن به جهت‌های جنوب و شمال و مشرق و مغرب است. بادی که به جهت مشرق می‌وزد، باد «صبا»، بادی که به جهت مغرب می‌وزد، باد «دبور» و باد کج که میان دو باد از بادهای چهارگانه می‌وزد، باد «نکباء» نامیده می‌شود **«و در ابری که میان آسمان و زمین مسخر شده است»** یعنی: به فرمان خداوند متعال رام شده است و هر جا که او بخواهد می‌رود. بعضی گفته‌اند: تسخیر آن، به معنای ثبوت و آرمیدن آن میان آسمان و زمین بدون ستون و تکیه‌گاه آشکاری است. آری! در این پدیده‌های شگفت‌آور و عظیم: **«واقعا نشانه‌هایی وجود دارد»** بر وجود و یگانگی خداوند لا **«برای قومی که می‌اندیشند»** زیرا هر اندیشمند و عاقلی می‌داند که هیچ‌یک از خدایان ادعایی کفار، قادر به آوردن چیزی از این پدیده‌ها نیستند، پس هر کس فقط به یکی از این پدیده‌ها به امعان‌نظر و به‌گونه عمیق و دقیق بیندیشد و از ابزارهای

علم و تجربه براي شناخت ابعاد عظمت آنها كمك بگيرد، به طور حتم و قطع باور خواهد كرد كه صانع و آفريننده آنها خدای سبحان است.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (١٦٥)

اما با وجود اين دلايل روشن و مفيد كه نشانگر سلطه و چيرگي بي انتهاي خداوند قدير و حكيم است، باز هم: «برخي از مردم هستند كه همتاياني براي خداوند قايل ميشوند» يعني: از بتها و ديگر معبودان باطل براي خدای سبحان همانندهايي برگزيده و آنها را به پرستش ميگيرند «و آنها را همچون خدا دوست مي دارند» يعني: همچنان كه مؤمنان خداوند منان را دوست مي دارند. يا چنان كه مشركان خداوند Ψ را دوست دارند؛ معبودان باطل خويش را نيز دوست مي دارند «ولي كساني كه ايمان آورده اند، خداوند را دوست تر مي دارند» يعني: بيشتر از آنچه كه كفار معبودان باطل خويش را دوست مي دارند زيرا مؤمنان در هيچ حالي از خدای عزوجل روي بر نمي گردانند، در حالي كه كفار فقط به هنگام سختيها و انقطاع اسباب مادي، به خدای سبحان روي مي آورند «كساني كه» با برگزیدن بتها و دوست داشتن آنها همچون خدای سبحان، بر خود «ستم نموده اند، اگر مي دانستند هنگامي كه عذاب را مشاهده كنند، تمام نيرو از آن خداست و خداوند سخت كيفراست» آري! اگر نيروي لايزال الهي و

گرفتن ناگهانی او در روز قیامت و عجز و درماندگی خدایانشان را از دفع نمودن عذاب از خود، می‌دیدند؛ هرگز این معبودان باطل را به دوستی بر نمی‌گزیدند. یا معنی این است: ای محمد! اگر توستمگران را در عذاب ببینی، قطعاً کار بزرگی را دیده‌ای. که در هردو صورت، جواب شرط مضر است.

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ
(۱۶۶)

«آن‌گاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند» یعنی: پیشوایان کفر و رؤسا و سردمداران باطل از پیروان خویش که آنان را در کفر پیروی نموده‌اند، در روز قیامت تبری و بیزاری می‌جویند «و عذاب را مشاهده کنند» یعنی: هم پیروان و هم پیشوایان، عذاب را مشاهده می‌کنند. بعضی گفته‌اند: این تبری جستن، به هنگام مشاهده عذاب دنیا است. به قولی دیگر: این تبری جستن، به هنگام دیدن عذاب و محاسبه روز آخرت است «و میانشان پیوندها بریده گردد» یعنی: روابط و علایقی که در دنیا آنها را به یکدیگر پیوند می‌داد؛ چون رابطه خویشاوندی و...، از هم گسسته می‌شود.

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)

«و پیروان می‌گویند: کاش برای ما بازگشتی بود» به سوی دنیا «تا همان‌گونه که آنان از ما بیزاری جستن، ما نیز از آنان تبری می‌جستیم» و عمل شایسته انجام می‌دادیم

«این‌گونه، خداوند کارهایشان را - که بر آنان مایه حسرتهاست - به آنان می‌نمایاند» یعنی: خداوند بزرگ عملهای فاسدشان را به آنان نشان می‌دهد و این‌خود مایه حسرتشان می‌شود. همچنان اعمال نیک و شایسته‌ای را که مکلف به انجام آن بوده‌اند ولی آن را ترک کرده‌اند، به آنان می‌نمایاند و این نیز مایه حسرت و افسوسشان می‌شود. آری! خداوند Ψ به آنان می‌نمایاند که اعمالشان بدترین اثر را بر زیان آنها داشته است زیرا این اعمال جز حسرت و بدبختی، چیز دیگری برایشان به ارمغان نیاورده است «و از آتش بیرون آمدنی نیستند» این تعبیر، گویای جاودانه ماندن کفار در دوزخ است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (۱۶۸)

بعد از آن که خداوند بزرگ، حقیقت توحید خویش را بیان کرد؛ اکنون به بیان این حقیقت می‌پردازد که فقط او روزی‌دهنده تمام مخلوقاتش می‌باشد: «ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید» یعنی: آنچه را که حلال و گواراست و خداوند Ψ بر شما حرام نکرده است، بخورید. حلال: چیزی است که خداوند Ψ آن را مباح کرده، حرام: چیزی است که خداوند Ψ آن را ممنوع گردانیده و حلال طیب: آن است که در آن هیچ شبهه و گناهی نبوده و هیچ حقی از دیگران به آن تعلق نداشته باشد. «و از گامهای شیطان» در آنچه که شرع خدا Ψ آن را تحریم نکرده و

او بر شما حرام می‌گرداند و از سایر خواسته‌های وی «پیروی نکنید چراکه او دشمن آشکار شماست» ابن عباس ت می‌گوید: «سوگند یا نذری که در حال خشم از انسان صادر شود؛ از خطوات شیطان است، پس باید آن را نقض کرد و کفاره آن، کفاره سوگند (یمین) است». همچنین روایت شده است که نزد عبدالله بن مسعود ت شیر و نمکی آوردند و او همراه با جمع، شروع به خوردن آن کرد، در این اثنا مردی از آن جمع کنار گرفت. ابن مسعود ت فرمود: به رفیقتان هم بدهید! اما آن مرد گفت: من نمی‌خواهم. ابن مسعود ت پرسید: آیا روزه داری؟ گفت: نه! پرسید: پس چرا نمی‌خوری؟ گفت: بر خود حرام ساخته‌ام که هرگز شیر نخورم. فرمود: این از خطوات شیطان است، بخور و برای سوگندت کفاره بده. در حدیث شریف به روایت ابن عباس ت آمده است: «این آیه نزد رسول خدا ص تلاوت شد، در این هنگام سعد بن ابی‌وقاص ت برخاست و گفت: یا رسول‌الله! از خدا بخواهید که مرا مستجاب‌الدعوه گرداند. آن حضرت ص فرمودند: ای سعد! خوراکت را پاک گردان، مستجاب‌الدعوه می‌شوی. سوگند به ذاتی که جان محمد در ید اوست، دعای انسان به سبب آن که لقمه حرامی را در شکمش می‌افگند، چهل روز پذیرفته نمی‌شود. و آن بنده‌ای که گوشت بدنش از حرام و ربا رشد یافته باشد، آتش دوزخ به وی سزاوارتر است».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره قبایل «ثقیف»،

«خزاعه» و «بنی مدلج» نازل شد که گوشت انواع خاصی از چهارپایان را بر خود حرام کرده بودند.

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱۶۹)
«او» یعنی: شیطان «شما را فقط به بدی و فحشاء فرمان می‌دهد» فحشاء: از حد گذشتن در زشتی و قباحت است. بعضی گفته‌اند: فحشاء، زنا است «و» شیطان «شما را بر آن می‌دارد که آنچه نمی‌دانید به خداوند نسبت دهید» چون تحریم حیوانات «بحیره، سائبه و و سیله» که بیان آنها در آیه (۱۰۳) سوره «مائده» می‌آید و نظایر اینها از اموری که اهل باطل آن را برای خود دین و شریعت قرار داده‌اند. پس همه چیزهایی - از اعیان و اموال موجود در روی زمین - که بر تحریم آنها نصی شرعی نیامده است، اصل و اساس در آنها حلال بودن است تا آن‌گاه که دلیلی شرعی بر حرمت آنها اقامه شود.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانُ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۷۰)
«و چون به آنان» یعنی به کفار «گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است» از فرمان دادن به یگانه‌پرستی و حلال ساختن پاکیزگی‌ها «پیروی کنید؛ می‌گویند: نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند نیاکانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند» باز هم درخور پیروی هستند؟ آخر پدرانشان در گمراهی آشکاری بوده‌اند و يك نمونه آن،

تحریم چیزهایی توسط آنهاست که خداوند Ψ آن را حرام نکرده است، پس آیا اگر راه و رسم پدران از عقلي صحيح و نقلي صريح، يعني از سرچشمه خرد و هدايت آسماني بي بهره باشد، باز هم بايد کورکورانه از آنان پيروي کرد؟

بنابراين آيه و امثال آن از آیات، امت اسلام اجماع دارند بر اين که تقلید در عقاید جایز نیست و بر هر مکلف (بالغ عاقل)، آموختن عقیده توحید و يقين به آن فرض است. تقلید: نزد علما عبارت است از: قبول سخني بدون حجت. اما «اتباع»، پذیرفتن سخن دیگری بعد از شناخت دلیل آن است. اما در مورد تقلید در احکام باید گفت: بر هر شخص عامی‌ای که نمی‌تواند احکام را از اصول آنها استنباط کند، فرض است که از اهل علم بپرسد و از فتوایشان پیروی کند.

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۱۷۱)

«و مثل کافران» یعنی: صفت آنان «مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، بانگ می‌زند» در این آیه دعوتگر و اندر زدهنده کفار، یعنی حضرت محمدص، به چوپانی تشبیه شده‌اند که شتران یا گوسفندان خود را بانگ می‌زند، اما آن چهارپایان بی‌عقل و خرد، جز صدا و ندایی مبهم و غیر قابل فهم، چیز دیگری را نشنیده و ندای دعوتگر را درک نمی‌کنند. ابن عباس τ می‌گوید: «داستان اینان، همانند داستان گاو

و الاغ و گوسفند است، که اگر به آنها سخنی‌گویی، سختت را نمی‌فهمند، اما صدايت را می‌شنوند. کافر نیز چنین است، اگر او را به خیري امر یا از شري نهي کنی، یا به وي اندرزي بدهی، آنچه را که می‌گویی درک نمی‌کند، ولي صدايت را می‌شنود». **«کر و گنگ و نابینا هستند»** پس توانایی شنیدن و دیدن و سخن‌گفتن به حق را ندارند **«و از این رونمی‌اندیشند»** یعنی: نمی‌توانند در آنچه که به آنان گفته می‌شود، بیندیشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۷۲)

بعد از آن که خداوند متعال تمام مردم را به بهره‌برداری از خیرات و برکات زمین ارشاد فرمود، اینک در اینجا مؤمنان را به خطاب زیر مخصوص می‌گرداند زیرا ایشان به فهم کلام الهی سزاوارترند: **«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمتهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید»** و آنچه را که ما حرام نکرده‌ایم، حرام نگردانید و از خوردن غذاهایی که اهل جاهلیت و غیر آنان از پیش خود حرام می‌گردانند، پرهیز نکنید **«و خدا را شکر کنید اگر تنها او را می‌پرستید»** یعنی: اگر تنها او را می‌پرستید، از پاکیزگی‌ها بخورید و از تحریمهای غیرخدایی پروا نکنید و شکرگزار این نعمتها باشید زیرا خوردن پاکیزگی‌ها؛ غذای جسم شماست و شکر نعمت؛ غذای روح شما.

**إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ
غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۷۳)**

چون خداوند متعال، بهره‌برداري از آنچه را که حلال و پاکیزه است، مباح‌گردانید و چیزهاي حلال هم بسیار بود، اینک حرامها را برای آنها بیان می‌کند زیرا حرامها نسبت به حلالها اندک هستند، پس حرامها را بر چیزهاي منحصر می‌نماید که اینک بیان می‌شود: **«خداوند تنها میته را بر شما حرام کرده است»** میته: خودمرده (مردار)، حیوانی است که روح از بدن آن بدون ذبح شرعی جدا شده باشد. مراد از «میته» در اینجا، حیوان مردار خشکی است نه دریا زیرا خوردن تمام حیوانات بحری (آبزیان) - اعم از زنده و مرده آنها - در نزد جمهور فقها جایز است. اما حنفيها بجز ماهی، دیگر حیوانات آبی را استثنا کرده و خوردن آنها را حرام می‌دانند. **«و»** حرام کرده است بر شما **«خون را»** خون حرام: خون ریخته است، نه خون باقی‌مانده در عروق حیوان بعد از ذبح آن. روایت شده است که چون عایشه رضی‌الله عنها گوشت می‌پخت، زردي خون‌موجود در داخل عروق آن، به سطح دیگ یا قابلمه نمایان می‌شد، اما رسول خدا ص آن را می‌خوردند و در خوردن آن هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دادند. **«و»** حرام کرده است بر شما **«گوشت خوک را»** و تمام بدن خوک حرام است **«و»** حرام کرده است بر شما **«آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده»** به هنگام ذبح آن، چون نام لات و عزی و غیر آنها.

تفصیل این احکام را در کتب فقه بجویید.

اهلال: بلندکردن صداست زیرا مشرکان چون برای بتان ذبح می‌کردند، صدای خویش را به ذکر نام آنها بلند می‌کردند، مثلاً با صدای بلند می‌گفتند: به نام لات! به نام عزی! از این رو هر ذبح‌کننده‌ای را «مهل» نامیدند، هرچند صدای خویش را به بردن نامی بلند نکند «اما اگر کسی» به خوردن چیزی از این محرمات به منظور حفظ جان خود «ناچار شود» به دلیل گرسنگی و فقدان خوراکی حلالی که بدان تغذیه نماید، یا به سبب اجبار و اکراه از سوی دیگران «در صورتی که باغی و عادی نباشد» یعنی: بیشتر از حد نیاز نخورده و از خوردن آن گریز و چاره‌ای هم نداشته باشد «بر او گناهی نیست» زیرا خداوند Ψ در حال اضطرار و ناچاری به او اجازه خوردن از محرمات را می‌دهد و او را بدان مؤاخذه نمی‌کند. مراد از «باغی» کسی است که بیشتر از مقدار نیاز از محرمات می‌خورد و مراد از «عادی» کسی است که این محرمات را در حالی می‌خورد که از آنها گریز و چاره‌ای دارد «در حقیقت خدا آمرزنده» است گناه کسی را که در حال ناچاری از چیزهای حرام می‌خورد «ومهربان است» به او زیرا حرام را بر وی در هنگام ضرورت، حلال گردانیده است.

بنابراین آیه، محرمات حقیقی از خوردنی‌ها در شریعت اسلام عبارتند از:

۱- گوشت خود مرده (مردار)

۲- خون ریخته حیوانات.

۳- گوشت خوک.

۴- حیوان ذبح شده‌ای که به هنگام ذبح آن نام غیر خدای عزوجل بر آن برده شود. البته حصر تحریم در انواع چهارگانه فوق؛ حرمت غیر آنها را که در شریعت بیان شده نفي نمی‌کند بنابراین، محرمات بیان شده در آیه (۳) از سوره «مائده» و محرمات دیگری که رسول خدا ص حرمت آنها را بیان کرده‌اند - که بیان آنها نیز در این تفسیر شریف خواهد آمد - به حرامهای چهارگانه فوق اضافه می‌شوند.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴)

«کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده، پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به دست می‌آورند» زیرا متاع و بهره فانی دنیا که در برابر پنهان ساختن و تغییر دادن شرع خدا Ψ گرفته می‌شود، هرچند بسیار پنداشته شود، بدون شك ناچیز و اندک است زیرا عوض حقیقی آن، سعادت دنیا و آخرت است که قربانی شده است «آنان جز آتش در درون خویش فرو نمی‌برند» یعنی: آن بهای ناچیزی که در قبال پنهان کردن آیات الهی دریافت می‌دارند، عذاب آخرت را بر آنان مسلم گردانیده و سبب ورودشان به دوزخ می‌شود «و خداوند روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید» به دلیل فرود آمدن خشم وی بر آنان و ناخشنودی از آنان. طبری می‌گوید: «خداوند متعال با آنان در آنچه که دوست دارند، سخن نمی‌گوید، هرچند در آنچه که

دوست ندارند، با آنان سخن می‌گویند». «و پاکشان نمی‌دارد» یعنی: اعمال پلیدشان را اصلاح نمی‌کند که از گناه پاک شوند «و برای آنان عذابی است دردناک» که همانا آتش دوزخ است.

ابن عباس^۳ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه و آیه (**إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ...**) سوره «آل عمران: ۷۷»، هر دو درباره یهود نازل شد زیرا رؤسا و علمای آنان از سفلگان خویش هدایایی گرفته و به آنها وعده می‌دادند که پیامبر آخرالزمان از میانشان برانگیخته می‌شود. پس چون رسول خدا ص از غیر آنان برانگیخته شدند، آنها از زوال ریاست و اخاذی‌های خویش بیمناک شده و لذا صفات حقیقی پیامبر آخرالزمان ص در تورات را کتمان کردند و اوصاف دیگری را بر ساخته و به عوام خویش گفتند: اینک اوصاف پیامبر آخرالزمان همین‌هاست، که با اوصاف محمد هیچ شباهتی ندارد! اما آیه کریمه هر کس دیگری را نیز در بر می‌گیرد که شرع خدا Ψ را پنهان ساخته و در برابر آن رشوه بگیرد، همچنین هرکسی را که در ازای منفعت عاجل و یا مصلحت زایل و زودگذری، به تغییر دادن چیزی از دین خدا Ψ و کتمان حق راضی گردد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ
(۱۷۵)

«آنان همان کسانی هستند که گمراهی را به بهای هدایت و عذاب را به ازای آمرزش خریدند» تفسیر نظیر این جمله در آیه (۱۶) گذشت «پس چه شکیبایند بر آتش دوزخ!»

ما: مفید تعجب است و مراد از آن به شگفت انداختن بندگان مؤمن از حال آنان است، چرا که آنها با کمال بی‌پروایی، اسباب و علل استحقاق عذاب‌آتش را به کار گرفتند، گویی با این کار خود بر مجازات آتش جهنم شکیبا گشتند.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۱۷۶)

«این» چیزی که ذکر شد از مجازات آتش جهنم و پیامدهای دیگر برای آنان «از آن است» یعنی: به سبب آن است «که خداوند کتاب را به حق» یعنی: به صدق و راستی و برای برپا ساختن حق «نازل کرده است» پس بیان آن بر علما واجب و پرهیز از کتمان آن ضروری است، لذا هرگاه از آن مورد سؤال قرار می‌گیرند، یا نیازی به بیان آن پیش می‌آید، باید بی‌هیچ ملاحظه‌ای آن را اعلام کنند «و کسانی که در آن اختلاف ورزیده‌اند» با ایمان به برخی از آن و کتمان برخی دیگر آن - که یهودیانند - یا مراد مشرکانند که برخی از آنان گفتند؛ این کتاب سحر است و برخی گفتند؛ افسانه‌های پیشینیان است، اینان همگی «در شقاق» یعنی: مخالفت و ستیزه و کشمکش «دور و درازی» از حق و حقیقت «قرار دارند».

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى

الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷)

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در رد بر یهود و نصاری نازل شد که درباره تغییر قبله سخن گفته و طعن و ایراد بسیاری را مطرح می‌کردند، پس خدای عزوجل روشن ساخت که: روی نمودن به سوی مشرق و مغرب ذاتا مقصود نیست و کار نیکی شمرده نمی‌شود. ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، مشتمل بر جملاتی بزرگ و دارای قواعدی ژرف و عمیق و عقیده‌ای خالص و استوار است».

«نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب (یعنی: جهات مختلف) بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا ایمان بیاورد» یعنی: نیکی، نیکی کسی است که به خدا Ψ ایمان بیاورد. بَرّ: کلمه‌ای است که جامع هر خیر؛ اعم از ایمان، اعمال شایسته و اخلاق نیک است و این آیه کریمه آن را به اصول ایمان و اصول اعمال صالح تفسیر کرده است.

«و» نیز نیکی آن است که ایمان بیاورد به «روز بازپسین و فرشتگان» فرشتگان: موجوداتی نورانی هستند که دارای مأموریتها و وظایف متعددی می‌باشند، سرشت آنان بر طاعت حق تعالی است، او را عصیان نمی‌کنند و هر آنچه را که دستور یابند، انجام می‌دهند.

«و» همچنین نیکی آن است که ایمان بیاورد به «کتاب» مراد از کتاب: جنس‌کتاب، یعنی تمام کتابهای آسمانی است.

«و» همچنین نیکی آن است که ایمان بیاورد به «پیامبران و مال خود را با وجود دوست داشتن آن به ذوی القربی» یعنی نزدیکان و خویشاوندان خود «بدهد» دادن مال به نزدیکان و خویشاوندان - چنانچه فقیر باشند - هم صدقه است و هم صله رحم.

«و» همچنین نیکی آن است که مال خود را به «یتیمان» فقیر بدهد زیرا آنان از فقرای غیر یتیم به دادن صدقه سزاوارترند، چراکه توان کسب و کار را ندارند.

«و» همچنین مال خود را به «مساکین» بدهد که چیزی را برای تأمین معیشت خود نمی‌یابند، پس نشسته اند و به دستهای مردم می‌نگرند.

«و» همچنین مال خود را به «در راه ماندگان» یعنی: مسافران نیازمندی بدهد که از مال خویش جدا مانده و برایشان امکان حاضر کردن آن وجود ندارد.

«و» مال خود را به «سائلان» یعنی: به متکدیانی بدهد که ناچار به گدایی و درخواست کردن می‌شوند. باید دانست که گدایی حرام است جز برای ضرورتی، لذا برای سائل لازم است تا از حد ضرورت تجاوز نکند و به ادب درخواست کردن ملتزم باشد و آن این است که بدون پافشاری و اصرار درخواست کمک کند. وچنان‌که در حدیث شریف آمده است، گرفتن صدقه برای شخصی که بی‌نیاز است و قادر به کسب و کار می‌باشد، حلال نیست چه مرد باشد و چه زن و چنین شخصی باید کاری شرافتمندانه برای خود جست‌وجو کند.

«و» همچنین نیکی آن است که مال خود را «در» راه آزادکردن «بردگان» بدهد. مراد خریدن بردگان و آزادکردن آنهاست. به قولی دیگر: مراد آزادکردن اسیران است. در حدیث شریف آمده است: «بهترین صدقه آن است که در حال سلامتی و حرص بر مال خویش که آرزوی توانگری را داری و از فقر می‌ترسی؛ صدقه بدهی».

«و» همچنین نیکی آن است که «نماز را برپا دارد» با رعایت تمام ارکان و شرایط آن. «و» همچنین نیکی آن است که «زکات را بدهد». بیان جداگانه زکات، دلیل برآن است که مراد از انفاق یاد شده در بالا، صدقه نافله است نه زکات فرض. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «إن فی المال حقاً سوی الزکاة: قطعاً در مال حقی است بجز زکات».

«و» همچنین نیکان «آنان» اند «که چون» با خدا Ψ یا مردم «عهد بستند، به عهد خود وفادارند» به شرط این که عهدشان با مردم، خلاف اوامر دینی نباشد، پس چنانچه این عهد در معصیتی بود، وفا به آن واجب نیست. روشن است که خیانت و پیمان‌شکنی و خلف وعده از نشانه‌های نفاق است، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «نشانه منافق سه چیز است؛ چون سخن پردازد، دروغ‌گوید و چون وعده کند، خلاف نماید و چون امانت به وی سپرده شود، خیانت‌کند».

«و» همچنین نیکان «آنان» اند «که در سختی» یعنی: شدت فقر «و زیان» یعنی: در بیماری مزمین یا فقدان عزیزان «و به هنگام جنگ، صابرند» صبر: نصفايمان است؛ زیرا

صبر و شکیبایی، بر رضای انسان مؤمن به قضا و قدر الهی دلالت می‌کند. در حدیث شریف آمده است که فرار از میدان جنگ، یکی از هفت گناه کبیره می‌باشد.

«اینان کسانی‌اند که راست گفته‌اند» در ادعای ایمان خویش «و هم اینان متقیانند» تقوی: خود نگه‌داری از خشم خداوند Ψ با پرهیز از گناهان است.

علما گفته‌اند: این آیه کریمه، آیه بزرگی از امهات احکام است زیرا در کل متضمن شانزده قاعده عقیدتی و اخلاقی می‌باشد.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ
وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ
بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَعَدَّى بِغَدٍّ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ
(۱۷۸)**

در بیان سبب نزول این آیه کریمه، دو روایت آمده است: بنا به روایتی، این آیه در رد و محکومیت عملکرد مردم در دوران جاهلیت نازل شد که به شیوه ستمگری عمل کرده، از حد متجاوز و پیرو شیطان بودند؛ مثلاً اگر برده‌ای از یلقوم قوی و قدرتمند، به وسیله برده‌ای منسوب به قومی فرودست کشته می‌شد، آن قبیله قدرتمند، مغرورانه می‌گفتند: ما باید آزادی را در برابر آن به قتل‌برسانیم! و اگر زنی از آنان کشته می‌شد، می‌گفتند: باید مردی را در برابر آن‌بکشیم! همین‌گونه آنان فرادست را در مقابل فرودست نمی‌کشتند، اما در برابرقتل یک فرد اشرافی، چند تن از فرودستان را می‌کشتند.

به روایتي ديگر: اين آيه در باره دو طایفه از اعراب نازل شد که يکي از آنها مسلمان و ديگري با مسلمانان همپيمان بود، آن دو طایفه، زنان و بردگان و اشخاص آزادي را از يکديگر به قتل رسانده بودند، پس رسول خدا ص درميانشان حکمي را صادر نمودند و آيه کریمه در تأييد حکم ايشان نازل شد.

«اي مؤمنان! بر شما در مورد کشتگان، قصاص مقرر شده است» يعني: اگر کسي مسلماني را به عمد و از روي تجاوز کشت، کشتن آن به طور همانند - در هنگام مطالبه صاحب حق - فرض است و صاحب حق، اوليائي مقتولاند. قصاص: يعني عملي همانند با عمل قاتل زيرا مسلمانان در ميزان اسلام با هم برابرند، هرچند بعضي شريف باشند و بعضي وضع، بعضي زيبا باشند و بعضي زشت، بعضي ثروتمند باشند و بعضي فقير، بعضي مرد باشند و بعضي زن **«آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده»** يعني: آزاد در برابر قتل شخص آزاد و برده در برابر قتل شخص برده قصاص مي شود. از اين قيد چنين برمي آيد که آزاد با قتل برده قصاص نمي شود - که جمهور فقها بر اين نظرند - اما امام ابوحنيفه: بر آن است که آزاد در برابر برده قصاص مي شود، به دليل عام بودن آيه (۴۵) سوره «مائده» که تفسير آن خواهد آمد. از حضرت علي و ابن مسعود τ نیز همین رأي نقل شده است. امام بخاري نیز مي گوید: مولي با کشتن برده خویش کشته مي شود، به دليل اين حديث شريف: **«هر کس برده اش را کشت، او را مي کشيم و هر کس بيني اش را برید،**

بینی‌اش را می‌بریم و هر کس او را عقیم (جنسی) کرد، او را عقیم می‌کنیم». «
جمهور فقها برآنند که مسلمان با کشتن کافر قصاص نمی‌شود. دلیل آنها این حدیث شریف رسول خدا ص است که فرمودند: «مسلمانی در برابر کافری کشته نمی‌شود». «و زن در برابر زن» قصاص می‌شود، اگر او را کشت. اگر زنی مردی را کشت، نیز به طریق اولی قصاص می‌شود و اگر مردی زنی را کشت، نیز قصاص می‌شود، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا ص فرمودند: «همانا مرد در برابر زن کشته می‌شود». همچنین مذهب ائمه اربعه - جز در يك روايت از احمد بن حنبل - این است که يك گروه با کشتن يك تن قصاص می‌شوند. «پس کسی که گذشت شد به او چیزی از خون برادرش» یعنی: اگر قاتل، یا جانی از سوی مجنی‌علیه (کسی که جنایت بر وی انجام گرفته)، یا از سوی ولی مقتول، در برابر قتل یا جرحی که کرده بود، از انجام قصاص مورد عفو قرار گرفت، به مجنی‌علیه (کسی که جنایت بر او انجام گرفته)، یا ولی وی، دیه قتل یا دیه جراحت (ارش) تعلق می‌گیرد. قید (اخیه: برادرش) عاطفه برانگیز است و این پیام را می‌رساند که: عمل قتل، اخوت ایمانی را نمی‌گسلاند. آری! اگر چنین عفو و گذشتی در کار بود «پس حکم آن پیروی کردن به نیکویی است» یعنی: مطالبه صاحب حق از قاتل یا جانی، باید با رفتاری پسندیده توأم باشد، به این نحو که اگر قاتل تنگدست بود، باید صاحب حق به او مهلت دهد «و» بر قاتل «رسانیدن خون‌بهاست به وی به

خوش خويي» بدون تعلل و امروز و فردا کردن، یا انکار، یا به‌کاربردن سخنانی زشت «این حکم» حکم عفو و دیه «تخفيف و رحمتي از سوي پروردگار شماست» يعني: خداوند Ψ بر این امت، قصاص و عفو با عوض یا بدون عوض - هر دو - را مشروع گردانید و چنان‌که بر یهود و نصاری تنگ گرفت، بر آنان تنگ نگرفت زیرا بر یهود، قصاص یا عفو بدون دیه، و بر نصاری، عفو بدون دیه را فرض‌گردانید «پس هر کس بعد از آن» يعني: بعد از عفو «از اندازه درگذرد» به این‌صورت که بعد از گرفتن دیه، قاتل را بکشد، یا قاتل را عفو نموده و بعد از آن قصاصش نماید؛ «براي او عذابي دردناك است» در آخرت با آتش دوزخ، یا در دنیا با انجام قتل.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹)

«و ای خردمندان! برای شما در قصاص زندگانی‌ای است» به اعتبار این که قصاص به خودداری مردم از قتل یکدیگر می‌انجامد «باشد که به تقوا روی آورید» و از بیم قصاص، از خون‌ریزی بپرهیزید. آری! این است قانون «قصاص» در اسلام، قانونی که جامعه بشری در هیچ عصری از آن بی‌نیاز نیست و بجز آن، هیچ مجازات دیگری - از جمله زندان - نمی‌تواند بسیاری از افراد خونریز را از ارتکاب جنایت باز دارد، پس این قصاص است که حیاتی آرام و پایدار را برای جامعه فراهم کرده و از میزان جنایت قتل در جامعه بشری می‌کاهد زیرا هنگامی که قاتل

به خوبی بداند که اگر بکشد، کشته می‌شود؛ یقیناً از ارتکاب عمل قتل دست برمی‌دارد و در اینجاست که دو حیات محفوظ می‌ماند، یکی حیات مقتول و دیگری حیات خود قاتل^۱.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۱۸۰)

«بر شما فرض شده است که چون مرگ یکی از شما فرا رسد» فرارسیدن مرگ؛ فرارسیدن اسباب و علائم آن است. آری! در این هنگام بر انسان فرض است؛ «این که اگر خیری برجای گذارد» یعنی: اگر مالی باقی می‌گذارد، باید «وصیت کند» چرا که دیگر مجالی برای زندگی وی باقی نمانده است. بعضی از مفسران، «خیر» را به مال بسیار تفسیر کرده‌اند، اما ظاهراً - چنان‌که ابن‌عباس^۲ و گروهی از تابعین نیز گفته‌اند - مراد از «خیر»، مطلق مال است، چه کم باشد و چه بسیار زیرا اسم «خیر» بر مال اندک و بسیار هر دو اطلاق می‌شود. آری! باید وصیت کند، اما برای چه کسی؟ «برای پدر و مادر و خویشاوندان خود» و بعد از اجرای وصیت وی، بقیه مالش برای فرزندان باقی می‌ماند. البته این حکم در اول اسلام مشروع شد و سپس وصیت برای نزدیکان با آیات میراث (در سوره نساء و غیر آن) منسوخ گردید. همچنین با این حدیث شریف: «لا وصیه لوارث: برای هیچ وارثی وصیتی نیست». نسخ وصیت برای وارث، رأی جمهور فقها و بیشتر مفسران

^۱ تفصیل احکام قصاص در کتب فقه بیان شده و در اینجا مجال تفصیل بیشتر نیست.

بلکه به قول ابن‌کثیر، حکمی اجماعی است. اما حکم وصیت برای غیر وارث، به حال خود باقی است و بنابر ارشاد همین آیه و نیز احادیث رسول خدا ص، وصیت نمودن از ثلث مال برای غیر وارث، مستحب و نافذ می‌باشد، از جمله این حدیث شریف: «ما حق امریء مسلم له شیء یوصی فیه یبیت لیلتین إلا ووصیته مکتوبه عنده: اگر شخص مسلمان دارای مالی است که می‌باید در آن وصیت کند، نشاید که دو شب را بگذراند، مگر این که بایستی وصیت وی نوشته شده در نزدش نهاده باشد». همچنان وصیت باید «به‌طور معروف» یعنی عادلانه و پسندیده و بدون هیچ افراط و تفریطی باشد بنابراین، وصیت کننده نباید توانگری را بر فقیری برتری دهد، یا به بیشتر از ثلث (یک‌سوم) مال وصیت کند. ولی حنفی‌ها وصیت به کل مال را نیز در صورتی که وصیت‌کننده میراث بری از خود به‌جا گذاشته باشد، جایز دانسته اند «این حقی است» واجب و لازم «برپرهیزگاران». البته باید دانست که قبل از نسخ حکم وصیت با آیات میراث، وصیت نمودن واجب بود، ولی بعد از نسخ - چنان‌که گفتیم - در حق غیر وارث مستحب و در مورد وارث حرام است.

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
(۱۸۱)

«پس هر کس» وصیت را «بعد از شنیدنش تغییر دهد» چه آن تغییردهنده خود وصی، یا گواه بر وصیت باشد «گنااهش تنها بر گردن همان کسانی است که آن را تغییر می‌دهند» و بر

وصیت‌کننده هیچ بازخواستی نیست زیرا او، با انجام وصیت به تکلیف خود عمل کرده است «و خداوند شنواست» سخن وصیت‌کننده را «داناست» به فعل وصی و دیگران، پس آنان را در برابر عملشان جزا می‌دهد.

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸۲)

«پس هر کس از اجحاف یا گناه وصیت‌کننده‌ای ترسید» جنف: گرایش از حق و عدل به سوی خطا و اشتباه و اثم: انحراف عمدی در وصیت از جاده عدل و انصاف است. مثال آن این است که وصیت‌کننده از ثلث مال، بیشتر وصیت کند، یا برای فرد توانگری وصیت نماید. در حدیث شریف آمده است: «اجحاف در وصیت، از گناهان کبیره است». آری! هر کس مشاهده کرد که وصیت‌کننده در وصیت خود ستم یا گناهی را مرتکب شده است؛ «پس میانشان اصلاح آورد» یعنی: آشفتگی و اختلافی را که میان ورثه به سبب آن وصیت ناروا واقع شده بود؛ به اصلاح آورد، بدین‌گونه که آن قسمت از متن وصیت را که به زیان برخی از ورثه و مخالف با شرع خداوند^۲ بود، ابطال و آنچه را که حق بود - چون وصیت برای نزدیکان غیر ارث‌برنده - ابقا و اثبات نمود، در این صورت «بر او» یعنی: بر شخصی که با هدف خیر و اصلاح، در وصیت تغییر ایجاد می‌کند «گناهی نیست زیرا خدا آمرزنده مهربان است» بر کسی که با هدف

خیر و اصلاح، در وصیت تغییر به وجود می‌آورد^۱.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳)

«ای مؤمنان! بر شما روزه فرض گردانیده شد» روزه: خودداری از خوردن، نوشیدن، مقاربت جنسی و دیگر شکننده‌ها از طلوع بامداد تا غروب آفتاب همراه با نیت است «همان‌گونه که بر آنان که پیش از شما بودند، فرض شده بود» یعنی: همان‌گونه که روزه، بر امتهای بشری - از زمان آدم تا هم‌اکنون که عهد پیامبرخاتم ص است - فرض شده بود. آری! تاریخ، نشان دهنده این واقعیت است که روزه در میان تمام ملل مشروع بوده است، حتی در میان مصریان قدیم، رومی‌ها، یونانی‌ها و هندیان. در تورات کنونی نیز - با وجود تحریف آن - روزه و روزه‌داران مورد ستایش قرار گرفته‌اند. این نقل نیز صحیح است که موسی^ص چهل روز، روزه گرفت، اما یهودیان عصر حاضر، يك هفته روزه می‌گیرند. همچنین، انجیل‌های کنونی، روزه را ستوده و آن را عبادت می‌شمارند و مشهورترین روزه نصاری، روزه بزرگ قبل از عید «فصح» است، سپس رؤسای کلیسا انواع دیگری از روزه را نیز بنیاد نهادند. به قولی: مراد از **(الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ)** (کسانی که پیش از شما بودند)، اهل

^۱ برای آشنایی با احکام تفصیلی وصیت به کتب فقه رجوع نمایید.

کتابند. «باشد که به تقوي گراييد» با پايبندي به روزه زيرا روزه انگيزه هاي ارتکاب گناهان را در نهاد انسان تضعيف ميکند و شهوت را که مبدأ معصيت است درهم شکسته لذت هاي دنيا را بي ارزش ميگرداند و اين همه تقوي آفرين است. در حديث شريف آمده است: «الصوم نصف الصبر: روزه نصف صبر است». همچنين روزه از ابعاد و جنبه هاي گوناگوني پديدآورنده تقوي است، که مهم ترين اين ابعاد عبارتند از:

- ۱- روزه، نفس انسان را در آشکار و نهان بر خشيت و بيم از خداوند متعال تربيت ميکند زيرا جز پروردگار بزرگ، هيچ کس ديگري ناظر و مراقب شخص روزه دار نيست و اين از بزرگ ترين فوايد روهي روزه مي باشد.
- ۲- روزه، از حدت و غليان شهوت ميکاهد، چنانکه در حديث شريف آمده است: «الصوم جنبه» يعني: روزه سپر نگه دارنده اي از آلودگي به شهوات و ارتکاب گناهان است.
- ۳- روزه، احساس شفقت و رحمت به هم نوع را در انسان بيدار مي سازد.
- ۴- روزه، تحقق بخش معنای برابري ميان توانگران و فقرا و اشراف و عوام است و اين از فوايد اجتماعي روزه مي باشد.
- ۵- روزه، انسان را به نظم و برنامه ريزي و مهار نمودن اراده عادت مي دهد.
- ۶- روزه، بنيه جسمي را تجديد نموده، سلامتي و نيروي حافظه را تقويت و بدن را از رسوبها و تخميرات زيانبخش مي رهاند، چنانکه اين معني و بيش از آن نيز در اين

حدیث شریف آمده است: «صوموا تصحوا: روزه بگیرید تا تندرست شوید».

أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامٍ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۴)

آری! بر شما فرض شده است «روزه گرفتن روزهای چند شمرده شده» یعنی: روزهای معلوم و معین اندکی - برای آسان‌گیری بر شما. این ایام معین به قول جمهور مفسران، عبارت از ماه مبارک رمضان است. ابن‌کثیر نقل می‌کند: رسول خدا ص بعد از هجرت به مدینه، از هر ماه سه روز را روزه می‌گرفتند و روز عاشورا را نیز روزه می‌گرفتند تا آن که خداوند متعال روزه رمضان را فرض نمود. «پس هر کس از شما بیمار» بود و توان روزه گرفتن را نداشت، خوردن برای وی عزیمت است و اگر توان آن را داشت، ولی همراه با قبول ضرر و مشقت، پس خوردن روزه برای وی رخصت است «یا» هر کس از شما «در سفر باشد» سفری به اندازه مسافت کوتاه کردن نماز، یعنی (۸۹) کیلومتر در نزد جمهور فقها و (۹۶) کیلومتر در نزد حنفی‌ها «پس لازم است» بر وی روزه گرفتن «شمار آن از روزهای دیگر» که باید آنها را در عوض روزه‌هایی که خورده است، روزه گرفته و روزه‌های فوت شده را قضا کند «و بر کسانی که روزه طاقت‌فرسا است» یعنی: بر کسانی که روزه را به دشواری تحمل می‌کنند و تاب و تحمل آن ندارند، چون پیرمردان کهنسال، زنان باردار و بیماران

مزمّن، پس بر اینان «فدیه‌ای است که عبارت از خوراک‌دادن به یک بینواست» به جای خوردن هر روز از ایام روزه، و این خوراک باید از میانه آن چیزی باشد که شخص، خانواده خویش را با آن اطعام می‌کند. مقدار آن در نزد حنفی‌ها، نصف صاع (دومد) از گندم، یاصاعی از غیر آن - چون خرما یا جو - برای هر روزی است که می‌خورد و یا غذایی آماده است که کفایت یک‌روزه مسکین را بنماید. و مقدار آن در نزد جمهور، یک مد از خوراک غالب مورد استفاده آن منطقه است.^۱

«و هر کس به دلخواه خود خیری» بیشتر «انجام دهد» یعنی: بر اندازه خوراک مقرر در فدیة بیفزاید، یا به علاوه یک مسکین، مسکین دیگری را نیز غذا بدهد «پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است» یعنی: برای این گروه معذور، روزه گرفتن بهتر از روزه خوردن همراه با پرداخت کفاره است.

بیشتر ائمه (مالک، ابوحنیفه و شافعی) بر آنند که روزه گرفتن مسافر - چنانچه بر او دشوار نبود - برایش بهتر از روزه خوردن است، ولی امام احمد بر آن است که برای مسافر خوردن روزه بهتر از روزه گرفتن می‌باشد. و در نزد جمهور، پی‌درپی گرفتن روزه قضایی مستحب است نه واجب. و اگر چنان شد که ادای روزه از شخصی فوت شد و رمضان دیگری آمد و او آن را قضا نکرده بود، در نزد جمهور بر وی کفاره لازم است و

^۱ مد (۶۷۵) گرم است و صاع در نزد حنفی‌ها (۳۹۰۰) گرم و در نزد جمهور (۲۷۵۱) گرم است.

کفاره او این است که برای هر روز، یک نفر مسکین را خوراک دهد. اما امام ابوحنیفه بر آن است که کفاره‌ای بر وی نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از مجاهد روایت شده است که گفت: این بخش از آیه: (**وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ...**) درباره مولا یم قیس بن ساید نازل شد که توان روزه گرفتن را نداشت و با نزول آن او روزه را خورد و برای هر روز، یک نفر مسکین را اطعام می‌کرد.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (١٨٥)

«ماه رمضان» همان ماهی است «که در آن قرآن» در شب قدر به تمامی و یکباره از لوح محفوظ به بیت‌المعمور در آسمان دنیا «فرو فرستاده شده است» و سپس جبرئیل آن را سوره به سوره و آیه به آیه در مدت بیست و سه سال بر قلب پیامبر اکرم ص نازل کرد. یا: اولین آیات آن در ماه رمضان نازل شد و نزول این آیات در شب قدر بود «کتابی که مردم را راهبر و» متضمن «دلایل آشکار هدایت است» که این دلایل آشکار، مخصوص به آیات محکم آن می‌باشد «و» کتابی که «جداکننده حق از باطل است» یعنی: قرآن، میزان و معیار جداکننده حق از باطل است «پس هر کس از شما این ماه را دریابد» یعنی: در آن مقیم باشد، نه مسافر «باید آن را روزه بدارد و کسی که بیمار یا در

سفر است» باید به شماره آن، **«تعدادی از روزهای دیگر»** را روزه بگیرد و اگر در بخشی از ماه، مقیم و در بخشی دیگر مسافر بود، روزه گرفتن در ایام اقامت وی برایش حتمی است، اما در سفر، رخصت خوردن دارد **«خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد»** به همین جهت است که برای مریض و مسافر، رخصت خوردن داده است.

باید دانست که یسر؛ یعنی آسان‌گیری و عدم سخت‌گیری، از مقاصد پروردگار سبحان در تمام امور دین است و رسول خداص برای تحقق بخشیدن به این مقصد، همیشه به آسان‌گیری ارشاد و از سخت‌گیری نهی می‌کردند، چنان‌که در این حدیث شریف فرمودند: **«یسروا ولا تعسروا، وبشروا و لاتنفروا: آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر و پراکنده نگردانید»**.

«و می‌خواهد که شماره مقرر را تکمیل کنید». لام در (لتكملوا العده) برای تعلیل است، لذا معنی چنین می‌شود: به این علت در حالت‌های بیماری و سفر رخصت روزه خوردن را به شما دادیم که به شما آسانی را می‌خواهیم و می‌خواهیم که شماره ایام مقرر را تکمیل کنید، پس هر کس به سبب عذر بیماری، یا سفر، نتوانست آن را با ادا تکمیل کند، باید بعداً با قضا آن را تکمیل نماید، از این رو، قضا نمودن روزه برای مریض و مسافر، به منظور کامل ساختن شماره ایام ماه و تکمیل اجر و پاداش آنان است **«و تا خدا را به بزرگی بستایید»** با روزه گرفتن و ذکر وی در هنگام کامل ساختن شمار

ایام روزه داری «به سیاست آن که رهنمونی‌تان کرده است» به سوی احکام سراسر منفعت بار، لذا عظمت وی و حکمت بالغه اش در اصلاح نمودن بندگان را به یاد آورید و بدانید که او با مشروع ساختن احکام مورد نظر خویش، بندگان را تربیت می‌کند و می‌سازد پس احکام وی همه؛ از نظر معنوی و حسی برای ساختن و تربیت شخصیت آنهاست «و باشد که شکرگزارى کنید» برای خداوند Ψ در برابر همه این نعمتها و در برابر این که او به هر يك از دو حالت عزیمت و رخصت، حق آن را در جایگاه مقررش داده است.

جمهور علمای اهل تأویل بر آنند که این آیه، دلیل بر مشروعیت تکبیر گفتن در عید فطر است. روایت شده است که برخی از سلف، در شب عید فطر - از هنگامی که هلال شوال را می‌دیدند تا هنگام بیرون رفتن امام برای نماز عید - تکبیر می‌گفتند. لفظ تکبیر در نزد امام مالک و گروه دیگری از علما این است که سه بار «الله اکبر» بگویند. ولی از علما الفاظ دیگری چون: تکبیر و تهلیل و تسبیح، هر سه نقل شده است. اما درباره وقت و مدت تکبیر، از ابوحنیفه و مالک نقل شده است که گفته‌اند: در عید فطر از وقت بیرون آمدن شخص از خانه اش تا رسیدن وی به مصلي تکبیر گفتن مستحب است و چون نماز به پایان رسید، عید هم به پایان می‌رسد. ولی شافعی و احمد بن حنبل می‌گویند: تکبیر گفتن، از وقت غروب خورشید شب عید

تا وقت ادای نماز عید به دنبال نمازها و در هر وقت دیگری مستحب است^۱.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۱۸۶)

در بیان سبب نزول آمده است: مرد اعرابی نزد پیامبر اکرم ص آمد و گفت: یا رسول الله! آیا پروردگار ما نزدیک است؛ که در این صورت با وی مناجات کنیم؟ یا که دور است تا او را بانگ زنیم؟ رسول خدا ص سکوت کردند، همان بود که این آیه نازل شد: «و هرگاه بندگانم درباره من از تو پرسند» به ایشان بگو: «من نزدیکم» به آنان با علم خویش و به آنچه که مقتضای اجابت دعاء است. پس مراد قرب مکانی نیست «و دعای دعاکننده را - به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می‌کنم». در حدیث شریف آمده است: «إن الله تعالى ليستحي أن يبسط العبد إليه يديه يسأله فيهما خيراً فيردهما خائبين: همانا خداوند متعال حیا می‌کند از این که بنده دستانش را به سوی او به دعا بردارد - در حالی که از او در آنها خیری می‌خواهد - و او آنها را خالی برگرداند». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ما من مسلم يدعو الله عزوجل بدعوة ليس فيها اثم ولا قطيعة رحم إلا أعطاه الله بها إحدى ثلاث خصال: إما أن يعجل له دعوته، وإما أن يدخره له في الآخرة، وإما أن يصرف عنه من السوء مثلها: هیچ مسلمانی نیست که در

^۱ احکام تفصیلی روزه را در کتب فقه و فتوی بجویید

بارگاه خداوند Ψ دعایی بکند که در آن دعا گناه و قطع رحمی نیست، مگر این که خداوند Ψ به وسیله آن دعا، به وی یکی از سه خصلت زیر را می‌دهد: یا این که دعایش را به طور عاجل برایش مستجاب می‌گرداند. یا اجر آن را برایش در آخرت ذخیره می‌کند و یا این که بدی را برابر آن دعا از وی باز می‌دارد». جمهور علما بر آنند که دعا از مهمترین مقام‌های عبودیت است زیرا خداوند بزرگ خودش از ما خواسته است که او را به دعا بخوانیم، که این خود بر فضل و اهمیت دعا دلالت می‌کند. چنان‌که در حدیث شریف نیز آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «الدعاء مخ العبادة: دعا مغز عبادت است».

از شرایط دعاکننده این است که:

۱- به قدرت مطلقه الهی دانا بوده و یقین داشته باشد که همه اسباب و وسایط در قبضه تسخیر وی می‌باشد.

۲- با حضور قلب و نیت راستین دعا کند زیرا خداوند Ψ دعا را از قلبی که غافل باشد نمی‌پذیرد.

۳- از خوردن حرام بپرهیزد.

۴- از دعا کردن ملول و دلتنگ نشود.

و از شرایط خود دعا این است که:

۱- دعا باید از امور جایز بوده و شرعا مطلوب باشد.

۲- دعا علیه حقوق مسلمانان نباشد.

۳- اوقات دعا عبارت است از: وقت سحر، وقت افطار، مابین اذان و اقامه، مابین ظهر و عصر روز چهارشنبه، وقت بیچارگی و پریشانی، حالت سفر و بیماری، هنگام نزول

باران و هنگام رویارویی در جهاد فی سبیل الله که درباره همه اینها احادیث و روایات آمده است. و چون شروط دعا فراهم شد، مورد اجابت قرار می‌گیرد.

«پس آنان» یعنی: بندگان من «باید برای من فرمان‌برداری کنند» یعنی: مرا بخوانند «و به من ایمان آورند» یعنی: ایمان داشته باشند به این که چون مرا بخوانند، اجابتشان می‌گویم. یا معنی این است: بر ایمان خویش تداوم و استحکام بخشند «باشد که راه یابند» و اجابت دعا شامل راهیافتن شخص دعاکننده به اسباب آن نیز می‌شود، یعنی خداوند متعال برای دعاکننده، راه‌های رزق و شفا و کامیابی و تحقق دیگر دعا‌های وی را هموار و آماده می‌سازد. ابن‌کثیر می‌گوید: «بیان این آیه در میانه احکام روزه - که بر انگیزاننده مؤمنان بر دعاء است - ارشادی است بر این امر که باید در هنگام به پایان رساندن رمضان و در هنگام هر افطاری، سخت در دعا کوشید، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «للمائم عند افطاره دعوه مستجابة: برای روزه‌دار در هنگام افطارش، دعایی است پذیرفته‌شده و مستجاب».

أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلَّمَ اللَّهُ
أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا
كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ
مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُوا الصِّيَامَ إِلَىٰ اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي
الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
(۱۸۷)

«آمیزش شما با زنانان در شبهای روزه برای شما حلال کرده شد» رفت: کلمه جامعی است که شامل تمام آن چیزهایی که مرد از زن خود در امور شهوانی می‌طلبد؛ اعم از مقاربت و غیر آن، می‌شود «آنان برای شما لباسی هستند و شما هم برای آنان لباسی هستید» بدان جهت که هرکدام شما به دیگری، همچون آمیزشی که میان لباس و پوشنده آن است، با همدیگر آمیزش دارید. یعنی هر یک از زن و مرد، رفیقش را همچون لباسی پوشانده و او را از بدکاری باز می‌دارد. همچنان این تعبیر قرآنی، کنایه از نیاز هر کدام آنها به دیگری است و از این روست که خداوند متعال بر آنها آسان گرفت و رخصت آمیزش داد «خداوند دانست که شما در حق خودتان خیانت می‌کردید» با آمیزش در شبهای رمضان. اصل خیانت آن است که شخص بر چیزی امین گردانیده شود، ولی امانت را نگه ندارد. دلیل این که خداوند متعال آمیزش‌کنندگان در شبهای رمضان را خاین بر نفسهایشان نامید، این است که زیان این کار به خودشان برمی‌گردد.

ابن عباس^۲ در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «در آغاز فرضیت روزه، خوردن و نوشیدن و مقاربت بعد از نماز عشا تا افطار شب دیگر، بر مسلمانان حرام بود تا آن که برخی از صحابه - و از جمله آنان عمر بن خطاب^۳ - بعد از عشا با زنانشان آمیزش کردند و غذا خوردند، آن‌گاه شکایتشان را از ارتکاب این عمل نزد رسول خدا ص بردند. این بود که آیه کریمه نازل شد». جمهور

علما بر آنند که روزه کسی که بامداد بر وی در حال جنابت طلوع کرده، صحیح است.

«پس توبه شما را» از خیانت به نفسهایتان **«پذیرفت و از شما درگذشت»** مراد این است که بر شما آسان گرفت و میدان را بر شما فراخ گردانید **«پس اکنون»** در شبهای ماه رمضان می‌توانید **«با آنان آمیزش کنید و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب کنید»** به قولی: مراد از (آنچه را خدا برای شما مقرر داشته) طلب فرزند است. به قولی دیگر: مراد از آن، طلب شب قدر است. یعنی: مشغولیت به آمیزش و مباحهای دیگر، نباید شما را از طلب دریافتن فضیلت ليله القدر غافلگرداند **«و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید از رشته سیاه نمودار شود»** رشته سپید: سپیدی است که در هنگام بامداد در همه پهنه افق منتشر می‌شود، نه صبح کاذب که مانند دم گرگ به صورت طولی در افق بالا رفته ولی از نظر عرضی در همه افق منتشر نمی‌شود، پس صبح کاذب چیزی را حرام و حلال نمی‌گرداند و فقط این صبح صادق است که خورد و نوش و دیگر محذورات روزه را حرام می‌گرداند. رشته سیاه: سیاهی شب است. نمودار شدن رشته سپید: جدا شدن آن از سیاهی شب می‌باشد، که این جز با داخل شدن وقت بامداد محقق نمی‌شود. و این خود، دلیل بر استحباب تناول غذای سحر در روزه است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: **«تسحروا فان في السحور برکه: در سحر غذا تناول کنید زیرا در تناول آن**

برکت است». «پس از آن، روزه را تا فرارسیدن شب تمام کنید» بنابراین، آغاز به اتمام رساندن روزه؛ وقت غروب خورشید است.

باید دانست که تعجیل در افطار و تأخیر در تناول سحری سنت است و مستحب است که روزه دار با چند عدد خرما افطار نماید و اگر خرما نبود با چند جرعه آب. چنانکه در حدیث شریف آمده است. روزه گرفتن شش روز از ماه شوال نیز مستحب است، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «هر کس رمضان را روزه گرفت، سپس آن را با شش روز از شوال نیز دنبال کرد، این برای او همچون روزه همه عمر (روزگار) است». در شریعت ما از «روزه وصال»، یعنی پیوند دادن يك یا چندین روز و شب از روزه با يك دیگر نهي به عمل آمده، چه این نوع روزه از ویژگی‌های رسول خداص می‌باشد. «و در حالی‌که در مساجد معتکف هستید، با زنان درنیامیزید» یعنی: با آنان مقاربت نکنید. اعتکاف: عبارت از بر عهده گرفتن طاعتي است مخصوص، در وقتی مخصوص، با شرطی خاص و در جایی خاص. معتکف: کسی است که مقیم مسجد گشته، خودش را برای این عبادت مقید می‌گرداند.

جمهور علماء بر آنند که هرچند انگیزه بخش‌های جماع؛ چون بوسه و لمس شهوت‌انگیز بر معتکف حرام است، لیکن اگر این کارها به انزال مرد نینجامید، اعتکاف وی را فاسد نمی‌سازد. اما مالکی‌ها بر آنند که بوسه و مساس شهوت‌انگیز نیز، اعتکاف را فاسد می‌کند. علماء اجماعاً بر آنند که

اعتكاف واجبنيست، بلکه نافله اي از نوافل است که رسول خداص و اصحاب و همسرانشان بدان عمل کرده اند و با نذر نیز لازم ميشود. همچنان علما اجماعاً بر آنند که اعتكاف درست نيست مگر در مسجد. ابوحنيفه و شافعي و احمد برآنند که: اقلمدت اعتكاف يك لحظه است و اکثر آن حد معيني ندارد^۱.

«اینها حدود الهي است، پس بدانها نزديك نشويد» حدود: جمع حد است و حد در لغت يعني: مانع میان دو چیز، سپس بر آن اموري اطلاق گرديد که خدای عزوجل آنها را براي بندگان خویش مشروع گردانیده است. بايد دانست که اگر بعد از ذکر حدود، **(فلا تقربوها)** بيايد؛ مراد از آن ممنوعات و محرمات الهي است و اگر بعد از آن، **(فلا تعتدوها)** بيايد، مراد از آن، احکام مقرره الهي بر بندگانش ميشود که جایز نيست از آن تجاوز کنند. و اگر مراد از حدود؛ عامه احکام باشد، پس معنای **(فلا تقربوها)** اين است که: متعرض تغيير احکام نشويد، يا به مرز میان حق و گمراهي نزديك نشويد.

«اینگونه خداوند آیات خود را براي مردم بيان ميکند» يعني: چنان که خداوند ﷻ روزه و احکام و تفاصيل آن را براي مردم بيان کرد؛ ديگر احکام خویش را نیز بر زبان پيامبرش حضرت محمدص براي آنان بيان ميکند **«باشد که تقوي پيشه کنند»** زیرا احکام الهي پديدآورنده تقوي است.

^۱ تفصيل احکام روزه و اعتكاف را در کتب فقه بجويد.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ
النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۸)

«و اموالتان را در میان خودتان به باطل
نخورید» مراد از باطل در اینجا، خوردن آن
مالي است که شریعت اسلام، گرفتن آن را از
مالکش مباح نگردانیده و اگرخورده شود، به
ناحق خورده شده است و این شامل هر چیزی
می‌شود که بدون عوض مقابلي، یا بدون رضاي
مالك آن گرفته شود. مراد از خوردن اموال؛
گرفتن و مسلط شدن بر آنهاست و از آن به
خوردن تعبیر نمود زیرا بزرگترین هدف به
دست‌آوردن مال، خوردن آن می‌باشد. **البته**
خوردن مال به باطل دو صورت دارد:

۱- گرفتن آن بر وجه ستم و دزدی و زورگیری
و مانند اینها.
۲- گرفتن آن از راه غیر شرعی، حتی اگر
مالك آن را به طیب خاطر هم بدهد؛ چون
پرداخت پول به زن زناکار، دادن پول قمار،
دادن پاداش برای فالبین، دادن بھاي
شراب... که هرچند این اموال به طیب خاطر
داده می‌شوند، اما خوردن و دادن آنها حرام
و باطل است. پس آیه کریمه به طور کلی
اینها و مانند آن از سایر وجوه حرام را
شامل می‌شود.

«و آن را» یعنی: اموالتان را «به قضاات
ندهید» به عنوان رشوه تا به ناحق به
نفعتان حکم کنند و «تا بخشي از اموال
مردم را به گناه» یعنی: به ستم و تجاوز و
با وسایل غیرمشروع؛ چون گواهي دادن و
سوگند خوردن به دروغ، یا مانند آنها؛

«بخورید، درحالی‌که خودتان» هم خوب
«می‌دانید» که به ناحق و ناروا مرتکب این
عمل می‌گردید، که این خود، نمایانگر جرأت
بر ارتکاب گناه است.

ابن عباسؓ می‌گوید: «این آیه کریمه ناظر
بر شخصی است که بر ذمه وی مالی است، اما
گواه و مدرکی علیه وی وجود ندارد، پس مال
را انکار نموده و بارفتن نزد حکام، در
صدد پایمال نمودن حق است»، چنان‌که در سبب
نزول آن آمده است: «امرؤ القیس بن عابس کندي
و عبدان حضرمي بر سر موضوع زميني نزد رسول
خدا ص به مرافعه رفتند، امرؤ القیس
مدعی علیه بود و عبدان مدعی و چون آیه
کریمه نازل شد، امرؤ القیس خود را از قضیه
کنار کشید و زمین را به عبدان وا گذاشت.

در بیان احکام آیه کریمه فقهای اسلام
آرایي دارند: امام ابوحنیفه: بر آن است که
حکم قاضی در عقدها و فسخ‌ها، ظاهرا و
باطنا نافذ می‌شود، هرچند گواهان؛ گواهانی
دروغین باشند. مثال آن این است که مردی
ادعا می‌کند که زنی را به نکاح گرفته است،
اما زن منکر این ادعا می‌شود، مرد بر
ادعای خویش دوگواه دروغین می‌آورد و قاضی
هم بر مبنای آن به ازدواج میان آن دو
حکم می‌کند، در این صورت برای آن مرد آمیزش
با آن زن مباح است، اما اجرای حکم قاضی بر
این نحو مقید به دو شرط می‌باشد:

۱- این که قاضی نداند که گواهان دروغین
هستند.

۲- این که قضیه از اموری باشد که قاضی در
آنها صلاحیت انشای حکم را دارد.

اما جمهور فقها برآنند که حکم قاضی در ظاهر قابل اجراست نه در باطن، لذا حکم وی حلال را حرام و حرام را حلال نمی‌گرداند و حتی را ایجاد نمی‌نماید، به دلیل این حدیث شریف: «نحن نحکم بالظاهر والله يتولى السرائر: ما فقط به ظاهر حکم می‌کنیم و خداوند عهده‌دار پنهانی‌هاست». به هر حال؛ برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در عین یقین به نارو بودن ادعای خویش، فقط با تکیه بر مهارت خود، یا وکلای دعوایش، به دادگاه مراجعه نماید و باید بداند که مال مؤمن برایش به ناحق حلال نیست، هرچند قاضی بدان حکم نماید، بلکه مؤمن باید قاضی حقیقی را که خداوند احکم الحاکمین است مدنظر داشته باشد. در حدیث شریف به روایت ام سلمه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ألا إنما أنا بشر وإنما يأتيني الخصم، فلعل بعضكم أن يكون الحن بحجته من بعض فاقضي له، فمن قضيت له بحق مسلم فإنما هي قطعة من نار، فليحملها أو ليذرها: هان! بدانید که من هم بشری هستم و شما نزد من به دادخواهی می‌آیید، پس چه بسا که بعضی از شما در ارائه حجت خویش از برخی دیگر لحنی رساتر و بیانی شیواتر داشته باشد و من هم برابر چیزهایی که می‌شنوم به نفع وی حکم صادر می‌کنم، لذا کسی که من برایش از حق برادر مسلمانش چیزی حکم کردم، بداند که آن چیزی جز پاره‌ای از آتش نیست، در این صورت او مختار است که آن را بر می‌دارد یا که می‌گذارد».

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۸۹)

این آیه کریمه، تکمیل‌کننده احکام روزه است زیرا روزه و افطار هر دو به رؤیت هلال بستگی دارند.

«درباره هلالهای ماه از تو می‌پرسند».

ابن عباس^ع در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه کریمه درباره معاذبن جبل^ع و ثعلبه بن غنم^ع - دو تن از انصار - نازل شد که گفتند: یا رسول الله! چرا ماه همانند رشته نخ باریکی نمایان می‌شود و سپس بزرگ و بزرگتر می‌گردد تا که تبدیل به ماه تمام می‌شود و باز یکبار دیگر، قرص آن رو به کاستی و باریکی می‌گذارد تا به همان شکل اولیه خود باز می‌گردد، چرا قرص ماه به یک حالت واحدی نیست؟ این بود که خداوند متعال به اسلوب حکیمانه خویش، از حکمت هلالهای ماه به آنها خبر داد نه از حقیقت آن سؤال زیرا پاسخ دادن به آن، مفید فایده‌ای نیست، بدان جهت که رسول خدا ص نه معلم نجوم برانگیخته شده‌اند و نه آموزگار علوم کیهانی، پس بهتر این است که پاسخ سؤال، به حکمت و هدف تغییر شکل هلال بپردازد تا به ماهیت آن. «بگو: آن، وقت‌نمای مردم و موسم حج است» هلال ماه، وقت‌نما و گاه‌شمار مردم است در زمان سر رسید بدهکاریهایشان و در موسم روزه، نماز، افطار، عده زنان، مناسک حج و در همه معاملات و قراردادهایی که مدت‌دار است. «و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید» در بیان سبب نزول آن

روایت شده است: انصار وقتی به حج یا عمره احرام می‌بستند، قبل از تمام کردن حج، از در خانه‌های خود وارد نمی‌شدند تا سقف خانه میان آنان و آسمان حایل نگردد زیرا براین باور بودند که هیچ چیز نباید میان فرد محرم و آسمان حایل گردد، اما قریش خود را «احمسی»، یعنی در دین خویش سرسخت و حماسی می‌دانستند و برای خود امتیاز ویژه‌ای قایل گشته در حال احرام از در وارد منازل می‌شدند، پس خداوند متعال این رسم غلط و این تبعیض ناروا را برانداخت و فرمود: این کار هرگز نشانه نیکی نیست «بلکه نیکی آن است که کسی تقوی پیشه کند» یعنی: نیکی؛ نیکی آن کسی است که تقوی پیشه کرده و از خدا پروا کند؛ با ترك مخالفت وی «و به خانه‌ها از در ورودی آنها درآید» در حال احرام نیز، همچون غیر آن از اوقات دیگر «و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید» یعنی: از مجازات نجات یابید.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
(۱۹۰)

«و در راه خدا» یعنی: در راه برتری دین خدا و اعلاي کلمه وی «با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید ولی ستمکار» و آغازگر جنگ «نباشید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد» و دوستی خداوند بزرگ نسبت به بنده؛ اراده خیر و ثواب برای اوست. چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خدا ص با کسانی که سرجنگ با ایشان داشتند،

می‌جنگیدند و از کسانی‌که با جنگ متعرض ایشان نمی‌شدند، دست‌نگه می‌داشتند تا این‌که آیه (۵) از سوره «توبه» نازل شد و فرمان داد: (و چون ماه‌های حرام به سر آمد، آن‌گاه مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید...). بعضی گفته‌اند: «و لا تعتدوا» به معنای نهی از تجاوز در اثنای جنگ و نهی از قتل زنان و کودکان و پیرمردان غیر محارب است.

علما درباره مشروعیت جنگ در اسلام گفته‌اند: قبل از هجرت، جنگ مسلحانه - با آیات بسیاری - ممنوع بود، سپس خداوند ﷻ آن آیات را در مدینه منسوخ گردانید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت می‌کند: اولین آیه‌ای که در باره صدور اذن جنگ نازل شد: آیه (۳۹) از سوره «حج» بود: (**أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ**) که تفسیر آن در جای خود می‌آید. لیکن بیشتر علمای تفسیر بر آنند که اولین آیه در خصوص صدور اجازه جنگ، همین آیه (۱۹۰) از سوره «بقره» است.

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۱۹۱)

«و هر کجا بر آنان دست یافتید، آنان را بکشید و از آنجا که شما را بیرون راندند» یعنی: از مکه «آنان را بیرون برانید و فتنه از قتل بدتر است» یعنی: فتنه‌ای که آنها خواستند تا شما را به آن دراندازند - که عبارت از برگرداندن آنان به کفر و شرک است - سخت‌تر و بدتر از کشتن است. یا

مراد این است: شرك مشركان، بدتر از قتلي است که آن را بزرگ مي‌پندارند. يا مراد از فتنه، انواع آزار و شکنجه‌اي بود که مشركان عليه مسلمانان به کار مي‌بردند. گروهی از علما گفته‌اند: این آیه کریمه مفید آن است که: جنگیدن در صورتی برای شما جایز است که کفار با شما بجنگند، سپس این حکم، با آیه: (وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً) «توبه / ۳۶»، و نیز آیات «۵، ۱۲۳، ۲۹» از همان سوره منسوخ شد. اما ابن‌عباس، عمر بن‌عبدالعزیز و مجاهد بر آنند که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و مراد آن این است: با کفاری که با شما در حال جنگ هستند بجنگید، اما با کشتن زنان و کودکان و کشیشان مرتکب تجاوز نشوید. ابن‌کثیر و امام رازی نیز بر قول به نسخ اشکال وارد کرده‌اند. و در این که آیا سبب جنگ مسلحانه اسلامی (جهاد)، دفع آزار و تجاوز است یا محو کفر؟ جمهور فقها بر قول اول و شافعی و جمعی دیگر بر قول دوم‌اند، و هر يك هم دلایل خود را دارند.^۱ «و در مسجد الحرام» یعنی: در سرزمین حرم «با آنان جنگید» حرم: شامل شهر مکه و پیرامون آن تا ماکن نشانه‌گذاری شده در عرفات و تنعیم و غیر آن که محدوده سرزمین حرم را مشخص می‌کنند، می‌باشد «مگر آن که آنان در آنجا با شما بجنگند، پس اگر با شما جنگیدند، آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است» یعنی: اگر آنها آغازگر

^۱ نگاه کنید به تفسیر المنیر ۲/ ۱۸۷ .

جنگ در حرم بودند، شما نیز از جنگیدن در حرم پروا نکنید و با آنان بجنگید.

ابن عباسؓ در بیان سبب نزول آیات می‌گوید: این آیات در صلح حدیبیه نازل شد زیرا خطر آن متصور بود که مشرکان در سال بعد به پیمان خود وفا نکرده و مسلمانان را از ورود به حرم بازدارند و جنگ را آغاز کنند.

فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۲)

«پس اگر دست برداشتنند» از جنگیدن با شما، و به اسلام وارد شدند «خداوند آمرزگار مهربان است» بنابراین، شما نیز در آن صورت، از آنان درگذرید زیرا اسلام گناهان ماقبل خود را از بین می‌برد.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳)

«و با آنان چندان نبرد کنید تا فتنه نابود شود» یعنی: بساط شرک در هم پیچیده شود، و این در هنگامی متصور است که توانایی کفار در بازداشتن مردم از راه خداﷻ به کلی از میان رفته و هر مسلمانی بر دین خویش ایمن باشد «و دین فقط دین الهی باشد» و قدرت و سلطه ادیان باطل به زیر آید. پس چون انسانها از شرک دست بردارند، جنگیدن با آنان روا نیست. دین: عقیده، عبادت و عمل صالح - هر سه - را در بر می‌گیرد «پس اگر دست برداشتنند» از شرک، در آن صورت «تجاوز جز بر ستمکاران» و جنگیدن جز با آنان که با شما می‌جنگند

«روانیست». عکرمه می‌گوید: «ستمکاران کسانی هستند که از گفتن کلمه طیبه «لا اله الا الله» ابا می‌ورزند».

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتِ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۹۴)

ابن عباس^۳ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رسول خداص در ماه ذوالقعدة سال ششم هجری (سال حدیبیه) که از جمله ماههای حرام است، به قصد ادای عمره از مدینه به سوی مکه رفتند، ولی مشرکان ایشان را از ورود به کعبه باز داشتند، پس خداوند^۴ با داخل ساختن ایشان به کعبه در همان ماه ذی القعدة سال آینده، از مشرکان قصاص گرفت و آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد: «ماه حرام در برابر ماه حرام است» یعنی: اگر در ماه حرام با شما جنگیدند و حرمت آن را پایمال کردند، به عنوان مجازاتی بر عملکرد آنان، حرمت‌شکنی را مقابله به مثل کنید؛ با جنگیدن در ماه حرام. ماههای حرام عبارتند از: رجب و سه ماه متوالی ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم، که چهار ماه در سال می‌باشد و از آن جهت به آن ماههای حرام می‌گویند که جنگیدن در آنها در شریعت حضرت ابراهیم^۵ حرام بود، اما حرمت آنها در شریعت ما با آیه (۹) از سوره «توبه» منسوخ گردید. «و حرمتها قصاص دارند» مراد از حرمت: چیزی است که شرع شریف از بی‌احترامی به آن منع کرده است، پس هر کس در مال یا جان خویش مورد تجاوز قرار گرفت، باید با متجاوز به‌طور همانند عمل کند،

یعنی: بدون ظلم یا ارتکاب حرامی، تجاوز وی را مقابله به مثل نماید، که این رأی امام شافعی و جمع دیگری از علماء است. اما فقهای دیگر می‌گویند: گرفتن قصاص و استیفای حقوق مالی، منحصر از وظایف حکام می‌باشد. «پس هر کس به شما تعدی کرد» با جنگیدن در حرم، یا در حال احرام، یا در ماه حرام «همان‌گونه که بر شما تعدی کرد بر او تعدی کنید» حق تعالی مقابله با تعدی را تعدی نامید زیرا این دو، صورتی بایکدیگر شباهت دارند. ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند Ψ حتی در برخورد با مشرکان هم به رعایت عدالت دستور داد». «و از خداوند پروا کنید» در انتقام‌گیری و عمل متقابل «و بدانید که او با پرهیزگاران است» به یاری و نصرت خویش.

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵)

«در راه خدا» یعنی: در جهاد در راه وی «انفاق کنید» زیرا جهاد همان‌گونه که با جان است، با مال نیز هست، لذا مسلمانان باید برای تجهیز سپاه و تأمین هزینه‌های جهادی انفاق کنند. سپس خداوند بزرگ، عدم انفاق مال از سوی آنان را به معنای در هلاکت افگندن آنها به دست خود معرفی می‌نماید: «و خود را بادست خود به هلاکت نیفگنید» یعنی: تسلیم اسباب هلاکت نشوید، بلکه برای خود اسباب نجات را فراهم کنید و بدانید که نگاه داشتن اموال و مصرف نکردن آنها در جهاد فی‌سبیل‌الله، در معرض هلاکت

افگندن خویش است زیرا این امر، دشمن را
علیه شما نیرومند میکند «و نیکی کنید» با
انفاق مال و غیر آن «که خدا نیکوکاران را
دوست میدارد».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه
گفته‌اند: این آیه درباره انصار نازل شد
که پس از روبروشدن با قحطسالی، از انفاق
در راه خدا Ψ دست برداشتند.

**وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَخْلُقُوا
رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَدْيٌ مِنْ رَأْسِهِ
فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا
اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ
تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (١٩٦)**

سبب نزول آیه کریمه این است که مردی نزد
رسول خدا ص آمد و سؤال کرد: یا رسول الله! مرا
در انجام عمره ام به چه چیز دستور میدهید؟
پس نازل شد: «وبرای خدا حج و عمره را به
اتمام رسانید» یعنی: حج و عمره را با
رعایت همه حقوق آنها ادا نمایید، پس هر
کس به حج یا عمره احرام بست، به پایان
رساندن آن بر وی واجب است. بعضی گفته‌اند:
به اتمام رساندن حج و عمره این است که هر
یک از آنها مستقلا و به تنهایی به جای آورده
شوند، نه همراه با حج «تمتع» و حج
«قران». یعنی عمره باید در غیر ماههای حج
ادا شود و این قول عمره است.

صاحب تفسیر «المنیر» با گردآوری همه
اقوال در این باره گفته است: «به اتمام
رساندن حج و عمره عبارت است از: ادای

آنها به طور تام، بدون کاستن چیزی از شرطها و افعال آنها و بدون این که چیزی از محظورات احرام در اثنای آنها از حاجی یا معتمر سرزند و این با ادای مناسک بر وجه مطلوب شرعی آن - در ظاهر - و با اخلاص برای خداوند متعال و نداشتن قصد منفعتی دنیوی - در باطن - میسر است. و بجز این معنی که از آن برمی آید؛ قید (اتموا) بیانگر این نیز هست که مسلمانان، ادای مناسک حج و عمره را عملاً در سال ششم شروع نموده اما از به اتمام رساندن آن بازداشته شدند، پس خدای عزوجل فرمود: اینک آنها را به اتمام رسانید. از این جهت، عمره سال هفتم را عمره قضا می نامند». «و اگر محصر شدید». گفتنی است؛ به کسی که بعد از بستن احرام به دلیل بیماری یا وجود دشمن یا غیر آن از علل در مسیر راه از ورود به مکه بازداشته می شود، اصطلاحاً «محصر» می گویند. آری! اگر از ورود به مکه بازداشته شدید؛ **«آنچه از هدی میسر است، قربانی کنید»** هدی: حیوانی از شتر یا گاو یا گوسفند است که به خانه کعبه اهدا می شود تا قربه الی الله در مکه ذبح شده و میان فقرا تقسیم شود. حسن می گوید: «برترین هدیه شتر، اوسط آن گاو و کمترین آن گوسفندی است». **«و تا قربانی به محل قربانگاه نرسیده»** محل: جای فرود آوردن قربانی است و آن در نزد شافعی و مالک، همان محل احصار (بازداشته شدن از ادامه طی طریق به سوی حج) است. اما در نزد حنفی ها، محل خود حرم است. آری! تا قربانی به محل

قربانگاه نرسیده «سر خود را نتراشید»
یعنی: خود را حلال نسازید. این خطابی است
به همه کسانی که احرام بسته‌اند، که تا
وقتی قربانی خود را ذبح نمی‌کنند - اگر با
خود قربانی‌ای دارند - نباید خود را با
تراشیدن سر، حلال سازند «و هر کس از شما
بیمار باشد، یا در سر ناراحتی‌ای داشته
باشد» چون شپش زدگی، یا سردرد و ناچار
شود که درحال احرام سر بتراشد «به کفاره
آن باید روزه‌ای بگیرد، یا صدقه‌ای بدهد،
یا قربانی‌ای بکند» یعنی: باید یکی از سه
کار ذیل را انجام دهد: با سه صاع از
خوراک غالب آن سرزمین، به شش نفر مسکین
خوراک بدهد^۱، یاگوسفندی را قربانی کند و
یا سه روز، روزه بگیرد. نسک: اصلاً به
معنای عبادت است، اما در اینجا مراد از آن
حیوان مذبوحه می‌باشد و آن را نسک نامیدند
زیرا ذبح حیوان در حرم، از بهترین و
شریفترین عباداتی است که مؤمن به وسیله
آن به خداوند متعال تقرب می‌جوید. «أو»
برای تخییر (انتخاب) است، یعنی: اگر کسی
به دلیل بیماری یا وجود ناراحتی‌ای در سر
خویش، قبل از ذبح سر می‌تراشد، باید یکی از
این سه کار را انتخاب کند و انجام دهد و
کسانی که بدون داشتن عذری سر می‌تراشند،
نیز در این حکم، همانند شخص معذور
می‌باشند. و آنان که سر نمی‌تراشند، اما -
به سبب داشتن عذری یا بدون آن - از

^۱صاع: چهار مد است که نزد حنفی‌ها (۲۹۰۰) گرم و
نزد جمهور (۲۷۵۱) گرم می‌باشد. مد: (۶۷۵) گرم
است.

خوشبویی، پوشیدن لباس غیر احرام و استعمال روغن بهره می‌گیرند، نیز مشمول این حکم اند.

بخاری در بیان سبب نزول: (**فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا**) از کعب بن عجره^۱ روایت می‌کند که فرمود: «در ایام مناسک، آن قدر بی‌حال گردیدم که مرا بر دوش خود نزد رسول خدا ص بردند، در حالی که شپش‌ها بر سر و صورتم می‌دویدند. رسول خدا ص که مرا بر این حال دیدند، فرمودند: فکر نمی‌کردم که تا بدین حد به زحمت افتاده باشی، آیا گوسفندی را می‌توانی بیابی؟ گفتم: نه! فرمودند: پس سه روز روزه بگیر، یا شش نفر مسکین را اطعام کن، به هر نفر مسکین نیم صاع از طعام و آن‌گاه سرت را بتراش. همان بود که درباره من نازل شد: (**فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا**)، لذا این بخش از آیه کریمه درباره من نازل شده است، ولی ای مسلمین! حکم آن در باره شما نیز عام است». «**پس چون ایمنی یافتید**» یعنی: چون از بیم دشمن ایمن شدید، یا از بیماری شفا یافتید، لذا به علت بیماری، یا بیم از دشمن، یا به علت احصار^۱، از به اتمام رساندن مناسک باز داشته

^۱ علامه رشید احمد گنگوهی در کتاب «زبدة المناسک» می‌گوید: محرمی که به سبب خوف دشمن یا درنده یا به علت غلبه بیماری در راه بماند، در اصطلاح او را «محصر» می‌نامند، اگر این فرد محصر مفرد است یا معتمر پس باید یک دم یا قیمت آن را به کسی داده آن را به مکه بفرستد تا جانور را در حرم ذبح کنند، و تاریخ وقت ذبح باید از قبل معین باشد تا محرم بعد از ذبح بتواند حلال شود. برای این ذبح ایام نحر ضروری نیست و اگر برای

نشدید؛ **«پس هر کس با عمره به سوی حج بهره بگیرد»** یعنی: هر کس به سبب فراغت از عمره، از محظورات احرام بهره بگیرد، سپس مجدداً در ماههای حج برای حج احرامی دوباره ببندد - که این را اصطلاحاً حج تمتع می‌نامند - **«بر اوست»** یعنی: برحاجی متمتع است **«که هر آنچه میسر باشد، قربانی کند»** در مکه بعد از احرام بستن برای حج تا نقصی که به سبب بهره‌گیری و تمتع وی از محظورات احرام به وجود آمده، جبران شود. و بهتر این است که این قربانی را در روز نحر (عید قربان) ذبح‌نماید **«پس کسی که قربانی‌ای نیافت»** به سبب نداشتن مال، یا به دلیل نبودن حیوان قربانی **«باید در هنگام حج سه روز، روزه بدارد»** یعنی: در ایام حج، از هنگامی که برای حج احرام می‌بندد تا یوم النحر (روز دهم ذی‌الحجه) سه روز،

کسی این دم یا قیمتش میسر نباشد، پس تا زمانی که در حرم حیوانی ذبح کرده نشود و یا خودش رفته طواف و سعی و حلق نکند، نمی‌تواند حلال شود و محصری که قارن باشد دو دم بفرستد و اگر یکی بفرستد از هیچ احرامی نمی‌تواند خارج شود. و اگر محصر نتواند دم بفرستد بلکه محصور بماند تا وقتی که مانع زائل شود و سپس خود او برود، این کار هم درست است. آنجا رفته زمان حج را دریابد چه بهتر و الا افعال عمره را ادا کرده حلال شود. و کسی که محصر می‌شود، فقط با ذبح حلال می‌شود، چه حلق بکند یا نکند. اگر پیش از ذبح حلال شد، یا مطلع شد که ذبح در حرم واقع نشده بلکه در سرزمین حل واقع شده است، پس بر وی کفاره جنایت واجب است، اگر جنایت تکرار شود، باید کفاره هم مکرر بدهد.

روزه بدارد و بهتر این است که قبل از روز ششم ذی‌الحجه، روزه‌گرفتن را آغاز کند، چرا که روزه گرفتن روز عرفه مکروه است و روزه گرفتن در ایام تشریق نیز - درقول صحیح‌تر منقول از امام شافعی - جایز نیست «و هفت روز پس از بازگشتان» به وطن و سرزمین خود باید روزه بگیرد «این ده روز کامل است». تأکید بر روی عدد ده روز، برای دفع این توهم است که حاجی نپندارد؛ میان گرفتن سه روز روزه در ایام حج، یا هفت روز در هنگام بازگشت به خانه خود، مخیر خواهد بود، نه! او مخیر نیست و این ده روز کامل را باید روزه بدارد و از آن هیچ کم نمی‌شود. پس مراد از تمتع، این است که شخص در ماه‌های حج برای انجام عمره احرام ببندد و سپس خود را حلال ساخته در مکه مقیم گردد تا فرارسیدن ایام حج که باز برای حج احرامی دوباره می‌بندد. بدین ترتیب است که حاجی در مقطع موجود میان دو احرام؛ از آن امور مباحی تمتع می‌گیرد که بهره‌گرفتن از آنها برای وی در حال احرام حلال نیست. «این» حج تمتع «برای کسی است که اهل مسجد الحرام نباشد» یعنی: از اهل مکه و اطراف آن تا محلات میقات نباشد - در نزد حنفی‌ها - و تا دو منزلی حرم ساکن نباشد - در نزد شافعی - بنابراین، اهل مکه فقط می‌توانند حاجی «مفرد» باشند، نه حاجی «تمتع» و نه حاجی «قران» زیرا تمتع، در واقع تسهیل و تخفیفی برای حجاج آفاقی یعنی غریبانی است که نیازه این رخصت دارند، چرا که مشقتهاي سفر را تحمل

کرده اند، در حالی که اهل حرم به این رخصت نیازی ندارند «و از خدا بترسید» با رعایت دقیق اوامر و بازداشتن خود از نواهی اش و بترسید از این که تجاوزی از شما سرزند «و بدانید که خدا سخت‌گیر است» برای آنان که از حدودش تجاوز می‌کنند.

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۷)

«حج در ماه‌های معینی است» یعنی: وقت انجام اعمال حج، در ماه‌های معینی است که در رأی امام مالک، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و تمام ذوالحجه. ولی در رأی جمهور علماء، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و ده روز از ماه ذوالحجه. و کسانی که گفته‌اند: احرام بستن برای حج قبل از ماه‌های معین آن جایز نیست، به این آیه استدلال کرده‌اند. بنابراین، هر کس قبل از فرارسیدن این ماه‌ها احرام بست، باید خود را با انجام دادن عمره حلال گرداند - و این مذهب امام شافعی است. پس از نظر امام شافعی، نیت حج جز در این وقت معین صحیح نیست، لذا اگر کسی قبل از ماه‌های حج احرام بست، احرام وی برای عمره منعقد می‌گردد نه برای حج. اما نظر جمهور فقها این است که: احرام بستن برای حج قبل از ماه‌های حج جایز است، ولی این کار مکروه می‌باشد زیرا سنت این است که برای حج فقط در ماه‌های حج احرام بسته شود. اما دلیل صحت احرام بستن در غیر ماه‌های حج این است

که احرام شرط حج است، پس تقدیم شرط بر ادا جایز می‌باشد، چون تقدیم وضو بر ادای نماز. **«پس هر کس در این ماهها، حج را بر خود لازم گردانید»** یعنی: به اعمال حج شروع کرد؛ با احرام بستن در ظاهر، با نیت و قصد حج در باطن و با گفتن تلبیه در نطق و بیان، لذا با این امور و مقدمات؛ حج را بر خود لازم گردانید **«پس نه رفتی است»** در حج. رفت: مقاربت جنسی و سخن‌گفتن ولو به کنایه، درباره آمیزش با زنان است **«و نه فسوقی»** است در حج. فسوق: خارج‌شدن از حدود شرع است، چه با انجام دادن آنچه که مخصوصا در حال احرام، حرام است - مانند تراشیدن سر - و چه با انجام دادن آنچه که در احرام و غیر آن حرام است - چون زنا و ظلم. بعضی گفته‌اند: فسوق؛ به معنای دشنام‌دادن است **«و نه جدالی است در حج»** جدال: مجادله کردن با کسی و به‌خشم آوردن و به ستیزه واداشتن اوست. مراد از صیغه **«نفی»** در هر سه جا، **«نهی»** است، یعنی: این امور در حج حرام است **«و هر کار خیری که انجام می‌دهید»** چون دادن صدقه‌ای **«خدا آن را می‌داند»** و بنابراین، به شما در برابر آن‌پاداش می‌دهد. این تشویق و ترغیبی است بر انجام دادن اعمال خیر بعد از ذکر شر و بر طاعت بعد از ذکر معصیت. در حدیث شریف آمده است: **«من قضي نسكه وسلم المسلمون من لسانه ويده، غفر له ما تقدم من ذنبه: هر کس مناسک حجش را انجام داد و مسلمین از آزار زبان و دستش در امان بودند، گناهان**

گذشته اش آمرزیده می‌شود». «و توشه برگیرید»
برای سفر حجتان.

سبب نزول: برخی از اعراب (اهالی یمن) می‌گفتند: چگونه ما به حج خانه پروردگاران رفته و قصد او را می‌کنیم، اما او به ما نان نمی‌دهد؟! این ممکن نیست؛ قطعاً او روزی‌مان می‌دهد. پس با اطمینان از این امر، بدون زادوبرگی به حج می‌رفتند و می‌گفتند: ما بر خدای سبحان توکل می‌کنیم.

لذا خداوند Ψ اعلام فرمود که معنای توکل این نیست و ایشان را از این کار نهی کرد و فرمود: بدانید «که درحقیقت بهترین توشه **تقوی است**» یعنی بهترین توشه برای سرای آخرت و بهترین توشه دنیا، کاری است که انسان را بر تقوای حق تعالی یاری داده و او را از درخواست کمک از مردم باز دارد «و ای خردمندان! از من پروا کنید» الباب: جمع لب است و لب هر چیز؛ خالص شده آن است، از این جهت به عقل؛ لب گفته‌اند.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ
(۱۹۸)

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس^ت روایت شده است که فرمود: عکاظ، مجنه و ذوالمجاز، سه بازار تجارتي در دوران جاهلیت بود که در ایام مناسک رونق خاصی به خود می‌گرفت، اما بعد از اسلام، مسلمانان از این که در ایام حج تجارت کنند، احساس گناه کردند و در این مورد، از رسول خدا ص سؤال نمودند، پس نازل شد: «بر شما گناهی

نیست که در طلب روزی پروردگارتان برآیید»
و تجارت و طلب روزی را با حج یکجا گردانید، ولی نباید تجارت به مقصد اصلی شما در حج تبدیل شود، و نباید مشغولیت به تجارت به نقصانی در اعمال حج شما بینجامد **«و چون از عرفات»** به سوی مزدلفه **«کوچ نمودید»** بعد از وقوف در عرفات زیرا وقوف - یعنی توقف در آن - بر حاجی فرض است و این عمل از مهمترین ارکان حج می‌باشد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: **«حج همان عرفه است»**. خاطر نشان می‌شود که روز عرفه - یعنی روز نهم ذی‌الحجه - فضیلت بزرگی داشته و گناهان بزرگ در آن بخشیده می‌شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: **«هیچ روزی که خداوند Ψ بیشترین تعداد را در آن از آتش دوزخ آزاد نماید، چون روز عرفه نیست...»**. عرفات را به این نام نامیدند، از آن‌رو که مردم در آن با یکدیگر معرفت و شناخت پیدا می‌کنند. آری! چون از عرفات کوچ نمودید **«خدا را در مشعرالحرام یاد کنید»** با تلبیه (لبیک گفتن) و ادای نمازهای مغرب، عشاء و بامداد و دعا کردن بعد از نماز بامداد. مشعرالحرام: محل کوه قزح در سرزمین مزدلفه است که امام بر آن قرار گرفته و نمازهای مغرب و عشاء روز نهم ذی‌الحجه و نماز بامداد روز دهم ذی‌الحجه را بر آن اقامه می‌کند. بعضی گفته‌اند: مشعرالحرام؛ میان دو کوه مزدلفه از تنگه عرفه تا وادی محسر قرار دارد. آن را **«مشعر»** نامیدند، چون نشانگاهی برای عبادت است و آن را

«حرام» نامیدند، چون دارای حرمت است و اعمال منهیة نباید در آن انجام شود. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است: «رسول خدا ص در مشعر الحرام به ذکر و دعا ایستادند، چندانکه صبح کاملاً روشن شد». «و یادش کنید به شکرانه آن که شما را راه نموده است» یعنی: ذکر کنید خداوند متعال را به ذکر نیکی، چنانکه به هدایتی نیکی شما را هدایت نمود و به سوی نشانه‌ها و احکام دین و مناسک حج خویش راهنمونیتان کرد «و هرآینه پیش از این، از گمراهان» از راه حق «بودید» هم در عقیده و هم در عمل؛ زیرا به عبادت بتان مشغول بوده و آنها را به پرستش و شفاعت می‌گرفتید.

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹)

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: قریش و قبایل هم‌کیش آن (قبایل حمس)، قبلاً در مزدلفه وقوف می‌کردند و سایر مردم در عرفات. آنها در توجیه این کارشان می‌گفتند: ما مانند سایر مردم نیستیم! ما «اهل الله» و حرم‌نشینان او هستیم. پس آیه کریمه نازل شد و این تبعیض را از میان برداشته اصل مساوات و برابری میان همه مسلمانان را بر پا و استوار گردانید: «سپس از همان‌جا که» انبوه «مردم روانه می‌شوند، شما نیز روانه شوید» ای قریش! یعنی: در صبحگاه روز عید برای رمی جمرات از مزدلفه به سوی منی روانه شوید. و از آنجا که اعمال حج بسیار است و انسان در انجام همه آنها از کوتاهی و قصور خالی

نیست بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را به طلب آمرزش فراخواند: «و از خداوند آمرزش بخواهید» برای گناهانتان، در اماکن نزول رحمت و مواضع قبول دعا «که خدا آمرزنده مهربان است» باید دانست که خواندن دعای «سیدالاستغفار» در اینجا و در همه اوقات، فضیلت خاصی دارد. در حدیث شریف آمده است: «سید الاستغفار این است که بنده بگوید: اللهم أنت ربي لا إله إلا أنت خلقتني وأنا عبدك وأنا على عهدك ووعدك ما استطعت، أعوذ بك من شر ما صنعت، أبوء لك بنعمتك عليّ وأبوء بذنبي، فاغفر لي فإنه لا يغفر الذنوب إلا أنت. هر کس این دعا را در شب بخواند و در آن شب بمیرد؛ وارد بهشت می‌شود و هر کس آن را در روز بخواند و در آن روز بمیرد؛ به بهشت وارد می‌شود». در صحیح مسلم آمده است که چون رسول خدا ص از نماز فارغ می‌شدند؛ سه بار از خدای عزوجل طلب مغفرت می‌کردند. ابن جریر نقل می‌کند که آن حضرت ص در شامگاه روز عرفه برای امت خویش آمرزش خواستند.

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (۲۰۰)

«پس چون مناسکتان را ادا نمودید» یعنی: چون در ایام نحر (روزهای عید قربان) از اعمال حجتان فارغ شدید، که اعمال این روزها عبارت است از: رمی جمرات، ذبح، تراشیدن سر و طواف افاضه «پس همان‌گونه که پدرانتان را یاد می‌کنید، یا بهتر و بیشتر از آن، خداوند را یاد کنید».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: رسم اعراب این بود که چون از حج خویش فارغ می‌شدند، در محل جمرات می‌ایستادند و از مفاخر نیاکان و مناقبگذشتگان خویش سخن می‌گفتند، پس خدای متعال آنان را به جای این کار به ذکر و یاد خویش فرا خواند. یاد آور می‌شویم که رسول خداص در حجه الوداع، در دومین روز از ایام تشریق، خطبه‌ای ایراد نموده و اعراب را به ترک این‌گونه فخرفروشی‌ها فراخواندند و آن این حدیث شریف ایشان است: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِن رِبْكُمْ وَاحِدٌ، وَإِن أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، أَلَا لَأُحْمَرَنَّ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجْمِي، وَلَا لَأُحْمَرَنَّ عَلَى أَسْوَدٍ، وَلَا لَأَسْوَدٌ عَلَى أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَى، أُبَلِّغُكُمْ؟ قَالُوا: بَلِّغْ رَسُولَ اللَّهِ» «ای مردم! بی‌گمان پروردگارتان یکی است و بی‌گمان پدرتان یکی است، آگاه باشید که عربی را بر عجمی و عجمی را بر عربی، سرخ را بر سیاه و سیاه را بر سرخ هیچ فضل و برتری‌ای نیست مگر به تقوی. آیا ابلاغ کرده‌ام؟ همه یکصدا گفتند: آری! رسول خداص ابلاغ نمود».

«پس، از مردمان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا در همین دنیا به ما عطا کن و حال آن که برایش در آخرت نصیبی نیست» یعنی: برای چنین کسانی بهره‌ای در آخرت نیست که آن را بطلبند زیرا تمام هم و غمشان محدود و محصور به همین دنیا است. در این آیه کریمه، مسلمانان از محدود ساختن دعاها بر طلب دنیا نهی شده اند. پس این آیه، نکوهش‌گر کسانی است که

دنیا را منتهای آمال و بزرگترین هدفشان
قرار می‌دهند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ
(۲۰۱)

«و از آنان کسانی هستند که می‌گویند:
پروردگارا! به ما در دنیا بهره نیک و در
آخرت هم بهره نیک عطا فرما و ما را از
عذاب دوزخ در امان بدار» که اینان
مؤمنانند. بهره‌نیک دنیا: چیزهایی است که
نیکوکاران در دنیا طلب می‌کنند، چون همسری
زیبا و شایسته، فرزندان صالح، روزی
پاکیزه و سلامتی و عافیت. و بهره نیک آخرت:
خشنودی پروردگار رحمان، حور عین و دیگر
پاکیزگی‌هایی است که خداوند Ψ در آن برای
پرهیزگاران نیکوکار وعده داده است. در
حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده
است: «بیشترین دعایی که رسول خدا ص آن
رامی‌خواندند، همین دعای «ربنا اتنا...»
بود.

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۲۰۲)

«اینانند که از» جنس «آنچه که به عمل
آورده‌اند» با حج و دعای مذکور «آنان را
بهره‌ای است و الله سریع الحساب است» زیرا او
را کاری از کار دیگری به خود مشغول
نمی‌گرداند، و چنان‌که در حدیث شریف آمده
است؛ او تمام خلق را در مدت نصف روز از
ایام دنیا محاسبه می‌کند.

وَأَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (۲۰۳)

«و خدا را در روزهایی معین یاد کنید» که عبارتاند از: روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه که روزهای زدن جمرات در منی بوده و بی هیچ اختلافی، ایام تشریق می‌باشند. البته ذکری که بدان مأمور شده‌اند؛ تکبیر گفتن حجاج در هنگام زدن جمرات (سنگریزه‌ها) در منی، و تکبیر گفتن سایر مسلمین در مناطق و سرزمینهایشان در تمام جهان بعد از نمازها و غیر آن، از صبح روز عرفه تا بعد از نماز عصر آخرین روز از ایام تشریق است. و در این ذکر، حاجی و غیر آن برابرند، جز این که غیر حاجی، در روز عرفه تکبیر می‌گوید، اما حاجی در آن تلبیه می‌گوید «پس هر کس شتاب کرد» به خارج شدن از منی و بنابراین، اعمال مربوطه «را در دو روز» انجام داد «گناهی بر او نیست» یعنی: هر کس در روز دوم از ایام تشریق، جمرات را زد و از منی بیرون رفت، گناهی بر او نیست «و هر کس تأخیر کرد» و جمرات را در روز سوم نیز زد، آنگاه از منی کوچ نمود، نیز «گناهی بر او نیست» چون هر دو صورت مباح است و حاجی میان هر دو امر مخیر می‌باشد. اما ماندن در منی به مدت سه شب و سه روز برای زدن جمرات، بهتر است «برای کسی که تقوی پیشه کرده است» و در حج خویش، از خدا پروا داشته است. یعنی: گناه به کسی تعلق نمی‌گیرد که در حج خویش تقوی داشته باشد. بعضی در معنی آن می‌گویند: گناه به کسی

تعلق نمی‌گیرد که بعد از بازگشتن از حج تقوی را رعایت کند و از تمام گناهان بپرهیزد «و از خدا پروا کنید و بدانید که در پیشگاه او محشور خواهید شد» در آخرت، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. بدین‌سان، خداوند متعال در هشت آیه - یعنی از آیه ۱۹۶ تا ۲۰۳ - به بیان عمده احکام حج و عمره و ارشادات خویش در آنها پرداخت. که ما در ضمن آیات، نظر فقها را نیز تا آنجا که مجال بود، به اجمال نقل کردیم.^۱

قابل ذکر است که مناسک حج در میان اعراب جاهلیت، از زمان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام شناخته بوده و اسلام نیز که آمد؛ بعد از زدودن انواع شرك و منكرات از دامن آن، آن را به حال خود ابقا کرد، ولی در آن برخی از مناسک را افزود. یادآور می‌شویم که خداوند متعال، فریضه حج را در سال ششم هجری بر مسلمانان با این فرموده‌اش: (**وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**) «آل عمران / ۹۷»، فرض گردانید و اولین حجی که مسلمانان انجام دادند، در سال نهم هجری به امارت ابوبکر صدیق^ع بود، سپس رسول خدا ص خود در سال دهم هجری عازم حج گردیدند و مناسک را به‌جای آوردند. همچنین آن حضرت ص در تمام عمرشان چهار عمره زیر را به‌جای آورده‌اند که همه آنها در ماه ذی‌القعدة بود:

۱- عمره حدیبیه، در ذی‌القعدة سال ششم.

^۱تفصیل این احکام را باید در کتب جست.

- ۲- عمره قضاء، در ذي القعدة سال هفتم.
- ۳- عمره جعرانه، در ذي القعدة سال هشتم.
- ۴- عمره همراه با حج، در ذي القعدة سال دهم.

در حديث شريف آمده است: «اداي عمره اي در رمضان، معادل با اداي حجي است که همراه با من انجام شده باشد».

بايد دانست که: علما در فرضيت حج اتفاق نظر، ولي در فرضيت عمره اختلاف نظر دارند. شافعيها و حنبليها ميگويند: عمره نيز چون حج فرض است. اما مالکيها و حنفيها بر آنند که عمره سنت است. همچنين علما در اين باره که کدام يك از حج «قران، تمتع و مفرد» بهتر است و فضيلت بيشتري دارد؛ اختلاف نظر دارند. احناف بر آنند که حج «قران» افضل است، سپس حج «تمتع» و بعد از آن حج «مفرد». مالکيها و شافعيها عکس آن را ميگويند و حنبليها بر آنند که بهتر از همه «تمتع»، سپس «افراد» و بعد از آن حج «قران» است. تعريف افراد، تمتع و قران به اجمال اين است:

۱- حج افراد: احرام بستن فقط براي حج، سپس احرام بستن براي عمره بعد از به اتمام رساندن حج است.

۲- حج تمتع: مخصوص حاجي آفاقي است و عبارت است از: احرام بستن براي عمره در ماههاي حج از ميقات، سپس احرام بستن براي حج از مکه مکرمه.

۳- حج قران: آن است که شخص براي حج و عمره با هم يكجا احرام ببندد، يابه يکي

- از آنها احرام ببندد، سپس دیگری را در آن - در یکسال و در ماههای حج - داخل گرداند.
- در اینجا به طور فهرستوار به احکام ذکر شده در این آیات اشاره می‌کنیم:**
- ۱- ادای تام و کامل حج و عمره.
 - ۲- حکم احصار، که تعریف آن گذشت.
 - ۳- احرام بستن.
 - ۴- ذبح هدی.
 - ۵- جزای (فدیه) تراشیدن سر در حال احرام.
 - ۶- فدیه حج تمتع.
 - ۷- وقت حج.
 - ۸- حکم مقیمان مسجد الحرام.
 - ۹- ممنوعات احرام.
 - ۱۰- تجارت در حج.
 - ۱۱- اصل برابری و مساوات و نفی امتیازات جاهلی در حج.
 - ۱۲- دعا و ذکر در حج.
 - ۱۳- استغفار در حج.
 - ۱۴- رمی جمرات.
 - ۱۵- وقوف به عرفه.
 - ۱۶- تکبیرگفتن و اوقات آن در ایام حج.
 - ۱۷- تلبیه گفتن.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۲۰۴)

«و از مردمان کسی هست که سخن او، تو را درباره زندگانی دنیا به شگفت می‌آورد» از آن روی که سخنش باب طبع تو و نمایانگر ایمان و خیر است. مراد از آنان: منافقانند که با سخنان چرب و نمکین، ایمان را آشکار و کفر را پنهان می‌دارند.

این آیه کریمه چنانکه در بیان سبب نزول آمده است، درباره منافقی به نام «اخنسبن شریق» نازل شد که نزد رسول خداص آمده با سخنان شیرین خویش اظهار مسلمانی کرد و همینکه از نزدشان خارج شد، در راه برگشت خود، زمینهای زراعتی مسلمانان را سوزانده و چهارپایانشان را پی و نابود کرد.

«و» آن منافق «خدا را بر آنچه در دل دارد، گواه می‌گیرد» یعنی: سوگندهایی‌جدي می‌خورد و به پیامبرص می‌گوید: خداگواه است که شما چه قدر در قلب من محبوب هستید! یا خداگواه است که من چه اندازه به اسلام وفادار و متعهد هستم! «و حال آن که او سخت‌ترین دشمنان است».

**وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْفُسَادَ (۲۰۵)**

«و چون برگردد» از نزد تو ای محمدص! «می‌شتابد» و می‌کوشد با تمام توان خود «که در زمین فساد نماید» با ویرانگری، سازماندهی اعمال خرابکارانه و ایذایی و مکر و توطئه چینی علیه مسلمین «و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند فساد را دوست ندارد» این تعبیر، همه انواع فساد را شامل می‌شود، بی‌هیچ فرقی میان آنچه که موجب فساد و تباهی در دین یا در دنیا است. بعضی گفته‌اند: مراد این است که چون ستمگر به حکومت برسد و در زمین فساد کند، خداوند Ψ بر اثر حاکمیت فسادانگیز او، باران را از خلیق بازمی‌دارد و به سبب این

امر، کشتزارها نابود و نسلها تباه می‌گردند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ (۲۰۶)
«و چون به او گفته شود؛ از خدا پروا کن، نخوت و تکبر او را به گناه می‌کشاند»
یعنی: خود بزرگبینی او را از قبول پند و اندرز باز می‌دارد، به‌خاطر گناهی که درقلب وی است و علت نفاقش می‌باشد. یا: غلبه و چیرگی هوای نفس بر او، وی را به گناه وامی‌دارد. یا: از سر استکبار و خود بزرگبینی، مرتکب کفر می‌گردد «پس جهنم برای او بس است» به‌عنوان سزا و عقاب وی «و چه بد آرامگاهی است» مهاد: بستر آماده شده برای خواب است و جهنم از روی تهکم و ریشخند به این نام نامیده شد زیرا محل استقرار کفار می‌باشد.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲۰۷)
«و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد» و از جان خویش در اعمالی چون جهاد و امر به معروف و نهی از منکر می‌گذرد. از صهیبت در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون از مکه قصد هجرت به سوی پیامبرص را کردم، قریشیان به من گفتند: ای صهیب! هنگامی که به سرزمین ما آمدی، هیچ مال و ثروتی نداشتی و اکنون با مال و ثروت از میان ما خارج می‌شوی؟ به‌خدا که هرگز اجازه این کار را به تو نمی‌دهیم! پس به آنان گفتم: اگر مالم را به شما بدهم، از سر

راهم کنار می‌روید؟ گفتند: آری! آن‌گاه مالم را به آنان دادم و راه را بر من باز کردند. حرکت کردم تا به مدینه نزد رسول خداص رسیدم، همین که رسول خداص مرا دیدند، فرمودند: «ابایحیی معامله را برد، ابایحیی معامله را برد!» آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «اکثر علما بر آنند که این آیه کریمه درباره هر مجاهدی که در راه خدا Ψ پیکار می‌کند، نازل شده است.» **«و خدا نسبت به بندگان‌ش مهربان است»** پس به آنان در برابر عمل اندک، پاداشی عظیم عنایت کرده و به بیشتر از حد توانشان مکلفشان نمی‌گرداند و از خوان بی‌کران رحمت و احسان خویش بر آنان سرازیر می‌سازد و اگر چنین نبود، شر گروه مفسدان در زمین غالب و فراگیر می‌شد تا بدانجا که دیگر در آن صلاحی باقی نمی‌ماند. علمای مالکی در بیان حکم این آیه کریمه گفته‌اند: این آیه کریمه، دلیل و هشدار است بر رعایت احتیاط در امور دین و دنیا و ضرورت تحقیق و تفحص در احوال شهود و قضات و این که حاکم نباید به ظاهر احوال مردم عمل کند تا از باطن کار آنان جست و جو نکرده باشد. اما قول صحیح - چنان‌که قرطبی گفته - این است که: به ظاهر عمل می‌شود تا آن‌گاه که خلاف آن آشکار شود، به دلیل این فرموده عمر ؓ که در بخاری روایت شده است: «ای مردم! همانا وحی قطع شده است و ما هم اکنون شما را بر آن چیزی مؤاخذه می‌کنیم که از اعمال شما بر ما آشکار می‌شود، پس هر کس به ما خیر را آشکار

ساخت، او را ایمن گردانیده و به خود نزدیک می‌گردانیم و ما را به اسرار نهان وی کاری نیست و خداوند Ψ خود حساب نهان او را می‌کند و هر کس به ما بدی را آشکار ساخت، نه او را ایمن می‌گردانیم و نه تصدیقش می‌کنیم، هرچند بگویند که کارم در نهان نیکوست».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (٢٠٨)

بعد از آن که خدای سبحان از تقسیم شدن مردم به سه طایفه مؤمنان، کافران و منافقان یاد کرد، اینک مؤمنان را چنین فرمان می‌دهد: **«ای مؤمنان! همه یکجا به آیین اسلام درآیید»** یعنی: به تمامی اسلام و به تمامی خود به آیین اسلام درآیید، به زبانها و دلهای خود و به همه ارکان و شاخه‌ها و فروع اسلام. برخی از مفسران «کافه» را حال از «ادخلوا» می‌دانند، که در این صورت معنی چنین می‌شود: ای مسلمانان! همه شما به تمامی به اسلام در آیید. ابن‌کثیر می‌گوید: «اما معنای صحیح همان معنی اول است». آری! اسلام تجزیه‌پذیر نیست و شخص مسلمان در برابر احکام ثابت و قطعی اسلام، قدرت پذیرش یا رد ندارد، پس یا باید اسلام را به تمامی آن بپذیرد، یا این که از اسلام به تمامی آن خارج است **«و از گامهای شیطان پیروی نکنید»** در تجزیه و تفرقه افگنی در دین، یا در اختلاف و کشمکش و از شبهات و گناهایی که شیطان با هدف گمراه ساختن شما به شما دستور می‌دهد،

اطاعت نکنید و به راههای او نروید «که او دشمن آشکار شماست».

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۰۹)

«و اگر دچار لغزش شدید» و پای شما از رفتن به راه حق لنگید و از آن انحراف ورزیده و به راههای شیطان گرایش پیدا کردید «پس از آن که برای شما دلایل آشکار آمد» بر این که ورود به اسلام، یگانه انتخاب بر حق است «بدانید که خداوند غالب» است و انتقام گرفتن از شما او را عاجز نمی‌گرداند «حکیم است» و جز به حق انتقام نمی‌گیرد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه کریمه درباره عبدالله بن‌سلام و یارانش از یهود که به اسلام مشرف شده بودند نازل شد، هنگامی که آنان روز شنبه را بزرگ داشتند و از گوشت و شیر شتر اظهار کراهت کردند و گفتند: یارسول‌الله! روز شنبه روزی است که ما آن را بزرگ می‌داریم، پس به ما بزرگداشت آن را اجازه دهید، تورات نیز کتاب خداوند است، لذا به ما اجازه دهید تا شبانگاه به قرائت آن بپاخیزیم! این بود که آیه کریمه نازل شد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۲۱۰)

«انتظار نمی‌کنند» آنان که از ورود به آیین اسلام سر باز زده‌اند «غیر از این که خدا نزدشان بیاید» برای داور نهایی و حساب و عذاب. یعنی: انتظار نمی‌کنند جز

این که امر وی یا عذابش بر آنان فرود آید. علمای سلف گفته‌اند: ما به صفت «آمدن» برای خداوند Ψ که در این آیه کریمه و نظایر آن از آیات بیان شده است، بدون تحریف و تعطیل و تکیف و تمثیل، ایمان داریم. آری! قول در باره صفات خداوند متعال، همچون قول در باره ذات اوست، چیزی همانند او نیست، نه در ذات، نه در صفات و نه در افعالش. «و» آنان که از ورود به آیین اسلام سرباز زده‌اند، انتظار نمی‌کشند جز این امر را که «فرشتگان» بیایند برای اجرای فرامین خدا Ψ در مورد این منحرفان «در سایبانهایی از ابر سپید» و نازک و رقیق «و کار» دآوری خواه‌ناخواه «یکسره خواهد شد» و عذابشان تحقق خواهد پذیرفت «و سرانجام، کارها به خدا بازمی‌گردد» در آخرت، آن‌گاه حق تعالی به همه مردم در برابر اعمالشان جزایی مناسب می‌دهد. این آیه کریمه اشاره‌ای است برای مؤمن به این که می‌باید به سوی توبه و اصلاح حال خویش بشتابد تا عذاب الهی او را غافلگیر نکند زیرا اگر در دوران حیاتش قیامت او را غافلگیر نسازد، مرگ یا بیماری که از عمل صالح بازش می‌دارد، غافلگیرش خواهد ساخت.

سَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۱۱)

«از بنی اسرائیل پرس؛ چه بسیار نشانه‌های روشنی به آنان دادیم» ای محمدص! از بنی اسرائیل پرس با پرسشی سرزنش‌گرانه، که

ما به وسیله انبیای خویش چه معجزات و برهانهای روشن بسیاری به سویشان فرستادیم؛ چون عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، فرود آوردن من و سلوی و غیره. یا از آنان بپرس که درباره حقانیت رسالت تو چه آیات روشنی به آنان داده ایم؟ - که هر دو تفسیر صحیح است - ولی هنگامی که آنان این نعمتهای ما را ناسپاسی کردند، به شدیدترین وجه مجازات شدند، پس همچنین است حال و روز آنان در عصر رسالت، آنگاه که به پذیرفتن تمامی اسلام فراخوانده میشوند، اما به آیات الهی کفر ورزیده و از اجابت این خواسته سر باز میزنند، پس باید سرنوشتی همانند نیاکانشان را انتظار بکشند **«و هر کس نعمت خدا را»** یعنی: هدایت و دین و آیات روشن وی را که به انبیای خویش داده است **«پس از آن که برای او آمد دگرگون سازد»** به جای شکرگزاری در برابر آنها، باید بداند **«که خداوند سخت‌کیفر است»**.

این آیه کریمه حامل چنان تهدید و تخویفی برای یهودیان است که هرگز اندازه آن را نمیتوان تصور کرد.

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۱۲)

«زندگانی دنیا در چشم کافران آراسته گردانده شده است» و با فریفته شدن به همین آرایشهاست که کفار از زندگانی آخرت رویگردانند، اما مؤمنان، مفتون این آرایشها نگشته و رویکرد ایشان به سوی آخرت است **«و»** این کفار بدبخت **«مؤمنان را**

ریشخند می‌کنند» به خاطر فقرشان و می‌گویند: بهره اینان از دنیا، همانند بهره رؤسای کفر و پیشتازان عرصه گمراهی نیست، هم آنان که رسیدن به متاع دنیا را سر منزل سعادت و محرومیت از آن را مایه بدبختی می‌دانند - خاطر نشان می‌شود که در زمان نزول این آیه کریمه غالب مؤمنان فقیر و تهیدست بودند - اما این تاریک‌دلان کور ذهن، بی‌خبر از آنند که: **«پرهیزکاران در روز قیامت از آنان برترند»** زیرا ایشان در بهشتند و کافران در دوزخ. در حدیث شریف به روایت علیؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: **«هر کس برای مرد یا زن مؤمنی خواری طلب کند، یا او را به خاطر فقر و تنگدستی اش تحقیر نماید، خدای عزوجل او را در روز قیامت تشهیر نموده و رسوایش می‌گرداند و هر کس بر مرد یا زن مؤمنی بهتان بنهد، یا به او چیزی نسبت دهد که در او نیست، خدای سبحان وی را در روز قیامت بر پشته‌ای از آتش می‌افکند تا آن که از نسبتی که به آن مؤمن داده است، بیرون آید، بی‌گمان جایگاه و منزلت یک مؤمن نزد خدای متعال، برتر و گرامی‌تر از جایگاه یک فرشته مقرب است و هیچ چیزی نزد خداوند Ψ محبوب‌تر از مرد مؤمن توبه‌کار، یا زن مؤمن توبه‌کار نیست و مؤمن در آسمان معروف و شناخته شده است، همان گونه که یک مرد در میان خانواده و فرزندان‌ش شناخته شده است.»** **«و خداوند هر کس را بخواهد، بی‌حساب»** در دنیا **«روزی می‌بخشد»** بدون اندازه، بدون حساب ایمان و کفر یا تقوی و

بدکاری وی و این از ایجابات عدل و رحمت عام او بر همه خلایق است. در حدیث شریف آمده است: «اگر دنیا نزد خداوند Ψ به اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، هرگز به کافری جرعه آبی از آن نمی‌چشانید». اما در آخرت وضع این‌گونه نیست زیرا رزق مؤمن پرهیزکار در آن وسیع‌تر از رزق وی در دنیا است، در حالی که کافر در آنجا روزی جز عذاب جهنم ندارد.

لیکن باید دانست که حال ملت‌ها و امت‌ها - بر خلاف افراد - در دنیا نیز همچون آخرت کاملاً متفاوت است زیرا سنت پروردگار درباره امت‌ها این است که با کار و تلاش و سازندگی به آنان عزت می‌دهد و با بی‌کاری و تنبلی، آنان را ذلیل می‌گرداند.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٢١٣)

«مردم، امتی یگانه بودند» یعنی: همه مردم - از دوران آدم تا عصر نوح - بر دین یگانه‌ای بودند که همانا دین اسلام است، سپس چون زمان به‌درازا کشید، پرستش‌بتها رایج شد و مردم به دو شاخه ایمان و کفر تقسیم شدند. بعضی گفته‌اند: مراد، نوح و همراهان وی در کشتی هستند که همه بر آیین توحید بودند. اما رأی اول، رأی جمهور مفسران است. یادآور می‌شویم که لفظ «امت» در قرآن کریم به معانی ذیل به‌کار رفته است:

۱- جماعت. ۲ - ملت؛ یعنی کیش و آیین. ۳ - زمان. ۴ - امام. و چنانکه گفتیم، مراد از آن در اینجا - در رأی اکثر مفسران - دین و آیین است **«پس خداوند پیامبران را برانگیخت»** برای هدایت بشر. اما در اینجا رأی دیگری است که می‌گوید: مردم همه در گمراهی يك امت بودند، پس خداوند Ψ پیامبران \ddagger را برای هدایت بشر برانگیخت. ولي ابن‌کثیر رأی جمهور را ترجیح داده، یعنی این که: مردم همه امت هدایت بودند و بعد از آن که در کار دین اختلاف کردند، خداوند Ψ پیامبران \ddagger را برانگیخت: **«مژده آور و بیم‌دهنده»** مژده آور برای اهلیمان و عمل صالح و بیم‌دهنده برای اهل کفر و فساد **«و با آنان، کتاب»** یعنی: جنس کتب آسمانی **«را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند»** از عقاید و امور غیبی و حسن و قبح اعمال **«داوری کند»** یعنی: تاکتایهای آسمانی، میان مردم داور باشد. ابن‌عباس ك می‌گوید: **«میان نوح و آدم علیهما السلام ده قرن فاصله بود و مردم در این ده قرن، همه بر شریعت حق پایدار بودند و بعد از آن بود که در دین اختلاف پدیدار شد»**. پیامبرانی که قرآن از آنان به نام یاد کرده، هجده تن‌اند. **«و هیچ کس در آن»** یعنی: در کتب آسمانی سابق **«اختلاف نکرد، مگر کسانی که»** این کتابها **«به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برایشان آمد، از رشک و رقابتی که با هم داشتند»** یعنی: اختلاف نکردند، مگر به سبب حسد و حرص بر دنیا، در حالی که کتب

آسمانی، داعی اتفاق و وحدت و مایه رهنمونی‌شان به راه هدایت بود. مراد از آنان؛ یهودیان و مسیحیانند «پس خداوند، مؤمنان را به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد» یعنی: خداوند Ψ امت محمدص را با بیان علل اختلافات پیشینیان در قرآن، به سوی حق هدایت کرد «به اذن خویش» یعنی: به فرمان و علم خویش «و خداوند هر که را خواهد» از خلق خویش «به سوی راه راست هدایت می‌کند» و حکمت و حجت بالغه، از آن اوست.

در دعای مأثور آمده است: «اللهم أرنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه، وأرنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه، ولا تجعله ملتبساً علينا فنضل، واجعلنا للمتقين إماما: بارخدا یا! به ما حق را، حق بنمایان و پیروی از آن را روزی‌مان کن و به ما باطل را باطل بنمایان و پرهیز از آن را روزی‌مان کن و آن را بر ما پوشیده و مبهم نگردان که گمراه می‌شویم و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان». در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ما آخرین امت (در دنیا) و اولین آنها در روز قیامت هستیم و اولین کسانی هستیم که به بهشت وارد می‌شویم، لیکن امتهای دیگر قبل از ما کتاب داده شده‌اند و ما بعد از آنان، اما خداوند Ψ ما را به آنچه از حق که آنان در آن اختلاف کردند، هدایت نمود، پس این روز - یعنی روز جمعه - روزی است که آنها در آن اختلاف کردند و خدا Ψ ما را به آن رهنمون شد بنابراین،

مردم در آن پیرو ما هستند زیرا فردا -
شنبه - برای یهود و پس فردا - یکشنبه -
برای نصاری است». یعنی: عید ما جمعه است و
عید آنها روزهای شنبه و یکشنبه.

ابن کثیر از عبدالرحمن بن زید بن اسلم τ و او
از پدرش نقل می کند که در تفسیر فرموده
خداوند متعال: (**فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ**
بِأَذْنِهِ ه) فرمود: «سایر امتها در روز جمعه
اختلاف کردند؛ زیرا یهود روز شنبه را برای
خود عید گرفتند و نصاری روز یکشنبه را، پس
خداوند Ψ امت محمدص را به روز جمعه هدایت
نمود. همچنان آنان در قبله اختلاف کردند؛
زیرا نصاری به سوی مشرق روی آوردند و یهود
به سوی بیت المقدس، لذا خداوند متعال امت
محمدص را به سوی کعبه رهنمون شد. همین
طور در نماز اختلاف کردند؛ به گونه ای که
برخی از آنان رکوع می کنند نه سجده و برخی
سجده می کنند نه رکوع، برخی در حال نماز
سخن می گویند و برخی در حال نماز راه
می روند، پس خداوند Ψ امت محمدص را به
نماز حقیقی هدایت نمود. همین گونه در
روزه اختلاف کردند؛ به طوری که برخی از
آنها قسمتی از روز را روزه می گیرند و
برخی از آنها از غذاهای مخصوصی روزه
می گیرند، پس خداوند Ψ امت محمدص را در
این امر نیز به حق راه نمود. همچنان در
باره ابراهیم \cup اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان
گفتند که ابراهیم \cup یهودی بود و نصاری
گفتند که او نصرانی بود، در حالی که خدای
عزوجل او را مسلمانی پاک دین گردانیده

بود، پس خداوند Ψ امت محمدص را در این امر نیز به حق راه نمود. همین طور درباره عیسی \cup اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان بر وی دروغ بسته و به مادرش بهتانی عظیم نسبت دادند و نصاری - پناه بر خدا - او را یکی از سه خدا پنداشتند - اما خداوند Ψ او را روح و کلمه و بنده خویش معرفی کرد و امت محمدص را در این مورد نیز به حق راه نمود.»

ابوالعالیه می‌گفت: «این‌آیه، راه خروجی از شبهات و گمراهی‌ها و فتنه هاست.»

**أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتُمُ
الْبِأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ
أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (٢١٤)**

«آیا پنداشتید» ای امت محمدص «که داخل بهشت می‌شوید» یعنی: بلکه پنداشتید. زیرا «بل» مفید افتتاح سخنی جدید است «و حال آن که هنوز مانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمد، بر سر شما نیامده است؟» یعنی: پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید؟ در حالی که شما همانند امتهای پیشین مورد امتحان ما قرار نگرفته‌اید تا چنان‌که آنان شکیبایی پیشه کردند، صبر و پایداری ورزید «انان دچار سختی و زیان شدند» یعنی: فقری بسیار سخت را تحمل کرده و بیماریها و زخمها در راه خدا Ψ برداشتند. بآساء: فقر و تنگدستی شدید و همه رنج‌هایی است که به انسان در غیر بدن وی می‌رسد؛ چون گرفتن مال، طردکردن وی از خانه و وطن و تهدید امنیت

و آسایش وی. اما ضراء: بیماری و هر آن چیزی است که به انسان در بدنش می‌رسد، چون زخم و قتل... «و تکانها خوردند» با بیم و هراسها و این حالت استمرار یافت؛ «تا جایی که پیامبر خدا و کسانی که با وی ایمان آورده بودند، گفتند: پس نصرت الهی کی فرا می‌رسد؟» این سخن را در طلب نصرت الهی و احساس دیر کرد و طولانی شدن زمان آن بر زبان آوردند. آن‌گاه خدای عزوجل ایشان را با این گفته خویش بشارت داد: «بدانید که نصرت الهی نزدیک است».

از قتاده و سدی در بیان سبب نزول روایت شده است که گفتند: این آیه کریمه در غزوه احزاب - آن‌گاه که مسلمانان با رنجها، مشکلات و فشارهای طاقت‌فرسای روبرو شدند - نازل گردید تا ضمن مژده دادنشان به فتح و گشایش، این حقیقت را نیز به ایشان خاطر نشان سازد که ایمان، حقوق و واجباتی دارد که سرانجام به سعادت هردو جهان منتهی می‌شود، اما این سعادت دو جهانی را همین‌گونه مجانی و آسان نمی‌دهند، بلکه مؤمن باید مأموریت و رسالت خویش را در زندگی ایفا کند و جان‌نثارانه به میدانهای جهاد و مبارزه با دشمن و مجاهده بانفس خویش بشتابد و کاخ ایمان را با آرایشی از عمل صالح و بر زیربنایی از تقوی و اخلاص بر افرازد تا مستحق این پاداش گردد.

**يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى
وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (٢١٥)**

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده اند: مؤمنان از رسول خدا ص پرسیدند که چه چیزی از اموال خود را انفاق کنند؟ پس نازل شد: «از تومی‌پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: آنچه که از خیر انفاق کنید» یعنی: از مال پاک و حلال. چنین مالی «خیر» نامیده شد زیرا در راه‌های خیر انفاق می‌شود «پس به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه مانده تعلق دارد و هر نیکی‌ای که انجام دهید، البته خدا به آن دانا است» و در برابر آن پاداش می‌دهد. تفسیر نظیر این عبارت در آیه (۱۷۷) گذشت. ملاحظه می‌کنیم که مؤمنان از چیزی که باید انفاق کنند پرسیدند، اما خداوند Ψ از نحوه مصرف صدقات به آنان پاسخ داد تا تنبیهی بر این حقیقت باشد که این امر به دانستن مقدم‌تر است.

صحیح آن است که این آیه کریمه محکم است نه منسوخ زیرا این آیه برای بیان وجوه مصرف صدقه نافله است، چرا که مقدار انفاق را تعیین نکرده است، در حالی که مقدار زکات فرض به اجماع معین است. در حدیث شریف آمده است: «برمادر، پدر، خواهر و برادرت، سپس بر نزدیکتر... و نزدیکتر انفاق کن».

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶)

«بر شما جهاد فرض شده است» و این، یکی از موارد آزمون شماست. مراد از جهاد در اینجا، جنگ مسلحانه با کفار است «و آن

برای شما ناخوشایند است» کره: مشقتی است که خوشایند نفسها نیست. آری! جهاد مشقت‌آمیز است زیرا مستلزم صرف مال و صرف جان و جدایی از خانه و خانواده می‌باشد «و چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید، در حالی که آن به سود شما باشد» همانند جهاد، که چه بسا در آن پیروز و فاتح شده، هم به غنیمت می‌رسید و هم به اجر و پاداش الهی و کسانی هم که کشته می‌شوند، به فیض شهادت نایل می‌گردند «و چه بسا چیزی را خوش داشته باشید» چون استراحت و ترک جهاد «در حالی که آن به زیان شما باشد» زیرا در آن صورت، دشمن بر شما چیره شده و مغلوبتان می‌کند و در درون خانه و عمق سرزمینتان، قصد جان و مال و ناموستان را کرده و شما را باسختی‌ها و مصایبی روبرو می‌سازد که بسیار سخت‌تر از جهادی است که شما آن را ناخوش می‌دارید و این افزون بر منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت دیگری است که آنها را با ترک جهاد از دست می‌دهید «و خداوند می‌داند» که صلاح و رستگاری شما در چیست «و شما نمی‌دانید».

ابن عباس^ع در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «چون جهاد بر مسلمانان فرض شد، این کار بر آنان سخت و دشوار آمد و آن را ناخوش داشتند، پس آیه کریمه نازل گردید». عکرمه می‌گوید: «بعد از نزول این آیه کریمه، محبت جهاد در دل‌های مسلمانان ریشه دار شد». ابن شهاب زهري می‌گوید: «جهاد، فریضه‌ای برگردن همه آحاد امت است، چه آنان که در میدان جهادند و چه آنان که

در منازل خود هستند زیرا کسیکه در خانه خود نشسته است، اگر به کمک فراخوانده شد، باید کمک کند و اگر از وی فریادرسی شد، باید به فریاد برسد و اگر به او فرمان رفتن به جهاد داده شد، باید عازم جهاد شود و اگر هم به او نیازی نبود، درخانه خویش می‌نشیند». یعنی: حقیقت امر چنین است و چنین باید باشد. از این جهت در حدیث شریف آمده است: «من مات ولم یغز و لم یحدث نفسه با الغزو مات میتة جاهلیة: هر کس بمیرد، در حالی که جهاد نکرده و در اندیشه و نهاد خویش هم‌اندیشه و نیت جهاد را نداشته، به مرگ جاهلیت مرده است». جمهور علما بر آنند که جهاد - به حسب نیاز یا به حسب حال - بر تمام مسلمانان فرض عین است، بدین ترتیب که اگر غلبه با اسلام بود، جهاد فرض کفایه است و اگر غلبه با دشمن بود، جهاد تا تحقق پیروزی فرض عین است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٢١٧)

«از تو» ای پیامبرص! «درباره جنگ در ماه حرام می‌پرسند» که حکم آن چیست؟ «بگو: جنگیدن در آن گناهی بزرگ است» و کاری نارواست «اما بازداشتن از راه خدا و کفرورزیدن به خداوند و بازداشتن از مسجدالحرام و راندن اهل آن، در نزد خداوند

نارواتر است» که کفار مکه، همه این اعمال را مرتکب می‌شدند **«و فتنه از کشتار بزرگتر است»** مراد از فتنه در اینجا: واداشتن و برانگیختن مستضعفان مؤمن به ترک دینشان با آزار و شکنجه است، که این بزرگتر از کشتن آنهاست - اگرحتی آنان را می‌کشتند **«و اینان همچنان»** مستمرا **«با شما کارزار می‌کنند»** و دشمنی می‌ورزند **«تا اگر بتوانند»** زمینه را برای آن آماده کنند که **«شما را از دینتان برگردانند»** به سوی کفر **«و هر کس از شما که از دینش برگردد و درحال کفر بمیرد، اعمالش در دنیا و آخرت باطل»** و تباه **«شده است»** باید دانست که در دنیا برمرتد حکم مسلمان جاری نمی‌شود و او - چنانچه بر کفر بمیرد - چیزی از ثواب آخرت را نیز که اسلام ایجادکننده آن است، به دست نمی‌آورد **«و اینان دوزخی‌اند و جاودانه در آنند»**.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: رسول خداص دو ماه قبل از غزوه بدر، سربهای را به فرماندهی عبدالله بن جحش^ت برای ترصد (کمین) کاروانی از قریش اعزام کردند، آنها با کاروان «عمروبن حضرمی» که از طایف به مقصد مکه روان بود، روبرو شدند، شب اول ماه رجب الحرام بود، اما مسلمانان از حلول ماه حرام آگاه نبودند، پس به آن کاروان حمله برده عمروبن حضرمی را کشتند و اموال کاروان را به غنیمت گرفتند و چون نزد رسول خداص آمدند، آن حضرتص به آنها فرمود: **«سوگند به خدا که من شما را به جنگیدن در ماه حرام دستور**

نداده بودم». آن حضرتص، غنایم را نیز از ایشان تحویل نگرفتند. ازسوی دیگر، مشرکان هم این موضوع را دست‌آویز خویش قرار داده، پیامبرص را مورد سرزنش قرار می‌دادند که مقدسات را زیر پا می‌گذارد و حرمتها را می‌شکند! همان بود که آیه‌کریمه نازل شد. آن‌گاه رسول خداص غنایم را تحویل گرفتند. آیه کریمه بر حرمت جنگ در ماههای حرام دلالت می‌کند، لیکن جمهور علمابر آنند که حکم این آیه کریمه به آیه (۵) از سوره «توبه» منسوخ شده، لذا جنگیدن با مشرکان در ماههای حرام مباح است. چنانچه رسول خداص خود با قبيله هوازن در حنین و با قبيله ثقیف در طایف جنگیدند و این در ماه حرام بود.

بیان برخی از احکام:

۱- مالك و ابوحنيفه بر آنند که ارتداد هدر دهنده و از بین‌برنده اعمال نیک است، حتی اگر مرتد مجدداً به اسلام برگردد. ولی شافعی می‌گوید: هدر رفتن عمل مرتد، مشروط به آن است که او بر کفر بمیرد.

۲- حنفيها بر آنند که مستحب است تا مرتد به توبه فرا خوانده شود و اسلام بروی عرضه گردد، لیکن این کار واجب نیست، اما جمهور فقها بر آنند که فراخواندن وی به توبه قبل از کشتنش - تا سه بار - واجب است.

۳- میراث مرتد: از نظر ابوحنيفه: آنچه که مرتد در حال ارتداد خویش به دست آورده است، مال «فیء» است و به بیت‌المال مربوط می‌شود، ولی آنچه که در حال اسلام به دست آورده و سپس مرتد شده، به ورثه مسلمانان

تعلق می‌گیرد. اما مالک، شافعی و احمد بر آنند که میراث وی در هر حال متعلق به بیت‌المال می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۱۸)

«آنان که ایمان آوردند» و بر ایمانشان پایداری کرده‌اند «و کسانی که در راه خدا» از دار کفر به سوی دار اسلام «هجرت» کرده‌اند «و» آنان که «جهاد کرده‌اند، به رحمت الهی امیدوارند و خداوند آمرزگار مهربان است».

علما در بیان احکام گفته‌اند: از علت فرضیت هجرت چنین دانسته می‌شود که هر جا و هر گاه که این علت در هر زمان و مکانی تکرار شد، هجرت بر مسلمان فرض است، پس برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در سرزمینی که در آن به خاطر دین و عقیده و عملش مورد آزار و تحت فشار قرار می‌گیرد، اقامت گزیند.

بیان سبب نزول: این آیه کریمه درباره سریه (گروه) عبدالله بن جحش نازل شد زیرا ایشان گفتند: یا رسول‌الله! آیا می‌توانیم امیدوار باشیم که حمله به کاروان حضرمی برای ما غزوه‌ای به حساب می‌آید که در آن، مستحق دریافت اجر مجاهدان باشیم؟ همان بود که خداوند Ψ از این حقیقت که ایشان به دلیل ایمان، هجرت و جهاد خویش، باید امیدوار پاداش الهی باشند، خبر داد.

**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ
مَنْ نَفَعَهُمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
تَتَفَكَّرُونَ (٢١٩)**

مفسران در بیان سبب نزول ابتدای آیه کریمه گفته اند: عمر بن خطاب، معاذ بن جبل و جمعی از انصار ۱۷ نزد رسول خدا ص آمدند و گفتند: یا رسول الله! درباره شراب و قمار به ما فتوی بدهید زیرا این دو از بین برنده عقل و غارتگر مال اند. پس خداوند متعال این آیه کریمه را نازل فرمود. از روایات رسیده در این باره چنین برمی آید که تحریم شراب در اسلام تدریجی بوده و چهار مرحله را پشت سر گذاشته است، که البته این سیاست تربیتی موفقی است، لذا برای درمان عادت ریشه دار شرابخواری و رهانیدن مردم از این آفت بزرگ، چهار آیه کریمه نازل شد:

۱- آیه: (**وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا**) «نحل/۶۷»، که با نزول این آیه کریمه

هنوز شراب بر مسلمانان حلال بود.
۲- آیه: (**وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ...**) یعنی: همین آیه، که پس از نزول آن گروهی از شراب نوشی دست کشیدند و جمعی هم به آن ادامه دادند و نزول آن مقدمه ای بر حرمت قطعی شراب در سوره «مائده» است.

۳- آیه: (**لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى...**) «نساء/۴۳»، که مسلمانان را از شراب نوشی در اوقات نماز نهي کرد.

۴- و چهارمین آیه: (**إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...**) «مائده /۹۰» است که شراب و قمار... رابه طور قطع تحریم کرد.

«درباره خمر و میسر از تو می‌پرسند» شراب را «خمر» نامیدند؛ زیرا خمر به معنای پوشاندن است و شراب نیز عقل را می‌پوشاند و از کار می‌اندازد. خمر در رأی حنفی‌ها عبارت است از: آب انگوری که همچنان گذاشته شود تا به غلیان آمده و بی‌آن که آتشی به آن نزدیک شود، تیره شود و کف بیرون آورد. و از غیر آب انگور نیز، هرآنچه که عقل را بپوشاند و مستی‌آور باشد، در حکم شراب انگور است، اما بجز شراب انگور، مقدار اندک از دیگر شرابها که سکرآور نباشد، حرام نیست. ولی در رأی جمهور فقها، «خمر» بر آب سکرآور انگور، خرما، ذرت و هر مسکر دیگری اطلاق می‌شود بنابراین، کم و بسیار آن حرام است.

میسر: قمار است و از «یسر» برگرفته شده که به معنای آسانی است زیرا قمار کسبی است بی‌مشقت و بی‌زحمت. قمار اعراب با تیر بود که با آنها بر سر گوشت‌شتر، قمار می‌کردند، بدین ترتیب که ده تیر برداشته بر روی هفت عدد از آنها سهمی معین را می‌نوشتند و سه تا از آنها را بی‌علامت و نشان باقی می‌گذاشتند، آنگاه شترانی را به نسیه می‌خریدند و قبل از شروع قمار، آنها را ذبح کرده به بیست و هشت یا ده قسمت تقسیم می‌کردند، آن گاه تیرهای ده‌گانه را در کیسه‌ای نهاده و شخص معتمدی از آنان بعد از حرکت دادن کامل آن کیسه، یکی یکی آنها را بیرون می‌آورد، پس کسی که تیر دارای بهره‌ای نصیبش می‌شد، بهره‌اش را می‌گرفت و کسی که تیر بی‌نشانی به نامش

خارج می‌شد، چیزی نمی‌گرفت و به علاوه بهای همه شتران را تاوان می‌داد، سپس این بهره‌ها را به فقرا می‌دادند و خود از آن چیزی نمی‌خوردند و به این کار افتخار می‌کردند و کسی را که با آنان در این کار مشارکت نمی‌کرد، مورد نکوهش قرار می‌دادند. جمعی از علمای سلف گفته‌اند: «هر چیزی که در آن معنی قمار، یعنی گرفتن مال توسط فرد برنده از فرد بازنده به وسیله بازی باشد - از قبیل نرد، یا شطرنج، یا غیر آن از بازیهای دیگر و حتی بازی بچه‌ها با گردو و تیله - از قمار است».

«بگو: در آن دو» یعنی در شراب و قمار **«گناهی بزرگ و منافی برای مردم است»** گناه: سخن یا عملی است که زیانبار باشد و زیان گناه یا در بدن است، یا در روان، یا در عقل، یا در مال، که زیان شراب شامل همه اینهاست. و از جمله گناهان متعلق به شراب؛ جنگ وجدال و فحش و ناسزاگویی، به تعطیل انجامیدن نمازها و ترک سایر تکالیف شرعی از سوی فرد می‌گسار است. منفعت شراب یا اقتصادی است، یا شهوانی؛ منفعت شهوانی شراب با نشاط و طراوتی است که به‌طور گذرا برای فرد شرابخوار دست می‌دهد، اما منفعت اقتصادی آن در تجارت آن است. گناه قمار: فقر و باختن مال و دشمنی و دل‌آزاری و کینه‌ورزی قماربازان با یکدیگر است و منفعت آن: سودی است که از طریق آن به فقر می‌رسد، یا منفعت آن؛ به دست آوردن مال از سوی شخص برنده، بدون زحمت است **«ولی گناه آنها از سود آنها**

بزرگتر است» زیرا هیچ خیر و منفعتی، با فساد عقل که لازمه شرابنوشی است، برابر نمی‌باشد و هیچ خیری در قمار نمی‌تواند با خطر کردن (ریسک) در مال و خود را در معرض فقر قرار دادن و جلب دشمنی‌هایی برابر باشد که از آن پدید می‌آید و چه بسا که قماربازی و شرابنوشی به ریختن خونها و هتك حرمتها بینجامد. صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «برگه‌های بخت آزمایی، قمار محسوب می‌شود و حرام می‌باشد».

«و از تو می‌پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو مازاد بر مخارج خانواده خود را» برخی از علما بر آنند که این بخش از آیه کریمه، با آیه زکات فرض منسوخ شده. اما صحیح آن است که حکم این آیه کریمه ثابت است و منسوخ نیست و جمهور مفسران بر آنند که حکم آن در مورد صدقه نافله می‌باشد. **«بدین‌سان خداوند آیات خود را برای‌تان روشن می‌سازد، باشد که در دنیا تفکر کنید»** و مقداری از اموال خویش را برای رونق دادن به امور زندگی‌تان نگه دارید **«و در آخرت»** نیز تفکر کنید، لذا بقیه آن را در وجوهی مصرف نمایید که شما را به رونق دادن آخرت‌تان یاری می‌کند، لذا باید هم در کار دنیا بیندیشید و هم در کار آخرت. ابن عباس ك می‌گوید: **«یعنی: در زوال و فناي دنیا و روی آوردن به‌سوی بقای آخرت بیندیشید»**.

در توضیح معانی آیه کریمه، احادیث بسیاری آمده است، از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا ص است که

فرمودند: «هرگاه یکی از شما فقیر بود، باید از خودش شروع کند و اگر از نیاز وی چیزی افزون شد، باید همراه با خود، به افراد تحت تکفلش بپردازد، سپس اگر بعد از آن افزونی‌ای یافت، باید به دیگران صدقه کند».

سبب نزول قسمت دوم آیه، یعنی: (**وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ...**) بنا به روایت ابن عباس[ؓ] این بود که: چون صحابه[ؓ] به انفاق در راه خدا^ﷻ فرمان یافتند، جمعی از آنان نزد رسول خدا ص آمده و گفتند: ما نمی‌دانیم که این انفاقی که بدان مأمور شده‌ایم، چیست و چه مقدار از اموالمان را باید انفاق کنیم؟ پس نازل شد: (**وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ...**)

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَآخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰)

«و در باره یتیمان از تو می‌پرسند» یعنی: از تکفل و سرپرستی ایشان و مشکلاتی که سرپرستان در این عرصه دارند زیرا اگر آنان را به حال خویش بگذارند، گنهکار می‌شوند و اگر مال خود را از اموالشان جدا سازند و برای آنها خوراک جداگانه‌ای در نظر بگیرند، این کاری است دشوار، پس چه باید بکنند؟ «بگو: کار کردن به صلاح آنان بهتر است» از این که آنان را به حال خود رها کنید «و اگر با آنان همزیستی کنید» و غذا و خوراک و برنامه معیشت آنان را با خود

يكجا سازيد «آنها برادران» ديني «شما هستند» يعني: اين كار جايز است و به شما در اين باره رخصت داده ميشود «و خدا مفسد را از مصلح بازمي شناسد» اين هشداري به اوليائي ايتام است. يعني: خدا Ψ مي داند كه چه كسي قصد خوردن و تباه ساختن مال يتيم را دارد و چه كسي از اين كار احساس گناه كرده و در پي اصلاح و رشد اموال يتيم و بهبود آينده وي است «و اگر خدا مي خواست» در اين باره «شما را به دشواري مي انداخت» ولي كار را بر شما گشاده گردانيد و به شما اجازه همزيستي و آميزش با ايتام را داد، پس، از تباه ساختن اموالشان بپرهيزيد «همانا خداوند غالب و چيره است» بر كار خويش «حكيم» است در احكام و در آفرينش خويش.

در بيان سبب نزول آيه كريمه از ابن عباس τ روايت شده است كه فرمود: آن گاه كه آيه: (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (و به مال يتيم نزديك نشويد، مگر به شيوه اي كه نيكوتر است) «انعام ۱۵۲/»، و آيه: (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى) (همانا كساني كه اموال يتيمان را مي خورند...) «نساء ۱۰/» نازل شد؛ هر كسي كه يتيمي در خانه اش بود، خوراك خود را از خوراكش و نوشيدني خود را از نوشيدني اش جدا ساخت و چنان بود كه اگر از غذاي يتيم چيزي باقي مي ماند، آن را براي اش ننگه مي داشتند كه بعدا آن را بخورد و چه بسا كه او نمي خورد و باقي مانده غذا فاسد ميشد. پس اين شيوه كار برآنان دشوار شد و ناگزير اين قضيه را با رسول خداص در ميان

گذاشتند. آنگاه خداوند متعال این آیه کریمه را نازل کرد.

بیان احکام: امام ابوحنیفه: بر آن است که اگر سرپرست یا وصی یتیم دختر، نکاح دادن وی را به صلاح حالش بداند؛ می‌تواند او را به نکاح دهد و هم می‌تواند خود با وی ازدواج کند. جصاص از مضمون آیه: (**قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ**) جایز بودن اجتهاد در احکام حوادث را استنباط کرده است زیرا اصلاح مورد نظر آیه کریمه در مورد یتیمان، از راه اجتهاد و حدس غالب، دانسته می‌شود.

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَا أُمَّةً مُّؤْمِنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكَحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱)

«و با زنان مشرک ازدواج نکنید، مگر آن که ایمان بیاورند» مشرکات: زنان بتپرست اند و ازدواج مسلمانان با سایر زنان کافر حربی غیر کتابی نیز همانند آنان حرام است، مگر زنان یهودی و مسیحی، که ازدواج با آنان جایز است، چنان‌که حکم آن در آیه (۵) از سوره «مائده» می‌آید. «و البته کنیزی مؤمن بهتر از زن آزاد مشرکی است» یعنی: اگر یکی از شما با کنیزی مسلمان ازدواج کند، این برایش از ازدواج با زن آزاد کافری بهتر است «هرچند که زیبایی او شما را به شگفت آورد» یعنی: هر چند آن زن کافر شما را با زیبایی، یا ثروت، یا اشرافیت خود به شگفت آورد «و زنان مسلمان را» مطلقاً «به همسری مشرکان در نیاورید،

مگر آن که ایمان آورند. و برده‌ای مؤمن بهتر از مرد آزاد مشرکی است، هرچند شما را به شگفت آورد» مال و ثروت و جاه و جمال وی. اجماع امت بر این است که مرد مشرک به هیچ وجهی از وجوه نمی‌تواند با زن مؤمنی هم‌بستر شود، به سبب خفت و ذلتی که از این کار به اسلام رخ می‌نماید، و قطعا اسلام این خفت را نمی‌پذیرد «آنان» اشاره به سوی مردان و زنان مشرک است «به سوی آتش دوزخ فرامی‌خوانند» یعنی: آنان با معاشرت، گفتار و کردار خود، شما را به سوی اعمالی فرامی‌خوانند که موجب آتش دوزخ است، پس خویشاوندی و معاشرت و مصاحبت آنان، خطر عظیمی را متوجه دین انسان مسلمان و فرزندان وی می‌گرداند، لذا هرگز برای یک فرد مسلمان جایز نیست تا خود و خانواده خویش را در معرض چنین خطری قرار دهد «و خداوند فرامی‌خواند» بر زبان پیامبرانش «به سوی بهشت و آمرزش» یعنی: به سوی عملی که موجب قطعی شدن بهشت برای عمل‌کننده است «به اذن خویش» یعنی: به اراده خویش. بنابراین، ازدواج مرد مؤمن نیکوکار با زن مؤمن نیکوکار، در پرتو معاشرت، گفتار و رفتار شایسته؛ خود فراخواننده به سوی بهشت است «و آیات خود را برای مردم روشن می‌گرداند، باشد که متذکر شوند» و خیر را از شر تمییز داده و از حکم حق تعالی سر بر نتابند.

در حدیث شریف آمده است: «تنکح المرأة لأربع: لمالها ولحسبها ولجمالها ولدینها، فإظفر بذات الدین تربت یداک: زن برای

چهار چیز به نکاح گرفته می‌شود: برای مالش، برای حسب و نسبش، برای زیبایی‌اش و برای دینش، پس تو به سوی زن دیندار بشتاب، دست‌هایت خاک آلود باد!». همچنان در حدیث شریف آمده است: «الدنيا متاع وخير متاع الدنيا المرأة الصالحة: دنیا (همه‌اش) متاع است و بهترین متاع دنیا زن شایسته می‌باشد». همچنان در حدیث شریف آمده است: «لا تنكحو النساء لحسنهن فعسى حسنهن أن يرديهن، ولا تنكوهن على أموالهن، فعسى أموالهن أن تطغيهن، وانكوهن على الدين، فلأمة سوداء جرداء ذات دين أفضل: زنان را به‌خاطر زیبایی‌شان به نکاح نگیرید زیرا چه بسا زیبایی‌شان هلاکشان گرداند و با آنان به‌خاطر اموالشان ازدواج نکنید زیرا چه بسا اموالشان سرکششان گرداند و بر اساس دینداری‌شان با آنان ازدواج کنید زیرا به‌طور قطع کنیزکی سیاه و کچل، اما متدینی بهتر است».

حکمت در این که شریعت مطهر اسلام، ازدواج مرد مسلمان را با زن اهل کتاب‌جایز، ولی ازدواج زن مسلمان با مرد کتابی را ناجایز دانسته، این است که: زن کتابی می‌تواند با ازدواج با یک مرد مسلمان، بر دین و آیینش باقی بماند زیرا مرد مسلمان به اصول ادیان آسمانی دیگر نیز باورمند است، اما زن مسلمان غالباً نمی‌تواند بدون تأثیرپذیری از مرد اهل کتاب، با وی زندگی مشترکی داشته باشد، به دلیل آن که قدرت سرپرستی با مرد است و قطعاً وفاق و انسجام

روحي و معنوي آن دو برهم ميخورد. با اين حال، ازدواج مرد مسلمان با زن كتابي نيز - در عين جايز بودن - مكروه مي باشد. ائمه اربعه، بر حرمت ازدواج مسلمان با زن مجوسي (آتشپرست)، اتفاق نظر دارند.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَدْيٌ فَاعْتَزَلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (٢٢٢)

«و از تو درباره حيض مي پرسند، بگو: آن اذي است» حيض در اصطلاح شرع: خون فاسدي است که در هر ماه يك دوره از رحم زن خارج مي شود و کمترین مدت آن در نزد ابوحنيفه و يارانش سه روز و اکثر آن ده روز است و آنچه از اين مدت کم يا برآن افزون شود، «استحاضه»^۱ است نه حيض. کمترین مدت حيض در نزد شافعي و احمد يك شبانه روز و در نزد مالك يك بار جهش خون حتي دريك لحظه است و اکثر آن پانزده روز است و آنچه بر اين مدت افزون شد، استحاضه مي باشد. اذي: کنايه از پليدي و آسيب است. «پس در مدت حيض از زنان کناره بگيريد» مراد از اين کناره گيري، ترك مقاربت جنسي است، نه ترك همنشيني يا لمس کردن آنان زيرا در رأي حنبلي ها، هر نوع بهره گيري و لذت جويي از آنان - بجز مقاربت - جايز است. اما در رأي جمهور فقها، کناره گيري از زن حايض از

^۱ استحاضه، خونی است که به علت بيماری يا عارضه ديگری غير از حيض، پديد می آيد. خون استحاضه - در مذهب احناف - نه مانع روزه است، نه مانع نماز و نه مانع هم بستر شدن.

میان ناف تا زانوی آن واجب است. و چنانکه در بیان سبب نزول آیه کریمه به روایت انس بن مالک آمده است، اسلام؛ سنت یهود و اعراب عصر جاهلیت را که بر زنان حیض سخت می‌گرفتند و با آنان هم‌غذا و هم‌خانه نمی‌شدند، با نزول این آیه کریمه لغو گردانید. **«و با آنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند»** و پاک‌یشان؛ با قطع‌شدن خون حیض است **«پس چون پاک شدند»** و به آب غسل کردند، با آنان نزدیکی نمایید.

در رأی جمهور فقها: نزدیکی با زن حیض بعد از قطع‌شدن حیض و غسل آن حلال است و در صورت عدم وجود آب، تیمم نیز جانشین آب می‌شود، اما در رأی حنفی‌ها، نزدیکی با زن حیض به مجرد قطع‌شدن حیض و قبل از آن که غسل‌کند، جایز است، به شرط آن که قطع‌شدن حیض در حداکثر مدت آن باشد. آری! چون پاک شدند؛ **«از همانجا که خدا به شما فرمان داده است، با آنان آمیزش‌کنید»** و آن فرج زن است. یا معنی این است: از راه حلال با زنان درآمیزید، نه از راه زنا و حرام **«خداوند توبه‌کاران و پاک‌شوندگان را دوست می‌دارد»** مراد: توبه‌کاران از گناهان و پاک‌شوندگان از جنابت و پلیدیها می‌باشند.

نَسَاؤُكُمْ حَرْتُ لَكُمْ فَأْتُوا حُرَّتْكُمْ أَنِّي سَنَّتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳)

«زنان شما کشتزار شما هستند» یعنی: آنان کشتزار نسل انسان هستند، چنانکه زمین زراعتی کشتزار گیاهان و حبوبات است **«پس بر هر روشی که خواستید، به کشتزار خویش**

درآیید» یعنی: از هر جهت که خواستید با آنان مقاربت کنید؛ از جهت پس، از جهت پیش، از جهت پهلو، به طور خوابانده بر پشت و به هر شیوه‌ای دیگر، به شرط آن که مقاربت و آمیزش در محل کشتزار؛ یعنی فرج زن باشد، برخلاف شیوه یهود که می‌گفتند: جماع از پس پشت، سبب تولد فرزند دوبین (احول) می‌شود و چنان که بخاری و مسلم در بیان سبب نزول از جابر نقل کرده‌اند، آیه کریمه در رد همین پندار یهود نازل شد. **«و پیش فرستید»** یعنی: اعمال صالحه را **«برای خود»** که بی‌گمان پاداش آن را نزد خداوند Ψ خواهید یافت.

ابن عباس τ می‌گوید: «مراد از آن، گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در هنگام جماع است». در حدیث شریف آمده است: «اگر کسی در هنگام آمیزش بگوید: باسم الله، اللهم جنبنا الشيطان وجنب الشيطان مما رزقتنا: به نام خدا، بارخدا یا! شیطان را از ما و از آنچه روزیمان ساخته‌ای، برکنار دار. پس اگر در آن آمیزش بین آن دو فرزندی مقدر باشد، شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند». **«و از خدا بترسید»** در این که مرتکب چیزی از محرمات وی گردید **«و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد»** در هنگامه رستاخیز، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. این تأکیدی است بر هشدار و بیم‌دهی آنان. **«و مؤمنان»** تقوی پیشه **«را بشارت ده»** به رستگاری بزرگ.

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۴)

«و خداوند را دست‌آویز سوگندهای خود قرار ندهید که از کار نیک و پرهیزگاری و آشتی‌دادن بین مردم بگریزید» یعنی: هرگاه بر قطع صله رحم با نزدیکان خویش، سوگند خوردید، یا بر این امر سوگند خوردید که خیرات نداده و کارهای نیک را انجام ندهید، پس سوگند به خداوند سبحان را مانعی برای انجام نیکوکاریتان قرار ندهید، بلکه از سوگند خود کفاره داده و آن کار نیک را انجام دهید. آیه کریمه معنای دومی نیز دارد و آن این است: به خاطر اراده خیر و نیکی و تقوی و اصلاح میان مردم بسیار سوگند نخورید زیرا سوگند خوردن بسیار، نوعی سبک‌انگاری و جسارت و جرأت بر خداوند متعال است، در حالی که مؤمن باید حق تعالی را چنان‌که شایسته است، تعظیم و توقیر نماید و حتی‌الامکان از دست‌آویز قرار دادن نام وی دوری گزیند، چه در سوگند خود راستگو و چه دروغگو باشد، چنان‌که صاحبان زهد و تقوی، حتی سوگند راست را هم کمتر می‌خوردند. مثلاً امام ابوحنیفه: بر خود الزام کرده بود که اگر به راست هم سوگند خورد، باید دیناری صدقه دهد. «و خداوند شنو است» سخنان شما را «دانا است» به احوال شما. در حدیث شریف نیز آمده است: «من حلف علی یمین فرأی غیرها خیراً منها فلیکفر عن یمینه ولیفعل الذی هو خیر: هر کس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر از آن

یافت، باید که از سوگند خود کفاره داده و آن کاری را که بهتر است انجام دهد». در بیان سبب نزول این آیه کریمه دو روایت آمده است: يك روایت گویای آن است که این آیه کریمه درباره ابوبکر صدیقؓ نازل شد زیرا او سوگند خورده بود که بر مسطح خادمش انفاق نکند؛ هنگامی که او در داستان افك (بهتان علیه عایشه رضي الله عنها) با منافقان همراه شد، چنان که آیه (۲۲) سوره «نور» نیز در این باره نازل گردید. در روایتی دیگر: این آیه کریمه درباره عبدالله بن رواحهؓ نازل شد، آن گاه که سوگند خورد با دامادش بشیر بن نعمان سخن نگوید و میان او و زنش سازش نیارد و می گفت: چون بر این امر سوگند خورده ام، دیگر کاری از من ساخته نیست و نمی توانم سوگندم را بشکنم! پس خداوند متعال این آیه کریمه را نازل نمود.

**لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ
حَلِيمٌ (۲۲۵)**

«خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی کند» سوگند لغو: در نزد شافعی سوگندی است که شخص در اثنای سخن گفتن خویش، از روی عادت و بی اختیار - نه به قصد سوگند خوردن - بر زبان می آورد، همچنان در شوخی ها و مزاح ها... چون گفتن: آری والله! نه والله! که چنین سوگندی لغو و بیهوده است، یعنی: نه گناهی بر آن مترتب است، نه حکم سوگندشکنی و نه کفاره ای زیرا این در حقیقت

سوگند نیست. ولي در رأي جمهور (ابوحنيفه، مالك و احمد): سوگند لغو آن است كه شخص بر چيزي سوگند مي‌خورد، به اين گمان كه آن چيز رخ داده است، سپس در واقع امر، خلاف آن آشكار مي‌شود، پس چنين سوگندي كفاره ندارد، اما آنچه كه بدون قصد سوگند خوردن بر زبان جاري مي‌شود، در نزد آنان كفاره دارد. صاحب تفسير «المنير» رأي اول را ترجيح داده زيرا خداوند متعال سوگند را به دو قسم تقسيم نموده: يكي سوگند لغو و ديگري آنچه كه به قصد صادر مي‌شود و فقط در صورت دوم فرموده است: «وليكن مؤاخذه مي‌كند شما را به آنچه كه قصد کرده است دلهاي شما خداوند آمرزنده» است، يعني: سوگند لغو را مي‌آمرزد، از آنجا كه شما را بر آنچه كه بدون قصد بر زبان مي‌آوريد، مؤاخذه نمي‌كند و از آنجا كه براي شما در سوگندهاي قصدي وعمدي نيز - با پرداخت كفاره - راهي به سوي حانت شدن (سوگندشكستن) قرار داده است «بردبار است» و به مجازات شما شتاب نمي‌كند.

لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
(۲۲۶)

«براي كساني كه از زنان خود ايلاء مي‌كنند» ايلاء: سوگند خوردن مرد به عدم هم‌خوابگي با زن خویش به مدت چهار ماه يا بيشتر از آن است، اما اگر به کمتر از اين مدت سوگند خورد، بايد انتظار بکشد كه آن مدت بگذرد، سپس با زنش مقاربت نمايد، ولي در صورت سوگند خوردن به چهار ماه يا بيشتر از آن،

حکم شرع: «چهار ماه انتظار کشیدن است» یعنی: مرد باید چهار ماه انتظار بکشد و در سوگند آن چیز دیگری بر وی نیست، ولی بعد از گذشت چهار ماه، مرد دیگر نمیتواند به قصد زیان زدن و آزار زن، او را همچنان بلا تکلیف به حال خود رها کند، بلکه اگر زن مطالبه حق خود را از مرد کرد، قاضی مرد را مخیر میگرداند که یا به زن خویش رجوع کند و یا او را طلاق دهد، پس اگر به وی رجوع نکرد و ازدادن طلاق هم ابا ورزید، قاضی برای رفع ضرر از زن، با درخواست وی سیغه طلاق را جاری میکند «پس اگر بازگشتند» یعنی: از سوگند یاد شده و به سوی استمرار رابطه زوجیت و نکاح باز آمدند، «خداوند آمرزنده مهربان است» بر بندگان گنهکار خویش. رجوع مرد به زن - در رأی جمهور - هم خوابگی با وی است؛ برای کسی که عذری نداشته باشد، اما در نزد حنفیها؛ رجوع قوی هم صحیح است.

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۷)

«و» اما «اگر آهنگ طلاق کردند» آن مردان ایلاء کننده و تصمیم گرفتند که به زنان ایلاء کرده خویش باز نگردند «در حقیقت خدا شنوای دانا است» گفتار آنها را میشنود و عزمشان را میداند، پس در برابر آن، جزای مناسب حالشان به آنان میدهد. یعنی: مردان ایلاء کننده بعد از گذشت چهار ماه، فقط دو انتخاب درپیش دارند؛ یا رجوع کردن به زنان ایلاء شده، یا طلاق دادن آنها و راه سومی

درپیش نیست. یعنی نمی‌توانند بر مدت ایلاء بیفزایند.

ابن عباسؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «ایلاء مردم در جاهلیت یک یا دو سال و حتی بیشتر از این بود، پس خدای عزوجل مدت چهار ماه را برای آن تعیین کرد و کمتر از این مدت ایلاء نیست». سعید بن مسیبؓ می‌گوید: «ایلاء؛ ضرار (زیان‌رسانی) اهل جاهلیت بود، بدین‌سان که مرد خواهان زنش نبود، اما دوست هم نداشت که کسی دیگر با وی ازدواج کند، لذا سوگند می‌خورد که هرگز به وی نزدیکی نکند. پس، او را بلا تکلیف به حال خود وامی‌گذاشت، که خدای عزوجل این ستم آشکار در حق زنان را از میان برداشت». مسلم در صحیح خویش روایت می‌کند که: رسول خدا ص هم ایلاء کردند و هم طلاق دادند. گفتنی است که سبب ایلاء آن حضرت ص درخواست زنانشان از ایشان در مورد نفقه‌ای بود که ایشان به تأمین آن - به‌گونه‌ای که زنانشان می‌خواستند - قادر نبودند.

وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۸)

«و زنان طلاق داده‌شده باید مدت سه قرء انتظار بکشند» قرء: در سخن عرب هم بر «طهر» یعنی بر مدت پاک‌ی زن از عادت ماهیانه اطلاق می‌شود و هم بر «حیض» و این از الفاظ اضداد است. اصل قرء به معنی

اجتماع است، پس طهر که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در مدت پاک‌ی زن از عادت ماهیانه، در کلبدنش جمع شده است و حیض که قرء نامیده می‌شود؛ از آن روی که خون در رحم وی جمع می‌گردد. لذا مدت سه حیض یا سه طهر - بنا بر اختلاف فقها - عده زن مطلقه است. حکمت در مشروعیت عده؛ شناخت پاک‌ی رحم زن از نطفه مرد برای جلوگیری از به هم آمیختگی در نسلها است. «و برایشان روا نیست که آنچه را خداوند در رحمهایشان آفریده» از حیض یا حمل «پنهان دارند، اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارند».

این هشدار سختی است به زنانی که حمل موجود در رحم خود را پنهان می‌دارند تا زمینه ازدواج پیش‌هنگام جدیدی را برای خود مساعد گردانند، یا حیض را پنهان می‌دارند تا بر زمان استمرار نفقه شوهر بر خود در مدت عده‌شان بیفزایند. پس کسی که حمل یا حیض را بپوشاند؛ مستحق اسم‌ایمان نیست «و شوهرانشان اگر» با رجوع کردن به زنانشان در طلاق رجعی «قصد اصلاح را دارند» نه قصد ضرر رسانیدن به آنان را «در این مدت» انتظار در عده «سزاوارتر به بازگرداندن آنها هستند» اما اگر مدت عده گذشت، زن سزاوارتر به تصمیم‌گیری درباره خود است «و برای زنان است» بر عهده مردان «همانند آنچه که بر عهده زنان است» از وظایف در قبال شوهران «به‌طور پسندیده» در شرع، پس مردان باید با زنان خویش به حسن معاشرت رفتار نموده و به آنها زیان نرسانند و زنان نیز متقابلاً همین‌طور؛

بنابراین، ازدواج در اسلام پیمان‌بردگی و تملیک نیست، بلکه عقدي است که بر اساس مصالح کلی، حقوق مشترک و متساوی رادر میان زن و شوهر پدید می‌آورد «و» لیکن «برای مردان برآنان» یعنی: برزنان «درجه‌ای برتری هست» که مرد این درجه را به سبب متکفل بودن امور نفقه و تأمین هزینه خانواده، اهل جهاد بودن و داشتن تدبیر، به دست آورده است. یعنی: بر زن است که از اوامر مرد و خواسته‌های وی در آنچه که متعلق به شئون خانه و خانواده و حتی در امور مخصوص به خود وی است - مادامی که اوامرش معصیت خداوند متعال را دربر نداشته باشد - اطاعت کند، لذا این درجه برتری مرد، درجه «قوامت» و ولایت وی بر اداره امور خانواده است «و خداوند غالب» است در ملک خویش «حکیم است» در آنچه که برای خلقش مشروع ساخته است.

اما ابن‌کثیر می‌گوید: «درجه برتری مرد؛ فضیلت وی در خلق و خلق، مقام و منزلت، طاعت امر الهی، دادن نفقه و پرداختن به مصالح زندگی خانواده و برتری وی در دنیا و آخرت است». لیکن شهید سید قطب: در تفسیر «فی‌ظلال القرآن» از جمله: (بِالْمَعْرُوفِ وَالرَّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ) برداشت دیگری دارد؛ او می‌گوید: «گمان می‌کنم که این درجه برتری مردان بر زنان فقط مقید به سیاق همین آیه کریمه باشد، یعنی این که: درجه برتری فقط ناظر بر حق مردان در برگرداندن زنان مطلقه رجعی‌شان به حوزه زندگی زناشویی در مدت عده می‌باشد و نه بیشتر از آن. دلیل

سپردن حق رجعت به مرد هم این است که مرد خود طلاق‌دهنده است بنابراین، معقول نیست که مرد طلاق بدهد، اما حق رجعت از آن زن باشد، پس این حقی است که طبیعت این موقف آن را به مرد می‌دهد. لذا باید گفت که: این درجه برتری مرد بر زن، عام و مطلق نیست و فقط به همین مورد خاص مربوط می‌شود و نه بیشتر از آن».

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر زن از به پایان رسیدن عده خویش با سپری شدن حیض‌های سه‌گانه در محدوده زمانی ممکن خبر می‌دهد، خبر وی مورد تصدیق قرار می‌گیرد زیرا این امر از امور مخصوص به اوست که دیگران از آن آگاهی ندارند.

ابوداؤد و ابن ابی‌حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از اسماء بنت یزید بنت سکن انصاری رضی الله عنها روایت کرده‌اند که گفت: در زمان رسول خداص طلاق داده شدم و تا آن هنگام برای زن مطلقه عده‌ای نبود، پس خداوند متعال با نزول این آیه، عده طلاق را مشروع گردانید.

الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافًا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹)

حاکم و ترمذی و غیر آنان در بیان سبب نزول آیه کریمه از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده‌اند که فرمود: «در جاهلیت سنت بر آن بود که مرد به هر تعدادی که دلش می‌خواست، زن خویش را طلاق می‌داد و اگر در عده به او

رجوع می‌کرد، مجدداً زن وی می‌شد، حتی اگر صد بار یا بیشتر هم او را طلاق داده بود. این وضع بعد از اسلام نیز ادامه داشت تا آن‌گاه که مردی از مسلمانان به زن خویش گفت: به‌خدا سوگند که نه تو را طلاق می‌دهم تا راه خود درپیش‌گیری و بروی و نه هم، هرگز تو را آرام می‌گذارم و جای و قرار می‌دهم! زن گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ مرد پاسخ داد: بدین‌گونه که تو را طلاق می‌دهم و هر بار که نزدیک بود تا عده‌ات به پایان رسد، باز به تو رجوع می‌کنم! زن، نزد رسول خدا ص رفت و ماجرا را به ایشان بازگفت، رسول خدا ص سکوت کردند تا این که نازل شد:

«طلاق دوبار است» یعنی: طلاقی که در آن شوهران، حق رجعت به زنان خود را دارند، دو طلاق است و بعد از طلاق سوم دیگر رجعتی در کار نیست. یا مراد از (مرتبان) این است که: دو طلاق نباید به یکبار صادر شود زیرا جمع‌کردن دو، یا سه طلاق در یک بار حرام است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ص به ابن‌عمرؓ فرمودند: سنت (در طلاق) این است که طهر روی‌آورد، آن‌گاه زن در هر طهر یک طلاق داده شود». اما اگر طلاق‌دهنده برخلاف سنت، هر سه طلاق را در یک لفظ جمع کرد، علما در حکم آن اختلاف نظر دارند: جمهور علما - از آن جمله ائمه مذاهب اربعه - بر آنند که با آن سه طلاق واقع می‌شود، اما همراه با کراهت - در نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها - و کراهت، به سبب مخالفت آن با سنت است. اما در نزد شیعه

امامیه: بر آن هیچ طلاقی واقع نمی‌شود. و در نزد شیعه زیدیه، ابن‌تیمیه و ابن‌قیم: فقط يك طلاق بر آن واقع می‌شود نه بیشتر. «پس از آن» یعنی: پس از هر يك از این دو طلاق «یا باید او را به نیکی نگاه داشت» با رجعت به وی «یا به نیکی رها کرد» بدین‌گونه که تا پایان عده به زن رجوع نکرده و او را با رفتار نیک و پرداخت متعه و حقوقش، به خانه‌کسانش فرستاد.^۱ مجاهد، عطاء، جمهور سلف و علمای شهرهای معروف به فقاہت گفته‌اند: «مراد از رهاکردن زن به نیکویی: (أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ) طلاق سوم است، به دلیل حدیث شریف وارده از رسول‌خداص که از ایشان سؤال شد: خداوند متعال می‌فرماید: (طلاق دو بار است) پس طلاق سوم کجاست؟ آن حضرت ص فرمودند: طلاق سوم: (أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ) است».

«و برای شما» شوهران «روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید» از مهر «چیزی بازستانید» بر وجه زیان رساندن به آنان «مگر آن که طرفین در به پاداشتن حدود خدا بیمناک باشند» یعنی: نگران این باشند که نمی‌توانند - به هر دلیلی - زندگی مشترک خویش را با حسن معاشرت ادامه دهند و زن مخصوصاً نگران آن باشد که نمی‌تواند از مرد اطاعت کند «پس اگر بیمناک شدید» ای حکام جامعه اسلامی، یا ای میانجی شونگانی که برای اصلاح میان زن و شوهر تلاش می‌کنید «که آن دو، احکام خدا را برپا نمی‌دارند» با

^۱ بیان متعه در آیه (۲۳۶) می‌آید.

حسن معاشرت و همزیستی پسندیده و مهرآمیز، در این صورت «گناهی بر آنان نیست در آنچه که زن برای آزادکردن خود فدیة دهد» یعنی: برای راضی نمودن شوهر، مالی به او داده و در عوض از او طلاق بگیرد. و این همان خلع است که - اگر شوهر در صدد پسگرفتن آنچه به زن از مهر داده است و در صدد آزار رساندن به وی از این طریق نبود - جایز می‌باشد.

در حدیث شریف آمده است: «هر زنی که بدون وجود مشکلی از شوهرش طلاق‌خویش را خواست، بوی بهشت بر وی حرام است». «اینها حدود الهی است» یعنی: احکام نکاح و جدایی مذکور، حدود الهی است که شما مأمور به اطاعت و اجرای آن هستید «پس از آن» حدود «تجاوز نکنید» با سرپیچی از آنها «و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند» زیرا ظلم: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است. این آیه، فرموده خداوند متعال: (وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ) (و شوهرانشان به بازگرداندنشان ذی‌حقت‌ترند) «بقره/۲۲۸» را خاص می‌گرداند زیرا شمار طلاقی را که مرد در آن حق رجعت به زن را دارد، معین می‌کند.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۲۳۰)

آن‌گاه خداوند متعال حکم طلاق سوم را که رابطه زن با مرد بعد از آن به «بینونه کبری» یعنی متارکه کامل و جدایی

بزرگ می‌انجامد، بیان نموده می‌فرماید: «و اگر شوهر» بعد از دو طلاق سابق، برای بار سوم «او را طلاق داد، پس از آن، دیگر برای او حلال نیست تا این که زن با شوهری غیر از او ازدواج کند» و آن شوهر دیگر با او جماع (مقاربت) نموده، سپس یا او را به طور طبیعی طلاق دهد، یا وفات کند. ولی اگر شوهر دوم از ازدواج خود با آن زن، قصد حلال ساختن او را برای شوهر اولش داشت، این کار حرام است، به دلیل ادله‌ای که در نکوهش نکاح «حلال‌کننده» و مذمت فاعل آن وارد شده و شرع انور، هم «حلال‌کننده» و هم هر کس دیگری که او را برای برداشتن مانع شرعی از پیش پای شوهر اول به این کار فرا خوانده است، لعنت کرده است. در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ألا أخبرکم بالتیس المستعار؟ قالوا: بلی، یا رسول‌الله! قال: هو المحلل، لعن الله المحلل والمحلل له: آیا شما را از بز نر عاریت شده خبر ندهم؟ اصحاب گفتند: چرا یا رسول‌الله، خبر دهید. فرمودند: او فرد حلال‌کننده است، خداوند لعنت کرده است فرد حلال‌کننده را و نیز آن کسی را که زن برایش حلال کرده شده است». بنابراین، با نکاح محلل، زن برای شوهر اول خویش حلال نمی‌شود. ولی حنفی‌ها و شافعی‌ها می‌گویند: چنانچه در عقد، حلال‌کردن را شرط نکرده بود، آن نکاح با کراهیت صحیح است. «پس اگر» شوهر دوم «وی را طلاق داد» و با فسخ نکاح از زن جدا شد، یا مرد، در این صورت «اگر آن دو» یعنی: زن و شوهر

اول «پنداشتند که حدود خدا را» یعنی: حقوق متقابل زناشویی‌ای را که بر ذمه یکدیگر دارند «برپا می‌دارند، گناهی بر آن دو» یعنی: بر شوهر اول و زن سابقش «نیست که به یکدیگر بازگردند» و عقد ازدواج جدیدی با یکدیگر منعقد کنند، که این عقد ازدواج جدید صحیح بوده و مرد را یکبار دیگر مالک سه طلاق جدید می‌گرداند «و اینها حدود احکام الهی است که آن را برای قومی که می‌دانند» حقایق را «بیان می‌کند» زیرا جاهل، امر و نهی خداوند متعال را نگه نمی‌دارد و بدانها پایبند نیست.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: این آیه کریمه درباره عایشه دختر عبدالرحمن بن عتیک نازل شد که زن رفاعه بن وهب پسر عمویش بود. ماجرا اینگونه بود که رفاعه او را سه طلاقه کرد، بعد از آن او با عبدالرحمن بن زبیر قرظی ازدواج نمود و این شوهر دومی نیز او را طلاق داد، آنگاه خواست تا به عقد نکاح شوهر اولش بازگردد، لذا نزد رسول خداص آمد و گفت: عبدالرحمن (شوهر دوم) قبل از آن که با من مقاربت کند، طلاقم داد، آیا می‌توانم نزد شوهر اولم بازگردم؟ رسول خداص فرمودند: «خیر! نمی‌توانی تا آنگاه که شوهر دیگری غیر از وی با تو مقاربت کند». در روایت دیگری آمده است که رسول خداص به آن زن فرمودند: «آیا می‌خواهی که به سوی رفاعه برگردی؟ نه! این کار ممکن نیست تا وقتی که تو از عسیله او (عبدالرحمن) نچشی و او

از عسيله تو». مراد از چشیدن عسيله :
كمترين حد دخول آلت مرد به فرج زن است.

**وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ
وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ
اللَّهِ هُزُورًا وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ
بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٢٣١)**

«و چون زنان را طلاق داديد و به پايان عده
خويش رسيدند» يعني: به پايان عده خويش
نزديك شدند «آن گاه، يا آنان را به نيكي
نگاه داريد» بدون قصد رساندن آزار و زيان
به آنها «يا به نيكي رهايشان كنيد» يعني:
آنان را به حال خودشان واگذاريد تا
عده شان سپري شود و آن گاه با آزادي از
حيطه نكاح شما، زندگي جديدي را از سر
بگيرند «ولي آنان را براي آزار و زيان
رساندن نگاه نداريد تا به آنان ستم كنيد»
يعني: در صورتي كه نه به آنان نيازي داريد
و نه هم محبتي، پس نبايد به قصد طولاني
ساختن عده و مدت انتظار آنان - كه هدف از
آن آزار و زيان رساندن به آنهاست - به
آنان رجوع كنيد.

در بيان سبب نزول آيه كريمه آمده است: در
جاهليت رسم بر آن بود كه مردان به قصد
آزار رساندن و بلا تكليف نگاه داشتن زنان،
آنان را طلاق داده و در پايان عده به آنان
رجوع مي كردند و تا نديك بود كه عده شان
به سر آيد، باز مجددا همين كار را تكرر
مي كردند، پس نه با آنان به نيكي معاشرت
مي كردند و نه رهايشان مي ساختند تا زندگي
جديدي را از سر بگيرند. بعد از اسلام نيز

برخی از مسلمانان همین‌گونه عمل کردند، این بود که آیه کریمه در نهي از این کار نازل شد. «و هر کس چنین کند، قطعاً بر خود ستم نموده است» زیرا خود را در معرض عذاب وجدان و عذاب الهی - هردو - قرار داده است «و آیات خدا را به تمسخر نگیرید» زیرا همه آیات الهی جدی است و هر کس در آنها به شوخی برخورد کند، حکم آنها قطعاً بر وی لازم می‌شود، لذا از اعمال رایج در جاهلیت بپرهیزید.

در بیان سبب نزول این بخش اخیر از آیه کریمه آمده است: در جاهلیت رسم بر آن بود که مرد زنش را طلاق می‌داد، یا زنی را به نکاح می‌گرفت، یا برده‌اش را آزاد می‌ساخت، سپس می‌گفت: من شوخی کردم! پس اسلام، شوخی با احکام شرعی را مردود اعلام کرد. بنابراین، اگر مردی زنش را طلاق داد و گفت: شوخی کردم؛ مسلماً طلاق واقع می‌شود، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «سه چیز است که جدی گرفتن آنها جدی و شوخی کردن در آنها هم جدی است، نکاح، طلاق و رجعت». «و نعمت خدا را بر خود به‌یاد آورید» که عبارت از: اسلام و قوانین و برنامه‌های آن است، پس از آن که در جاهلیتی کور و تاریکی‌های انبوه تو در تو قرار داشتید «و» به‌یاد آورید «آنچه را که» حق تعالی «از کتاب» یعنی: قرآن «و حکمت» یعنی: سنت نبوی و «بر شما نازل کرده و بدان پندتان می‌دهد» یعنی: شما را با آنها تعلیم داده و به‌وسیله آنها بیدار و هوشیاران می‌گرداند، پس نعمت‌های عظمای کتاب و سنت را

- با عمل به آنها - شکر گزارید «و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که خدا به هر چیزی داناست» و از جمله به چگونگی عملکرد شما در قبال اوامر و حدود مقرر خویش، پس یقینا شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُم بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۳۲)

بخاری و غیر آن در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: معقل بن یسار، خواهرش را به عقد مردی از مسلمانان در آورده بود، آن مرد مدتی با خواهرش به سر برد، آن گاه وی را یک طلاق داد و به او رجوع نکرد تا عده‌اش به پایان رسید، لیکن هم آن مرد دوستدار زن بود و هم آن زن هوادار مرد، سرانجام، مرد عزمش را جزم کرده به همراه جمعی نزد معقل برادرش به خواستگاری او آمد، ولی معقل به وی گفت: ای ناکس! تو را با ازدواج خواهرم گرامی داشتم، اما تو طلاقش دادی؟! نه! به خدا که دیگر هرگز زنت نمی‌شود و به سویت بر نمی‌گردد. همان بود که خداوند متعال - که نیاز آن دو را به یکدیگر می‌دانست - نازل فرمود: «و چون زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسرانشان، چنانچه به خیر و خوشی به توافق رسیده بودند، بازندارید». چون معقل فرمان پروردگارش را شنید، گفت: به جان و دل فرمانبرم! آن‌گاه شوهرخواهر سابقش را

فراخواند و به او گفت: مرا ببخش؛ اینک خواهرم را مجدداً برایت تزویج می‌کنم و گرامیت می‌دارم! و همین‌کار را هم کرد.

بنابراین، خطاب در آیه‌کریمه متوجه اولیای زنان است که نباید دختران یا خواهران مطلقه‌شان را از رجوع به شوهران سابقشان در هنگام عده، یا از ازدواج مجدد با آنان بعد از انقضای عده - به شرط رضایت و توافق کامل جانبین - منع نمایند. به قولی: خطاب متوجه شوهران سابق است. یعنی: شما شوهران به انگیزه ننگ و غیرت جاهلیت، زنان سابق خود را که عده‌شان را گذرانده‌اند، از ازدواج با فرد دلخواهشان ممانعت نکنید، چنان که بسیاری از سران و سلاطین، از این که زنان سابقشان همسر مردانی دیگر شوند، به انگیزه نام و ننگ جلوگیری می‌کنند. **والبته «هر کس از شما به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشد، به این» دستورها عمل کرده و از آنها «پند می‌گیرد» پس رعایت «این امر برای شما پر برکت‌تر و پاکیزه‌تر است» از آلوده شدن به پلیدیهای معنوی و فساد ضمیر «و خدا می‌داند» آنچه را که برای شما از سود و صلاح در اجرای این احکام نهفته است «و شما نمی‌دانید» این‌حقیقت را، لذا از فرمان وی پیروی کنید.**

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا

جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳)

چون خداوند متعال احکام نکاح و طلاق را ذکر کرد، حکم شیرخوارگی را نیز بیان می‌نماید زیرا گاهی زن و شوهر در حالی از هم جدا می‌شوند که فرزند خردسالی دارند: **«و مادران، فرزندان‌شان را دو سال کامل»** به طور تحقیقی نه تقریبی **«شیر دهند»**. مراد از (والدات) در این آیه کریمه، زنانی هستند که طلاق گرفته‌اند و (یرضعن) هرچند خبر است، اما به معنی امر می‌باشد، یعنی: مادران مأمور به شیردادن فرزندان‌شان هستند. از نظر حنفی‌ها، هدف از آوردن قید **«دو سال کامل»** در اینجا؛ تعیین مدت شیرخوارگی‌ای که حرمت رضاعی در آن ثابت می‌شود، نیست زیرا مدت شیرخوارگی‌ای که سبب حرمت رضاعی می‌شود، در نزد آنان، سی‌ماه است. **«این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند»** پس شیردادن دو سال کامل حتمی نیست، بلکه هدف از تعیین آن، بیان حد نهایی مکلف بودن مادر است، لذا کوتاه ساختن این مدت با توافق پدر و مادر طفل جایز است. باید دانست که مادر مطلقه تا آن‌گاه که ازدواج مجدد نکند - به اتفاق فقها - به حضانت (نگه‌داری) طفل خویش ذی‌حق‌تر است **«و خوراک و پوشاک آنان بر وجه پسندیده برعهده پدر است»** یعنی: تأمین مخارج خوراک و پوشاک مادری که به شیردادن طفل مشغول است، برعهده پدر، یعنی آن‌کسی است که فرزند برایش متولد شده است و این حق مادران مطلقه است که به

عنوان مزد شیردهی‌شان به آنان تعلق می‌گیرد. اما در مورد مادران غیرمطلقه باید گفت: تأمین نفقه و پوشاک آنها مسلماً برعهده پدر می‌باشد، حتی اگر هم‌فرزندان خود را شیر ندهند **«هیچ‌کس جز به اندازه توانش مکلف نمی‌شود»** نه زن، مکلف به شکیبایی بر مزد اندک و مخارج ناچیز است و نه پدر طفل، مکلف به پرداخت نفقه مسرفانه خارج از حیطه توانش می‌باشد، بلکه آنچه معتبر است، حداوسط نفقه در حد عرف است. **«هیچ مادری نباید به سبب فرزندش زیان ببیند و هیچ‌پدری هم نباید به سبب فرزندش زیان ببیند»** یعنی: مادر نباید پدر را به سبب فرزندش زیان برساند، بدین گونه که از وی مخارج سنگینی که از حد توانایی وی خارج است - بابت خوراک و پوشاک خویش - طلب کند و شوهر سابق هم نباید به مادر طفل زیان برساند، بدین‌سان که در چیزی از تعهدات و وظایفی که برعهده اوست، کوتاهی نموده، یا فرزند را بی هیچ سببی از آغوش مادرش جدا نماید.

نسبت دادن فرزند به هر یک از پدر و مادر در هر دو جا، برای جلب عطوفت آن دو است. صیغه (مضاره)، مقتضی مشارکت هر یک از پدر و مادر در وارد نمودن ضرر است، تعبیری که خود گویای آن است که زیان رساندن یکی از آنها به دیگری، در واقع زیان رساندن به هر دو است. همچنان به تبع زیان رسانی پدر و مادر به یکدیگر؛ طفل نیز در این بین متضرر می‌شود. **«و مانند همین احکام برعهده وارث نیز هست»** یعنی: اگر پدر مرد؛ پرداخت

مخارج شیردهی طفل، برعهده وارث پدر، یا وارث طفل، یا وصی، یا قیم اوست، چنان‌که این مخارج در حیات پدر برعهده خود وی بود. و اگر پدر ارثی از خود به جای گذاشته بود، عصبه وی (یعنی اقربای صلبی درجه یک وی) باید این مخارج را پردازند، پس مراد از «وارث»؛ یا وارثان پدر هستند که پرداخت نفقه و پوشاک مادر شیرده به طور عرفی و بر وجه پسندیده، برعهده ایشان می‌باشد، یا وارثان طفل‌اند، یعنی کسانی که در صورت مرگ طفل از وی میراث می‌برند، که لفظ (وارث)، محتمل هر دو معنی است. به هر حال؛ زیان رساندن به مادر از سوی این وارث، چه وارث طفل باشد و چه وارث پدر؛ حرام است، چنان‌که این کار بر پدر حرام بود.

«و اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشاوره یکدیگر، کودک را» به‌طور پیش‌هنگام قبل از دو سال **«از شیر بازگیرند، گناهی بر آن دو نیست»** اما اگر یکی از پدر و مادر بخواهد طفل را از شیر جدا نماید، ناگزیر باید با طرف دیگر مشورت‌نموده، موافقت او را جلب نماید تا توافق کامل میان آن دو به‌دست آید. **«و اگرخواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید»** یعنی: شیردهی دیگر غیر از مادرانشان **«بر شما گناهی نیست، به شرط آن که چیزی را که پرداخت آن را به‌عهده گرفته‌اید، به‌درستی پردازید»** به مادران، به‌حساب آنچه که در مدت شیردهی به فرزندان شما شیر داده‌اند، یا به زنان دایه و شیرده دیگر و در پرداخت مزد آنها

کوتاهی یا سهل‌انگاری نکنید زیرا چه بسا واکنش منفي آنان به طفل برگردد و این خود، انگیزه‌اي براي کوتاهی و سهل‌انگاریشان در حق طفل گردد. باید دانست که مزد گرفتن مادر در برابر شیردادن به طفلش تا آن‌گاه که در قید نکاح یا عده‌باشد، جایز نیست، مگر در نزد امام شافعی: که این کار مطلقاً جایز است. جواز اجیرکردن زن شیرده دیگری غیر از مادر هم، مشروط به عدم زیان‌رساندن به مادر می‌باشد، چراکه مادر در امر نگه‌داری فرزندش حق اولویت دارد، چنان‌که در آغاز آیه کریمه گذشت. «و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد بنابراین، اگر حقوق زنان و کودکان را ادا نمودید و پدر و مادر از زیان رساندن به یکدیگر پرهیز کرده و از خداوند متعال پروا داشتند؛ فرزندان‌شان اولاد شایسته‌اي در دنیا و سبب پاداش اخروی‌شان خواهند شد، اما اگر آنان هواهای نفسانی را مدار عمل خود قرار دادند؛ یقیناً فرزندان‌شان در دنیا برای‌شان بلا و فتنه و در آخرت هم سبب عذاب خواهند بود.

**وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا
فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۳۴)**

به دنبال بیان احکام طلاق و رجعت و مسؤولیتهای پدران در قبال فرزندان شیرخواره و همسران مطلقه‌شان؛ خداوند

متعال حکم عده وفات را بیان می‌کند تا این گمان پیش نیاید که عده وفات هم، مانند عده طلاق است: «و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی» یعنی: زنانی را «پس از خود بجا می‌گذارند» پس زنانشان «باید چهار ماه و ده روز» یعنی: چهار ماه و ده شبانه روز «انتظار بکشند» و پس از آن می‌توانند ازدواج مجدد نمایند. حکمت در تعیین این مدت برای عده وفات دو چیز است:

۱- احتمال این که زن حامله باشد. و هرچند جنین غالباً در چهارماهگی زنده می‌شود و حرکت می‌کند، اما خدای سبحان ده شبانه‌روز دیگر را احتیاطاً بر آن افزوده زیرا چه بسا که جنین ضعیف بوده در چهارماهگی قادر به حرکت نباشد. و در صورت محرز شدن حمل؛ عده زن حامله، وضع حمل اوست.

۲- در تعیین این مدت، حرمت نهادن به نکاح اول نیز مورد نظر است. قابل ذکر است که عده وفات برای زن؛ چه زن صغیره باشد چه کبیره، چه حیضه باشد و چه یائسه، همان مدت چهار ماه و ده روز است و عده زن حامله چه از وفات و چه از طلاق - به قول جمهور علما - وضع حمل اوست.

«پس هرگاه عده خود را به پایان رساندند، در آنچه آنان به نحو پسندیده درباره خود انجام می‌دهند» از آرایش‌کردن، روی آوردن به خواستگاران و نهایتاً ازدواج مجدد، در صورتی که بر وجه پسندیده و مخالف شرع نباشد «گناهی بر شما نیست و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» پس می‌داند که چه کسی زنان را به ناروا از ازدواج

مجدد باز می‌دارد و چه کسی حدود و حقوق مقرر را به خوبی رعایت می‌کند بنابراین، هر کس را در برابر عملش جزا می‌دهد.

با این آیه کریمه بر وجوب «احداد» برای زن معتده در عده وفات استدلال شده است. احداد: عبارت است از ترك زینت و آرایش، اعم از به‌کاربردن خوشبویی، پوشیدن لباسهای جدید و زیورآلات و بیرون رفتن از منزل - جز به‌جهت ضرورت یا عذری - نیز مشمول آن می‌شود. باید دانست که در رأی‌جمهور علما، پرداخت نفقه زنی که در عده وفات شوهرش به‌سر می‌برد، واجب نیست زیرا رابطه همسری (زوجیت) میان آن دو به پایان رسیده است، لیکن اهل‌علم بر وجوب پرداخت نفقه زن حامله‌ای که طلاق ثلاثه یا طلاق رجعی داده شده است اجماع دارند. همچنان علما اجماع دارند بر این که اگر کسی زنش را طلاق رجعی داد، سپس قبل از به پایان رسیدن عده وی، وفات کرد؛ بر آن زن، عده وفات لازم است و هم او از آن شوهر ارث می‌برد. عده وفات؛ بر زن آزاد، کنیز، صغیره و کبیره - چه با او آمیزش انجام گرفته باشد، چه نگرفته باشد - همه آنها لازم می‌گردد. گفتنی است که سوگواری بر مرگ نزدیکان فقط سه روز است، اما سوگواری بر مرگ شوهر - چنان‌که گفتیم - چهار ماه و ده روز می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد؛ روانیست که بر هیچ مرده‌ای بیشتر از سه روز سوگواری کند، مگر بر شوهرش، که سوگواری برای او چهار ماه و ده روز

است...». اکثر علما بر آنند که این آیه کریمه ناسخ حکم آیه: (فَقُلْ أَقْبَلُهَا بِمَا عَمِّي وَأَكْبَلُهَا بِمَا عَمِّي) «بقره/۲۴۰» می‌باشد، که بیان آن خواهد آمد.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَتَذَكَّرُونَ هُنَّ وَلَكِنْ لَا تُؤَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْرَمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵)

«و درباره آنچه شما به طور سربسته از زنان» عده‌دار که در عده وفات، یا طلاق ثلاثه به سر می‌برند «خواستگاری کرده، یا» نیت و عزم ازدواج با آنان بعد از انقضای عده را «در دل نگه‌دارید، گناهی بر شما نیست» تعریض (سربسته): ضد تصریح است و به معنای این است که انسان مقصود خویش را به مخاطب با لفظی بفهماند که آن لفظ صراحتاً برای مقصود او نهاده نشده است، بلکه تلویحاً و اشارتاً بر آن دلالت دارد و بنابراین، فهم آن به قرینه‌ای نیاز دارد، چرا که از ذهن شنونده دور است. پس خواستگاری به شیوه سربسته و کنایه‌چنین است که: خواستگار چیزی را ذکر کند که بر آنچه ذکر نکرده است، دلالت کند، مانند این که به زن بگوید: آمده‌ام تا بر تو سلام کنم و به چهره‌ات بنگرم...! ای کاش زنی شایسته برایم پیدا می‌شد!... و از این قبیل سخنان کنایه‌آمیز دیگر. خطبه: یعنی: آنچه که خواستگار همراه با برخورد لطف‌آمیز در گفتار و عمل، از زن می‌طلبد. «خدا می‌داندست که شما به زودی آنان را یاد خواهید کرد»

یعنی: خدا Ψ می‌دانست که شما از بیان رغبت خویش به آن زنان شکیبایی نمی‌ورزید و قطعاً این تمایل خود را با آنان در میان می‌گذارید بنابراین، به شما رخصت خواستگاری تلویحی نه تصریحی از آنان را داد **«ولی با آنان قول و قرار پنهانی نگذارید»** یعنی: مرد مثلاً به زن عده‌دار نگوید: با من ازدواج کن، چون که دل‌باخته توام و باید به من قول بدهی که غیر از من با دیگری ازدواج نکنی... و از این قبیل سخنان دیگر **«مگر آن که سخنی پسندیده بگویند»** یعنی: آنچه که بر خواستگاری تلویحی‌ای که مباح گردانیده شده، دلالت کند، مثل این که بگویند: به راستی که تو زیبایی...! من به زنان نیاز دارم...! یا این که از خودش در برابر زن توصیف کند و مثلاً بگوید: من مردی هستم که اخلاقی نیکو دارم، دست و دل باز هستم و... از این قبیل سخنان **«و به عقد زناشویی تصمیم نگیرید»** یعنی: عقد نکاح را منعقد نگردانید **«تا زمان مقرر به سر آید»** یعنی: تا عده زن به پایان رسد. حرام بودن عقد نکاح در عده، مورد اتفاق همه مذاهب است و با نکاح در حال عده، زن بر مرد حلال نمی‌شود. **«و بدانید که خداوند آنچه را در دل داری»** از عزم بر نکاح، یا غیر آن **«می‌داند پس، از او برحذر باشید»** از این که شما را در صورت عزم بر چنین نکاحی، مجازات نماید **«و بدانید که خداوند آمرزنده است»** بر کسی که از او پروا می‌کند

«بردبار است» با به تأخیر افگندن مجازات
خطاکاران.

پس به‌طور خلاصه، از آیه کریمه احکام ذیل
برداشت می‌شود:

۱- خواستگاری صریح و بی‌پرده از زن در حال
عده، اجماعاً جایز نیست، لیکن خواستگاری
کنایی و تلویحی از زنی که در حال عده
وفات یا طلاق باین به‌سر می‌برد، جایز است.

۲- خواستگاری صریح یا کنایی از زنی که در
عده طلاق رجعی به‌سر می‌برد به اجماع علما
جایز نیست زیرا زنی که در حال عده طلاق
رجعی به‌سر می‌برد، هنوز حکم همسری او برای
شوهرش پابرجاست.

۳- انعقاد و اجرای عقد نکاح بر زنان در
حال عده، شرعاً حرام بوده و اجماع علما بر
آن است که تأویل مضمون: (حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ) در
آیه کریمه، به معنی انقضای عده زن
می‌باشد.

۴- اگر شخصی با زن در حال عده‌ای عقد نمود
و عروسی کرد، قاضی باید نکاح آن دو را
فسخ کند و آن نکاح به اتفاق فقها باطل
است.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفَرَّضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً
وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى
الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶)

«هیچ گناهی بر شما نیست اگر زنان را طلاق
دادید» یعنی: مسئولیتی - اعم از گناه یا
مهر و مانند آن - بر عهده شما نیست اگر
زنان را طلاق دادید؛ «در آن وقت که هنوز
با آنان مساس نکرده و برای آنان مهري نیز

معین نکرده‌اید» مراد از **مساس**: جماع (مقاربت) است، پس اگر جماع صورت گرفت و مهري هم از قبل تعیین نشده بود، زن مستحق مهر مثل خود می‌شود **«و آنان را»** یعنی: زناني را که قبل از تعیین مهر و قبل از مقاربت طلاق می‌دهید **«بهره‌مند سازید»** به متعه. یعنی: به آنها چیزی - از پوشاک یا طلا یا مانند آن - به عنوان بخشش تقدیم کنید تا این بخشش، جایگزینی باشد برای آنچه که آنها از مهر از دست داده‌اند **«توانگر به اندازه توان خود و تنگدست به اندازه توان خود»** پس کیفیت متعه به وضعیت اقتصادی شوهر مربوط است، لذا متعه‌ای که شوهر غنی می‌دهد، بر متعه‌ای که شوهر فقیر می‌دهد، برتری دارد **«بهره دادن بر وجه معروف»** یعنی: بر وجهی متعه بدهید که در شرع و عرف موافق با آن، پسندیده باشد **«لازم شده»** این متعه دادن به عنوان حقی واجب **«بر»** ذمه **«نیکوکاران»** یعنی: کسانی که در برخورد با زنان مطلقه، روشی نیکو در پیش می‌گیرند.

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَرْصَةً فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۷)

در آیه قبل، حکم زن مطلقه قبل از دخولي بیان شد که از قبل برایش مهري معین نشده بود، اما در این آیه، خداوند متعال حکم نوع دوم را بیان می‌کند و آن زن مطلقه قبل از دخولي است که برایش مهري معین شده است: **«و اگر پیش از آن‌که با آنان نزدیکی**

کنید، طلاقشان دادید، درحالی‌که برایشان مهري معین کرده‌اید، پس» واجب ذمه شما این است که: «نصف آنچه را» به عنوان مهر برایشان «تعیین نموده‌اید» به آنان بدهید «مگر این که زن خود، ببخشند» یعنی: مگر این که زن مطلقه یادشده، این نیمه مهر مشخص شده‌ای را که خداوند Ψ برایشان برعهده شوهران طلاق‌دهنده‌شان واجب گردانیده است، به شوهرانشان ببخشند، که در این صورت مانعی وجود ندارد که شوهران این نیمه را به آنان نپردازند «یا کسی که سررشته نکاح در دست اوست، ببخشد» که این سر رشته‌دار - بنابر دو نظری که در این باره میان فقها و جود دارد - یا شوهر، یا ولی زن است. مذهب ابوحنیفه و شافعی (در رأی جدید وی) این است که مراد از: (**أَوْ يَغْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ**) (یا کسی ببخشد که گره‌بند و سر رشته نکاح در دست وی است)، شوهر می‌باشد. بنابر این قول، معنی این است: شوهر نیمه دیگر مهر معین شده را نیز به زن مطلقه خود ببخشد و مهر آن را کامل بپردازد، یا چنانچه مهر مسمی را قبلاً به طور کامل به زنش پرداخته است، بعد از طلاق، نصف آن را از وی باز پس‌نستاند، که ابن جریر طبری این قول را ترجیح داده. قول دوم در معنای مراد آیه کریمه این است که مراد از: (کسی که سر رشته نکاح در دست اوست)، ولی زن مطلقه است، یعنی: ولی زن مطلقه‌ای که بعد از مقاربت شوهر، طلاق داده شده و مهري هم قبلاً برای آن مسمی (معین) شده است، همچون خود آن زن مطلقه می‌تواند، آن نصف مهري را که زن با طلاق خویش مستحق

آن شده است بر شوهرش ببخشد و آن را از وی نگیرد. «ولی»: یا پدر زن است، یا برادرش، یا کس دیگری از نزدیکانش که متولی عقد نکاح وی شده است. و این مذهب امام مالک است. زمخشری می‌گوید: «صحت قول اول آشکار است».

«و بخشش و بخشایش شما به تقوی نزدیکتر است» این خطابی است متوجه مردان و نیز زنان - به‌طور تغلیبی - که آنان را به گذشت و بخشش در برابر یکدیگر تشویق و ترغیب می‌کند، پس کسی به تقوی نزدیکتر است که بخشنده‌تر باشد **«و بزرگواری را در بین خودتان فراموش نکنید»** یعنی: هرچند طلاق روابط شما را تیره و مکدر ساخته، ولی به حرمت پیوندی که میان شما وجود داشته، اجازه بدهید تا نسیمی از فضل و مهربانی و گذشت بر این فضای مکدر بوزد، پس هرگز بزرگواری و فضل نسبت به یکدیگر را فراموش نکنید **«بی‌گمان خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست»** و از اعمال شما آگاه است، پس شما را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد.

خلاصه احکام این دو آیه کریمه عبارت است از:

۱- امام ابوحنیفه و اصحابش بر آنند که دادن متعه به زنی که قبل از دخول (آمیزش) و قبل از تعیین مهر طلاق داده شده؛ مطلقاً واجب است، اما دادن متعه به سایر زنان مطلقه، چون زنی که بعد از دخول طلاق داده می‌شود، یا زنی که قبل از دخول اما بعد از تعیین مهر طلاق داده می‌شود، مستحب است.

ولي در مذهب شافعي، دادن متعه به هرگونه زن مطلقه اي واجب است، مگر براي آن زن مطلقه اي که شوهرش با او آميزش (مقاربت) نکرده و مهري هم برايش معين شده است زیرا او مستحق نصف مهر تعيين شده خويش مي باشد.

۲- مذهب ابوحنيفه و احمدبن حنبل بر آن است که مهر با خلوت صحيحه تماما لازم مي شود. ولي مشهور از مذهب شافعي و مالک اين است که مهر با خلوت صحيحه لازم نمي شود؛ مگر اين که آن خلوت، با دخول (مقاربت) همراه باشد.

۳- براي متعه در قرآن و سنت حدي معين نگردیده، لذا فقها در مقدار اقل و اکثر آن اختلاف نظر دارند. حد ادنای آن در نزد ابوحنيفه: پيراهن و چادر و لحافي است. ولي شافعي: مي گوید: شوهر به اعطاي حد معينی از متعه مجبور نشود، مگر به حد اقل آنچه که اسم متعه بر آن اطلاق گردد.

۴- به زن مطلقه قبل از دخول که مهر براي او مشخص شده است؛ اجماعا دادن نصف مهر واجب است.

۵- شوهر مي تواند نصف ديگر مهر مسمي (معين) را براي زن مطلقه قبل از دخول ببخشد، يا زن، يا ولي او مي توانند از آن براي شوهر در گذرند.

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (۲۳۸)

«بر نمازها مواظبت کنید» يعني: بر ادای نمازهاي پنجگانه در اوقات آنها و بارعايت ارکان و شروط آنها همراه با خشوع قلب،

مداومت و استمرار ورزید «بویژه نماز میانه» که به قول اکثر علمای صحابه Ψ و جمهور تابعین نماز عصر است زیرا قبل از آن، دو نماز و بعد از آن نیز دو نماز وجود دارد و لذا این نماز در میانه نمازهای پنجگانه قرار دارد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در روز جنگ احزاب فرمودند: «خداوند Ψ قبرها و خانه‌هایشان (مشرکان) را پر از آتش گرداند که ما را از نماز وسطی - نماز عصر - بازداشتند تا خورشید غروب کرد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إِنْ أَحَبَّ الْأَعْمَالُ إِلَى اللَّهِ تَعْجِيلَ الصَّلَاةِ لِأَوَّلِ وَقْتِهَا: بی‌گمان محبوبترین اعمال نزد خدا Ψ ، تعجیل نماز در اول وقت آن است». «و برای خدا فروتنانه بایستید» یعنی: در نماز به وقار و طمأنینه و خشوع برپا بایستید. برپا ایستادن در نماز فرض، فرض است، اما در نماز نفل، نشستن یا اداکردن آن بر بالای مرکب (ماشین، قطار، هواپیما، ال.ا.غ. . .) جواز دارد. «قنوت» در اینجا به معنی سکوت، یا به معنی طاعت و خشوع، یا به معنی ذکر خداوند متعال در حال قیام همراه با خشوع است.

سبب نزول: ائمه ششگانه حدیث و غیر آنان از زید بن ثابت τ روایت کرده‌اند که فرمود: در عهد رسول خدا ص ما با یکدیگر در اثنای نماز سخن می‌گفتیم، یعنی: یکی از ما با رفیق پهلویی خویش سخن می‌گفت تا این که نازل شد: (وَقَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ) (و برای خدا فروتنانه

بپا ایستید)، پس به سکوت مأمور شده و از سخن گفتن در نماز نهی شدیم.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَدُّوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲۳۹)

«ولي اگر بیمناک بودید» از دشمنی، یا از سیل، یا از درنده‌ای؛ پس در حال خوف «پیاده یا سواره نماز گزارید» یعنی: برای شما جایز است که در حال شدت خوف و هراس، سواره بر مرکب خود، یا در حال پیاده روی، رو به سوی قبله یا بدون آن، همراه با حرکت و انتقال و جولان و حمله و گریز، نماز را به جا آورید «و چون ایمن شدید» یعنی: چون خوف و هراس شما برطرف شد؛ «پس خدا را یاد کنید چنان که به شما آموخته است» از قوانین و برنامه‌های اسلام «آنچه که» قبل از آن «نمی‌دانستید» یعنی: با از بین رفتن خوف، نماز را با رعایت تمام شروط و ارکان آن به هیأت کامل و اصلی و رو به قبله ادا کنید. این آیه کریمه ناظر بر حکم نماز خوف همراه با امام، که نمازگزاران در آن به دو قسمت تقسیم می‌شوند، نیست زیرا این حکم در سوره «نساء» می‌آید.

خلاصه احکام دو آیه گذشته این است:

۱- نماز به هیچ حالی از شخص مکلف ساقط نمی‌شود و ترك آن با هیچ گونه عذری جایز نیست، هرچند به هنگام رویارویی با دشمن در صف کارزار، یا در حال شدت بیماری باشد، از همین روی اسلام آن را به کیفیتی مشروع گردانیده که با تمام احوال، تناسب و

هماهنگی داشته باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص به عمران بن حصین^۲ فرمودند: «ایستاده نماز بگذار، پس اگر نتوانستی به طور نشسته و اگر باز هم نتوانستی به پهلو». حتی در صورت وجود عذر، نماز گزاردن به اشاره پلک‌ها، یا با اجرای ارکان آن به قلب نیز جایز است. و این مذهب جمهور (مالک، شافعی و احمد) می‌باشد. اما ابوحنیفه بر آن است که نماز گزاردن در حالت جنگی که همراه با جولان و جست و گریز است، باطل می‌باشد و فقط در صورتی جایز است که امکان درنگ کردن بر جای خود وجود داشته باشد، در غیر آن، رزمندگان باید نماز را به تأخیر اندازند.

۲- در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها؛ نماز با سخنی که به جهت مصلحت خود نماز از روی سهو صادر شده باشد، باطل نمی‌شود، اما احناف بر آنند که نماز با سخن‌گفتن به قصد یا به سهو، یا از روی جهل و خطا، یا اجبار، با بیان حداقل دو حرف، باطل می‌شود.

۳- جمهور علما جایز دانسته‌اند که مقتدی صحیح و سالم، پشت سر امام بیماری که بر ایستادن قادر نمی‌باشد، نماز بخواند زیرا هر يك از آنها فرض خویش را به اندازه توان خویش ادا می‌کند، ولی مشهور از مذهب مالک، باطل شدن چنین نمازی - هم برای امام و هم برای مأموم - است.

باید دانست که صدور دستور مواظبت بر نماز در میان طرح احکام خانواده، به این حقیقت اشاره دارد که: شرایط متحول زندگی خانوادگی و آشفتگی‌هایی که احیاناً در آن

به ظهور می‌رسد، به هیچ وجه نباید ما را از نماز که یادآور عملی پیوند انسان با خدای عزوجل است، به خود مشغول گرداند.

وَالَّذِينَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لَأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۴۰)

«و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و همسرانی برجای می‌گذارند، باید برای همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سازند» از نفقه و پوشاک و نیازهای ضروری آنان «و» آنان را از خانه شوهران «بیرون نکنند» یعنی: آنان مستحق بهره‌مندی از خوراک و لباس و اقامت در خانه‌های شوهران متوفای خود می‌باشند و نباید از خانه آنان بیرون رانده شوند. در ابتدای اسلام - پیش از نزول آیات میراث - زنان از شوهرانشان ارث نمی‌بردند، اما زن بعد از درگذشت شوهر، به مدت یکسال عده می‌کشید و باید در آن یک سال، نفقه و مسکنش از ترکه شوهرش تأمین می‌شد. پس حکم این آیه کریمه - در رأی جمهور - با آیه میراث در سوره «نساء» که سهم زن را از ارث شوهرش معین ساخت و آیه (۲۳۴) از همین سوره که مربوط به عده وفات است، منسوخ شد و به جای یک سال عده، چهار ماه و ده روز مقرر گشت. «پس اگر بیرون بروند» به اختیار خودشان قبل از تمام شدن یک سال «بر شما» یعنی: بر ولی متوفی، یا حاکم شرع، یا غیر آنها «گناهی نیست در آنچه که آنان درباره خود انجام می‌دهند» از آماده شدن برای

پذیرش خواستگاران و آرایش نمودن برای آنان «به طور پسندیده» یعنی: به طوری که در شرع پسندیده است و منکر به شمار نمی‌رود زیرا بعد از بیرون رفتنشان از خانه شوهر متوفی، دیگر کسی بر آنان ولایتی ندارد. این خود دلیل بر آن است که: زنان در رعایت یا عدم رعایت يك سال نشستن در خانه شوهر مخیر بوده‌اند و این امر بر آنان حتمی نبوده است. وچنان که گفتیم؛ حکم این آیه کریمه - بنا بر رأی جمهور مفسران و فقها - منسوخ است «و خداوند عزیز» و غالب است در ملکش «حکیم است» در صنعش.

در بیان سبب نزول روایت شده است: مردی از اهالی طائف با خانواده خویش به مدینه آمد و در آنجا درگذشت، پس برای پدر و مادر و فرزندان از ارث او سهم قرار دادند، اما به زنی چیزی ندادند، جز این که به ورثه متوفی امر کردند تا نفقه وی را از ترکه شوهرش به مدت یکسال بپردازند. آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد.

وَالْمُطَلَّاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۲۴۱)

«و بهره‌مند ساختن زنان طلاق داده شده لازم است» به متعه «به طور معروف» یعنی: به نیکویی و به شیوه‌ای پسندیده «که بر پرهیزگاران مقرر است». آرای فقها در خصوص «متعه» را قبلاً در آیه (۲۳۷) بیان کردیم.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: چون آیه (وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُنَّ...) تا (حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ) «بقره / ۲۳۶» نازل شد؛ مردی گفت: «بنابراین، اگر قصد احسان و نیکی را

داشتم به زن مطلقه ام متعه می‌دهم و در غیر آن خیر!». همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲)

«بدین‌گونه، خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، باشد که بیندیشید» در آنچه که در احکام الهی از حکمت و مصلحت هست، پس به خیر دنیا و آخرت رهنمون شوید. با يك جمع‌بندی اجمالی از آیات فوق، ملاحظه می‌کنیم که **زنان مطلقه عموماً دارای چهار حالت ذیل می‌باشند:**

۱- زنان مطلقه‌ای که با شوهرانشان آمیزش داشته‌اند و قبلاً مهري هم برایشان مقرر شده است، که این گروه از زنان، مستحق کل مهریه خود هستند و عده آنان هم سه حیض یا سه طهر است.

۲- زنان مطلقه‌ای که نه مورد آمیزش قرار گرفته‌اند و نه هم برایشان مهري تعیین شده است؛ که برای این دسته از زنان، بر حسب توان شوهرانشان متعه واجب است و مستحق مهري نمی‌شوند.

۳- زنان مطلقه‌ای که برایشان مهر مقرر شده، ولی مورد آمیزش قرار نگرفته‌اند، که این دسته از زنان، مستحق نصف مهر تعیین شده خود می‌باشند.

۴- زنان مطلقه‌ای که مورد آمیزش قرار گرفته‌اند، اما مهري برایشان مقرر نگردیده، که این دسته از زنان، بدون هیچ‌گونه خلافی مستحق مهر مثل خود می‌باشند. یعنی: باید دیده شود که مهر امثالشان از

زنان و دختران خانواده و اقربا و خویشاوندانشان چه مقدار بوده، پس آنان نیز همان مقدار را دریافت می‌کنند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۲۴۳)

«آیا از» حال «کسانی که هزاران هزار بودند و از بیم مرگ از خانه و کاشانه خود خارج شدند، خبر نیافتی؟» ابن عباس ت می‌گوید: «آنان چهارهزار تن بودند که از طاعون فرار نموده و گفتند: به سرزمینی می‌گریزیم که در آن از مرگ خبری نباشد...» «پس خداوند» به امر تکوینی خود «به آنان گفت: بمیرید» و همه مردند «پس آنان را زنده کرد» بعد از هشت روز یا بیشتر؛ به دعای پیامبرشان که گویند: نام او «حزقیل» بود، پس روزگاری زندگی کردند، در حالی که نشان مرگ برآنان نمودار بود و آمده است که هیچ جامه‌ای را نمی‌پوشیدند مگر این که به شکل کفن بر می‌گشت.

ابن‌کثیر در بیان داستان این گروه می‌گوید: «بیش از یکتن از سلف نقل کرده‌اند که این گروه، اهالی شهری در زمان بنی‌اسرائیل بودند که گرفتار طاعونی سخت شدند، پس گریزان از مرگ به بیابان زدند و در وادی فراخی فرود آمدند و چنان بسیار بودند که کران تا کران وادی را پر کردند. در این هنگام، خداوند Ψ به سوی آنان دو فرشته فرستاد، آن‌گاه یکی از آن دو فرشته از فرودست وادی و دیگری از فراز آن بانگی

مرگبار در دادند که بر اثر آن همه به یکباره چون مرگ یکتا مردند و بعد از مرگشان مردم دورادورشان را دیوارکشیدند و به مرور زمان اجسادشان پراکنده و پوسیده شد. چون روزگاری دراز براین واقعه گذشت، پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل به نام «حزقیل» بر گورستان آنها گذشت، در این اثنا از خدای عزوجل درخواست کرد تا آنان را به دست وی زنده گرداند، خدای متعال این درخواست وی را اجابت کرد و به او دستور داد تا بگوید: هان ای استخوانهای پوسیده! خداوند Ψ به شما فرمان می‌دهد که فراهم آید. پس استخوانهای اجساد به همدیگر پیوستند. سپس به او دستور داد تا چنین ندا دردهد: ای استخوانها! خداوند Ψ به شما فرمان می‌دهد تا گوشت و عصب و پوست را بر خود بپوشانید. آنگاه - در حالی که آن پیامبر شاهد صحنه بود - چنین شد. سپس به وی دستور داد تا ندا کند: هان ای ارواح! خداوند Ψ به شما فرمان می‌دهد که هر روحی به همان جسد مقرر خویش که او را زنده و شاداب می‌ساخت، برگردد. در این هنگام همه آنان زنده برپا ایستادند، در حالی که نظاره می‌کردند و می‌گفتند: «سبحانک لا إله إلا أنت». که زنده گردانیدن مجدد ایشان، دلیلی قاطع بر وقوع معاد جسمانی در روز قیامت است.

«آری، خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است» و از جمله فضل و بخشش‌وی، زنده کردن این گروه بود **«ولی بیشتر مردم»** که همانا کافران هستند **«سپاس نمی‌گذارند»** این فضل و

بخشش را. آری! بخشش و فضل خداوند متعال بر این‌گروهی که از ترس مرگ گریختند، زنده‌ساختن مجددشان بود تا درس عبرت بگیرند و بدانند که ترس از مرگ، راه نجات از آن نیست، اما فضل خداوند Ψ بر مخاطبان این آیه، ارشادشان به‌سوی اندیشیدن و عبرت گرفتن از داستان این گروه است تا بدانند که خداوند متعال بر هر کاری قادر است و بدانند که پرهیز و احتیاط نمی‌تواند راه را بر قدر ببندد.

هدف از بیان این داستان، تشجیع و ترغیب مسلمین بر جهاد است، با دادن این پیام به ایشان که: حذر کردن از مرگ و ترك جهاد به خاطر آن، نجات دهنده از مرگ نیست، چنانچه خداوند Ψ مرگ انسان را اراده کرده باشد.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۴۴)

«و در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خداوند شنوای داناست» و از مرگ نترسید که جهاد عامل مرگ نیست، بلکه جهاد برای امت اسلامی حیات‌بخش است. علما گفته اند: باید دانست که عمر، سرنوشت، بلیات و امراض، همه به دست بلا کی‌ف‌خداوند متعال است و ایمان به این امر واجب می‌باشد، ولی از آنجا که مقدرات برای ما شناخته شده نیست، لذا جایز است تا به منظور نگهداشت خویش از ناخوشی‌ها، به اسباب متوسل شویم، از اشیای ترسناک قبل از هجوم آنها پرهیزیم، و از قراردادن خویش در معرض خطر نابودی احتیاط کنیم، اما اگر به‌رغم به‌کار بستن وسایل و گرفتن احتیاط، بنده دچار بلا و

مصیبتی شد، باید صبر و شکیبایی را از دست ندهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص مردم سرزمین طاعون زده را از بیرون آمدن از آن به قصد فرار و مردم خارج از آن منطقه را از ورود به آن منع کردند.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

بعد از آن که خدای سبحان به جهاد امر کرد، اینک به انفاق مال در راه خویش نیز دستور می‌دهد زیرا جهاد نیاز به امکانات مالی دارد: **«کیست آن که به خدا وام دهد و امانی نیکو؟»** یعنی: به طیب خاطر و بدون فشار و آزار و منتهی. وام دادن به خدا Ψ مثلی است برای تقدیم عمل نیکی چون انفاق مال، که انجام‌دهنده آن سزاوار ثواب می‌شود و از جمله، انفاق آن سبب می‌شود: **«تا خدا آن را برای او چند برابر بيفزاید»** یعنی: در آن رشد و فزونی و برکت عنایت کند تا بدانجا که از ده تا بیشتر از هفتصد برابر اصل خود گردد **«و خداست که»** در روزی بندگان **«قبض»** پدید می‌آورد؛ برای ابتلایشان **«و بسط پدید می‌آورد»** برای امتحانشان. قبض: تنگی و کم ساختن رزق و بسط: گشایش و وسیع ساختن آن است. این خود، هشداري است برای این که: هر کس به هنگام بسط و گشایش روزی بخل ورزد، نزدیک است که کار بر وی به قبض دگرگونه شود **«و به سوي او بازگردانده می‌شوید»** ای بندگان، پس شما را در قبال آنچه که در راه وی تقدیم کرده‌اید، پاداش می‌دهد و اگر هم بخل ورزیده باشید، شما را

مجازات می‌کند. ابن‌زید می‌گوید: «خداوند متعال از روی امتحان بر تو گشایش پدید می‌آورد، درحالی‌که تو بیرون رفتن به جهاد را نمی‌پسندی و به زمین سنگینی می‌کنی و او بر دیگری تنگ و سخت می‌گیرد، در حالی‌که مشتاق و سبکبال برای جهاد است، پس آنچه در دست داری بیرون افکن که فقط این دستگیر تو خواهد بود».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: چون آیه (مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ) «بقره/۲۶۱» نازل شد، رسول خدا ص چنین دعا کردند: «رب زد امتی: خدایا برای امت من بیفزای»، آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد. بنابراین، این آیه کریمه در نزول متأخر ولی در تلاوت، مقدم است.

علما در بیان احکام گفته‌اند: به وام دادن پول، حبوبات، خوراکی‌ها و حیوانات جایز است و بر عهده وام گیرنده باز گرداندن همانند آن چیزی است که وام گرفته است. همچنین مسلمین اجماع دارند بر این که قرارداد شرط افزودن در مقدار وام به هنگام بازیافت آن - ولو به مقدار يك حبه - ربا است و حرام می‌باشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلَكًا يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۲۴۶)

آن‌گاه خداوند متعال بعد از بیان داستان گذشته، این داستان را برای تشویق و ترغیب مؤمنان بر جهاد و برای بیان این حقیقت که

جهاد در امتهای پیشین هم مطلوب و مشروع بوده است، مطرح می‌کند: «آیا از» حال و داستان «ملاء از بنی اسرائیل پس از» درگذشت «موسی خبر نیافتی» ملأ: سران و اشرافند. این داستان، ناظر بر دورانی است که بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی^ص به چنگال ستمگران (قوم عمالقه) گرفتار شدند و مدتی طولانی تحت ستم آنان به سر برده از دیار و کاشانه خویش بیرون رانده شدند «آن‌گاه که به پیامبرشان» که گفته می‌شود، شمویل^۱ بود «گفتند: پادشاهی برای ما بگمار» که بر گرد او جمع شویم و به رأی و اندیشه او عمل کنیم «تا در راه خدا» همراه با او «پیکار کنیم. آن پیامبرگفت: اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید، گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم با آن که ما از دیارمان رانده» و از زنان «و از فرزندانمان جدا ساخته شده ایم» باکشته شدن و به اسارت در آمدن زنان و فرزندانمان به وسیله قوم جالوت، لذا با وجود اقتضای جنگیدن با قوم جالوت، هیچ مانعی فراروی این امر که پیکار کنیم وجود ندارد «پس چون جنگ بر آنان فرض شد، همگی» به دلیل سستی در اراده و تصمیم و اضطراب در نیتهای: «پشت کردند» از جنگ «جز شمار اندکی از آنان» آنان همانهایی بودند که با طالوت از رودخانه عبور کردند. به قولی: شمار آنان به تعداد اهل بدر - سیمد و سیزده تن بود «و خداوند به حال ستمگران داناست»

^۱شمویل، معرب صمویل است.

پس آنان را در برابر ترک جهاد که ستمی آشکار است، مجازات می‌کند.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (٢٤٧)

«و پیامبرشان» شمویل «به آنان گفت: خداوند طالوت را به فرمانروایی شما برگزیده است» او را برای فرماندهی و رهبری شما آماده نموده و شما را به فرمانبرداری از وی و جنگیدن تحت فرمانش امر می‌کند. نقل است که طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و در بنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» برمی‌خاستند و چون طالوت از تبار هیچ‌یک از این دو سبط نبود «گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آن که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از جهت مال گشایشی داده نشده است؟» یعنی: چگونه ممکن است که طالوت پادشاه ما شود، در حالی که او نه از تبار شاهان است و نه هم از ثروتمندان و سرمایه‌داران تا ما به خاطر اشرافیت یا سرمایه او، از وی پیروی و فرمانبرداری کنیم؟ «پیامبرشان گفت: خداوند او را بر شما برگزیده است» به پادشاهی و فرمانروایی و گزینش خداوند متعال حجت قاطع است «و او را در دانش بر شما برتری بخشیده است» آری! دانش؛ این ویژگی‌ای که

ملاك برتري انسان و گل سرسبد همه فضایل و از بزرگترین دلایل و وجوه برتري بر دیگران است «و» نیز او را «درنیروی بدني» بر شما برتري داده است، نیرویی که تأثیر آن در جنگها و مانند آن از مسئولیتهای سنگین واضح و روشن می‌باشد. به قولی: او را طالوت نامیدند، به جهت طول قد و قامت آن زیرا او پهلوانی بود که هم در دیانت و هم در توانایی جسمی و کاردانی جنگی - یعنی اوصافی که در رهبری و فرماندهی ملک و معیار شناخته می‌شوند - بسی نیرومند بود. آری! روشن است که فضایل شخصی و ذاتی انسان، بر ثروت و شرافت در نسب مقدم است.

«و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد» زیرا ملک، ملک وی و بندگان هم بندگان وی اند، پس شما را چه جای اعتراض بر امری که نه ملک شماست و نه هم در حوزه تصرف شما قرار دارد؟ **«و خدا واسع»** و گشایشگر فضل خویش است و **«داناست»** به کسی که سزاوار پادشاهی است و بر آن توانایی دارد. پس، از این دو آیه کریمه چنین بر می‌آید که: جهاد در راه خدا، آ، آمادگی روانی، تربیتی، علمی، شایستگی، جرأت و شجاعت، عزم و نیت صادقانه، اخلاص و روحیه ایثار و قربانی را می‌طلبد.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (٢٤٨)

«و پیامبرشان به آنان گفت: نشانه» صدق و صحت **«فرمانروایی او این است که برای شما**

صندوقی می‌آید که در آن آرامشی از جانب پروردگارتان است» یعنی: آن صندوق سبب آرامش دل‌های شما در مورد موضوع گزینش طالوت است که در آن اختلاف ورزیده‌اید و مایه ثبات و پایداریتان در هنگام رویارویی با دشمنانتان است. سکینه: از سکون، به معنی وقار و آرامش است. «و یادگاری از میراث آل‌موسی و آل‌هارون است» یادگار نهاده شده در آن صندوق عبارت بود از: عصای موسی و ریزه‌های الواح تورات که تورات اولین‌بار در آنها نوشته شده بود. بعضی چیزهای غیر اینها را نیز افزوده‌اند. به قولی: مراد از آل موسی و آل‌هارون، نه خاندان آنها، بلکه خود آنها هستند، یعنی: این یادگارها نه از خانواده موسی و هارون بلکه مربوط به خود آن دو بود. «و فرشتگانش آن را حمل می‌کنند» آری! فرشتگان به دستور پروردگار متعال، آن صندوق را که گویند از چوب‌طلا اندود ساخته شده بود، در برابر دیدگان آنها در میان آسمان و زمین حمل کرده آن‌گاه فرود آمدند و آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند. یادآور می‌شویم که انبیای بنی‌اسرائیل، این تابوت سکینه (صندوق عهد) را در جنگ‌ها پیشاپیش خود حرکت می‌دادند و آن را وسیله پیروزی خود می‌دانستند «مسلماً اگر مؤمن باشید، برای شما در این رویداد نشانه‌ای است» بر شایستگی طالوت به فرمان‌روایی. ابن‌عباس^۳ می‌گوید: «عمالقه فلسطین در یکی از جنگ‌ها، آن صندوق را از بنی‌اسرائیل به زور گرفتند، لذا خداوند^۴ به نشانه حقانیت

طالوت، آن را به وسیله فرشتگان به سوي وي باز فرستاد و فرشتگان آن را در برابر طالوت بر زمين نهادند و چون بني اسرائيل اين صحنه راديدند، گفتند: اينك آري! پس، به طالوت تسليم شده و او را پادشاه خود ساختند و به جهاد تحت فرمان وي آماده شدند و طالوت از ميان جوانان آنها هفتاد هزار تن را براي جهاد برگزيد.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (٢٤٩)

«و هنگامی که طالوت با لشکریان رهسپار شد» از شهر خویش بیت المقدس و لشکر را از شهر به جنگ «عمالقه» خارج کرد، فصل؛ فصل تابستان و هوا سخت گرم بود، لذا لشکریان از طالوت آب خواستند، او «گفت: خداوند شما را به وسیله رودخانه ای می آزماید» نقل است که: مراد از آن رودخانه ای در میان اردن و فلسطین است. گفتنی است که هدف از این آزمون، سنجش میزان اطاعت لشکریان و بود. طالوت افزود: «پس هر کس از آن بنوشد از پیروان من نیست» لذا هر کس از من در این دستور اطاعت کند، در سایر فرمانها نیز مطیع من خواهد بود و هر کس این دستور را نادیده بگیرد و خواهش نفسش بر او چیره شود، پس او در سایر امور سخت و دشوار، به طریق اولی خداوند Ψ را عصیان و نافرمانی خواهد کرد «و هر کس از آن نخورد،

قطعا او از من است، مگر کسی که با دستش
غرفه‌ای برگیرد» اغتراف: گرفتن آب به دست
یا به وسیله دیگری است و (غرفه) برگرفتن
آب با یک کف دست، یا با هر دو کف دست است.
آری! طالوت، فقط نوشیدن یک مشت آب را به
آنان رخصت داد تا آزار تشنگی را اندکی از
آنان برطرف ساخته باشد و تا بدین وسیله
بتوانند کشمکش نفس خویش را مهارکنند «پس
همه از آن نوشیدند» و از فرمانده خویش
نافرمانی کردند، لذا او نیز به آنان
اجازه نداد که باوی در جنگ با دشمن
همراهی‌کنند «جز اندکی از ایشان» که
نوشیدند و ایشان به تعداد اصحاب بدر
(سیصد و سیزده تن) بودند، چنان‌که
در صحیح بخاری و غیر آن آمده است.

ابن جریر از براء بن عازب روایت کرده است
که فرمود: «ما در میان خودمان چنین
می‌گفتیم که اصحاب محمد ص در روز بدر
سیصد و ده تن و اندی بودند، به شماره اصحاب
طالوت که با وی از نهر گذشتند و از نهر
نگذشت بجز مؤمنی». اما سدی می‌گوید: «تمام
لشکر طالوت هشتاد هزار تن بود، هفتاد و
شش هزار تن آنان از آب نهر نوشیدند و فقط
چهار هزار تن با طالوت باقی ماندند». اما
با وجود این آزمایشی که از پایداری و
اطاعت آنها به عمل آمد، کسانی هم که از
نهر گذشتند، آنچنان که باید به هنگام
رویاری با دشمن، پایداری نکردند «و
هنگامی که طالوت و کسانی که همراه وی
ایمان آورده بودند از آن نهر گذشتند»
آنان همان تعداد اندکی بودند که از وی

اطاعت کردند، هرچند که در میزان یقین و صلابت دینی‌شان باهم تفاوت داشتند، چراکه در این هنگام بددلانشان «گفتند: امروز ما را یارای» مقابله با «جالوت و سپاهیان‌ش نیست» جالوت: مشهورترین قهرمان فلسطینی‌ها و فرمانده آنان بود. اما «کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با صابران است» یعنی: پیروزی با صبر و پایداری همراه است، نه با بسیاری تعداد.

**وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا
وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (٢٥٠)**

«و آن‌گاه که برای جنگ با جالوت و سپاهیان‌ش به میدان آمدند» برزوا: در براز بیرون آمدند. «براز»: زمین و فضای فراخ است «گفتند: ای پروردگار ما! بر ما» باران «صبر فروریز و گامهایمان را استوار بدار» یعنی: ما را نیرومند گردان تا به شکست روبرو نشویم و از میدان جنگ نگریزیم «و ما را بر خدانشناسان پیروزگردان» و یاریمان کن تا بر جالوت و سپاهیان‌ش غالب گردیم.

**فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ
عَلَى الْعَالَمِينَ (٢٥١)**

«پس آنان را به اذن خدا» یعنی: به امر و اراده وی «شکست دادند و داوود، جالوت را کشت» داوود فرزند «یسی» است، و طالوت او

را جهت نبرد با جالوت برگزید و او با فلاخن و چوبدستی خویش، جالوت قهرمان طاغوت را کشت **«و خداوند به او پادشاهی ارزانی داشت»** او را به پادشاهی بنی اسرائیل برگزید و این در حیات طالوت بود **«و»** نیز به او **«حکمت را»** ارزانی داشت، بعد از مرگ صمویل و طالوت. مراد از حکمت در اینجا، نبوت است. خاطر نشان می‌شود که قبل از داوود، پادشاهی و نبوت برای هیچ‌کس فراهم و یکجا نشده بود و خداوند Ψ نبوت و پادشاهی را هر دو یکجا به او بخشید، در حالی‌که قبلاً چوپانی بیش نبود. زبور نیز بر داوود نازل شد **«و از آنچه می‌خواست به او آموخت»** یعنی: از آنچه که مشیت خداوند متعال بر آن رفته بود، به داوود آموخت، همچون صنعت‌زره‌سازی، شناخت زبان پرندگان و داوری میان مردم در اختلافات و دعاوی آنان **«و اگر خداوند برخی از مردم را»** که کارگزاران اسباب شر و فساد هستند **«به وسیله برخی دیگر»** از آنان که به وسیله جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، جلو شر و فساد و مفسدان را می‌گیرند **«دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌شد»** زیرا اهل فساد با برپا کردن شراره‌های شر و فتنه که براندازنده نسلها و آبادانی‌ها و کشتزارهاست، بر زمین غلبه می‌کردند و مسلمانان را از میان برداشته، مساجد و عبادتگاهها را ویران می‌ساختند، پس این اهل ایمانند که با نیرومندی مادی و معنوی خویش، بازدارنده شر و فساد از روی زمین می‌باشند **«و خداوند نسبت به جهانیان تفضل**

دارد» و براساس همین فضل خویش، برخی از آنان را به وسیله برخی دیگر دفع نموده و شراره‌های شر و فتنه را فرو می‌خواباند.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (۲۵۲)

«این» اموری که در این داستان مطرح شد «آیات الهی است که ما آن را به حق» یعنی: خبر صحیحی که در آن هیچ شک و شبهه‌ای نیست «بر تو می‌خوانیم و به راستی تو» ای محمدص «از جمله پیامبرانی» تصریح و تأکید بر رسالت آن حضرتص، برای تقویت قلب و تثبیت نهاد و استوارتر ساختن امر نبوت ایشان و رد این سخن کفار است که می‌گفتند: تو پیامبر نیستی.

پرتوی از تاریخ بر داستان طالوت و جالوت: بنی‌اسرائیل مدتی پس از درگذشت حضرت موسی^ع به سرزمین فلسطین وارد شدند و (۳۵۶) سال در آنجا به سر بردند، در این مدت، آماج حملات ملتهای مجاور خود - چون عمالقه عرب، اهالی مدین، فلسطین و آرامی‌ها - قرار گرفتند، که گاهی پیروزمی‌شدند و گاهی هم مغلوب می‌گشتند. در اواسط سده چهارم در عهد «عالی‌کاهن» بود که بنی‌اسرائیل در نزدیکی غزه با فلسطینی‌های ساکن «اشدود» درگیر شدند، آنان در این جنگ مغلوب فلسطینی‌ها گشته و صندوق مقدس (تابوت) را از دست دادند و این صندوق، به چنگ فلسطینی‌ها افتاد، که این امر بر بنی‌اسرائیل سخت دشوار آمد. بقیه داستان اجمالا در آیات فوق آمده است.

تَكَ الرُّسُلُ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ
وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا افْتَتَلَ
الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ
وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا افْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (٢٥٣)

«این پیامبران» که در آیه سابق با جمله: (وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ) به آنان اشاره شد «بعضی از آنان را بر بعضی برتری بخشیده ایم» یعنی: به بعضی از آنان، بیش از دیگران از مزایای کمال بخشیده ایم و ایشان را به خصلتهای پسندیده‌ای که درغیرشان نیست مخصوص گردانیده ایم و از جمله پیامبر آخرالزمان حضرت محمدص را. اگر گفته شد: پس وجه جمع نمودن میان این آیه کریمه و میان این حدیث شریف مرفوع ابوهریره τ که رسول اکرم ص فرموده‌اند: «مرا بر انبیای دیگر برتری ندهید»، چیست؟ می‌گوییم: آن حضرت ص این سخن را یا بر سبیل تواضع فرموده‌اند، در عین این که خود به این حقیقت آگاه بوده‌اند که برترین انبیا و رسل هستند. یا این سخنان قبل از زمانی بوده است که آن حضرتص از برتری خویش بر دیگر انبیا آگاه گردند. یا این سخنان حمل بر آن می‌شود که در هنگام مناقشه و مشاجره پیرامون این موضوع، مرا بر دیگر انبیا: برتری ندهید. یا مرادشان این بوده که: به انگیزه عصبیت، مرا بر دیگر انبیا: برتری ندهید. پس این حدیث به هیچ وجه به معنی نفی برتری آن حضرتص بر دیگر انبیا نیست. چنان‌که آن حضرتص در حدیث شریف دیگری فرموده‌اند: «أنا سيد ولد آدم: من

سرور و سالار فرزندان آدم هستم». ولي بنا بر حديث اول، سزاوار نيست که ما بنا بر تعيين بگوئيم که محمدص برتر از موسي يا عيسي عليهما السلام اند، بلکه بدون تعيين پيامبري از پيامبران ميگوئيم که: حضرت محمدص از همه انبيا و رسل برتر هستند.

«از آنان کسي هست که خداوند با او سخن گفته است» و ايشان حضرات موسي و محمد عليهما السلام اند و اين از جمله برتريهاي است که خداوند Ψ به ايشان بخشیده است **«و بعضي را درجات بلند ارزاني داشت»** ايشان پيامبراني هستند که جاگاه و منزلتشان در نزد خدای سبحان بسي بزرگ و متعالي است. احتمال دارد که مراد از اين بعض، پيامبر ما حضرت محمدص باشند، به سبب کثرت مزايایي که دارند و هم محتمل است که مراد از آن ادریس ψ باشد که خداوند Ψ وي را به جاگهي بلند رفعت داد و به آسمانها برد. يا مراد از آنان، پيامبران اولي العزم: هستند. در حديث شريف به روايت ابوهريره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: **«در شش چیز بر انبيا برتري داده شده ام:**

- ۱- جوامع الكلم به من داده شده.
- ۲- به من با افگندن رعب و وحشت در دل دشمنانم، پيروي و نصرت عطاگرديده.
- ۳- اموال غنيمت براي حلال گردانیده شده.
- ۴- زمين برايم پاك و سجده گاه گردانیده شده.

۵- به سوي كافه خلق خدا Ψ برانگيخته شده ام، نه به سوي يك قوم و نژاد و منطقه خاص.

۶- خاتم انبيا هستم و نبوت به من ختم گردیده.»

«و به عیسی بن مریم معجزات آشکار دادیم» این از جمله برتریهای است که خدای سبحان به او عنایت فرمود، معجزاتی چون زنده ساختن مردگان، شفا دادن بیماران لاعلاج و غیره «و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم» روح القدس: جبرئیل است و تفسیر آن در (آیه ۸۷) گذشت. پس آیه کریمه دلیل بر آن است که میان انبیا: در فزونی الطاف و عنایات الهی، احوال و مقامات، ویژگیها، کرامتها و معجزات، تفاوت و تفاضل وجود دارد، اما باید گفت که در اصل نبوت میانشان هیچ برتری و تفاضلی نیست و ایشان در نبوت و هدف واحد خویش، همه با هم برابرند، پس مزیت و برتری آنها بر یکدیگر به خصوصیات دیگری مربوط است که افزون بر اصل نبوت میباشد. «و اگر خدا میخواست، کسانی که پس از آنان آمدند» یعنی: پس از پیامبران، یا پس از موسی و عیسی و محمد: «بعد از آن همه دلایل روشنی که بر آنان آمد، به کشتار یکدیگر نمیپرداختند، ولی» امتهای انبیا بعد از ایشان «اختلاف پیشه کردند» و با هم درافتادند تا بدانجا که به کشتار یکدیگر پرداختند و به ملتهای گوناگونی تبدیل شدند «پس بعضی از آنان ایمان آوردند» و بر ایمان خویش استقامت ورزیدند «و بعضی کفر ورزیدند» همچون

مسیحیان بعد از حضرت عیسیٰ و یهودیان بعد از حضرت موسیٰ. «کفر» ضد ایمان است، همچنین «کفر» به معنی انکار نعمت که ضد شکر می‌باشد، نیز آمده است «و اگر خدا می‌خواست» که بعد از این اختلاف با همدیگر ن‌جنگند «با همدیگر کشمکش و کارزار نمی‌کردند، ولیکن خداوند هرآنچه را اراده کند، انجام می‌دهد» از یاری رساندن و توفیق بخشیدن، یا خوارساختن و رسوا نمودن هر کس که بخواهد، پس هیچ ردکننده‌ای برای حکم وی و هیچ تبدیل‌کننده‌ای برای قضا و داوری وی نیست، لذا مشیت خداوند متعالبر آن رفته است که این موجود بشری در همان خط سیری که هم اکنون هست قرار داشته باشد - با این ساختار دو قطبی درون خود و با این استعدادهاي متضادش که هم قابل هدایت و هم قابل گمراهی است - و اراده الهی بر آن است که بشر در انتخاب راه هدایت، یا گمراهی، مختار باشد، و اختلاف و کشمکش هم لازمه اینهاست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةً وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٢٥٤)

«ای مؤمنان! از آنچه روزیتان داده‌ایم، انفاق کنید» در راه خدا، مادام که بر ذخیره‌کردن آنچه که در روز قیامت به‌نفع شماست، برای خود قادرید «پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه دادوستدی است» تا آنچه را که سبب نجات است برای خود خریداری نمایید «و نه» در آن روز «دوستی» و صداقت و محبتی است «و نه شفاعتی» مؤثر

است، مگر برای آنان که خداوند ﷻ به ایشان اذن شفاعت بدهد. و این روز، روز قیامت است. «و کافران همان ستمکارانند» چرا که پیامبران: را تکذیب کرده و هشدارها را نادیده گرفتند و از اعلامیه‌ها فرمان نبردند. عطاء بن دینار گفته است: «سپاس خدای عزوجل را که فرمود: کافران همانا ستمکارانند و نفرمود: ستمکاران همانا کافرانند، چرا که دیگر کار بر همگان دشوار می‌شد». به قولی: مراد از کافران؛ منکران فرایض الهی و از جمله ترک‌کنندگان و بازدارندگان زکاتند زیرا امر به «انفاق» در این آیه، ناظر بر زکات فرض می‌باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵)

«خداست که معبودی جز او نیست» یعنی: معبود بر حقی جز او نیست «زنده است» یعنی: او تعالی زنده پاینده‌ای است که نه حیات وی زایل و نه متحول و دگرگون می‌شود «و» هم اوست «قیوم» یعنی: قیام‌کننده به تدبیر امور آفرینش و مخلوقات خویش و حفظ و نگه‌داشت آنها و برپادارنده‌ای که همه موجودات به او نیازمندند و او از همه آنها بی‌نیاز می‌باشد «نه خوابی سبک او را فرا گیرد» سنه: خواب سبک و غنودنی است که به عنوان مقدمه خواب پدید می‌آید و احساس‌رخوت و سستی و فروافتادن پلکها

(چرت) نشانه آن می‌باشد. خواب: حالتی است خاص که بر جانداران عارض می‌شود و با آن، حواس ظاهری از احساس و ادراک باز می‌ماند. «و نه» او را «خوابی گران» فرامی‌گیرد، پس بر حق تعالی هیچ نقص و غفلت و فراموشی‌ای از تدبیر امور مخلوقاتش، دست نمی‌دهد «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» و تحت سلطه و فرمان او می‌باشد «کیست آن‌کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟» هیچ‌یک از بندگان قادر نیست که نزد وی به احدی از آنان - با شفاعت یا غیر آن - نفعی برساند تا آن‌گاه که حق تعالی خود به شفاعت کننده اذن شفاعت ندهد «می‌داند آنچه را در پیشرویشان است» از آخرت «و آنچه در پشت سرشان است» از دنیا. که این‌خود دلیل احاطه علم وی به تمام کائنات - اعم از گذشته، حال و آینده آنها - می‌باشد «و به چیزی از علم او احاطه و آگاهی نمی‌یابند مگر آنچه خود بخواهد و کرسی او آسمانها و زمین را دربر گرفته» ابن عباسك می‌گوید: «کرسی حق تعالی، علم اوست». طبری این رأی را ترجیح داده. از نظر اهل لغت نیز، اصل کرسی به معنای علم است، از این جهت به علما «کراسی» گفته می‌شود زیرا آنان تکیه‌گاه‌های مردم و محل اعتماد ایشانند. در روایتی دیگر از ابن عباس آمده است که فرمود: «کرسی حق تعالی محل و موضع هردو قدم اوست». به قولی دیگر: مراد از کرسی، عظمت و بزرگی خدای عزوجل است و الا - در حقیقت امر - نه کرسی‌ای است و نه نشستنی و نه هم کسی که

بنشینند. به قولی دیگر: مراد از کرسی، فرمانروایی خداوند متعال است. باید دانست که به قول صحیح، کرسی غیر از عرش است و عرش از کرسی بزرگتر می‌باشد، چنان‌که در احادیث شریف آمده است.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «من بر آنم که واجب است تا ما به عرش و کرسی همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است ایمان داشته باشیم و حق تعالی‌خود به مراد خویش از آنها دانای‌تر است». «و نگهداری آنها بر او دشوار نیست» یعنی: نگه‌داشت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، بر خداوند متعال سنگین و دشوار نیست و به او از این کار کمترین مشقتی نمی‌رسد «و او بلند مرتبه بزرگ‌قدر است» بر مخلوقاتش از روی قدر و منزلت، والا و برتر و بر آنان تواناست و بر همه چیز غالب و مسلط می‌باشد. پس مراد از علو؛ علو قدر و مرتبه است، نه علو مکانی زیرا خدای سبحان از قرار گرفتن در مکان مبرا و منزه می‌باشد. خاطرنشان می‌شود که این آیه کریمه را «آیه الکرسی» می‌نامند.

فضیلت آیه الکرسی: در حدیث شریف آمده است

که رسول‌خداص از ابی‌بن‌کعبه سؤال کردند: کدامین آیه از آیات کتاب خدای عزوجل بزرگتر است؟ گفت: آیه الکرسی، فرمودند: «تهنیت باد بر تو علم، ای ابامنذر!».

همچنین در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزیدبن سکن آمده است که رسول‌خداص

فرمودند: «بی‌گمان اسم اعظم خداوند Ψ در

این دو آیه کریمه است: (**اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ**) ، و

(الم (۱) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲)) (آل عمران / ۱) .
 همچنین در حدیث شریف آمده است:
 «آیه الکرسی سرور همه آیات قرآن است و در هیچ خانه‌ای که شیطان در آن است، خوانده نمی‌شود، مگر این که شیطان از آن خانه بیرون می‌رود». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قرأ دبر كل صلاة مكتوبة آية الكرسي لم يمنعه من دخول الجنة إلا أن يموت: کسی که پس از هر نماز فرض آیه الکرسی را بخواند، هیچ چیز دیگری او را از ورود به بهشت باز نداشته است، جز این که بمیرد». احادیث بسیار دیگری نیز در فضیلت آیه الکرسی آمده است که به جهت اختصار از ذکر آنها صرف نظر کردیم.
 ابن‌کثیر می‌گوید: «آیه الکرسی مشتمل بر ده جمله مستقل است که همه به ذات الهی متعلق‌اند و در آنها تمجید و تعظیم خدای یکتا می‌باشد».

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶)

«در دین هیچ اجباری نیست» یعنی: هیچ‌کس از کفار را - در صورتی که به پرداخت جزیه تن دردهد - به قبول اسلام اجبار و اکراه ننماید زیرا دلایل وبرهانهای دین حق آشکار و روشن است و نیازی به این وجود ندارد که کسی را به اجبار به آن وادار نمود. در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: گروهی از انصار مدینه گفتند: «ما قبل از اسلام با این اعتقاد که دین یهود از دین ما بهتر است؛ فرزندانمان را به

دین آنان درآوردیم و حالا که خدای عزوجل اسلام را نمایان گردانید، دیگر می‌باید فرزندانمان را به جبر و اکراه به پذیرش اسلام وادارنماییم»، پس چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خداص فرزندان انصار را مخیر ساخته و آنان را به پذیرفتن اسلام، اجبار و اکراه نکردند. آری! اکراه و اجبار منتفی است؛ **«چرا که رشد از غی، به روشنی آشکار شده است»** مراد از رشد در اینجا؛ ایمان و مراد از غی؛ کفر است. یعنی: راه از بی‌راهه متمایز و آشکار و ایمان با دلایل و برهانهای خود متجلی و روشن گردیده است بنابراین، نیازی به اجبارکسی بر پذیرش اسلام وجود ندارد **«پس هر کس به طاغوت کفر ورزد»** طاغوت: کاهن، شیطان، بت و هر سردمداری در عرصه گمراهی است **«و به خدا ایمان آورد»** بعد از آن که راه از بیراهه بر وی آشکار گشته است؛ **«هرآینه به عروه الوثقی‌چنگ زده است»** عروه: يك طرف ریسمانی است که به شکل حلقه‌ای گره زده می‌شود و هر کس به چاهی فرو رود، یا از آن بالا آید، آن حلقه را محکم در دست خویش می‌گیرد. مراد از آن در اینجا؛ وسیله نجات است. وثقی: یعنی: محکم به هم گره زده شده و سخت استوار. آری! هر کس ایمان آورد؛ به دستاویزی محکم و استوار چنگ زده است **«که گسستنی برای آن نیست»** یعنی: آن حلقه هرگز باز و گسسته نمی‌شود تا کسی را که به آن چنگ زده، هلاک کند، بلکه فرد چنگ‌زننده به خود را همان‌طور به بهشت می‌رساند و از

بهشت فقط کسی جدا می‌افتد که به آن حلقه چنگ نزده باشد.

ابن‌کثیر آرای علما درباره «عروة الوثقی» را چنین نقل می‌کند: «عروه الوثقی؛ ایمان است». سدی می‌گوید: «عروه الوثقی اسلام است». سعیدبن جبیر وضحاک می‌گویند: «عروه الوثقی؛ کلمه طیبه لا اله الا الله است». انسبن مالک می‌گوید: «عروه الوثقی قرآن است». سالم ابن ابی‌الجعد می‌گوید: «عروه الوثقی دوست داشتن در راه الله و دشمنی ورزیدن به خاطر اوست». آن‌گاه ابن‌کثیر در جمع‌بندی این آراء می‌گوید: «همه این اقوال صحیح است و میان آنها هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد». «و خداوند شنواست» همه گفتنی‌ها را «داناست» به همه اعتقادات؛ اعم از کفر و ایمان. قرطبی گفته است: «از آنجا که ایمان به خدا Ψ و کفر به طاغوت، از اموری است که به زبان گفته می‌شود و قلب آن را باور می‌کند، پس، مناسب بود که در اینجا صفت «سمیع» برای گفتنی‌ها و صفت «علیم» برای معتقدات به کار رود، که چنین شد».

این آیه کریمه قاعده‌ای بزرگ از قواعد اسلام و رکنی عظیم از ارکان سیاست، برنامه و راه و روش آن است. قاعده‌ای که اجبار کسی را به پذیرش دین روانمی‌داند و همچنین به کسی این اجازه را نمی‌دهد که فردی از اهل ادیان را به اجبار از دین وی خارج سازد. البته این قاعده هنگامی تحقق می‌پذیرد که مسلمانان قوی و نیرومند باشند، به گونه‌ای که بتوانند از هویت و

حیات دینی‌شان در برابر فتنه‌گران حراست و حفاظت نمایند، لذا برای تأمین آزادی دعوت و ایمنی از فتنه، جهاد علیه سلطه متجاوز امری اجتناب‌ناپذیر است و بعد از آن، موضوع‌گردن نهادن به اسلام در حوزه فردی و گروهی، چیزی است که به قناعت اختیاری انسانها از طریق حجت و برهان، یا گفت‌وگو به شیوه‌ای که نیکوتر است، واگذاشته می‌شود و در این میدان، دیگر نه جهاد مسلحانه‌ای در کار است و نه اجبار و فشاری.

صاحب تفسیر «المنیر» پس از آن که اقوال و آرای مفسران در خصوص منسوخ شدن این آیه کریمه را با آیه: **(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ)** «توبه/۷۳» نقل می‌کند؛ این استنباط را به دست می‌دهد که قول به نسخ آن ضعیف است، لذا قول صحیح این است که آیه کریمه منسوخ نیست. شهید سید قطب: نیز در «فی ظلال القرآن» این آیه کریمه را از بارزترین وجوه گرامی‌داشت خداوند متعال از انسان می‌داند و با بیانی مدلل نشان می‌دهد که میان اصل عدم اکراه بر دین و اصل مشروعیت جهاد مسلحانه، هیچ‌گونه تعارض و تناقضی وجود ندارد و هر یک از آنها مجال خاص خود را دارا می‌باشند.^۱

**اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ
الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ (۲۵۷)**

^۱نگاه کنید به ترجمه فارسی المنیر (۲/۴۲-۴۰) و متن عربی «فی ظلال القرآن ۱/۲۹۳-۲۹۶»، طبع دار الشروق.

«خداوند ولي مؤمنان» يعني: ياور و سرور و کارسازشان «است، آنان را از تاریکيها» يعني: از شبهات گمراه‌کن، جهل و پرستش طاغوت «به سوي نور» علم و هدايت و ايمان «بيرون مي‌آورد» ابن‌کثير مي‌گويد: «خداوند Ψ نور را به‌صيغه مفرد و ظلمات را به صيغه جمع ياد کرد؛ زیرا حق يکي است و متعدد نمي‌شود، اما کفر و گمراهي انواع و اقسام زيادي دارد». «و کافران سرورانشان طاغوت است که آنان را از روشنايي به سوي تاریکيها خارج مي‌کنند» مراد از طاغوت در اینجا؛ ائمه و فلاسفه کفرند که کافران را به کفر و الحاد امر کرده و کفر را برآنان آرايش مي‌دهند و بدین‌وسيله آنان را از نور فطرت الهي که مردم را برآن سرشته است و از راه انبيا \ddagger که دعوت به‌سوي عقايد راستين و شريعتهاي روشن و مستقيم است، به‌سوي تاریکيهاي کفر خارج مي‌کنند «آنان اهل آتشند، آنان در آن جاودانند».

ابن‌جرير طبري در بيان سبب نزول اين آيه کریمه روايت مي‌کند: کساني که به‌عيسي U ايمان آورده بودند و چون پيامبر خاتم ص مبعوث شدند، به ايشان نيز ايمان آوردند؛ از مصاديق اين آيه‌اند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ
الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ
الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
(٢٥٨)

«اي محمد! آيا نديدي» با قلب خویش «آن کسي را که با ابراهيم در باب پروردگارش

مواجهه کرد» گویند: او نمرود بن کنعان بود که در عراق پادشاهی می‌کرد و مرکز فرمانروایی‌اش بابل بود و نقل است که او پادشاه عالمگیر زمان خود بود که دنیا را تماما زیر سلطه و فرمان خویش درآورده بود. **«در مقابل آن که خدا به او پادشاهی داده بود»** یعنی: طول مدت پادشاهی‌اش، او را به این طغیان و گردنکشی واداشت زیرا نقل است که او به مدت چهارصد سال بر مسند پادشاهی قرار داشت و در این پادشاهی و ناز و نعمت، مغرور و گردنکش شد، در حالی که نعمت اساسا انگیزه بخش شکر و سپاس است نه ناسپاسی و گردنکشی، هم از این روی او با ابراهیم U به مقابله و مکابره پرداخت، **«آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارم آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند»** یعنی: دلیل قطعی وجود پروردگار توانا، ایجاد این پدیده‌های مشاهده شده بعد از عدم آنها و باز معدوم ساختن آنها بعد از وجودشان است و این بالضروره، دلیل بر وجود فاعل مختاری است زیرا این پدیده‌ها به خودی خود به وجود نیامده‌اند و لابد ایجادکننده‌ای آنها را آفریده است و این آفریننده، همان پروردگاری است که من به سوی پرستش وی به یگانگی فرامی‌خوانم. اما نمرود به کبر و نخوت خود ادامه داد و **«گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم»**. ابن عباس T می‌گوید: **«نمرود، دو مرد را که به اعدام محکوم بودند، احضار کرد، پس یکی از آنها را کشت و دیگری را بخشید و بدین‌گونه ادعا کرد که او زندگی بخشیده و میرانیده است، که**

البته این ادعایش مغالطه‌ای بیش نبود زیرا قصد ابراهیم U این بود که پروردگار متعال زندگی و مرگ را در اجساد می‌آفریند، ولی قصد نمرود کافر این بود که او قادر است تا از کشتن درگذرد؛ و این خود زنده ساختن است و قادر است تا بکشد؛ که این خود میراندن است. روشن است که این پاسخ ابلهانه‌ای بود که هرگز قرار دادن آن در مقابل حجت ابراهیم U صحیح نیست». آن گاه ابراهیم U حجتی به میدان او آورد که در آن مغالطه روی نمی‌دهد و به کافر این مجال فراهم نمی‌شود که از آن با تکبر و لجاجت بگریزد: **«ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، پس تو آن را از مغرب برآور»** یعنی: هرگاه تو مدعی آن هستی که زنده می‌کنی و می‌میرانی؛ پس کسی که زنده می‌کند و می‌میراند، هم او در نظام هستی نیز می‌تواند تصرف کند - اعم از آفرینش آن، یا دست بردن در برنامه‌ها و نظامات آن - لذا من از تو می‌خواهم که اگر راست می‌گویی؛ اینک این خورشید را که هر روز از مشرق طلوع می‌کند، از مغرب بر آور؛ **«پس آن کافر مغلوب شد»** و بر جای خویش می‌خکوب گشت و متحیرانه ساکت ماند **«و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند»** یعنی: به آنان حجت و برهانی را الهام نمی‌کند، بلکه حجتشان در نزد پروردگار متعال، محکوم به شکست و بطلان است.

سده می‌گوید: «این مناظره میان ابراهیم و نمرود بعد از بیرون آمدن ابراهیم U - به سلامت از آتش - روی داد زیرا قبل از آن، میان

آن دو ملاقاتی روی نداده بود». ابن‌کثیر به نقل از زید بن‌اسلم می‌گوید: «نمرود غله و خوارباری فراوان داشت و مردم برای گرفتن غله نزد وی می‌رفتند. ابراهیم U نیز همراه با آنان نزد وی رفت، هم در آنجا بود که این مناظره میان آن دو روی داد. پس‌نمرود به ابراهیم U غله‌ای نداد - چنان‌که به مردم می‌داد - و چون ابراهیم U از نزد وی به سوی خانواده‌اش برگشت، در مسیر راه، بار خویش را از توده خاکی که نزدیک خانه‌اش بود پر کرد و با خود گفت: چون نزد خانواده خود بروم، آنان را با نمایاندن این بار از خود و می‌آورم. به خانه که رسید، بار خود را گذاشته، تکیه داد و خوابید. زنش ساره به سوی دو کیسه همراه ابراهیم U که پر از خاک بود رفت و آن دو را پر از خوراکی‌ای پاکیزه یافت و از آن غذایی گوارا پخت. چون ابراهیم U از خواب بیدار شد، غذایی لذیذ را در برابر خود آماده یافت، پرسید: این را از کجا آورده‌اید؟ ساره گفت: از غله‌ای که همینک آوردی! پس ابراهیم U دانست که این، روزی از جانب خدای عزوجل بوده است».

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِئَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢٥٩)

«یا» ندانستی داستان «کسی را که بر قریه ای گذشت» این کس، به قول مشهور: عزیرا از انبیای بنی اسرائیل بود که بر قریه ای از سرزمین بیت المقدس که به دست بخت النصر ویران شده بود، گذشت. به قولی: مراد از قریه؛ اهالی آن است. «که سقفها و دیوارهایش فرو ریخته بود» یعنی: سقفها و دیوارهای آن قریه بر سر ساکنان خود فرو ریخته بود. عروش: سقفهاست. به قولی: معنای آن این است: آن قریه خالی از سکنه بود، در حالی که خانه ها آباد و پابرجا بودند. عزیرا با مشاهده این وضع با خود گفت: «چگونه خداوند» مردم «این ویرانکده را پس از مرگشان زنده می کند؟» این چنین بود که او احیای مجدد آن قریه یا شهر را در حالتی که مشابه حالت مردگان است، بعید پنداشت. مراد وی، بعید پنداشتن زنده شدن مجدد مردم آن قریه بود «پس خداوند او را» یعنی: عزیر را «صد سال میراند، سپس برانگیختش» و بدین گونه برای او در وجود خودش، بر معاد مثل و نمونه ای زد. و از زنده ساختن او به «بعثت» تعبیر شد نه «احیاء»، برای اعلام این امر که عزیرا همچون بار اول؛ زنده ای عاقل و با ادراک کامل گردید. خداوند Ψ بعد از برانگیختن مجددش به او گفت: «چقدر درنگ کرده ای؟» در حال مرگ؟ «گفت: يك روز یا پاره ای از روز را درنگ کرده ام» عزیر این سخن را بنابه پندار خودش گفت زیرا خدای عزوجل او را در آغاز روز میراند و پس از صدسال در آخر روز زنده ساخت، پس چون دید که خورشید

هنوز مي‌تابد، گمان کرد که آن خورشيد؛ خورشيد همان روز است و او فقط چند ساعتی بيش نخوايیده است «گفت» پروردگار متعال «چنين نيست، بلکه صد سال درنگ کرده‌اي» در حال مرگ «پس به خوراك و نوشيدني خود» که گويند؛ انجير و شيره انگور بود «بنگر، که» با وجود سپري شدن اين مدت طولاني، طعم و رنگ آن به قدرت لايزال ما «تغيير نکرده است و به درازگوش خود بنگر» که چگونه اعضا و اجزاي وجودش متلاشي شده و استخوانهاي آن درهم ريخته است و بدان که اين واقعه براي آن است که هم پاسخ سؤال تورا بدهيم «و هم تو را نشانه‌اي براي مردم گردانيم» در مورد معاد و برانگيخته شدن بعد از مرگ. گفته‌اند: نشانه قرار دادن عزيز، در اين حقيقت بود که او بعد از گذشت صد سال، به مانند روزي که مرده بود، جوان برانگيخته شد، درحالي‌که فرزندان و نوادگان خود را همگي پير و کهنسال يافت. «و به اين استخوانها بنگر که چگونه آنها را به حرکت درمي‌آوريم» يعني: آنها را بر روي همديگر قرار داده و به هم پيوند مي‌دهيم «سپس گوشت را بر آن مي‌پوشانيم» يعني: استخوانها را با گوشت مي‌پوشانيم. ابن‌کثير نقل مي‌کند: «آن شهر ويرانه بعد از مدت هفتاد سال از مرگ عزيز آباد و مسکوني شده بود». گفتني است؛ اولين چيزي که خداوند Ψ در عزيز آفريد، چشمانش بود و او با چشم خود مي‌ديد که چگونه استخوانهايش يکي يکي به ديگري پيوسته و سپس بر آنها گوشت پوشانده مي‌شود، آن‌گاه بر

وي روح دمیده شد «پس چون این حال برای او آشکار شد» یعنی: چون برای او آنچه را که قبل از این بعید می‌پنداشت، به عینیت آشکار گشت «گفت: به یقین می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست» یعنی: اکنون می‌دانم به نوع دیگری از دانستن که قبل از این نمی‌دانستم و آن علم عیان است، پس، هم‌اکنون من داناترین اهل زمان خویش به این حقیقت هستم. به قرائتی دیگر (اعلم...) آمده است؛ که در این صورت معنی این است: خداوند Ψ به او دستور داد تا این حقیقت را به نحوی بداند که در آن، آرامش و اطمینان قلبی وجود دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (٢٦٠)

«و» ای محمد ص! به‌یاد آور «آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من بنما که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» جمهور علما بر آنند که این سؤال ابراهیم Ψ از روی شک و تردید در قدرت خداوند متعال نبود زیرا ابراهیم Ψ هرگز در قدرت حق تعالی بر زنده‌ساختن مردگان شک و شبهه‌ای نداشت، بلکه فقط می‌خواست تا کیفیت زنده شدن را به چشم سر ببیند. ابن کثیر می‌گوید: «برای این درخواست ابراهیم Ψ چند سبب ذکر کرده‌اند، از آن جمله این که چون او به نمرود گفت: (پروردگار من همان است که زنده می‌گرداند و می‌میراند)؛ دوستدار آن شد که در این باره، از علم الیقین به عین‌الیقین ارتقا

یابد». بنابراین، ابراهیم ψ با این خواسته اش نه رؤیت قلب، بلکه رؤیت چشم را اراده داشت تا برای او طمأنینه و آرامش حاصل شود. پس خداوند Ψ در پاسخ وی «**فرمود: مگر ایمان نیاورده ای؟**» به این که من به زنده ساختن مردگان قادرم، که اینک از من نمایاندن آن را می‌خواهی؟ طرح این سؤال، در عین علم خداوند Ψ به ایمان داشتن ابراهیم ψ ، برای تعلیم دادن به شنوندگان است «**گفت: چرا**» باور داشته‌ام و ایمان آورده‌ام که تو بر این کار توانایی «**و لیکن برای این که**» با یک‌جاشدن دلیل عیان همراه با دلایل ایمان «**دلم آرام گیرد**»، خواستار این معاینه و مشاهده گردیده‌ام. آری! ابراهیم ψ هرگز در زنده شدن مردگان شکاک و متردد نبود و برای پیامبران: چنین شک و تردیدی جایز هم نیست، ولی او به‌خاطر آن خواهان دیدن این امر شد که فطرت انسان براین سرشته شده که از مشاهده آنچه که از وجود آن خبر یافته، به اطمینان دست می‌یابد.

به همین جهت، رسول خدا ψ در این حدیث شریف فرموده‌اند: «خبر یافتن همچون معاینه و دیدن نیست». ابن‌عباس τ می‌گوید: «در قرآن کریم آیه‌ای از این آیه کریمه امیدوار کننده‌تر نیست». خواجه عبدالله انصاری: می‌گوید: «یقین را سه رتبت است، اول علم‌الیقین، پس عین‌الیقین؛ پس حق‌الیقین، ابراهیم ψ خواست تا هر سه رتبت در او جمع شود و علم‌الیقین، عین‌الیقین گردد». لذا

خداوند متعال خواسته ابراهیم را اجابت نموده «فرمود: چهار پرنده را بگیر و آنها را پیش خود ریز گردان» یعنی: بعد از برگرفتن چهار پرنده، هرکدام آنها را قطعه قطعه کن «سپس بر سر هرکوهی پاره ای از آنها را بگذار» یعنی: از هرکدام آنها پاره ای بر سر هرکوهی قرار ده «آن گاه آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می آیند» یعنی: شتابان به سوی تو به پرواز در می آیند «و بدان که خداوند، عزیز حکیم است» یعنی: حق تعالی غالب و توانایی است که چیزی او را عاجز نمی گرداند و در صنع و تدبیر خویش فرزانه و باحکمت است.

نقل است که ابراهیم را چهار پرنده را از چهار نوع بر گرفت: طاووس، کرگس، کلاغ و خروسی را. ابن عباس می گوید: «ابراهیم را پرنده گان ریزشده و به هم در آمیخته را بر هفت کوه قرار داد، آن گاه سرهایشان را به دست خود گرفت، سپس نگاه کرد که چگونه اجزای آنها به هم می پیوندد و پرهایشان یکی یکی به هم می آید و همه زنده شدند».

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِئَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۱)

سبب نزول: این آیه کریمه درباره عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوفرضی الله عنهما نازل شد زیرا اولی سپاه تبوک را به هزار شتر، همراه با نمد و یراق و جهاز آنها مجهز کرد و به علاوه چاه آبخیزی داشت که آن را نیز بر مسلمانان صدقه کرد و دومی چهار هزار

درهم را در راه خدا Ψ انفاق نمود.
ابوسعید خدری τ می‌گوید: پیامبر گرامی اسلام ص
را دیدم که دستانشان را بالا برده در حق
عثمان τ چنین دعا می‌کردند: «پروردگارا! من
از عثمان بن عفان راضی شده‌ام، پس، تو نیز
از او راضی باش».

**«صفت کسانی که اموال خود را در راه خدا
انفاق می‌کنند»** یعنی: در جهاد برای اعلاي
کلمه الله **«همانند دانه‌ای است که هفت خوشه
برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد»**
یعنی: صفت انفاقشان مانند صفت کشت دانه‌ای
با این اوصاف است. مراد خوشه‌های
هفت‌گانه‌ای است که از يك ساقه واحد سر
می‌زند، یعنی يك ساقه به هفت شاخه منشعب
می‌شود که در هر شاخه يك خوشه و در هر خوشه
صد دانه است **«و خداوند برای هر کس که
بخواهد»** پاداشش را **«چند برابر می‌کند»**
یعنی: باز هفتصد برابر را برای کسانی که
آداب انفاق را رعایت کنند^۱ و انفاقشان برای
برتری کلمه خدا Ψ باشد، چند برابر می‌کند
«و خداوند گشایشگر» است. یعنی فضل و بخشش
وی گشاده‌تر است و از خلقش فراگیرتر و
گسترده‌تر می‌باشد **«دانا است»** به کسانی که
مستحق این فضل و بخشش هستند و نیز به
کسانی که مستحق آن نیستند.

این آیه کریمه اقتضا می‌کند که انفاق در
جهاد پاداشی هفتصد برابر داشته باشد، در
حالی که در آیه دیگری آمده است که يك کار
نیک، ده برابر پاداش دارد لذا از این امر

^۱ آداب انفاق را در آیات بعد می‌خوانیم.

دانسته می‌شود که پاداش ده برابر، متعلق به انفاق در غیر جهاد از دیگر راه‌های خیر بوده و فقط پاداش انفاق در جهاد است که هفتصد برابر می‌باشد. امام احمد از عیاض بن غطفان روایت کرده است که گفت: نزد ابو عبیده آمدیم تا او را به سبب ناراحتی‌ای که به پهلویش عارض شده بود، عیادت کنیم در این هنگام همسرش بر بالینش نشسته بود. پس به همسرش گفتیم: ابو عبیده τ شب را چگونه گذرانند؟ گفت: به خدا که شب را برخوردار از پاداش الهی گذرانند. ابو عبیده τ به سخن درآمد و گفت: نه! چنین نیست، من شب را با چنین حالی سپری نکرده‌ام. در این اثنا رویش را که به طرف دیوار بود، به سوی عیادت‌کنندگان برگرداند و گفت: آیا از من نمی‌پرسید که به زخم چه گفتم که او از سخنم چنین برداشتی کرده است؟ در حدیث شریف از رسول خدا ص شنیدم که فرمود: «هر کس مازاد بر نیاز خود را در راه خدا Ψ انفاق کند، پاداش وی هفتصد چند آن است و هر کس بر خود انفاق کند، یا مریضی را عیادت نماید، یا چیز آزاردهنده‌ای را دور سازد، هر کار نیکی از این قبیل، پاداشی ده برابر دارد و روزه سپر مؤمن است تا آن‌گاه که او [با ارتکاب حرام] آن را نشکند و پاره نکند و هر کس که خدای عزوجل او را به آفت و بلائی در جسمش مبتلا گردانید، آن آفت برایش حطه‌ای [کفاره‌ای برای گناهان] است». یعنی: زن ابو عبیده τ که این حدیث رسول خدا ص را از شوهرش شنیده بود، استنباط وی

این بود که چون وی به آفتی مبتلا هست، این‌برایش پاداشی است.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبَعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَدَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۶۲)

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند، منت و آزاری در میان نمی‌آورند» من: سخن‌گفتن شخص از بخشش و انفاق خود است، که آن سخن به گوش گیرنده می‌رسد و مایه آزار روحی وی می‌گردد و این‌از گناهان کبیره است. اذی: دشنام‌دادن، فخرفروشی و تکبر به انفاق مال و یادآوری آن به کسی است که فقیر دوست ندارد او از آن آگاه شود. آری! چنین‌کسانی که اموالشان را بی‌منت و آزار در راه خدا Ψ انفاق می‌کنند: «پاداششان برایشان نزد پروردگارشان» محفوظ «است». این‌که خداوند Ψ در اینجا انفاق‌کنندگان را به پروردگاری خود منسوب می‌سازد، گرامی داشت و بزرگ‌داشتی برای آنان و تأکیدی بر دریافت پاداش از سوی ایشان است «و بیمی بر آنان نیست» در هر دو سرای دنیا و آخرت «و آنان اندوهگین نمی‌شوند» این تعبیر، بیانگر نفي همیشگی حزن و اندوه از آنان است.

در حدیث شریف به روایت مسلم از ابوذر τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر إليهم ولا يزكيهم ولهم عذاب أليم: المنان بما أعطى، والمسبل إزاره، والمنفق سلعته بالحلف الكاذب: سه‌کساند که خدای عزوجل در روز

قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، به سوی آنان نمی‌نگرد، آنان را تزکیه نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است: منت‌گذارنده در برابر آنچه که بخشیده است، کسی که در راه رفتن، شلوار (ولباسش) را از روی کبر و خودبزرگبینی بر زمین به دنبال خود می‌کشد و کسی که کالای خود را با سوگند دروغ می‌فروشد».

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَدَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ (۲۶۳)

«گفتاری پسندیده» و دعا و کلامی خوش در برخورد با فرد سائل و نیازمند، از سوی کسی که مورد درخواست کمک قرار می‌گیرد «و گذشت» و چشم‌پوشی از پافشاری و تندي سائل «بهرتر از صدقه‌ای است که آزاری به دنبال آن باشد و خداوند بی‌نیاز بردبار است» این آیه کریمه در عین این که بیانگر این حقیقت است که برگرداندن فقرا با زبانی خوش و رفتاری نیک، بهتر از دادن صدقه به ایشان همراه با آزار و منت می‌باشد؛ دلجویی از نیازمندان و امید بخشیدن به آنان نیز هست، با دادن این پیام به آنان که: اگر از نزد اغنیا دست خالی برمی‌گردند، باید به فضل و بخشایش خداوند Ψ امیدوار باشند. مراد از «مغفرت»، پرده پوشی رفتار بدنیا‌زمند و گذشت از وی است، چنانچه او بر درخواستش چنان پافشاری و اصرار ورزید که سبب کدورت خاطر توانگر شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ

وَابِلْ فِتْرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْكَافِرِينَ (۲۶۴)

«اي مؤمنان! صدقات خود را با منت و آزار باطل نکنید» باطل کردن صدقات؛ از بین بردن اثر و تباه ساختن ثواب آنهاست زیرا منت و آزار و ریا، صدقات را باطل و بی اثر می گرداند «همانند کسی که مالش را برای خودنمایی بر مردم انفاق می کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد» یعنی: مانند کسی که مالش را ریاکارانه برای نمایش دادن به مردم انفاق می کند و هدف او از این کار، کسب رضای الهی و ثواب آخرت نیست، بلکه فقط می خواهد مدح و ستایش مردم را به سوی خود جلب نماید تا مردم او را به اوصاف نیک بشناسند و مثلاً بگویند: فلان شخص، سخاوتمند و جواد است «پس مثل او همچون مثل تخته سنگی است» صاف و هموار «که بر آن خاکی باشد و باران سنگینی بر آن ببارد و آن را سخت و صاف واگذارد» یعنی: آن باران سنگین، خاکی را که بر روی آن تخته سنگ نشسته است، ببرد و آن را صاف و سترون باقی گذارد. پس همچنان است این فرد خودنمای ریاکار، که صدقات ریایی او نه نفعی از ثواب به او می رساند و نه هم مال وی باقی می ماند، همچون صخره ای که نه سبزی بر آن می روید و نه هم خاکش باقی می ماند «آنان نیز از آنچه کرده اند، بهره ای نمی برند» یعنی: منتگذاران و آزاردهندگان و ریاکاران نیز، نه از آنچه انفاق کرده اند، پاداش و حاصلی می برند و نه هم بعد از انفاق، قادر به بازگرداندن

مال خود می‌باشند، درحالی‌که قبلا در به دست آوردن آن، چه رنجها و زحمتهای کشیده‌اند! **«و خداوند قوم کافر را»** تا آن‌گاه که بر کفر خویش باشند **«هدایت نمی‌کند»** به سوی آنچه که خیر و صلاحشان در آن است. این تعبیر به این واقعیت اشاره دارد که ریا و منت نهادن از صفات کفار است، نه از اوصاف مؤمنان.

باید دانست که:

۱- آیات کریمه، شامل انفاق نفل و فرض - هر دو - می‌شود، پس نیازی نیست که بگوییم: آیه (۲۶۱) قبل از آیه زکات نازل شده و سپس با آیه زکات منسوخ گردید.

۲- آیه کریمه (۲۶۱) دلیل بر آن است که شغل کشاورزی از بهترین مشاغل است، بدان جهت که خدای عزوجل به آن مثل زده است. در حدیث شریف آمده است: **«هیچ مسلمانی نیست که نهالی می‌نشاند و یا مزرعه‌ای را کشت می‌کند که بعدا پرنده‌ای، یا انسانی، یا حیوانی از آن می‌خورد، مگر این که آن محصول، برایش صدقه است»**. همچنین در حدیث شریف آمده است: **«روزیتان را در نهانگاه‌های زمین بجویید»**. یعنی: کشاورزی نمایید. آری! کشاورزی از جمله فرض‌های کفای است، پس بر حاکم مسلمانان واجب است که مردم را بر کشاورزی مجبور نماید.

۳- منت‌گذاری؛ یعنی یادآوری از احسان خویش و آن را به رخ شخص نیازمند کشیدن، از گناهان کبیره است، به دلیل احادیث وارده درباره نکوهش شدید این‌کار.

۴- در حدیث شریف آمده است: «سخن نیکو صدقه است و از امور پسندیده یکی این است که با برادر مسلمان با چهره باز و بشاش روبرو شوی».

**وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَتَثْبِيًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ
بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵)**

«و مثل کسانی که اموالشان را برای طلب خشنودی خداوند و اعتقاد برخاسته از دل خویش انفاق میکنند» یعنی: آنان که با بذل اموال، دل و جان و نهان خویش را بر ایمان و اعتقاد و عبادات استوار و پایدار می‌سازند و انفاق مال را وسیله‌ای برای ریاضت و تمرین و عادت دادن نفس خویش بر ایمان و اعتقاد می‌شناسند و یقین دارند به این که خداوند متعال به ایشان در برابر آن پاداشی بس وافر عنایت می‌کند. یا معنای (**وَتَثْبِيًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ**) این است: آنان که نفس خویش را برایمان و بذل مال در راه خدا، پایدار و ثابت قدم گردانیده و آن را از بیماری بخل و مال دوستی تزکیه می‌کنند، مثل آنان «همچون **مثل جنتی است**» جنت: باغی است که در آن درختانی انبوه می‌روید تا بدانجا که آن را می‌پوشاند «که» این باغ «**بر فراز ربوه‌ای قرار دارد**» ربوه: پشته‌ای است که اندک بلندی دارد. توصیف باغ به این که بر فراز پشته‌ای قرار دارد؛ برای آن است که درختان و سبزی‌هایی که بر آن پشته می‌روید، نیکوتر از درختان و سبزه‌زارهای دیگر مکانهاست، چه غالباً وزش بادهای نرم، به آن هوایی

لطیف و گوارا و کیفیتی والا و دلپذیر می‌بخشد، هم از این روی است؛ «که اگر باران سنگینی بر آن ببارد، دو چندان محصول برآورد» میوه‌هایش نسبت به باغهای دیگر، به سبب این باران سنگین «و اگر باران سنگین بر آن نبارد» دستکم «باران سبک» و ریزی هم برای آن کافی است. طل: باران سبکی است که قطراتی ریز دارد «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» آری!

اینچنین است داستان مؤمنی که اگر خداوند Ψ به او ثروت و سرمایه‌ای بسیار بریزاند، او هم برای رضای حق تعالی صدقه‌ای بسیار می‌دهد، اما اگر همچون باران سبک، به ثروتی اندک دست یابد؛ باز هم از صدقه دادن و انفاق دست برداشته بذل و بخشش را کاملاً قطع نمی‌کند و نفع این صدقه اندک در نزد خدا Ψ بسیار است، چرا که هدف بخشنده آن، به دست آوردن رضای الهی می‌باشد.

حسن در تفسیر (وَتَثْبِيْتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ) می‌گوید: «در صدر اسلام چون يك مسلمان وارسته قصد صدقه دادن را داشت، با خویشتن خویش درنگ و تأملی می‌کرد؛ پس اگر آن صدقه برای خدا Ψ می‌بود، آن را می‌بخشید و اگر غیر از این می‌بود، دست نگه می‌داشت». برخی دیگر در معنای آن گفته‌اند: «آنان که اموالشان را برای طلب خشنودی خدا Ψ انفاق می‌کنند، بصیرتی باز و ضمیری روشن دارند و این بصیرت و بینایی ضمیر، آنها را بر انفاق در طاعت الهی پایدار و استوار می‌گرداند زیرا ایشان به هنگام دادن صدقه می‌نگرند که آیا این صدقه رضای الهی را در پی دارد

یا نه؟ پس اگر برای خدا Ψ بود، آن را می‌دهند و در غیر آن دست نگه می‌دارند». تعلیل آیه کریمه به دو علت: (**ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ**) و (**وَتَثْبِيْتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ**) دلالت بر این دارد که: انسان مؤمن باید با عمل خویش این دو امر را مدنظر داشته باشد:

۱- طلب رضای خداوند متعال به انگیزه بندگی برای او. ۲ - تزکیه نفس خویش از شائبه‌های بخل و ریا و دیگر آلودگی‌ها.

أَيُّوْدُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۶۶)

«آیا کسی از شما دوست دارد» همزه (ایود) برای استفهام انکاری و نفي است، یعنی: کسی دوست ندارد «که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آنها» یعنی: از زیر درختان آنها «نهرها روان باشد» ذکر اختصاصی خرما و انگور، درحالی که بعداً می‌فرماید: «و هرگونه میوه‌ای برایش به‌بار آورد» برای این است که خرما و انگور بهترین و نیکوترین درختان است «درحالی‌که او را پیری‌رسیده» و پیری شخص، او را در معرض شدت نیازمندی قرار می‌دهد زیرا شخص پیر از کار و کسب و جمع نمودن اسباب دنیا ناتوان است، از همین روی در حدیث شریف آمده است که رسول خداص در دعای خویش می‌فرمودند: «اللهم اجعل اوسع رزقك علي عند كبر سني وانقضاء عمري: بارخدا یا! وسیع‌ترین روزیت را بر من در هنگام کهنسالم و رو به پایان آمدن عمرم قرار

بده». «و» آن شخص «فرزندانی خردسال دارد» زیرا کسی که هم سن بالا و هم فرزندانی ضعیف داشته باشد و ناگهان «گردبادی آتشین بر آن باغ بوزد» و باغ او را که تمام هستی‌اش می‌باشد، یکسر «بسوزاند»؛ بدون شك، آه و افسوس و درد و اندوهش بر از دست دادن آن باغ، بسیار سخت و کمرشکن خواهد بود زیرا او نه در آن سن و سال توش و توانی دارد که باغش را دوباره غرس کند و نه فرزندان خردسال او، چنین توان و نیرویی دارند. «اعصار» باد سختی است که همانند ستونی به سوی آسمان بالا می‌رود و سپس راست می‌ایستد، که به آن گردباد می‌گویند. مراد از «نار»، باد سرد شدید و سوزانی است که چون بر درختان وزد، همه را پاك بسوزاند «این‌گونه، خداوند آیاتش را برای شما روشن می‌گرداند تا اندیشه کنید» در عواقب امور؛ و بنابراین، صدقات و انفاق‌هایتان را در جهت رضای خدا Ψ با اخلاص همراه کنید و از این مثل عبرت بگیرید.

پس این آیه کریمه تمثیلی است برای کسی که کار خیری می‌کند، اما در کنارش کار دیگری را به آن ضمیمه می‌نماید که آن را هدر و باطل و بیهوده گرداند، در چنین صورتی، آن عمل نیک در روز قیامت - که او سخت به آن نیاز دارد - دستش را نمی‌گیرد و گره‌ای از مشکل بی‌علاج او نمی‌گشاید، همچون صاحب چنان باغی که با چنان حادثه‌ای روبرو شده است. ابن‌کثیر در تفسیر این آیه کریمه روایت می‌کند: «عمر τ روزی از اصحاب پرسید: به نظر شما آیه: (**أَيُّدٌ أَحَدُكُمْ ...**) درباره چه کسی نازل شده

است؟... ابن عباسؓ گفت: این آیه کریمه مثلی است برای عملی، عمرؓ پرسید: کدام عمل؟ ابن عباسؓ گفت: برای مرد توانگری که به طاعت خدا Ψ عمل می‌کند، سپس حق تعالی (به قصد امتحان) شیطان را به سوی او می‌فرستد، از آن پس به گناهان عمل می‌کند تا گناهان همه اعمال او را در خود فرو می‌برند». ابن کثیر می‌گوید: «همین روایت در تفسیر این آیه کریمه کافی است».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (٢٦٧)

«ای مؤمنان! از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید انفاق کنید» یعنی: از بهترین و برگزیده‌ترین و حلال‌ترین اموال خویش انفاق کنید. مراد از انفاق در اینجا، زکات فرض است و به قولی: معنای آن عام است در زکات فرض و صدقات دیگر «و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم» که عبارت از: میوه‌ها، حبوبات، سبزیجات، معادن، گنجها و دفینه‌های زیرزمین است، نیز انفاق کنید. و حاشا! «قصد انفاق» چیزهای «ناپاک و بد» و پست «را نکنید» یعنی: مال و امانده و نایاب را به صدقات و خیرات اختصاص ندهید «درحالی‌که آن را» اگر به عنوان حقوقتان به خودتان بدهند «خود شما نیز گیرنده آن نیستید» به هیچ نحو و در هیچ زمانی «مگر آن که در آن چشم‌پوشی کنید» یعنی: اگر یکی از شما آن را در بازار ببیند که فروخته می‌شود، یا کسی آن مال پست را به وی اهدا

نمایند، یا در برابر حقوی به وی بدهد، هرگز آن را - جز با بی‌میلی و از روی کم‌رویی و چشم‌پوشی - نمی‌پذیرد، پس هرگاه خود به آن چیز نامرغوب و ناباب رغبت ندارید، چگونه حق خدا Ψ را از آن می‌پردازید؟ **«و بدانید که خداوند بی‌نیاز»** است از انفاقهای شما، پس انفاق مال قطعاً به منفعت خود شماست **«ستوده است»** و سزاوار حمد و ستایش در برابر نعمتهای وافری که به شما بخشیده است و از جمله ستایش و شکرگزاری که سزاوار جلال و عظمت اوست، یکی هم انفاقتان از اموال پاکیزه‌ای است که به شما ارزانی نموده است، پس بدانید که خداوند Ψ پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد.

ملاحظه می‌شود که آیاتی از قرآن کریم که در آنها مطالبه انفاق مال می‌شود، غالباً یا به عبارت (**وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ**) ختم می‌شوند، یا به عبارت (**اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ**) «آیه بعد»؛ و خود این امر ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که مال انفاق شده بخشی از همان نعمتهایی است که حق تعالی خود به بندگانیش ارزانی نموده است. در حدیث شریف آمده است: **«همانا خداوند Ψ بدي را با بدي محو نمی‌کند، بلکه بدي را با نیکی محو می‌کند زیرا پلیدی نمی‌تواند محوکننده پلیدی باشد...»**. همچنین در حدیث شریف به روایت عایشه رضی‌الله عنها آمده است که فرمود: برای رسول اکرم ص سوسماری هدیه آوردند، اما آن حضرت ص نه آن را خوردند و نه از خوردن آن نهی کردند.

گفتم: یا رسول الله! آیا مساکین را با آن اطعام کنیم؟ فرمودند: «از آنچه خود نمی‌خورید، آنان را اطعام نکنید».

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (٢٦٨)

«شیطان شما را از فقر بیم می‌دهد» تا در راه خدا Ψ انفاق نکنید «و به ناشایستی و فحشا» یعنی: به گناهان و هزینه نمودن اموال در راه آنها و بخل ورزیدن از انفاق در راههای خیر «فرمان می‌دهد» اعراب به بخیل، «فاحش» می‌گویند، از بس که بخل در نزد آنان زشت و ناپسند است «ولی خداوند از جانب خود به شما وعده مغفرت می‌دهد» مغفرت: پوشاندن گناهان بندگان در دنیا و آخرت است «و فضل و بخشش» را وعده می‌دهد. فضل وی آن است که بهتر از آنچه راکه انفاق کرده‌اند، به آنان عوض دهد و در روزیشان گشایش و فراخی پدید آورد و در آخرت هم به آنان بهتر و بیشتر و برتر و زیباتر از آنچه که انفاق کرده‌اند، ارزانی نماید «و خداوند واسع است» در فضل و رحمت خویش و «داناست» به آنچه که انفاق می‌کنید، پس شما را در برابر آن پاداشی مناسب عطا می‌نماید.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (٢٦٩)

«او» تعالی «به هر کس که بخواهد، حکمت می‌بخشد» حکمت: به قول جمهور علما عبارت از: علم و دانش و قرآن است بنابراین،

حکمت به نبوت اختصاص ندارد، بلکه از آن عام‌تر می‌باشد. به قولی دیگر: حکمت، فهم و روشن‌بینی در امور است. به قولی دیگر: حکمت، رسیدن به حق است در گفتار و کردار. بعضی هم آن را به دانش قرآن تأویل کرده‌اند. ابن عباس^ع می‌گوید: «حکمت؛ یعنی معرفت به ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مقدم و مؤخر، حلال و حرام و امثال و حکم قرآن». در حدیث شریف آمده است: «من حفظ القرآن فقد أدرجت النبوة بین کتفیه غیر أنه لا یوحی إلیه: هر کس قرآن را حفظ کرد، در حقیقت نبوت در میان دو شانه‌اش جاگرفته، جز این که به او وحی نمی‌شود». «و به هر کس حکمت داده‌شود، به یقین خیری فراوان به او داده شده است و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد» یعنی: فقط کسی خطاب شرع و مضمون کلام الهی را به کار می‌بندد و از آنها پند می‌پذیرد که صاحب عقل سلیم باشد.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ
(۲۷۰)

«و هر نفقه‌ای را که انفاق کردید، یا هر نذری که بر خود لازم گردانیدید، قطعاً خداوند آن را می‌داند» و بر انجام آن پاداش و بر ترك آن سزایتان می‌دهد. این عبارت، حامل معنای مژده و تهدید هر دو است. «نذر» در لغت؛ عزم بر پایبندی به چیزی خاص و لازم گردانیدن آن بر خود است و در اصطلاح شریعت؛ تعهد و پیمان بستن انسان به طاعتی است که خداوند^Ψ آن را بر وی لازم نگردانیده است، اما چون خود انسان آن را

برخود لازم می‌گرداند بنابراین، بر وی واجب و لازم می‌شود «و برای ستمکاران» یعنی: کسانی که با مخالفت امر به انفاق و عدم وفا به نذر، خود را به گناه می‌آلایند «هیچ یابوری نیست».

باید دانست که علما بر وجوب وفا به نذر طاعت و حرام بودن ارتکاب معصیتی که نذر به آن تعلق گرفته، اتفاق نظر دارند، به دلیل این حدیث شریف: «نذر بر دوگونه است: ۱ - آنچه که در طاعت خدای عزوجل نذر شده باشد و قطعاً باید به آن وفا کرد. ۲ - آنچه که در نافرمانی خدای عزوجل نذر شده باشد، که این نذر برای شیطان است و در آن وفایی نیست و کفاره آن؛ کفاره قسم می‌باشد». اما به قول جمهور فقها؛ انسان در وفاکردن به نذر در یک کار مباح و در عدم وفا به آن مخیر است، همچون نذر به خوردن، لباس پوشیدن و امثال آن، به دلیل این حدیث شریف: «نذری نیست مگر در آنچه که رضای خداوند متعال با آن مدنظر باشد».

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعْمًا هِيَ وَإِنْ تُخْفَوْهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱)

«اگر صدقات خویش را آشکار کنید، این کار خوبی است» و هیچ ایراد و اشکالی به همراه ندارد «و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید» یعنی: پنهانی آن را از مال خویش بیرون کرده و به فقرا بدهید «این برای شما بهتر است» بهتر بودن پنهان کاری در پرداخت صدقات، در خصوص صدقه نافله است تا از ریا دورباشد، نه در زکات

فرض زیرا در پنهان کردن زکات فرض هیچ فضیلتی نیست، بلکه حتی اکثر علما بر آنند که آشکار ساختن آن بهتر است تا دیگران هم به زکات دهنده اقتدا کنند «و» خداوند متعال با صدقه پنهان و صدقه آشکاران «بخشی از گناهانتان را میزداید» نه همه گناهانتان را زیرا صدقه، همه گناهان را نابود نمی‌کند «و خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است» بنابراین، شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد، پس، از ریاکاری و انفاق برای غیر خدا Ψ حذر کنید. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «سبعه یظلم الله فی ظله یوم لا ظل إلا ظله: إمام عادل، وشاب نشأ فی عبادة الله، ورجلان تحاببا فی الله اجتمعا علیه وتفرقا علیه، ورجل قلبه معلق بالمسجد إذا خرج منه حتی یرجع إلیه، ورجل ذکر الله خالیاً ففاضت عیناه، ورجل دعته امرأة ذات منصب وجمال فقال: إني أخاف الله رب العالمین ورجل تصدق بصدقة فأخفاها حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه: هفت کسانند که خدای عزوجل ایشان را در سایه عرش خویش جای می‌دهد، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه اوست: زمامدار عادل، جوانی که در عبادت خدا Ψ رشد یافته، دو کسی که به خاطر خدا Ψ باهم دوستی نموده برای او باهم جمع می‌شوند و در راه او از یکدیگر جدا می‌گردند، مردی که دل وی آویخته به مسجد است؛ از همان‌گاه که از آن بیرون می‌آید تا آن که مجدداً به سوی آن برگردد، کسی که در خلوت خویش

خداΨ را یاد می‌کند و چشمانش پر از اشک می‌شود، مردی که زنی صاحب‌جاه و جمال او را به‌سوی خویش می‌خواند، اما او می‌گوید: من از خداوند پروردگار عالمیان می‌ترسم و مردی که صدقه‌ای را انفاق می‌کند و آن را به گونه‌ای پنهان می‌دارد که دست‌چپش نمی‌داند که دست راستش چه چیز انفاق کرده است». در حدیث شریف دیگری آمده است: «صدقه‌السر تطفیء غضب الرب عزوجل: صدقه پنهانی، خشم پروردگار عزوجل را فرو می‌نشانند».

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه کریمه در شأن ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما نازل شد زیرا عمر نصف مالش را نزد رسول خداص آورد و آن را تقدیم ایشان کرد و رسول خداص به او فرمودند: «ای عمر! پشت سرت برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای؟» عمر گفت: نصف مالم را. اما ابوبکر تمام مال خویش را به گونه‌ای تقدیم آن حضرتص کرد که در نهان داشتن آن سعی بسیار داشت، طوری که می‌خواست آن را حتی از خودش نیز پنهان دارد، رسول خداص به او فرمودند: «برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای ای ابوبکر؟» گفت: وعده خدا و وعده پیامبرش را. عمر چون این ماجرا را شنید، گریست و گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای ابوبکر! سوگند به خدای عزوجل که هیچ گاه من و تو باهم در کار خیری مسابقه ندادیم، مگر این که تو در آن بر من سبقت گرفتی.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفُسُكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (٢٧٢)

«هدایت آنان» یعنی: هدایت کفار «برعهده تو نیست» ای پیامبرص! «بلکه خدا هرکه را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: برعهده تو نیست تا آنان را به اسلام درآوری و پذیرای اوامر و نواهی شرع گردانی، بلکه خدا Ψ هرکه را بخواهد هدایت می‌کند. این نوع از هدایت که همانا هدایت توفیق بخشیدن به راه خیر و سعادت است، مختص به خدای عزوجل می‌باشد، پس تکلیف تو فقط تبلیغ، ارشاد و راهنمایی به سوی خیر است و بس.

ابن عباس τ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «تا این آیه نازل نشده بود رسول خدا ص دستور می‌دادند که جز بر اهل اسلام صدقه نکنید، اما بعد از نزول آن، ایشان صدقه دادن به هرفرد سائلی را - از هردینی که باشد - اجازه دادند». از این جهت این مقوله در میان عرفا رایج شد که: «نانش دهید و از ایمانش نپرسید».

«و هر مالی که انفاق کنید» بسیار باشد، یا کم «به سود خود شماست» و خدا Ψ را از آن سودی نیست، چه او از عالمیان بی‌نیاز است «و سزاوار نیست که انفاق کنید مگر برای طلب خشنودی خدا» یعنی: انفاق معتبر و مقبول، فقط همان است که برای رضای الهی باشد «و هر آنچه را که انفاق کردید، پاداش آن به‌طور کامل به شما داده خواهد شد و ستمی بر شما نخواهد رفت» پس آن‌گاه

که صدقه دهنده، برای خشنودی خدا Ψ انفاق می‌کند، پاداش وی چند برابر به او می‌رسد و دیگر او مسئول این امر نیست که صدقه وی به دست شخص خوبی رسیده، یا به دست شخص بدی زیرا او به هرحال - بنا برنیت خود - صاحب ثواب است.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْفَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (٢٧٣)

«صدقات برای فقرایی است» یعنی: صدقات خود را برای آن تهیدستانی بدهید «که خود را وقف در راه خدا کرده‌اند» با جهاد و مبارزه «و نمی‌توانند در زمین سفر کنند» برای تجارت یا زراعت و امثال آن از مشاغل دیگر، به منظور تأمین مخارج زندگی، چراکه تمام وقت به جهاد مشغولند و خود را برای آن وقف کرده‌اند، یا هجرت کرده‌اند تا در تحت فرمان خدا و رسول وی باشند. همچون اصحاب صفه^۱ که به‌طور دسته‌جمعی شب و روز در مسجد النبی زندگی می‌کردند و به‌عبادت و تلاوت مشغول بوده مشتاقانه در تمام غزوات و سریه‌ها داوطلب جهاد می‌شدند و چنان که در بیان سبب نزول آمده است، این آیه کریمه در شأن ایشان نازل شد.

^۱صفه: سایه بانی بود پیوسته به مسجد النبی p. و اصحاب صفه از مهاجران قریش بودند که نه در مدینه مسکنی داشتند و نه قوم و قبیله ای و در صفه مسجد النبی به سر می‌بردند و تعدادشان چهارصد تن بود.

علما در بیان احکام گفته‌اند: تکدی در اسلام حرام است مگر برای ضرورتی، پس تکدی برای کسی که به کسب و کار توانایی دارد، حلال نیست، به دلیل این حدیث شریف: «لا تحل الصدقة لغني ولا لذي مرة سوي: صدقه برای شخص ثروتمند و کسی که توانایی دارد و سلیم الاعضاء است روا نیست».

علما برآنند که گدایی برای سه کس حلال است:

۱- فقیر و محتاجی که زمین‌گیر شده باشد.

۲- کسی که وامی سنگین بر عهده اش قرار داشته باشد. و آن وامی است که انسان خود به پرداخت آن متعهد گشته بی‌آن که در قبال آن عوضی گرفته باشد، چون مال ضمانت، یا انفاق برای اصلاح ذات‌البین و انفاق برای دفع مظلومه‌ای.

۳- کسی که پرداخت دیه فرد صالح، یا دوستی را بر عهده گرفته است که اگر آن دیه را ندهد، آن فرد کشته می‌شود و او از کشته شدن وی دردمند می‌گردد.

و این حدیث شریف جامع هر سه معنای یادشده است: «المسالة لاتحل الا لذي فقرمدقع، او لذي غرم مفتح، اولذي دم موجه»، پس الحاح و پافشاری بر تکدی، با وجود بی‌نیازی از آن روا نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی که اموال مردم را به تکدی از آنان می‌طلبد تا سرمایه‌دار گردد، جز این نیست که اخگر آتش را برای خویش درخواست نموده است، پس او مختار است که به کم قناعت ورزد، یا همچنان افزون طلبی پیشه کند».

«و» آن فقراي مجاهد در راه خدا ﷻ «از
مناعتي که دارند، هر کس ناآگاه باشد،
آنان را توانگر مي‌انگارد» زیرا ايشان خود
را از سؤال کردن بازداشته و هرگز اظهار
فقر و مسکنت نمي‌کنند، به طوري که شخص
بي اطلاع از حالشان، ايشان را توانگر
مي‌پندارد، اما شخص با بصيرت، ايشان را از
نشانه هایشان مي‌شناسد: «آنان را
به سيمایشان مي‌شناسي» با ضعف و بي‌حالي
بدنهایشان و نشانه‌هاي ديگري که گوياي فقر
و نیازمندی آنهاست، که اين به فراست مؤمن
و بينش نافذ صاحبان خرد و بصيرت بستگي
دارد. در حديث شريف آمده است: «اتقوا
فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله: از فراست
مؤمن پروا کنید زیرا او به نور خدا
مي‌نگرد». «از مردم به اصرار چيزي
نمي‌خواهند» يعني: آنان مانند ديگر
نیازمندان يا متکديان نيستند که به اصرار
و پافشاري، از مردم خواهان خيرات شوند،
بلکه قطعا از مردم چيزي نمي‌خواهند، نه با
اصرار و الحاح و نه بدون آن، به جهت
وارستگي و مناعت‌طبعي که دارند. اين معني،
بنا بر رأي جمهور مفسران است. اما به
قولي ديگر: مراد اين است که آنان از مردم
درخواست کمک مي‌کنند، ولي نه با پافشاري
واصرار و سماجت. «و هر مالي که انفاق
کنيد، خداوند به آن آگاه است» پس چيزي از
آن بر وي پنهان نمي‌ماند و به زودي در
برابر آن بهترين پاداش را به شما
خواهد داد.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (٢٧٤)

«کسانی که اموالشان را در شب و روز و نهان و آشکارا انفاق میکنند» به دلیل رغبت زیاد و اشتیاق شدیدی که بر انفاق مال دارند تا بدانجا که از این کار نه در شب دست برمی‌دارند و نه در روز و به مجرد این که بر نیاز نیازمندان آگاهی یابند، آشکارا و پنهان، بخشش میکنند «پاداششان نزد پروردگارشان» محفوظ «است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین میشوند» یعنی: از هول و هراسهای روز قیامت ایمنند و به آن لذتهای دنیوی‌ای که از دست داده‌اند، اندوهگین نمی‌شوند، یا نگران این امر نیستند که سرنوشت فرزندان‌شان بعد از فوتشان چه خواهد شد زیرا اینان به رستگاری بزرگ رسیده‌اند. مقدم ساختن شب بر روز و صدقه پنهانی بر صدقه آشکار؛ به این حقیقت اشاره دارد که صدقه پنهانی بر صدقه آشکار برتری دارد.

از ابن عباسؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: این آیه کریمه درباره تأمین علوفه اسبان جهادگر نازل شد. حدیث شریف ذیل به روایت اسماء بنت یزید رضی الله عنها نیز بر صحت این روایت دلالت می‌کند؛ رسول خدا ص فرمودند: «کسی که اسبی را در راه خدا پرورش می‌دهد و به منظور دریافت ثواب بر آن خرج می‌کند، بداند که سیری و گرسنگی، سیرابی و تشنگی و ادرار و سرگین آن اسب، همه روز قیامت در میزان حسنات وی گذاشته می‌شود».

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ
 ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ
 مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ
 النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (٢٧٥)

چون خداوند متعال حال مؤمنان و ارسته پرداخت کننده زکات و صدقات را بیان کرد، اکنون به بیان حال کسانی می‌پردازد که رباخوار و حرام‌خوارند: «کسانی که ربا می‌خورند» ربا: در لغت؛ افزودن است و در اصطلاح شریعت؛ افزودن مالی است مخصوص بدون عوضی در مبادله مال با مال. یا افزودن در مقدار یا مدت معامله دادوستد یا وام است. در جاهلیت عملکرد غالب این بود که چون زمان پرداخت وام سر می‌رسید، طلبکار به وامدار می‌گفت: یا وامت را می‌پردازی و یا بر مبلغ می‌افزایی! پس اگر وامدار وام را نمی‌پرداخت، بر اصل مالی که بر ذمه وی بود، مقداری می‌افزود و در مقابل، طلبکار به او تا مدتی دیگر مهلت می‌داد. که این، «ربای نسیه» نامیده می‌شود و به اتفاق علمای اسلام حرام است. و هرچند هشدار این آیه کریمه متوجه خود رباخواران است، اما حدیث شریف زیر، دیگران را نیز که در این قضیه به نوعی دخیلند، به رباخوار ملحق گردانیده است، رسول اکرم ص فرمودند: «خدا لعنت‌کند خورنده، خوراننده، نویسنده و گواهان ربا را». و فرمودند: «آنان همه با هم برابرند».

آری! این رباخواران «بر نمی‌خیزند» یعنی: در روز قیامت از قبرهایشان به سوی میدان

محشر «مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است» یعنی: مانند کسی برمی‌خیزد که شیطان بر او چیره شده و او را مجنون کرده است. مفسران می‌گویند: رباخوار در روز قیامت همچون مجنون برانگیخته می‌شود - به‌عنوان مجازاتی برای وی و نفرت‌انگیز کردن وی نزد اهل محشر - زیرا حرص و آز و شیفتگی او به جمع کردن مال دنیا، او را در دنیا آن‌چنان از جای برکنده و مدهوش و بیخود گردانیده بود که در حرکت خود شبیه دیوانگان گردیده بود. خبط: برخاستن به‌طور ناموزون و بدون برخورداري از تعادل است، همانند برخاستن شخصی که دچار بیماری صرع شده‌باشد و تا می‌خواهد برخیزد، تلوتلو می‌خورد و بر زمین می‌افتد. مس: جنون است. «این» حال و فرجام بدرباخواران «بدان سبب است که آنان گفتند: جز این نیست که دادوستد مانند رباست» یعنی: آنان خرید و فروش و ربا را يك چیز پنداشتند، به این دلیل که انسان همان‌طوری که در دادوستد سود می‌برد، در ربا نیز سود می‌برد.

خداوند Ψ این قیاس فاسدشان را این‌گونه رد می‌کند: «و حال آن که خداوند دادوستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است» یعنی: فرق میان آنها این است که خداوند Ψ دادوستد (بیع) را حلال و نوعی از انواع آن را که داد و ستد همراه بارباست، حرام گردانیده زیرا دادوستد (بیع) انجام نمی‌گیرد، مگر به روی نیازی و آن معاوضه و مبادله‌ای است عادلانه که زیان آشکاری در آن نیست، اما

ربا صرفاً بهره‌برداري سوء از نیازمندی انسان گرفتار و درمانده است که هیچ عوضی در قبال آن وجود ندارد. رد این پندار آنان که بیع مانند رباست با این تعبیرکه: خداوند Ψ بیع را حلال و ربا را حرام گردانیده است؛ برای قطع جدال و بگومگویی آنها و بیان سخنی فیصله‌کن در این رابطه است. بلی! تو تا آنجا که می‌خواهی میان بیع و ربا وجوه مشابهت را جست‌وجو کن، ولی سخن این است که آیا مؤمن هستی یا نه؟ پس اگر مؤمنی، شأن مؤمن آن است که بی‌هیچ جدال و بگومگویی خدای عزوجل را در تمام اوامر و نواهی‌اش اطاعت می‌کند و الا اگر پای دلیل و حجت هم در میان باشد، بدون شك، مفساد ربا و محاسن بیع و تجارت بر هیچ فرد عاقل و آگاهی پوشیده نیست، پس چگونه می‌گویند که بیع مانند رباست؟

اما ابن‌کثیر می‌گوید: «این سخن مشرکان که (بیع مانند رباست) به معنی قیاس ربا به بیع از سوی آنان نیست زیرا مشرکان به مشروعیت اصل بیعی که خداوند Ψ آن را در قرآن مشروع گردانیده، اعتراف نداشتند و اگر این سخن آنان از باب قیاس می‌بود؛ باید می‌گفتند: انما الربا مثل البیع: همانا ربا مانند بیع است، درحالی‌که گفتند: انما البیع مثل الربا: بیع مانند رباست، پس چرا آن مباح و این حرام گردانیده شده؟». «پس هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید» که نهي از ربا از آن جمله است «و» بنا برآن «از رباخواری بازایستاد» امر خدا Ψ و اندرز وی را اجرا و اطاعت کرد و

در برابر آن رام و فرمانبردار شد، پس
«آنچه گذشته، از آن اوست» یعنی: او در
رباخواریهای گذشته دوران جاهلیت خویش،
مورد مؤاخذه نیست زیرا سودی که او در
گذشته خورده، قبل از نزول حکم تحریم ربا
بوده است «و کارش به خدا واگذار می‌شود»
در بخشیدن گنااهش و ساقط کردن بار تبعات
گذشته از گردنش «و هرکه به سودخواری
بازگشت» یعنی: به معامله سود. یا: هرکه
به سویی این سخن بازگشت که خرید و فروش مانند
رباست؛ «آنان اهل آتشند و جاودانه در
آند» مراد از خلود و جاودانه ماندن در
آتش - در باره مؤمنانی که مرتکب این
جنایت می‌شوند - ماندگار بودن در دوزخ
به مدت دور و درازی است، نه برای همیشه.
ابن‌کثیر می‌گوید: «باب ربا بر بسیاری از
دانشمندان از مشکل‌ترین ابواب است، چنان‌که
عمرؓ فرمود: آیه ربا از آخرین آیات قرآن
کریم از نظر زمان نزول بود و رسول خدا ص
رحلت کردند و آن را برای ما به‌طور شافی
بیان فرمودند، پس هر آنچه را که شبهه‌ناک
است فرو گزارید و به سویی چیزهایی روی آرید
که شبهه‌ناک نیست». در حدیث شریف به روایت
ابی‌هریرهؓ از رسول خدا ص آمده است که
فرمودند: «ربا هفتاد بخش است و آسانترین
آن از نظر مجازات، همانند مجازات آن مردی
است که با مادر خود هم‌بستر شود». هم‌او در
حدیث شریف دیگری از رسول خدا ص روایت نموده
که فرمودند: «یأتی علی الناس زمان یأکلون
فیه الربا. قال: قیل له: الناس کلهم؟
قال: من لم یأکله منهم ناله من غباره: بر

مردم زمانی می‌آید که در آن ربا می‌خورند». راوی می‌گوید: از آن حضرت ص سؤال شد که آیا همگی مردم در آن روزگار ربا می‌خورند؟ فرمودند: «هر کس از آنان که ربا نخورد، غباری از آن بدو می‌رسد».

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶)

«خداوند ربا را نابود می‌سازد» یعنی رکت آن را در دنیا از بین می‌برد، هرچندکه بسیار هم باشد. یا کلا آن را از دست صاحبش بیرون برده و مالش را پاک نابود می‌سازد. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ الرِّبَا وَإِنْ كَثُرَ، فَإِنْ عَاقَبْتَهُ تَصِيرَ إِلَى قَلْبِ رِبَا هَرْجَنْدٍ بَسِيَّارٍ بَاشَدُ، لِيَكُنْ سِرَانْجَامُ آنْ بَه كَمِي وَكَاسْتِي مِي‌گراید».

«و» خداوند متعال «بر صدقات می‌افزاید» یعنی: در مالی که زکات و صدقات آن داده شده می‌افزاید، و در ثواب آن برکت نهاده آن را مضاعف می‌گرداند و برپاداش صدقه دهنده می‌افزاید، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هر کس پیمان‌های از خرما را که از کار پاکیزه به دست آورده باشد - زیرا خداوند Ψ جز پاکیزه را نمی‌پذیرد - صدقه دهد، پس بی‌گمان خداوند Ψ آن را با دست بلاکیف راست خود پذیرفته سپس آن را برای صاحبش پرورش می‌دهد، همان طوری‌که یکی از شما کره اسب خود را پرورش می‌دهد تا بدانجا که چون کوه بزرگ می‌شود». «و خداوند هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی‌دارد» یعنی: حق تعالی ناسپاس در دل و گنه‌کار در گفتار و کردار را دوست نمی‌دارد زیرا

دوستي خدای عزوجل مخصوص توبه‌کاران و پاکیزگان از آلودگی‌هاست. در این آیه کریمه هشداري سخت و محکم بر کسانی است که ربا می‌خورند و می‌گویند: فرقی میان بیع و ربا نیست، که خداوند Ψ با کلمه (کفار) به کفران و ناسپاسی آنها حکم‌نموده و در واقع اعلام داشته است که سودخواری از افعال اهل کفر است نه از اعمال اهل اسلام.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۷)

«به راستي کسانی که ایمان آورده و کارهاي شایسته کرده و نماز برپا داشته و زکات داده‌اند، پاداششان نزد پروردگارشان است و نه بيمي بر آنهاست و نه آنان اندوهگین می‌شوند» خداوند متعال نماز و زکات را به یادآوری مخصوص گردانید - با آن که تعبیر (کارهاي شایسته) شامل نماز و زکات نیز می‌شود - به خاطر اهتمام و عنایت به شأن این دو عبادت بزرگ زیرا این دو عمل، بزرگترین دو رکن عبادات عملي اسلام هستند.

این آیه کریمه مقایسه و مقارنه‌اي است میان کفار و مؤمنان تا فرق میان این دو گروه آشکار شود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸)

آن‌گاه خداوند متعال بندگان مؤمن خویش را به رعایت تقوي فرمان داده و آنان را از آنچه که سبب دوری از رضایش می‌شود نهي می‌کند: «اي کسانی که ایمان آورده‌اید، از

خداوند بترسید و بازمانده ربا را» که در نزد دیگران باقی مانده «رها کنید» و واگذارید «اگر واقعا مؤمنید» پس ایمان شما مستلزم آن است که از اوامر الهی امتثال نموده و از نواهیش اجتناب کنید. این آیه کریمه اموال ربایی را که هنوز رباخواران آنها را قبض نکرده اند، ابطال نموده و گرفتن آنها را حرام نموده است.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (۲۷۹)

«و اگر چنین نکردید» و آنچه را از ربا باقی مانده رها نکرده و از آن پرهیز ننمودید «پس با خبر باشید به جنگی از جانب خدا و رسولش» یعنی: در آن صورت، خدا و رسولش به شما اعلام جنگ می‌دهند. بنابراین، بر زمامدار مسلمین است که به رباخواران اعلام جنگ دهد تا آن که از ربا دست بردارند. ابن عباس[ؓ] می‌گوید: «هر کس به رباخواری پایدار باشد و از آن دست نکشد، بر امام مسلمین لازم است تا او را به توبه فرا خواند، اگر توبه کرد و دست کشید، چه بهتر، درغیراین صورت، گردنش را بزند». بنابراین، خوردن ربا و عمل به آن از گناهان کبیره است «و اگر توبه کردید» یعنی: از ربا «پس اصل مالهایتان از آن شماست» که آن را می‌گیرید «نه شما ستم می‌کنید» بر بدهکاران خود با گرفتن سود مازاد بر اصل رأس‌المال «و نه بر شما ستم می‌شود» از سوی آنان، با تأخیر و امروز و فردا کردن و کم دادن اصل مال. در حدیث

شریف آمده است که رسول خدا ص در خطبه حجه الوداع فرمودند: «آگاه باشید! هر ربایي که در جاهلیت بود، از ذمه شما برداشته شده است و برای شماست اصل اموالتان، نه ستم می‌کنید و نه بر شماست م‌رود».

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول از عکرمة روایت کرده است که گفت: این دوآیه کریمه درباره قبیلہ ثقیف نازل شد و ثقیفیان بعد از نزول آن گفتند: ما را تاب جنگ با خدا و رسولش نیست. پس توبه کردند و فقط اصل اموالشان را از بدهکاران گرفته و از سود آن چشم پوشیدند.

وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(۲۸۰)

«و اگر بدهکار تنگدست بود» و مالی را نیافت تا بدان وام خویش را بپردازد «پس لازم است مهلت دهید تا» هنگام «گشایش» و توانگری وی. مفاد این آیه کریمه عام است درباره تمام کسانی که بدهکارند «و اگر بدانید؛ بخشیدن آن برایتان بهتر است» یعنی: برای شما بهتر است که وام را از آنان که به راستی قدرتپرداخت ندارند، کاملاً ساقط نمایید و صرفاً به دادن مهلت به آنها اکتفا نکنید. در حدیث شریف آمده است: «هر کس دوست دارد که خداوند Ψ او را در سایه عرش خویش جای دهد - در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست - پس باید بر تنگدست آسان بگیرد، یا اصلاً وام را بر او ببخشد».

کلبی در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: بنی‌عمر و بن‌عمیر که اموالی را برای بنی‌مغیره به سود داده بودند، به آنان گفتند: اصل اموالمان را بدهید و ما از شما سودی نمی‌خواهیم، ولی بنی‌مغیره در پاسخ آنان گفتند: ما هم اکنون تنگ‌دست هستیم و چیزی برای پرداختن نداریم، پس به ما مهلت دهید تا میوه‌ها به دست‌آید. اما بنی‌عمر و تقاضایشان را نپذیرفتند. این بود که خداوند متعال این آیه کریمه را نازل نمود.

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
(۲۸۱)

«و از روزی بترسید که در آن به سوی خداوند بازگردانده می‌شوید» و آن روز مردن است «سپس به هرکسی جزای هرکاری که کرده است، به تمامی داده می‌شود و بر آنان ستم نمی‌رود» ابن‌عباس ؓ می‌گوید: «آخرین آیه قرآن که بر رسول خدا ص نازل شد، همین آیه: (**وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ** ...) بود و در میان نزول آن و رحلت رسول خدا ص فقط سی‌ویک روز فاصله بود». در این باره روایات دیگری چون نه شب، هفت شب، سه شب یا سه ساعت نیز آمده است. همچنین از رسول خدا ص روایت شده است که در این حدیث شریف فرمودند: «در اتم‌های پیشین تاجری بود که به مردم قرض می‌داد و چون تنگ‌دستی را می‌دید، به خدمتکارانش می‌گفت: از او درگذرید، شاید خدای عزوجل از ما درگذرد. پس خدای عزوجل (به فرشتگان) فرمود: ما از این شخصی که از مردم

درمی‌گذشت، به گذشت نمودن سزاوارتریم، پس از وی در گذرید».

خلاصه احکام بیان شده در آیات مبارکه (۲۷۵) - (۲۸۱) متضمن پنج موضوع است:

- ۱- جواز انواع دادوستد.
- ۲- تحریم ربا و محکومیت سخت رباخواران.
- ۳- مهلت دادن به بدهکار تنگدست.
- ۴- پاداش ایمان و عمل شایسته.
- ۵- و امر به تقوی.

ربا بر دو نوع است:

۱- ربای نسیه. ۲ - ربای افزوده. ربای نسیه یا در وام است، یا در دادوستد. صورت آن در وام این است که مقدار معینی از مال برای مدت محدودی به وام‌داده شود؛ به این شرط که در صورت تمدید مدت، بر اصل مبلغ افزوده شود و این همان نوع ربایی است که در زمان جاهلیت متعارف بود. این نوع از معامله ربوی هم اکنون نیز در سیستم‌های بانکی رایج است. مثال ربای نسیه در معاملات و دادوستدها: فروختن یک کیلو از گندم به یک کیلو و نیم به این شرط است که مثلاً بعد از دو ماه به فروشنده پرداخت شود و چنان‌که گفتیم، این نوع ربا به اتفاق حرام است.

اما ربای افزوده در دادوستدها و معاملات این است که: مال معینی با شرط افزودن یکی از دو عوض بر دیگری، در حال نقداً فروخته شود، چون فروش یک کیلو خرما به دو کیلو. که این نوع ربا نیز حرام است. ربای افزوده در وام این است که: مثلاً کسی صد درهم وام به دیگری می‌دهد، به این شرط که

سال آینده دویست درهم از وی بازستاند. که این نیز حرام است. پس با توجه به این که آیات کریمه به قید ربای نسبه مقید گردانیده نشده و به طور مطلق ذکر گردیده اند، لذا بر حرمت تمام معاملات ربوی - اعم از ربای نسبه رایج در جاهلیت و انواع ربای مرسوم فعلی - دلالت می کنند، چنان که بر تحریم مصالحه میان وام دهنده و بدهکار در وام مدت دار بر مقداری کمتر از اصل وام، نیز دلالت می کنند، چرا که این هم به معنی ربای جاهلیت می باشد. مثالش این است که کسی از دیگری مبلغ هزار دینار تا مدتی معین طلبکار است، پس با بدهکار به مبلغ پانصد دینار به طور نقد مصالحه می کند. گفتنی است که از انواع ربا، فروش وام به وام می باشد، که این نیز حرام است. باید دانست که از نظر جمهور فقها - از آن جمله ائمه مذاهب چهارگانه - حرمت ربا به شش نوع معینی که در حدیث شریف ذیل ذکر شده محدود و منحصر نمی باشد، بلکه حرمت آن به هر چیزی که علت ربا در آن موجود باشد، تسری می یابد. آن حدیث شریف این است: «طلا در برابر طلاست، نقره در برابر نقره، گندم در برابر گندم، جو در برابر جو، خرما در برابر خرما، نمک در برابر نمک، مثل در برابر مثل، برابر با یک دیگر، دست به دست، اما چون این اجناس مختلف شد، معامله کنید هرگونه که خواهید، به شرط این که دادوستد باشد». یعنی: جنس و بها بلافاصله معاوضه و قبض گردد.

از نظر جمهور فقها، چون عقد ربا باطل است، لذا فسخ آن نیز واجب می‌باشد، ولی احناف عقد ربا را فاسد می‌دانند، پس از نظر آنان، ربا ساقط می‌گردد، اما اصل بیع صحیح است. بنا بر مذهب ابوحنیفه، مالک و شافعی، بدهکاری که مدعی ورشکستگی مالی است، باید زندانی شود تا ورشکست بودن وی مدلل و ثابت گردد^۱.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (٢٨٢)

این آیه کریمه که به آیه «تداین» معروف است، با (۱۷۲) کلمه و (۵۷۹) حرف، بلندترین آیه قرآن کریم می‌باشد.

«ای مؤمنان! اگر تا می‌عادی مقرر با یکدیگر به دین معامله کردید». «عین» در نزداعراب عبارت از مالی است که حاضر باشد و «دین» مالی است که غایب باشد. از قید: (تا می‌عادی مقرر)، استدلال شده است به این

^۱ در مورد علت تحریم ربا و زیانهای فردی و اجتماعی آن؛ نگاه کنید به تفسیر المنیر، ترجمه فارسی (۱۳۴/۳).

که: قید نکردن زمان در معاملات مدت‌دار جایز نیست و مخصوصاً زمان معامله «سلم» باید معین باشد. «سلم»، یا «سلف» فروش نسیه به نقد است و «سلف» بر وام نیز اطلاق می‌شود. آری! اگر با یکدیگر به وام و قرض معامله کردید، پس باید «آن را بنویسید» یعنی: معامله دین را با زمان و سررسید آن بنویسید زیرا نوشتن چنین معامله‌ای، به دفع هر نوع نزاع و قطع ریشه هر نوع خلافي میان طرفین معامله، کمک شایانی می‌کند «و باید نویسنده‌ای» صورت معامله را «براساس عدالت میان شما بنویسد» این دستوری است به طرفین عقد معامله دین که: باید نویسنده‌ای را انتخاب کنند که در قلب و قلم وی، طرفداری و تمایلی به نفع یکی از جانبین عقد و به زیان دیگری وجود نداشته باشد، بلکه نویسنده باید در بین طرفین معامله جویای حق و عدالت باشد «و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن» سند عقد تداین «خودداری کند، همان‌گونه که خداوند او را آموزش داده است» با این فرموده خود که: نوشته‌اش باید براساس عدالت باشد. یا معنی این است: باید او به همان شیوه‌ای بنویسد که خداوند Ψ از نویسندگی به او آموخته است، لذا در نوشتن بخالت نکرده و در آن کوتاهی نورزد «و کسی که وام بر عهده اوست، باید» به نویسنده آنچه را که باید بنویسد «املا کند و نویسنده بنویسد و از خدا که پروردگار اوست پروا کند و چیزی از آن نگاهد» و از آنجا که موضوع گواهی و شهادت، بر این اقرار بدهکار که دین

بر ذمه اش ثابت است، بنا می‌گردد لذا حق تعالی وی را به املا و دیکته کردن مطلب و مضمون مربوطه بر نویسنده و رعایت تقوی در آنچه که به او دیکته می‌کند دستور داد و او را از کاستن از اصل مقدار وام در اقرارش نهی کرد. بعضی گفته‌اند: بلکه نهی از کاستن متوجه نویسنده است **«پس اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه بود»** سفیه: کسی است که به سبب سفاقت و کم‌عقلی، نمی‌تواند در مال به درستی تصرف کند **«یا»** اگر کسی که حق بر ذمه اوست **«ضعیف بود»** ضعیف: پیرمرد سالمند و خرف، بچه خردسال، شخص گنگ، یا کسی است که توانایی تعبیر و بیان را به‌طور باید و شاید ندارد **«پس ولی او باید با عدالت املا نماید»** یعنی: از جای افراد ناتوان یاد شده، باید اولیا و اوصیاءشان، یا شخص مترجمی، املا و دیکته کند **«و دو شاهد از مردانتان را بر آن گواه بگیرید»** یعنی: دو مرد مسلمان را که بر سند دین (بدهکاری) گواهی دهند، فرا خوانید و آنان را گواه بگیرید. بنابراین، شاهدگرفتن بر عقد **«مداینه»** واجب است. بعضی گفته‌اند: شاهدگرفتن مستحب است و در آغاز امر واجب بود، اما با آیه بعدی: **(فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ...)**، وجوب آن منسوخ گردید.

«پس اگر دو مرد حاضر نبوندند، یک مرد را با دو زن گواه بگیرید از آن گواهانی که می‌پسندید» گواهی دادن آنها را، به سبب دیانت و عدالت ایشان. گفتنی است که یک مرد و دو زن، کمترین حد نصاب شهادت در این معامله است. و علت گرفتن دو شاهد زن

این است «که اگر یکی از آنها فراموش کرد، آن دیگری به یادش آورد» یعنی: اگر یک زن فراموش کرد، زن دیگر به یادش آورد زیرا برخلاف مردان، چنین وضعی بر زنان عارض می‌شود و چه بسا که یک بخش از شهادت را این یکی فراموش کند و بخش دیگری را آن یکی، لذا هریک از آن دو، می‌تواند در یادآوری مطلب به رفیق خود کمک کند. فراموشی از شهادت، فراموش کردن جزئی از آن و به یاد آوردن جزء دیگری است «و چون گواهان فرا خوانده شوند» یعنی: چون گواهان برای ادای شهادتی که قبلاً متحمل آن شده‌اند، فرا خوانده شوند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: چون به منظور دریافت و قبول شهادت، فراخوانده شوند «نباید خودداری ورزند» از ادا، یا قبول شهادت «و ملول و ناراحت نشوید از این که آن را» یعنی: بدهی را «چه اندک باشد، چه بسیار تا میعاد آن بنویسید» زیرا چه بسا نظر به بسیار بودن معامله و امگیری و وامدهی، یا بسیار بودن مقدار آن، از نوشتن آن خسته و دلتنگ شوید، پس نباید از این کار غفلت کنید.

سپس خداوند متعال به این امر تأکید بیشتری نموده و می‌فرماید: «این نوشتن شما نزد خدا عادلانه‌تر» و صحیح‌تر و در حفظ و نگه‌داشت مفاد عقد، مؤثرتر «و برای شهادت درست‌تر» یعنی: بر اقامه شهادت، شما را یاری کننده‌تر و از نظر محکم‌کاری، مفیدتر است «و برای این که دچار شك نشوید» به احتیاط «نزدیکتر است» زیرا نوشتن سند در

معامله مدت‌دار، هر نوع شك و شبهه‌اي را از آن معامله برطرف مي‌سازد «مگر آن كه داد و ستد نقدي باشد» با حاضر بودن هر دو عوض، يعني هم كالا و هم بهاي آن «كه آن را مي‌ان خود» دست به دست «دستگردان مي‌كنيد» مراد از آن: معاملات پايپاي و دست‌به‌دست است، كه «در اين صورت، بر شما گناهي نيست كه آن را ننويسيد، و» اما «چون دادوستد كرديد، بر آن گواه بگيريد» يعني: به هر حال، اگر در تجارت و معامله پايپاي، نوشتن لازم نيست، گرفتن گواه لازم است. بعضي گفته‌اند؛ معني اين است: هر گاه دادوستد كرديد - هر نوع دادوستدي - چه پايپاي باشد و چه مدت‌دار، بر آن گواه بگيريد. خاطر نشان مي‌شود كه نزد جمهور فقها، امر در اينجا بر ارشاد و استحباب حمل مي‌شود نه بر وجوب. نقل است كه ابن عمر رضي الله عنهما چون معامله نقدي مي‌کرد، گواه مي‌گرفت و چون به نسيه معامله مي‌کرد، آن را مي‌نوشت.

«و هيچ نويسنده و گواهي نبايد زيان رسانده شود» يا زيان برساند، با تحريف و تبديل و زياد و كم كردن در نوشتن يا گواهي. يا معني اين است: نبايد طرفين عقد بر نويسنده و گواهان زيان برسانند، به اين كه آنان را هنگامي براي نوشتن سند يا قبول و اداي شهادت فراخوانند كه به كار مهمي از مهمات خويش مشغولند، پس نبايد در هنگام فراخواني‌شان بر آنها سخت بگيرند و در صورتي كه تاخيري از آنها در اين جوابگويي به وجود آيد، يا اين كه از جايي دور به حضور در جلسه شهادت يا كتابت فراخوانده

شوند، نباید به آنها رنج و آزاری برسانید
«و اگر چنین کنید» و به گواهان، یا
 نویسنده آزار و زیان برسانید، یا گواهان
 و نویسنده به طرفین معامله زیان برسانند
«پس این» کار **«از نافرمانی شماست»** یعنی:
 در این صورت، از طاعت حق به نافرمانی آن
 روی آورده اید **«و از خدا پروا کنید»** در
 امر و نهي وي **«و خدا»** بدین گونه در این
 آیات و غیر آن از آیات خویش **«به شما آموزش**
می دهد» آنچه را که به دانستن آن نیاز
 دارید **«و خدا به هر چیزی داناست»** از جمله
 به حقایق امور و مصالح و عواقب آنها زیرا
 علم وي به تمام کائنات محیط است و هیچ
 چیز بر او پنهان نمی ماند.

**وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا
 فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ
 آتَمَ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳)**

«و اگر در سفر بودید» و معامله مدت دار
 انجام دادید. و هر چند فقط بر سفر تصریح
 شد، اما هر عذر دیگری - همچون عذر سفر -
 نیز مشمول این حکم است **«و نویسنده ای**
نیافتید، پس باید رهنی بگیرید» رهن:
 عبارت است از وثیقه ای که بدهکار (راهن)
 به طلبکار (مرتهن) می دهد که هرگاه پس از
 سررسید معین، وام خویش را نپردازد،
 طلبکار بتواند حق خویش را از جنس مورد
 رهن به دست آورد. جمهور فقها بر آنند که در
 رهن، **«قبض»** یعنی دریافت گروی، یاب اصطلاح
«عین مرهونه» شرط و معتبر بوده و **«رهن»**
 جز با گرفتن **«عین»** آن تمام نمی شود. اما

امام مالك بر آن است كه گرونها دن (ارتهان)، با ايجاب و قبول صحيح مي‌شود، هرچند در آن قبض عين هم صورت نگیرد. بخاري و مسلم از انسؓ روايت مي‌کنند كه فرمود: «رسول خدا ص رحلت نمودند درحالي‌كه زره ايشان در نزد يهوديي - در برابر مقداري از جو كه براي خوراك خانواده‌شان گرفته بودند - در گرو بود». پس بنا بر اين سنت رسول اكرم ص، گروي در حضرتنيز جايز است.

«و اگر برخي از شما برخي ديگر را امين دانست» يعني: اگر طلبكار، بدهكار را برحق خویش امين دانست و لذا از وي گروي نگرفت، يا مورد وام را ننوشت و وثيقه‌اي ترتيب نداد **«پس آن‌کس كه امين شمرده شده»** يعني: بدهكار **«بايد امانتوي را بازپس دهد»** يعني: وامي را كه بر ذمه وي است بايد به طلبكار بازپس دهد. وام را «امانت» ناميد؛ بدان جهت كه در آن طلبكار، وامدار را در مالي كه به وي داده است و در قبال آن رهنی نگرفته و وثيقه و گواهي نخواسته، امين گردانیده است **«و بايد از خداوند كه پروردگار اوست، پروا كند»** يعني: وامدار نبايد چيزي از حق طلبكار را انكار نمايد. شعبي در تفسير آن مي‌گويد: «اگر همديگر را امين دانستيد، پس باكي نيست كه عقد معامله مدتدار را ننويسيد، يا بر آن گواه نگیرید». بنا بر اين تفسير، اين آيه كريمه ناسخ وجوب شاهدگرفتن در عقد مدتدار است **«و شهادت را پنهان نكنيد»** آن‌گاه كه براي ادای شهادت فراخوانده مي‌شوید **«و هر كه آن**

را کتمان کند، قلبش گناهکار است» یعنی: او شخص فاجری است که از افتادن در معصیت خدا Ψ پروایی ندارد زیرا ممکن است با کتمان شهادت وی، حق صاحب حق ضایع شود. حق تعالی قلب را مخصوصا گناهکار نامید؛ زیرا اولاً: قلب، محل پذیرش شهادت است، ثانیاً: اگر قلب گناه کرد، دیگر اعضا از آن پیروی نمیکنند «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، داناست» و چیزی از امور شما بر او پنهان نیست.

موضوع این دو آیه کریمه: مستند ساختن معاملات مدت‌دار و وامها به سه وسیله نوشتن سند (قولنامه)، گواه‌گرفتن و گرو نهادن است.

ملاحظه می‌کنیم که معاملات و داد و ستدهای مدت‌دار در این دو آیه، بر سه نوع معرفی شده اند:

- ۱- معامله با نوشتن قولنامه و سند و گواه‌گرفتن.
- ۲- معامله با سپردن گروی دریافت شده.
- ۳- معامله بر اساس اعتماد مطلق طرفین عقد به یکدیگر.

ابن عباس τ می‌گوید: «این آیه کریمه مخصوصا درباره معاملات (سلم) نازل شده است». یعنی سبب نزول آیه «سلم»، اهالی مدینه بوده اند، پس هر چند که سبب نزول این دو آیه کریمه خاص است، ولی موارد و مصادیق آنها عام بوده و همه معاملات مدت‌دار (نسیه) را در بر می‌گیرد.

باید دانست: حکمت در احکامی که خدای عزوجل در این دو آیه کریمه بدانها امر

فرموده؛ حفظ روابط دوستی در میان مردم و جلوگیری از بروز کشمکش‌هایی است که در میان آنان بر محور مسائل مالی بروز می‌نماید و به قطع روابط میان آنها می‌انجامد.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفَوْهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
(۲۸۴)

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست و اگر آنچه در دل‌های خود دارید» از شر و بدی و تصمیم بر آن «آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را بر آن محاسبه می‌کند، آنگاه هرکه را بخواهد می‌آمزد و هرکه را بخواهد عذاب می‌کند و خداوند بر هر چیزی تواناست» یعنی: خداوند Ψ بندگان را محاسبه می‌کند؛ هم بر آنچه که آشکار سازند و هم بر آنچه که در ضمیر و اندرونشان - از اموری که بر آنها حساب و بازپرسی مترتب می‌شود - پنهان دارند؛ همچون کتمان شهادت، شک، نفاق، تکذیب در دین و مانند آن. اما چنانچه بنده در دل با خود بگوید که: فلان و فلان گناه را انجام می‌دهم، ولی در عمل مرتکب آنها نشود، پس او بخشوده است، به دلیل این حدیث شریف: «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مَا حَدَّثَتْ بِه أَنْفُسُهُمَا لَمْ تَتَكَلَّمْ أَوْ تَعْمَلْ بِهِ: هَمَانَا خَدَاوَنَد Ψ بَرَايِ اَيْنِ اَمْتِ اَنْچِه رَا كِه دَر دَرُونِ خُودِ حَدِيثْ كُنَنَد، اَمْرَزِيدِه اَسْت تَا اَنْگَاهِ كِه بِه اَنْ سَخْنِ نْگُوينَد يَا بَدَانِ عَمَلِ نْكُنَنَد». اِبْنِ عَبَّاسِ مِيْگُويد: «چون این آیه کریمه نازل شد،

مسلمانان سخت بی‌قرار شدند زیرا وسوسه‌ای که در نهاد انسان خطور می‌کند، از توان و اختیارش خارج است، از این رو، کار محاسبه به سخن و عمل وابسته شد نه به حدیث نفس و قصد درونی».

در روایت ابوهریره ؓ آمده است: چون این آیه کریمه بر رسول خدا ص نازل شد؛ این معنی بر اصحابشان سنگین آمد، پس به محضر آن حضرت ص آمدند و گفتند: یا رسول الله! پیش از این به اعمالی مکلف شده بودیم که تاب و توان آنها را داشتیم؛ مانند نماز، روزه، جهاد، صدقه و... اما اکنون که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرموده، ما تاب و توان آن را نداریم! رسول خدا ص فرمودند: «آیا می‌خواهید همان سخنی را بگویید که اهل کتاب قبل از شما گفتند: سمعنا و عصینا: شنیدیم و نافرمانی کردیم! نه چنین نکنید، بلکه شما باید بگویید: سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا وإلیک المصیر». پس چون مسلمانان این را گفتند... خداوند متعال با نزول آیه: **(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...)** حکم این آیه کریمه را منسوخ گردانید.

هرچند که ظاهر این روایت بر منسوخ بودن این آیه به آیه ما بعدش: **(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ...)** دلالت می‌کند - همان‌گونه که برخی از مفسران صحابه و تابعین از آن چنین فهمیده‌اند - لیکن قول راجح آن است که این آیه کریمه منسوخ نیست و مراد از این سخن ابوهریره ؓ که: «خداوند آن را منسوخ ساخت» نیز این است که حق تعالی آنچه را که مایه نگرانی

اصحاب بود، از خاطرشان دور ساخت، پس آیه: (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ...) ناسخ آن نه، بلکه واضح کننده مفاد آن می‌باشد. حدیث یادشده نیز این معنی را روشن می‌سازد. همچنین حدیث شریف زیر که ابن‌کثیر آن را از بخاری و مسلم نقل نموده است: «قال الله! إذا همَّ عبدي بسيئة فلا تكتبوها عليه، فإن عملها فاكذبوها سيئة، وإذا همَّ بحسنة فلم يعملها فاكذبوها حسنة، فإن عملها فاكذبوها عشرًا - وفي رواية - كتبها الله عنده عشر حسنات إلى سبعمائة ضعف إلى أضعاف كثيرة: رسول خدا ص فرمودند: خدای عزوجل فرمود؛ چون بنده من قصدگناهی نمود، آن را به زیان وی ننویسد، ولی اگر قصد خود را عملی کرد، بر او یک گناه بنویسد و چون به کار نیکی قصد نمود، اما آن را عملی نکرد، برای وی یک ثواب بنویسد و اگر آن را عملی کرد، برای وی ده ثواب بنویسد - در روایت دیگری آمده است - خداوند آن کار نیک را در نزد خود، از ده نیکی تا هفتصد برابر و تا مراتب بسیار بیشتری، می‌نویسد».

خلاصه این که: خدای سبحان هرچند محاسبه و بازپرسی می‌کند، لیکن کسی را جز در آنچه که در حوزه توان اوست عذاب نمی‌کند و وسوسه‌های درونی ازتوان انسان خارج است.

أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (٢٨٥)

چون خدای سبحان در سوره مبارکه «بقره» احکام بسیاری را بیان کرد، در پایان آن،

عظمت مقام سبحانیت خود را با آیه: (**لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...**) تبیین نموده و پس از آن، تصدیق پیامبر خودص و تصدیق مؤمنان را به تمام این احکام و اعتقادات مطرح می‌کند و می‌فرماید: **«پیامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است»** یعنی: پیامبر خداص به تمام احکام و اعتقاداتی که در این سوره ذکر شد، تصدیق و باور نموده است، همچنین **«مؤمنان همگی، به خدا و فرشتگان ایمان آورده‌اند»** یعنی: ایمان آورده‌اند که فرشتگان وجود دارند و بندگان مکرم الهی و واسطه میان او و انبیایش در فروآوردن پیامهایش می‌باشند **«و»** ایمان آورده‌اند **«به کتابهای وی»** زیرا این کتابها دربرگیرنده برنامه‌ها و قوانینی هستند که بندگان به وسیله آنها خدای عزوجل را بندگی می‌کنند **«و»** ایمان آورده‌اند **«به پیامبران»** زیرا ایشان مبلغان پیامهای الهی برای بندگان هستند. و مؤمنان می‌گویند: **«میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم»** در این که فرستاده Ψ الله و مبلغ شریعت اویند و برخی را بر برخی دیگر در این امر برتری نمی‌دهیم، پس چنان نیست که به برخی از پیامبران ایمان داشته و منکر رسالت برخی دیگر از آنان گردیم **«و می‌گویند»** یعنی: پیامبر و مؤمنان که **«شنیدیم و اطاعت کردیم»** یعنی: پروردگارا! با شنوایی‌هایمان پیامهای تو را دریافته و با ادراکمان آنها را فهمیده و به آنچه که در آنهاست گردن نهادیم و دعوت تو را اجابت گفتیم، پس **«پروردگارا! آمرزش**

تو را خواهانیم» یعنی: آمرزشت را بر ما فروریزان! «و بازگشت به سوی توست» با حشر و نشر در روز قیامت.

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا
إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا
رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا
فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶)

«خداوند هیچکس را جز به اندازه توانایی اش مکلف نمی‌سازد» تکلیف: امر نمودن به چیزی است که در آن مشقت و سختی وجود دارد. وسع: طاقت و توان است «هر کس هر چه نیکی کند، به سود او» است و پاداش آن مربوط به خود وی است «و هر چه بدی کند، به زیان اوست» و باید پیامدهای آن را خودش متحمل شود زیرا مسئولیت، فردی است. و نیز مؤمنان می‌گویند: «پروردگارا! اگر فراموش کردیم، یا به خطا رفتیم، بر ما مگیر». در حدیث شریف آمده است: «چون مؤمنان این دعا را خواندند، حق تعالی فرمود: به تحقیق که اجابت کردم. پس گناه خطا و فراموشی را از آنان برداشت.»
علما اتفاق نظر دارند بر این که: گناه در حال خطا و فراموشی از ذمه مؤمن برداشته است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند Ψ از امت من در سه چیز در گذشته است: از خطا و فراموشی و این که [در سخن یا عمل] مجبور به انجام کار حرامی گردند.» «پروردگارا! بار گرانی بردوش ما مگذار، همچنان که بر پیشینیان ما گذاشتی» اصر: تکلیف سنگین و کار دشوار و سخت است.

آیه کریمه به اصحاب^{۱۷} تعلیم می‌دهد که از خدای سبحان بخواهند تا از تکالیف سنگینی که بر دوش امت‌های قبلی نهاده، بر دوش آنها نگذارد هرچند تاب و توان آن را هم داشته باشند، چنان که بر بنی‌اسرائیل سخت گرفت و تکالیفی چون قتل نفس در توبه و قطع موضع نجاست در پاک ساختن جامه را بر آنان وضع کرد.

«پروردگارا! آنچه تاب و توان آن را نداریم، بر دوش ما مگذار» مراد از آن: تکالیف شاقه‌ای است که انسان به آسانی تاب و تحمل آنها را ندارد. در حدیث شریف آمده است: **«بعثت بالحنفیه السمحه: به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام»**. پروردگارا! **«و از ما در گذر»** در آنچه که میان ما و توست - از تقصیرات و لغزش‌های ما - که تو به آنها داناتری **«و بر ما بیامرز»** آنچه را که در میان ما و بندگان توست، پس بديها و اعمال زشت‌مان را بر آنان آشکار نگردان. یعنی بر گناهانمان قلم عفو بکش و آنها را بپوشان **«و بر ما رحمت آور»** یعنی: بر ما - با رحمتی از جانب خویش - در آینده کار ما نیز فضل نما پس به توفیق خویش ما را دریاب و ما را دیگر در گناه در نیفگن **«تو مولای مایی»** یعنی: توحامی و مددکار و سرور و سالار مایی و ما غلامان و چاکران تو هستیم **«پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان»** زیرا از حق مولی است که غلامان و بندگان را نصرت دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: **«خدای متعال به دنبال هر دعایی**

از این دعاها فرمود: به تحقیق که اجابت کردم».

آری! حق تعالی امت محمدص را به چیزی از خطا یا فراموشکاری مؤاخذه نمی‌کند، تکالیف سنگینی را که بر دوش امتهای قبلی نهاده بود بر دوش آنان نهاده، احکامی که تاب و تحمل آن را ندارند بر آنها وضع نکرده، از آنان درگذشته، آنان را آمرزیده و مشمول رحمت بی‌کران خویش گردانیده و بر خدانشناسان پیروزشان ساخته است - که ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس[ؓ] راجع به فضیلت این سه آیه آخر سوره بقره آمده است: رسول خداص چون آخر سوره بقره و آیه الکرسی را می‌خواندند، می‌خندیدند و سپس می‌فرمودند: «أعطيتهما من كنز الرحمن تحت العرش: این دو را از گنجی که در زیر عرش رحمان است، داده شده‌ام». همچنین در حدیث

شریف به روایت ابن مسعود[ؓ] از رسول خداص آمده است: «من قرأ بالآيتين من آخر سورة البقرة في ليلة كفتاه: هر کس دو آیه آخر سوره بقره را در شبی بخواند، این دو آیه کریمه او را بسنده است». یعنی: دافع هر شر و بلائی از اوست. احادیث وارده در فضل این دو آیه کریمه بسیارند.

ابن جریر می‌گوید: «چون آیه (الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ...) بر رسول خداص نازل شد، جبرئیل[ؑ] به رسول خداص گفت: همانا خدای عزوجل تو و امتت را به نیکوترین وجه ستوده است، لذا از او بخواه که خواسته‌ات اجابت می‌شود. پس رسول

خداص چنین درخواست نمودند: (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا..)
تا به آخر آیه...»

خلاصه احکام سه آیه فوق این است:

- ۱- ایمان تجزیه‌پذیر نیست و مؤمن باید به تمام آنچه که خدای عزوجل وحی و ابلاغ نموده و به برحق بودن تمام رسالتهای آسمانی ایمان داشته باشد.
- ۲- ایمان مستلزم اطاعت است.
- ۳- اسلام دین سهولت و آسانی است و پیروان خویش را در حد توان آنها مکلف گردانیده، نه بیش از آن.
- ۴- مسئولیت، فردی است و هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد.
- ۵- گناه و مؤاخذه، از دو حالت خطا و فراموشی، برداشته شده است.

(سوره آل عمران)

مدني است و داراي (۲۰۰) آيه است.

وجه تسميه: اين سوره بدان سبب «آل عمران» ناميده شد كه داستان خانواده عمران پدر مريم و شرح رخداد تولد عيسي: در آن بيان شده است. سوره بقره و آل عمران مشتركاً به نام «زهراوين» نيز ناميده ميشوند زيرا اين دوسوره، بسان دو نور روشنگر؛ خواننده خويش را با فروغ هدايتبخش خويش، به سوي حق و حقيقت رهنمون ميگردند. يا بدان جهت كه خواننده اين دو سوره، در روز قيامت از نوري تمام برخوردار ميشود. يا به سبب آن كه هر دو سوره، متضمن اسم اعظم خداوند Ψ هستند.

اين سوره اجماعاً مدني است.

ابن ابی حاتم، ابن جریر طبری، ابن اسحاق و ابن منذر در بیان سبب نزول آغاز این سوره تا آیه هشتاد و سوم آن گفته اند: این آیات درباره وفد (هیأت نمایندگی) نصاری نجران نازل شد که در سال نهم هجری همراه با شصت سوار به مدینه آمدند و چهارده تن از اشراف آنان، از جمله رئیس، وزیر و اسقفهایشان نیز در میانشان بودند. آنها با رسول خدا ص درباره عیسی Ψ و عقاید نصرانی خويش مناظره کردند، همان بود که این آیات نازل شد و سیمای حق و حقیقت را از میان پندارهای باطلشان، نمایان گردانید.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره و سوره بقره - به طور مشترك - احادیثی روایت شده است که بخشی از آنها در آغاز سوره «بقره» نقل شد، از آن جمله این حدیث شریف به روایت مسلم از نواسبن سمعان است که رسول خدا ص فرمودند: «در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند، در حالی که سوره‌های بقره و آل عمران، پیشاپیش آنها قرار دارند».

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله بسیار بخشنده و بسیار مهربان

الم (۱)

«الف. لام. میم» خدای عزوجل به مراد خویش از آوردن این حروف در آغاز سوره‌ها، دانایتر است. سخن پیرامون حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» نیز گذشت.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲)

«الله؛ جز او معبودی نیست، حی قیوم است» تفسیر «حی» و «قیوم»، در سوره «بقره» / آیه ۲۵۵ گذشت. همچنین در آنجا گفتیم که این آیه کریمه و آیه الکرسی حامل اسم اعظم خداوند Ψ می‌باشند.

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (۳)

اي محمدص! خداوند ﷻ «این کتاب را» يعني: قرآن را «به حق» يعني: به راستي و به حجت غالب «بر تو نازل کرد، درحالي که مصدق است» يعني: موافق است با «آنچه که پیش از آن مي باشد» از کتب آسماني «و تورات و انجيل را فرود آورد» بر موسي و عيسي عليهما السلام. تورات: کلمه عبري به معني شريعت است و مشتمل بر پنج سفر مي باشد که عبارت اند از: سفر تکوين، سفر خروج، سفر لاويين، سفر عدد و سفر تشنيه اشتراع. و به آن «عهد قديم» نیز مي گويند. انجيل: کلمه يوناني است که به معني «تعليم جديد»، يا «بشارت» است و آن را «عهد جديد» نیز مي نامند و مشتمل بر سیرت مسیح و برخی از تعاليم وي مي باشد.

**مَنْ قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ
وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ (٤)**

«پیش از آن» يعني: حق تعالي تورات و انجيل را پیش از نازل کردن قرآن فرود آورد «براي هدايت مردم» يعني: براي هدايت تمام بشريت در زمان رسالت خود آن پيامبران ﷺ. ياد آور مي شويم که امت ما نیز به پيروي از آن بخش از شرايع آسماني سابق که منسوخ نگردیده است، مکلف هستند به شرط آن که در قرآن يا سنت صحيح، از آن امور بر وجه تأييد و اثبات آنها ذکري رفته باشد «و فرقان را نازل کرد» فرقان: قرآن کریم است. يعني کتابي که در مورد حقيقت امر عيسي و غير آن از امور، جداکننده حق از باطل مي باشد «کساني که به آيات خدا کفر

ورزیدند، بی‌تردید عذابی سخت در پیش دارند و خداوند غالب» و «صاحبانتقام» سخت و بزرگی «است» برای آنان که آیات او را تکذیب و پیامبرانش را انکار می‌کنند. نقت: مجازات است. مردم می‌گویند: «فلانی از فلانی انتقام‌گرفت»؛ آنگاه که به سبب جرم سابقش، او را به کیفر برساند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ (٥)

«هرآینه هیچ چیز بر خدا پوشیده نمی‌ماند، نه در زمین و نه در آسمان» و از جمله آنچه که بر وی پوشیده نمی‌ماند، ایمان مؤمنان و کفر کافران است. آسمان و زمین را مخصوصاً یاد کرد زیرا حس بشری از محدوده آنها به عوالم دیگر فراتر نمی‌رود.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٦)

«اوست کسی که شما را آن‌گونه که می‌خواهد در رحمها صورتگری می‌کند» از پسر و دختر، زیبا و زشت، سیاه و سفید، بلند و کوتاه، و نیز شکل‌دادن به اعضا؛ اعم از چشم و گوش و بینی و غیر آن از اندامها و همین‌گونه، آفرینش طبایع، اخلاقیات، حامل‌های وراثتی و غیره «هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست» که در ملکش غالب و در آفرینش و صنعش، صاحب حکمت است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (٧)

«اوست کسی که کتاب» قرآن «را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است» محکم: آیه‌ای است که به سبب وضوح و روشنی‌اش احتمال بیش از یک وجه تفسیری را ندارد، لذا صرف توجه به آن، مفید فهم معنی مورد نظر از آن می‌باشد، پس در آن امکان تغییر و تحریف از معنی و وجه حقیقی آن وجود ندارد «آنها ام‌الکتاب اند» یعنی: آیات محکم، اصل و اساس قرآنند که مبنا و تکیه‌گاه آن قرار می‌گیرند پس هرآنچه که به ظاهر با آیات محکم مخالف باشد، به سوی آنها برگردانده می‌شود تا وجه و معنی حقیقی آن دانسته شود. ابن‌کثیر می‌گوید: «آیات محکم؛ حجت پروردگار، پناهگاه بندگان و دفع‌کننده دشمنانند که هرگز از آن معنایی که برای آنها وضع شده‌اند، قابل تحریف و تغییر نمی‌باشند.»

«وبخش دیگر متشابهات است» متشابه: آیه‌ای است که امکان دگرگون ساختن و تحریف و تأویل در معنی آن وجود دارد و این تشابه، یا از خفا و عدم واضح بودن معنی مراد، یا وجود احتمالات متعدد در آن و یا تردد در میان چند وجه تفسیری ناشی می‌شود، همچون حروف مقطعه اوایل برخی از سوره‌ها. قرطبی می‌گوید: «متشابه چیزی است که خداوند ﷻ علم آن را به خودش منحصر گردانیده و کسی از مخلوقاتش را بر آن آگاه نساخته است، همچون وقت برپایی قیامت و مانند آن از امور غیب».

علت وجود آیات متشابه در قرآن کریم - با علم به این که قرآن به عنوان هدایتگر مردم

نازل شده - همانا متمایز ساختن مؤمنان راستین از افراد سست ایمان و روشن ساختن فضیلت راسخان در علم، یعنی کسانی است که در آیات الهی‌اندیشه، تدقیق و پژوهش می‌کنند و از کژروی در قرآن می‌پرهیزند.

«اما آنان که در دل‌هایشان زیغ است» زیغ: میل و انحراف از حق است. آری! آنان **«برای فتنه‌جویی»** یعنی: فتنه‌انگیزی و گمراه کردن مردم در دینشان و پوشانیدن حقیقت بر آنان **«و در طلب تأویل آن»** یعنی: طلب تأویل آیات متشابه بر وجهی که دلخواهشان و موافق با مذاهب فاسدشان است **«از متشابه آن پیروی می‌کنند»** یعنی: به تشابهات قرآن چنگ می‌زنند و به وسیله آنها در مؤمنان شك و تردید برانگیخته و آن تشابهات را در بدعتی که برآن قرار دارند، دلیل و تکیه‌گاه خویش می‌گردانند **«حال آن که تأویل آن»** آیات متشابه **«را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند»** یعنی: راسخان و ریشه‌داران در علم نیز، تأویل‌متشابهات را می‌دانند، در حالی‌که: **«می‌گویند: به آن ایمان آوردیم»** یعنی: به همه قرآن - اعم از محکم و متشابه آن - ایمان آوردیم **«همه از جانب پروردگار ما است»** یعنی: از آنجا که همه قرآن از بارگاه پروردگار متعال است، پس اختلافی در آن نیست بنابراین، ما به همه آن ایمان داشته، متشابه آن را که احتمالات متعددی دارد، به سویی محکم آن که احتمالی جز حق را ندارد، برمی‌گردانیم و ارجاع می‌دهیم و بدین وسیله است که معنی مراد از متشابه نیز بر ما روشن می‌شود. ابن عباس²

می‌گوید: «من از کسانی هستم که تأویل متشابهات را می‌دانند». سخن ابن عباس^ع عین حقیقت است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول‌خدا «در حق وی چنین دعا کردند: **«اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل: خدایا! او را در دین فقیه و دانا کن و تأویل را به او بیاموز»**.

به قولی دیگر، معنای: **(وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ ...)** این است: تأویل متشابه را جز خدا Ψ هیچ کس دیگر، حتی راسخان و ثابت‌قدمان در علم هم نمی‌دانند. بنابراین قول، در قرائت، بر کلمه «الله» وقف می‌شود و در این صورت، عبارت: **(وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...)** جمله مستأنفه مستقلی است که معنی آن‌چنین می‌شود: «راسخان در علم می‌گویند: ایمان آوردیم به این که متشابه از بارگاه خداوند Ψ است و ما معنی و تأویل آن را نمی‌دانیم». بر اساس این قول؛ مراد از متشابه: مسائلی چون وقت برپایی قیامت، ماهیت روح و مانند آن از اموری است که بشر آنها را نمی‌داند «و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد».

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص از راسخان در علم مورد سؤال قرار گرفتند، در پاسخ فرمودند: «مَنْ بَرَّتْ يَمِينَهُ، وَصَدَّقَ لِسَانَهُ وَاسْتَقَامَ قَلْبُهُ وَمِنْ عَفَا بَطْنَهُ وَفَرَجَهُ، فَذَلِكَ مِنَ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ: کسی که به راستی و درستی سوگندخورد، زبان او راست گوید، قلب او مستقیم باشد و کسی که عفت را در شکم و فرج خود نگاه دارد، او از راسخان در علم است». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص این آیه کریمه را

تلاوت نمودند، آنگاه فرمودند: «چون کسانی را دیدید که در قرآن مجادله می‌کنند، آنان همان کسانی هستند که در این آیه کریمه مورد نظر خداوند Ψ می‌باشند [یعنی فتنه‌گرند] پس از آنان حذر کنید». همچنین در حدیث شریف به روایت امام احمد از ابوامامه τ آمده است که رسول‌خدا «در تفسیر: (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ) فرمودند: «هم الخوارج: آن (منحرفان کج رو) خوارج اند». ابن‌کثیر می‌گوید: «این حدیث، اگر هم حدیث موقوف – یعنی سخن صحابی باشد – معنی آن صحیح است زیرا اولین بدعتی که در اسلام پدید آمد، فتنه خوارج بود».

حق تعالی در آیه دیگری قرآن را تماماً محکم معرفی نموده است: (كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ) «این کتابی است که آیات آن تماماً محکم گردانیده شده است» [هود / ۱]. مراد از آن این است که قرآن کلامی است بر حق، دارای الفاظی فصیح و معانی‌ای صحیح که در آن هیچ عیب و نقصي وجود ندارد. در آیه دیگری تمام قرآن متشابه معرفی شده: (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا) «خداوند بهترین کلام را نازل فرمود که تماماً متشابه است» [زمر / ۲۳]، به این معنی که برخی از آیات قرآن با برخی دیگر در زیبایی، راستی، هدایت‌گری و سالم بودن از تناقض، متشابه و همانند است، لذا معنی این دو آیه کریمه با آیه مورد بحث ما در اینجا در تضاد نیست و میان آیات هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد.

این آیه کریمه درباره نصاری نجران نازل شد که می‌گفتند: «خداوند وقتی از خودش در

قرآن سخن می‌گوید، صیغه جمع: «نحن: ما»، و «انا: ما» را به‌کار می‌برد، و این ضمایر برای جمع‌اند، لذا خداوند سوم سه خداست». پاك و برتر است خدای سبحان از آنچه می‌گویند. پس خدای متعال آنان را به برگردانیدن این موارد به‌سوی آیات محکم خویش دستور داد، چون آیه: (**قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ**) (بگو: الله یگانه است)، و آیه: (**إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ**) (جز این نیست که خداوند یگانه است).

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (۸)

سپس خداوند متعال از راسخان در علم چنین خبر می‌دهد: آنان چون پیروان متشابه و کژروان از راه راست را می‌بینند، چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! پس از آن که ما را هدایت کردی» به‌سوی حق «دل‌هایمان را دستخوش انحراف نگردان» یعنی: دل‌هایمان را با پیروی نمودن از متشابهات منحرف نگردان، چنان‌که دل‌های کسانی که از متشابهات پیروی می‌کنند، منحرف گردیده است. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خداص این دعا را بسیار می‌خواندند: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک: ای گرداننده دل‌ها! دلم را بردینت پایدار بدار». «و رحمتی» بزرگ و وسیع فقط «از جانب خود بر ما ارزانی دار، هرآینه تو خود بخشنده‌ای» و برای هرکس که خواهی، بخششی فراوان عنایت می‌کنی. در حدیث شریف به روایت سعیدبن مسیب از عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خداص چون شبانگاه از خواب بیدار می‌شدند؛ این دعا را می‌خواندند:

«لا إله إلا أنت سبحانك، أستغفرک لذنبی، واسألك رحمتک، اللهم زدني علما ولا تزغ قلبي بعد إذ هديتني، وهب لي من لدنك رحمة، إنك أنت الوهاب»^۱.

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۹)

همچنان راسخان در علم چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! تو گردآورنده مردمانی» یعنی: برانگیزاننده و زنده‌کننده و گردهم آورنده آنانی «در روزی» یعنی: برای حساب روزی «که هیچ شکی در آن نیست» که همانا روز قیامت است و در وقوع آن و وقوع حساب و جزا در آن، هیچ شکی نیست «قطعاً خداوند در وعده خلاف نمی‌کند» یعنی: ای معبود برحق من! وفا به عهد لایق شأن توست و در این امر شکی نیست. این دعا خود می‌رساند که هم و غم راسخان در علم، کار آخرت و فکر و سودای آن است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (۱۰)

«در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، اموال و فرزندان‌شان چیزی از عذاب الهی را از آنان دفع نمی‌کند» یعنی: اموال و فرزندان‌شان نمی‌توانند در نزد خداوند سودی به آنان رسانده و آنان را از عذاب الهی نجات دهند «و آنان خود، هیزم جهنم‌اند» یعنی:

^۱ترجمه: خدایا! جز تو معبودی نیست، پاکی تورااست، از تو برای گناهانم آمرزش می‌خواهم و از تو رحمتت را می‌طلبم، خدایا! برعلم من بیفزای، قلبم را منحرف نگردان و به من از جانب خودت رحمتی ببخش، همانا تو بسیار بخشنده‌ای.

آتشانگیز جهنم اند که جهنم با سوختن آنها
شعله ور می‌شود.

كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۱)

«همانند شیوه آل فرعون» یعنی: شیوه و
عادت آنان همچون عادت و شیوه فرعونیان و
چگونگی رفتار آنان با موسی است، و چنان‌که
اموال و اولاد فرعونیان نتوانست برای آنان
کاري بکند، همچنین اموال و فرزندان اینان
نیز نمی‌توانند برایشان کاري از پیش ببرند
«و» نیز شیوه و عادت آنان همچون عادت
«کسانی» است «که پیش از آنان» یعنی پیش
از فرعونیان «بودند» از امتهای کافرو
خدانشناس «که آیات ما را دروغ شمردند، پس
خداوند آنان را گرفت» یعنی: باجزای
مهلك مجازاتشان کرد «به گناهانشان» که از
جمله این گناهان، یکی هم دروغ انگاشتن
آیات الهی بود «و خدا سخت کیفر است».

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ لَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۲)

«به کسانی که کفر ورزیده‌اند بگو» مراد از
آنان یهود، و به قولی: مشرکان مکه‌اند.
آری! به آنان بگو: «به‌زودی مغلوب خواهید
شد» در دنیا «و» سپس در آخرت «در دوزخ
محشور می‌شوید و چه بدجایگاهی است» دوزخ.
سپاس بر خدای عزوجل که این تهدید خویش را
با کشتن بنی‌قریظه، جلای وطن کردن بنی‌نضیر،
فتح خیبر، تحمیل جزیه بر سایر یهود و
پیروزکردن مسلمانان در بدر، عملی‌گردانید.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الَّذِينَ تَقَاتَلْنَا فَنَّا تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ
مِثْلِيهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لَأُولِي
الْأَبْصَارِ (۱۳)

اي يهوديان! «قطعاً در برخورد میان آن دو گروه» مسلمانان و مشرکان که در روز بدر باهم رودررو شدند؛ «برای شما نشانه‌ای است» بزرگ که بر صدق و راستی این امر دلالت می‌کند که حق تعالی عزت‌دهنده دین و یاری‌دهنده پیامبرش و بفرزنده دعوت و رسالت وی می‌باشد، پس ای یهودیان! شما باید از روزی چون روز بدر حذر کنید تا خداوند ﷻ آنچه را بر سر مردم مکه آورد، بر سر شما نیاورد، روزی که در آن «گروهی در راه خدا می‌جنگیدند و دیگر» گروه «کافر بودند که مسلمانان آن کافران را به چشم» یعنی: با دیدی روشن و آشکار، بی‌هیچ‌گونه ابهامی «دو برابر خویش می‌دیدند». مشرکان در بدر سه برابر مسلمانان بودند، پس خداوند ﷻ آنان را در دید مسلمانان اندک – دوبرابر – نشان داد تا دل‌هایشان قوی‌گردد – با عنایت به این امر که قبلاً به مسلمانان اعلام شده بود که صد تن از ایشان بر دویست تن از کفار غالب می‌گردند – «و خدا هر که را بخواهد، به نصرت خویش تأیید می‌کند» یعنی: کسانی را که اراده تأیید و تقویتشان را داشته باشد، نصرت می‌دهد و از جمله این نصرت؛ تأیید اهل بدر با اندک دیدن شمار نیروهای دشمن بود «یقیناً در این امر» یعنی: در اندک دیدن شمار بسیار مشرکان «عبرتی است» و موعظه‌ای بزرگ «برای اولی‌الابصار» یعنی: برای

صاحبان بینشهای نافذ که از آنچه می‌بینند، درس عبرت می‌گیرند، پس ای یهودیان! آیا شما از این امور عبرت نمی‌گیرید تا ایمان آورید؟

ابن‌کثیر می‌گوید: «اگر کسی گفت که وجه جمع نمودن میان این آیه کریمه و آیه (۴۴) از سوره «انفال» چیست که در آنجا خداوند متعال می‌فرماید: «وآن‌گاه که آنان را - چون رو در رو شدید - در چشم شما اندک نمود و شما را نیز در چشم آنان اندک نمود تا خداوند کاری را که کردنی بود، به انجام رساند»؟ می‌گوییم: آن کم نمایاندن مسلمانان در چشم مشرکان در حالتی بود، و این بسیار نمایاندن در حالت دیگری.

از ابن‌عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیات (۱۲) - (۱۳) روایت شده است که فرمود: چون اهل بدر به آن پیروزی شگرف دست یافته و به مدینه بازگشتند، رسول خدا ص یهودیان را در بازار بنی قینقاع گردآورده و خطاب به آنان فرمودند: «ای گروه یهود! اسلام آورید پیش از آن که خداوند Ψ آنچه را که به قریش رسانید به شما نیز برساند». ولی آنان در پاسخ پیامبر ص گفتند: ای محمد! به خود مغرور نشو که چند نفری از قریشیان را کشتی، آنها کارنا آزموده و بی‌تجربه بودند و به فنون رزم آشنایی نداشتند، سوگند به خدا که اگر با ما بجنگی، می‌دانیم که ما مرد میدانیم و می‌دانیم که تاکنون به رزم آورانی چون ما رویارو نشده‌ای! پس خدای متعال این آیات را نازل فرمود.

زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ
وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ
حُسْنُ الْمَأْبِ (١٤)

«دوستي شهوات براي مردم آراسته شده»
يعني: خداوند متعال، شهوات را در چشم مردم
— به منظور آزمایش و امتحانشان — آراسته
است. یا آرایش‌دهنده شیطان است که با
برانگیختن مردم به سوي شهوات، آنان را از
واجبات و تکالیفشان غافل می‌گرداند. این
شهوات عبارت‌اند از: تمام خواستنی‌ها
و آرزوهای نفسی‌ای که مفرح قلب‌اند و قلب از
آنها احساس لذت و خوشی می‌نماید. «از جمله»
آراسته شده برای شما دوستي «زنان و
پسران» زنان را در رأس این خواستنی‌ها ذکر
فرمود، به سبب کثرت اشتیاق و تمایل
نفسه‌ای مردان به سوي آنان. و پسران را
به یاد آوری مخصوص گردانید نه دختران را
زیرا محبت دختران عام و فراگیر نیست. در
حدیث شریف آمده است: «ما ترکت بعدي فتنة
اضرعلي الرجال من النساء: بعد از خود،
فتنه‌ای زیانبارتر از زنان را بر مردان
سراغ ندارم». اما اگر هدف از محبت به
زنان، پاکدامنی و توالد و تناسل فرزندان
شایسته باشد؛ این امر مطلوب، بلکه مستحب
است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الدنيا
متاع وخير متاعها المرأة الصالحة: دنیا همه متاع است و
بهترین متاع آن، زن شایسته می‌باشد». «و»
برای مردم آراسته شده، محبت «قناتیر
مقنطره از زر و سیم» قناتیر: جمع قنطار و
هر قنطار صد رطل است، و مراد از آن مال
هنگفت و بسیار می‌باشد. مقنطره: یعنی به

مقادیر زیاد مضاعف گردانیده شده. از سعید بن جبیر نقل شده است که مراد از آن، صدهزار دینار می‌باشد. یادآور می‌شویم که به هنگام ظهور اسلام، صد مرد سرمایه‌دار از مقنطرها در مکه وجود داشتند. «و» برای مردم آراسته شده «اسبان مسومه» یعنی: اسبانی که در چراگاهها و مراتع رها شده‌اند. یا مسومه: یعنی نشانه‌گذاری شده با نشانه‌ای که به وسیله آن از دیگر اسبان تمییز داده می‌شوند «و» برای مردم آراسته شده «محبت چهارپایان» که عبارت‌اند از: شتر و گاو و گوسفند «و محبت زراعت» یعنی: مزارع، که شامل خود زمین و کشت آن می‌شود. «این همه بهره زندگانی دنیا است» یعنی: آنچه ذکر شد، تماما بهره‌های گذرای زندگانی دنیا است که فنا می‌شود و باقی نمی‌ماند «و» حال آن که «فرجام نیکو» که می‌ماند و جاودانه است «نزد خداست».

باید دانست که هدف آیه کریمه قطعا این نیست که انسان را از محبت معتدل شهوات که امری فطری است باز دارد، به دلیل این که حق تعالی در آیه دیگری می‌فرماید: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ) (ای محمد! بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام گردانیده؟) «اعراف / ۳۲». پس آنچه منع شده؛ افراط و زیاده‌روی در محبت شهوات و گرفتار شدن در گردونه آن است، به‌گونه‌ای که با طغیان شهوات، دین و وظایف دنیوی و آخرتی انسان به فراموشی سپرده شود. عبارت: (زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ) نیز مستدعی پليدي

و منفوربودن شهوات نیست، بلکه این تعبیر، بیانگر طبیعت این شهوات است، پس مطلوب آن است که بندگان خدا Ψ شهوات را در جایگاه طبیعی آن قرار دهند، به گونه ای که دلبستگی به آن سبب طغیان علیه ارزشهایی نشود که در عرصه وجود از شهوات گرامی تر و برترند. بنابراین، اسلام نیازهای فطری را به رسمیت می شناسد و در صدد سرکوب غرایز نیست.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می گوید: «خدای متعال طبعاً محبت این چیزها را در دل انسان قرار داده و در این امر هزاران حکمت وجود دارد؛ از آن جمله این که: اگر طبیعت انسان به طرف این چیزها مایل نبود، نظام جهان به هم می خورد زیرا در آن صورت چه کسی نیاز داشت که زحمت کشاورزی و کارگری و صنعتگری را متحمل شود، یا تمام مساعی خویش را در تجارت مبذول دارد.

آبادی و بقای جهان در این نهفته است که محبت این اشیا در طبیعت انسان ایجاد شود تا او خود درصدد تهیه و جمع آوری آنها برآید، کارگر صبح هنگام با این فکر از خانه بیرون می آید که مقداری پول به دست آورد، ثروتمند با این اندیشه خانه را ترک می کند که قدری پول صرف کرده کارگری بیاورد تا از او کار بگیرد، تاجر، وسایل لوکس تهیه کرده در انتظار مشتری می نشیند تا سرمایه ای بیندوزد، مشتری نهایت سعی خود را به کار می برد تا با پولی که دارد، اسباب و وسایل مورد نیاز خود را خریداری کند، اگر اندکی تأمل شود، همین علایق دنیوی است که همه را از خانه هایشان بیرون

آورده است و نظام تمدن جهان را براساس اصولی منظم و مستحکم قرار داده است. حکمت دیگر این است که اگر میل و محبت نعمتهای دنیوی در قلب انسان قرار نداشته باشد، نمیتواند طعم نعمتهای اخروی را درک کند و نه به آنها تمایل داشته باشد، پس چه نیازی دارد که درصدد انجام اعمال نیک باشد تا بهشت را کسب نماید و از اعمال بد پرهیز کند تا از دوزخ نجات یابد.

حکمت سوم که در اینجا بیشتر مورد توجه است، این است که محبت این اشیاطبعاً در دل انسان ایجاد شده تا از او امتحان گرفته شود که چه کسی در محبت آنها غرق شده و آخرت را فراموش میکند و چه کسی بر حقیقت گذرا بودن و فانی بودن آن وقوف یافته و فقط به حد ضرورت و معقول به فکر آنها میباشد و آنها را در مسیر سعادت اخروی به کار میبرد. چنانکه در آیه (۷) از سوره «کهف» حکمت این تزیین به همین صورت بیان شده است: **(إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا)** (ما آنچه را که بر روی زمین است برای زمین زینتی قرار دادیم تا مردم را مورد آزمایش قرار دهیم که چه کسی عمل نیک انجام میدهد).

ولی در بعضی از آیات، این نوع تزیین به شیطان نسبت داده شده؛ مانند آیه (۴۸) سوره «انفال»: **(زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ)** مراد از آن، تزیین چیزهایی است که شرعاً و عقلاً بد باشند، یا مراد آن درجه تزیین است که به سبب گذشتن از حدبد باشد وگرنه تزیین مباحات نه تنها بد نیست بلکه در آنها

فواید بسیاری نیز وجود دارد، بنابراین، در بعضی آیات این تزیین صراحتاً به خداوند Ψ نسبت داده شده، همان‌طور که ذکر آن گذشت. شکی نیست که دائماً به فکر مسایل مادی بودن، روح و جان انسان را خسته می‌سازد و مهلت استفاده از دنیا را نیز از انسان سلب می‌کند و خود این، نوعی عذاب برای انسان است. بنابراین، تلاش در میدان امور دنیوی باید رعایت احکام الهی را همراه با اعتدال در نصب العین خود داشته و رستگاری دو جهان را مدنظر داشته باشد؛ لذا به‌کار بردن آن در راه‌های نادرست و یا زیاده روی در راه صحیح که به‌سبب آن انسان از آخرت غفلت ورزد، مایه هلاک است.

مولانای رومی چه‌قدر این مضمون را به‌طور عالی به نظم کشیده آنجا که می‌گوید:

آب‌اندر زیرکشتی پشتمی است آبدر کشتی هلاک
کشتی است

متاع دنیا برای وجود انسان مانند کشتی‌ای است که اگر آب زیر آن باشد برایش مفید و یاریگر است، ولی اگر آب به درون کشتی راه یابد، غرق شدن و نابودی آن را به دنبال خواهد داشت»^۱.

آیه بعدی به همین حقیقت ناظر است:

**قُلْ أُوْنِبِّكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ دَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
(۱۵)**

^۱تفسیر «معارف القرآن»، ترجمه فارسی از علامه محمدیوسف حسین‌پور - با تلخیص.

«بگو: آیا به بهتر از اینها» یعنی: به بهتر از این خواستنی‌ها و آرزومندی‌های بی‌ارزش دنیوی «آگاهتان کنم؟» اینک آگاهتان می‌کنم؛ آن چیز بهتر این است: «برای آنان که تقوا پیشه کرده‌اند، باغهایی است که از فرودست آنها جویباران جاری است، جاودانه در آند» چنان جاودانگی‌ای که مرگ و فنا به آن گزندی نمی‌رساند «و جفتهایی پاکیزه دارند» یعنی: همسرانی دارند که از پلیدیهای حیض و نفاس و دیگر پلیدی‌هایی که به همسران دنیایی عارض می‌گردد، پاکند «و» به‌طور مستمر «از خشنودی خداوند برخوردارند» که این برخورداري، ایشان را از دگرگون شدن نعمت ایمن و آسوده خاطر می‌گرداند «و خدا بر بندگانش بیناست» لذا، هر کس را براساس استحقاق و برحسب ایمان و عملش پاداش و جزا می‌دهد. دلیل این که حق تعالی متقیان را به دریافت این نعمت برتر مخصوص گردانید این است که فقط آنان سزاوار این نعمت برتر می‌باشند.

آن‌گاه خداوند متعال بندگان با تقوایش را چنین توصیف می‌کند:

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنا أَمَنَّا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَفِنَا عَذَابَ النَّارِ (١٦)

«آنان که می‌گویند؛ پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم» به تو و به کتابها و پیامبرانت «پس» به فضل و رحمت خویش «گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب دوزخ نگاهدار».

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ (١٧)

«آنان صابران» اند که بر طاعت خدا Ψ و از محرمات وی شکیبایی و پرهیزمی‌کنند «و صادقان» اند که نیتهای و دلها و زبانهایشان در آشکار و نهان راست و مستقیم است «و فرمانبرداران» خدایند که دلهایشان برای او خاشع و تپنده است «و آمرزش خواهان در سحرگاهان اند» و در فضیلت استغفار در اوقات سحر، احادیث بسیاری آمده است. بعضی می‌گویند: مراد از آن، نمازگزاران نماز بامداد یا نماز آخر شباند. البته شروع اوقات سحر از هنگامی است که شب پشت می‌کند تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌نماید. در حدیث شریف آمده است: «ینزل الله تبارک و تعالی فی کل لیلة إلی سماء الدنیا حین ینیقی ثلث اللیل الأخیر، فیقول: هل من سائل فأعطیه؟ هل من داع فأستجیب له؟ هل من مستغفر فأغفر له؟: خداوند متعال هر شب - آن‌گاه که یک سوم آخر شب باقی می‌ماند - به آسمان دنیا فرود می‌آید، پس می‌فرماید: آیا درخواست‌کننده‌ای هست که به او ببخشم؟ آیا دعاکننده‌ای هست که دعایش را اجابت کنم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را بیامرزم؟». استغفار: طلب آمرزش به زبان همراه با حضور قلب است زیرا خداوند متعال دعای کسی را که قلبش غافل است، نمی‌پذیرد. گفتنی است که نزد علمای سلف مراد از فرود آمدن حق تعالی فرود آمدنی است که سزاوار ذات وی است، بدون تعیین کیفیت و مکان. و هر چند قرطبی آن را به فرود آمدن فرشتگان حق تعالی تأویل کرده، ولی رأی اول راجح است.

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۸)

«گواهی داد الله» یعنی: بیان کرد و اعلام داشت و آگاهی داد؛ با آیات تکوینی و تشریحی و حجت‌های روشن خود «که جز او هیچ معبودی نیست» پس حق تعالی با آنچه که بیان کرده و آنچه که آفریده، ما را به سویی وحدانیت خویش و این که فقط او معبود بر حق است، راهنمایی کرده است «و فرشتگان» نیز گواهی می‌دهند، که گواهی آنها، اقرار به وحدانیت الله Ψ است «و صاحبان دانش» نیز گواهی می‌دهند. گواهی آنان به معنی ایمانشان به وحدانیت الله Ψ و بیان این حقیقت به مردم با زبان است. و در این که خداوند Ψ نام علما را با نام خود و نام فرشتگان خویش مقرون ساخته، فضیلتی بزرگ و فخر و شرفی سترگ برای اهل علم است. از زبیر بن عوام τ روایت شده است که فرمود: از رسول خداص در عرفه شنیدم که این آیه کریمه را تلاوت کردند، سپس در این حدیث شریف فرمودند: «ای پروردگار! من نیز بر این حقیقت از گواهان هستم». «همواره به عدل قیام دارد» یعنی: خداوند Ψ در تمام امور به عدل قیام دارد، یا همواره برپادارنده عدل و داد است «جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست» در حدیث شریف آمده است: «هر کس به هنگام خواب این آیه کریمه را بخواند، حق تعالی هفتاد هزار فرشته می‌آفریند که تا روز قیامت برایش طلب آمرزش می‌کنند».

مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: این آیه کریمه در پاسخ سؤال دو تن از اسقف‌های شام نازل شد که به مدینه آمدند و از رسول خداص پرسیدند: بزرگترین گواهی و شهادت خدای عزوجل در کتابش چیست؟ و چون این آیه نازل شد، آن دو ایمان آوردند.

**إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ
الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹)**

«در حقیقت، دین» مقبول و پذیرفته شده «نزد خدا همان اسلام است» و حق تعالی دینی غیر از آن را از احدی نمی‌پذیرد. آری! دین مورد رضای الهی اسلام است، یعنی این آیینی که مبتنی بر توحید حق تعالی است و انبیای عظام[ؑ] پیام آور آن بوده‌اند و مورد اتفاق همه ایشان بوده است. کلمه «اسلام» در اینجا، دربرگیرنده ایمان نیز هست، از آن روی که اسلام؛ مشمول تصدیق، قول و عمل – هر سه – می‌شود «و کسانی که کتاب به آنان داده شده، با یکدیگر در دین خدابه اختلاف نپرداختند» یعنی: یهودیان در میان خود، نصاری در میان خود و بازیهودیان و نصاری در میان همدیگر، در امر دین به اختلاف نپرداختند «مگر پس از آن که علم برایشان آمد» علمی که دو کتاب آسمانی تورات و انجیل مشمول آن‌بود، که این علم، بر وجوب توحید باری تعالی و لزوم طاعت وی و تسلیم‌شدن به فرمانش صراحت دارد «آن هم به سبب بغی که میانشان وجود داشت» یعنی: اختلاف یهود و نصاری در این حقیقت که آیا پیامبر خاتم ص به حق پیامبر است یاخیر،

همچنان اختلافشان در نبوت عیسی و اختلافات دیگری که در میان خود داشته و دارند، فقط به سبب حسدی است که در میانشان وجود داشته و دارد، این اختلاف تا بدانجاست که یهودیان گفتند: نصاری برحق نیستند، و نصاری گفتند: یهودیان برحق نیستند. آری! همه این اختلافات به سبب دوری آنها از حق و به انگیزه کبر و خودخواهی و خودبرتربینی و حسد است «و هرکس به آیات خدا کفر ورزد، پس بداند که خدا سریع الحساب است» و آنان را بسیار زود مجازات می‌کند.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلَّمْتُ وَجْهِي لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِي فَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسَلَّمْتُمْ فَإِنْ أَسَلَّمُوا فَقَدْ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (٢٠)

«پس» ای محمدص! «اگر با تو» درباره توحید باری تعالی «مواجه کردند» یعنی: جدال و مناظره کردند؛ با شبهات باطل و سخنان تحریف شده خویش «بگو: من روی خود را تسلیم خدا نموده‌ام» یعنی: دین و عبادت خویش را برای او خالص گردانیده و رو به سوی او نموده‌ام. ذکر «وجه» به جهت شرف آن است، و وقتی چهره برای حق تعالی تسلیم بود، غیر آن به طریق اولی به او تسلیم است «و هر که مرا پیروی کرده» از مسلمانان، او نیز خود را تسلیم خداوند و نموده و نیت خویش را برای او خالص گردانیده.

«و به اهل کتاب و امیین بگو» امیین: یعنی قوم بی‌کتاب، که در اینجا مراد مشرکان عرب اند زیرا آنها کتاب آسمانی‌ای نداشتند که آن را بخوانند. آری! به آنان بگو: «آیا

اسلام آورده اید؟ یعنی: برای شما برهانه‌های قاطع بسیاری آمده است که شما را به قبول اسلام وامی‌دارد، اینک آیا اسلام را پذیرفته و به موجبات آن عمل کرده‌اید، یا خیر؟ **«پس اگر اسلام آورده‌اند، قطعاً هدایت شده‌اند»** یعنی: به هدایتی که بيشك بهره‌ای بزرگ است، نایل گردیده و به رستگاری دنیا و آخرت رسیده‌اند **«و اگر روی برتافتند»** از قبول حجت **«فقط رساندن پیام برعهده‌توست»** یعنی: مسئولیت تو فقط رساندن پیام الهی به آنهاست و تو بر آنان مسلط نیستی، پس مبادا جانت را از حسرت‌خوردن بر عدم ایمانشان بفرسایي **«و خداوند به»** امور و احوال **«بندگان بیناست»** لذا مطمئن باش که آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. این آیه کریمه و امثال آن از آیات، از آشکارترین دلایل بر عام بودن بعثت آن حضرت ص به سوي تمام خلق است، چنان‌که کتاب و سنت در بیشتر از يك آیه وحیث بر آن دلالت دارند. در حدیث شریف آمده است: **«بعثت إلى الأحمر والأسود: به سوي سرخ و سیاه [یعنی کافه خلق] مبعوث گردیده‌ام»**. همچنین در حدیث شریف آمده است: **«پیامبران همه، مخصوصاً به سوي قوم خودشان فرستاده می‌شدند، اما من به سوي عموم مردم مبعوث گردیده‌ام»**.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (٢١)
«کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند» مراد از آنان در اینجا، مخصوصاً یهودیان اند که

برخی از انبیای ماقبل[†] را کشتند و به جان رسول اکرم ص نیز سوء قصد نمودند «و می‌کشند کسانی را که به قسط» یعنی: به عدل و داد «امر می‌کنند از مردم» آنان آمران به معروف و ناهیان از منکرند که ظالم را از ظلم وی باز می‌دارند «پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده» بشارت: خبر سرور انگیز است و بکارگرفتن آن در خبر بد، به قصد تهدید، تحقیر و استهزاء آنهاست.

مبرد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «گروهی از بنی اسرائیل بودند که پیامبران به نزدشان آمده و آنان را به سوی خداوند Ψ دعوت کردند، ولی آنان پیامبران را کشتند، سپس بعد از آن پیامبران، مؤمنان دیگری به مسئولیت دعوت قیام کرده آنها را به سوی دین خدا Ψ فراخواندند، ولی ایشان را نیز کشتند. پس این آیات درباره آنان نازل شده است.» مراد آیه؛ شرمسار ساختن یهودیان منحرف از راه حق تا روز قیامت و تهدید و سرزنش یهودیانی است که در زمان آن حضرت ص به سر می‌بردند.

در حدیث شریف آمده است که ابو عبیده جراح τ از رسول خدا ص پرسید: «چه کسی در روز قیامت عذاب سختتری دارد؟ فرمودند: مردی که پیامبری را، یا امر کننده به معروف و نهی کننده از منکری را کشته باشد. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند.» یادآور می‌شویم که امر به معروف و نهی از منکر بر امت‌های پیشین نیز واجب بود. همچنین در حدیث شریف

آمده است: «کسی که به معروف امر یا از منکر نهی می‌کند، او خلیفه خداست در زمینش و خلیفه رسول اوست و خلیفه کتاب اوست». باید دانست که از شروط امر کننده به معروف و نهی‌کننده از منکر - در نزد اهل سنت و جماعت - این نیست که حتماً او از اهل عدالت باشد، بلکه این واجب‌عامی بر ذمه تمام مسلمانان است. همچنین مسلمانان بر این که تغییر دادن منکر بر هر کسی که بر آن تواناست واجب می‌باشد، اجماع دارند. البته مراحل تغییر منکر را احادیث شریف معین ساخته است، ولی همه این احادیث، به قید استطاعت مقید می‌باشند. و باز هم در مورد امر به معروف و نهی از منکر، احکامی را در این تفسیر شریف - در آیات مربوطه آن - بیان خواهیم کرد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۲)
«همانانند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده است» یعنی: برای اعمال نیکی که آن کافران پیامبرکش حق ستیز در دنیا انجام داده‌اند، اثری باقی نمی‌ماند تا با آنان همچون اهل حسنات معامله شود، پس در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند و خواری و ذلت و پستی بر آنان رو نمود و در آخرت هم که مسلماً حال و روزگاری دارند «و برایشان هیچ یاری نیست» که عذاب را از آنان دفع کند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكَمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يُتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۳)

«آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب» تورات «داده شدند» آنان احبار و علمای یهود اند «که چون به‌سوی کتاب الله» یعنی: همان کتابی که از آن بهره‌ای داده شده‌اند «فراخوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند، آن‌گاه گروهی از آنان به حال اعراض» از اجابت آنچه که به‌سوی آن فراخوانده شده‌اند «روی بر می‌تابند» در عین علم و آگاهی‌ای که از آن دارند و در عین این که به‌جوب عمل به آن هم معترفند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (٢٤)

«این» روی‌گرداندنشان از قبول حکم حق تعالی «بدان سبب بود که آنان» برحسب پندار غلط خود «گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی معین به ما نمی‌رسد» و آن فقط همان مقدار اندکی است که ما گوساله را پرستیده‌ایم «و آنچه افترا می‌کردند» و به دروغ برمی‌ساختند «آنان را در دینشان فریفته کرده است» که از جمله آن، همین سخنی است که بیان شد، و از جمله آن، این سخنشان است که: ما فرزندان و دوستان خدا هستیم! پس آنان این دروغهای خود را راست پنداشتند و پیروانشان نیز، این دروغها را باور کردند.

از ابن عباسؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: رسول خدا ص به‌منظور دعوت یهودیان به‌سوی خداΨ، به مدرسه دینی آنان رفتند و آنان را به‌سوی دین خداΨ دعوت کردند، در این هنگام نعیم بن

عمر و حارث بن زید خطاب به آن حضرت ص گفتند: ای محمد! تو بر کدامین دین و آیین هستی؟ آن حضرت ص فرمودند: «بر دین ابراهیم هستم». گفتند: آخر ابراهیم هم که یهودی بود! رسول خدا ص فرمودند: «اگر چنین است، پس تورات را بیاورید که در میان ما و شما داوری کند». اما آنان نپذیرفتند. آن گاه خدای عزوجل، آیات (۲۳ - ۲۴) از این سوره را نازل کرد و بعد از آن تهدیدکنان فرمود:

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوَفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
(۲۵)

«پس چگونه خواهد بود» حالشان «آن گاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست» و هیچ آدم عاقلی در وقوع آن به خود شکی راه نمی دهد، که روز قیامت است «گرد آوریم؟» آنان باید بدانند که خواه ناخواه در دام آن روز گرفتار می شوند و با چنین حيله ها و دروغ پردازی هایی، نمی توانند آن را از خود دفع کنند. آری! در آن روز به آنان و امثالشان از کسانی که با خدا و رسولش سر ستیز داشته اند و با فریفته شدن به برساخته های خویش، بر خداوند متعال جرأت و جسارت ورزیده اند، روشن می شود که این دروغ بافی ها و حيله گریها به حالشان سودی نداشته و چون خدای سبحان آنان را نزد خویش گرد آورد و سؤال و حساب در میان آید، این اکاذیب نزد وی عذری قابل پذیرش نیست «و» چگونه خواهد بود حالشان در آن روز که «به هرکس جزای کردارش به تمامی

داده شود و به آنان ستم نرود» با افزودن گناهی بر گناهانشان، یا کاستن چیزی از اعمال شایسته‌شان؟.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٢٦)

«بگو» ای محمدص! در مقام تعظیم و شکر پروردگار خویش، درحالی‌که کار را همه به او سپرده و بر او توکل کرده‌ای «بارخدا یا، ای مالک ملک» یعنی: ای مالک جنس و حقیقت فرمانروایی «هرآن کس را که بخواهی، فرمانروایی می‌بخشی و از هرکه بخواهی فرمانروایی را می‌گیری، هرکه را بخواهی عزت می‌بخشی و هرکه را بخواهی خوار می‌گردانی، همه خیر» از روی آفرینش و تقدیر «به‌دست توست» نه به‌دست غیر تو «و تو بر هر چیز توانایی» و تواناییات مطلق است. ابن‌کثیر می‌گوید: «در این آیه کریمه خدای سبحان پیامبر خویش ص و امتشان را به‌سوی شکر نعمت خویش ارشاد و توجیه می‌کند زیرا او نبوت را از بنی‌اسرائیل گرفت و آن را به پیامبر قریشی عربی، فرستاده خویش به‌سوی انس و جن و خاتم الانبیاء علی‌الاطلاق ص تفویض کرد و این پیامبر محبوب خویش را به ویژگی‌هایی مخصوص گردانید که به هیچ پیامبری از پیامبران داده نشده است، چون دادن علم صفات و شریعت خویش به آن حضرت ص، آگاه ساختنشان بر پاره‌ای از اخبار غیبی گذشته و آینده، آشکار ساختن حقایق آخرت بر ایشان، منتشر ساختن امتشان در مشارق و

مغارب زمین و غیر این از موهبت‌هایی که همه سزاوار شکر و سپاس اند». در بیان سبب نزول آمده است: رسول خدا ص از خداوند متعال درخواست کردند تا فرمانروایی روم و فارس را به امتشان ببخشد، پس این آیه کریمه نازل شد.

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲۷)

همچنان بگو ای محمد ص! پروردگارا! تو همانی که «شب را به روز و روز را به شب درمی‌آوری» یعنی: از درازی این می‌گاهی و بر کوتاهی آن می‌افزایی، آن‌گاه برابر می‌شوند، سپس از آن یکی می‌گاهی و بر این یکی می‌افزایی تا با هم تفاوت یابند، آن‌گاه بار دیگر آنها را میزان و برابر می‌گردانی، و این قانون ثابت در تمام فصلهای سال است، پس هر چه از یکی از آنها بکاهی، در دیگری می‌افزایی. بنابراین قانونمندی خداوند متعال است که زمان شب و روز در تمام ایام سال به‌طور ثابت (۲۴) ساعت است و این مقدار ثابت، در هیچ فصلی با فصل دیگر و در هیچ مکانی با مکان دیگر اختلاف ندارد «و زنده را از مرده بیرون می‌آوری و مرده را از زنده» یعنی: انسان ذی روح و زنده را از نطفه مرده بیرون می‌آوری، سپس نطفه مرده را از شخص زنده، همین‌گونه تخم را از مرغ بیرون می‌آوری و مرغ را از تخم، درخت خرما را از هسته آن بیرون می‌آوری، سپس هسته را از درخت خرما. بعضی گفته‌اند که معنی این

است: مؤمن را از کافر بیرون می‌آوری و کافر را از مؤمن «و هرکه را بخواهی، بی‌حساب روزی می‌دهی» یعنی: به او روزی‌ای فراخ و فراوان می‌بخشی. در حدیث شریف به روایت ابن‌عباسك آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «اسم اعظم خداوند Ψ که چون او را بدان بخوانند، دعایشان را اجابت می‌کند، در این آیه آل عمران است».

لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ
(۲۸)

ابن‌جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن‌عباس τ روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان با جمعی از انصار مدینه رابطه دوستی برقرار کرده بودند تا از این طریق، ایشان را از دینشان برگردانند، در این میان جمعی از مسلمانان دلسوزانه به آن انصاریان گفتند: از این یهودیان مکار حذر کنید و از این پیوند دوستی پرهیزید، مبادا شما را در دینتان به فتنه در افکنند. اما آن انصاریان، نصیحت برادران دینی خویش را نپذیرفتند، همان بود که نازل شد: «مؤمنان نباید کافران را - به‌جای مؤمنان - به دوستی بگیرند» و با آنها مهر و محبت بورزند و قلبا به همیاری با آنان متمایل باشند «و هرکه چنین کند» یعنی: هرکه کافران را به‌جای مؤمنان به ولایت و دوستی بگیرد «در هیچ چیز از الله نیست» یعنی: او را از دوستی خداوند Ψ هیچ بهره‌ای نیست، بلکه او در همه احوال خویش

از حق تعالی بریده و او نیز از وی بیزاری
جسته است «مگر آن که به نوعی از حذر کردن
شر آنان را دفع کنید» یعنی: مگر آن که
ظاهر را با زبانهایتان با آنان اظهار دوستی
کنید، در حالی که دلهایتان از آنان ناراحت
است، و این کار هم در صورتی مباح است که
شما در میان کفار به حال استضعاف به سر
برید و در برابر آنان تابوتوانی نداشته
باشید.

ابن عباس τ میگوید: «در این آیه، خدای سبحان
مؤمنان را از ملاطفت با کفار و گرفتن آنها
به عنوان محرم اسرار به جای همکیشان
مؤمنشان نهی کرده. مگر در صورتی که کفار
بر مؤمنان غالب باشند، ایشان از روی
ناچاری میتوانند در ظاهر امر با آنان
اظهار لطف و محبت نموده اما در کار دین
با آنها مخالفت ورزند». هم او میگوید:
«تقیه به زبان عبارت است از این که: کسی
به گفتن سخنی مجبور ساخته شود که آن سخن
معصیت خدا Ψ است، لذا از ترس مردم آن سخن
را بر زبان می آورد، در حالی که قلبش به
ایمان مطمئن است، چنین تقیه ای به وی زیانی
در دین نمی رساند. ولی باید دانست که تقیه
فقط به زبان است و چنین نباشد که تحت
عنوان «تقیه»، دست به کشتن کسی دراز کند،
یا خود را به گناهی بیالاید، که در این
صورت معذور شناخته نمی شود». ابودرداء τ
میفرماید: «إنا لنكشر في وجوه أقوام وقلوبنا تلعنهم: ما بر
روی مردمی می خندیم، در حالی که دلهایمان
آنان را لعنت می کند». «و خداوند شما را
از خود» یعنی: از مجازات خود «برحذر

می‌دارد» اگر کفار را در آشکار و نهان به دوستی و ولایت بگیرید «و بازگشت به سوی خداوند است» پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در بسیاری از آیات قرآن، مسلمانان به طور مجمل و مفصل از دوستی و موالات با غیر مسلمانان به شدت منع شده‌اند. مسلمانان ناآگاه از مطالعه چنین آیات صریحی، در این شبهه قرار گرفته‌اند که در دین مقدس اسلام هیچ‌گونه مجالی برای مدارا و حسن اخلاق با دگراندیشان وجود ندارد. از طرف دیگر؛ از بسیاری آیات قرآن، فرمانها و عملکرد پیامبرص، رفتار خلفای راشدین و صحابه کرام ؓ چنان احسان و سلوک و اظهار همدردی و غمخواری با غیر مسلمین ثابت می‌شود که مانند آن را در میان هیچ‌یک از ملل جهان نمی‌توان یافت. پس اگر مسلمانان به طور سطحی قضاوت کنند، میان احکام و فرمانهای قرآن و سنت پیامبرص تعارض خواهند یافت؛ اما این تصورات نتیجه برخورد سطحی با تعالیم حقیقی قرآن است. اگر آیات قرآن را که مربوط به این موضوع است از مواضع مختلف جمع کرده و در آنها بیندیشیم، در آن صورت، نه برای غیر مسلمانان جای شکایتی باقی می‌ماند و نه در میان احادیث و آیات تعارضی مشاهده خواهد شد و این موضوع به گونه‌ای روشن خواهد شد که در آن فرق بین موالات، احسان، همدردی و غمخواری و حقیقت هر یکی معلوم گردد، و این‌که از آنها چه اندازه جایز و چه مقدار

ناجایز است و آن که ناجایز است، وجوه و دلایل عدم جواز آن چه چیزهایی است. اصل این است که تعلق و رابطه بین دو شخص یا دو گروه، دارای درجات متفاوتی است؛ یک درجه از تعلق، موالات قلبی یا محبت و مودت قلبی است که فقط مختص مؤمنان است و این گونه تعلق مؤمن با غیر مؤمن در هیچ صورتی جایز نیست.

درجه دوم مواسات است که به معنی همدردی و خیر خواهی و نفع رسانی است. البته این کار به غیر از کفار حربی‌ای که با مسلمانان بر سر پیکارند با سایرین جایز است. در آیه هشتم از سوره «ممتحنه» تفصیل آن چنین بیان شده است: **(لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ)** (خدای تعالی شما را منع نمی‌کند از کسانی که با شما نمی‌جنگند در دین و بیرون نکرده‌اند شما را از خانه‌هایتان که با احسان و انصاف با آنان رفتار کنید).

سوم، درجه مدارا است که معنی آن خوش خلقی ظاهری و برخورد دوستانه است، که این با تمام غیر مسلمانان در مواردی جایز است، از جمله وقتی که مقصد از آن، فایده رساندن دینی باشد، یا آنان مهمان باشند، یا هدف، حفظ خود شخص از ضرر و شر آنها باشد، که مراد از آیه: **(إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً)** در اینجا، همین درجه مداراست. یعنی: با کفار موالات جایز نیست مگر در حالی که بخواهید خود را از شر آنان حفظ کنید و چون مدارا صورتا موالات می‌باشد بنابراین،

این مورد از حکم نهي از موالات با کفار مستثني شده است.

چهارم، درجه معاملات است که با آنان تجارت یا اجاره یا پیمان کارگري و معاملات صنعت و حرفه انجام شود. این نیز با غیر مسلمانان جایز است بجز موقعی که از آن معامله، ضرری به عموم مسلمانان برسد.

عمل رسول خداص و خلفاي راشدین و دیگر صحابه[ؓ] گواه این مدعا است. بر همین اساس است که فقها فروش اسلحه به کفار حربی را ممنوع کرده و باقی معاملات را اجازه داده اند. اما به کار گرفتن کفار یا خود برایشان کار کردن، هر دو جایز است.

رسول خداص که رحمه للعالمین است با غیر مسلمانان آنچنان احسان و همدردی و خوش رفتاری مینمود که نظیرش در جهان یافت نمیشود. سالی که در مکه مکرمه قحط سالی شد، پیامبرص به دشمنانی که آنحضرتص را از وطن بیرون کرده بودند، کمک کرد و هنگامی که مکه مکرمه به دست پیامبرص فتح شد و همه دشمنان مغلوب لشکریان اسلام شدند، همه را آزاد کرد و فرمود: «لا تثریب علیکم الیوم» یعنی شما امروز تنها بخشیده نمیشوید بلکه بر مظالم و جرایم گذشته خود نیز سرزنش نخواهید شد. وقتی آنحضرتص در جنگ با دشمنان کسی را به اسارت میگرفتند، آن چنان با وی رفتار میکردند که کسی با اولاد خویش چنان رفتار نمیکند. کفار و مشرکین انواع آزار و شکنجه را به آنحضرتص روا داشتند اما هیچگاه ایشان به فکر

انتقام‌گیری نیفتاد و هیچ‌وقت در حق آنان نفرین نکرد.

حضرت عمر فاروق[ؓ] برای ذمیان نیازمند غیر مسلمان مانند دیگر مسلمانان از بیت‌المال حقوق مقرر کرد. تاریخ گواه این مطلب است که خلفای راشدین و صحابه کرام[ؓ] چگونه با این قبیل افراد رفتار کرده‌اند؛ همه اینها در حد مواسات و مدارا و معاملات انسانی بود نه موالاتی که از آن نهی شده است.^۱ بعد از آن حق تعالی علم محیط خود به همه مخلوقات را بیان نموده می‌فرماید:

قُلْ إِنْ تَخْفَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَوْنَ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمَ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۹)

«بگو» ای محمدص «اگر آنچه را در سینه‌های شماست» از دوستی و همدلی باطنی با کفار، یا غیر آن از اموری که رضای حق تعالی در آن نیست «پنهان دارید یا آشکارش کنید، خدا آن را می‌داند» پس در برابر آن شما را جزا می‌دهد «و نیز آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است، می‌داند» بنابراین، علم وی عامتر و فراگیرتر از آن اموری است که شما آن را پنهان یا آشکار می‌دارید «و خداوند بر هر چیزی تواناست» لذا او را نافرمانی نکنید زیرا در آن صورت، با مجازات او روبرو خواهید شد. صاحب تفسیر «المنیر» در بیان احکام می‌گوید:

^۱تفسیر «معارف القرآن»، ترجمه فارسی از علامه محمدیوسف حسین‌پور - با تلخیص.

۱ - این دو آیه کریمه و امثال آن از آیات، از عقد پیمان و قرارداد میان مسلمانان با غیر آنان نهی نمی‌کند، چنان‌که پیامبر خداص با قبیله خزاعه - در حالی‌که هنوز بر شرك خویش بود - پیمان بستند. ولی شرط این است که به کفر کافران رضایت باطنی وجود نداشته باشد. اما دوستی و موالات با کفار حربی‌ای که اسباب آزار مسلمانان را فراهم آورده باشند، جایز نبوده بلکه دشمنی با آنها واجب است.

۲ - برخی از مالکی‌ها برآنند که این آیات، دلیل بر آن است که یاری جستن از کفار در جنگ روا نیست. ولی بیشتر پیروان مذاهب اربعه، یاری جستن از کافر علیه کافر را جایز می‌دانند، در صورتی که آن کافر، به مسلمانان پندار و اندیشه نیک داشته باشد. ولی شافعی‌ها حتی این یاری جستن را نیز به این شرط مشروط گردانیده‌اند که مسلمانان به یاری آنها نیاز داشته باشند.

۳ - آیه کریمه (۲۸)، دلیل بر مشروعیت «تقیه» است. تقیه عبارت است از: نگهداری جان، یا آبرو، یا مال از شر دشمنان، که این بر حسب نوعیت دشمن بر دو نوع تقسیم می‌شود؛ زیرا دشمن یا دشمن دین است، یا دشمن دنیا. اگر دشمن دین باشد؛ پس مسلمانی که در مکانی قرار دارد که در آن بر آشکار ساختن دین خویش قادر نیست، بر وی واجب است که از آن مکان هجرت کرده به جایی برود که در آن توانایی اظهار دینش را دارد و اگر از مستضعفان است و قادر به هجرت نیست، بر وی رواست که در دار کفر

بماند و به قدر ضرورت با آنها در ظاهر امر همراهی و موافقت کند، اما این اظهار موافقت، رخصت است و آشکار ساختن دین خویش عزیمت. و اگر دشمن، دشمن دنیای انسان باشد و او به سبب مال، یا امور دنیوی خویش در جایی احساس خطر کند، به قول راجح، در این صورت نیز هجرت بر وی واجب است.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ (۳۰)

«روزی که هرکسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد و آرزو می‌کند: کاش میان او و آن» کارهای بد «فاصله‌ای دور بود» حسن می‌گوید: «هر یک از شما در آخرت دوست دارد که هرگز با عمل بد خویش روبرو نشود، اما در دنیا حال برعکس است و او از گناه خویش لذت می‌برد». علت تکرار عبارت: «و خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد» که در آیه (۲۸) نیز آمده، تأکید بر این هشدار است تا این هشدار بزرگ، همیشه آویزه گوش و هوش مؤمنان باشد و فراموششان نگردد ولی حق تعالی در عین حال، از روی لطف و مهربانی‌ای که بر بندگان دارد، این تهدید شدید و هشدار سخت را به رأفت خویش پیوسته می‌گرداند: «و خدا به بندگان رئوف است» حسن بصری می‌گوید: «از رأفت حق تعالی بر بندگان است که آنان را از کیفر خویش برحذر می‌دارد». بعضی در معنی آن می‌گویند: خداوند متعال به خلقش رئوف و مهربان است، پس دوست دارد

که آنان بر راه مستقیم و دین قویمش پایدار و پیرو پیامبر گرامی‌اش باشند.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۳۱)

«بگو» ای محمدص! به مدعیان دوستی من «اگر خدا را دوست دارید» یعنی: اگر به حق در ادعای محبت خداوند Ψ صادق و راستگو هستید «پس، از من پیروی کنید» در راه اسلام زیرا شما می‌دانید که من پیامبر بر حق خداوند Ψ هستم «تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را بر شما بیامرزد و خداوند آمرزنده مهربان است» لذا محبت خداوند Ψ بر بندگان، اثر پیروی آنان از پیامبرص و فرمانبرداری از وی است و اثر محبت خدا Ψ بر بنده، انعام وی بر او به آمرزش و فضل و رحمت می‌باشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، حکمی است علیه کسانی که ادعای محبت خدا Ψ را دارند، اما رهرو طریقه محمدی‌ص نیستند». پس چنین کسانی در واقع امر در ادعایشان دروغگو هستند تا آن‌گاه که در همه گفتار و کردار خویش، از شریعت محمدی و دین نبوی‌ص پیروی کنند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هرکس کاری بکند که مطابق با شریعت ما نباشد، آن کار مردود است». در بیان سبب نزول این آیه کریمه از حسن بصری: روایت شده است که گفت: در زمان رسول خداص مردمی بودند که می‌گفتند: ای محمد! سوگند به خداوند که ما ذات متعال او را دوست می‌داریم. همان بود که حق تعالی نازل

فرمود: (بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید...).

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۳۲)

«بگو» ای محمدص! «خدا و پیامبر او را اطاعت کنید» در تمام اوامر و نواهی «پس اگر رویگردان شدند» از اطاعت و محبت خدا و رسولش، بدانند که «قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد» بر آنان نمی‌آمزد و آنان را مورد خشم خود قرار می‌دهد. این آیه دلیل بر آن است که مخالفت از راه و روش محمدی ص کفر است.

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۳۳)

چون خدای سبحان به بیان این حقایق پرداخت که دین مورد پسندش، دین اسلام است و محمدص پیامبر برحقش می‌باشد که محبت هیچ کس به او، جز با اطاعت و پیروی از این پیامبر برگزیده اش صدق پیدا نمی‌کند و اختلاف اهل کتابهای انجیل و تورات در این حقیقت، هم فقط و فقط برخاسته از انکار خدا Ψ و حسد با این پیامبر ص است؛ اکنون به اثبات رسالت عیسی Ψ و بیان این حقیقت می‌پردازد که او از اهل بیت نبوت، از معدن رسالت و در عین حال مخلوق تربیت یافته‌ای از مخلوقات وی است، بنابراین، غلو و افراط در تقدیس وی سزاوار نیست. و بیان این حقیقت با این مقدمه آغاز می‌شود: «به‌یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید» یعنی: خداوند Ψ این

قافله انبیاﷺ را از میان جهانیان به نبوت برگزید. تخصیص آدمﷺ به یادآوری برای آن است که او پدر همه بشر است، و بر گزیدنش به این معنی است که حق تعالی او را به دست بلاکیف خویش آفرید، در او از روح خویش دمید، فرشتگان خویش را برای او به سجده در افگند، به او نامهای همه اشیاء را تعلیم داد و او را به بهشت برین خویش ساکن گردانید. ذکر نوحﷺ نیز بدان جهت است که او آدم ثانی و اولین پیامبر برانگیخته الهی برای دفع شرك و مبارزه با طغیان می‌باشد. ذکر آل ابراهیمﷺ برای این است که رسول خداص و بسیاری از پیامبران دیگر، از این‌خاندان برانگیخته شده‌اند. و ذکر آل عمران برای این است که عیسیﷺ از این‌خاندان است زیرا مریم، دختر عمران و مادر عیسیﷺ است. پس خدای متعال، این گروه را از میان انبیا: مخصوصا بدان سبب یاد کرد که تمام انبیا و رسل از نسل ایشانند.

ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳۴)

«در حالی که این جماعت» انبیاﷺ «نسلی بودند بعضی از آنان از بعضی دیگر پیدا شده» در نسب، چنان‌که برخی از آنان، در نیت و عمل و اخلاص و توحید نیز، از تبار برخی دیگر بودند «و خداوند شنوای داناست» شنواست سخنانشان را، داناست به احوال ایشان.

إِذْ قَالَتْ امْرَأَةٌ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۵)

«آن‌گاه که زن عمران» که نامش حنه بود گفت: پروردگارا، آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم» یعنی: برای عبادتت «تا آزاد از هر قید» و مشغله دنیایی، خالصانه پرستشگر تو و خادم معبدت «باشد» و چیزی از امور دنیا او را به خود مشغول نگرداند «پس از من بپذیر» این نذر را که در رحم دارم «که تو شنوای دانایی» دعایم را می‌شنوی و به نیت مخلصانه‌ام دانایی. ابن کثیر به نقل از محمد بن اسحاق می‌گوید: «حنه مادر مریم – همسر عمران – زنی بود که باردار نمی‌شد، روزی پرنده‌ای را دید که جوجه خویش را صدا می‌زند، در این هنگام آرزو کرد که کاش او هم فرزندی می‌داشت، پس به بارگاه حق تعالی دعا کرد و حق تعالی دعایش را اجابت نمود و در نتیجه او از شوهرش باردار شد، آن‌گاه گفت: (پروردگارا! آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم...).

یادآور می‌شویم که نذر کردن فرزند در شریعتشان جایز بود و فرزند هم باید از نذر پدر و مادراطاعت می‌کرد.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِنَّ الذَّكَرَ كَأَلْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۳۶)

«پس چون فرزندش را بزاد، گفت: پروردگارا! هرآینه من دختر زاده‌ام» حنه زن عمران از زادن فرزند دختر افسوس خورد و محزون شد زیرا آنچه را امیدوار بود و نزد خود فکر و

برنامه‌ریزی کرده بود - یعنی زادن فرزند پسر - محقق نگشته بود «**و خدا به آنچه او زایید، داناتر است**» این از کلام خدای سبحان بر سبیل بزرگداشت شأن آن نوزاد دختر - یعنی مریم - و اعلام این حقیقت به مادرش هست که: نباید از زادن دختر، محزون و متأثر باشد، چه، پروردگار به زودی این دختر وی و فرزندش - عیسی^۱ - را آیت و نشانه‌ای برای همه جهانیان خواهدگردانید «**و پسر مانند دختر نیست**» این از سخن مادر مریم و دنباله اظهار حسرت و حزنش می‌باشد. یعنی: پسری را که برای نذر شایستگی داشت و من می‌خواستم که خادم مسجد الاقصی باشد، مانند دختر نیست که از نظر نیرومندی و از جهاتی دیگر، برای این خدمتگزاری آمادگی کامل ندارد «**و من نامش را مریم نهادم**» مریم به زبان عبری، یعنی: خدمتکار پروردگار. ابن کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، دلیل بر جایز بودن نامگذاری فرزند در روز تولد وی است». چنان‌که این حکم در سنت نیز ثابت شده است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول‌خدا ص فرمودند: «امشب فرزندی برایم متولد شد که او را به نام پدرم، ابراهیم نام نهادم».

آن‌گاه مادر مریم به دعای خویش چنین ادامه داد: «**و هر آینه من، او و نسل وی را از شر شیطان ملعون در پناه تو می‌کنم**» تا شیطان بر اغوا نمودن او و فرزندانش قادر نباشد. و خداوند^۲ این دعایش را مستجاب گردانید زیرا در حدیث شریف آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این که شیطان او را در

هنگام ولادتش مساس می‌کند، جز مریم و پسرش».

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۳۷)

«پس پروردگار، مریم را قبول کرد قبولی نیک و بالنده ساخت او را بالیدنی نیک و زکریا را به سرپرستی» و اداره امور «او برگماشت» قتاده می‌گوید: «مریم، دختر سرور و پیشوای قوم بود زیرا عمران پدرش امامشان در نماز بود، از این جهت، علما و کشیشان همه داوطلب سرپرستی از وی شدند و هیچ یک از آنان حاضر نبود تا این امتیاز را به دیگری ببخشند، سرانجام برای تعیین سرپرست وی به قرعه‌کشی تن دادند و قرعه به نام زکریا - شوهرخواهر، یا شوهر خاله مریم - برآمد و بدین سان بود که زکریا سرپرستی و تربیت وی را بر عهده گرفت». «هر بار که زکریا در محراب بر او وارد می‌شد» محراب: ایوانی در جلو معبد است که دری دارد و به وسیله نردبانی کوچک بر آن بالا می‌روند و کسی که در آن قرار داشته باشد، از دید کسانی که در معبد هستند پنهان می‌ماند، لذا محراب، گرامی‌ترین جایگاه برای نشستن است. و اهل کتاب به آن «مذبح» می‌گویند. آری! هر بار که زکریا به محراب نزد مریم می‌رفت: «نزد او خوراکی می‌یافت» یعنی: نوعی از انواع خوراکی‌ها را نزد وی می‌یافت. در روایات آمده است: چون زکریا بر وی وارد می‌شد، میوه زمستان

را در فصل تابستان و میوه تابستان را در فصل زمستان نزد وی می‌یافت. ابن کثیر می‌گوید: «این خود دلیل کرامت اولیا می‌باشد». و چون زکریا این میوه‌ها را نزد وی یافت: «گفت: ای مریم! این از کجا برای تو آمده است؟» و آن زمان، زمان قحطی و خشکسالی نیز بود «مریم» در پاسخ گفت: «این از نزد خداوند است» لذا، دیدن این میوه‌ها نزد من جای شگفتی و استبعاد ندارد، چرا که «خدا به هرکس بخواهد، بی حساب روزی می‌بخشد» به هنگام فصل و موسم آن روزی و بدون آن.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ
(۳۸)

«آنجا بود» یعنی: در این مکانی که زکریا نزد مریم ایستاده بود و با مشاهده این حالات و مقامات برای مریم بود که او نیز به شوق و طمع فرزند افتاد، هرچند خود پیرمردی کهنسال، و زنی نیز پیر زنی نازا بود. آری! آنجا بود «که زکریا به درگاه پروردگارش دعا کرد و گفت: پروردگارا! به من از نزد خود فرزندی پاک و پسندیده عطاکن، که تو شنوای دعایی» و پذیرنده آن. آری! زکریا بی درنگ به این حقیقت پی برد، که همان خدایی که به فراهم نمودن چنین میوه‌های بهشتی برای مریم قادر است، بی‌تردید بر پدید آوردن فرزند از پیرمردی کهنسال و زنی نازا و عقیم نیز تواناست.

**فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا
بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ (٣٩)**

«آن‌گاه درحالی که در محراب به نماز ایستاده بود، فرشتگان ندایش دادند» به قولی: مراد از فرشتگان، جبرئیل است «که خداوند تو را به» تولد «یحیی مژده می‌دهد» اسم یحیی در انجیل «یوحنا» بود «که تصدیق کننده» حقانیت «کلمه‌ای است از جانب الله» یعنی: تصدیق کننده عیسی است. عیسی را «کلمه الله» نامیدند زیرا او با کلمه «کن» از سوی خدای سبحان به وجود آمد. چنین بود که یحیی به دنیا آمد و به نزدیک بودن بعثت عیسی مژده داد، و عیسی در زمان وی مبعوث شد. یادآور می‌شویم که یحیی پسرخاله عیسی و اولین کسی بود که به وی ایمان آورد و تصدیقش کرد. همچنین یحیی «سید است و حضور» سید: کسی است که با بردباری، بزرگواری و پرهیزکاری، بر قوم خویش سیادت و سروری می‌کند. حضور: کسی است که از زنان، خوددار و پرهیزنده است. آری! یحیی از نزدیکی به زنان محصور بود و مانند دیگر مردان با آنان مقاربت نمی‌کرد، یا به سبب آن که بر این کار قادر نبود، یا از روی زهد و عفت نفس، خود را از این کار باز می‌داشت.

قاضی عیاض در کتاب «شفاء» می‌گوید: «بدان که کناره‌گیری یحیی از زنان، به سبب آن نبود که او آلت مردی نداشت زیرا این نقیصه‌ای است که لایق شأن انبیا نیست، بلکه معنای آن این است که او از گناهان معصوم

بود، گویی از نزدیکی به گناه باز داشته می‌شد». «و» یحیی «پیامبری از شایستگان است» یعنی: او پیامبری است که فرایض و تکالیف الهی و حقوق مردم را ادا می‌کند. این دومین مژده در مورد یحیی بعد از بشارت به تولد وی است.

قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (٤٠)

زکریا که سالمند بود «گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری باشد درحالی که پیری‌ام بالا گرفته است» و کهنسال گشته‌ام. گویند که او نود، یا صد و بیست سال عمر داشت. «و» درعین حال «زنم عاقر است» عاقر: زنی است که نمی‌زاید، یعنی: عقیم بودن، مانع بچه‌دار شدن وی می‌شود. به این ترتیب، زکریا به وجود آمدن فرزند را از خود و همسرش دور پنداشت زیرا عادت حکم می‌کند که فرزند از چنین مرد و زنی به وجود نیاید «گفت» پروردگار متعال «همچنین است، خدا هر چه بخواهد می‌کند» از کارهای عجیب و شگفت‌آور، و در پیشگاه قدرت وی هیچ کاری دشوار نیست. پس، ای زکریا! چرا این کار را بعید می‌پنداری؟

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ (٤١)

زکریا «گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده» که با آن از باردار شدن زنم آگاه شوم و این نعمت را با سپاس و شکر تو دنبال کنم «فرمود: نشانه‌ات این است که سه

روز نمیتوانی با مردم سخن گویی جز به رمز» یعنی: در این سه روز - با آن که صحیح و سالم هستی - از سخن گفتن با مردم - اما نه از اذکار و نیایشها - بازداشته می‌شوی. حق تعالی این نشانه را برای آن قرار داد تا زکریا در این سه روز به شکرانه نعمتی که بر وی ارزانی داشته است، کاملاً خود را برای ذکر وی فارغ‌گرداند. رمز: اشاره نمودن با لبها، یا چشمها، یا ابروها، یا دستهاست «و پروردگارت را بسیار یاد کن و شامگاهان» از هنگام زوال خورشید تا غروب آن «وبامدادان» از طلوع صبح تا چاشتگاه «او را تسبیح گوی» و نماز بگذار. نماز راتسبیح نامید زیرا در آن تنزیه و تقدیس خداوند متعال از بدیها و عیبهاست.

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (٤٢)

«و یاد کن هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده» برای این که نامت را با ولادت مسیح، بلند و برتر گرداند. در حدیث شریف به روایت انس آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «بهترین زنان جهان چهار تن‌اند؛ مریم دختر عمران، آسیه زن فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر رسول خدا ص». همچنین در حدیث شریف آمده است: «از مردان کسان بسیاری به پایه کمال رسیده‌اند، اما از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایه کمال نرسیده، و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان، همچون برتری آبگوشت بر

سایر غذاهاست». «و پاک ساخته» تورا ای مریم از کفر، یا از همه پلیدیهای حسی و معنوی «و تو را بر زنان جهان برگزیده» تا روز قیامت. پس مریم دوبار برگزیده شده، یکی گزینش وی برای ولادت مسیح، و دیگری گزینش وی بر تمام زنان جهان. یا گزینش اول؛ پذیرفتن وی به خدمتگزاری بیت المقدس و گزینش دوم؛ متولد شدن پیامبری از وی است.

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ (٤٣)

«ای مریم! فرمانبردار پروردگار خود باش» یعنی: برای خدای خویش خاشع و فروتن باش و نماز بگذار و در نمازت قیام را طولانی گردان. قنوت: طاعت همراه با فروتنی است «و سجده کن و با رکوعکنندگان رکوع کن» یعنی: نماز را با جماعت نمازگزاران ادا کن. یا همانند آنان نماز بگذار، هرچند که همراه با آنان نمازنگزاری.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُ أَقْلَامُهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (٤٤)

ای محمدص! «این» اموری که به تو در این آیات خبر دادیم «از اخبار غیب است که بر تو وحی می‌کنیم» و تو از مشاهده آنها غایب بوده‌ای «و تو در نزد آنان» یعنی: در حضور آنان «نبودی، آن‌گاه که قلمهایشان را انداختند که کدامیک مریم را سرپرستی کنند و تو در نزد آنان نبودی هنگامی که با یکدیگر کشمکش می‌کردند» در امر تربیت مریم، که چه کسی حضانت وی را برعهده گیرد؟ عکرمه

می‌گوید: «آنان سرانجام قرعه کشی کرده و قلمهای قرعه را در آب جاری (نهر اردن) انداختند، به این شرط که قلم هر کس که در آب ایستاد و با آب روان نشد، اوسرپرست مریم است، پس قلمهای همگی، بجز قلم زکریا، در آب روان شد». آری ای پیامبرص! تو در این صحنه‌ها حاضر نبودی، بلکه خداوند Ψ تو را با وحی خویش از این امور باخبر ساخت، چون همگان اذعان دارند که تو از کسانی نبودی که انجیل را می‌خواندند، یا با نصاری معاشرت و همنشینی داشتند، پس خبر دادنت از این امور، دلیل صدق و راستی تو در ادعای رسالت است.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (٤٥)

«چنین بود که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود بشارت می‌دهد» این کلمه خود عیسی Ψ است که با کلمه «کن» به وجود آمد. یعنی خداوند Ψ فرمود: «کن: موجود شو»، و عیسی Ψ به وجود آمد «که نام او مسیح است» عیسی Ψ به سبب آن «مسیح» نامیده شد که: هیچ بیماری را با دست خویش مساس نمی‌کرد، مگر این که آن بیمار شفا می‌یافت. یا بدان سبب که بسیار سیاحت می‌کرد. یا بدان سبب که او خود به «برکت» مورد مساس قرار گرفت، یعنی: بر او روغنی مالیده شد که بر انبیا \ddagger مالیده می‌شود. این تعبیر خداوند متعال: «عیسی فرزند مریم» با وجود آن که مخاطب کلام خود

مریم است و ظاهراً نیازی به ذکر نام وی نبود، برای توجه دادن به این حقیقت است که عیسی^۱ بدون پدر متولد می‌شود، و به همین دلیل او به مادرش نسبت داده شد «و در دنیا و آخرت وجیه است» وجیه: کسی است که دارای جاه و کرامت باشد. وجاهت عیسی^۱ در دنیا به نبوت و در آخرت به شفاعت و علو درجه است «و از مقربان» بارگاه الهی «است».

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ (٤٦)

«و او در گهواره» به اعجاز «و در میان سالی» به وحی و رسالت «با مردم سخن می‌گوید» مهد: گهواره طفل در دوران شیرخوارگی اوست. کهل: میان سالی است «و از شایستگان است» یعنی: عیسی^۱ از بندگان صالح و شایسته خدا^۲ است. پس این بشارت: ولادت عیسی^۱، سخن گفتن وی در گهواره، رسیدن وی به سن کهولت، بودن وی از بندگان شایسته خدا^۲، برخورداري وی از وجاهت، بودن وی از زمره علما و بودن وی از شمار پیامبران را، جملگی دربر می‌گیرد.

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (٤٧)

«مریم گفت: پروردگارا! چگونه برایم فرزندی باشد، با آن که هیچ بشری به من دست نزده است؟» از آنجا که مریم تولد فرزند را بدون مردی که پدرش باشد، متضمن خرق عادت دید، بعید پنداشت که از وی به

شیوه معمول، فرزندی بدین‌گونه به دنیا آید. اما حق تعالی در پاسخ وی «فرمود: خداوند بدین‌سان هرچه را بخواهد می‌آفریند، چون اراده او به کاری تعلق گرفت، فقط به آن می‌گوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود» بدون کار و کوشش و حرکتی و این نیست مگر به سبب کمال قدرت حق تعالی.

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ (٤٨)

«و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد» مراد از کتاب: خط و نویسنده است و مراد از حکمت: علم نافع و قوت فهم و حسن تدبیر در امور، بانهادن هر کاری در جایگاه مناسب آن است.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخَيِّرُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (٤٩)

«و عیسیٰ را به عنوان «پیامبری به سوی بنی اسرائیل» می‌فرستد، همراه با پیامی که مضمون آن این است: «من از سوی پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام» به عنوان نشانه‌ای بر نبوت خویش. یادآور می‌شویم که عیسیٰ به سوی غیر بنی اسرائیل فرستاده نشده بود، مگر از آنجا که آنان او را انکار و تکذیب کردند، او برخی از پیروانش را به سوی بعضی از امت‌های دیگر، چون اهالی انطاکیه فرستاد.^۱ آن‌گاه عیسیٰ در

^۱ نگاه کنید به سوره «یس ۲۷ - ۱۲».

شرح معجزه خویش گفت: «من از گل برای شما چیزی به هیأت پرنده» یعنی: مانند شکل و هیأت پرنده «می‌سازم، آن‌گاه در آن می‌دمم، پس پرنده‌ای» جاندار «می‌شود» و مانند سایر پرندگان می‌پرد «به اذن الهی» یعنی: اگر اذن خدای عزوجل نبود، آن مخلوق قدرت پریدن نداشت، پس درحقیقت، آفرینش به فعل خدای سبحان بود که آن را به دست عیسی^ص اجرامی‌کرد بنابراین، برابر ساختن گل و دمیدن در آن، از عیسی^ص و آفرینش از خدای عزوجل بود «و نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم» پیسی عارضه‌ای است معروف و عبارت از لکه‌های سفیدی است که بر پوست بدن انسان ظاهر می‌شود. دلیل این که خدای سبحان فقط از این دو بیماری یاد کرد، این است که این دو بیماری غالباً به معالجه بهبود نمی‌یابند «و مردگان را به اذن الهی زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم» البته مردم قاعدتاً برآنچه که انسان در خانه‌اش ذخیره می‌کند، یا در خانه‌اش می‌خورد، آگاهی پیدا نمی‌کنند، پس این خود، معجزه‌ای برای عیسی^ص بود «مسلماً در این» معجزات «برای شما نشانه‌ای است» بر صدق رسالت من «اگر مؤمن باشید» و آیات روشن الهی را تصدیق کنید.

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا (٥٠)

«و» عیسی^ص گفت: آمده‌ام تا «تصدیق‌کننده تورات باشم که پیش از من» نازل شده «است»

یعنی: از آنجا که تورات به بعثت عیسی^ص بشارت داده و اوصاف وی را بیان کرده است، پس بعثت عیسی^ص در حقیقت، تصدیق برای تورات است. یادآور می‌شویم که عیسی^ص احکام تورات را در آن چیزهایی که به نسخ آنها مأمور نشده بود، رعایت می‌کرد، که این خود در راستای تصدیق تورات قرار داشت «و تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام شده، برای شما حلال‌کنم» یعنی: همچنان برانگیخته شدم تا بعضی از آن چیزهایی را که خداوند^ط در تورات بر شما حرام گردانیده بود، چون چربی حیوانات و هر حیوان دارای ناخن و غیر آن از محرماتی را که خداوند^ط به منظور تنبیه بنی‌اسرائیل، با تحریم آنها بر آنان سخت گرفته بود، بر شما حلال گردانم. بعضی گفته‌اند: فقط چیزهایی بر یهودیان حلال گردانیده شد که نه تورات، بلکه احبار یهود خود بر آنان حرام ساخته بودند «و از جانب پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، پس از خداوند پروا کنید و مرا اطاعت کنید» در دینم، که عقیده به توحید و یگانگی حق تعالی است.

إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (۵۱)

«بی‌گمان، خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را پرستید که راه راست همین است» و تمام پیامبران بر پیمودن این راه اتفاق نظر دارند.

به این ترتیب، عیسی^ص صراحتاً اعلام کرد که پروردگارشان نیست، لذا زیاده‌روی نصاری در

مورد وي بعد از بردنش به آسمان و ادعای این که او یکی از سه خدا می‌باشد، يك بهتان بیش نیست، بلکه عیسی Ψ خود گفت: من نیز بنده‌خدايم، چنان‌که شما همگی بندگان خدا هستيد، پس دیگر چرا نصاری عیسی Ψ را به خدایي می‌گیرند؟

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ أَمَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (٥٢)

«پس چون عیسی از آنان احساس کفر کرد» یعنی: دانست به علمی که در آن هیچ شبهه‌ای نیست، همچون دریافت آنچه که به وسیله حواس درك می‌شود. به‌کار گرفتن «احساس» در ادراك امور معنوي، مجاز است نه حقیقت، آری! اودر این هنگام «گفت: انصار من در راه خدا چه کسانی‌اند؟» انصار: جمع نصیر، به‌معنی یاران و یاوران است. یعنی: یاران من در دعوت به‌سوی خداوند Ψ و رساندن پیام وي به مردم چه کسانی‌اند؟ «حواریون» که دوازده مرد از شاگردان و مقربان نزدیک عیسی Ψ بودند «گفتند: ما انصار خدا هستیم» یعنی: ما یاوران دین‌خدا Ψ و پیامبران‌ش هستیم. حواری: در لغت به معنی یار و یاور است «به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم هستیم» یعنی: ای عیسی! تو در روز قیامت برای ما گواهی بده که ما در ایمان مخلص و وفاکیش و در برابر خواسته تو فرمانبردار و منقاد بوده‌ایم. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول خدا ص چون در روز احزاب داوطلب

خواستند، زبیر^۳ داوطلب میدان شد، بار دیگر داوطلب خواستند، باز هم او داوطلب شد، در این اثنا فرمودند: برای هر پیامبری حواری است و حواری من زبیر است».

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ (۵۳)

حواریون در ادامه گفتند: «پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از پیامبرت پیروی کردیم، پس ما را در زمره گواهان» بر وحدانیت خویش و تصدیق پیامبرت «بنویس» و قرار بده.

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (۵۴)

«و» کسانی که عیسی^۴ از آنان احساس کفر کرد، یعنی کفار بنی‌اسرائیل «مکر ورزیدند» مکر: تدبیری پنهانی است که شخص مکر شده را به ورطه‌هایی می‌افکند که در محاسبه‌اش قرار نداشته است و استعمال آن در توطئه و برنامه‌ریزی بد و فتنه‌گرانه غالب شده است «و خداوند هم مکر در میان آورد» و مکر وی استدراج^۱ وی برای بندگان از جایی است که نمی‌دانند. بعضی گفته‌اند: مکر خدا^۵ در اینجا؛ عبارت از افگندن شباهت عیسی^۴ بر یکی از حواریون و بالابردن خود عیسی^۴ به‌سوی

^۱ استدراج: نزدیک کردن مجرمان به تدریج و درجه‌به‌درجه به‌سوی عذاب است، بدان‌سان که خداوند^۵ به آنان با وجود گناه و نافرمانی‌شان نعمت می‌بخشد تا به آن سرمست شوند و از یاد مرگ و توبه غافل گردند. پس استدراج در واقع، گرفتن الهی به‌طور آهسته و به شیوه‌ای است که گمانش را نمی‌برند.

آسمان بود، به طوری که لشکریان کفر که به قصد کشتن عیسی^ص به محل اقامت وی آمدند، همان حواری را که شبیه عیسی^ص بود، گرفته او را کشتند و به دار آویختند و گمان کردند که عیسی^ص را کشته و به دار آویخته اند «و خداوند بهترین مکرکنندگان است» یعنی: او در مکرورزی از آنان قویتر، در تدبیر و برنامه ریزی از آنان نافذتر و بر رساندن ضرر به آنان که بخواهد - از جایی که آنها هرگز حساب آن را هم نکرده اند - نیرومندتر است، اما جز با مکرکنندگان مکر نمی‌کند.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَاتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكَ إِذْ رَأَيْتَكَ مُتَوَلِّيًا فُوقَ السَّجَّةِ وَاللَّهُ يُدْعِيكَ إِلَىٰ مَقْعَدِ اللَّهِ الدَّارِ الطَّيِّبَةِ فَارْكَبْهَا تَبَرُّكًا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُسَلَّمِينَ
إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَاتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكَ إِذْ رَأَيْتَكَ مُتَوَلِّيًا فُوقَ السَّجَّةِ وَاللَّهُ يُدْعِيكَ إِلَىٰ مَقْعَدِ اللَّهِ الدَّارِ الطَّيِّبَةِ فَارْكَبْهَا تَبَرُّكًا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُسَلَّمِينَ
بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (٥٥)

«هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی! من برگیرنده توام» از زمین. ابن کثیر می‌گوید: «مراد از برگرفتن (وفات) در اینجا، به خواب بردن وی است». آن‌گاه او در این‌باره به آیات و احادیثی استشهاد می‌کند، از جمله آیه: (وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ) (اوست ذاتی که شما را در شب می‌میراند) «انعام/۶۰». همچنین به این حدیث شریف که رسول خدا ص هرگاه از خواب بیدار می‌شدند، می‌فرمودند: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا...: سپاس خدایی را که ما را زنده گردانید بعد از آن که می‌رانید...». اما قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که حق تعالی، عیسی^ص را بدون وفات و خواب به آسمان برد». طبری نیز همین قول را اختیار کرده، از ابن عباس^ک نیز همین

قول به صحت رسیده، امام شوکانی نیز بر همین معنی تأکید می‌کند و قول صحیح نزد محققان از علما نیز همین است. «و بالابرنده توام به‌سوی خویش» در آسمان، و بدین‌گونه نگه‌دارنده توام از آسیب کفار و این که به تو دست یابند، یا تو را به قتل رسانند «و پاک‌کننده توام از کسانی که کافر شده‌اند» یعنی: پاک‌کننده توام از مجاورت با کفار؛ با بالبردنت به‌سوی آسمان، دور کردنت از آنان و نجات دادنت از آنچه که تو را بدان متهم می‌کردند «و برترگرداننده پیروان تو تا روز قیامت بر کافران هستم» یعنی: کسانی را که از تو و پیامت پیروی کرده‌اند تا روز قیامت بر کافران برتری می‌دهم. مراد از ایشان، نخبه‌یاران و پیروان عیسی هستند که زیاده روی در تقدیس وی را به جایی نرساندند که او را خدا بخوانند. همچنین در این زمره‌اند مسلمانان زیرا ایشان نیز از آنچه عیسی آورد، پیروی نموده و او را - بی هیچ غلو و زیاده روی‌ای - به اوصافی که سزاوار آن است توصیف کردند. به قولی دیگر معنی آیه کریمه این است: نصارای پیرو عیسی، پیوسته و مدام بر نسل‌های باقی‌مانده از یهودیان غالبند زیرا یهودیان به عیسی کفر ورزیدند، و غلبه نصاری بر آنان با قوت و عزت و پیروزی آنهاست - والله اعلم. «آن‌گاه بازگشت شما به‌سوی من است و در آنچه در آن اختلاف ورزیدید بین شما داوری می‌کنم» در روز قیامت.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (٥٦)

«اما کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به سختی عذابشان می‌کنم» در دنیا؛ باکشتن و اسیر ساختن و به دار مجازات آویختن و در آخرت؛ با عذاب آتش «و یاورانی ندارند» تا آنان را از این عذاب سخت برهاند.

وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (٥٧)

«و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خداوند مزدشان را به‌تمامی» یعنی: به طور کامل و فراهم شده «به آنان می‌دهد» با نیلشان به سعادت و آرامش در دنیا و بهشت در آخرت «و خداوند بیدادگران را دوست ندارد» این، کنایه از خشم خداوند متعال بر آنهاست.

ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ (٥٨)

ای محمدص! «اینهاست» اشاره به اخبار عیسی و دیگران است که بیان شد «که ما آن را از آیات و ذکر حکیم بر تو می‌خوانیم» مراد از «ذکر حکیم» قرآن‌کریم است که دربرگیرنده حکمتها و آیات محکمی است که هیچ خللی در آنها نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن‌ابی حاتم روایت شده است: راهبان نجران نزد رسول خداص آمدند، پس یکی از آنها از رسول خداص پرسید: «پدر عیسی و کیست؟» و عادت رسول خداص این بود که در پاسخ دادن شتاب

نمی‌کردند و منتظر می‌ماندند تا از جانب پروردگارشان به ایشان چه می‌رسد. همان‌بود که این آیه کریمه نازل شد. در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «لازم بود که احوال و خدمات حضرت عیسیٰ برای امت اسلام به‌گونه‌ای واضح بیان شود تا به هنگام نزول ایشان، هیچ شک و تردیدی برای این امت باقی نماند. **البته در این باره، حکمت‌ها و مصالح فراوانی نهفته است، از جمله:**

۱ - اگر شناخت حضرت عیسیٰ برای امت اسلامی محدود و کم باشد، امت اسلامی به هنگام نزول ایشان دچار تردید خواهد شد و تصور خواهد کرد که حضرت عیسیٰ به آنان ربّی ندارد و چگونه ممکن است که به کمک ایشان بشتابد؟

۲ - هر چند حضرت عیسیٰ به هنگام نزول در آخرالزمان به عنوان رسول و نبی تشریف نمی‌آورد ولی او از منصب نبوت و رسالت معزول نشده، بلکه به عنوان خلیفه رسول الله ص جهت رهبری امت تشریف می‌آورد؛ مانند آنکه والی ناحیه‌ای برای انجام مأموریت به منطقه دیگری برود که از والی‌گری منطقه خویش معزول نیست. لذا همان‌گونه که در زمان حیات نخست ایشان، انکار نبوتش کفر به شمار می‌رفت، در آن هنگام نیز انکار نبوتش کفر خواهد بود. لذا امت مسلمان که از قبل بر اساس اشارات قرآن به نبوت او ایمان آورده بود، اگر هنگام نزول او را نشناسد، در انکار مبتلا می‌شود. بنابراین،

علايم و صفات او بيش از حد، نياز به توضيح داشت.

۳ - واقعه نزول عيسي^ص در آخر عمر جهان به وقوع مي‌پيوندد. اگر احوال و علايم او مبهم مي‌بود، امکان داشت كه كسي ديگر مدعي شود كه من مسيح پسر مريم هستم؛ لذا به وسيله همين علايم است كه چنين مدعياني محكوم به شكستاند، چنان‌كه در هندوستان شخصي به نام ميرزا احمدقادياني مدعي شد كه من مسيح موعودم و علماي امت بر اساس همين علايم، قول او را رد كردند».

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۵۹)

مفسران در بيان سبب نزول آيه كريمه مي‌گويند: هيات نمايندگي نصاراي نجران به رسول خداص گفتند: چرا تو رفيق ما عيسي^ص را دشنام مي‌دهي؟ رسول‌خدا «فرمودند: مگر من در حق او چه مي‌گويم؟ گفتند: مي‌گويي او بنده خداست! رسول خداص فرمودند: آري! او بنده خدا و كلمه اوست كه او بر دوشيزه باكره القا كرد. آنها خشمگين شدند و گفتند: آيا تا كنون انساني را ديده‌اي كه بدون پدر آفريده شده‌باشد؟ اگر راست مي‌گويي نظير او را به ما معرفي كن. همان بود كه خداوند متعال نازل فرمود: «به راستي مثل عيسي در نزد خدا همچون مثل آدم است» در اين كه عيسي^ص هم مانند آدم^ص بدون پدر آفريده شد، بلكه حتي آفرينش آدم از آفرينش عيسي^ص نيز شگفت انگيزتر است زيرا آدم^ص بدون پدر و مادر آفريده شد، چرا كه

حق تعالی «او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود شد» همچنین است عیسی U که خداوند Ψ به او گفت: بدون پدر موجود شو، و او موجود شد. لذا شما چگونه او را به خدایی می‌گیرید، درحالی‌که اقرار دارید به این که آدم U بشری است مخلوق؟ پس عیسی U نیز همچنین است، بلکه حتی او به مخلوق بودن اولی است. مثل: عبارت از شأن و وضع عجیب و حیرت‌آور است. آری! تشبیه عیسی به آدم، از باب تشبیه امری عجیب به امری عجیبت‌تر از آن می‌باشد تا بدین وسیله این مثل درنفس‌های بشری اثری بیشتر گذاشته و سخن خصم را قاطعانه‌تر در هم بکوبد.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (٦٠)

«حق از جانب پروردگار توست، پس از تردیدکنندگان نباش» این خطاب، متوجه هر شنونده‌ای است. یعنی: ای مخاطبان! سخن راست و درست درباره عیسی U همان است که بیان شد، پس کسی از شما در این حقیقت مردد و دودل نباشد. یا خطاب متوجه پیامبر اکرم ص است و نهی ایشان از تردید، برای افزودن بر تثبیت و پایداری‌شان می‌باشد.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ
(٦١)

«پس هرکه با تو محاجه کند» ای محمدص!
«در این باره» یعنی: درباره عیسی U ، و مدعی

باشد که او – العیاذ بالله – خداست «پس از دانشی که برای تو آمده» یعنی: بعد از آن که خداوند متعال در آیات پیشین تو را از حقیقت امر عیسی^۱ خبر داد، در آن صورت «بگو: بیایید» یعنی: بشتابید و به میدان آید تا «پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و اشخاص خود و اشخاص شما را فراخوانیم» یعنی: هر یک از ما و شما خود و فرزندان و زنان خویش را فراخوانیم «سپس مباحله کنیم» ابتهال: در اصل؛ بلندکردن دستها به بارگاه خداوند^۲ و دعاکردن به لعن و نفرین یا غیر آن، از روی جد و با تضرع و زاری است «و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» یعنی: همه ما در دعاهایمان بگوییم: خدایا! لعنت خویش را بر هر یک از ما دو گروه که دروغگوست قرار بده. در روایات آمده است که: نصارای نجران با رسول خداص^۳ مواجه و مناظره کرده مدعی الوهیت عیسی^۴ شدند، در این هنگام رسول خداص آنان را به «مباحله» فراخواندند. برخی از علما میگویند: «معنی آیه کریمه این است که: اگر نصرانیای با تودرباره عیسی^۵ مجادله کرد، او را به مباحله فراخوان».

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
(۶۲)

«هرآینه داستان حق و حقیقت همین است و معبودی جز خدا نیست» یعنی: آنچه که خداوند^۶ بر پیامبرش در شرح حال عیسی^۷ –

از همان هنگام ولادت و پیدایش وی تا رسالتش - بیان کرد، همان با واقعیت منطبق است؛ لذا هیچ معبود برحق دیگری که سزاوار پرستش باشد، جز خدای یگانه وجود ندارد، لذا مبالغه نصاری در این باره، خلاف واقع و عاری از حقیقت است «**و خداوند غالب و حکیم است**» پس هیچکس نمی‌تواند با او در صنعش برابری کند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول خدا ص خواستند تا با نمایندگان نصاری نجران ملاعنه [مباهله] کنند، اما یکی از آنان [که باهوش‌تر از دیگران بود] به رفیق خود گفت: با او ملاعنه نکنید زیرا سوگند به خدا که اگر او پیامبر باشد و با او ملاعنه کنیم، نه ما و نه آنان که در پشت سر ما هستند [یعنی قوم ما]، هرگز از عذاب الهی نمی‌رهیم و شما نیک دانستید که او پیامبر مرسل است و در موضوع عیسی به شما سخنی قاطع و روشن‌گر آورد، پس اگر با او مباهله کنید؛ سرتاسر این وادی بر شما آتشفشان می‌شود. همان بود که تن به مباهله ندادند و از سر تسلیم در آمده و در پاسخ به درخواست رسول خدا ص گفتند: آنچه می‌خواهی به تو می‌دهیم [یعنی جزیه می‌پردازیم] لذا با ما مردی امین را بفرست، رسول خدا ص فرمودند: برخیز ای اباعبیده! و چون ابوعبیده به پاخاست، فرمودند: این شخص، امین این امت است.».

این آیه کریمه از جمله نشانه‌های روشن و حجت‌های مبرهن نبوت حضرت محمد ص است زیرا اثبات می‌کند که ایشان مسیحیان را به

«مباهله» فراخواندند، اما از آنجا که آنها بر بطلان عقیده خویش و صحت و درستی عقیده اسلام باور داشتند، تن به مباهله نداده و به پرداخت جزیه راضی شدند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ (۶۳)

«پس اگر رویگردان شدند، همانا خداوند به» حال «مفسدان داناست» یعنی: اگر از این حق واضح و روشن اعراض کردند، بدان که این عینا همان فساد افروزی در روی زمین است زیرا چنین موضع‌گیری‌ای، بازگشت به شرک و کفر می‌باشد و شرک و کفر زاینده فساد و تباهی است و خدای سبحان به حال مفسدان داناست و آنان را در برابر اعمالشان مؤاخذه می‌کند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۶۴)

«بگو» ای پیامبر! خطاب به یهود و نصاری «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما برابر است» یعنی: دعوت من از شما این است که: بیایید تابه سخنی که در کتاب آسمانی ما و کتاب آسمانی شما به طور برابر و یکسان موجود است و شریعت‌های آسمانی در آن هیچ اختلافی ندارند، اقرار کنیم، آن سخن این است: «که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم» یعنی: چیزی از مخلوقات را با خالق سبحان مورد پرستش قرار ندهیم. و این است پیام توحید و متن دعوت همه انبیای الهی «و»

بیایید «بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خداوند به پروردگاری نگیرد» و هیچکس از ما دیگری را سجده نکند، بلکه همگی متفقا برای خدای عالمیان سجده کنیم و مانند کسانی نباشیم که به پروردگاری مسیح و عزیزمعتقدند.

این آیه کریمه حجت است بر این امر که: در مسایل دینی؛ چون عبادات و حرام و حلال، جز به سخن پیامبر معصوم، به سخن کسی دیگر – چون امام و فقیه – استناد نمی‌شود، در غیر این صورت؛ شرك در ربوبیت – یعنی امری که قرآن کریم در آیات بسیاری آن را مردود اعلام کرده است – به وقوع می‌پیوندد.

«پس اگر از این» دعوت «اعراض کردند، بگویید: گواه باشید به این که ما مسلمانیم» یعنی: ما به احکام پروردگار تسلیم و منقاد، به خداوندی او خشنود و به نعمتهایی که در این دین قویم بر ما ارزانی نموده، معترفیم. ابن عباس[ؓ] به نقل از ابوسفیان می‌گوید: هرقل نامه رسول خدا ص را طلب کرد و آن را خواند. در آن نامه چنین آمده بود: «به نام خداوند بخشایشگر مهربان. از محمد رسول خدا به هرقل بزرگ روم! سلام بر آنان که پیرو هدایت اند. اما بعد! همانا من تو را به سوی اسلام دعوت می‌کنم. مسلمان شو تا در سلامت بمانی، در این صورت خداوند Ψ پاداش تو را دوبار می‌دهد، اما اگر روی برتافتی، بی‌گمان، گناه رعایایت هم بر دوش توست، و: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و

شما یکسان است، که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم...».

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٦٥)

از ابن عباس³ در بیان سبب نزول آیات (٦٥) - (٦٧) روایت شده است که فرمود: نصاری نجران و احبار یهود به نزد پیامبر اکرم ص گرد آمده و در حضور ایشان با یکدیگر نزاع و مشاجره کردند؛ احبار یهود گفتند: جز این نیست که ابراهیم یهودی بود. و نصاری گفتند: جز این نیست که ابراهیم نصرانی بود. پس حق تعالی نازل فرمود: «ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم محاجه می‌کنید، با آن که تورات و انجیل بعد از او نازل شده است؟ آیا تعقل نمی‌کنید؟» به این ترتیب، خدای سبحان پندارشان را رد کرد و این حقیقت را روشن ساخت که آئین‌های یهود و نصاری بعد از ابراهیم⁴ پدید آمده‌اند زیرا یهودیت بعد از موسی⁵ پدید آمد و کتاب موسی⁶ تورات است، و نصرانیت بعد از عیسی⁷ پدید آمد و کتاب وی انجیل است، در حالی که ابراهیم⁸ روزگاری دراز قبل از آنها می‌زیست، پس چگونه ابراهیم⁹ می‌تواند یهودی یا نصرانی باشد؟!

هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (٦٦)

«هان، شما» ای یهودیان «همان کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن علمی داشتید،

مواجهه کردید، پس چرا در مورد چیزی که بدان علمی ندارید مواجه می‌کنید؟ و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید» مراد از آنچه که یهودیان نسبت به آن علمی داشتند، احکام موجود در تورات - اعم از حلال و حرام و انواع عبادات - است، هر چند که آنان در آنها نیز به مقتضای دانش خویش عمل نکردند و در این دانسته‌های خود نیز به ناحق جدال و مشاجره نمودند. اما آنچه که بدان علمی‌ندارند، این پندارشان است که ابراهیم U بر دینشان بود.

علما گفته اند: این آیه کریمه بر وجوب محاجه در امر دین؛ یعنی: اقامه دلیل و حجت علیه باطل‌گرایان، دلالت می‌کند.

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٦٧)

«ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حنیف» یعنی: گرایش یافته بود از تمام ادیان باطل به سوی آیین توحید و «مسلمان بود» یعنی: مطیع خداوند Ψ و پرستشگر او بود و دینش، دین اسلام بود «و از مشرکان نبود».

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ (٦٨)

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: یهودیان به رسول خدا ص گفتند؛ ای محمد! سوگند به خدا که تو می‌دانی ما از تو و دیگران به دین ابراهیم سزاوارتر و به او نزدیک‌تریم؛ زیرا ابراهیم یهودی بود و جز

حسد هیچ چیز دیگری تو را از پذیرش این امر باز نمی‌دارد! پس حق تعالی نازل فرمود: **«درحقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم»** یعنی: سزاوارترین مردم در وابستگی به وی **«همان کسانی هستند»** از یاران و پیروانش **«که او را پیروی کرده اند»** یعنی: به او ایمان آورده و از او اطاعت کرده اند و از آیینش پیروی کرده و به دینش اقتدا نموده اند **«و»** نیز نزدیکترین مردم به ابراهیم **«این پیامبر»** یعنی: محمدص است. اولویت رسول خداص به ابراهیم **«و»** از آن جهت است که ایشان از نسل ابراهیم **«و»** اند، همچنان بسیاری از امور در شریعت محمدیص با آیین ابراهیم **«و»** موافق است. در حدیث شریف آمده است: **«إن لكل نبي ولاية من النبيين وإن وليي منهم أبي و خليل ربي عزوجل إبراهيم»**: همانا برای هر پیامبری دوستی از پیامبران است و دوست من از ایشان، پدرم و خلیل پروردگارم عزوجل، ابراهیم **«و»** است. **«و کسانی که ایمان آوردند»** از امت محمدص، آنان نیز به ابراهیم **«و»** نزدیکتر و سزاوارترند **«و خدا کارساز مؤمنان است»** با نصرت و تأیید خویش.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ
(٦٩)

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره طوایف یهودی بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع نازل شد، آن‌گاه که گروهی از مسلمین را به سوی دین خویش دعوت کردند: **«گروهی از اهل کتاب»** یعنی: راهبان و

رؤسای گمراهشان «آرزو کردند که کاش شما را گمراه سازند» یعنی: آنان بسیار دوست دارند که شما را با پیرو ساختن به راه و روش باطل خویش، گمراه سازند «در صورتی که جز خودشان را گمراه نمیکنند» چرا که گامهای مؤمنان در راه ایمان ثابت و استوار است و مسلماً وبال کار کسانی که بخواهند مؤمنان را از دینشان منحرف نمایند، به خودشان برمیگردد «و» اما آنها این حقایق را «نمیفهمند».

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (٧٠)

«ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید؟» یعنی: چرا به آنچه که در کتابهای شما از دلایل نبوت محمدص آمده است، یا به قرآن که در برگیرنده اوصاف آن حضرتص و آشکارترین دلیل بر صدق و راستی ایشان می‌باشد، کفر می‌ورزید؟ «با آن که خود گواهی می‌دهید» بر آنچه که در کتابهای شما از این دلایل وجود دارد و میدانید که این دلایل حق است؟

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٧١)

«ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمده و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آن را در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنان را گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را

کتمان می‌کنید، با آن که خود می‌دانید» که رسول خدا ص بر حق است ؟.

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ
وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (٧٢)

«و جماعتي از اهل کتاب گفتند». آنان چنان‌که در سبب نزول آمده است؛ رؤسا و اشراف یهود بودند که به فرومایگان قوم خود گفتند: «به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان آورید و در پایان روز کافر شوید» و بدین‌سان در وقتی اندک مرتدگردید «شاید آنان برگردند» یعنی: تا مؤمنان در دین خویش به شک بیفتند و برخی از آنان از اسلام برگردند زیرا آنان از این ارتداد زودرس شما به این نتیجه می‌رسند که گویا شما بر چیز باطلی از دینشان آگاهی یافته‌اید که به این زودی از آن برگشته‌اید بنابراین، در حقانیت دین خویش به شک می‌افتند. این از یک‌جهت؛ از جهت دیگر، پذیرش اسلام و برگشت فوری از آن، کار را بر کسانی که می‌خواهند مرتد شوند، آسان می‌سازد زیرا دیگران را می‌بینند که قبل از آنان به ارتداد گراییده‌اند.

ولي توطئه این گروه شیاد و مغضوب یهودی کاملاً بی‌اثر است زیرا آنان نمی‌دانند که خداوند Ψ دل‌های مؤمنان را بر اسلام پایدار و گام‌هایشان را در این راه محکم و استوار گردانیده است، پس هرگز یاوه‌های دشمنان خدا Ψ ، دل‌ها و گام‌هایشان را متزلزل نمی‌سازد

و بادهای عناد، اراده‌هایشان را از جا نمی‌جنباند.

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۷۳)

«و جز به کسی که از دین شما پیروی می‌کند، ایمان نیاورید» این سخن چنان که در بیان سبب نزول آمده است از جمله سخنان احبار یهود به زبردستانشان بود. یعنی: رؤسای یهود به فرومایگان‌شان گفتند: تصدیق و باور راستین خود را فقط به پیروان دین و اهل آیین خود اختصاص دهید، اما اگر برای مسلمانان، تصدیقی هم نشان می‌دهید، این فقط ظاهرسازی و فریبکاری‌ای بیش نباشد. ابن‌کثیر در تفسیر آیه‌کریمه می‌گوید: «یعنی: به هیچ کس اطمینان نکنید و رازتان را جز به پیروان دینتان، با هیچ کس دیگری در میان نگذارید و آنچه از علم می‌دانید، برای مسلمانان آشکار نگردانید زیرا آن را از شما می‌آموزند و با شما در آن برابر وهم‌طراز می‌شوند و حتی به وسیله آن بر شما ممتاز نیز می‌گردند زیرا آنان شدیداً به ایمان خویش پایبند و پایدارند. یا این که مسلمانان با تمسک به آنچه که خود شما گفته‌اید، علیه شما دلیل و حجت ارائه می‌کنند».

«بگو: هرآینه هدایت، هدایت الهی است» یعنی: هدایت فقط به دست اوست والا اگر هدایت مولود و نتیجه شناخت حق می‌بود، شما گروه یهود، حق را به خوبی‌شناختید، ولی

نفسه‌ایتان با شما بر ایمان به حق همراهی و موافقت نکرد. این بیان الهی جمله معترضه‌ای در میانه سخن رؤسای یهود است و به دنبال آن ادامه سخنشان در توجیه بازداشتن پیروان خویش از ایمان می‌آید که گفتند: «نکند به کسی نظیر آنچه به شما داده شده است داده شود، یا در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجه کنند» یعنی: ما بدان جهت این نقشه پنهان‌کاری را کشیده‌ایم که از این که مسلمانان صاحب نبوت و کتاب شوند، بر آنان رشک می‌بریم و داشتن این فضیلت را برایشان تحمل نمی‌کنیم و دیگر برای این که مسلمانان در روز قیامت به پیشگاه خدا Ψ بر ما احتجاج نورزند که ما در دنیا حق را می‌شناختیم، اما از آن پیروی نکردیم. یا آنها ایمان آوردن کسانی از ما را که مسلمان شده‌اند و بر اسلام خویش ثابت‌قدم‌اند، حجت نیاورند. «بگو: بی‌شک فضل به دست خداست» و از جمله فضل وی، نبوت و دین اسلام است «آن را به هر کس که بخواهد، می‌بخشد» پس هیچ‌کس نمی‌تواند فضل الهی را از کسی بازدارد، یا در بازگردانیدن آن از کسی که خدا Ψ می‌خواهد تا بدو رسد، تحکم کند و این حقیقت مسلمی است که خدای عزوجل خواسته است تا محمد ص و امت ایشان را به این فضل آشکار؛ یعنی این دین مبین اختصاص دهد «و خداوند گشایشگر داناست» فضل وی بر اهل فضل وسیع و گسترده است و او خود به اهل فضل داناست.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (٧٤)

«هر کس را که بخواهد، به رحمت خود مخصوص می‌گرداند» به قولی: مراد از رحمت، نبوت است «و خداوند صاحب فضل عظیم است» فضل وی فراگیر و بزرگ، و رحمتش بر همه چیز گسترده است.

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (٧٥)

«و از اهل کتاب کسی هست که اگر او را بر قنطاری» از طلا «امین شماری، آن را به تو باز نمی‌دهد» قنطار: صد رطل است و هر رطل دو کیلو و نیم می‌باشد. این تعبیر، کنایه از بسیاری مال امانت است. «و از آنان کسی هست که اگر دیناری» واحد «به او امانت دهی، آن را به تو باز نمی‌دهد» این تعبیر، کنایه از قلت مقدار مال امانت و شدت حرص و طمع شخصی است که امانت بدو سپرده شده. یعنی: در میان اهل کتاب، امانت‌دارانی هستند که امانت خویش را می‌پردازند، هر چند مال امانت بسیار و هنگفت باشد. همچنین از آنان خائنانی هستند که امانت را باز پس نمی‌دهند، هر چند بی‌ارزش و ناچیز هم باشد. و شکی نیست که هر کس در بسیار امانت نگاهدار باشد، در کم به‌طریق اولی امین است، و هر کس در کم خاین‌باشد، در بسیار به طریق اولی خاین است. آری! این خائنان حتی یک دینار امانت را باز پس نمی‌دهند؛ «مگر آن که پیوسته بر سرش ایستاده باشی» یعنی: مگر آن که دائماً برای اثبات حق خود با مدرک و گواه،

مطالبه مکرر، اعمال فشار، تنگساختن حلقه گریز بر وی و تقاضای مصرانه حق خود، بر سر وی به پایستی «این بدان سبب است که آنان گفتند: بر ما در باب امین هیچ راهی نیست» امین: قوم عرب و دیگر امتهایی اند که اهل کتاب نیستند. یعنی: بر ما در ستم نمودن به آنان و خوردن مالشان هیچ گناه و حرجی نیست، چه آنان در دین با ما مخالفند! عجیبترا این که ادعا کردند: دستور این ستمگری به آنان در کتاب آسمانی‌شان داده شده است!! «و با این که خودشان میدانند، بر خدا دروغ می‌بندند» یعنی: این یاوه‌هایی که می‌گویند، در دینی که خداوند Ψ بر آنان نازل کرده نیست، بلکه تماماً ساخته و پرداخته خودشان است، و آنان دانسته بر خدای سبحان دروغ برمی‌بندند.

نقل است که مردی از ابن‌عباس τ پرسید: هنگامی که ما به جهاد می‌رویم، از اموال اهل ذمه چیزهایی - مثلاً مرغ ماکیان و گوسفند - را برای خود می‌گیریم. ابن‌عباس τ فرمود: درباره آنچه می‌گیرید چه نظری دارید؟ گفت: می‌گوییم: بر ما در این کار هیچ گناهی نیست. ابن‌عباس τ فرمود: این سخن شما همچنان است که اهل کتاب گفتند: (**عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنَ سَبِيلٌ**) (بر ما در خوردن مال امین هیچ‌گناهی نیست!) بدانید که آنها چون جزیه را پرداختند، اموالشان برای شما حلال نیست، مگر به طیب خاطر ایشان.

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (٧٦)

«نه چنان است» که می‌پندارند و به هم می‌بافند، بلکه آنان قطعاً بر دروغهایی که می‌بندند و بر حلال شمردن اموال قوم عرب بر خود، مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌گیرند و چنانچه مال کسی را به ناحق خوردند - هر چند آن کس کافر، یا مخالف دینشان هم باشد - گناه و مسئولیت این خیانت را برعهده دارند زیرا «هرکه به پیمان خود» با حق تعالی «وفا کند» و از او فرمانبرداری کرده و به شریعتش عمل نماید «و پرهیزگاری نماید» یعنی: مال کسی را به باطل نخورد و حقوق و امانتها را به اهل آنها بسپارد «بی‌تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد» و دوستانش را اکرام می‌کند و گرامی می‌دارد.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (٧٧)

«کسانی که در عوض عهد الهی و سوگندهای خود بهای ناچیزی را می‌گیرند» زیرا بهایی که سبب عذاب انسان گردد؛ هر چند بسیار باشد، اندک است. آنان یهودیان و همانندانشان اند که چون اموال و حقوق دیگران را می‌خورند، منکر خوردن آن می‌شوند و اگر بر این امر سوگند هم داده شوند، به دروغ سوگند می‌خورند «آن‌گروه» یعنی: آنان که چنین صفتی دارند «در آخرت بهره‌ای ندارند و خداوند با آنان سخن نمی‌گوید» هیچ سخنی را به کلی. یا با آنان سخنی نمی‌گوید که اسباب خوشحالی‌شان گردد و

نشانه لطف وي به آنان باشد «و به سويشان نمي‌نگرد» به نظر رحمت، بلکه بر آنان خشم مي‌گيرد و آنان را در برابر گناهانشان عذاب مي‌کند «و پاکشان نمي‌گرداند» از گناهان و پليدي‌ها، بلکه فرمان مي‌دهد که آنان را به دوزخ در افکنند «و عذابي دردناک در پيش دارند».

از ابن‌مسعود τ در بيان سبب نزول آيه کریمه روايت شده است که رسول خدا ص فرمودند: «هرکس به دروغ سوگند خورد تا بدین‌وسيله مال شخص مسلماني را تصاحب کند، در حالي با خدا ملاقات مي‌کند که او بر وي خشمگين است. در اين هنگام صحابي‌اي که مدعي مال خود بر يهودي‌اي بود و شاهدي هم نداشت، گفت: يا رسول‌الله! پس در اين صورت، او سوگند دروغ مي‌خورد و مالم از بين مي‌رود! همان بود که خدای عزوجل نازل فرمود: (**إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا...**).

از اين آيه کریمه استنباط مي‌شود که در شريعت خدای عزوجل میان مسلمان وغير آن در ادای حقوق و امانتها مطلقاً فرقي وجود ندارد زیرا حق به ذات خود محترم است و حق، حرمت و منزلت خود را از اشخاص نمي‌گيرد تا در اين صفت خود از آنان تأثیر پذير گردد.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (٧٨)

«و از آنان» يعني: از يهوديان «گروهي هستند که زبان خود را» به خواندن «کتاب»

تحریف شده ای «می‌پنجانند» یعنی: آنچه را بر کتاب خدا Ψ افزوده اند و تحریف کرده اند، چنان می‌خوانند که گویی این هم از کتاب خدا Ψ است «تا آن را از کتاب بپندارید» و گمان کنید که آن هم از کلام نازل شده خداوند متعال است «با این که آن از کتاب نیست» و قطعاً مطالب بر بافته خودشان است «ومی‌گویند: آن از نزد خداوند است» یعنی: به دروغ و افترا چنین سخنی می‌گویند «در صورتی که آن از سوی خداوند نیست و بر خدا دروغ می‌بندند با این که خودشان می‌دانند» که دروغ‌گویند و این از بزرگترین گناهان است.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه نیز درباره رهبران و علمای یهود نازل شد.

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ (٧٩)

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس^ت روایت شده است که فرمود: هنگامی که علمای یهود و هیأت نصاری نجران نزد رسول خدا ص گرد آمدند و رسول خدا ص آنان را به اسلام دعوت نمود؛ ابورافع قرظی یهودی گفت: ای محمد! آیا می‌خواهی تا چنان که نصاری عیسی را می‌پرستند، ما نیز تو را پرستش کنیم؟ رسول خدا ص فرمودند: پناه بر خدا Ψ از چنین کاری! پس خدای متعال به این ارتباط نازل فرمود: «هیچ بشری را نسزد که

خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: **به جای خدا بندگان من باشید**» یعنی: چنین مقوله‌ای، نه سخنی راست و درست است و نه هم سزاوار گفتن زیرا انبیاي عظام: در ادای امانت رسالت، سفیران برگزیده الهی میان او و خلقش هستند، که او ایشان را به وحی خویش مخصوص گردانیده، پس بی‌تردید از مختصات ایشان، راست فهمی و اخلاص برای خدای عزوجل است بنابراین، هرگز از هیچ پیامبری چنین ادعایی سر نمی‌زند که مردم را به سوی کفر فراخوانده و بگوید: ای مردم! مرا پرستش کنید نه خدای عزوجل را! زیرا این برخلاف طبیعت اشیاء است.

آیه کریمه در رد نصاری نازل شد که بر عیسی^ص سخنانی را افترا بستند که اصلاحت ندارد و گفتن چنین سخنانی در باره وی و هر یک از برادرانش - از خانواده پیامبران^ص - سزاوار هم نیست.

«**و لیکن**» پیامبر الهی می‌گوید: «**ربانی باشید**» ربانی: کسی است که به دین رب، دانا، به طاعت وی سخت متمسک و همراه با آن از حلم و حکمت برخوردار است. چنانکه محمد بن حنیفه در روز وفات ابن عباس^ص گفت: «**الیوم مات ربانی هذه الأمة**: امروز ربانی این امت در گذشت». آری! پیامبر الهی می‌گوید: ربانی باشید «**به سبب آن که کتاب تعلیم می‌دادید و به سبب خواندن آن**» یعنی: به همراه علمتان به کتاب آسمانی، به طاعت پروردگار سخت پایبند و متمسک و در این میدان نیرومند باشید زیرا شما کتاب الهی را

میخوانید، آن را به مردم درس می‌دهید و آنان را به تمسک بدان امر می‌کنید، پس کسی که حق را به دیگران می‌آموزد، قطعاً خود وی باید بیشتر از دیگران به آن پایبند باشد.

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۸۰)

«و شما را فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به پروردگاری بگیرید» یعنی: و برای هیچ پیامبری – چه عیسی^ص باشد، چه غیر وی – سزاوار نیست که بعد از یافتن دانش و هدایت از سوی خداوند متعال، مردم را به پرستش خود یا پرستش فرشتگان و پیامبران دیگر دستور دهد، و قطعاً هیچ فرستاده الهی چنین کاری نمی‌کند «آیا پس از آن که مسلمان شده‌اید، شما را به کفر فرمان می‌دهد؟».

یادآور می‌شویم که در عرف قرآن، دین تمام انبیاء^ص اسلام است زیرا اسلام دین فطرت می‌باشد، به همین جهت این تعبیر به‌کار گرفته شد.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که: علم درست، فقاہت عمیق و فهم صحیح اسرار شرعی؛ می‌طلبد که عالم به تکالیف شرعی، بدان عامل و پایبند نیز باشد.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۸۱)

بعد از آن که حق تعالی این حقیقت را که پیامبران^ص به یگانگی و توحید و اخلاص برای

وي دستور مي‌دهند، روشن ساخت، در اینجا به بیان این حقیقت می‌پردازد که ایشان همه رسالت‌های الهی را تصدیق و تأیید نموده و امت‌های خویش را نیز به تصدیق آن دستور می‌داده‌اند زیرا حق تعالی از انبیای خویش پیمان گرفته‌است تا برخی از آنها در امر ایمان تصدیق‌کننده برخی دیگر بوده و همدیگر را به این کار سفارش کنند و امت‌های خود را نیز به آن دستور دهند: «و هنگامی که خداوند از پیامبران میثاق گرفت» میثاق: عهد مؤکد و محکمی است که عهدکننده بر خود لازم می‌گیرد، بدان متعهد می‌شود و آن عهد را به‌سوگند، یا به چیزی دیگر از صیغه‌های تأکید؛ مؤکد می‌گرداند. آری! از ایشان بر این امر پیمان گرفت: «که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم» یعنی: اگر چیزی از کتاب و حکمت به شما دادم «آن‌گاه پیامبری به‌سویتان آمد که آنچه را با خود دارید، تصدیق کرد» یعنی: پیام و دعوت او با آنچه که به شما داده‌ام، موافق بود «بر شماست که به او ایمان آورید و یاریش دهید» و از آنجا که گرفتن میثاق، به‌منزله سوگند دادن است، از این‌رو، این جمله در حکم جواب قسم می‌باشد. یعنی: رسالت‌های انبیاء همگی کامل‌کننده یکدیگرند و هدف همه آنها یکی است، گذشته از این، همگی آنها در اصول متفق‌اند و اختلافشان در فروع هم به خیر و مصلحت خود امت‌هاست، چرا که فروعاً، همراه با دگرگونی حیات انسان و هماهنگ با زمان و زندگی، می‌تواند متغیر و دگرگون باشد. اما اگر دو پیامبر – مثلاً –

در يك عصر و يك امت با هم همزمان شدند - مانند موسي و هارون عليهماالسلام - آن دو در تمام امور با هم متفق‌اند. و اگر اقوام آنها مختلف بود، پس پیامبري که متأخر است، به دعوت پیامبر متقدم ایمان می‌آورد، چنان‌که حضرت لوط^۱ به حضرت ابراهیم^۲ ایمان آورد و پشتیبان دعوت وی شد. و اگر دو پیامبر در پی یکدیگر آمدند، مانند موسي و عیسی علیهماالسلام، در این صورت هر يك از آنها دعوت دیگری را تصدیق می‌کند. همچنین است بعثت پیامبر خاتم ص که باید از سوي تمام امتهای انبیای گذشته مورد تأیید و تصدیق قرار بگیرد.

از علي^۳ روایت شده است که فرمود: «خداوند^۴ هیچ پیامبري را - از آدم^۵ گرفته تا پیامبران بعد از وی - برنینگیخت، مگر این که از وی درباره محمد ص پیمان گرفت که اگر در زمانش به رسالت مبعوث گشت، باید به او ایمان آورده و یاری اش کند. همچنین خداوند متعال به هر يك از پیامبران دستور داد تا از قوم خویش نیز در این باره پیمان بگیرد». در حدیث شریف آمده است: «لو كان موسي وعیسی حیین لما وسعهما الا اتباعي: اگر موسي و عیسی زنده می‌بودند، ایشان را جز پیروي از من، هیچ گنجایش دیگری نبود». پس پیامبر خاتم ص در واقع امام اعظمی هستند که اگر در هر عصري می‌بودند، اطاعت ایشان بر همه انبیاء^۶ واجب بود و از این جهت، در شب اسراء - آن‌گاه که ارواح همه انبیاء: در بیت المقدس

گردهم آمدند - رسول خداص امامت ایشان را در نماز عهده دار شدند. همچنین آن حضرتص شفیع روز محشر هستند، قضیه‌ای که در آن روزحتی پیامبران اولی‌العزم از آن می‌گریزند. «آن‌گاه» خداوند متعال خطاب به پیامبراناش «فرمود: آیا اقرار کردید و گرفتید بر این کار اصر مرا؟» خداوند ﷻ عهده‌ی را که از پیامبراناش گرفت، «اصر» نامید زیرا اصر: به معنای پیمان سخت و محکمی است که صاحب خویش را به وفا نمودن به آنچه که بر خود لازم گرفته و امی‌دارد و این خود نشان دهنده محکم ساختن این پیمان از سوی پروردگار متعال است «گفتند: آری! اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما ازگواهانم» یعنی: من بر اقرار شما و گواهی‌دادن بعضی از شما بر بعضی دیگر در این امر، از گواهان هستم.

فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ (۸۲)

«پس کسانی که بعد از این» پیمانی که از تمام پیامبران ﷺ و تمام امتها گرفته شده «روی برتابند» از تو ای محمدص! «پس آن گروه، همانا فاسقان اند» یعنی: بیرون رفتگان از دایره فرمان الهی‌اند.

أَفَعَيَّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (۸۳)

«آیا جز دین الله را می‌جویند؟» یعنی: آیا مردم، دینی غیر از دین خدای آفریننده موجودات را می‌طلبند و از آن پشتیبانی می‌کنند؟ «با آن که هرکه در آسمانها» از

فرشتگان «و» هر که در «زمین است» از تمام مخلوقات موجود در آن «خواه و ناخواه برای الله منقاد است» مفسران در معنی (کرها: ناخواه) گفته‌اند: یعنی همه چیز در آسمانها و زمین - حتی حیوانات و جمادات - منقاد فرمان الهی بوده، از قوانین کونی وی اجباراً اطاعت و انقیاد می‌کنند و حتی کافر نیز ناخواسته فرمانبردار خدای عزوجل و پیرو قوانین هستی اوست، هر چند که دل و زبانش منکر باشد. به قولی: مراد، اسیران مسلمان امته هستند که در زنجیرها و قلاده‌های اسارت خویش به‌سوی بهشت برده می‌شوند. همزه (أفغیر الله...) همزه انکار است، یعنی طلب دینی جز دین الله^Ψ، کاری بس نارواست. و مفعول که: (غیر دین الله) است بر فعل: (یبغون) مقدم ساخته شد زیرا مفعول در اینجا مهم‌تر است، از آن رو که انکار متوجه معبودان باطل می‌باشد. طلب دینی غیر از دین الهی؛ فرمانبرداری و تسلیم شدن در برابر آن دین و پرستش باطل می‌باشد «و به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند» در روز قیامت، پس حق تعالی هرکس را مطابق عمل وی پاداش می‌دهد.

قُلْ أَمَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (٨٤)

ای محمدص! «بگو: به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم» و این حقیقت را از سوی خود و امت خویش اعلام کن «و» بگو: ایمان آوردیم به «آنچه بر ابراهیم و

اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده» اسباط: قبایل بنی اسرائیل از احفاد و نوادگان فرزندان دوازده گانه یعقوب و اند که به موسی و ایمن آوردند «و» ایمن آوردیم به «آنچه به موسی و عیسی و پیامبران» دیگر «از جانب پروردگارشان داده شده و میان هیچیک از آنان فرق نمی گذاریم» چنانکه یهود و نصاری فرق گذاشته، به بعضی از پیامبران و ایمن آوردند و به برخی دیگر کافر شدند. تفسیر نظیر این آیه کریمه در سوره «بقره/۱۳۶» گذشت. «و ما او را فرمان برداریم» یعنی: ما برای حق تعالی منقاد و مخلص هستیم.

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ
(۸۵)

«و هر که جز اسلام، دینی دیگر بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است» پس بعد از بعثت محمد ص، دین دیگری جز دین ایشان پذیرفته نیست، چون دین ایشان ناسخ همه ادیان دیگر است، لذا، کسی که به دین اسلام گردن نهاده باشد، در روز قیامت برای وی نجاتی نیست. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ص آمده است: «در روز قیامت، اعمال می آیند، در آغاز نماز می آید و می گوید: پروردگارا! من نماز هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی. آن گاه زکات می آید و می گوید: پروردگارا! من زکات هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی. آن گاه روزه می آید و می گوید:

پروردگارا! من روزه هستم. پروردگار متعال می‌فرماید: تو بر خیر هستی و امروز به سبب تو می‌گیرم و به سبب تو می‌دهم». مجاهد و سدی در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: این آیه کریمه درباره حارث بن سوید انصاری نازل شد که با دوازده تن از اسلام برگشته و به کفار مکه پیوست. ابن عباس می‌گوید: حارث بعد از نزول این آیات مجدداً به اسلام گرایید.

**كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ
الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (٨٦)**

«چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند؟ با آن که شهادت دادند که این رسول، برحق است و برایشان دلایل روشن آمد» یعنی: بعید است که خداوند قومی را به سوی حق هدایت کند که بعد از ایمان آوردن و گواهی دادن به حقانیت پیامبر اکرم ص و بعد از آمدن دلایل روشن از کتاب خدای سبحان و معجزات پیامبر ص، و بعد از شناخت آنها از این دلایل و آگاهی از مقتضیات آن، به کفر برگشتند «و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند» که مرتدان از دین برگشته، از آن جمله اند. شکی نیست که گناه مرتد بزرگتر از گناه کسی است که بر کفر باقی مانده و اصلاً اسلام را نپذیرفته است زیرا مرتد، حق را شناخته و سپس از روی عناد و تمرد از آن روی برتافته و سبب ایجاد شك و شبهه در دین‌گردیده است.

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (٨٧)

«آنان» یعنی: مرتدان «سزایشان این است که لعنت خدا» یعنی: دوری و طرد از رحمت وی «و لعنت فرشتگان و مردم، همگی برآنان است» یعنی: مرتدان سزاوار این همه لعنت هستند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (٨٨)

«در آن» لعنت، یا در آتش دوزخ که نشانه آن است «جاودانه میمانند، نه عذاب از آنان کاسته میگردد و نه به آنان مهلت داده میشود» و در کار عذابشان به آنان تأخیری داده میشود. سپس حق تعالی توبهکنندگان را استثنا کرده و میفرماید:

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٨٩)

«مگر کسانی که پس از آن» یعنی: پس از ارتداد «توبه کردند و به اصلاح آوردند» یعنی: آنچه را که با ارتداد از دین خویش تباه ساخته بودند، به وسیله اسلام به اصلاح و سامان آوردند «پس بیگمان خداوند آمرزنده مهربان است» و این از لطف و رأفت و رحمت وی بر خلقش میباشد که توبه توبهکاران را میپذیرد و برآنان میآمرزد. باید دانست که توبه مرتد – چنانچه مخلصانه به سویی اسلام بازگردد – نیز پذیرفته میشود. امام شوکانی میگوید: «در حد علم من، در این باره میان علما هیچ اختلافی نیست».

از ابن عباس ع در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مردی از انصار، اسلام آورد و سپس مرتد شده به شرك پیوست، آن‌گاه پشیمان گشته کسی را به‌سوی قومش فرستاد که از رسول خداص بپرسید: آیا برایم توبه‌ای هست؟ همان بود که این آیه‌کریمه نازل شد و بعد از آن که قومش به وی اطمینان دادند، مجدداً اسلام آورد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَأُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ (۹۰)

«به راستی کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند» باپایداری در کفر و افزودن بر نیرنگ و توطئه علیه اسلام و اهل آن «هرگز توبه آنان پذیرفته نمی‌شود» به هنگام مرگ، چنان که خداوند متعال در آیه (۱۷/۴) می‌فرماید: (و توبه کسانی که مرتکب کارهای ناشایست می‌شوند و سرانجام چون مرگ هریک از آنان فرا رسد، می‌گویند: اینک توبه کردم؛ پذیرفته نیست). بعضی برآنند که این آیه کریمه ناظر بر یهودیان است زیرا آنان بودند که به‌عیسی ع کفر ورزیدند، سپس چون حضرت محمدص به رسالت مبعوث‌گردیدند، به ایشان نیز کافر شدند «و آنان خود گمراهان اند».

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِنْهُ الْاَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۹۱)

«در حقیقت کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده‌اند» چه کفار اصلی باشند، چه مرتدان و از دین حق برگشتگان «هرچند

فراخنای زمین را پر از طلا کنند و آن را فدیة دهند» یعنی: هرچند در روز قیامت برای نجات خویش از عذاب دوزخ، به اندازه گنجایش روی زمین از طلا فدیة آورند «هرگز از هیچیک از آنان پذیرفته نمی‌شود، آنان را عذابی دردناک است و هیچ یاری دهنده‌ای نخواهند داشت» یعنی: هیچ کسی نیست که در روز قیامت از عذاب خداوند Ψ نجاتشان دهد. در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت مردی از اهل دوزخ آورده می‌شود، آنگاه حق تعالی به او می‌گوید: آیا از عذابم به اندازه گنجایش زمین از طلا فدیة می‌دهی؟، آن مرد می‌گوید: آری! پروردگار می‌فرماید: دروغ گفתי، کمتر از این را از تو خواستم؛ از تو در صلب پدرت آدم عهد گرفتم که به من چیزی را شریک نیاوری، ولی تو ابا ورزیدی». اما علت این که افعال نیک دنیوی کافر، در آخرت سودی به حالش ندارد، در این حدیث شریف بیان شده است: رسول خداص از عبدالله بن جدعان مورد پرسش قرار گرفتند - و او شخص مهمان نوازی بود، اسیران را بازخرید می‌کرد و آزاد می‌ساخت و مردم را اطعام می‌نمود - که آیا اعمال خیر دنیوی وی برایش در آخرت سودی دربر دارد؟ آن حضرت ص فرمودند: «لا، انه لم یقل یوماً من الدهر: رب اغفر لی خطیئتی یوم الدین: نه! چیزی از آنها به حالش سودی ندارد زیرا او در طول زندگی خود حتی روزی از روزها هم نگفت: پروردگارا! خطاهای مرا در روز قیامت بیامرز».

با نگاهی به آیات (۸۹ - ۹۰)، ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال، کافران را در مجموع به سه گروه تقسیم کرده است:

۱ - آنان که صادقانه توبه کردند و آیه (۸۹) ناظر بر ایشان است.

۲ - آنان که توبه‌شان صحیح نبوده و آیه کریمه (۹۰) ناظر بر آنان است.

۳ - آنان که اصلاً توبه نکرده و بر کفر مرده‌اند، که آیه کریمه (۹۱) ناظر بر آنان است.

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ
(۹۲)

«هرگز به نیکوکاری نمی‌رسید» یعنی: هرگز به درجه «ابرار» که عبارت از ایمان راستین، شایستگی در عمل و قبول آن است نمی‌رسید و هرگز ثواب «بر» را که بهشت است در نمی‌یابید «تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید» یعنی: مگر آن که نفقه شما در راه خدا ﷻ - اعم از جهاد و غیر آن از طاعات - از آن اموالی باشد که آن را دوست دارید. در احادیث شریف آمده است که شماری از اصحاب ﷺ بعد از نزول این آیه کریمه نزد رسول خدا ص آمده و نفیست‌ترین اموالشان را پیشکش راه خدا ﷻ کردند. «و از هر چه انفاق کنید، قطعاً خدا بدان داناست» و بر آن پاداشتان می‌دهد.

كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۳)

«همه خوراکیها برای بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل بر خود حرام کرده بود» به قول جمهور مفسران، مراد از «اسرائیل» در اینجا یعقوب است، نه ملت اسرائیل زیرا «اسرائیل»، لقب یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم است. نقل است که یعقوب گوشت و شیر شتر را بر خود حرام کرده بود، به قولی دیگر: او هر گوشت دارای رگ و پي‌اي را بر خود حرام کرده بود. ابن عباس - به استناد فرموده رسول خدا ص در پاسخ به سؤال یهودیان از آن حضرت ص در باره علت این تحریم - می‌گوید: «یعقوب بیماری عرق‌النساء (سیاتیک) داشت، پس برای خدا Ψ نذر کرد که اگر از این بیماری شفایش بخشد، رگ‌وپي (عرق) و گوشت هر حیوانی را که دارای رگ و پي باشد، نمی‌خورد و حق تعالی شفایش بخشید، بعداً فرزندانش نیز از سنت وی پیروی کردند. لذا این تحریم مربوط به قبل از نزول تورات است، و تمام خوراکی‌ها در تورات حلال بود. «بگو: اگر راست می‌گویید» و سخن مرا باور ندارید «تورات را بیاورید و آن را بخوانید» تا راستی و درستی آنچه را که قرآن از این داستان برای شما بیان کرده است، دریابید زیرا تورات بر آنچه گفتم، ناطق است. نقل است که پیامبر ماص نیز، عسل یا خادمشان ماریه را بر خود حرام کردند، اما خداوند Ψ ایشان را در این امر تأیید نکرد و آیه (۱) از سوره «تحریم» را در این

ارتباط نازل فرمود - که تفسیر آن خواهد آمد.

فقها در این مسئله که اگر کسی چیز مباحی را بر خود حرام ساخت، بر وی کفاره لازم می‌شود یا خیر؟ بر دو رأی اند؛ در مذهب احناف بر وی کفاره لازم می‌شود و در مذهب شافعی بروی کفاره لازم نمی‌شود.

فَمَنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۴)

«پس کسانی که بعد از این» یعنی: بعد از آوردن تورات و تلاوت آن، یا بعد از این تحدی و هم‌اوردن طلبی با آنان در خصوص آنچه که در کتاب خودشان آمده است؛ «بر خدا دروغ بندند، آنان خود ستمکارانند» زیرا کسی که به دآوری کتاب خودش و آنچه که اعتقاد شرعی درست خویش می‌شناسد، فرا خوانده شود و باز هم بعد از آن جدل‌کنان بر خدای سبحان دروغ بریندد، هیچ‌کس از وی ستمکارتر نیست.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۹۵)

«بگو» ای پیامبر به یهودیان «خداوند راست گفت. پس از کیش ابراهیم که حنیف بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید» یعنی: مادام که صدق رسالت من با تمام وضوح و درخشش بر شما روشن شده، از آیین اسلام که من بر آن هستم پیروی کنید. حنیف: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ (۹۶)

مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: مسلمانان و یهودیان بر سر کعبه

و بیت‌المقدس به همدیگر فخر می‌ورزیدند؛ یهودیان می‌گفتند که بیت‌المقدس از کعبه برتر است، بدان جهت که محل هجرت انبیا^ﷺ می‌باشد و در سرزمین مقدس قرار دارد. و مسلمانان می‌گفتند: بلکه کعبه برتر است، همان بود که نازل شد: **«درحقیقت اولین خانه‌ای که برای مردم نهاده شده»** به منظور عبادت حق تعالی در زمین **«همان است که در بکه است»** یعنی: خانه کعبه است، که بنیان‌گذار آن ابراهیم[ؑ] بود **«و مبارك»** است. برکت کعبه؛ بسیاری خیر آن برای کسی است که در آن مقیم می‌شود، یا قصد زیارت آن را می‌کند، به جهت بسیاری نعمتها و خیراتی که از همه جا به سوی مکه سرازیر می‌شود و به سبب ثواب مضاعفی که در آن نصیب مؤمنان می‌گردد **«و هدایتی است برای جهانیان»** چه بسا به این سبب که توحید باری تعالی در آن برپا می‌گردد، در مشاعر مقدسه ذکر وی بسیار می‌شود و سنت خلیلین (ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام) در آن احیا می‌گردد.

خداوند متعال با توصیف کعبه به عنوان اولین پرستشگاه؛ بر افضلیت آن نسبت به اماکن عبادی دیگر تأکید می‌گذارد. در حدیث شریف به روایت ابوذر[ؓ] از رسول‌خدا ص آمده است: **«اولین مسجدی که در روی زمین بنا شد، مسجد الحرام و دومین آن مسجد الاقصی بود، که به فاصله چهل سال از بنای کعبه بنا گردید»**. **«بکه»** همان مکه است. به قولی: وجه تسمیه آن به بکه این است که ستمگران را بر آن دسترسی نیست و اگر به آن قصد تجاوز داشته باشند، مکه گردنهایشان

رامی‌شکند. یا سبب این نامگذاری، ازدحام مردم در آن است، به طوری که زنان در نماز، به سبب کثرت ازدحام، پیش روی مردان قرار می‌گیرند. ابن‌کثیر می‌گوید: «برای مکه نام‌های بسیاری را یاد کرده‌اند، چون مکه، بکه، بیت‌العتیق، بیت‌الحرام، بلد‌الامین، ام‌القری، قادس، مقدسه، حاطمه، رأس، بنیه، بلده و کعبه».

**فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ
مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (۹۷)**

«در آن نشانه‌هایی روشن است» که از جمله این نشانه‌ها؛ «مقام ابراهیم است» و آن صخره‌ای است که ابراهیم^۱ در هنگام بنای کعبه بر آن می‌ایستاد و نقش پاهای وی در آن صخره به‌طور برجسته نمایان است. و حق تعالی به ما دستور داده که آن را نمازگاه خویش قرار دهیم^۲. آری! این سنگ از نشانه‌های روشن الهی است، چرا که نیکی‌ها در آن مقام دو برابر می‌شود و پرنده از فراز آن نمی‌تواند پرواز کند «و» از جمله نشانه‌های روشن الهی در کعبه این است که «هر که در آن درآید، در امان است» یعنی: هر که از دشمنی یا چیزی بیمناک باشد و به بیت‌الحرام درآید، از همه ترسها ایمن می‌گردد و بر مردم واجب است که متعرض او نشوند؛ هر چند خونی را ریخته باشد، یا مالی را گرفته باشد، تا آن که از حرم خارج شود، ولی هر کس در داخل حرم مرتکب

قادس: پاک‌کننده از گناهان.
نگاه، سوره «بقره/۱۲۵».

جرمي شد، دستگیر مي‌شود و جزا بر او اقامه مي‌گردد زيرا خود او بوده که هتك حرمت حرم را آغاز کرده است و بنا براین، مشمول این حکم خداوند متعال قرار گرفته که مي‌فرماید: **(وَالْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ)** (وهتك حرمتها قصاص دارد) (البقرة ۱۹۴). از جمله نشانه‌هاي روشن در مکه، وجود صفا و مروه و مني و عرفه و دیگر مشاعر مقدس است و از آن جمله، نابودشدن کساني از جباران است که قصد تجاوز به حریم آن را بکنند.

«و براي الله است بر عهده مردمان حج خانه کعبه» این تأکیدی بر حق باري تعالی و بزرگداشتي از حرمت خانه کعبه است «براي کسي که توانايي رفتن به آن را دارد» تقدیر آن چنین مي‌شود: کسي راهي حج خانه کعبه بشود که استطاعت رفتن به آن را دارد، این استطاعت عبارت از: زاد و راحله، يعني توشه و اسباب سفر است «وهر که کفر ورزد» يعني: نشانه‌هاي روشن و فضایل کعبه را انکار نماید «يقینا خداوند از جهانيان بي‌نیاز است» و طاعات و عبادات بندگان اصلا به او نفعي نمي‌رساند، بلکه این خود بندگان هستند که با ادای این طاعات به کمال انساني خویش نایل‌مي‌گردند.

عکرمه در بیان سبب نزول: **(وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ)** مي‌گوید: چون آیه **(وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا . . .)** : (هر که جز اسلام ديني ديگر بجويد، هرگز از وي پذيرفته نمي‌شود) نازل شد، يهوديان گفتند: اکنون که چنین است، ما هم مسلمان هستيم! رسول خداص به آنان فرمودند: «خداي عزوجل حج خانه کعبه را بر مسلمانان فرض

گردانیده»، اما آنان در پاسخ گفتند: «ولي آن را بر ما فرض نگردانیده!»، لذا از انجام مناسك حج سر باز زدند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

بیان احکام:

۱ - امام ابوحنیفه بر آن است که اگر کشتن کسی در زمین حل به علت قصاص، ارتداد یا زنا واجب باشد و او به سرزمین حرم پناه برد، بر وی تعرض نمی‌شود، ولی نباید به او، جا، غذا و آب بدهند و با او خرید و فروش و معامله کنند تا به بیرون آمدن از سرزمین حرم ناگزیر گردد. اما امام مالک و امام شافعی می‌گویند: قصاص گرفتن در حرم از قاتل قتل عمد، جایز است.

۲ - حج در عمر يك بار فرض و تکرار آن در هر پنج سال يكبار سنت است.

۳ - امام ابوحنیفه، امام مالک و امام احمدبن حنبل برآنند که ادای حج در همان سال اولی که شخص مکلف واجد استطاعت و بقیه شرطهای ادای آن می‌شود، فرض است. ولی امام شافعی و محمدبن حسن شیبانی بر آنند که در ادای حج مبني بر مهلت (تراخي) است نه بر فوریت.

۴ - بنا به مذهب امام مالک، نیابت در حج جایز نیست، اما جمهور فقها آن را به جای کسی که فوت کرده و حج نکرده است و به جای بیماری که قادر به ادای حج نیست، جایز می‌دانند. لیکن مالکی‌ها حج را از ذمه بیمار زمین‌گیری که قدرت نگه داشتن خود را بر بالای مرکب ندارد، ساقط دانسته‌اند. در نزد آنان نیز، اجیرکردن شخص برای انجام

دادن حج به جاي كسي كه مرده است و قبل از مرگش به اين امر وصيت کرده، جايز است. ۵ - استطاعت حج منوط به داشتن توشه راه و وسيله نقلیه، به اضافه عدم وجود مانع بدني؛ چون بيماري، ترس از دشمن و عدم امنيت راه است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ (۹۸)
«بگو: اي اهل كتاب! چرا به آيات خدا كفر مي‌ورزید، درحالي‌كه خداوند شاهد و ناظر كردار شماست» و برآنچه مي‌كنيد آگاه است؟ پس آن‌گاه كه كلمه كفر را بر زبان مي‌آورید، يا افعالي را انجام مي‌دهيد كه كفر به دلايل حق و معجزات نبوت، يا كفر به آيات تورات است، او شما را مي‌بيند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن أَمَنَ تَبِعُونَهَا عِوَجًا وَأَنتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۹)

«بگو: اي اهل كتاب! چرا كسي را كه ايمان آورده است، از راه خدا باز مي‌داريد» پست‌وطنه‌ها مي‌چينيد، نيرنگها مي‌انديشيد و برنامه‌ها مي‌ريزيد تا در ميان مؤمنان، فتنه كفر و شرك را برپا سازيد و با همه توان تلاش مي‌كنيد تا ميان مردم و ايمان به حق تعالي حائل گرديد «و براي آن راه كجاي مي‌طلبيد» يعني: مي‌خواهيد تا با القاي اين شبهات و موهومات كه راه خدا Ψ ناهموار و ناهنجار است؛ اين راه را براي مردم كج و بي‌بهره از اعتدال و استقامت معرفي كنيد تا ادعاهاي باطلتان را تثبيت نماييد «با آن كه خود» به راستي آن

«گواهید» و میدانید که اسلام تنها دین مقبول و پذیرفته الهی است، چنانکه این حقیقت را از کتابهای نازل شده بر پیامبران خود دانسته‌اید، پس چرا علیه اسلام این همه کید و توطئه می‌چینید؟ «و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست» ولی شما را تا رسیدن موعد عذابتان مهلت می‌دهد و آن‌گاه مجازاتتان می‌کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۱۰۰)

ابن جریر طبری و ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان بر اساس پیوند همجواری و پیمانهای که در جاهلیت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس خدای عزوجل نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از فرقه‌ای از اهل کتاب فرمان برید» یعنی: اگر به دسایس و نیرنگ‌های آنان گوش فراداده و به سخنان آنان اعتماد کنید، شما را به سوی همان هدفی که خود دارند، سوق می‌دهند و آن این است که: «شما را پس از ایمانتان به کفر برمی‌گردانند».

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱)

«و چگونه کفر می‌ورزید» مراد این نیست که آن گروه از مسلمانان کافر شده‌اند، چرا که به صفت ایمان: (یا ایها الذین آمنوا) مخاطب گردیده‌اند، بلکه مراد این است که راه

دوستی با یهودیان، به کفر منتهی می‌شود. آری! چگونه به راهی می‌روید که سرانجام آن کفر است **«با آن که آیات الهی بر شما خوانده می‌شود»** پس بر شماست که این آیات را بخوانید و به آنها چنگ زنید تا از اهداف توطئه آمیزی که یهودیان در قبال شما دارند، آگاه شوید **«و رسول خدا در میان شماست»** پس به او رجوع نمایید و قضایا را به او ارجاع دهید، که در این صورت قطعاً نیرنگ یهودیان بی‌اثر می‌شود. البته رجوع به شخص پیامبرص در حال حیات ایشان بود، اما بعد از درگذشت ایشان؛ آثار و نشانه‌ها و سیرت ایشان و قرآنی را که از جانب حق تعالی آورده‌اند و سنت ایشان، همگی در میان ما باقی است و علمای امت هم این منابع و معارف را می‌شناسند، پس چنان است که رسول خداص برای همیشه در میان ما هستند، به شرط آن که به آستان سنت و سیرتشان رجوع کرده و بدانها تمسک جوییم تا از دسایس و فتنه‌های کفار اهل کتاب و غیر آنان در امان مانیم **«و هر کس به خداوند پناه برد، به راه راست هدایت شده است»** بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را به پناه بردن به خود و ترک اعتماد و گرایش به دشمنانش ارشاد می‌کند تا راه هدایت به رویشان هموار شود و از گمراهی‌ای که از سوی دشمنان برایشان برنامه ریزی شده است، رهایی یابند.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول این آیات از زید بن اسلم روایت کرده است که فرمود: شاسبن قیس یهودی پیرمردی بسیار عقده‌ای و

کینه‌توز علیه مسلمانان بود، روزی نامبرده از برابر مجلس اوس و خزرج که با هم گرم گفت‌وگو بودند گذشت، پس محبت و الفت و صفایی را که از آنان دید، او را سخت برآشفته ساخت و روزگار جاهلیت را به یاد آورد که اوس و خزرج با هم درگیر جنگی طولانی و دشمنی‌های دراز دامنی بودند. در این اثنا جوانی از یهودیان را که با وی بود، دستور داد که برود و با آنان بنشیند و روز «بعثت» را که در آن میان اوس و خزرج جنگی سخت شعله‌ور شده بود به خاطرشان بیاورد. جوان یهودی چنین کرد. پس احساسات دوران جاهلیت در میان آنان برانگیخته شد و مشاجره آغاز گشت و کارچنان بالا گرفت که به میدان جنگ و سلاح کشید. رسول خداص که از ماجرا آگاه شدند، به سویشان شتافته و خطاب به آنان فرمودند: آیا درحالی که من در میان شما هستم، داعیه جاهلیت را سر داده‌اید؟ آنگاه در این باره، خطاب‌های موجز و بلیغ ایراد کردند که بر اثر آن مسلمانان به خود آمدند و دانستند که این انگیزه، بر اثر وسوسه شیطان و مکر دشمنانشان بوده است. آنگاه همدیگر را به گرمی در آغوش گرفته و به آیین مهر و صفا بازگشتند. و خداوند متعال این آیات را نازل نمود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۲)
«ای مؤمنان! از خداوند – چنان‌که سزاوار پروای اوست – پروا کنید» یعنی: از حق تعالی چنان پروا کنید که سزاوار الوهیت

اوست. تقوایی اینگونه، عبارت است از این که: بنده اموری را که انجام دادن آنها بر وی لازم است، انجام داده و اموری را که ترک کردن آنها بر وی لازم است، ترک کند و در این جهت، نهایت سعی و کوشش خویش را به خرج دهد «و جز در حال مسلمانی نمیرید» یعنی: برحالی جز حال اسلام قرار نداشته باشید تا چون مرگ شما در رسد - و چه بسا که ناگهانی آید - درحالی بر شما آید که مسلمان باشید. ابن مسعودؓ در تفسیر: (حق تقاته) میگوید: «حق تقوی این است که خدای سبحان مورد اطاعت قرار گرفته و از او نافرمانی نشود، یاد کرده شود و فراموش نگردد و مورد شکر و سپاس قرار گیرد نه کفران و ناسپاسی». ابن عباسؓ میگوید: «معنای (حق تقاته) این است که: حق تعالی حتی به مدت يك چشم برهم زدن هم، مورد نافرمانی قرار نگیرد».

مفسران میگویند: چون این آیه کریمه نازل شد، به کار بستن این تکلیف بر اصحابؓ دشوار آمد، پس گفتند: یا رسول الله! چه کسی توان این چنین تقوایی را دارد؟! همان بود که آیه: (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ) (تا آنجا که می‌توانید تقوای الهی را پیشه کنید) «التغابن: ۱۶» نازل شد و آیه مورد بحث ما را منسوخ گردانید. بعضی گفته‌اند: معنی این است که از خدا آنچنان تقوی کنید که سزاوار تقوای اوست تا آنجا که می‌توانید. پس بنابراین معنی، آیه کریمه منسوخ نیست.

**وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً
فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ
فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۰۳)**

«و همگي به حبل الله چنگ زنيده و پراکنده نشويد» حبل الله: عهد خدا، يا دين وي، يا قرآن، يا اسلام است و همه اينها در معني با هم مترادفند. پس خدای سبحان مؤمنان را به چنگزدن جمعي به ريسمان اسلام، يا قرآن دستور داده و ايشان را از پراکندي اي که ناشي از اختلاف در دين است، نهي مي نمايد. البته اختلافي که از آن نهي شده است، اختلاف در اصول دين و حاکم ساختن هواها و اميال نفساني و منافع شخصي است، اما اختلاف اجتهادي در فروع دين، نکوهش نگريده بلکه پسنديده و ستوده است و از نشانه هاي آسانگيري شريعت خدای منان مي باشد – چنان که اين حقيقت از نصوص قرآني و احاديث نبوي برمي آيد. «و نعمت خدا را بر خود ياد کنيد، آن گاه که دشمنان همديگر بوديد» و همديگر را مي کشتيد و غارت و چپاول مي کرديد، پس به سبب اين نعمت؛ همگي با هم برادر شديد. چنان که قبل از اسلام، قبائل اوس و خزرج در يثرب، درگير جنگ خانگي خونيني بودند، ولي به نعمت اسلام، با هم يار و برادر شدند: «پس مي اندهايشما الفت انداخت تا به نعمت او برادران هم شديد. و بر لبه پرتگاه آتش بوديد» به سبب کفري که در آن قرار داشتيد «و او شما را از آن» با اسلام «رهانيد» يعني: شما بر لبه گودال دوزخ بوديد زيرا هر کس از شما که مي مرد به دوزخ مي افتاد، پس حق تعالي

حضرت محمدص را فرستاد و به وسیله ایشان، شما را از این پرتگاه رهانید. در حدیث شریف آمده است: «کتاب خدا Ψ ریسمان الهی است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است». «این‌گونه خداوند آیات خود را برای شما به روشنی بیان می‌دارد تا هدایت شوید».

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۰۴)

«و باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند» یعنی: باید گروهی از شما به فریضه امر و نهی و دعوت اسلامی قیام کنند و با تعلیم و موعظه و ارشاد و با سلطه و قدرت و حکومت، مردم را به سوی آنچه که سود دنیا و آخرتشان در آن است، فراخوانند و دستور دهند. به قولی مراد این است: همگی شما باید امتی باشید که دعوت الی‌الله و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید. ولی قول اول صحیح‌تر است زیرا «من» در آیه کریمه مفید بعضیت است، لذا امر به معروف و نهی از منکر فرض کفایه می‌باشد که انجام آن بر فرد فرد امت، فرض عین نیست و اجرای آن سزاوار شأن هر کسی هم نیست. ابن‌کثیر از ابوجعفر باقر نقل می‌کند که رسول خداص این آیه کریمه را خواندند و سپس در این حدیث شریف فرمودند: «الخير اتباع القرآن وسنتي: خير؛ در پیروی قرآن و سنت من است» «و» باید از شما گروهی باشند که «به کار پسندیده امر و از کار ناپسند منع کنند» به دست، یا به زبان. باید دانست که امر به معروف و

نهي از منكر در نزد جمهور فقها، از فرايض كفائي اسلام است كه اگر اهل علم - يعني آنان كه مي‌دانند معروف چيست تا به آن امر كنند و منكر چيست تا از آن نهي كنند - به آن قيام كنند، فرضيت آن از ديگران ساقط مي‌گردد و در غير آن، فرضيت آن بر ذمه هر فرد مسلماني باقي مي‌ماند، همان گونه كه عموميت اين فريضه، از آيه (۱۱۰) نيز برمي‌آيد.

آري! امر به معروف و نهي از منكر از بزرگترين واجبات شريعت مطهر اسلام و اصلي مهم از اصول آن مي‌باشد زيرا با اين واجب بزرگ است كه نظام اسلامي كامل مي‌شود، بدان جهت كه گاهي بعضي از پيروان دين حق، به سبب جهل و ناآگاهي، يا به انگيزه پيروي از هواها و خواهشهاي نفس، از دين خویش منحرف مي‌شوند، يا از اداي تكاليف و مسئوليتهاي خویش شانه خالي مي‌كنند، يا به يكديگر ظلم مي‌كنند، پس اگر كسي نباشد كه راه را روشن، جاده را نشانه‌گذاري، گمراه را راهنموني، مقصر را موعظه و ظالم را بر سر جاي خود بنشانند، بدون شك انحرافات بزرگ و بسياري در جامعه پديد مي‌آيد، هم بدین جهت است كه حق تعالي ما را از دچار شدن به سرنوشت و عاقبتي همانند سرنوشت و عاقبت بني اسراييل برحذر مي‌دارد، آنجا كه آنان را به علت فرو گذاشتن فريضه امر به معروف و نهي از منكر، لعنت مي‌نمايد: (بني اسراييل مورد لعنت قرار گرفتند؛ چرا كه سرکشي کردند و از حد درگذشتند، آنان يكديگر را از منكري

که مرتکب می‌شدند نهي نمی‌کردند، چه بد است کار و کردارشان) «مأثده/۷۹». «و آن گروه» یعنی: گروهی که به فریضه امر به معروف و نهي از منکر قیام کردند «ایشانند رستگاران» یعنی: ایشانند اختصاص یافتگان به فلاح و رستگاری. در حدیث شریف آمده است: «من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده، فان لم یستطع فبلسانه، فان لم یستطع فبقلبه، وذلك أضعف الايمان: هرکس از شما منکری را دید، باید آن را به دست خود تغییر دهد، اگر نتوانست به زبان خود و اگر نتوانست به قلب خود و این ضعیفترین پایه ایمان است».

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۵)

«و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و با هم اختلاف کردند» آنان یهود و نصاری هستند که خدای متعال از پراکندگی و اختلاف در آنچه که به آنان نازل شده بود، نهيشان کرد ولی آنها سرپیچیدند و اختلاف پیشه کردند؛ «پس از آن که بینات برایشان آمد» بینات: آیات روشنی است که تبیین‌کننده حق و موجب عدم اختلاف است. بعضی گفته‌اند: آنان که پراکنده شدند، بدعت‌گذاران از امت اسلام و فرقه‌هایی‌اند که خود را از جماعت عظیم امت جدا نموده و با آنچه که از ضروریات و بنیادهای دین است، مخالفت می‌ورزند «و برایشان عذاب بزرگ است». در حدیث شریف آمده است: «یهود به هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و نصاری همچنان، اما امت من به هفتاد و سه فرقه

تقسیم می‌شوند». در روایتی دیگر اضافه شده است: «همه آنها در آتشاند مگر یک گروه، اصحاب پرسیدند؛ آن گروه کیست یا رسول الله؟ فرمودند: آنان که رهرو راه من و اصحاب من اند».

**يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ
إِيمَانِكُمْ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶)**

آری! برایشان در روز قیامت عذابی سهمگین است؛ «روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه شود» یعنی: هنگامی که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند، چهره‌های مؤمنان سپید و چهره‌های کفار سیاه است «اما سیاه‌رویان» به آنان گفته می‌شود: «آیا بعد از ایمانتان کافر شدید؟ پس به سزای آن که کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید» سیاه‌رویان بنا بر قولی: اهل کتاب، به قولی: مرتدان، به قولی: منافقان و به قولی دیگر: مبتدعان اند.

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷)

«و اما سپیدرویان همواره در رحمت خدا» یعنی: در بهشت و سرای کرامت وی «جاویدانند».

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۸)

«اینها آیات خداست که آن را به حق بر تو می‌خوانیم» یعنی: ای محمدص! درحالی این آیات و حجت‌های روشن خویش را بر تو می‌خوانیم که این آیات، باحق – که همان عدل و راستی است – درهم تنیده است «و

خداوند هیچ ستمی بر جهانیان نمی‌خواهد» با عذاب کردن آنان، مگر آن که خود مستحق عذاب باشند. لذا حق تعالی حاکم و داور عادل است که ستم نمی‌کند زیرا او به همه چیز دانا و تواناست و با داشتن این اوصاف، هیچ نیازی به آن ندارد که به کسی از خلقش ستم کند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹)

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست» پس در آن هر گونه که خواهد و به هر نحوی که اراده کند، تصرف می‌کند «و کارها همه به سوی خدا بازگردانده می‌شود» هم از این رو است که خدای عزوجل از ظلم بی‌نیاز است، چراکه تمام آنچه در آسمانها و زمین است، در قبضه اوست و او مرجع همه امورات است.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلَ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰)

«شما» امت اسلام «بهترین امتی هستید» یعنی: در علم خدا Ψ «که برای مردم بیرون آورده شده است» یعنی: پدید آورده شده است. به قولی معنی این است: شما بهترین امت هستید؛ از آنجا که ایمان آورده‌اید. این آیه دلیل بر آن است که امت اسلام علی‌الاطلاق بهترین امتهاست و این بهترین بودن، در بین اول این امت و آخر آن مشترک می‌باشد، هر چند که اصحاب Ψ ، در مجموعه امت بهترین آنان‌اند. به قولی دیگر معنی

این است: شما سودمندترین مردم برای مردم هستید. آری! این بهتر و سودمندتر بودن شما به خاطر آن است که: **«به معروف امر می‌کنید و از منکر نهی می‌نمایید و به خدا ایمان دارید»** یعنی: بهترین امت هستید تا آن‌گاه که بر این اوصاف متصف و به این شیوه از عقیده و عمل رهرو باشید، پس چون ایمان به خدا Ψ ، امر به معروف و نهی از منکر را کنار گذاشتید، این بهترین بودن از شما سلب شده و همراه با آن، عزت و اعتبار و غلبه شما هم از بین می‌رود.

دلیل این که امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان مقدم ذکر شد، این است که ذکر این خصلت، به برتری مسلمانان بر غیر آنان دلالت‌کننده‌تر است، بدان جهت که غیر مسلمانان نیز ادعای ایمان را دارند، هر چند که از حقیقت ایمان دورگشته‌اند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق آمده است که رسول خدا ص فرمودند: **«از امت من هفتاد هزار تن به من داده شدند که بدون حساب به بهشت داخل می‌شوند، چهره‌هایشان همچون ماه شب چهارده است، دل‌هایشان همه بر دل یک تن از ایشان، پس از خدای عزوجل افزون بر آن طلب کردم و در نتیجه او مرا با هریک از آنان، هفتاد هزار تن افزون داد»**. همچنین در حدیث شریف آمده است: **«أهل الجنة عشرون ومائة صف، هذه الأمة من ذلك ثمانون صفاً: اهل بهشت صد و بیست صف اند و این امت هشتاد صف از ایشان را تشکیل می‌دهند»**.

«و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند»
 یعنی: اگر یهود به خدا Ψ و پیامبران و کتابهایشان ایمانی همچون ایمان مسلمین آورده بودند «قطعاً برایشان بهتر بود» ولی آنها چنین نکردند، پس چه کردند؟ «برخی از آنان مؤمن اند» یعنی: همان کسانی که به رسول خدا ص ایمان آوردند «ولی بیشترشان فاسق اند» یعنی: از راه حق خارج، در باطل خویش سرگردان و تکذیب کننده رسول خدا ص هستند.

عکرمه و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه کریمه درباره ابن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و سالم برده آزاد شده ابو حذیفه نازل شد، بدان جهت که مالک بن صیف و وهب بن یهوذای یهودی به این گروه از اصحاب Ψ گفتند: دین ما بهتر از دینی است که شما ما را به آن دعوت می کنید و ما از شما برتر و نیکوتریم! پس خداوند Ψ این آیه کریمه را نازل کرد.

لَنْ يَضُرُّوَكُمْ إِلَّا أَدَىٰ وَإِنْ يُقَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوْكُمْ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ (۱۱۱)

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: رؤسای یهود در صد آزار و اذیت کسانی از میانشان که ایمان آورده بودند - چون عبدالله بن سلام و همراهان وی - برآمدند، پس خداوند Ψ نازل فرمود: «هرگز زیان نرسانند به شما جز اندک آزاری» یعنی: هرگز نمی توانند هیچ نوعی از انواع زیان را به شما برسانند، مگر نوعی از اذیت و آزار را که عبارت از دروغ بستن و تحریف و

بهتان است، اما بر وارد ساختن زیانی که در حقیقت زیان باشد - چون جنگ و غارت و امثال آن - قادر نیستند «و اگر با شما بجنگند، به شما پشت می‌کنند» یعنی: شکست می‌خورند و قادر به مقاومت در برابر شما نیستند، چه رسد به این که بتوانند به شما زیانی برسانند «سپس نصرت داده نمی‌شوند» بلکه کارشان همچنان پیوسته زار است. پس شما مسلمانان باید این اوصاف سه‌گانه: «امر به معروف، نهي از منکر و ایمان به خدا» را پیوسته حفظ کنید تا این امتیاز و برتری برای شما باقی بماند و در غیر آن، ورق به زیان شما برخواهد گشت. یادآور می‌شویم که مژده شکست یهود در برابر سلف صالح ما - به عنوان اخبار از غیب - تحقق یافت زیرا یهودیان مدینه با همه طوایف خود شکست خوردند و از جزیره العرب محو شدند.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقْفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲)

«هر کجا یافته شوند» یعنی: در هر جایی که یهودیان باشند و آنان را بیابید «برآنان خواری زده شد» یعنی: یهود را هرکجا ذلت و خواری در احاطه گرفته «مگر به عهده از سوی خدا» یعنی: فقط عقد ذمه و قبول جزیه و گردن نهادن آنها به کتاب خدا Ψ است که به آنان پناه می‌دهد «و مگر به عهده از مردمان» یعنی: زنهار و امان مسلمین، یا یاری و پشتیبانی کسان دیگری غیر از

مسلمین است که برای آنان مجالی فراهم می‌کند «و به خشمی از خدا گرفتار آمدند» یعنی: خشمی از سوی خدا Ψ که سزاوار آن هستند، دامگیرشان شد «و مهر بینوایی بر آنان زده شد» یعنی: فقر و مسکنت و خشم و ذلت از تمام جوانب بر آنان احاطه کرد و گرفتار فقر و ذلتی بی‌پایان، یا احساس آن در ضمیر و شعور و روان خود هستند «این» زدن مهر ذلت و بینوایی و فقر بر آنان و گرفتار شدنشان به خشم الهی «بدان سبب است که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند و این به سزای آن است که نافرمانی کردند و از حد درگذشتند».

باید دانست که فقر و مسکنت ابدی یهودیان، ربطی به مال و دارایی آنها ندارد، چه این فقر و ذلت در اعماق روان آنها ریشه دار است، لذا آنها همیشه احساس فقر می‌کنند، حتی اگر مالک تمام گنجینه‌های دنیا هم باشند^۱.

بعد از نزول این آیه کریمه، همه موارد یاد شده بر یهودیان و اهل کتاب واقع شد و هیچ معرکه‌ای میان مسلمین و اهل کتاب روی نداد، مگر این که خداوند Ψ در آن پیروزی را به نام مسلمین رقم زد تا آن‌گاه که به دین و شریعت خویش پایبند بودند، ولی چون از دین خویش فاصله گرفتند، ورق به زیان آنها برگشت.

^۱ رجوع کنید به تفسیر المنیر، ۱/۱۷۴.

لِيُسُوا سِوَاءَ مَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتَّبِعُونَ آيَاتِ اللَّهِ أَنْاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳)

«آنان یکسان نیستند» یعنی: اهل کتاب برحال ذلت باری که بیان شد، یکسان و همانند نیستند، بلکه «از میان اهل کتاب گروهی درست‌کردار» و به ضوابط امر و شرع الهی، برابر و مستقیم «اند که آیات الهی را در اوقات شب می‌خوانند» یعنی: آیات قرآن را در نماز شب (تهجد) و در ساعات مختلف شب می‌خوانند «و سربه سجده می‌نهند» درحالی‌که نماز می‌خوانند. تعبیر از نماز به سجده، برای آن است که سجده نمونه خضوع و تذلل بنده در بارگاه الهی است. ابن‌کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «مشهور در نزد بسیاری از مفسران این است که این آیات درباره آن عده از دانشمندان اهل کتاب نازل شد که ایمان آوردند؛ چون عبدالله بن سلام، اسد بن عبید، ثعلبه بن سعیه و غیر ایشان».

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴)

این گروه از اهل کتاب: «به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به معروف امر و از منکر نهی می‌کنند» به مفهوم عام این واجب دینی. ولی بعضی برآنند که مراد از امر به معروف در اینجا؛ امرشان به پیروی از پیامبرص و نهی‌شان از مخالفت با آن حضرتص است «و در کارهای خیر شتاب می‌کنند» و تنبلی و کاهلی نمی‌ورزند زیرا ارزش ثواب کارهای خیر را می‌شناسند «و آنان از

شایستگان اند» یعنی: با شایستگانند که همانا صحابه Ψ می‌باشند. پس بنابر تعریفی که از این گروه ارائه شد، این مجموعه از اهل کتاب نیز در زمره بهترین امتی هستند که برای مردم پدیدآورده شده است، یعنی همان امت اسلام که ذکرش گذشت.

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)

«و هر کار خیری که انجام دهند» هر چه باشد. و به قرائت: (تفعلوا) معنی این است: هر کار خیری که شما امت اسلام انجام دهید «هرگز درباره آن ناسپاسی‌نبینند» یعنی: بدون ثواب و پاداش نخواهند ماند، بلکه ثواب آن به ایشان داده می‌شود «و خداوند به تقواییشان داناست» پس هرگز پاداش آنان نزد وی ضایع نمی‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶)

چون خداوند Ψ از مؤمنان اهل کتاب یاد کرد، در این آیه کریمه از کفارشان نیز سخن می‌گوید: «کسانی که کفر ورزیدند» به قولی: مراد از آنان بنی قریظه و بنی‌نضیر از یهودند «هرگز اموالشان و اولادشان چیزی را» از هزیمت و عذاب و بدفرجامی‌ای که خداوند Ψ می‌خواهد تا آنان را در آن درافکند؛ «از آنان دفع نمی‌کند». اولاد را مخصوصاً یاد کرد زیرا اولاد محبوبترین نزدیکیان به انسان و امیدانگیزترین پایگاه اتکای وی برای دفع بلاها و سختی‌ها هستند

«و آنان اهل آتشاند و در آن جاودانه خواهند بود».

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷)

آن‌گاه خداوند متعال در بیان عدم کارایی اموالشان که آن را در دشمنی با خدا Ψ و رسولش و نبرد علیه اسلام مصرف می‌کنند، می‌فرماید: «مثل آنچه آنان در زندگانی این دنیا خرج می‌کنند» یعنی: صفت این اموالشان در عدم سود و ثمردهی و ناکارایی خود «همانند بادی است که در آن سرمای سوزانی است» صر: سرمای سخت و سوزان است «که به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده‌اند، بوزد و آن را نابود سازد» پس صاحبان آن کشتزار بعد از همه امیدهایی که به سود و ثمر آن بسته بودند، هیچ بهره‌ای از آن نمی‌گیرند و به علاوه، اموالی را هم که صرف این زراعت کرده بودند، نیز از دستشان می‌رود، همچنین‌اند کفار که از این کشت بی‌ثمر خود طرفی نمی‌بندند. بعضی گفته‌اند: این مثلی است برای آن کارهای خیری که کفار با اموال خود در حال کفر انجام می‌دهند و در روز قیامت متوجه می‌شوند که ثمره آن به‌کلی نابود شده است «و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشان ستم کرده‌اند» هنگامی‌که اموال خویش را در ستیزه جویی با خداوندی که هرگز مغلوب نمی‌شود، نابود کردند. آری! همانند این باد سوزان که کشت آن قوم ستمگر را پاک از بین برد، اینان نیز اموالشان را صرف کردند، اما باد

سوزان شرك، تلاشها و تكاپوها و سرمایه‌گذاریهایی باطلشان را نابود كرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۱۱۸)

ابن جریر طبری و ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس روایت کرده اند که فرمود: مردانی از مسلمانان به اساس پیوند همجواری و پیمانهای که در جاهلیت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه ای داشتند، پس خدای عزوجل نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از غیر خودتان» یعنی: از غیر مسلمین که کفار و منافقانند، «بپانان نگیرید» بپانان شخص: یاران خصوصی و همدل و همراز وی اند که در بطن امور وی قرار دارند و او آنها را از رازها و امور خصوصی خود آگاه می‌سازد. آری! از آنان دوست و همراز نگیرید زیرا آنان «از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند» و به هر آنچه که کار را بر شما خراب سازد، متوسل می‌گردند. خیال: فساد در فعل و جسم و عقل است «و به رنج و محنت افتادن شما را دوست دارند» یعنی: آرزو دارند تا در آنچه که مایه درد و رنج و سختی و زیان است، درافتید «بغضاء از لحن و سخنان آشکار شده است» بغضاء: شدت بغض است، که این در سخنانشان هویدا است، پس از شدت حسد بر خود می‌پیچند و زبانهایشان از سر ضمیرشان خبر داده است، لذا تقیه را کنار گذاشته و صراحتاً به تزکیب روی آورده اند و

سرانجام، خبث و پليدي نهاد و اندرونيشان از آنچه از زبانهايشان مي‌لغزد، كاملا برملا شده است «و آنچه سينه‌هايشان نهان مي‌دارد، بزرگتر است» به طوري كه اين لغزشهاي زباني، در مقايسه با آنچه كه در سينه‌هاي پراز كينه‌شان عليه دين و دعوت و امت نهان مي‌دارند، بسيار اندك است؛ پس اي مؤمنان! «در حقيقت ما نشانه‌ها را براي شما بيان کرده‌ايم، اگر تعقل كنيد» لذا بايد دشمنانتان را بشناسيد و دوست و دشمن را از يكديگر تمميز و تشخيص دهيد.

**هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا
أَمْنَا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
بِدَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹)**

«هان» اي حاميان كساني كه از آنان براي خود دوست و همراز نهاني گرفته‌ايد؛ بدانيد كه فقط «شماييد كه آنان را دوست داريد، ولي آنان شما را دوست ندارند» از آنجا كه غيظ و حسد در سينه‌هايشان عليه شما آكنده شده و استحكام يافته است «و شما به همه كتابها ايمان داريد» و از جمله كتاب آنان، پس شما را چه شده است كه درحالي آنان را به دوستي مي‌گيريد كه به كتاب شما ايمان نمي‌آورند؟ «و چون با شما رودرو شوند، مي‌گويند» از روي نفاق و تقيه «ايمان آورديم. و چون خلوت كنند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را مي‌گزند» از روي حسرت و تأسف كه چرا از انتقام‌گرفتن از شما عاجزند «بگو: به غيظ خويش بميريد» يعني: قطعاً خداوند Ψ تمام‌كننده نعمت خويش

بر مؤمنان و پیروز کننده و به روی صحنه آورنده دین خویش است، پس اینک بر غیظ خود بیفزایید تا بر اثر آن دق مرگ شوید «که خداوند به راز درون سینه‌ها» یعنی: به همه خلجانهایی که بر سینه‌ها می‌گذرد و به همه اندیشه‌هایی که در نهانها شکل می‌گیرد «داناست» و از جمله بر آنچه که این گروه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند. مراد این آیه کریمه، منافقان اهل کتاب اند.

إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسُوهُمْ وَإِنْ تُصِيبُكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰)

«اگر به شما خیری برسد» از پیروزی، نعمت و فراوانی، یا نیرومندی و غیره، هرچند هم که اندک باشد «آنان را ناخشنود و ناراحت می‌کند؛ و اگر به شما بدی و ناخوشی‌ای برسد، از آن شاد می‌شوند» پس هرکس در چنین موضعی قرار داشته باشد، هرگز شایسته آن نیست که به دوستی و همدلی گرفته شود. باید دانست که در دو جمله: (**إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً**) ، و: (**وَإِنْ تُصِيبُكُمْ سَيِّئَةٌ**) ، تعبیر شگرف بلاغی قرآن به خوبی نمایان است زیرا تعبیر «مساس حسنه»، مفید آن است که این دشمنان نفاق پیشه، از رسیدن کمترین خیری به مسلمانان ناراحت می‌گردند و تعبیر «اصابه سیئه»، مفید آن است که تا زمانی مصیبت بر مسلمانان کاملاً فراگیر و همه‌جانبه نباشد و به اصطلاح، وارد به استخوانشان نرسد، خوشحال نمی‌شوند «و اگر صبر کنید» بر دشمنی آنان، یا بر دشواری‌های جنگ با آنان «و پرهیزگاری نمایید» از دوستی و مهرورزی به آنان

«نیرنگ آنان هیچ زیانی به شما نمی‌رساند» و اندیشه‌ها و حرکت‌های سوء آنان علیه شما و دینتان، کاملاً بی‌اثر است «یقیناً خداوند به آنچه می‌کنند، احاطه دارد» پس، بر اعمال و افکارشان آگاه و بر بی‌اثر ساختن توطئه‌هایشان تواناست.

علما در بیان احکام گفته‌اند: برای مسلمانان جایز نیست تا کفار - اعم از یهود، نصاری و مشرکان - را دوست همراز، مشاور و امین خویش قرار دهند، ولی جایز است که از آنها به عنوان کارگزار و کارمند در کارهای حکومتی‌ای که به مسائل حساس و محرمانه امت و رازهای سیاسی آنها مربوط نباشد، استفاده شود، چنانچه این روش در سیره خلفا دیده شده است. همچنین بنابراین آیات، گواهی‌دشمن علیه دشمنش صحت ندارد - که علمای مدینه و حجاز بر این نظراند، اما از امام ابوحنیفه جایز بودن آن روایت شده است.

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱)

آن‌گاه خداوند متعال به بیان داستان احد می‌پردازد، آزمونی که مؤمنان و منافقان را از یکدیگر متمایز گردانید و صابران پایدار در عرصه‌های سختی را نمایان ساخت. آری! سیاق قرآنی به ذکر جنگ با قریش در بدر و احد منتقل می‌شود تا یهودیان درس عبرت بگیرند و بدانند که اگر درگیر جنگ با مسلمانان شوند، چه فرجام بدی در انتظارشان خواهد بود. پس، در مجموع شصت

آیه کریمه - از آیه ۱۲۰ تا ۱۸۰ - پیرامون غزوه احد می باشد.

«و یاد کن زمانی را که بامدادان از پیش خانواده ات بیرون آمدی» یعنی: ای پیامبر! زمان بیرون آمدن از خانه ات را در صبحگاه روز شنبه، هفتم شوال سال سوم هجری به یاد آور، آن گاه که بیرون آمدی، «و مؤمنان را در مواضعی برای جنگیدن فرود می آوردی» یعنی: آنها را در سنگرها مستقر و آماده رویارویی با دشمن می کردی «و خداوند شنواست» سخنان مؤمنان را در مشاوره با تو «داناست» به همه نیتها و کردارهای بندگان.

إِذْ هَمَّتْ طَافِقَاتٍ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
(۱۲۲)

«آن گاه که دو طایفه از شما بر آن شدند که بزدلی کنند» این دو طایفه عبارت از: بنی سلمه از قبیله خزرج و بنی حارثه از قبیله اوس بودند که روز احد در دو جناح لشکر قرار داشتند، پس خواستند تا از همراهی با رسول اکرم ص در این غزوه منصرف گردند، اما خدای عزوجل دلهای مؤمنان را از تسلیم شدن به سستی و جبن حفظ کرد و بنابراین، بازنگشتند «و حال آن که خداوند یاورشان بود» هم بدین سبب، آنان را از سستی و ترسویی در پناه خود قرار داد و از میدان کارزار بازنگشتند، چنان که منافقان به رهبری عبدالله بن ابی بازگشتند «و مؤمنان باید تنها برخدا توکل کنند» نه بر غیر وی.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳)

«و یقیناً خداوند شما را در بدر یاری کرد در حالی که» به سبب کمی تعداد خویش «ناتوان بودید» تا بدانید که پیروزی از جانب حق تعالی است و به کثرت عده وعده وابسته نیست. این جمله مستأنف‌های است که برای پایدار ساختن مؤمنان در میدان معرکه ایراد شد تا این حقیقت را به یادشان آورد که پیروزی، نتیجه صبر و پایداری است «پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید» زیرا تقوی برانگیزاننده شکر و سپاس است.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴)

«آن‌گاه که به مؤمنان می‌گفتی» یعنی: ای پیامبر! به یاد آور هنگامی را که در روز بدر به مؤمنان می‌گفتی: «آیا شما را کفایت نمی‌کند که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرود آمده یاری کند؟» یعنی: بر اساس برداشت تو، مؤمنان این اندازه مدد از فرشتگان را ناکافی می‌پنداشتند.

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمِدِّنْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آفَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)

«بلی، اگر صبر کنید» بر شدت و سختی جنگ و پایداری ورزید در معرکه [و تقوا پیشه سازید] «وکافران بر شما با همین جوش و خروش خود بتازند» در موعدی که مقرر کرده اند «همان‌گاه پروردگارتان شما را با

پنج هزار فرشته نشاندار مدد می‌رساند»
یعنی: همان‌گاه که آنان بر سر شما فرود آیند، فرشتگان هم بی هیچ‌گونه تأخیری به میدان جنگ حاضر می‌شوند، درحالی‌که خود را با نشانه‌هایی نشاندار کرده‌اند. البته رسم کار در معرکه‌ها چنین بود و چنین هست که افراد شجاع و نترس، خود را با پیشانی‌بندی سرخ‌رنگ یا نشانه‌ای دیگری نشانده‌گذاری می‌کنند تا جایگاه و پایگاهشان در صف کارزار شناخته شود. روایت شده است که فرشتگان در روز بدر دستارهایی سفید، یا سرخ، یا سبز، یا زردرنگی بر سرهای خویش بسته بودند. به قولی: آنها بر اسبانی ابلق سوار بودند.

امام فخرالدین رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «اهل تفسیر و سیر اجماعاً برآن‌اند که فرشتگان در روز بدر با کافران به صورت عینی (فیزیکی) جنگیدند»، پس چنان نبود که امداد؛ امدادی معنوی باشد، آن گونه که صاحب تفسیر «المنار» می‌گوید. ابن عباس^ت می‌گوید: «فرشتگان در جنگ بدر عملاً شرکت کردند، اما در دیگر غزوات حضوری به شمار و مدد داشتند، ولی عملاً نمی‌جنگیدند».

**وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶)**

«و خدا آن را» یعنی: امداد با فرشتگان را «جز مژده‌ای برای شما قرار نداد» تا به وسیله آن به پیروزی خویش شادمان گردید «و تا دل‌هایتان به آن» یعنی: به رسیدن امداد فرشتگان «آرام گیرد، و» لیکن باید

بدانید که «پیروزی جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست» پس، بسیاری رزمندگان و امکانات جنگی - جز با یاری پروردگار و تأیید و توفیق وی - هیچ تأثیری در سرنوشت جنگ ندارد و اگر خدای عزوجل می‌خواست، بدون جنگی از سوی شما، به کار آنان پایان می‌داد و دین خود را نصرت می‌بخشید، ولی این جنگ را ترتیب داد و آن را برای شما به‌عنوان تکلیف شرعی مقرر گردانید تا ایمان و پایداری شما را بیازماید، چنان‌که می‌فرماید: **(وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ)** (و اگر خدا می‌خواست از آنان انتقام می‌کشید، ولی تا برخی از شما را به وسیله برخی دیگر بیازماید) «محمد/۴». پس، داستان مشارکت فرشتگان در این آیات (۱۲۴ - ۱۲۷)، به قول قوی و راجح، مربوط به غزوه بدر است نه غزوه احد، هرچند به قولی: مراد آیات، امداد مؤمنان در روز احد می‌باشد زیرا حق تعالی به ایشان وعده داد که اگر در احد پایداری ورزند، ایشان را به فرشتگان مدد می‌رساند، اما پایداری نکردند، لذا يك فرشته را هم به یاریشان نفرستاد، چه اگر به فرشتگان مدد می‌شدند، شکست نمی‌خوردند.

لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷)

«چنین کرد تا هلاک کند بخشی از کافران را» یعنی: شما را در بدر پیروز ساخت تا طایفه‌ای از کفار را نابود سازد و آنان کسانی بودند که در روز بدر کشته شدند «یا آنان را خوار سازد» او یکبتهم: یا

اندوهگین‌شان ساخته، دایره را بر آنان تنگ گرداند و جلو تکبر و سرمستی آنها را گرفته خوار و تارومارشان کند «تا نومی‌دانه بازگردند» بی‌آن که به هدف و مرام خود دست یافته باشند. یادآور می‌شویم که غزوه بدر در روز جمعه، هفدهم رمضان المبارک سال دوم هجری اتفاق افتاد.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸)

ابن‌عمر τ در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: رسول خداص مشرکان را نفرین کرده و در نفرین خود مردانی از آنان را به اسم یاد می‌کردند، همان بود که حق تعالی نازل فرمود: «اختیار این کار با تو نیست» یعنی: خداوند Ψ اختیارکارشان را دارد و هرچه بخواهد با آنان می‌کند؛ از نابود ساختن، شکست دادن و عذاب نمودنشان، یا بازگردانیدنشان به‌سوی رحمت و هدایت خود با تشریف ایشان به اسلام، چنان‌که می‌فرماید: «یا از آنان درگذرد، یا عذابشان کند» در دنیا و آخرت «چراکه ستمکارند» و مستحق این عذاب می‌باشند.

این آیه کریمه دربردارنده این اشاره است که: فرجام کار قبیله قریش ایمان خواهد بود. از روایات دیگر نیز بر می‌آید که رسول خداص بعد از غزوه احد که در آن به مسلمانان آسیب سختی وارد شد و حضرت حمزه τ به شهادت رسید، مشرکان را در قنوت نماز صبح نفرین می‌کردند، اما بعد از نزول این آیه کریمه، دیگر آنان را در نماز نفرین نکردند.

وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ
غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست» پس بدانید که گستره ملک خداوند متعال، فراخ است «هرکه را بخواهد» بیامرزد، «می‌آمرد و هرکه را بخواهد» عذاب کند، «عذاب می‌کند» پس ملک، ملک اوست و هرچه بخواهد در آن می‌کند و هرچه اراده کند، به ثبوت می‌رساند «و خداوند آمرزنده مهربان است» این اشاره‌ای به این حقیقت است که رحمت حق تعالی بر خشم وی پیشی گرفته و لذا این دعوتی است از قریش که در موضع خود در قبال اسلام، تجدیدنظر کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
(۱۳۰)

آن‌گاه خداوند متعال در بین داستان احد، آیه معترضه‌ای را در مورد نهي از رباخواری می‌آورد تا مؤمنان از خوردن ربا دست برداشته و اموالشان را در راه خدا Ψ انفاق نمایند و برای نشر اسلام آماده باشند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ربا را چند و چندین برابر نخورید» حرام بودن ربا در همه حالات و به همه صور و اشکال آن، واضح و آشکار است، لیکن آیه کریمه در اینجا ناظر بر شکلی خاص از رباست که در میان اعراب مرسوم بود، آن شکل و شیوه چنین بود که آنان مال را تا زمانی معین به وام ربوی می‌دادند و چون وقت بازپرداخت وام سر می‌رسید، هم بر مال می‌افزودند و هم در

زمان بازپرداخت وام و این کار را برای بارهای پیاپی تکرار می‌کردند تا بدانجا که فرد رباخوار چندین برابر وامی را که در آغاز داده بود، باز پس می‌گرفت. یادآور می‌شویم که امروزه این نوع ربا را «سود مرکب» می‌نامند. قید (أضعافاً مضاعفة: چند و چندین برابر) برای بیان واقعیت ستم زشتی است که مردم در جاهلیت به آن مبتلا بودند و قطعاً به این معنی نیست که اگر ربا کم بود، خوردن آن جایز باشد بنابراین، کم و بسیار ربا همه حرام قطعی است و از اشد گناهان کبیره محسوب می‌شود «و از خداوند پروا کنید» با فرو گذاشتن ربا «باشد که رستگار شوید».

وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۱۳۱)

«و از آتشی که برای کافران آماده شده است، پروا کنید» این ارشادی است به مؤمنان که باید از آنچه کفار در معاملاتشان انجام می‌دادند، بپرهیزند. یعنی: خوردن ربا، از عملکرد و شیوه کفار است، پس شما مؤمنان باید از ربایی که ایمان را از شما سلب می‌کند و با آن همچون کفار مستوجب آتش می‌شوید؛ بپرهیزید.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲)

«و از خدا و رسول او فرمان برید» در هر امر و نهی «باشد که» با فرمان بردن از خدا و رسولش «مشمول رحمت قرار گیرید».

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ
لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳)

«و بشتابید به سوي آمرزشي از جانب پروردگار خویش و بهشتي که پهنای آن مانند عرض آسمانها و زمین است» و چون آسمان و زمین در حد علم بندگان، عریضترین و فراخترین مخلوقات خدای سبحان اند، بدین جهت در تشبیه از آنها یاد شد «برای پرهیزگاران آماده شده است» پس چگونه مرتکب کارهایی می‌شوید که شما را از بهشتی به این وسعت و عظمت محروم گرداند، در حالی که برای پرهیزگاران آماده شده است؟ و چرا ربا می‌خورید که شما را در دوزخی فروافکند که برای کافران آماده شده است؟ این آیه کریمه دلیل بر آن است که بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده‌اند و موجودند. قول جمهور علما نیز همین است. در حدیث شریف آمده است: «مردی به محضر رسول خدا ص آمد و گفت: حق تعالی فرموده است: (بهشتی که پهنای آن مانند آسمان و زمین است)، پس به من خبر دهید که در این صورت، دوزخ در کجاست؟ رسول خدا ص فرمودند: آیا می‌بینی که چون شب می‌آید همه چیز را می‌پوشاند، در آن وقت روز در کجاست؟ آن مرد گفت: در آن جایی که خدا Ψ بخواهد. رسول خدا ص فرمودند: پس همچنین است دوزخ، در آن جایی است که خدا بخواهد».

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴)

پرهیزگاران «همانان» اند «که در سراء»
یعنی: حالت آسانی و گشایش و راحت «و
ضراء» یعنی: در تنگی و سختی و رنج «انفاق
میکنند و خشم خود را فرومیخورند» آن را
در دلهاي خویش حبس کرده و به سبب خشم و
غیظ خود به کسی ظلم نمیکنند. گفته میشود:
«کظم غیظه: خشم خود را فروخورد و آن
را بروز نداد». در حدیث شریف آمده است:
«هرکس خشم خود را فرو خورد درحالی که بر
اظهار و اجرای آن قادر است، خدای عزوجل
درویش را پر از امن و ایمن می کند».
همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول
خدا ص از اصحاب^۱ پرسیدند: «شما در میان خود
به چه کسی پهلوان میگویید؟» گفتند: به کسی
که پهلوانان نتوانند او را در کشتی به
زانو در آورند. فرمودند: «نه! چنین نیست،
بلکه قهرمان کسی است که در هنگام خشم بر
خود مسلط است». درباره شیوه فرونشاندن
خشم نیز در حدیث شریف آمده است: «همانا
خشم و غضب از شیطان است و شیطان از آتش
آفریده شده، پس چون یکی از شما خشمگین
شد، باید وضو بگیرد». «و» پرهیزگاران
همانان اند که «از مردم درمیگذرنند» یعنی:
از مجازات کسی که به آنان بد کرده و
مستحق مؤاخذه است، درمیگذرنند. البته این
فضیلت و کرامت در صورتی است که بر
انتقامکشی قادر باشند. در حدیث شریف آمده
است که رسول اکرم ص فرمودند: «سه چیز است
که بر آن سوگند میخورم:
۱ - هیچ مالی از صدقه دادن کم نمی شود.

۲ - خداوند Ψ در برابر عفو و گذشت، جز عزت نمی‌افزاید.

۳ - هر که برای خدا Ψ تواضع کند، خداوند Ψ او را رفعت می‌دهد».

نظر به این‌همه فضیلت است که خداوند Ψ این مقام را از مقامات احسان برشمرده و می‌فرماید: «**و خداوند محسان را دوست می‌دارد**» یعنی: آنانی را که با انفاق و بردباری و گذشت در امورشان، روش احسان و نیکوکاری را در پیش‌می‌گیرند.

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَعَسَىٰ أَلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۳۵)

«و» پرهیزگاران «آنان» اند «که چون فاحشه‌ای مرتکب شوند» فاحشه: هر کار زشت و هر معصیتی است، اما اختصاص آن به زنا، در استعمال غلبه یافته زیرا زنا از زشت‌ترین معاصی است «یا چون بر خود ستم روا دارند» با ارتکاب گناهان. بعضی گفته‌اند: فاحشه گناه کبیره و ستم بر خود، گناه صغیره است. آری! در آن‌هنگام: «یاد کنند الله را» با زبانها و دل‌های خویش «پس آمرزش خواهند برای گناهان خویش» از بارگاه خدای آمرزگار. انس τ می‌گوید: به من رسیده است که چون این آیه کریمه نازل شد، ابلیس گریست (که بیچاره شدم). «و چه کسی جز خدا، گناهان را می‌آمرزد» با آمرزش کاملی که به دنبال خود سرزنش و عقوبتی نداشته‌باشد؟ لذا هیچ گناهی - هر چند هم که بزرگ باشد - در برابر مغفرت الهی چنان بزرگ نیست که سبب عدم آمرزش وی شود. در حدیث شریف آمده

است: «ابلیس گفت: پروردگارا! سوگند به عزتت که پیوسته فرزندان آدم را گمراه می‌کنم تا آن‌گاه که ارواحشان در اجسادشان باشد. حق تعالی فرمود: سوگند به عزت و جلالم که پیوسته بر آنان می‌آمزم تا آن‌گاه که از من آمرزش بخواهند». «و» پرهیزگاران «بر آنچه مرتکب شده‌اند» از گناهان «با آن که می‌دانند» و آگاهند که آن کار گناه است «اصرار نمی‌کنند» مراد از اصرار: عزم بر بازگشت به گناه و عدم دست کشیدن نهایی از آن با توبه است.

عطاء در بیان سبب نزول از ابن‌عباسك روایت کرده است: آیه کریمه درباره خرما فروشی به نام «بنهان التمار» نازل شد که کنیتش «ابومقبل» بود، روزی زنی خوبرو از او خرما خرید، پس او آن زن را به‌سوی خود کشید و او را بوسید، اما بعد از این عمل خویش پشیمان گشته به خدمت رسول خداص آمد و داستان خویش را به ایشان باز گفت. آن‌گاه این آیه کریمه نازل گردید.

**أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶)**

«آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و باغهایی است که از فرودست آن جویباران جاری است، جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست» یعنی: پاداش پرهیزگاران که اعمال نیک یادشده را انجام می‌دهند، این است که بر گناهانشان قلم عفو کشیده می‌شود و به بهشت درمی‌آیند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر

صدیق τ از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «هیچکسی نیست که مرتکب گناهی شود، سپس به هنگام یادآوری از گناهش برخیزد و وضو بگیرد، آنگاه دو رکعت نماز خوانده و از خدای عزوجل از آن گناه خویش آمرزش بخواهد، جز این که خداوند Ψ بر او می‌آمرد - آنگاه این آیه کریمه را تلاوت کردند».

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۳۷)

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: چون مؤمنان در واقعه احد شکست خوردند و هفتاد تن از آنان به شهادت رسید، خداوند متعال نازل نمود: «**قطعاً پیش از شما سنتهایی سپری شده است**» یعنی: وقایعی که حق تعالی آنها را در امتهای تکذیبکننده حق به اجرا درآورده و از سنتهای وی به شمار می‌روند، که از جمله این سننها، یکی هم رابطه اسباب و مسببات با همدیگر است «**پس**» اگر در وقوع این سننها شک دارید «**در زمین بگردید**» به قصد عبرت‌گرفتن «**و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟**» زیرا شکی نیست که مشاهده آثار امتهای بربادرفته، تأثیری در نفوس انسانها به جامی‌گذارد که تنها شنیدن و یادآوری اخبار آنها، دارای چنان تأثیری نیست، به همین دلیل است که خدای عزوجل ما را به گردشگری و نگرش در احوال امتها دستور داده است.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (۱۳۸)

«این» امر به سیر و سفر در زمین و نگرستن در عاقبت حال ستمگرانی که هلاک شده و دیارشان را خالی و متروک و درهم‌فروریخته باقی گذاشته‌اند و آیات این قرآن: «بیانی برای مردم است» اعم از تکذیب‌کنندگان دعوت حق و غیر آنان «و رهنمود و اندرزی برای پرهیزگاران است» پس قرآن بیانگر عبرت‌ها برای تمام مردم - اعم از مؤمن و کافرشان - است، ولی فقط برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است، نه برای غیر ایشان.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹)

ابن عباسؓ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: اصحاب پیامبرص در روز احد شکست خوردند، در این اثنا خالد بن ولید با دسته‌ای از سواران مشرک از فرازکوه حمله‌کنان روی آورد، پس رسول خداص چنین دعا کردند: «بارالها! آنان را بر ما پیروز و مسلط نگردان، خدایا! ما جز تو نیرویی نداریم، بارالها! در این سرزمین کسی جز همین نفرات وجود ندارد که تو را عبادت کند». آن‌گاه حق تعالی این آیات را نازل فرمود. همان بود که عده‌ای از تیراندازان مسلمان برآنان حمله‌ور شده و سواران مشرک را زدند و از کوه عقب راندند. و این است معنای فرموده خداوندﷻ: (وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ...)

«و سستی نوزید و اندوهگین نشوید» وهن: سستی، ناتوانی، ترك آمادگی، دل زدگی و عدم توسل به اسباب قوت و نیرومندی است. آری! سست و اندوهگین نشوید، بلکه بدانید

«که شما برترید» بعد از این واقعه بر دشمنانتان و برآنان پیروزید «اگر مؤمن باشید» یعنی: اگر مؤمنید، سست و اندوهگین و افسرده نشوید. یا اگر مؤمن باشید، برترید.

خداوند متعال در این آیه کریمه مؤمنان را به شکیبایی و پایداری فراخوانده مصایب روز احد را به آنان تسلیت و تعزیت می‌گوید و آنان را بر جنگ با دشمنانشان برانگیخته از سستی و ترس و بزدلی باز می‌دارد.

إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (١٤٠)

راشد بن سعد در بیان سبب نزول آغاز این آیه کریمه می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ص اندوهگین و ناراحت از احد بر می‌گشتند، زنی همراه با جنازه‌های شوهر و پسرش که هر دو شهید شده بودند، می‌آمد و به خاطر آن دو فغان و شیون می‌کرد و بر سر و صورتش می‌زد، در این اثنا پیامبر اکرم ص مناجات‌کنان با پروردگارشان گفتند: «آیا با پیامبرت همچنین می‌کنند؟!» پس حق تعالی نازل فرمود: «اگر به شما قرحی رسیده» قرح: زخم و آسیب است «آن قوم را نیز آسیبی همانند آن رسیده است» یعنی: اگر آنها در روز احد بر شما دست یافتند و آسیب وارد کردند، شما نیز در روز بدر آنان را - با کشتن هفتاد تن از نخبگان و سردمداران‌شان - خوار و ذلیل ساختید؛ «و ما این روزها» ی پیروزی و نصرت «را در میان مردم به نوبت می‌گردانیم» در وقایعی

که میان امته‌ها و ملت‌ها در جنگ‌ها روی می‌دهد. آری! سنت ما بر این رفته است که پیروزی را میان امته‌ها دستگردان نماییم، گاهی این گروه غلبه نماید و گاهی آن گروه دیگر، چنان‌که ای مسلمین! برای خود شما در روز بدر و احد این رخداد اتفاق افتاد، اما بدانید که سرانجام، پیروزی با مؤمنان است **«و تا خداوند مؤمنان را معلوم بدارد»** یعنی: با پایداریشان در میدان‌های نبرد، کاملاً متمایزشان گرداند تا پاداش به آنان تعلق گرفته بتواند و الاخدای سبحان به علم ازلی خود همه چیز را می‌داند.

ابن ابی حاتم از عکرمه در بیان سبب نزول آخر این آیه کریمه روایت کرده است: چون خبر نتیجه جنگ احد در مدینه دیر رسید، زنان از شهر بیرون رفتند تا از اخبار احد آگاهی یابند، در این هنگام دو تن را دیدند که سوار بر شتر از رزمگاه می‌آمدند، پس زنی از آنان پرسید: از رسول خداص چه خبر دارید؟ یکی از آن دو پاسخ داد: ایشان زنده‌اند. زن گفت: اکنون دیگر باکی ندارم که خدای عزوجل از بندگان‌ش هر چه بخواهد شهید برگیرد. پس قرآن کریم مطابق آنچه که او گفت نازل شد: **«و تا خداوند Ψ از میان شما شهدایی بگیرد»** یعنی: ایشان را به فیض و کرامت شهادت نایل گرداند. باید دانست که کشتگان راه خدا Ψ را از آن رو **«شهید»** نامیدند که ایشان در راه دعوت به سوی الله Ψ کشته شده‌اند و نزد وی علیه کسانی که به قتلشان رسانده‌اند بر این

حقیقت گواهی می‌دهند که: کشتنشان به ستم و تجاوز بوده است. بعضی گفته‌اند: بلکه سبب نامگذاری آنها به «شهید» این است که: نیل به بهشت برایشان شهادت داده شده است «و خداوند ستمکاران را دوست ندارد» پس سلطه ستمگران بقا و دوامی نداشته و سرانجام حق تعالی آنان را عذاب می‌کند.

وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱)

«و» نیز این آسیبی که به شما رسید، برای آن بود «تا خدا، مؤمنان را پاک گرداند» ایشان را از گناهانشان بی‌الاید و خالص گرداند و پس از آن، صحیفه‌های اعمالشان پاک و پاکیزه شده و جز حسنات هیچ شایبه دیگری در آنها باقی نماند. تمحیص: پاکسازی است. «و کافران را نیست و نابود سازد» یعنی: ریشه‌شان را به سبب سرکشی و طغیانشان از بیخ برکنند و آنها را مستأصل گردانند زیرا آنان چون پیروز گردند، سرکش و مغرور و متجاوز می‌شوند و این خود سبب تباهی و نابودی آنان می‌گردد. پس این آیات، بیانگر حکمت غلبه نهایی کفار بر مؤمنان در روز احد است، که در اینجا به سه حکمت پرداخته شده است:

- ۱ - متمایز ساختن و معلوم گردانیدن اهل ایمان و پایداری در صحنه عمل.
- ۲ - رسیدن بعضی از مؤمنان به فیض شهادت.
- ۳ - افگندن کفار در چاله طغیان و استکبار تا این امر به استدراج و نابودی کاملشان بینجامد.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ
(۱۴۲)

«آیا پنداشتید که وارد بهشت می‌شوید، حال آن که خداوند هنوز مجاهدان شما را متمایز نساخته و پیش از آن که صابران را معلوم بدارد؟» یعنی: آیا پنداشتید که به بهشت وارد می‌شوید قبل از آن که اهل جهاد و اهل پایداری و صبر از میان شما، به علم ظهور، از دیگران متمایز گردند؟ پس اینک در غزه احد از همدیگر متمایز گشتند. مراد از: **(وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ...)** (هنوز خدا جهادگران را معلوم نداشته)؛ نفي علم از حق تعالی نیست، بلکه مراد از آن، عدم ظهور عینی این امر در عرصه واقعیت است، چرا که در حقیقت، خدای عزوجل همه چیز را از ازل می‌داند، پس هدف؛ برپا داشتن حجت بر مردم است تا از آنان کاری به عرصه ظهور آید که موجب ورودشان به بهشت و احراز شایستگی آمرزش حق تعالی‌گردد.

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳)

«و شما مرگ را سخت آرزو می‌کردید» مؤمنان در آرزوی روزی بودند که در آن جنگی میان آنها و کفار به وقوع آید تا به فیض شهادت نایل گردند و کسانی که در بدر حضور نداشتند، می‌گفتند: ای کاش ما را هم روزی چون روز بدر بود که در آن با مشرکان می‌جنگیدیم و به خیری در آن آزموده می‌شدیم، آن گونه که در بیان سبب نزول آیه کریمه نیز آمده است. اما چون واقعه احد

پیش آمد، به هزیمت روی آوردند، با آن که خود ایشان بودند که سخت پافشاری کردند تا پیامبرص برای صف آرای علی علیه کفار، از مدینه خارج شود، ولی در میدان عمل جز تعدادی از آنان پایداری نکردند، که انسبن نصره عموی انسبن مالک یکی از ایشان بود. آری! در آرزوی مرگ بودید: «پیش از آن که با آن روبرو شوید» سبب این که مؤمنان آرزوی جنگ و آرزوی مرگ را می‌کردند، آرزوی شهادت از سوی ایشان بود «پس آن را دیدید» یعنی: مرگ را «درحالی که نگاه می‌کردید» هنگامی که تعدادی از شما به شهادت رسیدند. در حدیث شریف آمده است: «لا تتمنوا لقاء العدو، وسلو الله العافية، فإذا لقيتموهم فاصبروا، واعلموا أن الجنة تحت ظلال السيوف: آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خدا عافیت بخواهید، اما چون با آنان روبرو شدید، پایداری ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایه های شمشیرهاست».

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴)

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: هنگامی که رسول خداص در احد مجروح شدند، شیطان فریاد زنان گفت: اینک محمد کشته شد! پس برخی از مسلمانان سست و منفعل شدند تا بدانجا که گوینده ای گفت: محمدص که کشته شد دیگر مقاومت چه فایده ای دارد، لذا تسلیم شوید زیرا آنان (مشرکان)، نیز

برادران شما هستند. دیگری گفت: اگر او پیامبر بود کشته نمی‌شد! پس نازل شد: «و محمد جز فرستاده‌ای نیست، پیش از او هم پیامبرانی گذشته‌اند» لذا او هم می‌میرد چنان‌که پیامبران دیگر مردند، همچنین ممکن است کشته شود، چنان‌که بعضی از آنها کشته شدند. البته این، قبل از نزول آیه (۶۷) از سوره «مائده» بود که خداوند Ψ در آن حفظ جان پیامبرش را از گزند دشمنان دعوت تضمین کرد. «آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما بر پاشنه‌های خود برمی‌گردید» یعنی: اگر او در گذشت یا کشته شد، چگونه مرتد می‌شوید و دین و عقیده خویش را رها می‌کنید، با آن که می‌دانید که پیامبران \ddagger برای همیشه زنده نمی‌مانند، بلکه می‌میرند و این پیروانشان هستند که به دین ایشان تمسک می‌جویند، هر چند پیامبران خود - به سبب مرگ یا شهادت - در میانشان نباشند؟ «و هرکس بر پاشنه‌های خود برگردد» با پشت کردن از جنگ، یا با ارتداد از اسلام «پس هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند» بلکه به خودش زیان می‌رساند «و خداوند به زودی شکرگزاران را پاداش می‌دهد» یعنی: کسانی را که پایداری کرده، جنگیدند و به شهادت رسیدند زیرا ایشان بدین وسیله، نعمت خدای عزوجل بر خود را که اسلام است، شکرگزاری کرده‌اند.

در هنگام درگذشت پیامبر اکرم ص که اصحاب بسیار سراسیمه و حیران شده بودند تا بدانجا که عمر τ تهدید کنان می‌گفت: اگر کسی بگوید که محمد ص رحلت کرده است، گردنش را

می‌زنم! آری! در این هنگام، ابوبکر صدیق^ع فرمود: «هرکس محمدص را می‌پرستید، پس بداند که یقیناً محمدص درگذشت و هرکس خدا^Ψ را می‌پرستد، بدون شك خداوند^Ψ زنده است و نمی‌میرد. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت نمود». لذا این آیه کریمه خود، تمهید و زمینه‌سازی برای امر درگذشت پیامبر اکرم ص است.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵)

«و هیچ نفسی را نرسد که جز به اراده الله» یعنی: به قضا و قدر وی «بمیرد، نوشته شده است به قید وقت» یعنی: خداوند^Ψ مرگ را برای هر شخصی در موعدهی معین که هیچ پس‌وپیش نمی‌شود، مقرر کرده است؛ بسیار دیده شده که مردان قهرمان و شجاع در میدانهای نبرد زنده مانده‌اند و انسانهای ترسو و بزدل در مأوا و مأمنشان مرده‌اند، پس انسانهای ترسو باید به خود آیند و در محاسباتشان تجدیدنظر کنند. سپس حق تعالی هدف و مقصد خلقت بشر را بیان می‌کند؛ این‌هدف از دیدگاه بشر یا خواستن دنیاست، یا خواستن آخرت: «و هرکه» با عملش «پاداش این دنیا را بخواهد» چون غنیمت و مانند آن «به او از آن» یعنی: ازپاداش آن «می‌دهیم و هرکه» با عمل خویش «پاداش آخرت را» که همانا بهشت است «بخواهد، به او از آن می‌دهیم» و حسنات وی را چند و چندین برابر به فراوانی پاداش می‌بخشیم. فرموده خدای عزوجل: (یرد: بخواهد)؛ به این حقیقت

اشاره دارد که: این اراده شخصی است که طبیعت عمل - از خیر یا شر - را تعیین می‌کند «و به‌زودی شکرگزاران را پاداش خواهیم داد» یعنی: کسانی را که اوامر و فرمانهای ما را در عرصه جنگ و پایداری و غیره اطاعت می‌کنند. از علیؓ روایت شده است که فرمود: «پایداران بر دین خویش، ابوبکر و اصحاب وی هستند»، و علیؓ همیشه می‌فرمود: «ابوبکر امیر شکرگزاران بود».

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرًا فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (١٤٦)

«و چه بسیار پیامبری که همراه او خداپرستان بسیاری نبرد کردند» یعنی: بسیاری از پیامبرانؑ با دشمنان خدای عزوجل جنگیدند و علما و عابدان ربانی همراه با ایشان نبرد کردند. ربیون: ربانیان هستند که به خداپرستی و شناخت مقام ربوبیت حق تعالی نسبت داده شده‌اند. یا (ربیون) به معنای جماعت‌های بسیار است، که مفرد آن «ربی»، به معنای جماعت و گروه می‌باشد. «پس به‌سبب مصیبتی که در راه خدا به آنها رسید، سستی نکردند» یعنی: دوستان خداΨ با کشته شدن پیامبرانشان و یا کشته شدن همراهان و همسرانشان سست نشدند «و ناتوانی نکردند» از استمرار نبرد با دشمن «و زبونی نکردند» به‌سبب رنجها و مصیبت‌هایی که در جهاد به آنان رسید. استکانت: ذلت و خضوع و تسلیم شدن است «و خداوند صابران را دوست می‌دارد» لذا به آنان پاداش می‌دهد.

این آیه کریمه نوعی تعریض و کنایه‌گویی به آن عده از مسلمانانی است که در احد از شایعه کشته‌شدن رسول خدا ص لرزه بر اندامشان افتاد و در حالی که اراده تسلیم‌شدن به مشرکان را داشتند، می‌گفتند: ای کاش قاصدی از سوی ما نزد عبدالله بن ابی برود تا او برای ما از ابوسفیان رهبر مشرکان (در آن زمان) امان بگیرد.

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (١٤٧)

«و سخن ایشان» یعنی: سخن آن گروهی که در هنگام رویارویی با دشمن، همراه انبیای الهی بودند «جز این نبود که گفتند: پروردگارا! پیامرز بر ما گناهان ما را» به قولی: مراد از آن، گناهان صغیره است «و از حد گذشتن ما را در کارمان» به قولی: مراد از آن، گناهان کبیره است. اسراف: زیاده‌روی و گذشتن از حد است. آری! ایشان از روی شکسته‌نفسی و فروتنی، ملتمسانه آمرزش خواستند، با آن که ربانیان عابدپیشه‌ای برای الله Ψ بودند «و گامهای ما را استوار دار» در میدان‌های نبرد و جبهه‌های پیکار «و ما را بر گروه کافران نصرت ده».

فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (١٤٨)

«پس خداوند به آنان» به سبب این پایداری و انابت «پاداش این دنیا» را – از پیروزی، غنیمت، عزت و مانند آنها «و پاداش نیک

آخرت را» که نعمت عظمای بهشت است «عطا کرد و خداوند نیکوکاران» در امور جنگ را «دوست می‌دارد» پس در دنیا و آخرت به آنان پاداشی درخور و شایسته عنایت می‌کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۱۴۹)

علی‌بن‌ابی‌طالب ع در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌فرماید: این آیه کریمه در ارتباط با سخن منافقان نازل شد که در هنگام شکست احد به مؤمنان می‌گفتند: نزدبرادران خود (مشرکان) برگردید و به دینشان در آیید! لذا این آیه کریمه، داعیه‌کسانی را که بعد از برگشتن ورق به‌نفع مشرکان در غزوه احد، دعوت به تسلیم شدن کردند و امیدوار بودند که مشرکان با آنان برخورد نیک بنمایند، رد می‌کند.

«ای مؤمنان! اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اطاعت کنید، شما را بر پاشنه‌های شما برمی‌گردانند» یعنی: شما را از دین اسلام به‌سوی کفر برمی‌گردانند «و آن‌گاه زیانکار می‌شوید» یعنی: در این بازگشت به کفر، سراسر زیان می‌کنید؛ در دنیا با انقیاد از دشمن و چشیدن طعم ذلت و حقارت و تبدیل نمودن اسلام به کفر و در آخرت؛ با حرمان از بهشت و معذب‌شدن در دوزخ.

بَلِ اللَّهِ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰)

«بلکه خداوند مولای شماست و او بهترین یاری‌دهندگان است» یعنی: پس به سوی مشرکان

بازنگردید و از آنها پشتیبانی نکنید و از حزب خدا Ψ باشید و همدست و همپیمان علیه دشمنان وی زیرا فقط خداوند Ψ مولای شماست نه آنها و فقط خداوند Ψ یاریگر شماست نه غیر وی.

سَنَلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبئسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (١٥١)

از سدی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: آن‌گاه که ابوسفیان و مشرکان از احد بازگشته و به سوی مکه روی آوردند؛ بعد از این که قسمتی از راه را پیمودند پشیمان شده و با خود گفتند: وه! چه بدکاری کردیم؛ آنان را کشته و زخمی کردیم تا آن که چون مشتی بیش از آنان باقی نماند، همین‌گونه رهایشان کردیم! اینک بیاییم که برگردیم و آنها را ریشه‌کن ساخته کار را یکسره کنیم. پس چون عزم خود را بر این کار جزم کردند، حق تعالی در دل‌هایشان رعب و وحشت افکند و از این تصمیم خویش منصرف گردیدند، آن‌گاه نازل شد: «به زودی در دل‌های کافران رعب و هراس خواهیم افکند» زودا که دل‌هایشان را پر از ترس و بیم و بیقراری کنیم «به سبب شرک ورزیدنشان به خدا که بر آن هیچ‌گونه حجت و برهانی نفرستاده» یعنی: خداوند Ψ هیچ‌گونه دلیل و بیان و برهانی بر شرک قرار نداده «و جایگاه‌شان آتش است و جایگاه ستمکاران چه بد است» پس ای سستایمانان! چگونه از آنان پشتیبانی می‌کنید؟ قطعاً اگر شما از آنان پشتیبانی کنید، شما هم با آنانید.

در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله ؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده است که به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده:

۱ - با افکنده شدن بیم و رعب بر قلب دشمن، به اندازه مسافت يك ماه راه، نصرت داده شده ام.

۲ - زمین همه برایم سجده گاه و پاکیزه قرار داده شد.

۳ - غنایم برایم حلال گردانیده شد.

۴ - اجازه شفاعت به من داده شد و در حالی که انبیای قبل از من این امتیاز خود را در دنیا خواستند، من آن را برای بندگان که شرك به خدا Ψ نیاورده اند، به آخرت نگه داشته ام.

۵ - پیامبران قبل از من مخصوصا به سوي قوم خویش برانگیخته می شدند، ولی من به سوي همه مردم مبعوث گردیده ام.»

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَارَ غَتُّمَ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مَنِ بَعْدَ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
(۱۵۲)

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه هنگامی نازل شد که بعضی از مسلمین گفتند؛ از کجا دچار این شکست و مصیبت شدیم، درحالی که خداوند Ψ به ما وعده پیروزی داده بود؟ پس حق تعالی در پاسخشان فرمود: «و قطعاً خداوند وعده خود را در حق شما راست گردانید» با نصرت دادنتان «آن گاه که به فرمان او آنان را می کشتید» و تارومار

می‌ساختید زیرا در آغاز نبرد احد، فتح و ظفر با مسلمین بود تا بدانجا که آنان نه تن از پرچمداران دشمن را که یکی پس از کشته‌شدن دیگری پرچمشان را به دوش می‌گرفت، کشتند و نزدیک بود که کار مشرکان یکسره شود، که در این هنگام مسلمین به جمع‌آوری غنائم مشغول شده و تیراندازان محافظ گذرگاه کوه احد، سنگر مهم و کلیدی خود را به طلب غنیمت ترک کردند و همین امر بود که سبب هزیمت شد **«تا آن‌گاه که سست‌شدید»** یعنی: جبون و ضعیف شدید **«و در امر»** و دستور پیامبر اکرم ص که به تیراندازان فرمان داده بود: در مواضع خود محکم و استوار و پایدار بمانند، **«بایک‌دیگر به نزاع پرداختید»** زیرا برخی از تیراندازان گفتند: سپاه ما پیروز شد، پس‌جای درنگ نیست، برویم و به غنائم برسیم! اما برخی‌دیگر که فرمانده‌شان عبدالله بن جبیر^۳ نیز در میان‌شان بود، گفتند: طبق فرمان رسول خدا ص در جای‌خود می‌مانیم و نباید تکان بخوریم! **«و پس از آن که آنچه را دوست داشتید»** از پیروزی و نصرت **«به شما نشان داد»** در آغاز جنگ احد، آن‌گاه **«نافرمانی‌کردید»** از دستور پیامبر ماص و گلوگاه مهم کوهی را برای طلب غنائم ترک‌کردید. جمله قبل از **«اذا»** ی شرطیه، بر جواب آن دلالت می‌کند، پس معنی‌چنین می‌شود: حق تعالی نیز در برابر این عملتان، نصرت خود را از شما بازداشت **«برخی از شما دنیا را می‌خواست»** با دست یافتن به غنیمت **«و برخی از شما آخرت را می‌خواست»** یعنی:

پاداش آخرت را؛ با باقی ماندن در سنگرهای خود به پیروی از فرمان رسول خداص - همچون عبدالله بن جبیر و همراهانش - «سپس برای آن که شما را بیازماید، از آنان بازتان گردانید» یعنی: بعد از آن که بر مشرکان استیلا یافته بودید، شما را از آنان - با فرار و هزیمتتان - بازگردانید تا امتحانتان کند و در نتیجه انسانهای مخلص از ناخالصان متمایز گردند. مراد این است که حق تعالی با شما چون کسانی معامله کرد که مورد امتحان قرار می‌گیرند، در غیر آن‌خداي متعال به حقایق امور داناست و به امتحان کردن کسی نیاز ندارد «و هر آینه از شما درگذشت» به سبب آن که دانست؛ از کرده خویش پشیمان شده‌اید، لذا بعد از نافرمانی‌تان شما را از ریشه برنکند. نافرمانی‌شان چنان‌که گفتیم؛ در مورد دستور رسول خداص به تیراندازان بود. در حدیث شریف آمده است که رسول خداص به تیر اندازان فرمودند: «اگر دیدید که کشته می‌شویم، به یاریمان نیایید و اگر دیدید که فتح کردیم و غنیمت گرفتیم، نیز با ما در جمع‌آوری غنائم مشارکت نکنید». یعنی: به هیچ صورتی نباید مواضع خود را ترک کنید. اما آنها چون شکست مشرکان را دیدند، مواضع و سنگرهای خود را ترک کردند «و خدا نسبت به مؤمنان صاحب تفضل و بخشش است» با عفو نمودن و در گذشتن از آنان.

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَتَابَكُمْ غَمًّا بِغَمِّ لَكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳)

«آنگاه که در حال گریز بالا می‌رفتید» یعنی: به یاد آورید زمانی را که راه خویش را در پیش گرفته، سراسیمه و هراسناک در حال گریز از وادی احد دور می‌شدید «و به هیچ‌کس التفات نمی‌کردید» یعنی: آنچنان به گریز از میدان معرکه مستغرق بودید که کسی به دیگری توجه و التفاتی نداشت، یا به فریادهای رسول خداص توجهی نداشتید «و پیامبر شما را از پشت سرتان می‌خواند» فریاد پیامبرص با گروه اندک همراه وی به دنبالتان این بود: «هان ای بندگان خداΨ! باز گردید، ای بندگان خداΨ! به نزد من بشتابید». اما شما به این فریادها بی‌اعتنا بودید. یادآور می‌شویم که در آن هنگام با رسول خداص جز دوازده تن، هیچ‌کس دیگری باقی نمانده بود «پس جزا داد شما را به اندوهی بر اندوهی» یعنی: به اندوه شکست و فرار تان از دشمن، به سبب اندوهی که با نافرمانی خود، بر رسول خداص وارد ساختید. پس غم اول؛ شکست خوردن، محرومیت از غنیمت و شهادت برخی از یاران بود و غم دوم که سبب غم اول گردید؛ درد و ناراحتی‌ای بود که رسول‌خداص را به سبب نافرمانی‌تان در آن افگندید. و چنان که ابن‌جریر طبری گفته است، این همان قول راجح در معنای آیه کریمه می‌باشد «تا سرانجام بر آنچه از کف داده‌اید» از غنیمت «و برای آنچه به شما رسیده است» از هزیمت «اندوهگین نشوید و خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است».

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنْ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (١٥٤)

از زبیربن عوام τ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: در روز احد سرم را بلند کردم و همینطور به اطرافم مینگریستم، پس کسی از اصحاب نبود مگر این که سرش بر اثر خواب سبک به گریبانش فرو میافتاد، سوگند به خدا Ψ که در حال خواب سخن معتبن قشیر را بسان رؤیایی میشنیدم که میگفت: اگر رأی و نظر ما در کار بود و چیزی از اختیار به ما واگذاشته میشد؛ در اینجا کشته نمیشدیم! پس این جمله وی را به خاطر سپردم، آنگاه خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود: **«سپس بعد از آن اندوه و محنت، آرامشی بر شما نازل کرد»** با وجود آن که اسباب ترس و هراس فراهم بود و این آرامش به صورت **«خوابی سبک»** بود **«که گروهی از شما را فرا گرفت»** و آنان مؤمنانی بودند که در طلب پاداش الهی به جنگ رفته بودند، پس این خواب سبک سبب آرامش و سکون دل و زوال غم و پایداریشان در نبرد گردید. اما طایفه دیگر عبارت بودند از: معتبن قشیر و یارانش از منافقان که به طمع غنیمت بیرون آمده بودند و بعد از دگرگون شدن اوضاع، از تأسف بر خود میپیچیدند و حتی از حضور در معرکه آنچنان پریشان و نگران بودند که

سخناني درهم و برهم ميگفتند. آري! «و گروهی فقط در غم جان خویش بودند» و تمام هم و غم آنها فقط غم جانشان بود و طبعاً در چنین حالي از اضطراب و التهاب نمیتوانست خواب بر آنها غلبه کند و از جاني، مستحق اين آرامش هم نبودند «و درباره خدا، گمانهاي ناروا همچون گمانهاي جاهليت ميبردند» پندارشان اين بود که رسالت پيامبرص برحق نيست و ايشان پيروز نميشوند و دعوتشان به سوي دين حق، پا نميگيرد «ميگفتند» به رسول خداص «آيا ما را در اين کار بهره اي هست؟» از نصرت و غلبه بر دشمن تا از غنيمت برخوردار شويم؟ هدفشان از اين سخن اين بود که: البته ما را بهره اي نيست؛ زيرا آن منافقان عقیده نداشتند که دين اسلام، دين بر حقي است «بگو: سررشته کارها يكسر به دست خداست» پس نه شما و نه دشمن شما را در آن نقشي نيست، نصرت و فتح از جانب او و شکست و هزيمت هم به دست اوست، بدانيد که عنايت خداΨ در حق پيامبرانش، مانع از آن نيست که پيروزي و شکست در جنگ نوبتي نباشد، اما چيزي که مهم است، اين است که: سرانجام کار چيست و از آن کيست؟ «آنان چيزي را در دلهايشان پوشيده ميداشتند» که نفاق بود و آن را براي تو اظهار نميکردند، بلکه از تو همانند کسي که مطلبي را نميداند و خواهان فهم آن است، سؤال ميکردند «ميگفتند» گويي کسي ميپرسد که آنچه را در دلهايشان پنهان ميداشتند چيست؟ پس حق تعالي ميگويد: آنها در ميان خود، يا در

دلهاي خود ميگفتند: «اگر ما در اينكار اختياري داشتيم، در اينجا کشته نميشديم» يعني: کساني از ما که در اين معرکه از بين رفتند، کشته نميشدند «بگو: اگر شما در خانه هاي خود هم بوديد، کساني که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً با پاي خود «به سوي قتلگاههاي خویش مي رفتند» و گزيري نداشتند از اين که به سوي قتلگاههاي خود بيرون نيايند زيرا قضي الهي برگشتناپذير است «تا بدينسان خداوند آنچه را در دلهاي شماست» از اخلاص و يقين و ثبات و توکل؛ در عينيت امر «بيازماید و آنچه را در دلهاي شماست» از وسوسه هاي شيطان «پاک گرداند» و تزکيه تان کند «و خداوند به راز سينه ها آگاه است» و چيزي از آن بر او پنهان نيست، پس سبب آن که بندگان را امتحان ميکند، اين است تا به مردم حقايق را بنماياند.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵)

«کساني از شما که روز برخورد دو گروه» در غزه احد «پشت کردند» و منهزم شدند، جز اين نيست که «شيطان آنان را به لغزش کشاند» يعني: آنان را با وسوسه ارتکاب گناه، دچار شکست و هزيمت نمود و اين شکست نبود «مگر به سبب بعضي از کار و کردار» گناه آلود خود «شان» که عبارت از مخالفت با فرمان پيامبرص بود، پس در ازاي اين مخالفت، از نصرت الهي که به آنان وعده داده شده بود، باز داشته شدند. اين خود

دلیل بر آن است که گناه انسان را به گناه می‌کشاند، چنان که طاعت به اطاعت و ا می‌دارد «و قطعاً خداوند از آنان درگذشت» به سبب توبه و عذرخواهی‌شان «زیرا خداوند آمرزگار بردبار است» در مجازات شتاب نکرده و به بنده فرصت می‌دهد تا خطایش را جبران و تقصیرش را درمان کند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غَزَىٰ لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (١٥٦)

«ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند» مراد: منافقان - به رهبری عبدالله بن ابی - اند «و به برادرانشان» یعنی: در حق برادرانشان در کفر، یا در نسب، یا در دوستی و رفاقت «هنگامی که» به منظور تجارت و مانند آن «به سفر رفتند» و در سفر مردند «یا جهادگر شدند» یعنی: به جهاد بیرون رفته و در جنگ کشته شدند «گفتند: اگر نزد ما می‌ماندند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند» این سخن را گفتند، چرا که به قضا و قدر الهی ایمان نداشتند «تا خداوند این» پندار را که اگر به جهاد بیرون نمی‌رفتند، کشته نمی‌شدند «در دل‌هایشان مایه حسرتی قرار دهد» آری! حق تعالی این پندار را برای افزودن این حسرت در دل‌هایشان ایجاد کرد «و خداست که زنده می‌کند و می‌میراند» هر زمانی که بخواهد و در هر جایی که بخواهد؛ در جهاد، سفر، یا غیر آن و نشستن در خانه بازدارنده مرگ نیست، پس ای مؤمنان! موضع شما در هنگام

مرگ برادر یا عزیز در سفر، یا تجارت، یا جنگ، همانند موضع کفار نباشد، چنان نباشد که شما بر شهادت شهیدان خویش حسرت و افسوس بخورید و باید از صابرنانی باشید که به مقدرات الهی ایمان راسخ دارند «و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست» و هیچ چیز از امور پیدا و پنهان بر او پوشیده نیست.

وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ
(۱۵۷)

«و اگر در راه خدا کشته شوید» در جهاد «یا بمیرید» در سفر، یا در غیر آن «قطعاً آمرزشی از خدا و رحمتی از او، بهتر است از آنچه آنان جمع می‌کنند» یعنی: مزیت کشته شدن، یا مردن در راه خدا Ψ و تأثیر شگرف آن در جلب مغفرت و رحمت الهی، بهتر از آن چیزهایی است که مردم از دنیا و منافع آن، جمع‌آوری می‌کنند، پس برای مؤمن شایسته نیست که آمرزش خدای عزوجل و رحمت وی را بر بهره‌های فانی دنیا ترجیح دهد زیرا آنچه باقی و ماندگار است، بهتر از چیزهای گذرا و فانی است.

وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸)

«و اگر مردید، یا کشته شدید» به هر وجه و صورتی «قطعاً به‌سوی خدا گرد آورده می‌شوید» یعنی: مرگ برادران شما، فراقی ابدی نیست که دیگر ملاقاتی در پی نداشته باشد، بلکه همه به‌سوی خدای عزوجل گرد آورده می‌شوید و او همه را با هم در پیشگاه خود حشر می‌کند.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (١٥٩)

«پس به سبب رحمتی از جانب الله» بر تو و بر آنان بود که «با آنان نرمخو شدی» یعنی: نرمش و مهربانی پیامبرص بر مردم، نیست جز به سبب رحمت بزرگی که به عنوان مددی از سوی حق تعالی بر آن حضرتص ارزانی داشته شد تا دل‌های یارانشان به ایشان گرایش پیدا کند و کار دین اوج گیرد و استوار گردد «و اگر درشتخوی» فظ: تندخوی درشتگوی، بی‌عاطفه و بدخلق «و سخت‌دل بودی» غلظت قلب: سنگدلی و عدم حساسیت و انفعال و تأثیرپذیری آن برای خیر است «قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند» و سر خود گرفته هر یک به راهی می‌رفتند و متفرق می‌شدند «پس از آنان درگذر» در آنچه که به تو تعلق می‌گیرد از حقوق «و برآنان آمرزش بخواه» از خداوند Ψ در آنچه که به حق خدای سبحان تعلق می‌گیرد «و با آنان در کارها مشورت کن» یعنی: در اموری که در مانند آن مشورت صورت می‌گیرد، یا با آنان در امر جنگ مشورت کن. این دستور به علاوه این که خاطر اصحاب Ψ را خوش‌ساخته و مودت ایشان را جلب می‌کند، معرف مشروعیت اصل مشورت در میان امت بعد از رحلت پیامبرص نیز هست. مراد: مشاوره در اموری است که شرع درباره آنها موضع روشن و واضحی اتخاذ ننموده و میدان را برای تضارب آرا در آن بازگذاشته است، نه در امور مسلم شرعی و رسول‌خداص

عملا با یاران‌شان در چنان اموری مشورت می‌کردند. ترمذی از ابوهریره^۱ روایت کرده است که فرمود: «هیچ‌کس بیشتر از رسول خدا ص مشورت نمی‌کرد». چنان‌که آن حضرت ص در غزوه بدر، غزوه خندق، غزوه حدیبیه و حتی در داستان افک با اصحاب‌شان مشورت کردند^۱. بنابراین، بر زمامداران امور جامعه اسلامی واجب است که با علما در آنچه که نمی‌دانند، یا در آنچه از امور دین که برایشان مشتبه و مشکل می‌شود، با کارآگاهان و فرماندهان ارتش در آنچه که متعلق به امور جنگ است، با خبرگان و اندیشه‌وران مردم در آنچه که متعلق به مصالح مردم است و با سران رجال دیوانی، مأمورین دولت و وزرا در آنچه که به سازندگی کشور و مصالح آن مربوط می‌شود؛ مشاوره و رایزنی کنند. قرطبی می‌گوید: «در وجوب معزول ساختن زمامداری که با اهل علم و دین مشورت نمی‌کند، هیچ خلافي نیست». «و چون عزم را جزم نمودی» یعنی: چون بعد از مشاوره، بر اجرای امری مصمم گشتی و دولت بر آن تصمیم مطمئن شد «بر خدا توکل کن» در انجام آن امر «زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد».

باید دانست که توکل به معنای ترک اسباب نیست، بلکه به معنای سپردن نتایج کارها به حق تعالی بعد از توسل به اسباب است. امام رازی می‌گوید: «آیه کریمه دلالت براین

^۱ نگاه کنید به مختصر تفسیر ابن‌کثیر ۱/۳۳۱ و ترجمه فارسی تفسیر المنیر ۳/۱۶۸.

دارد که: توکل این نیست که انسان خودش را به خودش واگذارد و هیچ کاری انجام ندهد - چنانکه بعضی از جهال می‌پندارند - و اگر چنین باشد، امر به مشورت، با امر به توکل در منافات قرار می‌گیرد، بلکه توکل بر حق تعالی این است که انسان اسباب ظاهری را به کار بندد، لیکن در قلبش بر آنها اطمینان نداشته باشد، بلکه اطمینانش بر پناه و عصمت حق تعالی باشد». و حدیث شریف وارده درباره داستان آن اعرابی، حدیث مشهوری است: اعرابی‌ای نزد رسول خدا ص آمد و خواست تا شتر خویش را همین‌گونه به حال خودش رها کند و گفت: یا رسول الله! آیا شتر خویش را رها کنم و بر خدا توکل کنم، یا آن را ببندم و بر خدا توکل نمایم؟ رسول خدا ص فرمودند: «آن را ببند و بر خدا توکل کن». همچنین در حدیث شریف به روایت علی ع آمده است که رسول خدا ص از «عزم» مورد سؤال قرار گرفتند، پس در تعریف آن فرمودند: «عزم، مشاوره با اهل رأی و سپس پیروی از ایشان است».

ابن عباس ك در بیان سبب نزول می‌گوید: (**وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ**) درباره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نازل شد که حواریان رسول خدا ص و وزیران ایشان و پدر همه مسلمین بودند. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمودند: «اگر شما دو تن در مشورتی با یکدیگر هم رأی و متفق شوید، من هرگز از رأی شما بر نمی‌گردم».

**إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (١٦٠)**

«اگر خداوند شما را نصرت دهد، هیچکس بر شما غالب نیست» یعنی: پس فقط پیرو فرمانهای حق تعالی بوده و فقط او را پشتیبان خویش بدانید و فقط به او اتکا کنید «و اگر شما را فروگذارد» و در نبردتان علیه دشمنانتان دست از یاری شما بردارد، «چه کسی بعد از او شما را نصرت خواهد داد؟» پس سرچشمه حقیقی قدرت و پیروزی، حق تعالی است «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر اسباب و ادوات و نیروی ظاهری خود.

**وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا عَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا
كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (١٦١)**

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در مورد قطیفه سرخرنگی نازل گردید که در روز بدر از اموال غنیمت گم شد و یکی از مردم گفت: شاید رسول خداص آن را برداشته باشند! «و هیچ پیامبری را نسزد که خیانت ورزد» یعنی: هرگز خیانت از پیامبری بر نمی آید تا به چیزی از غنایم دست برده و آن را بدون اطلاع یارانش به خود اختصاص دهد زیرا خدای عزوجل پیامبرانش را از کارهای زشت و فرومایه معصوم داشته است، لذا کار نامناسب از ایشان صادر نمی شود. این آیه کریمه انبیای الهی را از «غلول» تنزیه می کند. غلول: آن است که انسان از مال مسلمین چیزی را که حقی در آن ندارد،

به خودش برگیرد، خواه آن چیز از اموال غنیمت باشد، یا از اموال زکات، یا از اموال هدیه، و - بر اساس این آیه کریمه - غلول حرام است و از گناهان کبیره می‌باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص رشته کرکی را از پشت شتری از شتران غنیمت برگرفته و خطاب به یارانشان فرمودند: «حق من در این موی کرك، همانند حق هر یکی از شماست. پس هان! از غلول بر حذر باشید زیرا غلول در روز قیامت خواری و رسوایی‌ای بر صاحب خویش است. حتی باید نخ و سوزن و مافوق این از غنایم راتسلیم کنید». «و هرکس خیانت ورزد، روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده، بیاید» این جمله، متضمن تحریم غلول و خیانت و برحذر ساختن شدید از آن است زیرا غلول در غنیمت، تنها گناهی است که فاعل آن در روز قیامت در حضور مردم و زیر نگاه آنان مجازات می‌شود و همه اهل محشر از کار وی آگاه می‌گردند، این مجازات؛ آمدن او در روز قیامت همراه با مال خیانت در حالی است که حامل آن مال است و آن مال وبال گردن اوست، قبل از آن که مورد محاسبه قرار گیرد. در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ص مردی به نام ابن‌لتیبه از قبیله «ازد» را به جمع‌آوری اموال زکات برگمارده بودند، پس با اموال جمع‌آوری شده آمد و گفت: این بخش مال شماست، اما این بخش دیگر، مال من است که به من هدیه داده شده! رسول خدا ص بر منبر رفتند و فرمودند: چه شده است عامل را که او را بر عملی می‌فرستیم، پس می‌گوید: این

از آن شماست و ایندیگر به من هدیه داده شده! چرا در خانه پدر و مادر خود نشست تا بنگرد که آیا به وی هدیه داده می‌شود یا خیر؟! سوگند به ذاتی که جان محمدص در دست بلاکیف اوست، یکی از شما به آن خیانت نمی‌کند، مگر این که در روز قیامت می‌آید و آن مال برگردن او آویخته است، اگر شتر باشد؛ آن را بانگ شتر، اگر گاو باشد آن را آواز گاو و اگر گوسفند باشد، آن را آواز گوسفند است...». «آن‌گاه به هرکس جزای کار و کردارش به تمامی داده می‌شود» چه اعمال خیر انجام داده باشد، چه اعمال شر «و بر آنان ستم نرود» با افزودن بر حجم اعمال بدشان.

أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
(۱۶۲)

«آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی کرده» و در اوامر و نواهی الهی جویای رضای وی است - چون انبیای وارسته و منزه الهی از آلودگی به محرمات «همانند کسی است که» به سبب مخالفت اوامر و نواهی الهی و خیانت - از جمله، غلول در غنایم «به خشمی» عظیم «از خدا دچار شده و جایگاهش جهنم است؟» نه، قطعاً این دو، باهم سرنوشتی یکسان و عاقبتی همانند ندارند، چراکه عاقبت آنان بهشت برین و عاقبت اینان وادی جهنم است «و چه بد بازگشتگاهی است» جهنم برای مغضوبان عصیان پیشه.

هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۶۳)

«آنان نزد خداوند درجاتی دارند» متفاوت از همدیگر زیرا درجات کسانی که پیرو رضای الهی هستند، همچون مراتب کسانی که دچار خشم و عذاب وی شده‌اند، نیست، درجات آنان در جنات نعیم است و درکات اینان طبقات جحیم؛ و پایین‌ترین طبقه دوزخ، طبقه مربوط به منافقان است «و خداوند به آنچه می‌کنند، بیناست» پس چیزی از اعمال آنها - از تزکیه نفوس گرفته تا بلندترین درجات و از فرو گذاشتن تزکیه تا پایین‌ترین درکات - بر او پوشیده نیست و به زودی جزای اعمالشان را به طور کامل می‌دهد.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱۶۴)

«به یقین خداوند بر مؤمنان منت نهاد، آن‌گاه که پیامبری از خودشان در میانشان برانگیخت» چه اگر پیامبر از غیر جنس بنی‌آدم می‌بود، با بعثت او کمال نوع انسان - به سبب اختلاف در جنسیت - محقق نمی‌شد. آری! این پیامبر برانگیخته از میان خودشان، کسی است: «که آیات او را بر آنان می‌خواند» یعنی: قرآن را بر آنان می‌خواند، بعد از آن که اهل جاهلیت بودند و چیزی از قوانین و برنامه‌های حق را نمی‌شناختند «و پاکیزه‌شان می‌دارد» از نجاست کفر «و به آنان کتاب» قرآن «و حکمت» سنت «می‌آموزد، در حالی‌که قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند» که هیچ شکی در آن نیست. پس این‌ها به طور کلی چهار نعمت بزرگ است که

خدای عزوجل با بعثت آن رسول معظم، بر امت اسلام ارزانی داشت.

علماء در بیان احکام گفته اند:

۱ - هرگاه کسی در چیزی از اموال غنیمت خیانت کرد و آن مال نزد وی دیده شد؛ از وی باز گرفته شده و تأدیب و تعزیر می‌گردد. تعزیر و تأدیب وی در مذهب احمد بن حنبل چنین است که کالا و اثاثیه وی - بجز سلاح و جامه تنش و زین و یراق اسب و مرکبش و اموال غنیمت که از وی باز پس گرفته می‌شود - دیگر اموالش سوزانده می‌شود. اما مذهب مالک، شافعی و ابوحنیفه این است که کالا و اثاثیه خیانتکار در غنیمت، سوزانده نمی‌شود، ولی جایز است که او را مجازات مالی کنند.

۲ - علماء اتفاق نظر دارند بر این که اگر کسی در اموال غنیمت خیانت کرد؛ باید قبل از آن که مردم متفرق شوند، آن را به تقسیم کننده غنایم برگرداند و اگر او را ندید، (یک پنجم) سهم آن را به امام (زامدار) مسلمانان برگرداند و بقیه را صدقه کند.

۳ - هدایایی که از اموال غنیمت به متولیان امور فرستاده می‌شود، یا تعلق می‌گیرد، از جمله غلول (خیانت) در غنیمت است و حکم آن در رسوایی آخرت، حکم خیانتکار در غنیمت می‌باشد.

أَوْلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۶۵)

«آیا هنگامی که به شما مصیبتی رسید» مراد شکست و کشته شدن در روز احد است «که دوچندان آن را» بر دشمنان خود «وارد آورده بودید» در روز بدر - زیرا در روز احد هفتاد تن از مسلمین به شهادت رسیدند، درحالی که در روز بدر؛ هفتاد تن از مشرکان کشته و هفتاد تن دیگر اسیر گشتند. آری! با آن که ضربه دوچندان به مشرکان وارد آورده بودید «گفتید» از روی تعجب «این از کجاست؟» یعنی: این شکست و کشته شدن ما از چه روی است؟ حال آن که ما در راه خدا Ψ می‌جنگیم و رسول خدا ص نیز با ماست و خداوند Ψ هم به ما وعده پیروزی بر مشرکان را داده است؟ «بگو: آن» شکست «از نزد خودتان است» به سبب مخالفت تیراندازان از این فرمان پیامبر ص که: به هیچ حالی از احوال نباید سنگ‌رهای خود را ترك کنند «بی‌گمان خدا به هر چیزی تواناست».

عمر τ در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مسلمانان به علت آنچه در بدر - از گرفتن فدیة از اسیران - انجام داده بودند، در روز احد مجازات شدند. از علی τ نیز نظیر این تفسیر روایت شده است.

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَانَ فَبِأَذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۶۶)

«و آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید» مراد کشتار و جراحت و شکست در روز احد است «به اذن خدا بود» یعنی: به قضا و قدر وی بود. بعضی در معنای آن گفته‌اند:

آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید، کار خدا Ψ بود که میان شما و آنان را خالی گذاشت و آنان را بر شما پیروز گردانید «و تا مؤمنان را معلوم بدارد» در عرصه ظهور و امتحان. پس شکست شما از روی حکمتی بود که تربیت مؤمنان، بر حذر داشتنشان از نافرمانی و متمایز ساختن مؤمنان از منافقان، جلوه‌هایی از آن است.

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفَرِ يَوْمًا أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ (١٦٧)

«همچنین تا منافقان را معلوم بدارد» مراد از معلوم داشتن آنان، آشکار ساختن وضعشان و سرانجام متمایز گردانیدن صفشان از مؤمنان است. مراد از منافقان، عبدالله بن ابی و یاران وی هستند. از ابن شهاب و غیر وی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: رسول خدا ص با هزار تن از یارانشان به سوی احد بیرون رفتند، پس چون منزلی از راه بین احد و مدینه را پیمودند، عبدالله بن ابی خود باثالث (یک سوم) مردم، از صف ایشان کنار کشید، درحالی که می‌گفت: محمد ص از آنان اطاعت کرد (و از مدینه بیرون رفت) و حرف مرا در باقی ماندن در مدینه و دفاع از درون شهر، نپذیرفت، به خدا سوگند که ما نمی‌دانیم چرا و به چه خاطر، خود را در اینجا به کشتن بدهیم؟ همان بود که با پیروان خود از اهل شک و نفاق بازگشت. «و چون به آنان گفته شد، بیایید در راه خدا بجنگید» اگر از مؤمنان به خدا Ψ و روز آخرت

هستید **«یا دفاع کنید»** از خود و فرزندان و دیارتان، اگر به خدا Ψ و روز آخرت ایمان ندارید. به قولی: مراد این است که شما از پشت سر ما دفاع کنید، ولی در خط مقدم نجنگید. به قولی دیگر: مراد این است که شما جمعیت و سیاهی‌لشکر ما را بیشتر سازید. اما منافقان از پذیرش همه این درخواستها ابا ورزیده و **«گفتند: اگر می‌دانستیم جنگی خواهد بود»** و برخورداري رخ خواهد داد **«مسلمانان از شما پیروی می‌کردیم»** و همراه با شما می‌جنگیدیم، ولی در آنجا جنگی در کار نیست! بعضی گفته‌اند: معنی این است: اگر ما به جنگیدن آشنا و بر آن توانا بودیم، یا آن را به مصلحت مقرون می‌دانستیم، از شما پیروی می‌کردیم. **«آن روز، آنان به کفر نزدیکتر بودند»** یعنی: روزی که با خفت و خواری از شما کنار کشیدند و این سخن را گفتند، به کفر نزدیکتر بودند **«تا به ایمان»** در نزد کسانی که می‌پنداشتند: آنان مسلمانند. **«به زبان خود چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست»** یعنی: منافقان ایمان را اظهار و کفر را پنهان می‌دارند. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: **«سخنی که می‌گویند، به صحت آن ایمان ندارند، از آن جمله این سخنشان: (اگر می‌دانستیم جنگی خواهد بود، از شما پیروی می‌کردیم)؛ زیرا آنها قطعاً و یقیناً می‌دانستند که لشکری از مشرکان برای انتقام‌کشی از مسلمانان به مرز مدینه آمده است، پس طرح این موضوع به گونه‌یک معما از سوی منافقان، جای بسی تأمل دارد»**. **«و خدا**

به آنچه نهان می‌دارند، داناتر است» و می‌داند که چه نیرنگ‌هایی را علیه مسلمانان پنهان داشته‌اند. شکی نیست که این تهدیدی آشکار و رسوایی‌ای بزرگ برای منافقان است.

الَّذِينَ قَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۶۸)

«آنان» یعنی: آن منافقان، همان کسانی هستند که خود در خانه «نشستند» و از جهاد خودداری کردند «و در باره برادران» و نزدیکان «خویش» از مؤمنان که در واقعه احد به شهادت رسیدند «گفتند: اگر از ما پیروی می‌کردند» در بیرون نرفتن از مدینه «کشته نمی‌شدند» در این جنگ «بگو: اگر راست می‌گویید، مرگ را از خودتان دور کنید» یعنی: کسی نمی‌تواند از قدر الهی حذر کند و بی‌گمان هر که کشته شد؛ به اجل خود کشته شده است و هیچ کس را از مرگ گریزی نیست، پس اگر شما راست می‌گویید که نشستن در خانه، انسان را از مرگ و کشته شدن به سلامت نگه می‌دارد؛ باید نمیرید، حال آن که مرگ بر شما آمدنی است، هرچند که در قصرها و برج‌هایی نیرومند نیز قرار داشته باشید.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹)

«و هرگز کسانی را که کشته شدند» از مؤمنان در روز احد و همین‌طور تمام مؤمنانی را که در سایر اماکن کشته شدند، یا کشته می‌شوند «در راه خدا» یعنی: برای اعلاي کلمه‌الله و یاری دادن دین وی «مرده

مپندار» يعني: گمان نكن كه مرده اند **«بلكه»**
 آنان **«زنده اند»** به زندگاني حقيقي، چنان
 كه در حديث شريف آمده است: **«ارواح شهدا در**
جوف پرندگان سبز در بهشت قرار دارند و
در بهشت ميخورند و ميخرامند و روزي داده
مي شوند». البته اين امر منافاتي با
 اين معني ندارد كه آنان نسبت به ما مرده
 نباشند زيرا حيات شهدا، حياتي برزخي است
 كه جزء غيب است و خدای عزوجل خود به
 كيفيت آن داناتر مي باشد. **«كه»** آن شهدا
«نزد پروردگارشان» يعني: در پناه كرامت
 وي، نه اين كه به وي از نظر مكان و قرب
 مسافت نزديك باشند **«روزي داده مي شوند»**
 يعني: حق تعالي در پناه كرامت خود، به
 آنان از خوراكيها و ميوه هاي بهشتي، غذا و
 نوشيدني مي دهد و روزيشان نزد وي مستمر
 است، هرچند كه رزقشان از دنيا با
 شهادتشان قطع شده است.

در مورد غسل، كفن و نماز جنازه شهدا،
 فقها دو نظر دارند: احناف برآنند كه شهيد
 را با جامه اش كفن نموده و بر وي نماز
 بخوانند و اگر مكلف و پاك بود، غسل داده
 نمي شود. اما جمهور فقها بر آنند كه: شهيد
 نه غسل داده مي شود، نه كفن مي شود و نه بر
 او نماز خوانده مي شود و اگر نجاست موجود
 بر بدن وي غير از خون بود، آن نجاست از
 بدن وي پاك گردانیده مي شود.

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ
أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (١٧٠)

«به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است، شادمانند» یعنی: شهدا به آنچه که حق تعالی از کرامت شهادت به آنان ارزانی نموده است و به حیات حقیقی‌ای که در آن قرار دارند و به آنچه که از رزق و روزی خدای سبحان به ایشان می‌رسد، خوشحال و مسرورند «و برای کسانی که از پی ایشانند» از برادران مؤمنشان «و هنوز به آنان نپیوسته‌اند» و به شهادت نرسیده‌اند «شادی می‌کنند؛ که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: خوشحالند از این که بر برادران مؤمنشان که در آینده به شهادت می‌رسند، یا بر ایمان می‌میرند؛ هیچ بیم و اندوهی در فردای آخرت نیست.

يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱)

«شادی می‌کنند» برای برادرانشان از اهل ایمان و جهاد «بر نعمت و فضل خدا» چون بهشت برین و خشنودی حق تعالی، که نزد وی دیده‌اند «و این که خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی‌گرداند» یعنی: دریافتند که خداوند پاداش هیچ مؤمنی را که عمل نیک انجام داده باشد، ضایع نمی‌کند، پس برای این امر نیز شادمانند.

در حدیث شریف آمده است: شهدا چون به بهشت رفتند و آن همه قدر و منزلت و نعمتی را که برایشان در بهشت هست، دیدند، گفتند: ای کاش برادرانمان در دنیا از این همه کرامتی که نصیب ما شده است، آگاه می‌شدند تا به میدانهای کارزار شتافته و به شهادت می‌رسیدند و به این خیری که ما دست

یافته ایم نایل می‌گشتند. پس پروردگارشان به ایشان خبر داد که: من خبر و چگونگی حالتان را بر پیامبرتان نازل کردم! آنگاه شهدا از این امر خوشحال و شادمان شدند. و این است معنای: (**وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا...**).

**الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ
وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲)**

ابن عباس رض در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: غزوه احد در ماه شوال رخ داد و تجار در ماه ذی‌قعدة به حوالی مدینه آمده و در محل بدرالصغری اردو می‌زدند و بازاری را بر پا می‌کردند. آنان در این سال نیز، بعد از واقعه احد به آنجا آمده بودند و در حالی‌که مؤمنان از احد زخم‌ها بر تن و جان خویش داشتند، رسول خدا ص از ایشان جهت تعقیب دشمن داوطلب خواستند... و فرمودند: «من خود رونده‌ام، هرچند هیچکس با من همراه نشود». پس ابوبکر، عمر، عثمان، علی، زبیر، سعد، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن مسعود، حذیفه و ابو عبیده با هفتاد تن از صحابه رض آمادگی‌شان را اعلام کرده داوطلبانه بیرون آمدند و در تعقیب ابوسفیان حرکت کردند تا به منطقه «صفراء» رسیدند، در این هنگام حق تعالی نازل فرمود: «**آنان که دعوت خدا و پیامبر را اجابت کردند**» آنگاه که ایشان را بعد از بازگشت از احد، به تعقیب کردن ابوسفیان و لشکر قریش فراخواند تا با نشان دادن قوت و نیرومندی مسلمین، مشرکان را مرعوب گرداند «**بعد از آن که زخم برداشته بودند**» و با

پیکرهای فروکوفته و زخم‌خورده از آسید جنگ، به مدینه بازگشته بودند، بی‌درنگ فرمان پیامبرص را لبیک گفته با همان پیکرهای رنجور و زخمی، افتان و خیزان به تعقیب دشمن پرداختند؛ «برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند، پاداشی بزرگ است».

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که به عروه بن زبیرؓ فرمود: «ای‌خواهرزاده ام! پدرانت زبیر و ابوبکر رضی‌الله عنهما، از زمره این نیکان و پرهیزگاران بودند». یادآور می‌شویم که این غزوه، به‌نام غزوه «حمراء الاسد» نامیده شده است که تابع غزوه احد می‌باشد.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ فَرَّادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (۱۷۳)

ابن عباسؓ در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: ابوسفیان وقتی خواست تا از احد برگردد، خطاب به رسول خداص گفت: وعده ما و شما سال آینده در بدر است، همان جایی که یارانمان را به قتل رساندید. رسول خداص نیز فرمودند: اگر خدا خواست، وعده ما با شما در همانجاست. پس چون سال بعد فرا رسید، ابوسفیان با مکیان بیرون آمده در محلی به نام «مجنه» از ناحیه «مرالظهران» فرود آمد، اما حق تعالی در دل وی رعب و وحشت افکند و بازگشت به مکه را قرین مصلحت یافت. در این اثنا با نعیم بن مسعود اشجعی که از عمره بازگشته بود، برخورد، پس به او گفت: من با محمد و یارانش در موضع بدر

وعده گذاشته بودم، ولي از آنجا که امسال؛ سال قحطي و خشکسالي است، صلاح نيست که ما با آنان درگير شويم، اين کار بايد سالي باشد که در آن از گياهان بچرانيم و شير بنوشيم. اما من دوست ندارم که محمد به وعده گاه آيد، ولي ما نيامده باشيم. لذا به مردم مدینه بپيوند و آنان را از خارج شدن به ميدان سست و منفعل گردان و در برابر اين خدمت، ده شتر پاداش داري. نعيم به مدینه آمد و مأموريت بي سرانجام خود را انجام داد، پس نازل شد: **«همان کسانی که مردم به آنان گفتند»** مراد از مردم، همان شخص اعرابي، يعني نعيم بن مسعود اشجعي است که ابوسفیان او را فرستاده بود و او به مسلمانان گفت: **«مردمان»** يعني: ابوسفیان و سپاهش **«براي شما گرد آمده اند، پس از آنان بترسيد»** آري! ابوسفیان از باب جنگ رواني عليه مسلمانان، اين پيام را به طور غير مستقيم - از طريق نعيم بن مسعود اشجعي - به پیامبرص و مؤمنان فرستاد، اما به جاي ترس و جبن، اين کار **«بر ايمانشان افزود»** و هيچ تزلزلي در عزم و اراده مؤمنان ايجاد نکرد **«و گفتند: خداوند ما را بس است و چه نیکو کارسازي است»** يعني: خداوند لا شر آنان را از ما دفع مي کند و او ما را بسنده است و هم اوست که بر وي توکل مي کنيم و تمام امورمان را به او مي سپاريم. پس طبق وعده به بدرالصغري رفتند و همراهشان اسباب و وسايل تجارتي اي بود، لذا خريد و فروش و معامله کرده و

نان روغنی و کشمش خریدند و سودی بسیار برده سالم و سرفراز به مدینه بازگشتند. در حدیث شریف آمده است: چون در مشکلی عظیم در افتادید، «حسبنا الله ونعم الوکیل» بگویید. همچنین در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون غم بر پیامبر ص شدت می‌گرفت، آن حضرت دست خویش را بر سر و محاسن خویش کشیده و بعداً نفسی بلند می‌کشیدند و می‌فرمودند: «حسبنا الله ونعم الوکیل».

فَاتَّقِبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ (۱۷۴)

«پس بازگشتند» یعنی: بعد از آن که مسلمانان برای رویارویی با لشکر قریش از مدینه بیرون رفتند؛ بازگشتند «با نعمتی از جانب خدا» که سلامت و عافیت از گزند دشمنشان بود «و فضلی» یعنی: با پاداشی که خداوند ﷻ بر آنان عنایت کرد. بعضی در معنی آن گفته‌اند: با سودی در تجارت «در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود» از کشته شدن، یا جراحت «و همچنان جویای خشنودی الهی بودند» در آنچه که انجام می‌دادند و آنچه که فرو می‌گذاشتند، که از جمله آن، خارج شدنشان به میدان در این غزوه بود «و خداوند دارای فضل عظیم است».

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۷۵)

«جز این نیست که این خبردهنده» که می‌خواهد تا شما مؤمنان را از نبرد با

دشمن سست و کند سازد «شیطان است که از دوستان خود می‌ترساند» یعنی: ابلیس لعین است که با وسوسه انگیزی خود، مؤمنان را از دوستان خویش که کافران اند می‌ترساند و در ایشان این واژه را القا می‌کند که گویا کفار دارای قدرت و شوکتی هستند. بعضی گفته‌اند: مراد از شیطان، آن شخص اعرابی یادشده است که هشدار ابوسفیان را به مؤمنان انتقال داد «پس، از آنان نترسید» یعنی: از کفار نترسید، چه آنان دوستان شیطان‌اند و محکوم به شکست و رسوایی، لذا بر مبنای این ترس موهوم، از رویارویی با دشمن و دنبال نمودن وی بدون نشوید و سستی نکنید «و از من بترسید، اگر مؤمنید» پس آنچه را به شما فرمان می‌دهم، انجام دهید و منهیاتم را فرو گذارید زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا کرده و از اوامر و نواهی‌ام حساب ببرید، چرا که خیر و شر همه به دست من است.

وَلَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِزَابًا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶)

«و» ای محمدص «آنان که در نصرت کفر می‌شتابند، تو را اندوهگین ن سازند» به قولی: آنان قومی بودند که مرتد شدند و پیامبر اکرم ص از این کارشان سخت مغموم و اندوهگین گشتند زیرا آن حضرت ص بر ایمان مردم سخت مشتاق بودند، لذا خدای سبحان ایشان را تسلیت گفته و از اندوه خوردن نهی کرد. به قولی دیگر: رسول خدا ص در خوردن خوردن بر کفر قوم خویش، بسیار

افراط می‌کردند، پس حق تعالی ایشان را از افراط در این کار نهی نمود، چنان‌که در آیه (۸) از سوره «فاطر» نیز می‌فرماید: **(فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ...)** (پس مبادا جانت را از حسرت خوردن بر آنان بفرسایي). **«اینان هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند»** یعنی: کفر آنان از ملک خدای سبحان چیزی کم نمی‌کند. یا مراد این است: آنان هرگز به دینی که پروردگار برای بندگانش مشروع ساخته است، نمی‌توانند زیانی برسانند **«خداوند می‌خواهد که در آخرت برایشان بهره‌ای»** در بهشت، یا بهره‌ای از ثواب **«قرار ندهد و برای آنان عذابی بزرگ است»** به سبب کوشش و شتابشان در گرایش به سوی کفر، پس زیان کفرشان به خودشان برگشته و محرومیت از بهره آخرت را به‌سویشان جلب می‌کند.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷)
«در حقیقت، کسانی که کفر را به بهای ایمان خریدند» یعنی: کفر را به ازای ایمان گرفتند، چنان‌که خریدار، کالا را در قبال بهای آن می‌گیرد **«هرگز به خداوند هیچ زیانی نمی‌رسانند و برایشان عذابی دردناک است»**.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ مَا نُمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ لِيُزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۷۸)
«و کافران هرگز نپندارند که مهلت دادن ما به آنان» با طول عمر و فراوانی در ارزاق، یا پیروزی مقطعی و ناپایدار در روز احد **«به‌سودشان است»** قطعاً موضوع چنین نیست،

بلکه «ما فقط» از آن روي «به آنان مهلت مي‌دهيم تا بر گناه خویش بيفزایند و عذاب خفتباري» در کمین خویش «دارند». پس خدای سبحان به شیوه استدراج، به کفار طول عمر و زندگی مادی گوارا می‌دهد تا بر گناهان خویش بيفزایند و مهلت‌دادن به گناهکاران جزء سنن الهی است زیرا اگر خداوند Ψ هرگناه و بدی‌ای را بلافاصله در دنیا جزا می‌داد، چهره جهان تغییر می‌یافت و «تکلیف» و «اختیار» انسان به حال خود باقی نمی‌ماند.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيُذِرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (١٧٩)

ابوالعالیه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مسلمانان از رسول خداص درخواست کردند تا به ایشان نشانه‌ای داده شود که به وسیله آن، میان منافق و مؤمن تمییز دهند، پس حق تعالی نازل فرمود: «خداوند بر آن نیست که مؤمنان را براین حالی که شما بر آن هستید» از آمیختگی با منافقان «واگذار» بلکه اسبابی را پدید می‌آورد و آزمونهایی - همچون صدور فرمان جهاد و هجرت - را به وقوع می‌پیوندد «تا آن که پلید» یعنی: منافق و نافرمان «را از پاک» که همانا مؤمن پاکیزه و وارسته است «جدا کند» پس محنتها و سختی‌های جهاد و هجرت، میدان واقعی این جداسازی است، چنان که در احد رسوایی منافقان آشکار گشت «و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند»

تا بتوانید پاک و ناپاک را از یکدیگر تمییز دهید زیرا خداوند Ψ علم غیب را مخصوص خودش گردانیده و هیچکس را بر آن آگاه نمی‌گرداند، پس تصور نکنید که جدا ساختن مؤمن از منافق بر اساس وحی الهی؛ به معنای آگاه ساختن از امور غیب است **«ولیکن خدا از فرستادگانش هرکه را بخواهد برمی‌گزیند»** و او را بر چیزی از غیب خویش آگاه می‌گرداند تا مؤمن و منافقان را از یکدیگر بازشناساند. چنان‌که از رسول اکرم ص چنین اخبار غیبی‌ای – و از جمله معرفی بسیاری از منافقان – صادر شد، جز پیامبر اکرم ص، دیگر مؤمنان روشن‌بین نیز ممکن است گاهی منافقان را با بسیاری گناهان و بدی احوالشان و قرائنی که از آنان نمودار می‌شود، تشخیص دهند **«پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود»**.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰)

جمهور مفسران در بیان سبب نزول این آیه کریمه بر آن‌اند که این آیه درباره بازدارندگان زکات نازل شد. **«و کسانی که به آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، بخل می‌ورزند»** و آن را در راه خدا Ψ انفاق نمی‌کنند **«هرگز تصور نکنند که آن بخل برایشان خوب است»** و به سودشان می‌باشد **«بلکه آن به زیانشان است، به زودی**

آنچه که به آن بخل ورزیده‌اند، روز قیامت طوق گردنشان می‌شود» یعنی: به زودی اموالی که به آن بخل ورزیده‌اند، بر گردنهایشان طوقی از آتش می‌شود. بخل: آن است که انسان حقی واجب را از صاحب حق بازداشته و از انفاق مال درجایی که لازم است، خودداری کند «و میراث آسمانها و زمین از آن خداست» یعنی: هر آنچه که اهالی عالمهای آسمانها و زمین میراثبر آن می‌شوند، برای خدا Ψ است، پس چرا انسانها به اموال بخل ورزیده و آن را در جایی که به آنان دستور داده‌ایم، انفاق نمی‌کنند، درحالی‌که این اموال، نزدشان عاریتی است برگشت پذیر؟ «و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است» و شما را مطابق آن جزا می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت ابی‌هریره τ از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «من آتاه الله مالا فلم یؤد زکاته، مثل له شجاعا اقرع له زبیبتان یطوقه یوم القیامه، یأخذ بلهزمتیه ثم یقول: انا مالک، انا کنزک: کسی که خداوند Ψ به او مالی داد، اما او زکات مالش را نپرداخت، آن مال در روز قیامت به شکل افعی سرتاسی برای او در می‌آید [که از بس زهر دارد، موهایش ریخته است]» و آن افعی [مهیب] طوق گردن او شده سپس دو طرف دهان آن شخص را گرفته او را می‌گزد تلاوت کردند.

از آنجا که پس از نابودی خلق، دارایی‌ها و اموال بدون وجود هیچ‌گونه مدعی‌ای باقی می‌مانند، لذا - بنابر عادت - از این چیزها به عنوان میراث حق تعالی تعبیر شد،

با آن که اینها در حقیقت نسبت به حق تعالی میراث نیستند زیرا وارث کسی است که چیزی را به ارث برد که قبلاً مالک آن نبوده است، درحالی که خدای متعال مالک آسمانها و زمین و همه موجودات میباشد.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱)

سبب نزول آیه کریمه: یهودی ای به نام فنحاص به ابوبکر صدیق گفت: ما به خدا هیچ نیازی نداریم و اوست که به ما نیازمند است، ما چنانکه او نزد ما تضرع میکند، نزد وی تضرع نمیکنیم و اگر او از ما بی نیاز بود - چنانکه رفیق شما میپندارد - از ما وام نمیخواست. ابن عباس^ک در بیان سبب نزول میگوید: «هنگامی که حق تعالی آیه: (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا) را نازل نمود، یهودیان نزد رسول خدا ص آمده و گفتند: ای محمد ص! آیا پروردگارت فقیر است که از بندگانیش طالب قرض میشود؟ همان بود که نازل گردید: «مسلم خداوند سخن کسانی را که» از روی غرور ثروت و جهل به حقیقت حال خداوند متعال «گفتند: خدا نیازمند است و ما توانگریم، شنید» به قولی: مراد آنها این بود که اگر به راستی خداوند^ط بر زبان محمد ص از ما طالب قرض شده باشد، پس اوفقیتر است. لذا خواستند تا با این القاءات خود در دین اسلام شكافگنی کنند «به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت» در صحیفه های فرشتگان نویسنده اعمال و آن را

نگه داشته و در برابر آن مجازاتشان خواهیم کرد «و به ناحق کشتن پیامبران رابه دست آنان می‌نویسیم» این سخن یهود را که گفتند: خداوند - پناه بر او - نیازمند است، با گناه کشتن پیامبران توسط آنان پیوسته ساخت تا تنبیهی بر وقاحت و بزرگی گناه این سخنشان باشد. نسبت دادن قتل پیامبران ﷺ به یهودیان عصر رسالت - هرچند آنان مجری آن قتلها نبودند - برای این است که آنها از عملکرد اجداد خویش راضی بوده و آن را مورد تأیید قرار می‌دادند «و می‌گوییم: عذاب سوزان را بچشید» یعنی: با این سخنی که به آنان در دوزخ می‌گوییم، از آنان انتقام می‌گیریم. حریق: آتش شعله‌ور و سوزان است.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲)

«این» عذاب سوزان «به خاطر کار و کردار پیشین شماست» و زندگی غرق در گناه و معصیت شما در دنیا، وگرنه «خداوند هرگز نسبت به بندگان بیدادگر نیست» پس عذابی که به شما می‌چشاند، ستم نیست بلکه عین عدالت است.

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدُ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳)

«اینان کسانی هستند که گفتند: خداوند با ما پیمان بسته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، مگر آن که برای ما قربانی‌ای بیاورد که آتش، آن را بسوزاند» سنت در بنی‌اسرائیل براین بود که آنها

قربانی‌ای را عرضه می‌کردند، سپس پیامبرشان برمی‌خواست و دعا می‌کرد، آن‌گاه آتشی از آسمان فرود می‌آمد و آن قربانی را می‌سوخت. البته حق تعالی این شیوه را جزء آیین‌های دینی همه پیامبران خویش قرار نداده و آن را به عنوان دلیل صدق نبوت ایشان نگردانیده. اما بنی‌اسرائیل ادعا کردند که از بارگاه الهی در این باره عهد و پیمانی دارند و با این شیوه میان کسانی که به دروغ ادعای نبوت می‌کنند و کسانی که به حق پیامبرند، فرق می‌گذارند. پس حق تعالی این ادعایشان را رد نموده و فرمود: **«بگو: قطعا پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتید»** از تقدیم قربانی به شکل فوق **«برای شما آوردند، پس اگر راست می‌گویید، چرا آنان را کشتید؟»** همچون یحیی فرزند زکریا، اشعیاء[ؑ] و سایر پیامبرانی را که به دست شما یهودیان به قتل‌رسانیدند؟ پس قضیه؛ قضیه مخالفت و عناد است، نه قضیه قناعت و حجت و برهان. قربان: هر چیزی است که به وسیله آن به سوی خدای سبحان تقرب جسته‌شود؛ اعم از حیوانات یا چیزهای دیگر.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ
(۱۸۴)

آن‌گاه حق تعالی برای دلجویی پیامبر گرامی خویش می‌فرماید: **«پس اگر تو را تکذیب کردند، بدان که پیامبرانی هم که پیش از تو»** همانند **«معجزات و صحیفه‌ها و کتاب روشنگر آورده بودند، با انکار و تکذیب**

مواجه شدنند» لذا بر سخنان یاوه آنان شکبایا باش و با آنان مبارزه کن. زبر: جمع زبور، به معنای کتاب است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأَدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ (۱۸۵)

«هر نفسی چشنده مرگ است» حق تعالی مرگ را سرنوشت هر موجود زنده‌ای گردانیده است، خواه این موجود بشر باشد، یا فرشته، یا جن، یا حیوان، پس هیچکس را از سرکشیدن جام مرگ گریزی نیست «و همانا روز رستاخیز پادشاهیتان به‌طور کامل به شما داده می‌شود» و فقط در این روز است که پاداش به‌طور کامل پرداخته می‌شود، پس آنچه که در دنیا، یا در عالم برزخ به انسان داده می‌شود، فقط بخشی از پاداش است. این خود به این حقیقت اشاره دارد که بخشی از پاداشها - خیر باشند یا شر - گاهی در دنیا، یا قبر به انسان می‌رسند. در حدیث شریف آمده است: «إن القبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النار: همانا قبر، باغی از باغهای بهشت، یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است». «پس هر که از آتش دوزخ دور داشته شده و به بهشت درآورده شد، قطعاً کامیاب شده است» یعنی: به آنچه می‌خواسته دست یافته و از آنچه هراس داشته، نجات یافته است زیرا هرگونه کامیابی و رستگاری‌ای - هرچند که برآورنده تمام خواسته‌های انسان باشد - بدون بهشت هیچ است و نجات از هرگونه زیانی هم - چنانچه صاحب آن از آتش دوزخ نجات یابنده نباشد - نجات نیست «و زندگانی دنیا جز

متاع غرور نیست» متاع: هرآنچیزی است که انسان از آن نفع و بهره می‌گیرد. غرور: فریفته‌شدن به آرزوها و خواهشهای دنیاست. این آیه کریمه، متضمن مژده و بیم (وعد و وعید) به تصدیق‌کنندگان و تکذیب‌کنندگان پیامبرص است. از سعیدبن جبیر^۳ روایت شده است که فرمود: وعید و تهدید در این آیه کریمه، فقط متوجه کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهد، اما کسی که آخرت را به وسیله دنیا می‌طلبد، دنیا برای او بهترین‌متاع و بهره‌ای است و این هشدار شامل وی نمی‌شود. در حدیث شریف به روایت ابوهریره^۴ آمده است که رسول خداص فرمودند: «حقیقتا جای یک تازیانه در بهشت، بهتر از دنیا و مافیهاست، اگر می‌خواهید آیه: **(فَمَنْ رُحِرِحَ...)** را بخوانید تا این حقیقت بر شما روشن شود».

علما در بیان احکام گفته اند: سنت است که در هنگام احتضار و جان‌کندن، به انسان کلمه شهادت تلقین شود، بدون خواستن از وی که آن را تکرار کند زیرا چه بسا که تکرار، سبب ملال و دلتنگی وی گردد. همچنین مستحب است که در آن هنگام سوره «یس» نیز بر وی خوانده شود زیرا در حدیث شریف آمده است که خواندن «یس»، مردن را بر شخص محتضر آسان می‌سازد. همچنان سنت است که در بردن مرده به سوی گورستان تعجیل شود.

لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
(۱۸۶)

«و شما قطعاً در مالها و جانهایتان آزموده خواهید شد» یعنی: به طور قطع در اموال خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ با از دست دادن آنها بر اثر حوادث و مصایب، بذل و انفاقهای واجب و سایر تکالیف شرعی‌ای که متعلق به اموال است. همچنان در جانهای خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ بامرگ، مبتلا شدن به بیماری‌ها، از دست دادن عزیزان و کشته شدن در راه خدا Ψ .

با توجه به این که آیه کریمه بعد از هجرت مؤمنان به مدینه و قبل از غزوه بدر نازل شد؛ این خطابي است به رسول خداص و امت ایشان جهت تسلیت و دلجویی‌شان بر کید و آزارهای کافران و فاسقان که در آینده با آن روبرو خواهند شد تا مؤمنان خود را به پایداری و شکیبایی بر تحمل رنجها و ناخوشی‌ها آماده ساخته، از هم‌اکنون راه دشواری را که پیش‌رو دارند، در نظر بگیرند **«و از کسانی‌که پیش از شما به آنان کتاب داده شده»** یعنی: از یهود و نصاری **«و همچنان از کسانی که به شرك گراییده‌اند»** که سایر طوایف کفر از غیر اهل کتاب‌اند؛ **«سخنان دل‌آزار بسیاری خواهید شنید»** از طعن و تمسخر در دین و مقدسات و آبروی‌خویش.

بنا به روایتی در سبب نزول، این بخش از آیه کریمه درباره کعب بن اشرف یهودی نازل شد که رسول خداص را با اشعار خویش هجو می‌کرد و در این اشعار: کفارقریش را علیه آن حضرتص بر می‌انگیخت.

«ولي اگر صبر کنید و تقوي پيشه نماييد»
صبر: مقيد ساختن و پايبند کردن نفس
برچيزي است که آن را ناخوش دارد، همچون
فروخوردن خشم و مقاومت در برابر سختيها با
روحيه پايداري و احساس رضایت. تقوي: دوري
گزیدن از گناهان و پايبندي به دستورات
الهي است. آري! اگر چنین کنید، بيترديد
«این» صبر و پرهيزگاري «از عزم امور است»
يعني: از آن کارهايي است که بر شما واجب
است تا تصميم خود را بر آن استوار کنید.
گفته ميشود: «عزم الامر»، آن گاه که شخص کار
را محکم کرده و آن را به سامان رساند و
استوار گرداند.

قول راجح این است که: حکم این آیه کریمه
منسوخ نیست زیرا جدال به شیوه نیکوتر،
همیشه مطلوب است، چنان که رسول اکرم ص با
وجود آن که به جهاد دستور داده شده
بودند، با يهوديان مدارا ميکردند و از
منافقان در ميگذشتند.

**وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ
ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷)**

«و یاد کن هنگامی را که خداوند از کسانی
که به آنان کتاب داده شده» يعني: از يهود
و نصاري «پيمان گرفت، که حتما بايد آن را
براي مردم بيان نماييد و کتمانش نکنيد»
يعني: نبوت آن حضرت ص را براي مردم بيان
نموده و آن را پنهان نداريد «پس آن عهد
را پشت سر خود انداختند» يعني: عهد و
پيمان الهي را بي محابا پشت سر افگندند «و
آن را به بهاي ناچيزي» از بهره هاي پست و

پلید و بی‌ارزش دنیا «فروختند، چه بد است آنچه خریدند!».

این آیه کریمه متضمن هشداري سخت براي علماء است تا چیزی از علم سودمند را پنهان نکنند. در حدیث شریف آمده است: «من سئل عن علم فکتمه الجم يوم القيامة بلجام من نار: هرکس از علمي مورد پرسش قرار گیرد و آن علم را بپوشاند، در روز قیامت به دهنه‌اي از آتش لجام زده می‌شود». که این خود بروجوب نشر علم برای مردم دلالت می‌کند. عليؑ می‌فرماید: «خداوند Ψ از مردم جاهل و نادان عهد نگرفته که بیاموزند، اما از علما عهد گرفته که بیاموزانند».

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸)

«هرگز کسانی را که به آنچه کرده‌اند شادمانی می‌کنند و دوست دارند که بر آنچه نکرده‌اند، موردستایش قرار گیرند، رسته از عذاب مپندار و آنان عذاب دردناکی در پیش‌دارند» یعنی: هرکس به کارهای نیکی که انجام داده، شادمانی کند و دوست داشته باشد که مردم به آنچه هم کرده است، او را ستایش کنند، پس او را نجات یافته از عذاب مپندارید.

بخاری و مسلم و غیر آنان در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: روزی مروان برای دربان خود گفت: ای رافع! نزد ابن‌عباسؓ برو و به او بگو: اگر چنان باشد که هر شخصی از ما که به آنچه کرده شادمان است و دوست دارد که به آنچه نکرده ستوده

شود؛ مورد عذاب قرار گیرد، بی‌گمان همه ما مورد عذاب قرار می‌گیریم؟ ابن عباسؓ در پاسخ فرستاده وی فرمود: «این آیه کریمه به شما چه ارتباطی دارد؟ حقیقت امر این است که این آیه درباره اهل کتاب نازل شد»، سپس آیه ماقبل را تلاوت نمود: (**وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...**). همچنین ابن عباسؓ در همین رابطه می‌گوید: «رسول خدا ص از اهل کتاب درباره چیزی سؤال کردند ولی آنها در پاسخ، حقیقت را کتمان نموده و سخنی دروغین آوردند و در حالی از نزد رسول خدا ص بیرون رفتند که به ایشان چنین وانمود می‌کردند که به سؤالشان پاسخ درستی داده‌اند و با این پاسخ در پیشگاه آن حضرت ص قابل ستایش خواهند بود! از سوی دیگر شادمان بودند از این که پاسخ واقعی را از ایشان پنهان داشته‌اند. همان بود که آیه کریمه این صحنه‌سازی آنان را بر ملا و مال کارشان را هویدا ساخت.

به روایتی دیگر، آیه کریمه درباره کسانی از منافقان نازل شد که از جهاد تخلف می‌کردند، اما هنگامی که رسول خدا ص از جهاد بر می‌گشتند، به حضور ایشان آمده عذرخواهی می‌نمودند و دوست داشتند که به آن چیزی مورد ستایش قرار گیرند که انجام نداده بودند. حافظ ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «جمع کردن میان این دو روایت ممکن است زیرا محتمل است که آیه کریمه در مورد هر دو گروه نازل شده باشد».

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۸۹)

«و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند بر هر چیزی تواناست» این آیه کریمه در رد و تکذیب سخن جاهلانه یهودیانی نازل شد که گفتند: (إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ) (خدا فقیر و ما توانگر هستیم) «آیه ۱۸۱».

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ (۱۹۰)

«مسلمانان در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز» و تفاوت آنها در درازی و کوتاهی و گرمی و سردی و غیره «آیات است» یعنی: نشانه‌ها و راهنماهای روشن و برهانه‌های واضحی است که بر وجود آفریننده سبحان دلالت می‌کند، اما «برای صاحبان خرد» های ناب از شائبه‌های نقص و عقلهای وارسته از کجی‌ها و انحراف زیرا مجرد تفکر در نشانه‌هایی که خدای سبحان در این آیه کریمه از آنها یاد کرده است، برای عاقل بسنده و کافی است تا او را به ایمانی پیوند دهد که هیچ شک و شبهه‌ای نمی‌تواند آن را متزلزل کرده و به درون آن رخنه نماید بنابراین، واجب است که ایمان انسان بر پشتوانه دلایل یقینی متکی و مستظهر باشد، نه بر تقلید و وراثت. در حدیث شریف آمده است: «وای بر کسی که این آیه کریمه را بخواند و در آن تفکر نکند». همچنان روایت شده است که در شب نزول این آیه کریمه، رسول خدا ص تا بامداد پیوسته می‌گریستند.

باید دانست که میدان تفکر، آفریده‌های حق تعالی است نه ذات وی زیرا درک حقیقت ذات الهی محال و ناممکن است.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۱۹۱)

آن‌گاه حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می‌کند: «هم‌آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند» یعنی: صاحبان خرد کسانی هستند که میان فکر و ذکر جمع نموده و خداوند متعال را در همه احوال یاد می‌کنند، چنان‌که پیامبر اکرم ص خداي عزوجل را در همه اوقات یاد می‌کردند. به قولی: مراد از «ذکر» در اینجا نماز است. یعنی: کسانی که نماز را در هیچ حالی از احوال ترک نمی‌کنند و آن را در حال نبود عذر ایستاده و در حال وجود عذر، نشسته و به پهلو خوابیده ادا می‌کنند «و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کنند» یعنی: در صنع بدیع و متقن آسمانها و زمین و استحکام و ثبات آنها و عظمت و بزرگی اجرام آنها می‌اندیشند. یادآور می‌شویم که دعوت به تأمل در شگفتیهای آفرینش از مضامین اصلی قرآن است.

این آیه کریمه و آیات مشابه آن، ناظر بر «برهان اتقان صنع» در حکمت اسلامی است. این متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! اینها را بیهوده» و به‌بازی و عبث «نیافریده‌ای» بلکه اینها را دلیلی بر حکمت و قدرت خویش آفریده‌ای تا زمین را

میدان آزمایش بندگان قرار داده و فرمانبردارانت را از سرکشانتمتمایز گردانی «منزهی تو» از آنچه که لایق شأن خداوندی است نیست «پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار».

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۱۹۲)

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! هر که را تو در آتش‌افگنی، یقیناً رسوایش کرده‌ای» و خوار و بی‌مقدارش ساخته‌ای «و برای ستمکاران» یعنی: برای کافران «هیچ یاورانی نیست».

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (۱۹۳)

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! همانا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواند» که این دعوتگر همانا رسول خداص است و به قولی: دعوتگر، قرآن است «که به پروردگار خود ایمان آورید، پس ایمان آوریدیم» یعنی: به ندای این دعوتگر لبیک گفته و ایمان آوردیم «پروردگارا» تکرار ندا برای اظهار فروتنی و تضرع است «گناهان ما را بیامرز و سیئات ما را بزدای» یعنی: گناهان کبیره و صغیره‌مان را به مغفرت خویش درپوشان، یا آن کوتاهی‌هایی را که در حقوق بندگان از ما سر زده است، برملا و آشکار نکن، با عذاب کردن ما در برابر آنها «و ما را در زمره ابرار بمیران» ابرار: جمع «بار» است و ایشان کسانی اند که در طاعت پروردگار سعی

بلیغ و کوشش وسیع می‌نمایند و گستره طاعتشان بسیار وسیع است. به‌قولی: ایشان پیامبران الهی[‡] و صالحان‌اند.

رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْفِ الْأَمْعَادَ
(۱۹۴)

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! و آنچه را که به‌وسیله فرستادگانت به ما وعده داده‌ای، به ما عطا کن» وعده‌ای که بر زبان پیامبران[‡] داده شده، همانا پاداش خداوند[‡] بر اهل طاعت وی است «و ما را روز رستاخیز رسوا نگردان» که این رسوایی، ذلت و حقارتی ننگین است «زیرا تو وعده‌ات را خلاف نمی‌کنی» آری! خداوند متعال به دلیل قدرت و کمال و انعام بزرگ خویش، وعده‌هایی را که بر زبان پیامبران[‡] به بندگان مؤمن و نیکوکار خویش سپرده و کتابهایش نیز متضمن آن هستند - چون آمرزش گناهان، نجات از عذاب و رهیافتنشان به بهشت - هرگز خلاف نمی‌کند، در صورتی‌که مستحق آن‌باشند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص هنگامی که به نماز تهجد برمی‌خاستند، آیات ده‌گانه آخر سوره آل عمران را می‌خواندند و سپس با خدای خویش چنین مناجات می‌کردند: «اللهم اجعل فی قلبی نوراً، و فی سمعی نوراً، و فی بصری نوراً، و عن یمینی نوراً، و عن شمالی نوراً، و من بین یدی نوراً، و من خلفی نوراً، و من فوقی نوراً، و أعظم لی نوراً یوم القیامة: بارخدا یا! در قلبم نوری را پدید آور و در شنوایی‌ام نوری را و در بینایی‌ام نوری را و از جانب راست من نوری

را و از جانب چپ نوری را و از پیشاپیش
من نوری را و از پشت سرم نوری را و از
فراز سرم نوری را و برای من در روز قیامت
نوری بزرگ قرار داده.»

علما بر آنند که: خواندن این آیات دهگانه
بعد از بیدار شدن از خواب در شب - با
اقتدا به رسول اکرم ص - مستحب است.

**فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ
بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا
لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵)**

«پس پروردگارشان دعایشان را اجابت کرد»
با دادن این وعده: «که من عمل هیچ صاحب
عملی از شما را ضایع نمی‌کنم» با ندادن
ثواب آن «از مرد یا زن» تصریح بر زنان،
به خاطر دلخوش کردن آنهاست، وگرنه آنان نیز
در عموم معنای (الذین آمنوا وعملوا
الصالحات) داخلند. آیه کریمه ضمنا زنان
را به مشارکت در دعوت اسلامی و آنچه که از
هجرت و جهاد به دنبال خود دارد، تشویق و
ترغیب می‌نماید «همه از همدیگرید» یعنی:
مردان شما در طاعت حق تعالی مانند زنان
شما هستند و زنان شما مانند مردان شما،
مردان از زنان به وجود آمده‌اند و زنان
از مردان و هر دو از یک اصل منشعب
گردیده‌اند زیرا هر دو جنس، از نسل آدم
وحوا بوده و هر دو جنس مکلف می‌باشند.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه
هنگامی نازل شد که ام سلمه رضی الله عنها به
رسول خدا ص گفت: یا رسول الله! من نمی‌شنوم که

حق تعالی از هجرت زنان نیز سخنی به میان آورده باشد. «پس کسانی که هجرت کرده اند» به سوي رسول خداص از مردان و زنان؛ با ترك دار و دیار خود «و» کسانی که «از خانه های خود رانده شده» اند در طاعت خدای عزوجل «و» کسانی که «در راه من آزار دیده اند» مراد آزارهایی است که به سبب ایمان خویش به حق تعالی از مشرکان می دیدند تا از دین خویش برگردند، اما این آزارها، جز تمسک بیشترشان به دین حق، هیچ اثر دیگری بر آنان نداشت و همه کسانی که به سبب تمسکشان به دین الهی، مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار می گیرند، در خطاب آیه کریمه داخل اند «و» کسانی که «جنگیده اند» با دشمنان خدا Ψ «و» کسانی که «گشته شده اند» در راه خدا Ψ - که این برترین مقامات است. مراد، به شهادت رسیدن برخی از آنهاست، آری! اینانند که: «سیناتشان را می زدایم» زیرا هجرت در راه خدا Ψ گناهان ما قبل خود را محو می کند و جهاد و شهادت در راه خدا Ψ ، تمام گناهان - بجز وام را - پاک می گرداند، چنان که در احادیث آمده است «و آنان را در باغهایی که از فرو دست آنها جویباران روان است، درمی آورم. این پاداش الهی است و پاداش نیکو نزد خداوند است» که به عملکنندگان تعلق می گیرد.

لَا يَغْرَنَكْ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (۱۹۶)

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه درباره مشرکان مکه نازل شد زیرا آنان در آسایش و رفاه و نعمت به سر

می‌بردند و تجارت می‌کردند، پس برخی از مسلمانان گفتند: دشمنان خدا Ψ را در امر معیشت و گذران زندگانی شان به خیر و نیکی می‌یابیم، حال آن که ما از فقر و فاقه و سختی به‌جان آمده‌ایم! همان بود که نازل شد: **«گشت‌وگذار کافران در شهرها»** و ترتیب دادن سفرهای تجارتي از سوی‌شان با هدف رونق بخشیدن به زندگی مادي **«تو را نفریبد»** زیرا این متاعی است اندک که در این دنیا از آن بهره‌مند می‌شوند و سپس بازگشتشان به سوی دوزخ است. عکرمه می‌گوید: «مراد؛ آمد و رفت شب و روز آنان و نعمتهایی است که از آن بهره می‌برند».

مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ (۱۹۷)

«این» متاع دنیا «بهره‌مندی ناچیزی است» که نسبت به پاداش خدای سبحان هیچ‌گونه اعتبار و ارزشی ندارد **«سپس جایگاهشان دوزخ است و چه بد آرامگاهی است»** آن جایگاهی که با کفر خود، در دوزخ برای خود آماده کرده‌اند. بایسته یادآوری است که دوزخ از روی ریشخند و سرزنش، آرامگاه نامیده شد.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸)

«لیکن» درمقابل جهنم برای کفار؛ «کسانی که تقوای پروردگارشان را پیشه ساخته‌اند» به علاوه همه منافع بسیار دیگری که از این کار می‌برند **«برای ایشان باغهایی است که جویباران از فرودست آن جاری است و**

جاودانه در آند، نذلي از جانب خدا است» نزل: آنچه كه براي ميهمان آماده مي‌شود؛ از پذيرايي و هديه، يا منزلي‌كه در آن جاي مي‌گيرد «و آنچه نزد خداوند است» از نعمتهايي‌كه براي پيروان ومطيعان خويش آماده نموده «براي نيكوكاران بهتر است» از مناصبي كه كفار در سفرهاي تجارتي و در مشاغل ديگر به دست مي‌آورند.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (١٩٩)

«و البته از ميان اهل كتاب، كساني هستند كه به الله ايمان مي‌آورند و به آنچه فرود آورده شد به سوي شما و به آنچه فرود آورده شده به سوي خودشان» نيز ايمان مي‌آورند «در حالي كه در برابر خدا خاشع اند» يعني: برخي از اهل كتاب بهره‌اي از دين برده‌اند و همانند ديگران، شريك رسوايي‌هايي كه خداوند ﷻ از آن درآيات اين سوره و آيات مشابه آن سخن گفته، نيستند زيرا اين «بعض»، ميان ايمان به الله ﷻ و آنچه بر پيامبرش حضرت محمدص فرود آورده و آنچه كه بر انبياي خودشان نازل کرده، جمع مي‌کنند و «عوض آيات خدا بهايي اندك نمي‌ستانند» يعني: پيروي حضرت محمدص را به خاطر كسب مقام يا جاه دنيوي‌اي، فرو نمي‌گذارند «اينانند كه نزد پروردگارشان پاداش خود را دارند» پاداشي مكرر، نه يكبار، بلكه دوبار، چنان كه در «سوره

قصص/۵۴» آمده است. «آری! خداوند سریع الحساب است».

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره نجاشی پادشاه حبشه نازل شد، که رسول خداص بر وی نماز جنازه غایب گزاردند». ولی حسن‌بصری؛ می‌گوید: «آیه‌کریمه درباره آن عده از اهل کتاب نازل شد که قبل از حضرت محمدص می‌زیستند و بعد از بعثت آن حضرت، از ایشان پیروی کرده و به اسلام گرویدند».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
(۲۰۰)

«ای مؤمنان! صبر پیشه کنید و پایداری ورزید» حق تعالی مؤمنان را به صبر بر طاعات و شکیبایی از شهوات برمی‌انگیزد. باید دانست که: یکی «صبر» است و دیگری «مصابره»، یعنی: پایداری در برابر دشمنان و شکیبایی بر سختی‌های جنگ، که مصابره از صبر سخت‌تر و دشوارتر است «و برای جهاد آماده باشید» یعنی: در مرزهای سرزمین اسلامی در حال آماده‌باش قرار داشته باشید، درحالی‌که اسبان و دیگر وسایل جهاد را مہیای کار نگاه می‌دارید و این آمادگی را اصطلاحاً «مرابطه» می‌نامند. انتظارکشیدن نمازها در مساجد نیز از «رباط» است. بنابراین، «رباط»، محکم کردن مرزها و پایبندی به مساجد است «و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید» پس تقوای الهی سبب رستگاری است، تقوایی که این

سوره با سفارش به آن ختم و سوره بعدي با سفارش به آن آغاز مي‌شود.

از ابوهريره τ در بيان سبب نزول آيه كريمه روايت شده است كه فرمود: در حقيقت در زمان رسول اكرم «چنان غزوه‌اي نبود كه مؤمنان در آن مرابط (به حال آماده‌باش) باشند، ليكن اين آيه كريمه درباره كساني نازل شد كه با خواندن نمازها در اوقات آن و سپس باقي ماندن در مساجد و ذكر خداي عزوجل در آنها، مساجد را آباد نگاه مي‌دارند. در حديث شريف آمده است كه رسول خدا «فرمودند: «آيا شما را از آنچه كه خداوند Ψ با آن گناهان را محو و درجات را بلند مي‌سازد آگاه كنم؟ (اينك آگاهتان مي‌كنم): كامل ساختن وضو با وجود سختي‌ها، گام نهادن بسيار به سوي مساجد و انتظار كشيدن نمازي بعد از نمازي؛ اين است رباط، اين است رباط، اين است رباط».

در فضيلت آمادگي (رباط) در راه خدا Ψ و پشتيباني از مسلماناني كه در سرزمين دشمن در مقابل آن قرار دارند، نيز احاديث بسياري آمده است، از آن جمله اين حديث شريف است: «آمادگي يك روز در راه خدا Ψ بهتر از دنيا و مافيهاست». همچنين در حديث شريف آمده است: «هر كسي كه مي‌ميرد، بر عمل وي مهر ختام زده مي‌شود، جز مرابط در راه خدا Ψ كه عملش بر وي - تا برانگيختنش در روز قيامت - جريان داده مي‌شود، چنان كه از عذاب قبر و سؤال نكير و منكر نيز ايمن مي‌گردد».

(سوره نساء)

مدنی است و دارای (۱۷۶) آیه است.

وجه تسمیه: چون احکام متعلق به زنان در این سوره بسیار است، از این جهت، آن را سوره «نساء الکبری» و در مقابل آن، سوره «طلاق» را سوره «نساء القصری» نامیده اند. از عبدالله بن مسعود روایت شده است که فرمود: در سوره «نساء» پنج آیه است که اگر تمام دنیا و مافیها را در عوض آنها به من بدهند، مرا بدین اندازه شادمان نمی‌کند، این پنج آیه عبارتند از: (**إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ**) «آیه ۴۰» و: (**إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ**) «آیه ۳۱» و: (**إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ**) «آیه ۴۸» و آیه: (**وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ**) «آیات ۶۴ - ۶۵».

سوره مبارکه «نساء» متضمن احکام خانواده کوچک؛ یعنی هسته اولیه اجتماع و خانواده بزرگ؛ یعنی جامعه اسلامی و رابطه آن با کل جامعه انسانی می‌باشد، به همین دلیل است که این سوره در نخستین آیه، وحدت اصل و منشأ آفرینش انسان را با بیانی روشن و شگرف تبیین کرده و تقوای الهی را به عنوان مراقب و نگهبان این رابطه عام اجتماعی معرفی می‌نماید.

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (۱)

«اي مردم! از پروردگارتان پروا کنید، همو که شما را از نفس واحدي آفريد و جفتش را نيز از او پديد آورد» يعني: شما را از آن يکتني آفريد که در آغاز او را خلق کرد - و او آدم است - سپس از پهلو ي چپ آدم جفتش را که حواء است درحالي آفريد که آدم در خواب بود، پس چون بيدار شد و حواء را ديد، ازوي خوشش آمد و به وي متمایل گرديد و حواء نيز با او انس گرفت. درحديث شريف آمده است: «همانا زن از پهلو آفريده شده و کجترين بخش پهلو قسمت بالاي آن است، پس اگر بخواهي که آن را راستسازي؛ آن را شکسته اي و اگر از آن بهره برداري کني؛ درحالي بهره برداري کرده اي که کجی در آن هست». «و از آن دو» يعني: از آدم و حواء «مردان بسيار و زنان» بسياري را درروي زمين «پراکند» با زاد و ولدشان «و از خدائي پروا نماييد که به نام او از همديگر درخواست ميکنيد» چنانکه ميگويم: «به خاطر خدا Ψ و به نام او از توميخواهم که چنين و چنان کني». در حديث شريف آمده است: «من سألكم بالله فاعطوه: هر که از شما به نام خدا Ψ کمک خواست، پس به او بدهيد». «همچنين از گستن پيوند ارحام پروا کنید» يعني: همان طوري که بر شما لازم است تا از

خداΨ پروا کنید، همین‌گونه باید صله رحم را رعایت نموده و از نزدیکان خویش نگسلید زیرا صله رحم از جمله اموری است که خداوندΨ به رعایت آن دستور داده است. ارحام: نام تمام نزدیکان و خویشاوندان – اعم از مردان و زنان – بدون فرقی بین محرمان و غیر آنهاست، اما مراد از آن در اینجا: نزدیکانی هستند که از جهت پدر و مادر با انسان قرابت داشته باشند. علما اتفاق نظر دارند بر این که صله رحم واجب است. **«همانا خداوند همواره بر شما نگهبان است»** پس او اعمال خیر و شر شما را زیر نظر داشته و شما را در برابر آن جزا می‌دهد. در حدیث شریف آمده است: **«خداوندΨ را چنان عبادت کن که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند»**.

در روایت ابراهیم نخعی، قتاده، اعمش و حمزه: (الارحام) به جر خوانده شده، که بنابراین قرائت؛ از آیه کریمه جایز بودن درخواست به نام رحم و به حق پیوند آن نیز بر می‌آید و البته این، به معنای سوگند خوردن به غیر باری تعالی نیست.

وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (۲)

«و اموال یتیمان را به آنان بازدهید» این خطاب متوجه اولیا و اوصیای یتیمان است. یتیم: کسی است که پدر نداشته و هنوز به دوران بلوغ نرسیده است زیرا در حدیث شریف آمده است: **«پس از بلوغ، یتیمی‌ای نیست»**. و

– چنان‌که از آیه (۶) همین سوره بر می‌آید
 – اموال ایتام فقط زمانی به ایشان
 برگردانده می‌شود که به سن بلوغ برسند، که
 در آن زمان در حقیقت یتیم نیستند، پس
 اطلاق یتیم به آنها در این آیه، مجاز است،
 به اعتبار حالت یتیمی‌ای که قبل از رسیدن
 به سن بلوغ داشته‌اند **«و پلید را با پاک
 بدل نکنید»** یعنی: ای مؤمنان! با اموال
 ایتام همان‌کاری را نکنید که در جاهلیت
 مبنای رفتار مردم با آنان بود زیرا در
 جاهلیت مردم اموال سره و مرغوب ایتام را
 گرفته و اموال ناسره و نامرغوب خود را
 به جای آن می‌گذاشتند. بعضی گفته‌اند؛ معنی (**وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ**) این است: اموال ایتام را
 که برای شما حرام و پلید است نخورید،
 بلکه اموال پاک و حلال خودتان را بخورید **«و
 اموال آنان را همراه»** و با ضمیمه کردن
**«با اموال خود نخورید، که این گناهی بزرگ
 است»**.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است:
 این آیه درباره مردی از قبیله غطفان
 نازل شد که از پسر برادر یتیمش اموال
 بسیاری نزد وی بود، پس چون آن یتیم به سن
 بلوغ رسید، اموال خویش را از عمویش طلب
 کرد، اما او از دادن اموال وی سرباز زد. و
 بعد از آن که این آیه نازل شد، اموالش را
 به وی باز داد.

**وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِسُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِثْلَىٰ ثَلَاثٍ
 وَرُبَاعٍ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا**
 (۳)

«و اگر ترسیدید که در حق دختران یتیم به عدل و انصاف رفتار نکنید، در این صورت از زنانی که می‌پسندید به نکاح خود درآورید» از غیر دختران یتیم که بر شما حلالند، نه از زنانی که خداوند Ψ بر شما حرام گردانیده «دو زن، یا سه زن یا چهار زن» یعنی: يك، دو، سه، یا چهار تن را به همسری خویش درآورید. و جمع کردن بیشتر از چهار زن برای يك مرد جایز نیست.

بیان معنای مراد آیه: در جاهلیت، اولیای دختران یتیم – چون پسرعموهایشان – آنان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، اما حقوق مقرر در نکاح – چون مهر – را به آنان نپرداخته و در این باره با آنان مانند غیرشان از همسران رفتار نمی‌کردند، پس خدای عزوجل از نکاح آنان توسط اولیایشان نهی کرد، مگر این که با ایشان به عدل و داد رفتار شود و بالاترین مهري را که مستحق آن هستند و سایر حقوق زناشویی به آنان داده شود، در غیر این صورت باید – بجز دختران یتیم – از زنان دیگر موردپسند خویش به همسری بگیرند. لذا هرکس به‌گمان غالب خود می‌پندارد که در حق دختر یتیم چنان‌که باید عدالت نمی‌کند، باید از ازدواج با او صرف نظر کرده و يك زن دیگر، یا در صورت ضرورت حتی تا چهار زن را به نکاح خود درآورد و در حق دختر یتیم ستم نکند «و اگر می‌ترسیدید که به عدالت رفتار نکنید» میان همسرانتان در نوبت هم‌خوابی، نفقه، معاشرت و مانند آنها، پس فقط «به يك زن اکتفا کنید» نه بیشتر از آن. به

قولی معنی این است: اگر می‌ترسیدید که میان آنها در محبت عدالت نمی‌کنید - پس فقط یک زن بگیرید نه بیشتر. اما قول راجح این است که: عدالت معنوی، یا محبت قلبی در آیه کریمه مورد نظر نیست زیرا این امر از وسع و توان انسان خارج است، همان گونه که رسول خدا ص خود به عائشه رضی‌الله عنها - در مقایسه با سایر ازواج مطهرات - محبت قلبی بیشتری داشتند. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «اللهم هذا قسمي فيما أملك فلا توأخذني فيما تملك ولا أملك: بار خدایا! این تقسیم من است در چیزی که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی (یعنی محبت قلبی) و من مالک آن نیستم، مورد مؤاخذه قرار نده.»

«یا» اکتفا کنید **«به آنچه که مالک شده‌اید»** از کنیزان، هرچند تعدادشان بسیار باشد. مراد: معاشرت جنسی با کنیزان از طریق ملکیت است، نه از طریق ازدواج. خاطرنشان می‌شود که کنیزان ملکی، حقی در نوبت هم‌خوابی ندارند.

در یکی از روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مردم از خوردن اموال یتیمان احساس گناه کرده و خود را از آن باز می‌داشتند، اما در امر زنان، با دست باز عمل کرده و هر چه می‌خواستند از آنان به ازدواج خویش در می‌آوردند و گاهی میانشان عدالت کرده و چه بسا که عدالت را در میانشان رعایت نمی‌کردند، پس چون از احکام یتیمان سؤال کردند، پیوسته با جواب آن این آیه هم نازل شد تا ایشان را به این امر متوجه سازد که همان گونه که از

بي عدالتي در مورد یتیمان بیم دارند، در مورد زنان نیز از بي عدالتي بیمناک بوده و بیشتر از آن تعدادي را که رسیدگی به حقوق آنها برایشان ممکن نیست، نکاح نکنند زیرا زنان نیز در ضعف و ناتوانی‌شان همانند یتیمان هستند. لذا از این روایت معنای دیگری نیز برمی‌آید. اما آنچه قبلا در تفسیر آیه گفتیم، بر مبنای روایت عائشه رضی‌الله عنها بود، اما این معنی که از سبب نزول برمی‌آید؛ قول ابن عباس است.

«این نزدیکتر به آن است که ستم نکنید»
یعنی: اکتفا نمودن به يك زن، نسبت به جمع کردن میان دو زن یا بیشتر از آن، به سالم ماندن آن از آلودگی به جور و ستم، نزدیکتر است. امام شافعی؛ در معنی (الا تعولوا) گفته است: «به نکاح گرفتن يك زن نزدیکتر به آن است که عیالوار نشوید». سفیان گفته است: «الا تعولوا - به این معنی است: اکتفا نمودن به يك زن، نزدیکتر به آن است که فقیر نشوید».

بیان احکام:

۱ - امام ابوحنیفه به جایز بودن نکاح دختر یتیم در حال صغارت وي نظر دارد. اما امام مالک، امام شافعی و جمهور علما برآنند که نکاح دختر یتیم تا آنگاه که بالغ نگردد، جایز نیست.

۲ - ولي دختر یتیم - مثلا پسر عموي وي - در صورت عدالت در پرداخت مهر، می‌تواند بعد از بلوغش با وي ازدواج کند و این رأی ابوحنیفه است، اما زفر و شافعی بر آنند که ولي نمی‌تواند - به عنوان عقدکننده -

او را به ازدواج خودش درآورد، مگر به اجازه حاکم و زمامدار زیرا ولایت در نکاح، شرطی از شروط عقد است.

در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «بعضی از عدم توجه به آیات در یک سوء تفاهم عجیبی قرار گرفته‌اند و آن این است که: در این آیه دستور رسیده که اگر احساس خطر کنید که نمی‌توانید عدل و مساوات را برقرار نمایید، به ازدواج با یک زن اکتفا کنید و در آیه دیگری واضح ساخته که قطعاً نمی‌توان عدل و مساوات را رعایت نمود. پس نتیجه این شد که نکاح بیش از یک زن مطلقاً ناجایز است.

اما باید اندیشید که اگر هدف خداوند Ψ در این آیات، جلوگیری از نکاح بیش از یک زن می‌بود، او چه نیازی داشت که به این تفصیل بپردازد که: **(فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ)** یعنی نکاح کنید از زنان مورد پسندتان دودو، سه سه و چهار چهار» زیرا در آن صورت بی‌عدالتی یقینی است؛ پس «احساس خطر» در این مورد معنایی نخواهد داشت. به علاوه، بیان قولی و عملی رسول خدا ص و صحابه کرام Ψ و تعامل متداوم آنها بر این گواه است که اسلام هیچ‌گاه ازدواج با بیش از یک زن را جلوگیری ننموده و حقیقت همان است که رعایت عدالت و مساوات در امور اختیاری و عدم توان مساوات در امور غیراختیاری یعنی در محبت و تمایل قلبی است؛ لذا بین این دو آیه هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد و نه در این آیات دلیلی بر ممنوعیت تعدد زوجات آمده است».

وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا (٤)

«و مهر زنان را از روی طیب خاطر» به عنوان هدیه ای «به ایشان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، پس آن را حلال و گوارا بخورید» لذا آنچه در حلال بودن این واگذاری معتبر است، خوشی خاطر زنان است، نه مجرد موافقت آنها با الفاظی که از آن رضایت و طیب خاطر بر نمی آید. ابن عباس^۳ در تفسیر (هَنِيئًا مَرِيئًا) می گوید: «هرگاه زن بدون زیان رساندن و فریب مرد، مهر خود را به وی بخشید، پس آن هنیء و مریء؛ یعنی نوشین و گواراست». هنیء: در لغت؛ غذایی است که خورنده از آن لذت می برد و مریء: غذایی است که خوب هضم شده و از آن تغذی به عمل آید.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: رسم بر آن بود که چون مردی دخترش را به نکاح می داد، مهرش را برای خود گرفته و آن را به دختر نمی داد،^۱ پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. اما به قولی دیگر: مخاطب آیه شوهران، اولیا و سرپرستان زنان اند که از خوردن مهر آنان منع شده اند.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (٥)

^۱ چنانکه هم اکنون رسم و رواج حاکم در بسیاری از مناطق افغانستان چنین است.

«و به سفیهان اموالتان را ندهید» مراد: اموال خود ایتم است و دلیل این که حق تعالی اموال را به اوصیای ایتم نسبت داد این است تا بدین وسیله ایشان را به نگهداری از اموال ایتم همچون اموال خودشان برانگیزد. اصل «سفه» آشفتگی و ناهنجاری در خرد و رفتار است. مراد از سفیهان در اینجا؛ اطفال نابالغ، یا انسانهای کمخرد و سستاندیشه‌ای - اعم از مرد و زن، بزرگسال یا خردسال - هستند که به طرق بازدهی اموال که سبب رشد و بهره‌وری بیشتر آن می‌شود، آشنا نبوده و از راه‌های زیان که سبب نابودی و تباهی اموال می‌شود، نمی‌توانند پرهیزکنند بنابراین، چنین کسانی از تصرف در اموالشان ممنوع (محجور) قرار داده می‌شوند زیرا «که خداوند آن را» یعنی: اموال را «سبب قوام معیشت شما قرار داده است» به طوری که امور زندگی‌تان به وسیله همین اموال سر و سامان می‌گیرد، پس اگر سفیهان کمخرد این اموال را تباه سازند، بار دوش شما می‌شوند «و از آن، خوراک و پوشاکشان دهید» یعنی: برایشان از اموال خودشان مقرری‌ای بپردازید که به وسیله آن مخارج خوراک و پوشاک خویش را تأمین کنند «و با آنان سخنی پسندیده بگویید» یعنی: به آنان وعده نیکو بدهید. مثلاً بگویید: هرگاه به سن رشد رسیدید، یا خردتان به رشد رسید؛ اموالتان را به خودتان برگردانیم.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا (٦)

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ثابت فرزند رفاعه و عمویش نازل شد زیرا رفاعه در حالی در گذشت که فرزندش ثابت خردسال بود، سپس عمویش به محضر رسول اکرم ص آمد و عرض کرد: پسر برادرم یتیم است و درخانه ام تحت تکفلم به سر می برد، بفرمایید که چه چیز از مالش برایم حلال است و چه وقت مالش را به وی باز دهم؟ در این هنگام بود که خداوند متعال نازل فرمود: **«و یتیمان را بیازمایید»** این آزمایش چنین است که: سرپرست یتیم در دیانت و اخلاق وی تأمل کند تا به نجابت و حسن تصرفش پی ببرد، همچنان چیزی از مالش را به وی داده و او را بیازماید تا از نحوه تصرف وی در مالش، حقیقت حالش را بداند. ترتیب دادن این آزمایش - در نزد ابوحنیفه و شافعی - قبل از بلوغ و در نزد مالک بعد از بلوغ است **«تا هنگامی که به حد نکاح»** یعنی: به سن بلوغ **«برسند»** سن بلوغ نزد شافعی و احمد بن حنبل: پانزده سالگی و نزد مالک و ابوحنیفه: هفده سالگی است. از علامات بلوغ در مرد: فرود آمدن آب منی و رویدن موی ظاهر و در زن: باردارشدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است **«پس اگر در ایشان رشد»** یعنی: حسن تدبیر و کاردانی **«سراغ یافتید»** و از این امر مطمئن شدید **«اموالشان را به آنان**

برگردانید» لذا اموال یتیمان به آنان داده نمی‌شود، مگر بعد از بلوغ و بعد از دریافت رشد و کاردانی آنان با حسن تصرف در اموالشان، به‌گونه‌ای که اموال خود را در جای معقول و مورد ضرورت مصرف نموده و در آن اسراف و تبذیر نکنند. رشد: در نزد شافعی عبارت است از: صلاح در دین و حسن تصرف در مال. اما در نزد جمهور فقها (رحمهم الله) رشد، فقط اهلیت تصرف در مال است.

امام ابوحنیفه بر آن است که هرگاه یتیم به سن بیست و پنج سالگی رسید، مالش به هرحال به وی باز گردانده می‌شود، هرچند در او رشد و فهمی هم سراغ نشد. اما مذهب جمهور این است که: تا وقتی رشد و اهلیت یتیم ثابت نشود، مال وی به وی داده نمی‌شود؛ در هر سنی که باشد. **«و آن اموال را»** در کودکی و کوچکی آنان **«به اسراف و شتاب نخورید، از ترس آن که بزرگ شوند»** و اموال خویش را در اختیار بگیرند. یعنی: این‌گونه نباشد که شما از هم اکنون که آنها صغیرند، با خود بگویید: باید قبل از این که یتیم به سن بلوغ برسد و اموال خویش را از چنگ بیرون برد، اموالش را در راهی که دلخواه من است، مسرفانه و به‌شتاب مصرف کنم! **«و هرکس توانگر بود، باید که پرهیزگاری کند»** و از اموال یتیم دوری گزیند **«و هرکس تنگدست بود، باید در حد عرف از آن بخورد»** و چنان نباشد که با اموال ایتام خوشگذرانی و عشرت نموده و در خوردن، نوشیدن و پوشیدن، مسرفانه

ومرفهانه عمل نماید. بعضی گفته اند؛ معنی این است: وصی یا ولی نباید جز به اندازه مزد کارشان در مال یتیم، از آن بخورند. **«پس چون اموالشان را به آنان برگردانید»** بعد از بلوغ و رشدشان **«بر آنان گواه بگیرید»** که اموال خویش را از شما دریافت کرده اند و بدینگونه است که تهمت‌ها از شما دفع شده و از عاقبت دعواها و جنجال‌های بعدی ایمن می‌شوید. گواه گرفتن در نزد مالک‌ها و شافع‌ها، واجب و در نزد احناف، مستحب است. **«و خداوند برای حسابرسی کافی است»** و در هرآنچه انجام می‌دهید، حسابگر اعمال و گواه احوال شماست.

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (٧)

سبب نزول: در دوران جاهلیت رسم آن بود که به زنان و پسر بچه‌هایی که قدرت جنگیدن نداشتند، میراث نمی‌دادند؛ پس نازل شد: **«مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی دارند و زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی، آن مال کم یا زیاد باشد»** یعنی: از تمام آنچه که متوفی برجای می‌گذارد، برای مردان و زنان نزدیک به وی که ارث‌بر هستند، سهم و بهره‌ای است، هرچند مال متروکه جز برای استفاده مردان صلاحیت نداشته باشد؛ مثلاً سلاح جنگی باشد، یا این که فقط برای استفاده زنان صلاحیت داشته باشد، چون زیورآلات «که به عنوان سهمی معین و مقرر گردیده است» یعنی: این حقی است

ثابت که خداوند متعال آن را فرض ساخته و دستبردن در آن باهدف از بین بردن، یا کاستن از آن جایز نیست.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۸)

«و چون خویشاوندان» غیر ارثبر «و یتیمان و مستمندان بر سر تقسیم ترکه حضور یابند، پس به آنها چیزی از آن بدهید» هر مقداری که ورثه به طیب خاطر می‌دهند «و با آنان سخنی پسندیده بگویید» سخن پسندیده، سخنی است که از منت و آزار بدور باشد، چون عذرخواهی از آنان بدین مضمون: ببخشید، ما مالک این اموال نیستیم، بلکه این اموال از آن یتیمان است.

ابن عباسك می‌گوید: «آیه میراث (آیه ۱۱) حکم این آیه را منسوخ گردانید». این قول ابن عباسك، مذهب جمهور فقها و ائمه اربعه نیز هست. اما از ابن عباسك در روایتی دیگر نقل شده است که فرمود: آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست، لذا امر به دادن چیزی از ارثیه به نزدیکانی که ارثبر نیستند، مفید وجوب است، هر چند که مردم عمل به آن را ترک کرده‌اند. ولی به نظر فقهای مذاهب، دادن چیزی از ترکه متوفی به نزدیکان غیر ارث بر، مستحب است نه واجب.

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ
وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۹)

«و کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود برجای گذارند، بر» آینده «آنان بیم

دارند، باید» از ستم بر یتیمان مردم نیز «بترسند، پس باید از خدا پروا دارند و باید» اوصیا به یتیمان، یا حاضران به فرد محضر «سخنی استوار و درست بگویند» که با حق و عدالت موافق باشد. این خطاب متوجه اوصیای ایتام و دربرگیرنده این اندرز و موعظه برای ایشان است: باید با یتیمانی که تحت تکفل خویش دارند، همان کنند که دوست دارند بعد از درگذشت ایشان با فرزندان خودشان انجام شود. ابن عباس^ع می‌گوید: «این آیه ناظر بر مردی است که در حال احتضار قرار دارد و کسی که در نزد وی حاضر است می‌شنود که او وصیتی می‌کند که به حال ورثه‌اش مضر است، پس خداوند^ج این شخص شنونده وصیت را امر می‌کند تا فرد محضر را در مورد وصیتش به راه حق و عدالت برگرداند».

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا (۱۰)

«هرآینه آنان که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند، جز این نیست که در شکم خویش آتش را می‌خورند» و روز قیامت با این نوع از عذاب معذب می‌شوند «و به زودی در آتشی فروزان درآیند» فروزش آتش؛ شعله‌ها و زبانه‌های آن است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «در روز قیامت گروهی از مردم درحالی از قبرهای خود برانگیخته می‌شوند که شعله‌های آتش از دهانهایشان زبانه می‌کشد. سؤال شد: یا رسول الله ص! آنان کیستند؟ فرمودند: آیا

نمی‌بینید که خداوند متعال فرموده است: (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا...).

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفَعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (١١)

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه در پاسخ به سؤال جابر بن عبد الله انصاری^۳ و شکایت زن سعد بن ربیع از عموی فرزندان در مورد عدم پرداخت مال ارثیه پدرشان به آنان نازل شد. خاطر نشان می‌شود که این آیه کریمه، آیه بعد از آن و آیه پایان‌بخش این سوره، آیات علم میراث (فرايض) اند. در حدیث شریف آمده است: «فرايض را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا فرايض نصف علم است و این علم فراموش می‌گردد و اولین چیزی است که از میان امت من برداشته می‌شود»^۱.

«خداوند به شما در حق اولادتان حکم می‌کند» یعنی: در باره میراث فرزندان کسانی از شما که می‌میرند، چنین حکم می‌کند که: «پسر را» از آنها «برابر بهره دو دختر است» مراد حالتی است که فرزندان بجا مانده از متوفی، ذکور و اناث باهم باشند، پس در این حالت، میراث پسر دو برابر میراث دختر است زیرا مرد برای تأمین هزینه‌ها و مخارج

^۱ احکام تفصیلی میراث را در کتب فقه جویا شوید.

زندگی خانواده، سامان دادن به شغل و حرفه و تجارت و تحمل تکالیف زندگی، به این سهم مضاعف نیاز دارد. باید دانست که اگر در میان میراثبران، فرزندان ذکوری بودند، آنچه که از میراثبران سهم بر (ذوی الفروض) باقی می‌ماند، برای آنان است، به دلیل این حدیث شریف: «فرايض (سهام معین در میراث) را به اهل آنها بسپارید و آنچه که از ذوی الفروض (صاحبان سهام معین) باقی ماند، برای نزدیکترین مرد از ذکور است». اما اگر متوفی دارای فرزندی نبود، فرزندان پسران (نوه‌ها) این سهم را صاحب می‌شوند «و اگر» همه ورثه متوفی «دختر» باشند و همراه آنها پسری نباشد و این دختران «از دو تن بیشتر باشند، پس سهم آنان دوسوم ماترك» متوفی «است» و اگر دختران فقط دو تن بودند، باز هم سهم آنان دوسوم میراث بجامانده از متوفی است؛ در قیاس به دو خواهری که آخرین آیه از این سوره حکم میراث آنها را صراحتاً بیان کرده و گفته است: (اگر متوفی فرزندی نداشت و دو خواهر از خود بجا گذاشت، آن دو خواهر مستحق دوسوم میراث وی‌اند). بنابراین، هرگاه دو خواهر، مستحق دوسوم ترکه باشند، دو دختر به طریق اولی مستحق این سهم هستند.

«و اگر» دختر «یکی باشد، پس برای اوست نصف ترکه» متوفی «و برای هر یک از پدر و مادر وی» اگر بعد از مرگش زنده بودند «یک‌ششم از ارثیه» متوفی مقرر شده است «اگر متوفی دارای فرزندی باشد» از ذکور یا اناث، یک تن یا بیشتر، یا نوه پسری داشته

باشد «ولي اگر متوفي فرزندی نداشته باشد»
یعنی: نه فرزندی و نه فرزند پسری (نوه ای)
«و وراثان او پدر و مادر وی باشند»
به تنهایی و انفراد، یعنی با آنها هیچ
وارث دیگری همراه نباشد، چون فرزند و نوه
و شوهر، یا همسر و فقط آن دو وارث
فرزندشان باشند: «پس برای مادرش يكسوم
است» و بقیه ارثیه، یعنی دوسوم دیگر را
پدر میبرد. اما اگر همراه با آنها شوهر
یا همسر متوفي نیز وجود داشتند، در این
صورت مادر فقط مستحق يكسوم ارثیه متوفي –
بعد از پرداخت سهم شوهر یا همسر – می باشد
و سهم شوهر نصف ارثیه و سهم همسر يكچهارم
آن است «و اگر متوفي برادرانی» یا
خواهرانی «داشته باشد، مادرش يكششم سهم
دارد» از مال ارثیه، چه آنان برادران
متوفي باشند چه خواهرانش و چه يك برادر
با يك خواهر باشند، چه دوتن یا بیشتر.
اما يك برادر، یا يكخواهر، مادر را از
يكسوم به يكششم سهم مترك محبوب
نمیگرداند. البته این تقسیم میراث «پس از
ادای وصیتی است که متوفي بدان سفارش
کرده، یا بعد از ادای دین» یعنی: دوسوم،
یا يكسوم، یا يكششم، یا غیر اینها از
ارثیه برای آنانی که ذکر شد تعلق
نمیگیرد، مگر بعد از پرداختن به وصیت
متوفي و بعد از پرداخت وامهایی که بر ذمه
اوست.

علما – از سلف و خلف – اجماعاً برآنند که
پرداخت وام بر وصیت مقدم است و بعد از
پرداخت وام و اجرای وصیت است که

باقیمانده ترکه بر ورثه تقسیم می‌شود. لذا وصایایی که به بیشتر از یک‌سوم مال ارثیه تعلق گیرد، قابل اجرا نیست. «پدرانتان و فرزندان‌تان، شما نمی‌دانید که کدامیک برای شما سودمندترند» یعنی: از این رو است که خداوند ﷻ میراث را بدین‌گونه در میان اصول و فروع شما تقسیم کرد و تقسیم میراث را به خود شما محول نمود و برخلاف رسوم جاهلیت، در اصل استحقاق میراث، پدران و فرزندان را با هم برابر گردانید. این احکام مندرج در این آیه «فریضه ای است» مقرر و معین بر عهده شما «از جانب الله، هر آینه الله دانا» است به مصالح شما «حکیم است» به آنچه در حق شما برنامه ریزی کرده است.

وَلَكُمْ نَصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوَصِّينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ النَّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوَصُّونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي التُّلْثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (١٢)

«و نیمی از میراث زنان شما از آن شماست، اگر فرزندی نداشته باشند» خطاب در اینجا متوجه شوهران است. مراد از فرزند: پسر، یا دختر، یا فرزندان پسر می‌باشند، چه از شوهر آن میراث‌بر باشند چه نباشند «پس اگر ایشان را فرزندی باشد، شما را از آنچه بگذاشته‌اند یک چهارم سهم است» یعنی: در صورتی که زن فرزندی نداشته باشد، نصف ارثیه زن از آن شوهر است، اما با وجود

فرزند - هرچند در رده های پایین هم باشد (یعنی نوه و نتیجه زن باشد) - سهم شوهر یک چهارم ارثیه زنش هست، البته این سهم «پس از انجام وصیّتی» است «که به آن سفارش کرده باشند، یا» پرداخت «وامی که دارند».

اما حکم میراث بردن زنان از شوهرانشان چنین بیان شده است: «و برای زنان است یک چهارم سهم از آنچه شما بگذاشته اید، اگر فرزندی نداشته باشید» چه این فرزند از زنان ارث بر باشد، چه نباشد «پس اگر شما را فرزندی باشد، در این صورت برای زنان یک هشتم سهم است از آنچه بگذاشته اید، بعد از ادای وصیّتی که به آن سفارش کرده باشید، یا پرداخت بدهی ای» و باید دانست: زن در سهمی که - با وجود فرزند و بدون وجود آن - دارد، با زنان دیگر شوهرش مشارکت دارد. یعنی: اگر زن موجود در عقد نکاح شوهر یکی باشد، این سهم از آن وی است، اما اگر شوهر بجز وی، زن یا زنان دیگری هم داشته باشد، همه زنان وی در این سهم - بی هیچ خلافتی - با هم شریکند و آن را به طور مشترک مستحق می شوند. سخن در مورد بدهی و وصیّت متوفی هم بر آن وجهی است که گذشت. «و اگر مرد، یا زنی که از او ارث می برند کلاله باشد» کلاله: متوفایی است که نه فرزندی دارد، نه پدر و نه جدی. یادآور می شویم که اعراب هر متوفایی را که پدر، یا فرزند، یا جدی از راه نسبی (تعصیب) از وی میراث نبرد، (کلاله) می نامند، پس کلاله، مردان یا زنان متوفایی هستند که برادران، یا عموها، یا پسر عموهایشان از ایشان میراث

می‌برند. اصل (کلله) از «اکلیل» است و مناسبت میان آنها این است که همچنان که اکلیل بر سر احاطه دارد، این میراث بران نیز از حواشی متوفی بروی احاطه داشته و از اصول و فروع وی نمی‌باشند. آری! اگر مرد یا زنی کلله باشد «و برادر، یا خواهری داشته باشد» علما اجماع دارند بر این که: مراد از برادر و خواهر در اینجا، برادران و خواهران مادری (اخیافی) هستند. البته حکم میراث برادران و خواهران پدری و مادری (اعیانی) و برادران و خواهران پدری (علاتی)، در آخر سوره می‌آید. «پس برای هر یک از آن دو یک ششم سهم ترکه است» چه برادر مادری او باشد و چه خواهر مادری او و ذکور و اناث در این حکم برابرند، اما به شرط این که تنها باشند؛ «اما اگر آنان زیاده از این بودند» یعنی: اگر برادران اخیافی، یا خواهران اخیافی منفردا، یا به طور مختلط، بیشتر از یک تن بودند «پس آنان در یک سوم ماترک باهم شریکند» یعنی: فقط ثلث (یک سوم) ارثیه را مالک می‌شوند، با تساوی تمام در میان مذکر و مؤنث خویش. ابن کثیر می‌گوید: «برادران و خواهران اخیافی با بقیه ورثه از چند وجه اختلاف دارند؛ اول این که: آنها با کسی که بدو منسوبند - یعنی با مادرشان - میراث می‌برند. دوم این که: ذکور و اناث آنها در میراث با هم برابرند. سوم این که: میراث نمی‌برند، مگر آن‌گاه که مرده ایشان کلله باشد، یعنی: نه فرزندی داشته باشد، نه پدر و نه جدی. بنابراین، آنان همراه با پدر و

جد و فرزند و فرزند فرزند متوفی، میراث نمی‌برند. چهارم این که: سهم ایشان به هیچ وجه از ثلث مال بیشتر نمی‌شود، هرچند ذکور و اناث آنها بسیار هم باشند». البته «پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده یا بعد از پرداخت بدهی‌ای که دارند و باید که او در وصیت و بدهی به حال ورثه زیان‌رسان نباشد» و به هیچ وجهی از وجوه زیان‌واضرار، قصد زیان رساندن به آنان را نداشته باشد. مثلاً به این صورت که برای کسی به چیزی اقرار کند که بر ذمه وی نبوده است، یا برای کسی چیزی را وصیت‌کند و هدفش از این اقرار و وصیت، جز زیان رساندن به ورثه چیز دیگری نباشد. یا مطلقاً برای وارث یا برای غیر آنان بیشتر از ثلث ارثیه را وصیت کند، در حالی‌که ورثه آن را اجازه نداده و به چنین امری راضی نیستند. بنابراین، هر اقراری به بدهکاری، یا هر وصیتی که هدف از آن زیان رساندن به ورثه باشد؛ باطل و مردود است و هیچ چیز از آن اجرا نمی‌شود - نه ثلث و نه کمتر از آن.

از ابن عباس³ روایت شده است که فرمود: «زیان رساندن در وصیت از گناهان کبیره است». «این است وصیت خدا» پس هر وصیتی از سوی بندگان که مخالف آن باشد، مسبوق به وصیت الهی است، لذا وصیت خداوند Ψ به پیرویسزاوارتر می‌باشد بنابراین، وصایایی که مخالف آن باشد کنار گذاشته می‌شود، همچون وصایایی که متضمن برتری دادن برخی از ورثه بر برخی دیگر، یا مشتمل بر وجهی از وجوه زیان‌رسانی به آنان است» و

خداوند دانا» است به میراث بران «بردبار است» بر اهل جهالت و نادانی از شما. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «مرد، یازنی، شصت سال تمام به طاعت حق عمل می‌کنند، سپس چون مرگ ایشان در می‌رسد، در وصیت زیان می‌رسانند و در اثر آن آتش دوزخ برایشان واجب می‌گردد».

تَلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳)

«اینها» که گذشت از احکام «حدود مقرره الله است» یعنی: مرزهای تعیین شده اوست که تجاوز از آن‌ها روا نیست. حدود: جمع حد، عبارت است از: قوانین و احکامی که خداوند Ψ آنها را برای بندگان وضع کرده است تا به آن عمل کنند و از آن تجاوز ننمایند. گاه حدود بر محرّماتی اطلاق می‌شود که خداوند Ψ آنها را منع کرده است، به همین جهت، مجازاتهای معین در شریعت، «حدود» نامیده شده‌اند. «و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند» در تقسیم میراث و غیر آن از احکام «او را به بهشت‌هایی در آورد که جویباران از فرودست آنها جاری است، جاودانه در آن هستند و این همان کامیابی بزرگ است» که هیچ رستگاری و کامیابی‌ای در دنیا با آن نمی‌تواند برابری کند.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (۱۴)

«و هر که الله و رسول او را نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز کند» با تغییر

دادن این احکام، یا فرو گذاشتن عمل به آنها «خداوند او را در آتشی درآورد که جاودانه در آن است و او راست عذاب خفت بار و رسوا کننده» در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «فرائض (علم میراث) را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا من شخصی درگذشتی هستم و همانا علم نیز برچیده خواهد شد و فتنه‌ها پدیدار خواهد گشت تا بدانجا که دوتن درباره فریضه میراث با هم اختلاف پیدا می‌کنند، اما کسی را نمی‌یابند که در مورد آن حکم کند».

وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا (۱۵)

«و کسانی از زنان شما که مرتکب فاحشه می‌شوند» فاحشه: فعل ناشایست است و مراد از آن در اینجا، فعل «زنا» است «بر آنان چهار مرد را از جنس خویش» از مسلمانان عادل «گواه طلبید، پس اگر» چهار مرد بر جرم آنان «شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها محبوس کنید تا آن که مرگ عمرشان را پایان دهد» و از آمیزش با مردم منعشان کنید. یادآور می‌شویم که این حکم در اول اسلام بود، سپس منسوخ شد. آری! حکم همین است که آنان باید در خانه‌ها زندانی شوند «یا خداوند برایشان راهی مقرر کند» به این که در موردشان حکمی دیگر نازل کند. و با نزول آیه «حد» برای مرد و زن زناکار، چنین هم کرد. ابن عباس ك می‌گوید: «در آغاز اسلام، زن چون زنا می‌کرد، در خانه

(به طور مادام العمر) زندانی می‌شد... تا این که آیه مبارکه سوره نور نازل شد: (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا) «نور/۲»، و به این ترتیب خداوند ﷻ برای آنان راهی از این حالت گشود، از آن پس، هرکس مرتکب زنا می‌شد، دره (تازیانه) می‌خورد و رها می‌شد». از این رو در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص بعد از نزول آیه حد فرمودند: «بگیرید از من (این حکم را): به تحقیق که خداوند برای آنان راهی مقرر کرد، [آن راه این است که:] مجازات زناي بکر با بکر (زنی که شوهر نکرده و مردی که زن نگرفته) صد تازیانه و تبعید يكسال است و مجازات زناي ثيب با ثيب (مردی که زن گرفته و زنی که شوهر کرده) صد تازیانه و سنگباران است».

اما حنفي‌ها بر آنند که بعد از تازیانه زدن، دیگر تبعیدی نیست، که رأي جمهور فقها برخلاف آن است. البته مرد و زن متأهل زناکار - در نزد جمهور - فقط رجم می‌شوند، بدون تازیانه. اما احمد بن حنبل می‌گوید: رجم و تازیانه هر دو برآنان جاری می‌گردد. و حکم گواهی چهار شاهد مسلمان عادل بر عمل زنا، باقی است و منسوخ نشده است.

وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِيهَا مِنْكُمْ فَأَدُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرَضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا (۱۶)

«و آن دوکس از شما که زنا می‌کنند» یعنی: آن مرد و زنی که از میان مردان و زنان شما مرتکب عمل زشت زنا می‌گردند «پس آنان را آزار دهید» و برنجانیدشان؛ با زدن و

توبیخ و تشر و سرزنش. خطاب در اینجا متوجه حکام و «اولی الامر» جامعه اسلامی است. آری! در آغاز، حکم زن زناکار، زندانی ساختنش در خانه و آزار رساندن به وی - هر دو - بود و حکم مرد زناکار آزار رساندن او بود بدون زندان. «پس اگر توبه کردند» از فعل زنا «و به صلاح آمدند» و نیکوکاری پیش گرفتند «از» تعذیب و آزار «آنان دست بردارید، زیرا خداوند توبه پذیر مهربان است» این حکم چنانکه گفتیم، قبل از نزول آیه حد بود و با نزول آن منسوخ گردید.

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۷)

«جز این نیست که وعده قبول توبه بر الله لازم است» یعنی: حق تعالی خود بر خویشتن واجب گردانیده که توبه توبه کاران را - چنانچه به سویش توبه کارشوند - بپذیرد و از آنها درگذرد، اما اعتقاد ما بر این است که پذیرفتن توبه، عقلا بر خدای متعال واجب نیست. البته پذیرش توبه «تنها برای کسانی است که از روی جهالت مرتکب ناشایستی» یعنی: گناهان «می شوند» مراد از جهالت در اینجا: عدم شناختن گناه نیست، بلکه سبکسری و بی‌شرمی در ارتکاب عمل گناه آلودی است که ارتکاب آن سزاوار شأن شخص خردمند نمی‌باشد. البته این حالت سبکسری، در هنگام فوران شهوت، یا فوران خشم بر انسان پدید می‌آید. ولی ابن عباس می‌گوید: «هرکس که مرتکب عمل ناشایستی می‌شود، او

قطعاً نادان و جاهل است زیرا ارتکاب کار ناشایست، خود اثر جهالت اوست». آری! آن جاهلان سبکسری که مرتکب گناه می‌شوند «سپس به زودی توبه می‌کنند» از گناهانشان «آنانند که خداوند توبه‌شان را می‌پذیرد» در حدیث شریف آمده است: «تحقیقاً خداوند توبه بنده را - مادامی که در حال غرغره مرگ و جان‌کندن نباشد - می‌پذیرد». بنابراین، مراد از توبه کردن در زمانی نزدیک؛ توبه کردن در فاصله زمانی میان ارتکاب گناه تا هنگام مشاهده فرشته مرگ، یعنی: (ملك الموت) از سوی شخص توبه‌کار است. «و خداوند دانای حکیم است» پس در همه امور از روی دانایی و فرزاندگی حکم می‌کند.

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۸)

«و وعده قبول توبه برای کسانی نیست که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان در رسد» به‌گونه‌ای که می‌داند که حالا دیگر حتماً می‌میرد و هیچ امیدی به زنده ماندنش باقی نمانده است و در آخرین هنگام «می‌گوید: اکنون توبه کردم» که این توبه هیچ سودی به حال وی ندارد «و نیز توبه کسانی که در حال کفر می‌میرند» زیرا کسانی که بر کفر می‌میرند، اساساً توبه‌ای ندارند و وجود آن در حق ایشان همانند عدم آن است «برای اینان» یعنی: برای هر دو گروه «عذابی دردناک آماده ساخته ایم» به جزای گناهان آنان.

علماء در بیان احکام گفته اند:

۱ - توبه از گناه به اتفاق امت بر مؤمنان فرض است.

۲ - توبه از گناهی، همراه با ادامه دادن در گناه دیگری، جایز است.

۳ - توبه کسانی که این دو آیه ناظر بر احوال ایشان است، پذیرفته می‌شود، نه توبه شخص محتضر در حال احتضار و نه توبه کافر در قیامت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرَاهًا وَلَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (۱۹)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به ارث برید» یعنی: برای شما حلال نیست که آنان را از طریق ارث برای خویش‌گرفته و محبوس و مقیدشان گردانید، با این پندار که شما از خودشان به نفس‌هایشان ذی‌حق‌تر هستید، چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند و می‌کنند، لذا شما باید بدانید که زن کالایی نیست که به ارث برده شود «و نیز» ای شوهران! یا ای اولیای شوهر متوفی! برای شما حلال نیست که «ایشان را منع کنید» از این که بادیگری غیر از شما ازدواج کنند تا با این منع بتوانید میراث ایشان را - هنگامی که می‌میرند - از آن خود سازید، یا بتوانید از این وسیله فشار برای بازپس گرفتن مهر ایشان استفاده کرده و آن گاه به ایشان اجازه ازدواج بدهید.

زهري و ابومجلز می‌گویند: «رسم و عادت اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد و از

خود همسري بجا مي‌گذاشت، پسر آن مرد از غير آن زن، يا يکي ديگر از نزديکان نسبي وي، جامه خویش را بر او مي‌افگند و با اين کار به آن زن از خود زن و از اوليائش ذي‌حقرتر مي‌شد». بخاري نيز در بيان سبب نزول آيه کریمه از ابن‌عباسك روايت کرده است که فرمود: «رسم اهل جاهليت بر اين بود که چون مرد مي‌مرد، اوليائي متوفي به (تصاحب) زن وي سزاوارتر تلقي مي‌شدند، پس اگر يکي از آنان مي‌خواست، او را به نکاح مي‌گرفت و اگر مي‌خواستند، او را به ديگري به زني مي‌دادند و اگر هم نمي‌خواستند، او را اصلا به نکاح نمي‌دادند، پس به هر حال؛ آنها به تصميم گيري درباره وي ذي‌حقرتر و سزاوارتر بودند». در روايتي ديگر از ابن‌عباس آمده است: «اگر آن زن زيبا مي‌بود، يکي از بستگان نزديک شوهر متوفائش او را به نکاح خویش مي‌گرفت و اگر زشت و نازيبا مي‌بود، او را در بند خویش مي‌داشت تا بميرد و ميراثش را بگيرد، يا او را وامي داشت که خود را بازخريد کند و در قبال آزادي وي از او فديه‌اي مي‌گرفت و رهائش مي‌کرد». در روايت بخاري اضافه شده است: «همان بود که اين آيه کریمه نازل شد». حاصل مطلب اين که: آنها مهر را همچون ثمن وبهائي براي زن به حساب مي‌آوردند.

آري! اين کار را نکنيد «تا بخشي از آنچه را به آنان داده ايد، به دست آريد» و مهر را از آنان بازپس گرفته و از چنگشان به در برید «مگر آن که مرتکب زشتکاري آشکاري شوند» اين استثنا مخصوص شوهر است نه

نزدیکان وي. يعني: فقط شوهر اين امکان را دارد که با زن فسادپيشه خود روشي سختگیرانه داشته باشد. ابوقلابه ميگويد: «هرگاه زن شخص مرتکب زنا شد، پس باکي نيست که به او زيان رسانده و در معاشرت بر وي سخت بگيرد و او را زير فشار و آزار بگذارد تا آن که از مهر خویش براي وي درگذرد. يعني اين که از وي فديه بازستاند». جمعي گفته اند: مراد از (فاحشه: زشتکاري) در آيه کریمه، بدزباني زن و ناسازگاري وي با شوهر است. اما ابن جرير ترجیحا بر آن است که کلمه (فاحشه) عام است و شامل زنا، ناسازگاري، بدزباني و اعمالی از اين دست همه ميشود **«و با زنان به وجه پسندیده زندگاني کنید»** يعني: به آن شیوه اي که در شریعت و درمیان خانواده زن، پسندیده شناخته شده؛ چون خوشرفتاري، انفاق بر آنان به طوردست و دادن حق آنان در شب گذراني. البته اين معني در کمر بند همان اموري است که خدای عزوجل حلال گردانیده است بنابراین، خوشرفتاري با زنان به معني آزاد گذاشتن آنان در ارتکاب محرمات نيست.

در حديث شريف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: **«خيرکم خيرکم لاهله وانا خيرکم لاهلي: بهترين شما، بهترين شماست براي خانواده اش و من بهترين شما هستم براي خانواده ام»**. **«و اگر آنان را»** يعني: زنانتان را **«دوست نداريد»** به سببي از اسباب، بي آن که مرتکب بدکاري، يا ناسازگاري شده باشند، پس بايد صبر کنید و

شکيبايي ورزید و در امر جدا شدن از آنان شتاب نکنيد «زیرا چه بسا چیزی را ناخوش بداريد و خداوند در آن خير بسياري نهاده باشد» از قبیل استمرار و مداومت صحبت و به دنیا آمدن فرزندان صالح و شایسته از آن زني که دوستشنداريد. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «مرد مؤمن از زن مؤمنه نفرت نورزد زیرا اگر از نظر شکل و شمایل و رفتار، او را نمی‌پسندد، چه بسا از بعدي دیگر ازوي راضي گردد».

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا (۲۰)

«و اگر خواستيد همسري» جديد «را جانشين همسري» ديگر، يعني زن پيشين خود «کنيد و به يکي از آنها قنطاري داده باشيد» به عنوان مهر، يا هديه. قنطار: صد رطل طلا است و هر رطل دو كيلو و نيم است «پس چیزی از او پس نگیريد» يعني: اگر مرد، زن خویش را از روي بي‌ميلي به او طلاق داد، بي‌آن که طلاق به انگيزه بدکاري و ناسازگاري وي باشد، پس در اين صورت براي مرد حلال نيست که چیزی از آنچه را که به او به عنوان مهر يا هديه داده است، از او بازپس بگيرد «آيا آن را به ستم و تعدي آشکار» يعني: به ناحق و حرامي واضح «مي‌گیريد» اي مردان؟ بهتان: ستم و دروغي است که طرف مورد تعدي را مبهوت و حيرت‌زده گرداند، که اين بدون شک، حرام و گناهي بزرگ است.

وَكَيفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُم إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۲۱)

«و چگونه آن را می‌ستانید» این تعبیر، مفید انکار بعد از انکار است «با آن که از یکدیگر کام گرفته اید؟» ابن عباس^۲ می‌گوید: «افضاء: مقاربت جنسی است، ولی حق تعالی از آن به کنایه یاد کرد، برای آن که به مسلمانان ادبی برتر رابیا موزد». «و» چگونه از زنان مهر یا هدیه را باز پس می‌ستانید، در حالی که «زنان از شما عهده محکم گرفته‌اند؟» که این عهده، همانا عقد نکاح است، عقده که مرد و زن را با نیرومندترین رابطه به هم پیوند داده و قوی‌ترین تعهدات را میان آنها ایجاد می‌کند. پس اگر مرد بعد از عقد نکاح، با زنش مقاربت یا خلوت شرعی‌کرد، زن مستحق کل مهر خویش است و بر شوهر، گرفتن چیزی از وی در صورت طلاق دادنش حرام است، مگر در حالتی که زن مرتکب زنا، یا ناسازگاری شده باشد - چنان‌که بیان آن گذشت. در نزد احناف و حنبلی‌ها، مهر با «خلوت صحیحه» ثابت می‌گردد، اما شافعی‌ها و مالکی‌ها بر آنند که مهر با مقاربت مقرر و ثابت می‌شود نه به صرف خلوت.

خلاصه این که آیات فوق بر چهار حق از حقوق مسلم زنان تصریح و تأکید دارد:

- ۱ - تحریم به ارث بردن زنان.
- ۲ - نهی از ممانعت زن از ازدواج مجدد در صورت وقوع طلاق.
- ۳ - حق زن در برخورداری از معاشرت به شیوه نیکو و پسندیده.
- ۴ - حق زن در دریافت مهریه خویش به طور کامل.

**وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا
وَسَاءَ سَبِيلًا (۲۲)**

در بیان سبب نزول آمده است: در جاهلیت رایج بود که چون پدران می‌مردند، فرزندان که از غیر زنانشان بودند، زنان پدرانشان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، پس نازل شد: «و با زنانی که پدرانتان آنان را به ازدواج خود درآورده‌اند، ازدواج نکنید» به جهت رعایت کرامت و احترام و بزرگداشت پدرانتان. این جمله مفید نهي از آن عادت زشت جاهلیت است «مگر آنچه که در گذشته» قبل از نزول این آیه «رخ داده است» که خداوند ﷻ شمارا بر آن مؤاخذه نمی‌کند «همانا این کار ناشایست و منفور می‌باشد و بدراهی است».

در جاهلیت، نکاح پسر با زن پدر را – چنانچه پدر می‌مرد یا زن خود را طلاق می‌داد – نکاح «مقت» یعنی نکاح مبغوض و منفور می‌نامیدند زیرا این کار از نظر صاحبان خرد، سخت منفور و ناپسند و بدترین رسم و روش است. تعبیر (آباء: پدران)، به اجماع علما؛ اجداد (پدر بزرگها) را نیز در بر می‌گیرد.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأَخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَانِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۲۳)

این آیه؛ آیه تحریم محارم نسبی، محارم رضاعی و محارم به وسیله پیوندهای خویشاوندی (سببی) است، چنانکه ابن عباس² فرمود: «بر شما هفت گروه در نسب و خویشاوندی حرام شده است. سپس این آیه را تلاوت کرد».

«بر شما مادرانتان حرام شده است» یعنی: به نکاح گرفتن آنان. لفظ (مادران)، شامل مادر بزرگان پدری و مادری - هرچند در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند - نیز می‌شود زیرا همه آنها مادران شخص می‌باشند. **«و»** بر شما حرام شده است **«دخترانتان»** دختران: شامل دختران فرزندان هم می‌شود، هر چند در مرتبه‌های پایین‌تری قرار داشته باشند (چون نوه‌ها و نتیجه‌ها)، چه آن دختران از پسران شخص باشند و چه از دختران وی. جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و احمد بن حنبل) نکاح دختر زنا را بر پدر زانی‌اش که از آب نطفه (منی) وی متولد شده است، بر وی حرام می‌دانند زیرا او نیز در واقع دختر وی است، هرچند که حرامزاده می‌باشد. **«و»** بر شما حرام شده است **«خواهرانانتان»** خواهران: شامل خواهران اعیانی (پدری و مادری)، خواهران اخیافی (مادری) و خواهران علای (پدری)، همه می‌شود.

«و» بر شما حرام شده است **«عمه‌هایتان»** عمه: اسم هر زنی است که خواهر پدرتان، یا خواهر یکی از اجدادتان باشد. گاهی عمه از جهت مادر است و آن خواهر پدر مادر می‌باشد. **«و»** بر شما حرام شده است

«خاله‌هایتان» خاله: اسم هر زنی است که خواهر مادرتان، یا خواهر یکی از مادربزرگ‌هایتان باشد. گاهی‌خاله از جهت پدر است و آن خواهر مادر پدر می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «دختران برادر» دختر برادر: اسم هر مؤنثی است که برادر شما با او نسبت ولادت مباشر و مستقیم، یا نسبت ولادت بالواسطه‌ای داشته باشد، هرچند هم در مراتب خود دور باشد. «و» بر شما حرام شده است «دختران خواهر» دخترخواهر: اسم هر مؤنثی است که خواهر شما با او نسبت ولادت مستقیم یا بالواسطه‌ای داشته باشد، هرچند در مرتبه خود دور هم باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آن مادران شما که شما را شیر داده‌اند» در طول دوره دوساله شیرخوارگی. اما بعد از آن مدت، شیرخوردن از زنی سبب تحریم نمی‌شود. در احادیث صحیح تعداد شیرخوردن به پنج مرتبه مقید شده است، اما مسئله در بین مذاهب مورد اختلاف است: شافعی‌ها بر آنند که تحریم به کمتر از پنج بار شیردادن ثابت نمی‌شود، اما احناف و مالکی‌ها بر آنند که شیرخوردن اندک در اثبات تحریم، همچون شیرخوردن بسیار است، هر چند يك قطره بیشتر نباشد. و حنبلی‌ها بر آنند که کمتر از سه بار شیردادن حرام نمی‌گرداند. «و» بر شما حرام شده است «خواهران رضاعی شما» خواهر رضاعی: دختری است که طفلی با او از پستان يك زن شیر خورده باشد. بنابراین، خدای عزوجل شیرخوارگی را به منزله نسب قرار داد و زن شیردهنده را مادر «شیرخوار»

نامید، از این رو، شوهر شیردهنده؛ پدر رضاعی وی است و پدر و مادر او؛ پدربزرگ و مادر بزرگ وی و خواهر او؛ عمه وی و هر فرزندی که برای شوهر زن شیردهنده متولد گردد، هرچند از غیر آن زن شیرده باشد - چه قبل از شیرخوردن او متولد شده باشد و چه بعد از آن - همه برادران و خواهران وی هستند و مادر زن شیرده، مادر بزرگ وی است و خواهرش خاله وی و هر آن کسی که برای آن زن از همین شوهر به دنیا آید، برادران و خواهران پدری و مادری وی هستند و هر آن کسی که برای زن شیرده از غیر آن شوهر متولد شود؛ حکم برادران و خواهران مادری وی را دارند.

«و» بر شما حرام شده است **«مادران زنانان»** که عبارتند از: مادرزن و مادر بزرگ‌های او، که به مجرد عقد نکاح دختر، بر شوهر حرام می‌شوند **«و»** بر شما حرام شده است **«دختران زنانان»** یعنی: دختران درهایتان **«که در کنار شما پرورش یافته‌اند - از بطن آن زنانان که با آنان همبستر شده‌اید»** ربیبه: دختری است که تحت رعایت و سرپرستی ناپدری (شوهر مادر) تربیت می‌شود. البته تربیت و پرورش دختراندر - بنا بر قول جمهور - در تحریم وی معتبر نیست زیرا دختر زن هنگامی که شوهر با مادرش آمیزش جنسی (مقاربت) کند، بر وی حرام می‌شود، ولو این که آن دختر در خانه ناپدری خویش تربیت هم نشده باشد، لذا قید تربیت و پرورش در اینجا، بنا بر غالب عرف بیان شده و لذا آن را در اصل

تحریم، هیچ دخلی نیست «پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید، بر شما گناهی نیست» یعنی: در نکاح دختر اندرانتان بر شما گناهی نیست، اگر قبل از همبستر شدن با مادرانشان از آنها جدا شده باشید.

علما از همین آیه این قاعده شرعی را استنباط کرده‌اند که: «مادران را نکاح دختران، و دختران را مقاربت با مادران حرام می‌گرداند». اما در سایر محرمات سببی که عبارتند از: زن پدر، زن پسر و مادرزن، باید گفت که به مجرد عقد نکاح مرد با زن، این گروه بر وی حرام می‌شوند، حتی اگر هم با زن خویش آمیزش جنسی نکرده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «زنان پسرانتان» یعنی: زنان پسرانتان به مجرد عقد نکاح پسرانتان با آنان، بر شما حرام می‌شوند، هرچند که فرزندانان با آنان مقاربت هم نکرده باشند، اما مشروط بر این که این فرزندان، فرزندان بی‌باشند: «که از پشت شما باشند» یعنی: پسرخوانده‌های شما نباشند، پس زنان پسرخوانده‌های شما که از پشت غیر شما هستند، بر شما حرام نیستند، بر خلاف آنچه که در جاهلیت مرسوم بود.

«و» بر شما حرام شده است «این که جمع کنید میان دو خواهر» یعنی: ازدواج با خواهرزنتان پیش از آن که از وی با طلاق دادن یا مرگش جدا شوید، بر شما حرام شده است. همچنین جمع نمودن میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر یا دختر خواهر وی حرام است. البته قاعده کلی در این مورد این

است: هر آن دو زن داراي قرابتي كه اگر يكي از آنها را مذكر فرض كنيم؛ نكاح آن ديگري براي ش حرام باشد، جمع كردن ميان آنها در نكاح حرام است و اين حرمت تا آنگاه باقي مي ماند كه يكي از آن دو در عقد مرد باشد. «مگر آنچه گذشته است» يعني: خداوند ﷻ بر آنچه كه از اين نكاح هاي حرام قبل از نزول تحريم گذشته باشد، شما را مؤاخذه نمي كند. همچنين مسلمين اجماع دارند براي اين كه معنای فرموده حق تعالي: (**حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...**) تا آخر آيه، اين است كه عمل جنسي با اين گروه، چه از طريق نكاح و چه از طريق ملك يمين (تملك از طريق بردگي) حرام است و هر دو حرمت با هم برابر است و اين حرمت در هر دو گروه ساري و جاري است. **پس آيه كريمه بر تحريم هفت كس از نسب دلالت مي كند كه عبارتند از:**

- ۱ - مادر و مادر بزرگها، هرچند كه در مرتبه هاي بالاتر قرار داشته باشند.
 - ۲ - دختر و دختران فرزندان، هرچند كه در مرتبه هاي پايين تر قرار داشته باشند.
 - ۳ - خواهر.
 - ۴ - عمه.
 - ۵ - خاله.
 - ۶ - دختر برادر.
 - ۷ - دختر خواهر.
- چنان كه آيه كريمه بر تحريم شش كس از غير نسب نيز دلالت دارد، كه عبارتند از:
- ۱ - مادر رضاعي.
 - ۲ - خواهر رضاعي. و مانند آن است تمام اصول و فروع زن شيرده.

۳ - دختران زناني که با مادرانشان مقاربت انجام گرفته است.

۴ - زنان پسران.

۵ - جمع کردن میان دو خواهر، یا میان زن و عمه وي، یا میان زن و خاله وي، یا میان زن و دختر برادر و دختر خواهر وي^۱.

«بيگمان خداوند آمرزنده است» و آنچه را قبل از ابلاغ این تحریم‌ها گذشته است، بر شما مي‌آمزد «مهربان است» بر شما زیرا فقط کسانی را بر شما حرام ساخته که تحریم آنها رحمتي براي شماست و در تحریم آنها حکمت‌هاي بالغه‌اي وجود دارد که در دنيا و آخرت خویش از آنها مستفيد و بهره‌مند مي‌شوید.

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۲۴)

«و زنان شوهردار بر شما حرام شده است» پس زن شوهردار براي غير شوهر خویش حلال نيست، مگر اين که از شوهر خویش جدا گردد و عده او سپري شود «به استثنای زناني که مالک آنان شده‌اید» يعني: کنيزاني را که به ملک يمين از دار حرب اسير کرده‌اید - هرچند که در دار حرب شوهر هم داشته باشند و شوهرانشان در دار حرب باشند - بر شما حلالند، اما اگر مردی کنيز شوهرداري را خريداري کرد، کام‌جويي جنسي از آن کنيز

^۱ تفصيل احکام محرمات را در کتابهاي فقه بجويد.

برایش حلال نیست، مگر این که شوهرش از وی جدا گردد.

بعد از آن که حق تعالی محرمات نسبی و سببی را معرفی کرد، می‌فرماید: **«این فریضه الهی است که بر شما مقرر شده است»** یعنی: این حکمی است لازمی که تغییر دادن آن بر کسی روا نیست، پس، از حدود مقرر وی بیرون نروید و به شریعت وی پایبند باشید **«و بر شما سواي این محرمات»** که در این آیات ذکر شد **«حلال است، که طلب نکاح کنید به اموال خویش»** یعنی: بر شما حلال است که با دادن مهریه از اموال حلال خویش، ازدواج با زنان یا کنیزانی را طلب کنید که خداوند Ψ آنها را بر شما حلال گردانیده است و مبادا با اموال خویش حرام را طلب کنید.

ذکر «اموال» در این مقام، دلیل بر آن است که نکاح جز به مهر صحت پیدا نمی‌کند و هرچند در هنگام عقد از مهر نام برده نشود، مهر واجب می‌گردد. آری! طلب نکاح کنید به اموال خویش **«عفت طلبکنان»** از آلوده شدن به زنا **«نه شهوترانان»** یعنی: نه زناکنندگان. احسان: عفت‌طلبی و نگهداشت نفس از فروافتادن در حرام است. مسافح: از سفح است، سفح عبارت است از: ریختن آب منی در غیر جایگاه صحیح آن، که همانا فرج حلال زن باشد. یعنی: طلب نکاح شما با امواتان باید در حلال باشد، نه در زناکاری و حرام **«پس کسی از زنان که از او بهره گرفتید»** یعنی: با جماع و آمیزش جنسی به وسیله نکاح شرعی، از اوبرخوردار شدید **«پس مهرشان را»** که بر آن با هم به توافق

رسیده بودید **«به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید»** یعنی: مهر برای زنان از جانب خدای متعال مقرر شده است. بعضی گفته‌اند: مراد آیه‌کریمه، زنانی هستند که از آنان با نکاح متعه بهره گرفته می‌شود. یادآور می‌شویم که نکاح متعه در صدر اسلام مشروع بود و سپس منسوخ شد. چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علیؓ آمده است که فرمود: **«رسول خداص در روز خیبر از نکاح متعه و از خوردن گوشت خران اهلی، نهی کردند»**. **«و بر شما در آنچه که با یکدیگر بعد از مهر مقرر به توافق رسیدید گناهی نیست»** یعنی: اگر شما زنان و شوهران بعد از مقررکردن مهر، با رضایت یکدیگر مهر را زیاد یا کم کنید، باکی بر شما نیست، چه زن حاضر شود که از مقدار مهر خویش کم نماید، یا کل آن را به شوهر خویش ببخشد و چه شوهر تصمیم بگیرد که بر مقدار مهر زن بیفزاید و یا هرگونه تصمیمی که درباره ادامه، یا از هم‌گسستن زندگی زناشویی خویش بگیرید **«هر آینه الله دانای حکیم است»** دانا و صاحب حکمت است در آنچه که آفریده و در احکامی که برای خلق خویش مشروع گردانیده است و از جمله در احکام مربوط به عقد نکاح که سبب حفظ نسبها، بقای نسل و خوشبختی زن و مرد می‌شود.

قابل ذکر است که (محسنات) در قرآن کریم به سه معنی به‌کار رفته است:

- ۱ - زنان شوهردار - نظیر همین آیه.
- ۲ - زنان پاکدامن «نور/۴».
- ۳ - زنان آزاد (آیه بعدی).

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكَحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ
 أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ
 بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا
 مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى
 الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ
 غَفُورٌ رَحِيمٌ (٢٥)

«و هرکس از شما که طول» یعنی: توانایی و امکانات مالی «نداشته باشد که» به وسیله آن «با زنان آزاد» و پاکدامن «مؤمن ازدواج کند، پس باید که از آنچه دست شما از کنیزان باایمان مالک شده است، نکاح کند» یعنی: برای چنین کسی رواست که کنیز مسلمانی را که در ملک دیگری غیر از خود وی است به نکاح گیرد. اما اگر توانایی مالی ازدواج با زن آزادی را داشت، ازدواج با کنیز بر وی حرام است. نکاح کنیز کتابی نیز جایز نیست و این رأی جمهور فقهاست. اما رأی احناف - که در ادامه همین آیه ذکر می‌شود - بر جایز بودن آن است. «و خدا به ایمان شما داناتر است» پس در صورت ضرورت، از ازدواج با کنیزان امتناع نورزید زیرا چه بسا که ایمان برخی از آنان، از ایمان برخی از زنان آزاد بهتر باشد. البته این قید، به این امر توجه می‌دهد که باید ظاهر ایمان آنان را پذیرفت «همه از یکدیگرید» زیرا همه شما - چه کنیز و چه آزاد - فرزندان آدم هستید. این تعبیر هشداري است بر این که: نباید به نسبتها و حسبها فخر ورزید «پس کنیزان را

با اجازه اهل آنان نکاح کنید» یعنی: با اجازه مالکان آنها.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که مالک کنیز، ولی او می‌باشد و ازدواج کنیز بدون اجازه وی صحیح نیست». «و مهرهایشان را به وجه معروف به آنان بدهید» یعنی: بر آن وجهی که در شرع و عرف نیکو، معروف و پسندیده است و چنان نباشد که به‌خاطر کنیز بودنشان، چیزی از مهرهایشان را از روی اهانت فروگذار نموده، یا در این امر به آنان زیان برسانید. و مالکان آنان مالک‌مهرهایشان نیز هستند «در حالی که عقیقه باشند» و پاکدامن «نه زناکار» یعنی: کنیزانی را به نکاح نگیرید که به‌طور علنی مرتکب زنا می‌گردند «و نه دوست‌پنهانی‌گیرنده» او زنی است که به‌طور پنهانی با فردی زنا می‌کند. یادآور می‌شویم که اعراب در جاهلیت زنای علنی را عیب می‌پنداشتند، اما گرفتن دوست‌پنهانی را عیب نمی‌شمردند. پس، خدای سبحان بدین‌گونه از به نکاح گرفتن و به نکاح دادن کنیزی که به‌طور آشکار، یا پنهانی به عمل زنا آلوده باشد، نهی کرد «آن‌گاه چون ازدواج کردند، اگر مرتکب فاحشه شدند» فاحشه: در اینجا عبارت از عمل زنا است «پس بر آنان نیمی از عقوبت زنان آزاد است» یعنی: چنان عقوبتی که تجزیه آن ممکن باشد و آن عبارت از: جلد (زدن تازیانه) است، نه رجم زیرا رجم (سنگسار) نصف نمی‌شود. بنابراین، مجازات کنیزان زناکار پنجاه تازیانه است

زیرا حد زناي زن آزاد غير محصنه (شوهرنکرده) صد تازیانه می‌باشد. امام شافعی می‌گوید: «مسلمانان اتفاق نظر دارند بر این که اگر برده مرتکب زناشد، بر وی رجمی نیست، به دلیل همین آیه که مجازاتشان را نصف مجازات زنان آزاد گردانیده است». از قید (اذا احصن: در صورتی که ازدواج کرده باشند) دانسته می‌شود که: اگر کنیزی زنا کرد که ازدواج نکرده بود، حدی بر وی نیست بنابراین، ابن عباسك بر آن است که بر چنین کنیزی حد جاری نمی‌شود، بلکه فقط به منظور تأدیب مورد لت و کوب قرار می‌گیرد. اما جمهور علما بر آنند که حد بر کنیز ازدواج نکرده‌ای نیز که مرتکب زنا گردد، جاری می‌شود. «این» ازدواج با کنیزکان مملوک «برای کسی از شما» رخصت است «که از آرایش گناه بیم دارد» به دلیل این که تمکنی ندارد تا با ازدواج با زن آزاد، عطش شهوت خویش را فرو نشاند. عنت: مشقت و زیان و ترس از درافتادن در گناه است. اما امام ابوحنیفه و یاران‌شان – برخلاف رأی جمهور – در جایز بودن نکاح کنیزان، ترس از آلوده شدن به گناه و عدم توان مالی بر ازدواج با زنان آزاد را شرط نکرده‌اند، بلکه گفته‌اند: هر گاه مرد با زن آزادی در حال ازدواج نبود، نکاح کنیز مؤمن و کتابی برای جواز دارد، چه قدرت مالی ازدواج با زن آزادی را داشته باشد، چه نداشته باشد و چه از آرایش به گناه بیم داشته باشد، چه نداشته باشد زیرا مراد از آیه: (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ

قَبْلَكُمْ) «مائده/۵» زنان پاکدامن اند و این معنی عام است در زنان آزاد و غیرآزاد. «و صبر کردن» از نکاح کنیزان «برای شما بهتر است» از نکاح با آنان زیرا نکاح با آنان به برده ساختن فرزند، خوارساختن نفس و کاستی مقام و منزلت شخص می‌انجامد «و خداوند آمرزنده مهربان است» لغزش‌های شما را می‌آمرزد و آنچه را که سبب مشقت است، به رحمت خویش از شما دور می‌گرداند.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶)

«خداوند می‌خواهد» احکام خویش را «برای شما بیان کند» و آنچه را که از اعمال نیک و مصالح شما بر شما پنهان است، برایتان روشن سازد «و شما را به سیره و سنت پیشینیان» یعنی: انبیای گذشته و پیروان صالح ایشان «راهبر شود» تا به سنت‌های حسنه آنان اقتدا کنید «و» نیز می‌خواهد تا «از شما در گذرد» یعنی: بر شما به رحمت بازگردد و به شما توفیق عطا فرماید تا از آن مخالفتهایی که داشتید، توبه کنید و از همین روست که به شما در ازدواج با کنیزان رخصت داد «و الله دانای حکیم است» داناست به مصالح بندگان خویش، صاحب حکمت است در آنچه که برایشان مشروع گردانیده است.

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا (۲۷)

«و خدا می‌خواهد که بر شما به رحمت بازگردد» و از شما درگذرد. این تأکیدی

است بر (ویتوب علیکم) در آیه قبل و تکرار آن به سبب ذکر کسانی است که در مقابل این توبه قرار دارند: **«و آنان که پیروی شهوات را می‌کنند»** که عبارتند از: زناکاران از کفار و فجار **«می‌خواهند که میل کنید»** به سوی راه و روش فسادآلود آنان و میل کنید از راه میانه به سوی راه ستم، از حق به سوی باطل و کجروی پیشه کنید به **«کجروی بزرگ»** یعنی: می‌خواهند که بدون در نظر داشت هیچ قید و بند شرعی، بدکاریهای آنان را انجام دهید زیرا زناکاران فقط به فکر شهوترانی خود هستند، بی‌آن که در عواقب امور، یا در حلال و حرام خداوند Ψ بنگرند. مراد از شهوات در اینجا: فقط آن خواهشهایی است که شرع شریف آنها را حرام نموده، نه آنچه که در شریعت حلال است.

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۲۸)

«خداوند می‌خواهد که سبک کند از شما» بار شما را در امر قوانین و اوامر و نواهی خود، به همین جهت برای شما نکاح کنیزان و غیر آن از آسان‌گیری‌های دیگر را رخصت داده است **«و انسان ضعیف آفریده شده است»** در برابر شهوات، پس ناتوان است از این که بر نفس خویش چیره شده و بر شهوت سرکش خویش مهاربزند و در برابر آن مقاومت کند، از همین روست که خداوند Ψ خواسته است تا براین موجود ضعیف آسان گرفته و بسیاری از امور را بر او مباح گرداند، چنان‌که در این آیات روشن ساخته است.

سیاق آیه کریمه می‌رساند که این ضعف، ناظر بر ضعف انسان در برابر زنان است، به همین جهت، حق تعالی دایره را برای وی در امر زنان فراخ گردانید. و کیع می‌گوید: «در امر زنان، عقل مرد از سر وی می‌پرد».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (٢٩)

«ای مؤمنان! اموال خود را در میان خود به ناحق نخورید» یعنی: به شیوه‌ای که شریعت آن را مباح نگردانیده؛ همچون دزدی، خیانت، زورگیری، قمار، معاملات ربوی و امثال آن. تفسیر نظیر این آیه، در سوره بقره «آیه/۱۸۸» گذشت «مگر آن که تجارتي باشد» تجارت: دادوستد با معامله خرید و فروش است. حق تعالی مخصوصاً از تجارت یاد کرد، نه از سایر انواع دادوستدها زیرا دادوستد از طریق خرید و فروش، اکثر و اغلب دادوستدها را تشکیل می‌دهد. آری! تجارتي‌باشد «به تراضي خودتان» تراضي: عبارت از آگاهی هر یک از خریدار و فروشنده است از آنچه که می‌گیرد - بدون غش زدن یا پنهان کردن عیب جنس یا پول - و سپس جدا شدن آنهاست بعد از معامله به توافق و رضایت. و قبل از جدا شدن آن دو خیار (اختیار) فسخ معامله پابرجاست که اصطلاحاً آن را «خیار مجلس» می‌نامند. اما احناف برآنند که: چون طرفین معامله، عقد را با توافق و رضایت بستند، آن معامله جایز است، هر چند که از محل عقد متفرق هم نشده باشند. همچنان از نظر احناف؛ آیه

کریمه بر جواز دادوستد دست به دست (بیع به تعاطی) دلالت می‌کند، اما شافعی‌ها آن را جایز نمی‌دانند «**و خود را نکشید**» یعنی: ای مسلمین! بعضی از شما بعضی دیگر را نکشید، مگر به سببی که شرع شریف آن را به رسمیت شناخته باشد و خودکشی نیز نکنید.

نسفی در تفسیر این نهی، پنج مورد را ذکر کرده که همه آنها حرامند:

۱ - نکشید کسی را که از جنس شماست از مؤمنان؛ زیرا مؤمنان همه چون یک‌تن‌اند.

۲ - هیچ کس نباید خودکشی‌کند، یعنی نباید به وسیله‌ای از وسایل خودکشی انتحار نماید.

۳ - نباید با ستم نمودن به یکدیگر در اموال، همدیگر را بکشید زیرا کسی که بر دیگری ستم می‌کند، چنان است که خودش را نابود می‌سازد.

۴ - از هواهای نفس‌تان پیروی نکنید، که در آن صورت خود را به هلاکت افکنده‌اید.

۵ - مرتکب عملی نشوید که موجب قتل گردد.

در حدیث شریف آمده است: «هرکس خودش را با کارد و آهنی بکشد، روز قیامت کاردش در دست اوست و شکم خویش را در آتش جهنم با آن می‌درد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس به وسیله سمی خودکشی کند، سم وی دردست وی است و آن را در آتش جهنم جرعه‌جرعه می‌نوشد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس خود را از کوهی فرو افکند و بکشد، او در آتش جهنم فروافکنده شده است - در آن جاودان و ابدی است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هرکس خود را به چیزی

بکشد، به وسیله همان چیز در روز قیامت عذاب می‌شود». «بی‌گمان خداوند نسبت به شما مهربان است» و از رحمت وی به شماست که شما را به اموری متوجه و متنبه ساخته که سبب صیانت اموال و بقای ابدان شماست، در حالی‌که امت‌هایی چون بنی اسرائیل را در امر توبه، به خودکشی مکلف ساخت.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
(۳۰)

«و هرکس چنین کند» یعنی: مال مردم را به ناروا بخورد، یا مرتکب قتل خود یا دیگران شود، «از روی تجاوز و ستم» یعنی: در حالی که قصد و مرام وی در این اعمال، تجاوز و ارتکاب ناروا - چون گرفتن مال دیگران به جور و چپاول، یا غصب و زورگیری، کشتن دیگران به غیر خطا و در غیرقصاص یا ارتداد، یا اجرانمودن حد - باشد، «پس به زودی وی را در آتشی» عظیم و مخصوص «درمی‌آوریم و این کار» یعنی: درآوردن او به آتش «بر خدا آسان است» زیرا هیچ‌چیز نمی‌تواند حق تعالی را ناتوان سازد.

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا
(۳۱)

«اگر از کبائر منهیات پرهیز کنید» یعنی: اگر از گناهان کبیره‌ای که حق تعالی شما را از آنها نهی کرده است، دوری کنید «از شما سیئات شما را» یعنی: گناهان صغیره شما را «نابود می‌سازیم و شما را به جایگاهی ارجمند درمی‌آوریم» یعنی: به

جایگاهی شایسته، نیکو و دلخواه، که بهشت برین است. خاطرنشان می‌شود که احادیث در باب گناهان کبیره بسیار است، که بعضی از این احادیث آنها را به هفت گناه و بعضی به کمتر از آن محدود ساخته اند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «از هفت چیز هلاک کننده پرهیزید»، در این اثنا از ایشان سؤال شد که این هفت چیز هلاک کننده چیست؟ فرمودند: «الشرك بالله، وقتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، والسحر، وأكل الربا، وأكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات: این هفت چیز عبارتند از: شرك به خدا Ψ ، کشتن نفسی که خداوند متعال کشتن آن را حرام گردانیده است - جز به حق - خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن در روز جنگ و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمنی که از آن اتهام به دور و بی‌خبرند». لیکن ابن عباس τ می‌گوید: «گناهان کبیره از هفت به هفتاد نزدیکتر است». هم او می‌گوید: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند Ψ آن را به آتش، یا غضب، یا لعنت، یا عذاب خویش ختم کرده باشد». امام شمس‌الدین ذهبی نیز در باب کبائر کتابی نوشته و در آن هفتاد گناه کبیره را بر شمرده است.

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا
وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمًا (۳۲)

از مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: ام سلمه گفت؛ یا رسول الله! مردان به جهاد می‌روند و ما نمی‌رویم و نیز برای ما نصف میراث است؟ همان بود که خدای عزوجل نازل کرد: «و چیزی را که خداوند بدان بعضی از شما را بر بعضی برتری بخشیده است، آرزو نکنید» اما جایز است که شخص آرزو کند تا حال وی مانند حال رفیقش باشد، بی آن که در آرزوی زوال این حال از رفیقش باشد «مردان از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای دارند و زنان نیز از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای» پس خداوند Ψ به حسب اقتضای اراده و حکمت خویش، برای هر یک از دو گروه بهره‌ای از کار و کردارشان قرار داده است که آنان را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد «و فضل خدا را از وی درخواست کنید» یعنی: بجای این که به تمنا و آرزوی نعمت و مقام این و آن مشغول شوید، خود کار و تلاش کنید و از خداوند Ψ خواهان خیر و فضل وی گردید زیرا فضل او گسترده و فراگیر است و از آن به شما ارزانی می‌دارد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود τ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «سلوا الله من فضله، فإن الله يحب أن يسأل، وإن أفضل العبادۃ انتظار الفرج: از فضل خداوند درخواست کنید زیرا حق تعالی دوست دارد که مورد درخواست قرار بگیرد و بهترین عبادت انتظار گشایش است». «بی‌گمان خدا به هر چیزی داناست» پس فضل و بخشش وی از روی علم است و چون مورد درخواست قرار گیرد، آن را می‌داند، لذا بر خدای سبحان درکار، یا حکمی از افعال و احکام وی اعتراض نکنید.

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۳۳)

«و برای هر يك» از شما، یا برای هر مالي «از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک بجا گذاشته‌اند، میراث‌برانی قرار داده‌ایم» که آن مال را احراز می‌کنند. موالی: نزدیکان ارث‌بر انسان هستند که به میراث وی نزدیک شده آن را مالک می‌شوند «و کسانی که با آنان پیمان بسته‌اید، نصیبشان را به ایشان بدهید» مراد نزدیکان و دوستان هم‌پیمانی هستند که اصطلاحاً آنان را «موالی موالاه» می‌نامند.

در جاهلیت رسم برآن بود که هم‌پیمانان از يك‌ديگر ارث می‌بردند، بدین‌سان که مردی با مرد دیگری پیمان دوستی می‌بست و به او می‌گفت: تو از من میراث می‌بری و من از تو! این رسم کهن، در دوران جاهلیت و در آغاز اسلام نیز پابرجا بود، سپس با آیه: **(وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ)** (خویشاوندان نسبت به يك‌ديگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند) «انفال/۷۵» منسوخ گردید و برای هم‌پیمان فقط وصیت و نیکوکاری باقی ماند، به دلیل این فرموده حق تعالی: **(إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ أَوْلِيَانِكُمْ مَعْرُوفًا)** : (مگر آن که بخواهید به دوستان خود (وصیت یا) احسانی بکنید) «احزاب/۶».

ولی در نزد احناف، حکم این آیه منسوخ نیست و اگر کسی با دیگری عقد «موالاه» بست، از وی میراث می‌برد، اما بعد از

صاحبان فروض (سهم بران) وبعد از عصبه^۱ و ذوی الارحام. پس تفسیر آیه کریمه نیز از نظر احناف چنین است: چون مرد یا زنی مسلمان شد و وارثی نداشت، از قوم عرب نبود و برده آزاد شده هم نبود، می‌تواند به شخص مسلمان عربی بگوید که: با تو براین شرط پیمان دوستی می‌بندم که اگر جنایت کردم، بجای من دیه بدهی و اگر مردم از من میراث بری! و آن دیگری هم بگوید: پذیرفتم! پس در این صورت عقد «موالاه» منعقد گردیده و آن شخص عرب از هم‌پیمان خود میراث می‌برد؛ در صورتی که کسی از اصحاب فروض، عصبه، یا خویشاوندان شخص هم‌پیمانش که از او در ارث ذی‌حق‌ترند، وجود نداشت «همانا خداوند همواره بر هر چیزی گواه است» و او دانای آشکار و نهان می‌باشد بنابراین، بر عقدها و معاملات شما نیز گواه است، پس به تعهدات خود در قبال همدیگر وفا کنید. این فرموده حق تعالی بلیغ‌ترین مژده و هشدار است زیرا وقتی خداوند^۲ بر پیمانهای ما گواه باشد، ما را در برابر وفا به آنها پاداش داده و در برابر پیمان‌شکنی مجازات می‌کند.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ

^۱عصبه: نزدیکان انسان اند از جهت پدر و بی. آنان را عصبه نامیدند زیرا به شخص احاطه می‌کنند و او به سبب ایشان نیرو می‌گیرد و از حمایت و پشتیبانی ایشان برخوردار می‌گردد. لسان‌العرب.

تُبْغُوا عَلَيْنَ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (۳۴)

«مردان بر زنان قیام اند» ابن‌کثیر در تفسیر (قوامون...) می‌گوید: «یعنی: مرد رئیس زن، بزرگ و حاکم او و مؤدب اوست – اگر کژروی پیشه کرد – بنابراین، بر زنان است تا از مردان در امور پسندیده و معروفی که به ایشان دستور می‌دهند، اطاعت کنند». این ریاست مرد بر زن «به سبب آن است که الله برخی آدمیان را بر برخی برتری داده است» یعنی: مردان به خاطر آن مستحق این مزیت شدند که خدای عزوجل ایشان را به اوصافی در عقل و جسمشان بر زنان برتری بخشیده است تا بدانجا که از میان آنان خلفا و حکام و امرا و جهادگران برمی‌خیزند. همچنان فضیلت مردان بر زنان در امور دیگری است که زنان در آن امور، شایستگی و توانایی کاملی ندارند، چون کامل بودن روزه و نماز مردان و چون نبوت، خلافت، امامت، اذان، خطبه، جماعت، جمع، گواهی در حدود و قصاص، مالک بودن نکاح و طلاق و ثابت شدن نسب از آنان. این سبب اول «قوامیت» مردان بر زنان بود، سبب دوم این است: «و نیز به سبب آن که مردان از اموال خویش» بر زنان «خرج کردند» و می‌کنند. یعنی: مهر و نفقه بر دوش مردان است. این آیه، دلیل وجوب پرداخت نفقه زنان از سوی مردان می‌باشد. اما در عصر حاضر، برخی از مردم کوتاه‌نظر و سطحی بین، قضیه «قوامت» مرد بر زن را به معارضه کشانده و به این استدلال واهی تکیه می‌کنند که در برخی از دولتها، زنان

به ریاست و حاکمیت رسیده و اعتبار و جایگاه بلندی را احراز نموده‌اند. پاسخ این است که: قاعدتا در چنان احوال و اوضاعی، نتایج برآمده از حاکمیت زنان را باید - نه فقط در کوتاه‌مدت، بلکه در کوتاه مدت و بلندمدت هر دو - مورد ارزیابی قرار داد و آنگاه قضاوت کرد. **«پس زنان شایسته»** و نیکوکار، **«فرمانبردارند»** برای خدا Ψ و برای شوهرانشان و برپا دارنده حقوقی هستند که رعایت آن برای آنها واجب است؛ اعم از حقوق خدا Ψ و حقوق شوهرانشان **«و نگاه‌دارنده‌اند واجب غیابت را»** یعنی: هر آنچه را که حفظ آن در هنگام غیاب شوهرانشان بر آنان واجب است، حفظ می‌کنند، از جمله: حفظ و نگه‌داشت نفس خویش، حفظ پاکدامنی خویش و حفظ فرزندان شوهر و خانه و اموال و اسرار وی. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: **«بهترین زنان، زنی است که چون به سویی بنگری، تو را شاد سازد و چون به سوی دستور دهی، از تو فرمان برد و چون از وی غایب شوی، تو را حفظ کند در نفس خویش و مال تو»**. بلی! زنان شایسته نگهدارنده این امورند **«به نگاه داشت‌الله»** یعنی: حفظ و نگهداری امور فوق در غیاب شوهر از سوی زنان، به سبب حفظ الهی و یاری و توفیق وی است **«و زنایی را که از نشوزتشان بیم دارید»** نشوز: سرکشی و نافرمانی و برتری‌جویی بر شوهر است. اعراب می‌گویند: **«نشزت المرأه: زن بر شوهرش گردنکشی کرد»**، یعنی از امرش اطاعت نکرد،

از تمکین (مباشرت جنسی) در برابر وی بدون عذری سر باز زد، بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رفت و مانند این از امور «پس» در برخورد با چنین زنان ناشزه‌ای، نخست «پندشان دهید» یعنی: آنچه را که خدای عزوجل بر عهده آنان نهاده است؛ از اطاعت شوهر، حسن معاشرت و دیگر واجبات ذمه آنان رابه یادشان آورید و نصیحتشان کرده به پذیرش این امور ترغیب و از عواقب سرکشی و نشوزت بيمشان دهید. و این اولین راه حل است.

در حدیث شریف آمده است: «اگر من کسی را دستور دهنده می‌بودم که برای کسی سجده کند، بی‌گمان زن را دستور می‌دادم که برای شوهرش سجده کند - به سبب حق بزرگی که شوهر بر ذمه وی دارد». «و سپس» دومین راه حل این است که: «آنان را در خوابگاهها ترک کنید» یعنی: از خوابگاههایشان دوری کنید و آنان را در زیر روانداز (لحاف) خویش جای ندهید. این تعبیر، کنایه از عدم آمیزش جنسی با آنان است. بعضی گفته‌اند: دوری‌گزیدن در خوابگاه آن است که شوهر در بستر خواب به وی پشت کند «و» اگر این هم تأثیر نکرد، پس سومین راه حل این است که: «آنان را بزنیید» چنان زدنی که به قصد تأدیب و اصلاحشان باشد، نه زدنی سخت و گزنده و آزاردهنده. خاطرنشان می‌شود که سنت رسول اکرم ص این زدن را مقید به آن نموده است که با نرمی و ملایمت باشد، به طوری که به نقص عضوی در وی نینجامد و اثری از خود بر جای نگذارد «پس اگر از

شما اطاعت کردند» چنان که باید و شاید و سرکشی و نشوزت را فرو گذاشتند **«دیگر بر آنها هیچ راهی را نجویید»** به چیزی از گفتار، یا کرداری که آنان را ناخوش آید، پس آنان را به عشقورزی و محبت نسبت به خود مجبور و مکلف نگردانید، که این در اختیارشان نیست، لذا بهانه جویی و زیاده روی نکنید **«بی‌گمان خدا بلند مرتبه بزرگ است»** پس بدانید که قدرت خداوند Ψ بر شما بزرگتر از قدرت شما بر زنانان می‌باشد بنابراین، بر آنان ستم نکنید و قدرت خدای متعال را بر خود به یاد آورید زیرا قدرت او فوق همه قدرتهاست.

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (۳۵)

این حالت اول بود که نشوز و نفور و ناسازگاری در آن از سوی زن است. اینک حالت دوم را در این آیه بیان می‌کند: **«و»** ای اولیای امور و ای قضات و حکام شرع! **«اگر از بالا گرفتن اختلاف میان آنان»** یعنی: میان زن و شوهر **«بیمناک بودید، پس بفرستید»** به سوی زن و شوهر **«داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن را»** چنان داورانی را که از نظر عقل و دین و انصاف، به حکمیت و داوری میان آن دو شایستگی داشته باشند. در اینجا خداوند متعال مشخص می‌سازد که داوران باید از خانواده و خویشان مرد و زن باشند، چرا که خانواده مرد و زن، به احوال آنان آشنا تر، رازهای خصوصی و محرم آنان را نگه دارنده تر

و بر ایجاد فضای صلح و سازگاری میان آن دو و سامان یافتن مجدد کار و بار زندگی مشترکشان مشتاق‌ترند. البته تعیین داوران فقط در زمانی است که روابط میان زن و شوهر، به گونه‌ای پیچیده و نابسامان باشد که طرف ناحق در میان آنها مشخص‌نگردد، اما اگر طرف ناحق شناخته شده بود، در این حالت، حق طرف دیگر قطعاً از وی گرفته می‌شود.

آری! بر داوران است که کوشش مقدورشان را در اصلاح میان زن و شوهر به خرج دهند، پس اگر بر این اصلاح قادر بودند، به مقتضای آن حکم می‌کنند، به این ترتیب که در صورت مقصر بودن مرد؛ وی را از آزار زنش بازداشته و در عین حال وی را به پرداخت نفقه ملزم می‌کنند. و اگر زن مقصر بود؛ مانع انفاق بر وی می‌شوند. یا مانند این از فیصله‌هایی که بعد از بررسی مشکلات میان آن دو، در کار دآوری خویش اعمال می‌نمایند. ولی اگر اصلاح میان زن و شوهر از توان داوران خارج بود و آنها در نتیجه‌گیری‌شان به این حقیقت رسیدند که دیگر ادامه این زندگی مشترک به‌طور سالم و طبیعی آن ممکن نیست و باید آن دو از هم جدا شوند، در این صورت، می‌توانند میان آنها دوری و جدایی افکنند.

علما اجماع دارند بر این که فیصله داوران در امر جمع نمودن میان زن و شوهر نافذ است. ولی فیصله آنها در تفریق و جدایی‌افگندن، به نزد جمهور علما نافذ، اما از نظر احناف نافذ نیست زیرا احناف

برآیند که داوران صلاحیت جمع کردن را دارند، نه صلاحیت جدایی افگندن را و در صورتی که قادر به جمع کردن و ایجاد سازش و تفاهم میان آن دو نبودند، قضیه را به قاضی ارجاع دهند، لذا تفریق میان آن دو، جز به حکم قاضی انجام نمی‌گیرد. «اگر داوران اصلاح» میان زن و شوهر «را بخواهند» و نیت آنها در این مورد، نیتی صادقانه و دلسوزانه باشد «خداوند میان آن دو» یعنی: میان زن و شوهر «سازگاری می‌دهد» تا به الفت و حسن‌معاشرت بازگشته و به زندگی مشترکشان سروسامانی دوباره بدهند. اما اگر داوران در کار داوریشان با یکدیگر اختلاف کردند، حکم آنها - به اجماع علما - نافذ نیست «هرآینه خداوند دانا و آگاه است» داناست به اراده داوران و آگاه است به کسی - از زن یا شوهر - که ستمگر می‌باشد.

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فُخُورًا (۳۶)

«و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک نگردانید» در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص به معاذ بن جبل ع فرمودند: «آیا می‌دانی که حق خداوند Ψ بر بندگان چیست؟ معاذ گفت: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: این که او را بپرستند و چیزی را با او شریک نیاورند. سپس فرمودند: آیا می‌دانی که اگر اینکار را کردند، حق بندگان بر خدا Ψ چیست؟ حق آنان این است که

ایشان را عذاب نکند». پس اولین امر و اولین فریضه؛ همانا معرفت خداوند متعال، خواندن وی به یگانگی، طاعت وی، و عدم شرک آوردن به وی در شأن الوهیت و ربوبیت وی است «و به پدر و مادر احسان کنید» در سخن و عمل و انفاق بر آنان در هنگام نیازشان «و به خویشان و یتیمان و مسکینان» نیز احسان کنید. تفسیر آن در سوره بقره «آیه/۱۷۷» گذشت «و به همسایه خویشاوند» نیز احسان کنید. او کسی است که به همراه همسایگی در مسکن، به انسان نزدیکی نسبی نیز داشته باشد. یا مراد از: (وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى) همسایه نزدیک و دیوار به دیوار است. «و به همسایه بیگانه» یعنی: بیگانه و اجنبی، یا همسایه دور نیز احسان کنید. بعضی گفته اند: مراد از آن، همسایه یهودی و نصرانی است. خاطرنشان می‌شود که حق همسایه به حسب نزدیکی و دوری منزل وی تفاوت پیدا می‌کند، پس به هر اندازه که منزلش دورتر باشد؛ حق وی هم ضعیفتر می‌شود و به هر اندازه که منزلش نزدیکتر باشد، حق وی هم قوی‌تر می‌شود. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ص دربارہ حق همسایه فرمودند: «جبرئیل پیوسته به من دربارہ همسایه سفارش می‌کرد تا بدانجا که گمان بردم؛ همسایه از همسایه ارث می‌برد».

«و» احسان کنید «به هم‌نشین در پهلو نشسته» یعنی: به همسر، به رفیق سفر و به رفیق اقامت در تحصیل علم، یا آموزش صنعت، یا انجام تجارت، یا مانند اینها «و» احسان کنید به «ابن السبیل» یعنی: به

مسافری که به طور گذرا از نزد شما می‌گذرد، پس بر مقیم است تا به مسافر احسان کند. سبیل: یعنی: راه. بعضی‌گفته‌اند: مراد از آن، مسافر در راه‌مانده‌ای است که توشه راهش تمام شده باشد. به قولی دیگر: مراد از آن میهمان است «و» احسان کنید «به آن کسی که دست شما مالک وی شده» و ایشان غلامان و کنیزان اند، چنان‌که رسول خدا ص دستور دادند که غلامان و کنیزان باید از همان غذایی اطعام شوند که مالک آنان می‌خورد و از همان لباسی پوشانده شوند که مالک آنان می‌پوشد. همچنین در حدیث شریف‌آمده است: «برده مستحق غذا و پوشاک خویش است و از کار جز به حد توان خود مکلف ساخته نشود». «هرآینه الله دوست ندارد کسی را که مختال» یعنی: متکبر و بی‌پروا و بی‌ملاحظه باشد بر مردم و بر همسایگان خویش «و فخر فروش باشد» فخر: خود ستایی، برشمردن مناقب و افتخارات خویش و گردن‌فرازی و خود بزرگ‌نمایی است. اما اگر کسی نعمت‌های حق تعالی را بر خود به منظور اعتراف به فضل وی، برشمرد، او شکرگزار است و به واجب شکر حق تعالی قیام ورزیده، لذا سزاوار نکوهش نیست - چنان‌که در آیه بعد آمده است.

**الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۳۷)**

همچنان خداوند متعال دوست ندارد: «همان کسانی را که بخل می‌ورزند» در آنچه که در دست دارند و بنابراین، از ادای حقوق خود

سرباز می‌زنند «و مردمان را به بخل می‌فرمایند» گویی آنان از جود و سخاوت دیگران در مال و دارایی‌شان نیز احساس انزجار و دلتنگی می‌کنند! و این نهایت خست و پستی و حماقت و نادانی و بی‌حیایی و اوج زشتی و فرومایه‌گی طبع است «و» همان کسانی که «آنچه را خداوند از فضل خویش بدانها ارزانی داشته، پوشیده می‌دارند» یعنی: به فقر و مسکنت تظاهر می‌کنند تا نیازمندان به برخورداری‌هایشان پی نبرند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند Ψ چون بر بنده‌ای نعمتی می‌دهد، دوست دارد که اثر آن نعمت بر وی هویدا گردد». «و برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم» که به وسیله آن در آخرت خوار و بی‌مقدارشان می‌گردانیم.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (۳۸)

«و» حق تعالی دوست ندارد «کسانی را که اموالشان را برای نمایش، پیش چشم مردمان می‌بخشند» و می‌خواهند به مردم چنین وانمود کنند که سخی و بخشنده‌اند تا به کرم و دهش مشهور شده و میان مردم به آن فخر و مباحات ورزند. و آنان منافقان یا کافران‌اند، به دلیل این جمله: «و به الله و روز قیامت، معتقد نیستند. و هر که شیطان قرین او باشد» قرین: یار و همنشین است «پس وی چه بدهم می‌است» زیرا شیطان همدمش را به ورطه‌های هلاک درافکنده، او را به بخل، فخرفروشی، خودستایی و بخشش مال با هدف نمایش و ریا و شهرت دستور می‌دهد و با

این کار از پاداش انفاق مال در راه حق محروم‌ش گردانیده و درعین‌حال با انفاق مال وی در راه باطل، مالش را نیز بر وی تلف می‌گرداند، پس رفیق و همدمی این‌چنین، بسیار بد‌همدمی است! در حدیث شریف آمده است: «صاحب مالی که مالش را به‌خاطر آن انفاق و صدقه می‌کند تا به او گفته شود که: فلان فردی بخشنده است، در زمره اولین سه تنی است که آتش در روز قیامت برآنان شعله‌ور می‌شود».

وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (۳۹)

«و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا به آنان روزی داده، انفاق می‌کردند، چه زیانی برایشان داشت؟ و خدا به» کار و کردار «آنان دانا است» و آنان را به حالشان رها نمی‌کند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (۴۰)

«و هرآینه خداوند به وزن ذره‌ای ستم نمی‌کند» ذره: واحد «ذر» است و ذر عبارت است از: مورچه بسیار ریز و کوچک. بعضی گفته‌اند: هر جزء از اجزای غبار و گرد، یک ذره است. امروزه به یک واحد اتم که با چشم عادی دیده نمی‌شود، نیز «ذره» می‌گویند. یعنی: خداوند Ψ از ثواب اعمالشان چیزی کم نمی‌کند و در عذاب گناهانشان هموزن ذره‌ای نمی‌افزاید، چه رسد به مافوق آن. در حدیث شریف طولانی شفاعت آمده است:

«... آن‌گاه خدای عزوجل خطاب به فرشتگان می‌فرماید: برگردید و کسی را که در قلب وی به اندازه همسنگ دانه‌سپندی از ایمان یافتید، از دوزخ بیرون آورید». در روایت دیگری آمده است: «به مقدار پایین‌ترین پایین‌ترین ایمان... پس فرشتگان خلقي بسیار را از دوزخ بیرون می‌آورند». آن‌گاه راوی حدیث فرمود: اگر می‌خواهید آیه: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) را بخوانید.

«و اگر آن» ذره «عمل نیکی باشد، دوچندانش می‌کند» به مراتب بسیار و آن را چند و چندین برابر مضاعف می‌سازد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند پاداش يك حسنه را به دوهزار برابر مضاعف می‌گرداند». اما حق تعالی کیفر گناه و بدی را دوچندان نمی‌سازد «و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد» به صاحبان اعمال نیک.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (٤١)

«پس حالشان چگونه باشد آن‌گاه که از هر امتی گواهی آوریم؟» یعنی: حال و روز این کافران چگونه خواهد بود آن‌گاه که از هر امتی علیه آنان گواهی به میدان آوریم؟ البته این گواهان از کسانی هستند که آنها را به‌سوی خدای عزوجل‌فراخوانده و عهد الهی را به آنان یادآوری کرده‌اند، اما آنان در پاسخ، راه انکار و اعراض را در پیش گرفته‌اند. پس گواهان، انبیای عظام: اند که در روز قیامت برامتهایشان گواهی می‌دهند «و تو را بر آنان گواه آوریم»

يعني: اي محمدص! تو رابر كساني كه پيام الهي را به آنان ابلاغ کرده اي، گواه مي آوريم تا بر مؤمنان به ايمانشان، بر كافران به كفرشان و بر منافقان به نفاقشان گواهي دهی. در حديث شريف به روايت ابن مسعود آمده است كه گفت: رسول خداص به من فرمودند: «برمن قرآن بخوان! گفتم: يا رسول ا، من بر شما قرآن بخوانم درحالي كه قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمودند: آري! من دوست دارم كه قرآن را از ديگران بشنوم. پس سوره «نساء» را خواندم تا چون به اين آيه رسيدم: **(فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (٤١))** فرمودند: ديگر كافي است. در اين اثنا متوجه شدم كه چشمان آن حضرتص از اشك لبريز شده است».

**يَوْمَئِذٍ يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ
اللَّهُ حَدِيثًا (٤٢)**

«آن روز، آنان كه كفر ورزيده اند و از پيامبر نافرمانی کرده اند، آرزو مي كنند كه اي كاش زمين بر آنان هموار گردد» يعني: آرزو مي كنند كه اي كاش زمين بشكافد و آنان در آن فرو روند، سپس خاك بر آنان به همان شكل اول خود هموار گردد و هيچ نام و نشانی از آنان باقي نماند تا به مكافات عمل خويش دچار نشوند «ونمي توانند هيچ سخني را از خداوند پنهان كنند» بلكه رازهايشان همه بر وي آشكار و ارائه شده است و سخنانی كه در ميان خويش ردوبدل کرده اند، به نزد وي معلوم است و بر نهان كردن آن

از آن رو توانا نیستند که اندامهایشان بر
ضدشان گواهی می‌دهد.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا
جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ
مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا
فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا (٤٣)**

از علیؑ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت
شده است که فرمود: عبدالرحمن بن عوف
میهمانی‌ای ترتیب داد و برای ما غذایی
آماده کرد و شرابمان نوشانید، پس شراب در
ما اثر کرد و چون موقع نماز فرا رسید،
فلان... را در نماز امام ساختند و او سوره
(قل یا ایها الکافرون) را اینچنین خواند: (قل یا ایها
الکافرون، ما أعبد ما تعبدون ونحن نعبد ما تعبدون) ! پس خداوند
نازل فرمود: «ای مؤمنان! در حال مستی به
نماز نزدیک نشوید» یعنی: در حال مستی نماز
نخوانید، یا در این حال به مساجد داخل
نشوید «تا زمانی که بدانید چه می‌گویید»
یعنی: تا آن‌گاه که اثر سکر و مستی از شما
برطرف شود و بدانید که چه می‌گویید زیرا
شخص مست نمی‌داند که چه می‌گوید. این خود
می‌رساند که هدف عبادت، فقط با آن عبادتی
برآورده می‌شود که عبادتی خاشعانه باشد.
خاطرنشان می‌شود که این آیه ناظر بر مرحله
سوم از مراحل تحریم شراب است، سپس در
چهارمین مرحله - در سوره مائده - هرگونه
شراب مستی‌آوری به کلی حرام گردید «و
هنگامی که جنب هستید به نماز نزدیک
نشوید» جنب: کسی است که به وی جنابت
رسیده است و جنابت، اثر هر مقاربت جنسی،

یا انزالی است، چه همراه با احتلام باشد، یا بدون آن «مگر آن که راهگذر باشید تا زمانی که غسل کنید» زیرا در حال سفر برای شما جایز است که در صورت نیافتن آب، با تیمم نماز بخوانید. البته این تفسیر، ناظر بر نحوه فهم احناف از آیه کریمه است. اما بعضی گفته‌اند: معنی این است که در حال جنابت به مواضع نماز، یعنی به مساجد نزدیک نشوید، مگر این که از یک سوی مسجد به سوی دیگر آن در حال گذر باشید زیرا در نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و شافعی) جنب می‌تواند از مسجد گذر کند، اما نمی‌تواند در آن بنشیند زیرا درنگ کردن وی در مسجد حرام است تا آن که غسل نموده یا در صورت عدم وجود آب، تیمم کند. اما امام احمد بن حنبل درنگ نمودن جنب در مسجد را در صورتی که با وضو باشد، جایز می‌داند. آن‌گاه حق تعالی حکم تیمم را بیان نموده می‌فرماید: «و اگر بیمار بودید» و در صورت استعمال آب، یکی از شما در حال یا آینده، از تلف شدن یا آسیب دیگری بر خود بیم داشت، یا چنان سست بنیه بود که توان رسیدن به جای آب را در خود نمی‌دید «یا در سفر بودید» این قید مفید معنی جواز تیمم برای هرکسی است که اطلاق اسم مسافر بر وی صادق است و این شرط نیست که سفر، سفر قصر (کوتاه کننده نماز) باشد. بعضی گفته‌اند: در صورت عدم وجود آب، فرد مقیم نیز می‌تواند تیمم کند. «یا یکی از شما از قضای حاجت آمد» کنایه از ادرار و مدفوعی است که از انسان خارج می‌شود «یا با زنان

آمیزش کرده اید» با بوسیدن و دست‌مالي، یا تماس‌دادن غیر آن از بدن آنان با هدف برآوردن شهوت و بهره‌گیری و لذت‌جویی جنسی. مذهب ابوحنیفه: این است که مراد از آن فقط جماع (مقاربت) است. ابن جریر طبری می‌گوید: «این رأی به صواب اولی است، به دلیل صحت این خبر وارده از رسول اکرم ص که ایشان بعضی از زنان خویش را می‌بوسیدند و سپس نماز می‌خواندند، بی‌آن که وضو بگیرند». ابن‌کثیر نیز این رأی را ترجیح داده است «**و آب نیافتید**» در نزدیکی خود بعد از جست‌وجوی آن، یا این که استعمال آب برای شما زیان داشت، یا مانعی دیگر چون دشمن، یا درنده، یا بیماری، یا عدم وجود ابزار آب‌کشی، شما را از دست‌رسی به آب باز می‌داشت «**پس**» در همه مواردی که ذکر شد «**تیمم کنید**» یعنی: قصد کنید «**برصعید پاک**» صعید: روی زمین است، چه بر آن خاکی باشد، یا نباشد. به سطح زمین صعید گفتند زیرا سطح زمین آخرین قسمتی از آن است که بر آن صعود می‌کند. و این مذهب مالک است. ولی شافعی و احمد بن حنبل بر آنند که: صعید فقط خاک است، پس تیمم جز بر خاک بر چیز دیگری روا نیست، لذا تیمم بر صخره سنگ و سنگریزه جایز نیست. اما ابوحنیفه می‌گوید: تیمم بر هر چیزی صحیح است که از جنس خاک باشد، مانند سنگریزه، آهک و زرنیخ «**پس چهره‌ها و دست‌هایتان را به آن**» یعنی: به آن زمین پاک و طاهر «**مسح کنید**» به نیت تیمم. کیفیت تیمم این است که: شخص هر دو کف دست خویش را به زمین زده، آنگاه آنها

را طوري بر روي خود بکشد که تمام روي وي را در بر گیرد و بار دوم هر دو کف دست خويش را به زمين زده و با دست راست، دست چپ خويش را از سر انگشتان تا انتهاي آرنج مسح کند و باز با دست چپ، دست راست خود را همينگونه مسح نمايد، طوري که هيچ بخشي از دستان وي تا آرنج بدون مسح باقي نماند **«هرآينه الله عفوکننده آمرزنده است»** چنانکه بر شما عفو کرد و کوتاهي و تقصير شما را در اين موارد آمرزيد و با رخصت دادن در تيمم و فراخ ساختن عرصه تکليف، بر شما رحم نمود بنابراين، شما مي‌توانيد در هنگام وجود عذر، بدون وضو يا غسل نماز بخوانيد.

در حديث شريف آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: **«بر امتهاي ديگر به سه‌چيز برتري داده شده ايم: اول اين که صفوف ما در نماز مانند صفوف فرشتگان گردانیده شد. دوم اين که همه عرصه زمين براي ما مسجد گردانیده شد. و سوم اين که خاک زمين براي ما پاک‌کننده گردانیده شد — هرگاه که آب نيافتيم»**.

سبب نزول مشروعيت تيمم: بخاري از عائشه رضي الله عنها روايت کرده است که فرمود: **«با رسول خداص در سفري بيرون رفتيم و چون به بيابان، يا به «ذات الجيش» رسيديم، گردن‌بند من پاره شد، پس رسول خداص درنگ کردند تا گردن‌بند من پيدا شود، مردم نيز همراهشان درنگ کردند و در آن بيابان نه آبي بود و نه هم با ما آبي وجود داشت، در اين هنگام مردم نزد ابوبکر پدرم رفتند**

وگفتند: آیا نمی‌بینی که عائشه چه کرد؟ رسول خدا ص و مردم را معطل ساخت، در حالی‌که در اینجا نه آبی است و نه مردم آبی به همراه دارند؟! پس درحالی‌که رسول ص سرشان را بر زانویم نهاده و به خواب رفته بودند، ابوبکر آمد و سرزنش‌کنان به من گفت: رسول خدا ص و مردم را معطل ساخته‌ای درحالی‌که نه در اینجا آبی است و نه آنها آبی به همراه دارند؟! و همین‌گونه به سرزنشم ادامه می‌داد و می‌گفت آنچه خدا خواسته بود که بگوید، آن‌گاه شروع به زدن در پشت من کرد و چیزی جز خواب رسول خدا ص بر روی زانویم مرا از تحرك باز نمی‌داشت. در این اثنا رسول خدا ص از خواب برخاستند و حق تعالی آیه تیمم را نازل کرد و مسلمانان همه تیمم کردند. هم در این وقت اسیدبن حضیر گفت: ای خانواده ابوبکر! این اولین برکت شما نیست. آن‌گاه شتری را که من سوار آن بودم از جا به حرکت درآوردم و گردن‌بند خود را در زیر آن یافتم».

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ (٤٤)

«آیا به کسانی که بهره‌ای از کتاب داده شده‌اند» مراد یهودیان اند «ننگریستی» به‌قلب خویش؟ مراد از کتاب، تورات است «آنان گمراهی را می‌خرند» و به هدایت بدل می‌کنند، چرا که بعد از روشن‌شدن حجت بر صحت نبوت پیامبر ما حضرت محمد ص و وجود بشارت به بعثت ایشان در تورات و انجیل، هنوز هم بر یهودیت باقی مانده‌اند» و

میخواهند که شما نیز راه را گم کنید»
یعنی: آنان به گمراهی خودشان اکتفا نکرده
بلکه میخواهند که با کتمان و انکار حق و
با نیرنگهای دیگر، شما مؤمنان را نیز از
راه حق بدر برند تا به محمدص کفر ورزید.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا (٤٥)

«و» ای مؤمنان! «خدا به دشمنان شما
داناتر است» و به آنچه که برای شما از
گمراهی می‌طلبند، پس از آنان بر حذرتان
می‌دارد «و کافی است که خدا سرپرست شما
باشد و کافی است که خدا یاور شما باشد»
یعنی: کافی است که خدا Ψ کارساز و یاور
شما بوده و در جبهه‌ها و سنگرهای نبرد،
نصرتان دهد، پس به ولایت و نصرت وی اکتفا
کنید و دیگران را به ولایت و نصرت نطلبید.

**مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ
غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنَا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
وَاسْمَعُ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا
قَلِيلًا (٤٦)**

«برخی از آنان که یهودی اند» یعنی: ای
مؤمنان! خدا Ψ شما را بر یهودیان معاند
نصرت می‌دهد. همچنین محتمل است که این
عبارت ابتدای سخن باشد، یعنی: از یهودیان
گروهی هستند که «کلمات را از جاهای خود
برمی‌گردانند» و از جمله اوصاف رسول اکرم ص
را از مواضع آن برداشته و در عوض کلماتی
دیگر را بجای آن قرار می‌دهند. یا مراد این
است که: کلمات را بر غیرتأویل حقیقی آن
تأویل می‌کنند «و می‌گویند: شنیدیم» سخن تو

را «و نپذیرفتیم» امر تو را. محتمل است که این سخن را آهسته گفته باشند «و بشنو» که «ناشنوا گردی» این نفرینی از سوی آنان علیه پیامبر اکرم ص است - مرگشان باد که اینگونه از حق برمی‌گردند! یا معنای: (وَاسْمِعْ غَيْرَ مُسْمِعٍ) این است: سخن ما را بشنو و نشنیده بگیر. که این سخن، ظاهراً احتمال مدح و ذم هر دو را دارد، مدح به این معنی که: گوش تو سخن ناخوش را نشنود و ذم به این معنی که: ای کاش ناشنوا گردی! (وَرَاعِنَا) : یعنی: به ما التفات کن^۱. و این سخن را «با پیچانیدن زبان خود» می‌گویند. یعنی دشنام خویش را طوری در لفافه سخن در هم می‌آمیزند که کسی به حقیقت مرادشان پی نبرد. آری! با زبان‌بازی از گفتن حق طفره رفته و از خبث و پلیدی‌ای که دارند زبان‌هایشان را با تعریض و کنایه به سوی چیزهایی برمی‌گردانند و کج می‌سازند که در دل‌هایشان پنهان داشته‌اند «و به قصد طعنه زدن در دین» این سخن را می‌گویند زیرا چنین استدلال می‌کنند که: اگر او پیامبر بود، قطعاً می‌دانست که ما با گفتن (راعنا) او را دشنام می‌دهیم! که خدای سبحان با آگاه ساختن پیامبر خویش ص از این امر، این استدلالشان را بی‌اثر گردانید «و اگر آنان می‌گفتند: شنیدیم» سخت را «و فرمان بردیم» از دستورت «و بشنو» آنچه را که ما می‌گوییم

^۱ سخن در باب (راعنا) در سوره بقره «آیه/۱۴۰» گذشت. (راعنا) در زبان عبری از ریشه «رع» به معنای شر و برابر با واژه «بد» در زبان انگلیسی است.

«وبه ما بنگر» یعنی: اگر آنان به جای (اسمع غیر مسمع: بشنو و نشنیده بگیر)، می‌گفتند: (اسمع: بشنو)، و اگر به جای (راعنا) که در زبان عبری دشنام است، می‌گفتند: (انظرنا: در کار ما بنگر)؛ «قطعاً برای آنان بهتر» بود از آنچه گفتند «و درست‌تر بود» یعنی: این در نزد خداوند Ψ درست‌تر و استوارتر و بهتر از سخن اولشان، یعنی جمله: (سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ) بود، «ولی» آنان راه و روش درستی را در پیش نگرفتند و از همین رو «خدا آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده است» یعنی: از رحمت خویش طردشان نموده است «و در نتیجه ایمان نمی‌آورند مگر اندکی» و آن عبارت است از: ایمانشان به بعضی از کتابهای آسمانی و به بعضی از پیامبران الهی، نه به کتب و پیامبران دیگر. یا معنی این است: فقط اندکی از آنان ایمانی راستین می‌آورند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكُتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ
وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ
مَفْعُولًا (٤٧)

«ای اهل کتاب! به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شماست، ایمان آورید» یعنی: به قرآنی که تصدیق‌کننده تورات است، ایمان آورید. سپس حق تعالی آنان را به خشمی از سوی خویش بیم می‌دهد، بدان جهت که آنان حق را شناخته و با وجود آن، پیروی از آن را فرو گذاشتند و به ضد آن عمل کردند. آری! ایمان آورید «پیش از آن که چهره‌هایی را

مسخ و محو کنیم» یعنی: صورتهای شما را با محو نشانه‌ها و مشخصات آن محو کنیم، بدین‌گونه که چهره‌هایتان را همچون پشت گردنهایتان گردانیده و بینی‌ها و دهانها و ابروها و چشم‌هایتان را از میان برداریم **«پس آنها را بازپس گردانیم»** یعنی: بعد از محو کردن علائم صورت، آنها را به موضع قفا باز پس گردانیم، بدین‌گونه که صورتهایتان را از طرف پشت‌هایتان بگردانیم که به قهقرا راه روید و چشمانتان را از پشت گردن‌تان بیرون آوریم. یا چهره‌هایتان را به پایین بدن‌تان و پایین بدن‌تان را به بالای بدن‌تان آوریم، طوری که سر و صورت‌تان بر زمین و پاهایتان رو به هوا باشد. که این خود، بر عذاب سخت و سهمگین بودن مجازاتشان دلالت می‌کند **«یا آنان را لعنت کنیم، چنان‌که اصحاب سبت را لعنت کردیم»** لعنت اصحاب سبت (حرمت‌شکنان روز شنبه) عبارت بود از: مسخ نمودن آنان به بوزینه و خوک. بعضی گفته‌اند: مراد، خود لعنت اصحاب سبت است که به هر زبانی ملعون‌اند **«وامر الهی انجام پذیر است»** یعنی: فرمان وی خواه‌ناخواه تحقق یافتنی است، در هر زمانی که او تحقق آن را اراده نماید. روایت شده است که این آیه، سبب‌مسلمان‌شدن کعب احبار گردید.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا (٤٨)

«مسلمانا خداوند این را که به او شرک ورزیده‌شود، نمی‌بخشاید» یعنی: برای‌کسی که

بر شرك مرده و قبل از مرگ از آن توبه نکرده است، احتمال آمرزششرك وي وجود ندارد **«و غيرآن را بر هرکه خواهد مي‌آمرزد»** يعني: غير اهل شرك از گنهكاران مسلمين در مشيت آمرزش حق تعالي داخلند و اين امر موکول به اراده وي است، پس حق تعالي براي هرکس از موحدان که بخواهد مي‌آمرزد، ولو اين که هر گناهي را – اعم از کبيره يا صغيره – مرتکب گرديده و از گناه خویش توبه هم نکرده باشند – که اين مذهب اهل سنت و جماعت است – و هرکه را هم که بخواهد عذاب مي‌کند **«و هرکس که به خدا شرك ورزد، درحقيقت گناه عظيمي را بربافته است»** زيرا شرك بزرگترين گناهان کبيره است. در حديث شريف به روايت عائشه رضي‌الله عنها آمده است: **«ديوانهاي اعمال در نزد خدای عزوجل سه ديوان است: ديواني است که حق تعالي به آن اهميتي نمي‌دهد و ديواني است که حق تعالي چيزي از آن را فروگذار نمي‌کند و ديواني است که حق تعالي آن را نمي‌آمرزد. اما ديواني که حق تعالي آن را نمي‌آمرزد، ديوان شرك ورزیدن به اوست، خدای عزوجل فرموده است: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...)**، و فرموده است: **(إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ) [المائدة: ۷۲]**: در حقيقت هر کس به خداوند شرك ورزد، خداوند او بهشت را حرام گردانیده است) **«مائده/۷۲»**. اما ديواني که به آن اهميت نمي‌دهد؛ ديوان ستم بنده بر خود در میان خود و خدای خویش است – از روزه يا نمازي که آن را ترك کرده – زيرا خدای متعال اين را نمي‌آمرزد، ولي اگر

بخواهد از آن در می‌گذرد. و اما دیوانی که خداوند Ψ چیزی از آن را فرو نمی‌گذارد؛ دیوان ظلم و ستم بندگان بر یکدیگر است، که خواه نخواه قصاص دارد.»

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا
(۴۹)

«آیا به سویی کسانی که خود را پاک می‌شمارند» با ادعای فضایل و برتری هایی که مربوط به آنان نیست «ننگریسته ای؟» چنان که یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم! یا مانند این سخن برخی از مردم که می‌گویند: ما هیچ گناهی نداریم و همچون کودکان از گناه پاکیم! بعضی گفته اند: مراد آیه کریمه، ستایش بعضی مردم از بعضی دیگر است. البته این هشدار است عام برای هر کسی که خود را تزکیه می‌کند، می‌ستاید و پاکیزه و بی عیب می‌شناسد. حق تعالی می‌فرماید: چنین نیست **«بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می‌گرداند»** زیرا فقط او به کسانی از بندگان که سزاوار این تزکیه هستند و کسانی از آنان که سزاوار آن نیستند، داناست، پس بندگان باید تزکیه خود را – با هدف برتری طلبی و تفاخر بر همدیگر – فرو گذاشته و یکدیگر را مورد مدح و ستایش قرار ندهند. در حدیث شریف به روایت مقداد بن اسود آمده است: «رسول خدا ص به ما دستور دادند که بر روی مداحان خاک بپاشیم». در روایت ابی بکره τ آمده است: «... اگر یکی از شما خواسته یا نخواسته، رفیقش

را مدح کرد، باید بگوید: احسبه كذلك ولا ازكي علي الله احدا: او را چنین... می‌پندارم و کسی را بر خدا تزکیه نمی‌کنم». «و به قدر فتیلی بر آنان ستم نمی‌رود» فتیل: نخ رشته‌مانند روی هسته‌خرماست. معنی این است: این گروهی که خود را تزکیه می‌کنند، به اندازه گناه تزکیه خویش عذاب می‌شوند و افزون بر آن - ولو به اندازه رشته روی هسته‌خرمایی - موردستم قرار نمی‌گیرند و از ثوابی نیز که مستحق آن باشند، به مقدار رشته روی هسته‌خرمایی کم نمی‌شود.

انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا (٥٠)

«ببین چگونه بر الله دروغ می‌بندند» در تزکیه خود و این ادعا که فرزندان و دوستان خدایند «و بس است که این يك گناه آشکار باشد» یعنی: همین دروغ به مثابه آشکارترین دلیل بر بدکاری دروغگو و ارتکاب عمدي معصیت از سوی وي کافی است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (٥١)

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از عکرمه روایت کرده است که گفت: حی بن اخطب و کعب بن اشرف یهودی به مکه رفتند، مردم مکه به آنان گفتند: شما اهل کتاب و اهل علم هستید، لذا نظرتان را در باره قضیه ما و محمد به ما بگویید؟ پس آنها از مکیان پرسیدند: شما بر چه راه و روشی قرار دارید و محمد بر چه راه و روشی؟ مشرکان پاسخ دادند: ما کسانی هستیم که

صله ارحاممان را به جا مي آوريم، گله شتر
 را قرباني مي كنيم، مردم را شير و آب
 مي نوشانيم، اسيران را آزاد مي كنيم و حجاج
 را سيراب مي گردانيم، اما محمد مرد بي
 همه كس و بي همه چيزي است كه صله ارحام ما
 را بريده و رهنان حجاج از قبيله «غفار»
 از او پيروي مي كنند، پس آيا ما بهتريم يا
 او؟ يهوديان گفتند: شما از وي بهتر و
 راه يافته ترديد! پس، خدای عزوجل نازل
 فرمود: «آيا نديدي به سوي كساني كه
 بهره اي از كتاب داده شدند» و آنان
 يهوديان اند «كه به جبت و طاغوت ايمان
 مي آورند» جبت: سحراست. و طاغوت: كاهن و
 هر آنچه كه بجز الله Ψ مورد پرستش قرار گيرد و
 هر معبودي بجز خدا Ψ كه به پرستش خویش
 راضي باشد، يا در نافرمانی خدا Ψ مورد
 اطاعت قرار گيرد. «و در باره كافران
 مي گویند» يعني: يهوديان درباره كافران
 مي گویند: «اينان از كساني كه ايمان
 آورده اند، راه يافته ترند» از همين رو بود
 كه يهوديان در جنگ احزاب با مشركان همدست
 شدند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (٥٢)

«اينان گروهی هستند كه خداوند لعنتشان
 کرده است» يعني: آن يهوديان را از رحمت
 خویش دور ساخته است، از آن رو كه قریش را
 - با وجود كفرشان به خدای عزوجل و پرستش
 بتها - بر رسول خداص و مؤمنان برتري
 دادند و به خاطر پيروي از هوای نفس، به طور
 آگاهانه با حق به ستيزه برخاستند و چنين

نکردند مگر به خاطر این که یاری و پشتیبانی قریش را جلب کنند «و هرکه را خدا لعنت کند، هرگز برای او یاری نخواهی یافت» که عذاب و خشم فرودآمده الهی را از وی دفع کرده و وی را یاری و یآوری نماید.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (۵۳)

«آیا آنان» یعنی: یهودیان «نصیبی از حکومت دارند؟» استفهام مفید انکار است. یعنی: آنان در دنیا بهره‌ای از حکومت و فرمانروایی، یا بهره‌ای از ملک الهی ندارند و اگر هم داشتند «در آن هنگام به مردم به قدر نقیری هم نمی‌دادند» به سبب شدت بخل و حسدی که دارند. نقیر: نقطه پشت هسته خرماست.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۵۴)

«بلکه به مردم حسد می‌ورزند» یعنی: یهودیان با رسول خداص و اصحابشان رشک و حسد می‌ورزند «بر آنچه که خدا از فضل خویش به ایشان عطا کرده است» چون قرآن و نبوت و نصرت و سرکوب دشمنان و عزت روزافزون «در حقیقت ما به خاندان ابراهیم» نیز «کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم» یعنی: آنچه ما به محمدص و اصحابش از فضل خویش داده‌ایم، چیز تازه و نوي نیست زیرا یهودیان خوب می‌دانند که ما به خاندان ابراهیم^۵ که بنی‌اسرائیل هم از تبارشان هستند، نیز کتاب و حکمت و فرمانروایی عظیمی دادیم. به قولی:

یهودیان با رسول خدا ص به این حسد ورزیدند که خدای سبحان برای ایشان ازدواج با نه زن را مباح گردانید و گفتند: او جز ازدواج با زنان هم و غم دیگری ندارد. پس خدای عزوجل آنچه را در این باره به ابراهیم و خاندانش - که سلیمان و داوود علیهما السلام نیز از ایشانند - بخشیده بود، به یادشان آورد زیرا خداوند Ψ به ایشان نیز هم کتاب و حکمت و حکومت بخشیده بود و هم زنانشان بسیار بیشتر از زنان حضرت محمد ص بودند.

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (۵۵)

«پس برخی از آنان» یعنی: از یهودیان «به وی» یعنی: به پیامبر ماص «ایمان آوردند و برخی از آنان از او روی برتافتند» به قولی، مراد این است که: برخی از یهودیان از داستان خاندان ابراهیم و فضایل داده شده به ایشان اعراض کردند - که این تفسیر با سیاق آیات بیشتر انسجام و هماهنگی دارد «و برای آنان دوزخ پرشراره بس است» به عنوان مجازاتی بر کفر و عناد و مخالفتشان.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا (۵۶)

«در حقیقت کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده اند، به زودی در آتشی» عظیم «درآوریم که هرگاه پوستهایشان پخته» و سوخته گردد «پوستهای دیگری» که ناسوخته

باشد «بر جایش نهم» زیرا این کار در رساندن عذاب به بدنهایشان، تأثیری فزونتر دارد. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است که حق تعالی همان پوست اولی را دوباره به تنشان باز می‌گرداند «تا عذاب را بچشند» یعنی: از آنجا که پوست سوخته احساس درد و الم را از دست می‌دهد، پوستشان را از نو باز می‌گردانیم تا هرگز احساس درد و الم از آنان قطع نشده و همیشه برآنان دوام و استمرار داشته باشد. در روایتی از عمر آمده است: «در هر ساعت صدار پوست بدنشان عوض می‌شود» «هرآینه الله غالب حکیم است» یعنی: غالب است در انتقام گرفتن، با حکمت است در آنچه که با مجرمان انجام می‌دهد. این آیه از آیات معجز علمی قرآن کریم است زیرا این حقیقت علمی که احساس درد مستقیماً با پوست بدن رابطه داشته و اعصاب حسی در پوست بدن قرار دارد، حقیقتی است که علم طب اخیراً به کشف آن قادر شده است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (٥٧)

«و به‌زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهایی که از زیر آن جویباران جاری است، درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند و در آنجا برای آنان زنان پاکیزه وجود دارد» که از همه پلیدی‌هایی که بر زنان دنیا عارض می‌شود، پاکند «و آنان را به سایه‌ساری سایه‌گستر درآوریم» ظل‌ظلیل: سایه‌ساری انبوه و خوب و پایداری است که هرگز گرما و سموم را به

اندرون آن راهی نیست. بدینسان است که جاودانگی در بهشت برای آنان، با لذت نگاه و لذت برخورداری و لذت‌فزا و محیط، یکجا می‌گردد - که خدای منان روزیمان گرداند - در حدیث شریف به روایت ابوهریره ؓ آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «همانا در بهشت درختی است که سوار در سایه‌سار آن صد سال راه می‌پیماید، اما آن رابه‌پایان نمی‌رساند - این درخت، شجره الخلد (درخت جاویدان) است».

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (۵۸)

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به اهل آنها بسپارید» خطاب الهی در این آیه شامل تمام مردم در تمام امانتها می‌شود، پس این خطاب، هم ادای فرایض و تکالیف را که امانت حق تعالی بر دوش انسان است و هم امانت‌های عادی در میان مردم را دربر می‌گیرد. اما زمامداران از نخستین مخاطبان آیه کریمه و در پیشاپیش آنان قراردارند، پس ادا کردن امانت، رد مظالم و جستن عدل در احکام و فرامین صادره از سوی آنان، جزء اولین واجبات و تکالیفشان در مسند زمامداری است. و چنان که گفتیم؛ غیرآنان از مردم نیز در این خطاب داخلند بنابراین، بر همه مردم واجب است تا امانتها را بازگردانده، در گواهی‌ها و اخبار تحقیق و بررسی نموده و در همه امور، دآوری صحیح نمایند. در حدیث شریف آمده است: «به کسی که تو را امین

گردانیده، امانت را بسپار و بر آن کس که به توخیانت کرده، خیانت نکن.» **«و به شما فرمان می‌دهد که چون میان مردم حاکم شوید، به عدالت حکم کنید»** مراد از عدالت در اینجا این است که: حاکم یا قاضی، به‌سوی یکی از طرفین دعوی گرایش نیابد و بنابراین، هیچ کس را به‌خاطر قرابت وی، یا جاه و مقام، یا مصلحت و منفعتی که از او تمنا دارد، یا هر غرض هوس‌آلود دیگری بر خصمش برتری ندهد، بلکه باید مطابق آنچه که قرآن عظیم و سنت نبوی کریم برای وی روشن ساخته است، فقط به نفع همان کسی حکم کند که حق از آن وی است. آری! حاکم باید در میان مردم براساس مساوات حکم کند، بی‌آن که یکی را بر دیگری برتری دهد، مگر این که کسی واقعا صاحب این فضل و برتری باشد، مثلا در عمل صالح سخت‌کوش بوده، یا از اهل خبره، یا علم، یا نیرومندی در جهاد، یا نظایر اینها باشد **«در حقیقت نیکو چیزی است آنچه خدا شما را به آن پند می‌دهد، در حقیقت خدا شنوا»** است به آنچه حکم می‌کنید **«بیناست»** به حاکم، هنگامی که حکمش را صادر می‌کند، پس او می‌داند که آیا حاکم در حکم خویش جویای عدالت است، یا این که مطابق هوای نفس خویش حکم کرده است. در حدیث شریف آمده است: **«خدای عزوجل همراه حاکم است تا آن‌گاه که ستم نکند، پس چون ستم کرد، او را به خودش وامی‌گذارد»**. در بیان سبب نزول آمده است: رسول خدا ص در روز فتح مکه، کلید خانه کعبه را از عثمان بن طلحه گرفتند و وارد خانه شدند و

هنگامی که از خانه خارج شدند این آیه را تلاوت می‌کردند، آن‌گاه عثمان بن طلحه را فراخوانده و کلید را به او بازپس دادند. به هر حال، بیشتر مفسران برآنند که: حکم این آیه عام است و شامل همه مردم می‌باشد. بعضی هم گفته‌اند: این آیه فقط در مورد حکام و زمامداران جامعه اسلامی نازل شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (٥٩)

آن‌گاه که خدای سبحان قضات و ولات امر جامعه اسلامی را فرمان داد که چون میان مردم حکومت و داور می‌کنند، باید به حق و عدل حکم نمایند؛ در اینجا مردم را به اطاعت از آنان فرمان می‌دهد: «ای مؤمنان! خدا را اطاعت کنید» با اطاعت از کتاب و «و پیامبر را اطاعت کنید» با اطاعت از شخص و در حیاتش و اطاعت از سنت و بعد از وفاتش «و» اطاعت کنید «اولی الامر را از جنس خویش» یعنی: اولی الامر مسلمان را، اما حاکم غیر مسلمان نه بر مسلمان ولایتی دارد و نه طاعتی. فرمان اطاعت از خدا و رسول بر فرمان اطاعت از حکام از آن رو مقدم است که اگر حاکم یا قاضی یا غیرآنان، حکمی مخالف با حکم خدا و رسول و صادر نمایند، حکمشان مردود است. و (اولی الامر) عبارت اند از: سلاطین و قضات و کلیه کسانی که دارای ولایت شرعی می‌باشند نه ولایت طاغوتی. البته مراد آیه؛ اطاعت آنان در

اوامر و نواهي ايشان تا آن‌گاه است که اين اوامر و نواهي متضمن معصيت الهي نباشد زيرا براي هيچ مخلوقي در معصيت الله Ψ اطاعتي نيست، چنان‌که اين حکم در احاديث بسياري از رسول خداص نیز ثابت شده است. بعضي گفته‌اند: اولي الامر؛ اهل قرآن و فقاهات اند، يعني: آنان که به حق امر مي‌کنند و به حق فتوي مي‌دهند درحالي که به آن علم دارند.

ابن‌کثير مي‌گويد: «روشن است که معنای اولي الامر در آيه کریمه عام است و علما و امرا هر دو را شامل مي‌شود - والله اعلم». بايد دانست؛ از مفاد حديث شريف ديگري به روايت ابوهريره τ برمي‌آيد که: در هنگام کثرت خلفا و امرا، بايد به بيعت اولين آنها وفا کرد. «**پس هرگاه اختلاف کرديد**» میان يك‌ديگر، يا اختلاف کرديد با حکام خود «**در چيزي**» از امور؛ «**آن را به سوي خدا و پیامبر عرضه بداريد**» عرضه داشتن به سوي خدا؛ همانا ارجاع دادن امر مورد اختلاف به کتاب حکيم وي است و عرضه داشتن به سوي پیامبر؛ ارجاع دادن آن امر به سوي ايشان است در حياتشان با سؤال نمودن از ايشان و عرضه داشتن آن است بر سنت مطهره ايشان بعد از وفاتشان. آري! بايد اين‌چنين کنيد «**اگر به خداوند و روز بازپسين ايمان داريد**» پس اين عرضه داشتن و بازگشت دادن امور مورد اختلاف به کتاب و سنت، بر اختلاف‌کنندگان امري حتمي و الزامي بوده و از شأن کساني است که به خدا Ψ و روز آخرت ايمان دارند زيرا بازگشت به کتاب و سنت

در حالت نزاع و کشمکش، مقتضای طاعت است «این» بازگشت دادن امر اختلافی به مراجع یاد شده «بهتر» است برای شما در کوتاه مدت «و نیکوتر است به اعتبار تأویل» یعنی: این امر به اعتبار عاقبت و انجام کار نیز برای شما بهتر از تأویلی است که خود در هنگام اختلاف و نزاع به آن دست می‌یابید - چنانچه امر مورد اختلاف را به غیر خدا و رسول وی برگردانید.

در اینجا علما سؤالی را مطرح کرده‌اند و آن این است: اگر انسان در شرایطی قرار گرفت که نظام حاکم بر جامعه، کافر یا غیر مشروع بود، او از چه کسی باید اطاعت کند؟ شیخ سعیدحوی در تفسیر خویش «الأساس فی التفسیر» به این سؤال این‌گونه پاسخ داده است: «در اینجا دو نوع طاعت است؛ یکی طاعت اجباری از نظام و قانون که انسان در قبال آن اختیاری نداشته باشد و خواه‌نخواه باید به آن گردن نهد و دیگری طاعت اختیاری است. باید گفت که: طاعت اختیاری در همچو حالتی، نه از آن حکام، بلکه از آن علمای ربانی است زیرا ایشان میراثبران نبوت هستند.» در فتاوای ابن‌عابدین آمده است: «فقهای احناف در این‌باره که اگر زمامدار حکمی صادر کرد که اکثریت تنفیذ حکم وی را زیانبار می‌دانستند، گفته‌اند: در همچو حالی باید از رأی اکثریت پیروی کرد.»

سبب نزول آیه کریمه: مناقشه خالد بن ولید و عمار بن یاسر در یکی از سریه‌ها (گروه‌های اعزامی برای جنگ) بود زیرا عمار به فردی

از مشرکان امان داد، ولی‌خالد که امیر گروه بود، امان دادن وی را نمی‌پذیرفت و وقتی آنها نزد رسول خداص آمدند؛ رسول خداص در عین حالی‌که امان دادن عمار را نافذ ساختند، ولی او را از این که در آینده به رجم خواسته امیر به کسی امان بدهد، نهی کردند، آن‌گاه آیه کریمه نازل شد. بنابراین، از سبب نزول نیز بر می‌آید که اطاعت امر واجب است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (٦٠)

«آیا ننگریستی به‌سوی کسانی که می‌پندارند» یعنی: ادعا می‌کنند که «به آنچه بر تو نازل شده» از وحی و قرآن «و به آنچه پیش از تو نازل شده» بر پیامبران الهی «ایمان آورده‌اند» ولی با این‌همه «می‌خواهند که داوری میان خود را به‌سوی طاغوت ببرند؟» این آیه بیانگر انکار و استبعاد از سوی خدای عزوجل است بر هر کسی که ادعای ایمان را دارد ولی با وجود آن می‌خواهد تا در قضا یا و دعاوی خویش، به‌سوی غیر کتاب خداΨ و سنت رسولش ص به داوری و دادخواهی برود. پس چگونه می‌توان گفت؛ کسانی که نزد کاهنان و بتان و طاغوتان به داوری می‌روند، به کتابهای آسمانی ایمان دارند؟! طاغوت: کاهن و هرکس و هر مرجعی است که به غیر کتاب و سنت حکم کند. به قولی: مراد از طاغوت در اینجا، شیطان است با لشکریان و پیروان خویش. به قولی دیگر: طاغوت هر کسی

است که در طغیان و تجاوز و مبارزه علیه اسلام از حد می‌گذرد. و همه این اقوال صحیح است «با آن که قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند» یعنی: چگونه می‌خواهند داوری میان خود را به‌سوی طاغوت ببرند، درحالی‌که کتابهای آسمانی به آنان چنین فرمان می‌دهد که به هرکسی که به دین و پیام خداوند ﷺ حکم نمی‌کند، کفر ورزند «و شیطان می‌خواهد که آنان را به گمراهی دور و درازی» از حق «بکشاند» یعنی: به گمراهی‌ای که تا هنگام مرگشان استمرار داشته باشد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (٦١)

«و چون به آنان گفته شود» یعنی: به منافقان «به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی پیامبر بیایید» یعنی: به داوری خواهی به‌سوی کتاب خدا ﷺ و شخص پیامبرص در حیاتش و به‌سوی سنت وی پس از وفاتش بیایید «منافقان را می‌بینی که به‌کلی از تو اعراض می‌کنند» یعنی: با تنفر و انزجار تمام، از داوری قرآن و پیامبرص روی بر می‌تابند.

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَاءُوكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا (٦٢)

«پس چگونه است آن گاه که به آنان به سبب کار و کردار پیشینشان مصیبتی برسد» یعنی: حالشان چگونه خواهد بود و چه خواهند کرد آن‌گاه که به سبب گناهی که مرتکب شده‌اند و از جمله: بردن قضایای خویش به‌سوی طاغوت،

گرفتار مصیبت سنگینی گردند؟ آری! یقین است که آنان در چنین حالتی، از دفع آن مصیبت‌ناتوان اند «سپس نزد تو می‌آیند» و از کارکرد خویش عذرخواهی می‌کنند «و به خدا سوگند می‌خورند که ما جز نیکویی و موافقت قصدي نداشتیم» یعنی: ما از بردن قضایای خویش به داوری نزد غیر تو، جز احسان و نیکوکاری و ایجاد سازش و توافق میان دو خصم، هیچ قصد دیگری نداشته‌ایم، پس قطعاً هدف ما ستیز و مخالفت با تو نبوده است و به صحت آن داوری هرگز اعتقاد نداشته‌ایم! اما خدای عزوجل آنان را این‌گونه تکذیب می‌کند:

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا (٦٣)

«اینان گروهی‌اند که خدا می‌داند آنچه در دلهایشان است» از نفاق و دشمنی با حق. یعنی: قطعاً می‌داند که آنان منافق‌اند «پس از آنان اعراض کن» و از پذیرش عذرشان روی برتاب «و پندشان ده» یعنی: از فرجام شوم نفاق بیم و هشدارشان ده «و به آنان بگو در دلهای آنان» یعنی: در حق نفسهای آنان. یا به آنها در خلوت که جز خودشان کس دیگری در آن محضر نباشد، بگو: «سخنی مؤثر را» یعنی سخنی رسا و بلیغ را که در امر پنددهی آنان، راه به مقصود برد و در آنان مؤثرافتد، مثلاً آنان را به ریختن خونها و سلب اموالشان بیم ده، یا سخنی به آنان بگو که در دلهایشان مؤثر افتد و آنان را

به بدی و انحراف راه و روششان باورمند گرداند.

در بیان سبب نزول روایت شده است: این آیات درباره مردی از انصار و مردی از یهود نازل شد که با هم در قضیه‌ای دعوا و مرافعه داشتند، یهودی می‌گفت: میان من و تو محمدص داور باشد! اما انصاری می‌گفت: میان من و تو کعب بن اشرف داور باشد! ابن‌کثیر بعد از آن که روایات دیگر در بیان سبب نزول این آیات را نیز نقل می‌کند، چنین می‌گوید: «آیات عام‌تر از همه اینهاست زیرا در مورد نکوهش هر کسی است که از کتاب و سنت عدول کرده و به داوری باطلتن در دهد. مراد از طاغوت در این آیات نیز هر باطلی است».

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا (٦٤)

«و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آن که اطاعت شود» در آنچه که امر و نهی می‌کند «به اذن الله» یعنی: به علم و ی، یا به توفیق و ی. بنابراین، او پیام‌رسان خدای عزوجل است، پس اطاعت از وی، در واقع اطاعت از خداوند متعال می‌باشد، لذا اطاعت از وی را بر امتش فرض گردانیدیم «و اگر این جماعت» که ذکرشان در بالا گذشت «هنگامی که به خود ستم کردند» با ترک اطاعت و داوری‌خواستن از طاغوت «پیش تو می‌آمدند» درحالی که از نفاق و شقاق و جنایات و مخالفتهایشان دست‌بردار و توبه‌کار بودند «و از الله آمرزش می‌خواستند» برای گناهان خویش «و پیامبر

نیز برای آنان طلب آمرزش می‌کرد» یعنی: نزد تو نیز تضرع و زاری می‌کردند تا به شفاعت آنان برمی‌خاستی و برای آنان طلب آمرزش می‌کردی «هرآینه خدا را» بسیار «توبه‌پذیر» و بسیار «مهربان می‌یافتند» برای خود^۱.

^۱- ابن جریر طبری می‌گوید: «تفسیر کلام پروردگار یکتا در آیه ۶۴ سوره النساء: (.. وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا). «...» و اگر آنان هنگامی که به خود ستم روا می‌داشتند، پیش تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌نمودند، و پیغمبر نیز برای آنان درخواست بخشش می‌کرد، بیگمان خدا را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

ابو جعفر می‌گوید: خداوند سبحان در این آیه مبارکه می‌فرماید: اگر آن منافقان (آنانیکه در آیات پیشین سخنانشان بمیان آمد - از آیه ۶۰ همین سوره - وقتی که بسوی حکم و قضاوت خداوند و داوری پیغمبر او ρ خوانده شدند... بدو پشت نموده و از او می‌گریزند و دیگران را نیز از او باز می‌دارند: (يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا) (النساء: ۶۱).

(.. وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ): با ارتکاب گناهان کبیره و از آنجمله داوریشان پیش طاغوت. و سرباز زدندشان از حکم کتاب الهی و از فرامین رسول و فرستاده پروردگار آنگاه که بسوی او خوانده می‌شوند.

(جَاءُوكَ): به نزد تو ای محمد (ρ) می‌آمدند. یعنی: آنگاه که به پیش طاغوت رفته بودند و به داوری او سر تسلیم خم نموده و راضی شده بودند، توبه‌کنان و پیشیمان از کرده خویش پیش تو می‌آمدند. و از خداوند عاجزانه درخواست می‌کردند. که از گناهان‌شان در گذرد و رسوای‌شان نکند. و آنگاه پیامبر خدا ρ نیز از خداوند متعال

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (٦٥)

«چنین نیست» که پندار منافقان در مورد ایمان به پیام‌های نازل شده بر تو و پیشینیان راست باشد، بلکه «به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند تا آن که تو را در آنچه میانشان مایه اختلاف است» و در آن باهم کشمکش و مشاجره دارند «داور گردانند» یعنی: تو را در تمام امورشان میان خود حاکم و داور گردانیده و احدي جز تو را به داوري برنگزینند و «آن‌گاه در آنچه داوري كردي، هیچ دلتنگي در خود نیابند» پس صرف پذیرش و تن دادن به

آمزش ایشان را درخواست می‌کرد. و این است معنای گفته الهی: (فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ).

و عبارت (لَوْجِدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا). «بیگمان خداوند را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

بدانها می‌گوید: اگر چنانچه می‌کردند و از کرده خویش پشیمان شده توبه می‌نمودند بیگمان که خداوند را توبه‌پذیر می‌یافتند. یعنی: خداوند آنها را از آنچه پست و زشت می‌پندارند بدانچه می‌پسندند بر می‌گرداند.

و او را (رَحِيمًا) یعنی؛ با آنها مهربان می‌یافتند. که از روی مهر خویش آنها را بر گناهانی که از آن توبه کرده اند بازخواست نمی‌کرد.

* * * *

مجاهد می‌گوید: این آیه اشاره دارد به آن یهودی و مسلمانی که برای داوری پیش کعب بن اشرف رفته بودند...».

داوري رسول خداص كافي نيست تا آن‌گاه كه اين اذعان و پذيرش، از صميم قلب نبوده و از رضائت و اطمينان و طيبخاطر برنخاسته باشد «و تسليم شوند» يعنى: در ظاهر و باطن اذعان و انقيادكنند «به تسليم‌شدني» كامل كه هيچ ترديدي در آن آميخته نباشد و شائبه هيچ مخالفتي آن را نيالايد. بدين‌سان ملاحظه مي‌كنيم كه حق تعالي ايمان را كه سرمايه حقيقي بندگان صالح خدا Ψ است، از منافقان نفي كرد تا آن‌گاه كه مقصد و مرامشان داور قرار دادن رسول خداص نباشد. چنان كه در حديث شريف نيز آمده است: «سوگند به ذاتي كه جانم در دست اوست، يكي از شما ايمان‌نمي‌آورد تا آن كه هوس و خواسته‌اش پيرو آن چيزي باشد كه من آورده‌ام».

در يكي از روايات وارده در بيان سبب نزول آيه كريمه آمده است: دو مرد نزد رسول خداص به مرافعه (داوري) رفتند و رسول خداص به نفع شخص ذي‌حق عليه طرف ناحق حكم كردند، اما آن شخص محكوم گفت: من به اين داوري راضي نيستم! طرف از وي پرسيد: پس من چه بايد بكنم؟ گفت: اين كه نزد ابوبكر τ به مرافعه برويم! و نزد ابوبكر τ رفتند، او گفت: حكم همان است كه رسول خداص فرموده اند. اما رفيق وي به فيصله ابوبكر τ هم راضي نشد و گفت: نزد عمر τ مي‌رويم! نزد عمر τ رفتند و صاحب حق ماجرا را به عمر τ باز گفت، عمر τ از شخص محكوم پرسيد: آيا موضوع چنين است كه اين مرد مي‌گويد؟ محكوم پاسخ

داد: آری! آن‌گاه عمرؓ به خانه‌اش رفت و با شمشیری برهنه بیرون آمده سر آن محکوم را از تنش جدا کرد. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيثًا (٦٦) وَإِذَا لَأَتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا (٦٧) وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (٦٨)

«و اگر ما بر آنان می‌نوشتیم» یعنی: مقرر می‌داشتیم و فرض می‌گردانیدیم «که خود را بکشید» همچنان که بر بنی‌اسرائیل چنین مقرر داشتیم «یا از خانه‌های خویش بیرون روید» یعنی: از دار و دیار خویش هجرت کنید «این کار را جز اندکی از آنان» که خود را برای خداوند متعال خالص ساخته‌اند «نمی‌کردند» بدان جهت که کار دین بر ناخالصان دشوار است و مخلصان هم که نادراند.

این آیه کریمه بیانگر مقدار حقی است که حق تعالی بر بندگان دارد و آن این است که باید او را در شرع و امرش اطاعت کنند، پس اگر حق تعالی بندگان را به قتل همدیگر دستور می‌داد، یا به این که خودکشی کنند، یا به ترک منازل و موطنشان تن در دهند، بی‌گمان اطاعت حضرت وی بر بندگان واجب بود، اما اگر او این کار را می‌کرد، جز اندکی از بندگان فرمانش را اجرا نمی‌کردند.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: جماعتی از صحابه که عمرؓ از زمره آنان بود، در هنگام نزول این آیه گفتند:

اگر پروردگار ما بر ما چنین مقرر می‌داشت، ما فرمان او را به‌کار می‌بستیم، ولی ستایش او را که ما را از چنین تکالیف سختی عافیت بخشید. پس رسول خدا ص فرمودند: «همانا از امت من مردانی هستند که ایمان در دل‌هایشان پایدارتر از کوه‌های محکم و استوار است». «و اگر آنان آنچه را که بدان پند داده می‌شوند» از پیروی شرع و انقیاد رسول خدا ص «به‌کار می‌بستند؛ قطعاً» این کار «برایشان بهتر بود» در دنیا و آخرت «و محکم‌تر» بود «در استواری» گام‌هایشان بر حق و پایداری و ثبات ایمان‌هایشان و قطعاً آنها در این هنگام در امر دین خویش لحظه‌ای تردید و اضطراب به خود راه نمی‌دادند «و در آن صورت» یعنی: در صورتی که در قبال او امر ما چنین گوش به فرمان می‌بودند، ما هم «یقیناً پاداشی بزرگ» و مستمر «از نزد خویش به آنان می‌دادیم» که هرگز قطع نمی‌شد «و قطعاً آنان را به راهی راست هدایت می‌کردیم» و دل‌هایشان را به سوی آن راهیاب می‌ساختیم.

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا (٦٩)

«و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی هستند که خداوند بر آنان انعام نموده است» به وارد نمودنشان در بهشت و رساندنشان به آنچه که برایشان «از» همراهی «پیامبران و صدیقان» آماده نموده است. صدیقان پیروان فاضل‌انبیای عظام: هستند. صدیق: کسی است که تصدیق به

دین خداوند Ψ و کتابها و پیامبرانش را به نهایی‌ترین مراتب خود رسانده و در این میدان به جایگاه‌های بلندی رسیده است، به طوری که ظاهرش آراسته به صداقت و باطنش در حال مراقبه و حضور است. «و» نیز کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی هستند که حق تعالی برایشان همراهی «شهیدان» راه خود «و» همراهی «صالحان» یعنی: صاحبان اعمال شایسته را که احوالشان به صلاح و سامان آمده و اعمالشان نیکو گشته، آماده نموده است «و اینان نیک رفیقانی» یعنی: همراهان و همدمانی «هستند». ابن‌کثیر می‌گوید: «معنای این حدیث شریف که آن حضرت ص به هنگام رحلتشان فرمودند، نیز همین است: اللهم الرفیق الأعلى: بارخدا یا! رفیق والاتر و برتر را انتخاب می‌کنم». همان‌گونه که از احادیث دیگر نیز بر می‌آید؛ هیچ پیامبری نیست، جز این که در بیماری وفات خویش، میان دنیا و آخرت مخیر ساخته شده است.

از عائشه رضی‌الله عنها در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مردی نزد رسول اکرم ص آمد و گفت: یا رسول! یقیناً شما نزد من از خودم محبوب‌ترید و یقیناً شما نزد من از فرزندانم محبوب‌ترید و من چون در خانه خویش هستم و به یاد شما می‌افتم، نمی‌توانم بر فراق شما شکیبایی کنم، پس از جا برمی‌خیزم و نزد شما می‌آیم و چون به سوی شما می‌نگرم (دل‌م آرام می‌گیرد)، اما هنگامی که مرگ خود و شما را در پیش نظر می‌آورم، می‌دانم که شما چون به بهشت

درآید، به مقام و جایگاه والای خویش همراه انبیا: بالا برده می‌شوید، ولی اگر من به بهشت درآیم، از آن بیم دارم که شما را نبینم! رسول خدا ص در پاسخ وی چیزی نگفتند تا این که جبرئیل فرود آمد و این آیه را آورد: **(وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...)**. لذا این آیه برای تسلی او و امثالش از مؤمنان نازل شد.

ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا (۷۰)

«این بخشش الهی است» یعنی: آنچه این مطیعان از پاداش عظیم و رفاقت و همراهی پیامبران و صدیقان به دست می‌آورند، همانا فضل و بخشش الهی است «و خدا دانای بسنده است» می‌داند که چه کسی مستحق این بخشش و فضل است، پس او را از گروهی که ذکر شد قرار می‌دهد و از آنان که مستحق این گرامیداشت نیستند، ممتاز می‌گرداند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثَبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا (۷۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید» در برابر دشمن سلاح بگیرید و همیشه «بر حذر باشید» از این که دشمنان دین، شما را غافلگیر نموده و ریشه‌کن سازند، لذا همیشه بیدار، هشیار، مجهز و آماده باشید «پس» بپاخیزید و برای نبرد با دشمن «رهسپار شوید، گروه‌گروه» یعنی: به دسته‌ها و گروه‌های جداگانه متشکل، گروهی‌بعد از گروهی و دسته‌ای پس از دسته‌ای. این فرمان؛ شامل دستور جنگ به شیوه چریکی نیز می‌شود «یا بیرون روید به‌طور دسته‌جمعی» یعنی: در

ترکیب يك سپاه واحد تا این خروج دسته‌جمعی و انبوه شما، از جهتی بر دشمنان سخت‌تر و سنگین‌تر باشد و از سوی دیگر، از این خطر که دشمن در صورت خروج انفرادی شما را برباید و از پای در آورد، ایمن گردید، پس در حالتی که به‌خروج دسته‌جمعی برای جهاد احساس نیاز می‌شود، باید به‌طور دسته‌جمعی به جنگ‌دشمن رهسپار شوید، اما اگر به بیرون آمدن به‌طور دسته‌جمعی (نفیر عام) نیازی نیست و به میدان رفتن برخی از شما می‌تواند پاسخگویی دشمن باشد، این نیز کافی است. ولی به هر حال؛ حقیقتی که نباید هیچ‌گاه از آن غفلت کنید این است که: خطر کفر جز با جهاد دفع نمی‌شود. چنان‌که از وقتی مسلمانان فریضه جهاد را فراموش کردند، دشمن بر سرزمین‌هایشان مسلط شد و هر طماعی به داشته‌هایشان چشم طمع دوخت بنابراین، میزان بازگشت به اسلام؛ جهاد در راه خدا Ψ است.

وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْنَا إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَاهِدًا (٧٢)

«و قطعاً از میان شما کسی است که درنگ و سستی می‌کند» تبطئه: کندي، درنگ و تأخیر است. مراد منافقان‌اند که هم خود از جهاد باز می‌نشستند و هم دیگران را از این امر باز می‌نشانند. یعنی: از جنس شما و از آنان که در حقیقت از شما نیستند، ولی خود را در جمع شما درآورده و به شما منسوب ساخته‌اند و از روی نفاق در برابر شما اظهار ایمان می‌کنند، کسانی هستند که

مؤمنان را از جهاد سست و کند می‌سازند «پس اگر مصیبتی به شما برسد» چون قتل، یا هزیمت، یا نابودی مال و ثروت «می‌گوید» این منافق «خدا بر من نعمت بخشید که با آنان حاضر نبودم» در غیر آن به من نیز همان می‌رسید که بدانها رسید! و بدین‌گونه واپسگرایی از جهاد را نعمت خداوند Ψ بر خود می‌پندارد، در حالی‌که از این حقیقت غافل است که پاداش عظیم جهاد و شهادت را از دست داده است. این است منطق و دیدگاه منافقان که به امور از عینک منافع شخصی خود نگاه می‌کنند، نه از زاویه تکلیف و واجب الهی و همه امور را به مقیاس و معیار سود و زیان دنیوی‌شان می‌سنجند، نه به مقیاس طاعت خدا Ψ و در عین حال شناختشان از حق تعالی بسیار ناقص و قاصر است زیرا تصور می‌کنند که تخلف و سرپیچی از دستور الهی به همراه نجات از مصایب، دلیل رضای الهی است، در حالی که چنین نیست.

وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فُضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا (۷۳)

«و چون به شما فضلی» یعنی: غنیمتی، یا فتحی «از جانب خداوند برسد، البته می‌گوید» این منافق، همچون سخن یک حاسد نادم «چنان که گویی هرگز میان شما و میان وی دوستی نبوده» یعنی: گویی او اصلاً با شما سابقه دوستی نداشته و اصلاً از اهل دین شما نبوده است؛ «ای کاش همراه ایشان بودم تا به فوزی عظیم می‌رسیدم!» یعنی: آرزو

می‌کند که کاش با مؤمنان به میدان نبرد می‌رفت تا بهره خویش از غنیمت را به دست می‌آورد. پس این منافق، دستیابی به غنیمت را فوژی عظیم برای خویش دانسته و جز این، هیچ هدف و مرام دیگری - چون اعلاي کلمه الله و پیروزی اسلام - ندارد. یا معنی این است: آن منافق می‌گوید؛ چرا مرا در غنیمت و فتح خویش شرکت نمی‌دهید؟ گویی من اصلاً شما را دوست نداشته و یاریتان نکرده‌ام؟

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (٧٤)

«پس باید آنان که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند» که مؤمنان اند «در راه خدا بجنگند» یعنی: اگر این گروه منافق سست‌گام غنیمت‌پرست، با دشمنان دین نجنگیدند، پس باید مؤمنان با اخلاصی که جانهایشان را نثار راه الله ﷻ نموده و زندگانی دنیا را به آخرت می‌فروشند، با آنان بجنگند.

این انگیزش و تشویقی از سوی حق تعالی برای مؤمنان است که: هلا! به سوی میادین جنگ بشتابند. و در عین حال، هشدار است به ناخالصان، که باید نیت‌هایشان را برای او خالص گردانند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هرکس به خاطر این بجنگد که فقط کلمه الله ﷻ برتر باشد، پس فقط همان جهاد، در راه خدا ﷻ است». همچنین در حدیث شریف دیگری فرمودند: «هرکس در دفاع از مال خویش کشته شود، شهید است و هرکس در دفاع از جان خویش کشته شود، شهید است».

سپس حق تعالی جنگجویان در راه خویش را – در هردو صورت فوز به شهادت یا پیروزی – به پاداش و اجر عظیم جهاد فی سبیل الله به همراه برتری و غنیمت در دنیا وعده داده، می فرماید: «و هرکس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد» چنان که در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ برای مجاهد در راه خویش تضمین نموده است که اگر او را [باشهادت] به سوي خویش بازگیرد، به بهشتش در آورد، یا [اگر شهید نشد] او رابه سلامت همراه با پاداش، یا غنیمت [به خانه اش] برگرداند».

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (٧٥)

«و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مستضعفین نمی جنگید» که عبارتند از: «مردان و زنان و کودکان» گرفتار در دست کفار «هم آنان که می گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند، بیرون آر» مراد از شهری که مردمش ستم پیشه اند، شهر مکه است که در وقت نزول آیه کریمه این چنین بود، ولی خداوند متعال ستم را صراحتا به مکه نسبت نداد؛ به خاطر تشریف و تکریم آن. اما این وصف، بر هر شهر و مکانی که مردمانی ستم پیشه داشته باشد، نیز مصداق دارد «و» آن مستضعفان تحت ستم می گویند: پروردگارا! «برای ما از جانب خویش کارسازی مقرر کن و برای ما از جانب خویش یآوری تعیین فرما» مراد از مستضعفان

در اینجا: مؤمنانی هستند که در مکه زیر فشار و شکنجه کفار به سر برده و از هجرت به سوی سرزمینی که در آن زندگی باعزتی داشته باشند، عاجز و ناتوان بودند و هم آنانند که رسول خدا ص برای ایشان چنین دعا می‌کردند: «خدایا! ولید بن ولید، سلمه بن هشام، عیاش بن ربیع و همه مستضعفان از مؤمنان را نجات ده». عبدالله ابن عباس^ع می‌گوید: «من و مادرم نیز از مستضعفان بودیم».

از آیه کریمه چنین بر می‌آید که: نجات دادن مستضعفان از زیر یوغ ستم و اسارت مستکبران، از بزرگترین و بارزترین وجوه جهاد در راه خدا Ψ است زیرا «راه خدا» مفهوم عام و کلی‌ای است که شامل هر امر خیری می‌شود. و باید دانست که هر عصری مستضعفان خویش را دارد، چنان‌که مستضعفان عصر ما بسیارند، در حالی‌که همت و عزم ما در جهاد برای رهایی‌شان از زیر یوغ ستم، بسی اندک و ناچیز است.

**الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ
فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (٧٦)**

«مؤمنان در راه خدا کارزار می‌کنند» یعنی: جنگ آنها برای این هدف و مقصد است، نه غیر آن از مقاصد «و کافران در راه طاغوت» یعنی: در راه شیطان و آنچه که او در دل‌های مردم می‌افکند «می‌جنگند» و بر سر این راه با هم کارزار می‌کنند. چون جنگیدن برای نمایش غیرت و فخر فروشی، طلب پیروزی به ناروا، برتری‌جویی بر دیگران، چپاول اموال

مردم، انتقام‌گیری به ناحق، افتخار به عصبیتها و قومیتها و دیگر کژراهه‌های شیطان «پس با یاران شیطان بجنگید که کید شیطان» یعنی: مکر و نیرنگ او و پیروانش از کفار، در نهایت امر «ضعیف است» زیرا این نیرنگ، برپایه غروری میان تھی مبتنی است که هیچ حاصلی ندارد و نیز نیرنگ شیطان از آن جهت ضعیف و بی بنیاد است که در مقابل نصرت خدا Ψ برای مؤمنان قرار دارد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا (٧٧)

در عصر ما کسانی پیدا می‌شوند که تصور می‌کنند؛ اسلام فقط نماز و روزه و زکات... است، اما این که جهاد و مبارزه نیز از اسلام باشد، خیر! در پندار آنها چنین چیزی نیست، درحالی که این تصور، تصور نادرستی است که حق تعالی بندگان مؤمن و با تقوایش را از آن برحذر داشته و می‌فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد» فعلا «دست از جنگ نگهدارید و نماز را برپا دارید و زکات بدهید» ایشان اصحاب پیامبرص بودند که به ترك جنگ در مکه مأمور شدند، اما در برابر اذیت و آزاری که از مشرکان می‌دیدند، بی‌تاب گشته و از پیامبرص اجازه می‌خواستند تا دست به شمشیر برده و شر مشرکان را از خود بازدارند و نزد آن حضرتص رفته می‌گفتند: هنگامی که ما مشرک بودیم،

عزت و شوکتی داشتیم، اما چون ایمان آوردیم، خوار و درمانده شدیم! پیامبر اکرم ص ایشان را به صبر و تحمل فراخوانده و می‌فرمودند: «به من دستور داده شده تا با گذشت و مدارا عمل کنم، پس [فعلاً] با اینان درگیر جنگ نشوید». و یاران پیامبر ص به پیروی از دستور ایشان، دندان بر روی جگر گذاشته خویشتن‌داری می‌کردند تا آن که به مدینه هجرت کردند «ولی همین که» در مدینه «کارزار بر آنان مقرر شد، بناگاه گروهی از آنان، از مردم مانند ترس از خدا، یا ترسی سخت‌تر می‌ترسند» یعنی: برخی از آنان از مردم به مقدار ترسی که از خدا Ψ دارند می‌ترسند و برخی حتی از آن هم بیشتر و سخت‌تر بنابراین، در مدینه - نه از روی شک در دین، بلکه از ترس مرگ و بیم و هول شدید از کشته شدن - از جنگ سستی و کندي ورزیدند.

شیخ ابومنصور ماتریدی می‌گوید: «این ترس، ترسی طبیعی است زیرا سرشت انسان بر آن است که از آنچه بیم هلاکت وی در آن می‌باشد، غالباً کراهت دارد، پس منشأ ترس مؤمنان از جنگ، نفرت از فرمان الهی نیست». بعضی برآنند که آیه کریمه در شأن منافقان است که قبل از فرضیت جهاد، اسلام آوردند، اما چون جهاد فرض شد، از آن نفرت و کراهت ورزیده و سستی کردند «و گفتند: پروردگارا، چرا بر ما جهاد را مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟» یعنی: چرا ما را تا مدتی دیگر - ولو کوتاه - مهلت ندادی تا در این مدت از زندگی دنیا بهره‌مند و

برخوردار می‌شدیم؟ این آیه شبیه به آیه دیگری در سوره «محمد» است: (**وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا...**) : و کسانی که ایمان آورده اند می‌گویند: چرا سوره‌ای - درباره جهاد - نازل نمی‌شود؟ اما چون سوره‌ای صریح نازل شد و در آن نام جهاد آمد، آنان که در دل‌هایشان مرضی است، مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده به تو می‌نگرند، ولی فرمان‌پذیری و سخنی شایسته برای آنان بهتر است و چون کار به تصمیم کشد، قطعاً خیر آنان در این است که با خداوند صادق باشند) «محمد/۲۰». **«بگو: بهره‌مندی دنیا اندک است»** و زودگذر، که بر صاحبش هرگز نمی‌پاید، ولی پاداش **«آخرت برای کسی که تقوی‌پیشه کند، بهتر است. و بر شما به اندازه فتیلی هم ستم نخواهد رفت»** فتیل: رشته باریکی در پشت هسته خرما است. یعنی: بر شما در آخرت به اندازه ذره ناچیزی هم ستم نمی‌رود، پس از جهاد رو برنتابید.

أَيُّمَّا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (۷۸)

آن‌گاه خداوند متعال در جهت تشویق و برانگیختن آن عده از مسلمانانی که از بیم مرگ دست از جهاد کشیده‌اند و در بیان فساد جبن و ترسی که درون آنها را پرکرده و در روان آنها درآمیخته است، می‌فرماید: **«هرکجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد»** و «حذر»، نمی‌تواند شما را از «قدر» نجات دهد، پس مرگ خواه‌ناخواه آمدنی است و هرکه

با شمشیر نمیرد، به غیر آن از اسباب دیگر می‌میرد و این امری قطعی است **«هرچند در بروج مشیده باشید»** بروج مشیده: برجهای بسیار محکم، بلند و سر به فلک کشیده است. یعنی: چون اجل انسان در رسد، برجهای بسیار محکم و سر به فلک کشیده هم نمیتوانند مرگ را از وی دفع کنند. پس حق تعالی نفرت از جنگ را با دو نسخه درمان میکند: یکی شناساندن حقیقت دنیا نسبت به آخرت. و دیگری فهماندن این حقیقت که مرگ پس و پیش نمیشود و برای آن میعاد است معین.

بعد از آن، حق تعالی به بیان بیماری دیگری می‌پردازد که خواستاران تأخیر فریضه جهاد به آن دچار شده‌اند، این بیماری نیز همچون بیماری اول، بیماری‌ای است که ممکن است مسلمانان در هر زمان و مکانی به آن مبتلا شوند: **«و چون به آنان خیری برسد»** یعنی: نعمتی چون فراوانی و آسوده حالی **«می‌گویند: این از سوی خداوند است»** تا اینجای کار سخنشان درست است و هیچ اعتراضی هم بر آن نیست، اما آنچه مورد اعتراض است این سخن است: **«و اگر شری به آنان برسد، می‌گویند: این از سوی توست»** یعنی: اگر به منافقان نعمتی برسد، آن را به خداوند متعال نسبت می‌دهند، ولی اگر به آنان نعمتی و بلایی چون قحطی و سختی رسید، آن را - در عصر نزول آیه - به رسول خدا ص نسبت می‌دادند و ممکن است امثال آنان در هر عصری، این نسبت را به میراث‌بران پیامبر ص بدهند. **«بگو»** موضوع چنان نیست که

شما می‌پندارید، بلکه «همه از سوی خداوند است» چه خیر و چه شر «پس چه حال است این قوم را، نزدیک نیستند که سخنی را بفهمند» تا بدانند که گیرنده و دهنده همانا خداوند متعال است و همه اینها از حکم او صادر می‌شود؟!.

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا (٧٩)

«هرچه به تو برسد» ای انسان! «از خوبیها» و نعمت‌های زندگی، چون آسایشها و آرامشها و فراوانی‌ها و سلامتی... «از جانب خداست» و به فضل و رحمت وی زیرا کسی را بر خدا Ψ هیچ حقی نیست «و هر شری که به تو برسد، از خود توست» یعنی: هر سختی و بدبختی و بلا و مشقتی که به تو برسد، آن نیز از سوی خدا Ψ است ولی به سبب و علتی از جانب خودت؛ چون گناهی که مرتکب آن شده‌ای و به کیفر آن، مبتلای بلا و بدبختی و عذابی گردیده‌ای. پس اشتباه منافقان در این است که به جای آن که به سوی خدا Ψ باز گردند و به طور کلی به او التجا کنند تا خشم و عذاب خویش را از آنان بر دارد، رسول خداص را سبب این مصیبت‌ها معرفی می‌کنند، در حالی که رسول خداص رحمتی برای جهانیان است «و تو را برای مردم به پیامبری فرستادیم» یعنی: ای محمدص! تو رحمت و نعمتی برای مردم هستی، تو از گناه معصوم هستی و تو جز مبلغی برای مردم نیستی بنابراین، مقدرات خلاق به دست تو نیست تا سود و زیان و خیر و شر از سوی تو باشد و چیزی از امر الهی

در تصرف تو نیست تا مصائبی که به آنان می‌رسد، از جانب تو باشد «و گواه بودن خدا» بر این حقیقت که او تو را به رسالت فرستاده است «بس است» و او میان تو و میان آنان بر این حقیقت گواه می‌باشد.

مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا (۸۰)

«هرکس از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خداوند اطاعت کرده است» لذا فرمانبرداری از پیامبرص، در واقع فرمانبرداری از خدا Ψ است زیرا پیامبر جز به آنچه که خدا Ψ به وی فرمان داده دستور نمی‌دهد و جز از آنچه که خدا Ψ از آن نهی نموده، نهی نمی‌کند، پس اطاعت از مبلغ و پیام‌رسان، در واقع اطاعت از آن‌کسی است که او را به این مأموریت برانگیخته است و هرکس این حقیقت را درک‌کند، قطعاً در نهایت انضباط و اخلاص، از رسول خداص اطاعت می‌کند.

خاطرنشان می‌شود که رسول‌خداص فرمان‌بردن از امرای مسلمان را نیز شامل اطاعت از خود گردانیده‌اند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هرکس از من اطاعت کند، در حقیقت از خدا Ψ اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، در حقیقت خدا Ψ را نافرمانی کرده است و هرکس از امیر اطاعت کند، درحقیقت از من اطاعت کرده است و هرکس امیر را نافرمانی کند، در حقیقت مرا نافرمانی کرده است». «و هرکس رویگردان شود» یعنی: از اطاعت تو اعراض کند و سر برتابد، پس او در حقیقت خدای عزوجل را

نافرمانی کرده است زیرا ما «تو را نگهبان ایشان» یعنی: نگهبان اعمال ایشان «نفرستاده ایم» بلکه بر عهده تو فقط و فقط تبلیغ است، نه این که دل‌هایشان را به حق گرویده و باورمند گردانی زیرا این‌کار در توان تو نیست.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۸۱)

آن‌گاه خداوند متعال از حال منافقانی خبر می‌دهد که در ظاهر امر از خود موافقت و طاعت بروز می‌دهند، اما در باطن، خلاف آن را پنهان می‌دارند: «و می‌گویند؛ فرمانبرداریم» یعنی: وقتی نزد تو باشند، می‌گویند: «سمعا و طاعتا»، کارما فرمانبرداری است «ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند، گروهی از آنان شبانه جز آنچه تو می‌گویی تدبیر می‌کنند» یعنی: سختی را تغییر داده و سخنی دیگر می‌اندیشند و بر زبان می‌آورند. یا معنی این است: سختی را در مورد مأموریتی که به آنان سپرده‌ای و ایشان را بر آن گمارده‌ای، تحریف و تغییر می‌دهند «و الله می‌نویسد» در نامه‌های اعمالشان «آنچه را که شبانه می‌گویند» تا در برابر آن مجازاتشان کند «پس از آنان روی برتاب» یعنی: آنان را به حال و کار و کردارشان واگذار «و بر خدا توکل کن» در کار آنان تا فرصت و مجال انتقام از آنان را فراهم گرداند «و خداوند کارسازي را کافی است» برای کسانی که بر وی توکل کنند. بدین‌سان حق تعالی به پیامبرش فرمان

می‌دهد که در مقابله با این عمل منافقان، توکل را با روی برتافتن از آنان یکجا سازد.

آنگاه حق تعالی عامل این بیماری‌شان را که همانا عدم تدبر در کتاب خدا Ψ است، بیان داشته می‌فرماید:

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا
(۸۲)

«آیا در» آیات «قرآن نمی‌اندیشند؟» یعنی: آیا از قرآن روی برتافته و در معانی و مبانی آن تأمل و اندیشه نمی‌کنند تا به هدف و مرام قرآن پی ببرند؟ بیشک اگر آنان – چنان‌که باید – در آن اندیشه و تعمق نمایند، به این حقیقت می‌رسند که در قرآن هیچ اختلاف، ناهماهنگی و تعارضی نیست و قطعاً در آن‌صورت، معنای این فرموده حق تعالی را که: (همه از جانب خداست) «آیه/۷۸»، و این فرموده وی: (و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از خود توست) «آیه/۷۹»، را می‌فهمند «و اگر» قرآن «از جانب غیر خدا می‌بود» چنان‌که کفار می‌پندارند «قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند» و در آن تفاوت و تناقض فاحش و عدم انطباق با واقع را ملاحظه می‌کردند زیرا این عوارض از خصوصیات کلام بشر است، بویژه هنگامی که سخن بشر طولانی شود و گوینده‌اش از امور غیبی خبر دهد؛ قطعاً اندک بررسی‌ای در سخنان وی نشان خواهد داد که درستی و مطابقت با واقع، به‌ندرت در آن مشاهده می‌شود، درحالی‌که معانی قرآن کریم در همه

امور - چون توحید، حلال و حرام، خبر دادن از غیب... - بعضا مکمل و مؤید بعضی دیگرند. یا معنی این است: اگر قرآن از نزد غیر خدا Ψ می‌بود، قطعا آنها از نظر بلاغت و بیان معانی، در آن تفاوت‌های آشکاری می‌دیدند.

علما با این آیه در رد سخن برخی از فرقه‌ها استدلال کرده‌اند که می‌گویند: «فهم معنای قرآن جز به تفسیر پیامبرص و امام ممکن نیست».

آن‌گاه حق تعالی قضیه مهم دیگری را در موضوع جهاد مطرح می‌کند که به جنگ شایعه‌ها و جنگ روانی ارتباط دارد و راه درمان آن را نیز بیان می‌نماید:

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّاعُوا بِهِ وَلَوَّ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّكَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَ لَهُمْ مِنْهُمْ وَوَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (۸۳)

«و چون خبری» حاکی از «ایمنی، یا وحشت به آنان برسد، انتشارش می‌دهند» گروهی از سست ایمان بودند که وقتی خبری را که مایه آرامش بود - چون خبر پیروزی مسلمین و نابودی دشمنانشان - یا خبری را که مایه نگرانی و وحشت بود - چون خبر شکست مسلمین - می‌شنیدند، آن خبر را فاش می‌کردند. به قولی: آنان خبرهای فتنه‌انگیز و روحیه‌برانداز منافقان را به‌گوش مسلمانان می‌رساندند و شایعه‌های دروغین را پخش می‌کردند، که از این امر فساد آشکار و خللی دامن‌دار پدید می‌آمد «حال آن که اگر آن را به سوی پیامبر و به سوی

اولي الامر خویش ارجاع می‌کردند» اولي الامر: اهل علم و اندیشه، یا فرمانروایان اند که مردم در امور خویش به آنها رجوع می‌کنند **«آن‌گاه اهل استنباط ایشان به آن پی می‌بردند»** یعنی: اگر چنان می‌کردند، اهل درک و استنباط، با تدبیر و اندیشه سالم خویش، درستی یا نادرستی آن خبر را استخراج و از همدیگر تفکیک می‌کردند، لذا شیوه درست و صحیح برخورد با اخبار و رویدادها این بود که آنها از پخش اخبار پرهیز کنند تا رسول خداص خود آن را پخش نمایند، یا اولي الامرشان عهده‌دار این مهم گردند؛ زیرا ایشان به‌خوبی می‌دانند که چه چیزی باید افشا گردد و چه چیزی در پرده کتمان باقی بماند **«و اگر فضل خدا بر شما نبود»** با پاکسازی شما از این شائبه‌ها **«و رحمت وي»** بر شما نبود، با فرستادن پیامبر و فرود آوردن کتاب خویش بر شما و نگهداشتن از فروافتادن در راه باطل **«یقینا از شیطان پیروی می‌کردید»** در وسوسه افگنی‌های وی **«جز اندکی»** از شما و ایشان کسانی‌اند که از فطرتی صاف و پاک برخوردارند.

اگر این حقیقت را مورد لحاظ قرار دهیم که (اولي الامر) بنابر یکی از وجوه تفسیری، علما می‌باشند؛ وجاهت رأی کسانی را در می‌یابیم که قضیه اجتهاد را – که عبارت از استنباط احکام است – و قضیه مجتهدینی را که علم و تقوی و ملکات باطنی‌شان آنان را شایسته استنباط احکام گردانیده؛ شامل مضمون این آیه گردانیده‌اند.

در روایت مورد اتفاق بخاری و مسلم راجع به سبب نزول آمده است: چون این خبر به عمر رسید که رسول خداص زنان خویش را طلاق داده اند، به مسجدالنبی رفت و از مردم شنید که این سخن را در میانشان رد و بدل می‌کنند، پس نتوانست شکیبایی کند و یک‌راست به خانه پیامبرص رفت و اجازه ورود خواست، آن‌گاه از رسول خداص پرسید که آیا زنان خویش را طلاق داده اند؟ رسول خداص فرمودند: خیر! گفت: الله اکبر! آن‌گاه بر سر در مسجد ایستاد و با صدای بلند گفت: آگاه باشید، رسول خداص زنان خویش را طلاق نداده اند. سپس این آیه نازل شد.

فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا (٨٤)

پس از آن که خدای عزوجل تمام مؤمنان را در یک فرمان عام به جهاد فراخواند و سست‌دلان را سرزنش کرده و آفتهای چندی را درمان نمود، اینک هر فرد را به طور جداگانه نیز - از خلال فرمان دادن به رسول خویش - به جهاد دستور می‌دهد: «پس» ای محمد! ص «در راه خدا پیکار کن» به نفس نفیس خویش «جز عهده‌دار شخص خود نیستی» یعنی: تو مسؤول عمل اصحاب خویش نیستی که جهاد می‌کنند یا نه، بلکه به اجرای فرمان خدای عزوجل بر نفس خود ملزم هستی، پس اگر تو را تنها هم گذاشتند، به تنهایی بجنگ «و مؤمنان را برانگیز» بر مبارزه و جهاد «نزدیک است که خداوند بلاي کافران را بگرداند» و با پیروزشاختنت آسیب آنان را

باز دارد. کلمه (عسی) که در مورد خداوند Ψ مفید قطعیت است، مؤمنان را به بازداشتن بلا و آسیب کافران از ایشان، متوقع و امیدوار می‌سازد، لذا این وعده‌ای از سوی خدای سبحان است و وعده او خواه‌نخواه انجام شدنی است «و خداست که قدرتش بیشتر» و صولتش بزرگتر است «و» عذاب و «کیفرش سخت‌تر است» از این تعبیر چنین بر می‌آید که مقاومت کفار در برابر مؤمنان نیز شدید است، ولی عذاب خداوند Ψ و اعمال قدرت وی بر آنان شدیدتر می‌باشد. چنان‌که از آیه کریمه این حقیقت نیز بر می‌آید که: سرسختی کافران علیه اهل ایمان، جز با نیروی بازدارنده جهاد مهار نمی‌شود بنابراین، باید مؤمنان را از راه سخنرانی، انتشار کتب و اعلامیه‌ها به جهاد برانگیخت. و از مثالهای برانگیختن مؤمنان به جهاد از سوی آن حضرتص؛ این فرموده ایشان در روز بدر خطاب به یاران‌شان است: «قوموا إلى جنة عرضها السموات والأرض: ياران! بپاخیزید به سوی بهشتی که پهناي آن همانند آسمانها و زمین است».

مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا (٨٥)

«هرکس شفاعت پسندیده‌ای بکند، از» خیر «آن نصیبی می‌برد و هرکس شفاعت ناپسندیده‌ای کند، از» شر «آن نصیبی می‌برد» شفیع: کسی است که دیگری را به انجام کاری سفارش و تشویق می‌کند. و شفاعت پسندیده، سفارش دیگران به انجام امور نیک و طاعت حق

تعالی است، پس هرکس در کار خیری شفاعت و سفارش کند تا نفعی به دیگران برساند، یا شری را از کسی دفع نماید، از پاداش آن شفاعت بهره و نصیبی می‌برد و هرکس به شر و بدی‌ای سفارش کند، از گناه آن نصیب می‌برد؛ چون کسی که به سخن‌چینی و غیبت می‌پردازد، یا دیگری را به دزدی و فحشا سفارش می‌کند، یا به‌طور کلی در جلب ضرر یا دفع منفعت یا در امر غیر جایزی سفارش می‌کند **«و خداوند همواره بر هر چیزی مقتدر است»** و هم‌اونگهبان مقادیر اعمال شماست، پس شما را بر اعمالتان جزا می‌دهد. در حدیث شریف آمده است: **«اشفعوا تؤجروا، ویقضی‌الله علی لسان نبیه ماشاء: شفاعت کنید تا اجر و پاداش داده شوید، اما خداوند Ψ هر چه را خواسته است، بر زبان پیامبر خویش حکم می‌کند»**.

مجاهد بن جبیر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره سفارش‌ها و واسطه‌شدن‌های مردم برای یکدیگر نازل شد. برخی از مفسران با توجه به سیاق آیات، **«شفاعت حسنه»** را به جهاد در راه خدا Ψ و **«شفاعت سیئه»** را به جهاد در راه شیطان تفسیر کرده‌اند زیرا جهاد در راه خدا Ψ تنها وسیله نجات مستضعفان از چنگال مستکبران می‌باشد.

وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا (۸۶)

«و چون شما را به تحیتی بنوازند» تحیت: سلام گفتن است. بعضی گفته‌اند: تحیت در

اینجا، دادن پاسخ عطسه زننده با گفتن: «یرحمک الله» است. یاران امام ابوحنیفه برآنند که مراد از تحیت در اینجا هدیه دادن است، به دلیل این فرموده حق تعالی: (پس با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید). یعنی: هدیه بهتر از آنچه به شما داده اند، بدهید. و اگر مراد از «تحیت» سلام باشد، پس تحیت بهتر این است که در جواب سلام کسی که به گفتن سلام ابتدا می‌کند، چیزی را بیفزاید، مثلاً چون سلام دهنده گفت: «السلام علیکم»، جواب دهنده بگوید: «و علیکم السلام ورحمه الله». که این جواب بر لطف و طراوت و صفای تحیت می‌افزاید. و افزودن در جواب سلام مستحب و پیش‌دستی در سلام گفتن سنت است که در باره آن ترغیب فراوان آمده، اما دادن جواب سلام فرض است، به دلیل فرموده حق تعالی: **«پس با تحیتی بهتر از آن، یا همانند آن پاسخ دهید»** یعنی: اگر جواب سلام را به شیوه بهتر ندادید؛ حداقل به مانند آن پاسخ دهید، اما ندادن جواب سلام به طور کلی، جایز نیست زیرا جواب سلام فرض است. و کم کردن جواب سلام از مقداری که سلام کننده با آن به سلام ابتدا نموده است، نیز جایز نیست.

در حدیث شریف به روایت سلمان فارسی آمده است: مردی نزد رسول خدا ص آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله». رسول خدا ص در جواب وی فرمودند: «و علیک السلام و رحمه الله». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله و رحمته». رسول خدا ص در جواب وی فرمودند: «و علیک السلام و رحمه الله و برکاته».

سپس دیگری آمد و گفت: «السلام عليك يا رسول الله و رحمه الله وبركاته». رسول خداص در جواب وي فرمودند: «وعليك». آن شخص گفت: يا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد، فلان و فلان که نزد شما آمدند و بر شما سلام گفتند، سلام آنها را به بیشتر از جواب سلام من برگردانید؟! رسول خداص فرمودند: «آخر تو براي ما چیز بیشتری باقی نگذاشتی، حق تعالی فرموده است: و چون شما را به تحیتی بنوازند، با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید یا همانند آن را برگردانید. و ما همانند آن را به تو برگردانیدیم». ابن کثیر می گوید: «در این حدیث دلالتی است بر این که افزودن بر کلمات سلام به بیشتر از: السلام عليكم و رحمه الله و برکاته، مشروع نیست».

فقها گفته اند: غیر مسلمانان در جواب دادن سلام به همانند آن، یا به نیکوتر از آن، از عمومیت آیه مستثنی می باشند زیرا در حدیث شریف به روایت صحیح مسلم آمده است که رسول خداص فرمودند: «در سلام گفتن بر یهود و نصاری آغازگر نباشید و اگر با آنان در راهی روبرو شدید، آنان را به در پیش گرفتن تنگترین قسمت راه ناگزیر گردانید». و چنان که از احادیث دیگر نیز برمی آید، اگر غیرمسلمانی به مسلمانی سلام گفت؛ باید فقط در جواب آن بگوید: «و عليكم: بر شما باد». اما احناف از حکم عدم جایز بودن ابتدا نمودن به سلام برای غیرمسلمانان، حالتی را که مسلمان در آن نیازی به شخص ذمی ای دارد، استثنا کرده

و ابتدا کردن به سلام را در چنین حالتی برای وی جایز دانسته‌اند.

صاحب «هدیه علائیه» از حنفیه می‌گوید: «سلام‌گفتن بر فاسقی که فسقش علنی باشد مکروه است، چنان‌که سلام‌گفتن بر کسی که حقیقتاً از دادن جواب سلام عاجز می‌باشد نیز مکروه است، چون سلام‌دادن بر شخصی که مشغول‌خوردن غذاست، یا بر کسی که شرعاً از جواب دادن عاجز است، همچون خواننده نماز، خواننده قرآن، ذکرکننده، سخنران، کسی که به ایشان گوش فراداده است، تکرارکننده فقه در تدریس، کسی که مشغول حل‌وفصل دعاوی میان‌مردم است، کسی که در حالت مذاکره علم شرعی است، مؤذن، اقامت‌گوینده، مدرس، کسی که به نماز و تسبیح نشسته است، کسی که تلبیه می‌گوید، سلام‌گفتن بر دختران جوان بیگانه، بر کسی که بازی غیر مباحی را انجام می‌دهد، کسی که غیبت مردم را می‌کند، یا کبوتر پرواز می‌دهد، بر پیرمرد بذله‌گو، بر دروغگو، بر بیهوده‌کار، بر کسی که مردم را دشنام می‌دهد، یا به چهره دختران و زنان نامحرم می‌نگرد - تا آن‌گاه که به توبه اینان علم نداشته باشیم - همچنان سلام‌گفتن بر کسی که با همسرش مشغول عمل جنسی و معاشقه است، بر کسی که عورت وی برهنه است، بر کسی که در حال قضای حاجت قرار دارد، بر کسی که به خواب سبک یا خواب سنگینی فرورفته است و بر کسی که در حمام است، مکروه می‌باشد.

باید دانست که در هر جایی که سلام‌گفتن در آن مشروع نیست، دادن جواب سلام نیز

مشروعیتی ندارد، همچنان دادن جواب سلام طفل و شخص مست و دیوانه واجب نیست و دادن جواب «سلام علیکم» به سکون میم در «سلام» نیز واجب نیست. همچنان حنفیه می‌گویند: «انسان باید با سلام گفتن؛ تجدید عهد با اسلام و این امر را نیت کند که به مؤمنی در مال، یا آبرویش زیانی نرساند».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در همه کشورهای جهان رایج است که وقتی مردم با یکدیگر ملاقات کنند، کلمه‌ای را برای موافقت و اظهار محبت فیما بین، اظهار می‌دارند؛ اما اگر مقایسه شود، معلوم می‌گردد که هیچ احوال‌پرسی‌ای به اندازه سلام اسلامی جامع نیست؛ زیرا در الفاظ سلام اسلامی تنها محبت نیست، بلکه ادای حق محبت نیز هست. در واقع سلام گوینده از خداوند چنین می‌خواهد که شما را از تمام آفات و آلام سالم نگهدارد... سلام، دعای حیات طیبه در حق برادر مسلمان است، اظهار این حقیقت هم هست که همه ما محتاج حق تعالی هستیم و نمی‌توانیم بدون اذن او به یکدیگر نفع برسانیم و به اعتبار این معنی این کلمه یک عبادت هم هست و وسیله‌ای برای تذکر برادر مسلمان به این‌که یاد خدا را فراموش نکند نیز هست. همچنین کسی که از خدای می‌خواهد که دیگری از تمام آفات و تکالیف حفظ شود، گویی او در ضمن این، وعده می‌کند که شما از دست و زبان من مأمن هستید و من محافظ جان و مال و آبروی شما نیز هستم».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌افزاید: «ابن عربی در (احکام القرآن) قول امام ابن عیینه را نقل فرموده که می‌گوید: «اتدري ما السلام؟ يقول انت آمن مني» یعنی شما می‌دانید که سلام چیست؟ سلام کننده در واقع می‌گوید: شما از جانب من در امان هستید. خلاصه اینکه تحیه اسلامی جامعیت جهانی دارد، در آن ذکر خدا Ψ است، تذکیر نیز هست، نوعی اظهار محبت با برادر مسلمان هم هست، برای او بهترین دعا نیز هست، با او این معاهده نیز هست که تو از دست و زبان من ایمنی. کاش مسلمانان این کلمه را به مثل رسم عموم و بر مبنای عادت ادا نمی‌کردند، بلکه حقیقت آن را درک کرده و به مضامین بلند آن متوجه می‌شدند»^۱.

«همانا خداوند حسابگر همه چیز است» و شما را بر هر ریز و درشتی محاسبه می‌کند، از جمله در سلام گفتن و تحیت. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمی‌شوید تا ایمان نیاورید و ایمان نمی‌آورید تا با همدیگر محبت نورزید، آیا شما را بر امری راهنمایی نکنم که اگر آن را انجام دهید، با همدیگر مهر و محبت می‌ورزید؟ سلام گفتن را در میان خود منتشر کنید».

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا (۸۷)

^۱بقیه مسائل و آداب سلام را در کتب آداب بجوید.

«الله کسی است که هیچ معبودی جز او نیست» پس الوهیت فقط مخصوص اوست «به یقین در روز قیامت» یعنی روز قیام کردن مردم از قبرها «که هیچ شکی در آن نیست» نزد آنان که حجت‌ها و برهان‌های خدای عزوجل را درمی‌یابند «شما را گرد می‌آورد» به‌سوی حساب «و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟» آری! هیچ‌کس از خدای عزوجل در اخبار و سخنانی که می‌گوید، راستگوتر نیست، به‌دلیل بی‌نیازی، قدرت و کمال حق تعالی و به دلیل این که دروغ گفتن بر آن ذات‌متعال محال است.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در این آیه، بر حشر نمودن مردم در صحرای محشر سوگند خورده است.

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنِينَ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۸۸)

مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مردمانی از اهالی مکه نزد پیامبر اکرم ص آمده و از روی ریا اسلام می‌آوردند، سپس به‌سوی قوم خویش بازگشته و در بت‌پرستی نگونسار می‌گشتند و هدفشان از این کار این بود که هم در اینجا و هم در آنجا ایمن باشند، پس خدای عزوجل دستور داد که اگر از کفار کناره نگیرند و به راه صلاح بازنیایند، با آنان پیکار شود. به روایتی دیگر: این آیه درباره منافقانی نازل شد که از میانه راه احد به مدینه برگشتند، پس اصحاب رسول خدا ص در تصمیم‌گیری پیرامون آنان به دو گروه تقسیم

شدند؛ گروهی می‌گفتند: با آنان می‌جنگیم و گروهی دیگر می‌گفتند: نه! با آنان نمی‌جنگیم.

«شما را چه شده است که درباره منافقان دو دسته شده‌اید» یعنی: چرا درباره آنان اختلاف پیدا کرده‌اید تا بدانجا که در این باره به دو رأی متفرق گشته‌اید، آخر چرا قاطعانه به کفر آنان حکم نمی‌کنید؟ **«و حال آن که خداوند آنان را به سزای آنچه انجام داده‌اند، سرنگون ساخته است»** یعنی: آنان را به سوی کفر باز گردانده و بر کفر هلاکشان ساخته است. رکس: سرنگون ساختن یک چیز، یا بازگردانیدن اول آن به سوی آخر آن است. یعنی: به سبب کار و کردارشان که همانا پیوستن به دار کفر است، در وادی کفر سرنگونشان ساخته است. بدین جهت، از مفاد آیه جواز کشتن آنان برمی‌آید **«آیا می‌خواهید کسی را که خدا در گمراهی‌اش وانهاده، به راه آورید؟»** یعنی: آیا می‌خواهید کسی را در جمله راهیافتگان قرار دهید که خداوند Ψ او را در کفر و گمراهی نگونسار ساخته و قتلش را جایز شمرده است؟ یا معنی این است: آیا می‌خواهید آنان را راهیافته بنامید، در حالی که خداوند Ψ گمراهی‌شان را آشکار گردانیده است؟ این تعبیر، مفید سرزنش آن گروه از مؤمنانی است که با منافقان به نرمش برخورد می‌کردند **«و حال آن که هرگز برای کسی که خداوند در گمراهی‌اش وانهاده»** به سبب عملکرد ناروایش **«راهی به سوی هدایت نخواهی یافت»** یعنی: جستن راه هدایت برای چنین کسی، سودی

دربرن دارد. ممکن است که از نص آیه فهم دیگری نیز بیرون آید و آن این است: خداوند ﷻ بر هر کس گمراهی را خواسته باشد، تو هرگز برای وی هیچ راهی نمی‌یابی، بلکه او در هر راهی سرگردان است و نمی‌تواند هیچ راه روشنی را درپیش بگیرد. و این خود نشانه منافق است که همیشه در حال تحیر، جابجا کردن موضع‌گیری‌ها، تناقض در رفتار و تنش درونی بسر می‌برد.

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَحُذِّهُمُ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وُلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۸۹)

«آنان دوست دارند که شما نیز کافر شوید، همان‌گونه که خودشان کافر شده اند» یعنی: این گروه منافق، از روی عناد و کفر و درازدستی در گمراهی، در آرزوی کافر شدن مؤمنان به سر می‌برند «تا در نتیجه» شما و آنها «با هم برابر باشید» در کفر «پس زنهار، از میان آنان برای خود دوستانی اختیار نکنید تا آن که در راه خدا هجرت کنند» یعنی: برای هیچکس از آنان یار و پشتیبان نباشید تا آن که با هجرت، ایمانشان را اثبات کنند زیرا در آغاز اسلام، هجرت اعلان عملی مسلمان شدن بود، از آن رو که هجرت، موالات عملی با اسلام و مسلمین است. آری! خدای عزوجل ما را از ولایت و دوستی با چنین مردمی نهی نموده است؛ مگر بعد از این که در سخن و عمل، ولاء و وابستگی کامل خود را به اسلام و اهل اسلام و دار اسلام اثبات کنند «پس اگر روی

برتافتند» از ایمان و هجرت «هرکجا آنان
 رایافتید» یعنی: بر آنان دست یافتید
 «آنان را به اسارت بگیرید و بکشید و از
 آنان یار و یاور برای خود نگیرید» یعنی:
 نه آنان را یاری کنید و نه از آنان یاری
 را بپذیرید. البته این حکم درباره مردمی
 است که ادعای مسلمانی نموده، سپس
 معاندانه به دایره پیوستند، نه درباره
 منافقانی که با مؤمنان در مدینه یثرب
 ساکن بودند زیرا منافق در دارالاسلام وضع
 خاص خود را دارد و کشته نمی‌شود، مگر این
 که نفاق خویش را آشکار کند، یا زمامدار
 مسلمان (امام) با داشتن گواه و مدرک،
 به کشتن وی حکم نماید. بنابراین، حکم اصلی
 درباره منافقان خارج از دارالاسلام، یا حیطة
 دولت آن، کشتن و عدم یارگیری از آنها و
 یاری دادن آنهاست.
 اما این حالت استثنای هم دارد:

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصْرَتِ صُدُورُهُمْ
 أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ
 اعْتَرَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا (٩٠)

«مگر کسانی که با قومی که بین شما و آنها
 پیمانی است، پیوند دارند» یعنی منافقانی
 را که از راه «جوار» و «حلف» به قومی
 می‌پیوندند که میان شما و آنان میثاق و
 پیمانی است، نکشید زیرا عهد و پیمان شامل
 آنان نیز می‌شود. بعضی گفته‌اند: مراد از
 «پیوند» در اینجا، پیوند نسبی است. این
 اولین صورت استثنا شده از حکم قتل
 منافقان خارج از حیطة دارالاسلام است.

اما صورت دوم: «یا نزد شما بیایند درحالی‌که سینه آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود، به‌تنگ آمده است» یعنی: از یکسو دل‌هایشان از جنگیدن با شما به‌تنگ آمده و از جانبی جنگیدن با قومشان به‌نفع شما نیز بر آنان آسان نیست، پس دوست ندارند که در جنگ طرف هیچ جناحی را بگیرند، لذا آنان نیز از دستور قتال مستثنی هستند. ابن‌کثیر برای این گروه مثالی زده و گفته است: «نمونه این گروه، جمعی از بنی‌هاشم بودند که در بدر با بی‌میلی با مشرکان همراه شدند - همچون حضرت عباس و دیگران - هم از این‌رو بود که در آن روز رسول خدا ص از کشتن عباس منع کرده و دستور دادند تا به اسارت گرفته شود». «و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را بر شما مسلط می‌ساخت» برای ابتلا و آزمایش شما، یا برای پاکسازی صف شما، یا به مثابه مجازاتی بر گناهان شما و در آن صورت «حتماً با شما می‌جنگیدند» و موقف بی‌طرفی اختیار نکرده، به صف‌کارزار با شما می‌پیوستند «پس اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما ن‌جنگیدند و با شما طرح صلح افگندند» یعنی: اگر به‌وسیله عهد و پیمانی که با شما منعقد می‌کنند، به سازش و کنارگذاشتن جنگ با شما متمایل شدند «پس» دیگر «خدا برای شما راهی بر آنان قرار نداده است» بنابراین، نه کشتن آنان بر شما رواست و نه به اسارت درآوردن و چپاول اموالشان زیرا وارد شدن آنها از در

تسلیم، مانع هر نوع تجاوزی بر آنان گشته و این کار را علیه آنان حرام ساخته است. بنابراین، خدای عزوجل مسلمانان را از متعرض شدن به جنگ دو گروه زیر نهی کرد:

۱- گروهی که با مسلمانان عهد و پیمان بسته و به عهد و پیمان خویش پایبندند.

۲- گروهی که از جنگ با مسلمانان کناره گرفته و به بستن عقد صلح و سازش با ایشان مایلند.

سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزْلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُوا أَيَدِيَهُمْ فَخُدُّوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكَ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (۹۱)

در بیان سبب نزول آمده است: گروهی از اهالی تهامه از رسول خداص امان خواستند و هدف آنها این بود که در نزد مسلمانان و قوم خویش هردو ایمن باشند، پس نازل شد: «به زودی، گروهی دیگر را خواهید یافت که می‌خواهند هم از شما در امان باشند و هم از قوم خودشان» این گروه در سیمای ظاهری خویش مانند گروه قبلی، اما در نیت باطنی خود غیر از آن گروهند زیرا اینان قومی منافق هستند که نزد شما اسلام را آشکار می‌سازند و نزد قوم خویش کفر را تا با این ترفند از آسیب هر دو گروه ایمن باشند، پس فرق اینان با گروه قبلی در این است که اینان در باطن با کفارند، در حالی که گروه اول در موضع‌گیری بی‌طرفانه خویش صادق بودند «هرگاه که به فتنه بازگردانیده می‌شوند» یعنی: هرگاه قومشان آنان را به سوی فتنه شرك و جنگ فرا می‌خوانند و از

آنان می‌طلبند که با مسلمانان بجنگند **«در آن نگونسار انداخته می‌شوند»** یعنی: در دام کفر گرفتار آمده، در آن فرو می‌روند و نگونسار می‌شوند، هم از این رو به‌سوی قوم خویش بازگشته با شما می‌جنگند و از هیچ‌گونه آزار و زیانی علیه شما دست برنمی‌دارند، لیکن در عین حال، کار بر آنها آشفته و تحیر و سردرگمی بر آنها چیره است **«پس اگر از شما کناره‌گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند»** و چنان عهد و پیمانی به شما ندادند که به سبب آن از عدم مشارکتشان در جنگ با خود مطمئن شوید **«و از»** جنگیدن با شما **«دست برنداشتن، هرکجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان»** یعنی: هرکجا که آنان را یافته و بر آنها دست پیدا کردید، آنها را به اسارت بگیرید و به قتل برسانید.

لذا در مجموع از آنان سه چیز خواسته شده است:

- ۱- کناره‌گرفتن از جنگ با مسلمانان.
 - ۲- مسلمان‌شدن کامل و پشت‌نمودن قطعی به کفر و در غیر آن حکمشان حکم مرتدان است.
 - ۳- دست‌نگه‌داشتن از آزار مسلمین.
- پس اگر این سه چیز را عملاً اثبات نکردند، در معرض هجوم فیصله‌کن شما قرار می‌گیرند و در این صورت: **«آنانند که ما برای شما علیه آنان حجتی آشکار قرار داده‌ایم»** که با این حجت آشکار، بر آنها مسلط می‌شوید و سرکوب و محکومشان می‌کنید. آری! این حجت روشن، سرنگون‌شدنشان در فتنه بدون کمترین

مقاومتي در برابر آن و آشکار شدن حالشان در کفر و خیانت و زیان رسانی به مسلمین است.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (٩٢)

مجاهد و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه درباره عیاش بن ابی ربیع برادر مادری ابوجهل نازل شد که در روز فتح مکه مردی را که به خاطر اسلام در مکه شکنجه اش می کرد، کشت، در حالی که بی خبر از آن بود که این مرد مسلمان شده و حتی هجرت نیز کرده است.

«و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را - جز به خطا - بکشد» یعنی: مؤمن همچون کافر - که حکم انفاذ قتل آن گذشت - نیست بنابراین، برای مؤمن به هیچ حالی روا نیست که مؤمنی دیگر را - جز به خطا و اشتباه - به قتل رساند. خاطرنشان می شود که وجوه خطا و اشتباه بسیار است، و ضابطه در همه آنها، عدم وجود قصد و عمد می باشد. در حدیث شریف آمده است: «ریختن خون شخص مسلمانی که به یگانگی خدا Ψ و رسالت من گواهی می دهد، حلال نیست مگر به یکی از سه چیز: کشتن نفس در برابر نفس، کشتن شخص دارای همسری که مرتکب زنا می شود و کشتن کسی که ترک کننده دین خویش و جداشونده از جماعت مسلمین است». و اگر یکی از این امور

سه‌گانه روی داد، باز هم، کسی از رعیت حق اجرای قتل را ندارد، بلکه این کار برعهده زمامدار مسلمانان، یا جانشین وی می‌باشد **«و هرکس که مؤمنی را به‌خطا بکشد، بر اوست که برده مؤمنی را آزاد کند»** یعنی: باید غلام یا کنیز مؤمنی را به کفاره این قتل خطا آزاد نماید. حکمت در آزاد کردن برده مؤمن در این مورد این است که: چون او شخص مؤمنی را از قطار زندگان خارج ساخته، لذا بر او لازم است تا جان مؤمن دیگری مانند وی را در قطار اشخاص آزاد در آورد زیرا آزادسازی اش از قید بردگی، همچون زنده‌کردن وی است. این واجب اول بر عهده وی می‌باشد؛ **«و»** واجب دوم این است که: **«به اهل او دیه پرداخت کند»** دیه: مالی است که به عنوان خون‌بهای مقتول به ورثه وی داده می‌شود تا آن را همچون میراث میان خود تقسیم نمایند. مراد از (اهل)، ورثه مقتول است. تفصیل احکام دیه در سنت پاک رسول خداص تبیین شده و فقها احکام آن را تدوین کرده‌اند.

در نزد احناف، جنس دیه به‌حسب پول رایج هر سرزمین چنین سنجیده می‌شود: برای دارندگان طلا هزار دینار، برای دارندگان نقره ده هزار درهم و برای دارندگان شتر، صد شتر. قابل ذکر است که دیه در قتل خطا بر **«عاقله قاتل»** لازم می‌گردد نه بر خود وی. و **«عاقله»** در نزد علمای حجاز، نزدیکان قاتل از جهت پدری وی – یعنی عصبه وی هستند – ولی در نزد احناف، **«عاقله»** کسان و نزدیکان ثبت شده در دیوان (ثبت احوال)

قاتلاند، آن‌گونه که عمر^۳ این دیوان را تنظیم نموده است. و اگر عاقله از پرداخت دیه ناتوان شد، دیه مقتول از بیت‌المال عمومی (خزانه دولت) پرداخت می‌شود.

«مگر این که آنان صدقه کنند» یعنی: پرداخت دیه به هر حال برای ورثه مقتول واجب است، مگر این که آنان این دیه را بر خانواده قاتل ببخشند. ملاحظه می‌کنیم که آیه کریمه این بخشش را – به جهت ترغیب و برانگیختن مؤمنان بر پرداخت آن – صدقه نامید **«پس اگر مقتول از گروهی است که دشمنان شمایند»** یعنی اگر مقتول منسوب به کفار حربی است **«در حالی که خود وی مؤمن است»** یعنی: خود مقتول مؤمن است **«قاتل باید بنده مؤمنی را آزاد کند»** بنابراین، اگر مسلمانی، مسلمان دیگری را می‌کشد که در بلاد کفار است و از آنان بوده، اما مسلمان شده ولی هجرت نکرده، هیچ دیه‌ای بر قاتل وی نیست، بلکه قاتل فقط باید برده مؤمنی را آزاد کند و دیه از ذمه عاقله وی ساقط است زیرا کسی که ایمان آورده اما هجرت نکرده، حرمت و کرامت وی نسبت به مؤمنی که ایمان آورده و هجرت کرده، کمتر است **«و اگر»** مؤمن مقتول **«از قومی باشد که»** کافرند و اما **«میان شما و میان آنان پیمانی است»** موقتی یا دائمی **«پس باید به خانواده وی دیه پرداخت نماید»** یعنی: عاقله قاتل این فرد مؤمن، باید به ورثه آن مقتول که از اهل‌ذمه، یا از هم‌پیمانان مسلمین هستند، دیه پردازند **«و»** قاتل وی باید **«برده مؤمنی را»** نیز **«آزاد نماید»**

چنان‌که گذشت «و هر کس بنده‌ای نیافت» یا مال وی برای خریدن برده گنجایش نداشت «بر اوست که دو ماه پیای روزه بگیرد» به طوری که هیچ روزی از ایام این دو ماه را نخورد و اگر روزی از روزهای این دو ماه را خورد، باید همه این دو ماه را باز از سر، روزه بگیرد. اما خوردن روزه به سبب وجود عذری چون حیض (عادت ماهانه زنان) و مانند آن، موجب ازسرگرفتن روزه نیست. ولی در خوردن به سبب عارض شدن بیماری، میان فقها اختلاف است، که رأی امام ابوحنیفه، از سرگرفتن روزه می‌باشد.

این کفاره «به عنوان توبه» قاتل مشروع شده «است از جانب الله» به عنوان رحمتی از سوی وی «و خداوند دانای حکیم است» داناست؛ چون در هر موردی به حکم مقرر آن فرمان می‌دهد، حکیم است؛ چون از روی حکمت او امرش را مشروع می‌گرداند. تعبیر قرآنی: (فمن لم يجد: هرکس برده‌ای نیافت)، مظهري از مظاهر اعجاز قرآنی است زیرا این حقیقت را می‌رساند که بیان قرآن از نظر دقت چنان بالاست که همه زمان و مکان را می‌گنجاید زیرا مفهوم آن، هم شامل عدم توانایی مالی شخص در خریدن برده می‌شود و هم شامل نبودن برده - همچون عصر و زمان ما.

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (۹۳)

«و هرکس عمدا مؤمنی را بکشد» درحالی‌که می‌داند که او مؤمن است «پس جزای او جهنم است که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر

او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند» یعنی: از او انتقام می‌گیرد و او را از رحمت خویش طرد می‌کند «و برای او عذابی عظیم آماده ساخته است» و او به سبب گناه بزرگی که مرتکب شده، مستحق این همه مجازات است. نشانه قتل عمد: کشتن انسان با وسیله‌ای از وسایل‌کشنده‌ای است که عمل قتل عادتاً به مانند آن وسیله انجام می‌گیرد؛ چون شمشیر، تفنگ، سم و امثال آن. ولی کسی که از قتل عمد توبه‌کار شد، سزاوار این کیفر نیست. اما باید دانست که در توبه قتل عمد، قاتل ناگزیر باید به قتل اعتراف و خود را برای قصاص تسلیم کند؛ چنانچه قصاص واجب بود، یا دیه پردازد - چنانچه قصاص واجب نبود - در صورتی که قاتل توانگر بوده و بر پرداخت کل دیه یا بعضی از آن قادر باشد، چه در قتل عمد، عاقله قاتل متحمل دیه قتل نبوده بلکه دیه به مال خود وی تعلق می‌گیرد.

اما اگر قاتل قتل عمد، از این گناه عظیم توبه کرد و عزم خود را بر این امر که دیگر به قتل هیچ‌کسی دست نیالاید جزم نمود، بی‌آن که به قتل اعتراف نموده و خود را به عدالت تسلیم نماید، در این صورت به قبول توبه وی یقین قاطع نداریم، ولی خدای عزوجل ارحم الراحمین است و اوست که میان بندگان خویش در آنچه که میان خویش اختلاف داشته‌اند، داوری می‌کند. هرچند که در این آیه کریمه برای قاتل قتل عمد، توبه و کفاره‌ای ذکر نشده، چنان‌که برای قاتل خطا ذکر شده، که این خود دلیل عدم پذیرش این دو

از قاتل در قتل عمد است. چنان که ابن عباس^۲ نیز بر آن است که قتل عمد توبه‌ای ندارد، به دلیل احادیث بسیاری که بر بزرگی این جنایت دلالت می‌کنند و از جمله این حدیث شریف رسول خدا ص: «اولین قضیه‌ای که میان مردم در روز قیامت فیصله می‌شود، قضیه خونهاست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «قطعا نابودی دنیا در نزد خدا، آسانتر از کشتن شخص مسلمانی است». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «اگر اهالی آسمانها و زمین بر کشتن مرد مسلمانی گرد آیند، بی‌گمان خداوند همه را برروهایشان در آتش می‌افکند». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «هرکس بر کشتن مسلمانی یاری نماید - هرچند با بخشی از يك کلمه - روز قیامت درحالی می‌آید که میان هر دو چشمش چنین نوشته شده: این شخص از رحمت خدا نومید است».

اما جمهور فقها بر آنند که توبه قاتل عمد پذیرفته می‌شود. مراد از جاودانه ماندن وی در دوزخ نیز در رأی جمهور، درنگ کردن وی به مدت دورودرازی است، نه ماندگار بودن همیشگی وی زیرا از رسول خدا ص به تواتر احادیثی نقل شده است که مفاد همه آنها این است: «هرکس در قلبش کمترین ذره‌ای از ایمان باشد، سرانجام از دوزخ بیرون آورده می‌شود». بنابر همین رأی جمهور است که علما گفته‌اند: «در قتل عمد سه حق است: حق خدا Ψ ، حق مقتول و حق اولیای دم. اما حق اولیای دم، تسلیم کردن قاتل به آنان است که یا قصاصش کنند یا از

وي ديه بگيرند، همچنان ميتوانند او را عفو کنند. و حق خداوند Ψ به توبه ساقط ميشود - چنانچه خدای عزوجل آن توبه را بپذیرد. اما حق مقتول به روز قیامت باقی میماند، که یا خدای عزوجل او را از قاتلش راضی گرداند، یا اگر بخواهد وي را عذاب کند».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَصَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ لَمَّا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (٩٤)

ابن عباس τ در بیان سبب نزول آیه کریمه میگوید: مردی از قبیله بنی سلیم بارمه گوسفندی از نزد گروهی از یاران رسول خداص گذشت و بر ایشان سلام گفت. در این اثنا ایشان در میان خود گفتند: این شخص بر ما سلام نگفت مگر به خاطر این که از ما ایمن باشد! این سخن را گفتند و بروی حمله برده به قتلش رساندند و گوسفنداناش را به عنوان غنیمت نزد رسول خداص آوردند. همان بود که نازل شد: **«ای مؤمنان! چون در راه خدا سفر کنید»** یعنی: چون به جهاد بیرون روید، یا دشمن دین را با سلاح بکوبید **«پس نیک تفحص کنید»** یعنی: نیک پرسوجو و تأمل کنید تا یقین حاصل نمایید که آن کس که بر وی ضربه میزنید، از مؤمنان نیست **«و به کسی که نزد شما اسلام را»** یعنی کلمه شهادت را **«اعلام و اظهار نموده است، نگویند: تو مؤمن نیستی»** به قولی دیگر معنی این است: برای کسی که به شما **«السلام علیکم»** گفته، نگویند که تو مسلمان نیستی. **«تا بدین وسیله متاع**

زندگانی دنیا را بجوید» یعنی این اشتهای غنیمت است که شما را از تحقیق و بررسی در مورد مسلمانی آن شخص باز می‌دارد، درحالی‌که این غنیمت چیزی جز بهره فانی دنیای دون نیست **«و نزد الله غنیمتهای بسیاری است»** از آنچه که بی ارتکاب هیچ محظوری برای شما حلال می‌باشد و با برخورداری از این حلالهای پاکیزه، از کشتن و به غنیمت گرفتن مال کسانی که از در تسلیم و انقیاد درآمده‌اند، بی‌نیاز می‌گردید **«قبلا خودتان نیز همین‌گونه بودید»** یعنی: خودتان نیز قبلا از کفار بودید **«ولی خداوند بر شما منت نهاد»** و از ریختن خونهای شما جلوگیری کرد - آنگاه که کلمه شهادت را بر زبان جاری ساختید. یا معنی این است: شما نیز همان‌گاه که به اسلام درآمدید، کلمه شهادت را بر زبان آوردید و خونها و اموالتان به سبب آن از تعرض مصون ماند، بی‌آن که کسی در پی کسب اطمینان از این امر باشد که آیا در اظهار اسلام، دل‌هایتان با زبان‌هایتان هماهنگ و همراه بوده است یا خیر! یا معنی این است: ای مسلمانان! شما نیز در آغاز کار، اسلام خویش را در میان قوم خویش پنهان می‌داشتید، چنان‌که این شخصی که در اثنای جنگ به شما اظهار اسلام کرد، مسلمانی خود را در میان قوم خویش پنهان می‌داشت، ولی چون شما به صحنه آمدید، او فرصت و زمینه آن را یافت که مسلمانی خویش را علنی کند، لذا حال و وضع نخستین خویش را فراموش نکرده و به امثال خودتان رحم کنید **«پس به‌درستی تفحص کنید»** و پرسوجو

نمایید تا مرتکب قتل ناحق نشوید. تکرار برای تأکید است «همانا خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است» پس شما را در برابر اعمالتان مؤاخذه خواهد کرد. سعیدبن جبیر^۲ می‌گوید: «این جمله، تهدید و هشدار است». از این آیه کریمه می‌فهمیم که: فرق اساسی در میان جنگ مسلمانان و جنگ دیگران این است که: غیر مسلمانان برای دنیا می‌جنگند، اما مسلمانان برای برتری کلمه‌الله.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۹۵)

«مؤمنان خانه‌نشین غیراهل ضرر، با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند، یکسان نیستند» اهل ضرر: اهل معاذیراند که عذرهایی چون بیماری، معلولیت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که از جهاد بازشان داشته است، پس اگر نیت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعاً به جهاد می‌رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجه مجاهدان قرار داشته و همانند پاداش ایشان را دارند، چنان‌که در حدیث شریف‌آمده است: رسول خداص در یکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعاً در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نپیموده و هیچ وادی‌ای را پشت‌سر نگذاشته‌اید، مگر این که با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند:

یا رسول الله! درحالی که در مدینه هستند با ما
همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذرایشان را
باز داشته است».

آن گاه خدای عزوجل در بیان برتری مجاهدان
بر خانه نشینان می فرماید: «**خداوند کسانی**
را که با مال و جان خود جهاد می کنند، به
درجه ای بر خانه نشینان مزیت بخشیده» یعنی:
یاد و نام آنان را بلند گردانیده و با
مدح و ثنای خود، به ایشان برتری بخشیده
است. مراد از درجه برتری در اینجا، برتری
آنها بر غیر معذوران است، چه دارندگان
عذر در صورتی که نیتشان صحیح باشد،
درجه ای همانند بامجاهدان را دارند -
چنان که گفتیم «**و خداوند همه را**» اعم از
مجاهدان و خانه نشینان را «**و عده نیکو داده**»
یعنی: وعده پاداش نیکو داده که همانا
بهشت است «**و خداوند جهادگران را بر جهاد**
گریزان به پاداشی عظیم برتری داده است» که
این پاداش عظیم عبارت است از:

دَرَجَاتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۹۶)

«درجات» و مرتبه هایی «بس بزرگ از جانب
او» به قولی: مراد از درجات در اینجا،
همان درجه سابق است. به قولی دیگر معنی
این است: حق تعالی مجاهدان را بر
خانه نشینان معذور، به یک درجه برتری
داده، اما مجاهدان را بر خانه نشینان
جهادگرای غیر معذور، به درجات و مرتبه های
بیشتری برتری بخشیده است. در حدیث شریف به
روایت ابوهریره τ آمده است که رسول خدا ص
فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند Ψ

آنها را براي مجاهدان في سبيل الله آماده نموده و فاصله ميان هر دو درجه، همانند فاصله ميان آسمان و زمين است». «و» نيز ارزاني داشته است به آنان «آمريش و بخشايش را و خدا آمرزنده مهربان است» چراکه عذر را مي پذيرد و پاداش را ارزاني مي دارد.

بايد دانست که اين آيه بر جهاد فرض کفائي دلالت دارد. جهاد فرض کفائي جهادي است که اگر تعدادي کافي از مسلمانان به آن بپردازند، مجاهدان به سبب آن از پاداش برخوردار مي گردند و خانه نشينان هم در نرفتن به آن گنهگار نمي شوند، درحالي که اگر جهاد، فرض عين باشد، يا فرض کفايه باشد ولي شمار کافي از مسلمانان بدان نپرداخته باشند، در اين صورت، خانه نشينان مرتکب گناه عظيمي شده اند که به سبب آن سزاوار ورود به دوزخ هستند.

اما اين که چه وقت جهاد فرض عين و چه وقت فرض کفايه است؟ پاسخ به اين سؤال، تفصيلات بسياري دارد، که اينک برخي از اشکال آن را به اختصار بيان مي داريم:

۱ - جهاد فرض عين است، اگر امام (زماندار مسلمانان)، اعلام بسيج عمومي (نفير عام) نمايد.

۲ - جهاد فرض عين است، اگر سرزميني اسلامي مورد تهاجم قرار بگيرد، در اين صورت اگر اهالي آن توان دفاع از خود را نداشتند، فرضيت عيني به همجواران آنان انتقال مي يابد و همين طور ديره فرضيت قدم به قدم

گسترده‌تر می‌شود تا آن که کل امت را در بر می‌گیرد.

۳ - جهاد فرض عین است اگر مرتدان یا کافران بر منطقه‌ای از مناطق مسلمانان مسلط شده باشند.

و اگر همه مسلمانان در امنیت قرار داشته باشند، جهاد فرض کفایه است. یعنی در این صورت، باید در راه انتشار دعوت اسلامی با جبهه‌ای از جبهات دار حرب بجنگند. در بیان سبب نزول آمده است که این آیه کریمه درباره غزوه بدر نازل شد.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَأَسِعَةَ فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۹۷)

در بیان سبب نزول آمده است: در مکه مسلمانانی بودند که به مدینه هجرت نکرده بلکه در میان کفار باقی مانده بودند، درحالی‌که کفار مکه آنان را از اظهار اسلام و انجام عبادات و شعائر دینی‌شان بازداشتند و چه بسا که اجباراً آنان را با خود به جنگ علیه مسلمانان می‌کشاندند و مجاهدان مسلمان بی‌خبر از این که آنها مسلمان‌اند، به قتلشان می‌رساندند، پس نازل شد: **«هرآینه آنان که فرشتگان»** یعنی: **ملك الموت** و همکارانش **«جانشان را می‌گیرند»** با قبض ارواحشان **«در حالی که بر خویشان ستمکار بوده‌اند»** با هجرت نکردن از دیار کفر. پس ظلم و ستمشان بر خویشان، همزیستی با کفار و ترک فریضه هجرت است **«فرشتگان به ایشان»** یعنی: به این مسلمانان ستمکار باقی مانده

در دار حرب «می‌گویند: شما در چه حال بودید؟» این سؤال، سؤالی توبیخی است، یعنی: موقف شما در برابر دینتان چگونه بود؟ آیا شما با وجود همزیستی با کفار و ترك هجرت، اهل دیانت هم بودید؟! یا معنی این است: آیا شما در زمره اصحاب پیامبرص بودید، یا در زمره مشرکان؟ آنان پوزش خواهانه «پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم» که به اظهار دین و هجرت از سرزمین خویش توانا نبودیم. فرشتگان در رد این‌سخنشان سرزنش کنان «می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید» و خود را از زیر بار ستم کفار نجات داده همراه با مسلمین به عبادت خدای عزوجل بپردازید؟ چرا! شما این امکان را داشتید زیرا انسان اگر به کاری تصمیم بگیرد، حتما راهکار آن را هم پیدا خواهد کرد. مراد از (ارض) در اینجا، هر مکان و منطقه‌ای از مناطق کره زمین است که برای هجرت آماده و مناسب باشد، اما مراد از (ارض) اول، هر سرزمینی است که هجرت از آن واجب است «پس آن گروه جایشان دوزخ است و چه بدجایی است» یعنی: آن گروه مسکن و مأوایی جز دوزخ ندارند و چه بد جا و چه بد سرانجامی است.

پس این آیه، دلیل فرضیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام است برای هر کسی که به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر نباشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «بر این امر اجماع وجود دارد». اما اگر به برپاداشت دین خویش در دار کفر قادر بود، آیا باز

هم هجرت از دار حرب به سوي دار اسلام و از دار ظلم به سوي دار عدل و از دار بدعت به سوي دار سنت بر وي واجب است؟ علما در اين باره بر دو قول اند. احناف ميگویند: هجرت بر او واجب است. و شافعيها ميگویند: باقيماندن در دار کفر براي وي مستحب ميباشد.

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيَلًا وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا (۹۸)

«مگر آنان که حقیقتاً مستضعفانند از مردان و زنان و کودکان» همانند بیماران مزمن و فرودستان دیگری «که چاره جویی نمیتوانند» در جهت گریز از دیار کفر با توسل به اسباب نجات، چرا که به این اسباب دسترسی ندارند «و هیچ راهی نمیابند» برای گریز از این بنبست. ابن عباس میگوید: «من و مادرم از مستضعفان حقیقی بودیم».

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفْوًا غَفُورًا (۹۹)

«پس آن جماعت» مستضعفان بیچاره و بیوسيله که در واقع عذری داشته اند «باشد که خدا از ایشان درگذرد» این وعده ای قطعی از سوی حق تعالی به درگذشت از آنان است زیرا کلمه (عسی) هرچند در اصل برای طمع و توقع میباشد، اما هرگاه خدای عزوجل در چیزی به طمع افگند، آن چیز وجوباً واقع میشود، چرا که وقتی آن ذات کریم بنده خود را به طمع افگند، به وعده خویش وفا میکند «همانا خداوند همواره عفوکننده و آمرزنده است» این تعبیر، تأکیدی بر فریضه هجرت از دیار

کفر است تا بدانجا که تارك هجرت به سبب عذر که هجرت بر وي واجب نيست نيز چنين بپندارد که ترك هجرت براي وي، گناهي است که مي‌بايد از آن طلب عفو و بخشايش کرد.

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۰)

«و هرکه در راه خدا هجرت کند» يعني: هجرت وي با قصدي درست و نيتي خالصانه همراه بوده و به چيزي از انگيزه‌ها و شائبه‌هاي دنيوي آلوده نباشد «در زمين اقامتگاههاي فراوان خواهد يافت» که به‌رغم ميل قومي که از نزدشان هجرت کرده است و به کوري چشم و خاري آنان، در آن اقامتگاهها ساکن مي‌شود. مراغم: سرزمين هجرت است که انسان به کوري چشم دشمنش، راه آن را در پيش‌مي‌گيرد «و» در هجرت خويش «گشايشها» خواهد يافت، هم در سرزميني که به‌سوي آن هجرت مي‌کند و هم در رزق و روزي خويش «و هرکه از خانه خود هجرت‌کنان به‌سوي الله و پيامبرش به‌در آيد» و به آنجايي برود که خدا Ψ ورسولش ص دستور داده‌اند «سپس مرگش در رسد» قبل از آن که به مکاني که قصد هجرت به‌سوي آن را کرده است، برسد «حقا که پاداش» هجرت «او» به‌طور کامل «بر الله ثابت شده است» يعني: پاداش وي در نزد حق تعالي چنان ثابت شده است که هرگز برگشت‌پذير نيست، هرچند که به دار هجرت هم نرسد «و خدا آمرزنده مهربان است» به عمل مؤمن مي‌آمزد و به نيت وي رحم مي‌کند.

علما گفته‌اند: «هر هجرتی برای طلب علم، یا حج، یا جهاد، یا رفتن شخص به سرزمینی با هدف افزودن بر طاعت، یا با هدف قناعت، یا زهد و طلب روزی پاکیزه؛ هجرت به‌سوی خدا و رسول وی است». اما در اعمال، نیت معتبر است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «... هرکس هجرت وی به‌سوی الله و رسولش باشد، قطعاً هجرت وی به‌سوی الله و رسول وی است و هر کس هجرت وی به‌سوی دنیایی باشد که به آن دست یابد، یا به‌سوی زنی باشد که آن را تزویج کند، پس هجرت وی به‌سوی همان چیزی است که به قصد دستیابی به آن هجرت کرده است».

از ابن‌عباسك در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: ضمربه بن جندب از خانه اش هجرت‌کنان به‌در آمد و به قومش گفت: مرا بر دوش برداشته از سرزمین شرك به‌سوی رسول خداص بیرون برید. اما پیش از آن که نزد رسول خداص برسد، در راه هجرت درگذشت. پس این آیه کریمه در شأن وی نازل شد.

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا (۱۰۱)

«و چون در زمین رهسپار سفر شدید، بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه سازید» یعنی: نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید. این آیه دلیل بر آن است که کوتاه کردن (قصر) نماز بر مسافر واجب نیست، بلکه مسافر مخیر است که اگر بخواهد نماز را قصر کند و اگر بخواهد آن را کامل بخواند، چنان‌که این مذهب شافعی است. اما

در نزد امام ابوحنیفه:، قصر در سفر عزیمت است نه رخصت، پس قصر در سفر الزامی بوده و کامل خواندن نماز در آن جایز نیست زیرا رسول خدا ص در تمام سفرهایشان به کوتاه خواندن نماز پایبند بوده اند و به دلیل این فرموده عمر: «فرض نماز در سفر بر زبان پیامبرتان، دو رکعت کامل بدون قصر است»، همچنان این فرموده عائشه رضی الله عنها: «اولین بار که نماز فرض شد، دو رکعت بود، پس این دو رکعت در سفر تثبیت و در اقامت و حضر بر آن افزوده شد». باید دانست که سفر مباح کننده قصر در نزد احناف مسیره روز راه است که به مقیاس امروزی (۹۶) کیلومتر می شود. بلی! نماز را باید قصر کنید «اگر می ترسید که کافران شما را در بلا می افکنند، چرا که کافران برای شما پیوسته دشمنی آشکارند» ظاهر این آیه، مفید آن است که قصر در سفر جایز نیست، مگر این که با خوف فتنه و بلا از سوی کافران همراه باشد و لذا با وجود ایمنی از جانب آنان، قصر نماز جواز ندارد. لیکن در سنت نبوی ص به اثبات رسیده است که رسول خدا ص با وجود ایمن بودن از آزار کفار، نماز را در سفر قصر نمودند بنابراین، در نزد اهل سنت، خوف و هراس از دشمن، شرط جایز بودن قصر نماز در سفر نیست.

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ

فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا
(۱۰۲)

این آیه خطابی است به رسول خداص و به هر امیر و فرماندهی بعد از ایشان، که باید در هنگام خوف با همراهانشان نماز خوف را برپا دارند. یادآور می‌شویم که رسول خداص دو بار نماز خوف خوانده‌اند، یکبار در «عسفان»، بار دیگر در سرزمین «بنی‌سلیم» و اصحاب ایشان نیز بعد از رحلتشان، بارها نماز خوف خوانده‌اند - چنان‌که معروف است. «و چون در میان مؤمنان بودی» در هنگام خوف «و برایشان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از ایشان با تو بایستند» یعنی: بعد از این که آنان را به دو گروه تقسیم کردی، یک گروه در برابر دشمن قرارگیرند و گروهی دیگر همراه تو در نماز بایستند «و باید که سلاح‌های خود را نیز برگیرند» یعنی: هم گروهی که با تو نماز می‌خوانند و هم گروهی که در برابر دشمن می‌ایستند، هر دو باید سلاح‌های خود را برگیرند. اما نمازگزاران باید آن مقدار سلاح برگیرند که مانع نمازشان نگردد. مراد این است که باید حامل اسلحه خود باشند، به گونه‌ای که در هنگام نیاز بتوانند بی‌درنگ به آن دسترسی داشته باشند تا این مجرب‌بودن به سلاح، امید دشمنشان را از هر نوع بهره‌برداری از فرصت، قطع نماید «پس چون» نمازگزاران همراه با تو «به سجده روند» یعنی: یک رکعتی تمام نماز را با تو ادا نمایند «آن گروه دیگر باید که پشت سر

قرار گیرند» یعنی: گروه اول بعد از فراغت از آن رکعت یا فراغت از تمام نماز، باید برای حراست در مقابل دشمن قرارگیرند، آنگاه گروه دوم به نماز بایستند.

احناف و بسیاری دیگر از فقها در تفسیر آن می‌گویند: چون گروه اول يك رکعت خویش را با دو سجده برگزار کرد، باید برگردد و در برابر دشمن بایستد و گروه دوم به نماز بپیوندد و چون گروه دوم نماز خویش را به پایان رساند، گروه اول در همان جایی که هست، نماز خویش را تکمیل نماید، یا مجدداً به جایی که در اول نماز گزارده برگردد و نماز خویش را تکمیل نماید. اما مالک: می‌گوید: نماز گروه اول با همان يك رکعت به پایان می‌رسد زیرا در نزد وی، نماز خوف فقط يك رکعت است **«و باید که آن گروه دیگر که هنوز نماز نخوانده، بیاید»** و آن همان گروهی است که در برابر دشمن ایستاده و هنوز نماز نگزارده **«پس با تو نماز خوانند»** در رکعت دوم بر همان وصفی که گروه اول نماز گزارده است، بعد از آن رسول خدا ص سلام دهند و گروه دوم يك رکعت دیگر خویش را به اتمام برسانند. در نزد مالک: با این يك رکعت نماز هر دو گروه به اتمام می‌رسد، اما در نزد غیر وی از فقها، هر يك از دو گروه، باید آنچه را که از وی فوت شده است، کامل گردانند. نخست گروه دوم و بعد از آن گروه اول **«و باید که بگیرند»** یعنی: این گروه دیگر **«احتیاط خود را»** یعنی: باید به هوش باشند و اگر ابزاری چون زره و مانند آن دارند، به کار بگیرند

«و سلاحهاي خود را برگیرند» گرفتن سلاح در نزد شافعی شرط و در نزد احناف مستحب است. آیه کریمه روشن نمی‌سازد که هر یک از دو گروه چه مقدار نماز باید بخوانند، پس ذکر دو رکعت در اثنای شرح و تفسیر، به این اعتبار است که غالباً نماز خوف در سفر برگزار می‌شود و نمازها در سفر، اغلب دو رکعتی است.

باید دانست که نماز خوف دارای اشکال و اوصاف متعددی است که بیان آنها در سنت وارد شده و همه آنها درست است و هرکس به یکی از آن صورتها نماز بگذارد، بی‌گمان دستور شریعت را انجام داده است و آنچه در این آیه ذکر شده، جامع همه آن صور می‌باشد. لیکن احناف به استناد احادیث وارد شده در این باب، کیفیت نماز خوف را چنین بیان نموده‌اند: «امام مردم را به دو گروه تقسیم نماید، گروهی با وی بایستند و گروهی در برابر دشمن قرار گیرند، آنگاه امام با گروه اولیک رکعت و دو سجده بگذارد، بعد از آن این گروه در برابر دشمن بروند و گروه دوم از برابر دشمن بیاید و امام با ایشان یک رکعت دیگر با دو سجده گزارده و سلام دهد، اما مقتدیانش که مسبوق هستند سلام ندهند، بلکه باید پیاده برای حراست به مقابل دشمن بشتابند، سپس گروه اول به جای اولی باز آیند، یا برای کم‌ساختن از تحرك، نماز خود را در همان جایگاه و سنگرشان منفردا و بدون قرائت به اتمام رسانند زیرا آنان حکم لاحق را دارند. سپس تشهد خوانده، سلام دهند و برای حراست در

مقابل دشمن بازگردند، آن‌گاه گروه دوم بیایند و نمازشان را با قرائت سوره‌ای همراه با سوره فاتحه به اتمام برسانند، چرا که ایشان در ابتدا همراه امام در نماز داخل نشده‌اند، پس در حکم مسبوق به‌شمار می‌روند». خاطر نشان می‌شود که این کیفیت نماز خوف، از زهری، نافع، ابن‌عمر و ابن‌عباس روایت شده است. احناف درباره نماز خوف در وقت مغرب می‌گویند: «امام با گروه اول دو رکعت و با گروه دوم يك رکعت نماز بگذارد».

آن‌گاه حق تعالی در بیان حکمت مشروعیت نماز خوف می‌فرماید: «کافران آرزو دارند که شما از سلاحها و سازوبرگ خویش غافل شوید، پس یکباره بر شما حمله کنند» و با تمام نیرو و توان خویش چنان بر شما بتازند و کار را بر شما چنان دشوار سازند که دیگر به حمله دومی نیاز نداشته باشند «و اگر از باران در زحمتید، یا بیمارید، گناهی بر شما نیست که جنگ افزارهای خود را بر زمین بگذارید، ولی مواظب خودباشید» تا دشمن غافلگیرانه بر شما حمله‌ور نشود. به این ترتیب، حق تعالی برای مجاهدان، نهادن سلاح به هنگام زحمت باران و در حال بیماری را رخصت داد و سپس ایشان را به گرفتن احتیاط و مواظبت از خویشان فرمان داد تا دشمن از فرصت بهره‌برداری سوء نکند «بی‌گمان خداوند برای کافران عذاب خفتباری آماده کرده است» پس بدانید که دستور رعایت احتیاط از آن‌رو نیست که انتظار آن متصور باشد که کفار بر شما غلبه کنند،

بلکه این دستور، امری تعبدی از سوی حق تعالی است.

فَإِذَا قُضِيَتْ الصَّلَاةُ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا (۱۰۳)

«و چون نماز را تمام کردید» یعنی: چون از ادای نماز خوف فارغ شدید «پس خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهای خویش» یعنی: در تمام احوال و حتی در حال جنگ «یاد کنید و چون آسوده خاطر شدید» از وجود دشمن و حالت خوف از میان رفت «نماز را برپا دارید» یعنی: نمازی را که وقت آن داخل می‌شود، بر صفت مشروعه آن به‌طور کامل و با رعایت اذکار و ارکان و طمأنینه آن، برپا دارید «زیرا نماز بر مؤمنان فرض وقت معین شده‌ای است» یعنی: نماز فریضه‌ای است که خدای عزوجل آن را بر بندگان خویش در اوقات معلوم و معینی فرض گردانیده و هر وقتی از اوقات آن دارای آغاز و انجامی است، لذا برپاداشتن نمازها در غیر اوقات آنها جایز نیست، مگر به خاطر وجود عذری شرعی، چون به خواب ماندن، یا سهوکردن، یا مانند آن، به همین دلیل است که خدای عزوجل شما را به برپاداشتن نماز در حال خوف – به کیفیتی که بیان شد – دستور داده و حتی در این حالت نیز، به تأخیر انداختن آن را از وقت معین آن اجازه نداده است.

در بیان سبب نزول روایت شده است: رسول خدا ص با یارانشان در «عسفان» بودند که مشرکان به فرماندهی خالد بن ولید در رسیده و در میان مسلمانان و قبله مستقر شدند،

آنها با خود گفتند: هم اکنون وقت نمازي بر آنان فرامي‌رسد كه از خود و فرزندانشان برايشان محبوبتر است، پس مترصد آن فرصت باشيد! همان بود كه جبرئيلؑ اين آيات را در ميان ظهر و عصر فرود آورد.

**وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْمُونًا فَإِنَّهُمْ يَأْمُونُ كَمَا تَأْمُونُ
وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (١٠٤)**

«و در تعقيب قوم سستي نكنيد» يعني: در جستوجو و دنبال كردن گروه كفار، از خود ضعف و سستي نشان ندهيد، بلكه نيرومندي و چابكي را به نمايش گذاريد زيرا «اگر شما دردمند مي‌شويد، آنان نيز همان‌گونه كه شما درد مي‌كشيد، درد مي‌كشند» لذا كفار از شما به پايداري در ميدان كارزار و تحمل مرارت جنگ، سزاوارتر نيستند، پس شما را چه مي‌شود كه همانند آنان پايداري نمي‌ورزيد «حال آن كه» شما از آنها به پايداري سزاوارتريد زيرا «شما از الله» پاداشي بزرگ و اجري عظيم را در آخرت و پيروزي دين خويش را بر ساير اديان در دنيا «اميدواريد» يعني: «آنچه كه آنها اميد ندارند» به سبب كفر و انكارشان، پس به هر حال، شما به پايداري در ميدان معرکه سزاوارتريد، چراكه شما و آنان در آسيب و درد جنگ، با هم برابريد، اما اين فقط شما هستيد كه در اميدواري ثواب و ياري و تأييد پروردگار، برگ برنده را در اختيار داريد و آنها از اين اميدواري محروم‌اند «و الله همواره داناي حكيم است» داناست به

دردهایی که می‌کشید، حکیم است در آنچه که به شما دستور می‌دهد.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (۱۰۵)

سبب نزول این آیات این بود که: مردی از منافقان به نام طعمه بن ابیرق که ازطایفه «بنی ابیرق» بود، مقداری مواد خوراکی و سلاح را از رفاعه بن زید دزدید، اما شخص پاک و شایسته‌ای به نام لبید بن سهل را به آن متهم ساخت. به روایتی دیگر: او زرهی از آن اموال دزدی را در خانه مرد یهودی‌ای به نام زید بن سمین افگند. و چون برخی از مردم سارق حقیقی را - که آن شخص منافق بود شناختند، قومش نزد رسول خدا ص از وی به دفاع پرداختند تا بدانجا که نزدیک بود رسول خدا ص - به این استناد که متهم‌کننده آن منافق گواه و مدرکی ندارد - در داوری خویش به سوی آنان گرایش یابند. این بود که نازل شد: «ما این کتاب را به حق و راستی بر تو نازل کردیم» ای محمد ص! «تا به موجب آنچه خدا به تو آموخته» به وسیله وحی، یا به موجب آموخته‌های دیگری که تو را بدان راه نموده است؛ چون اجتهاد «میان مردم حکم کنی» برخی از علمای اصول - از جمله ابومنصور ماتریدی - با استناد به این آیه گفته‌اند: رسول خدا ص حق داشته‌اند که به اجتهاد خویش حکم کنند، چنان‌که در حدیث شریف نیز آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «جز این نیست که من هم بشری هستم، لذا برمبنای آنچه که می‌شنوم، حکم صادر می‌کنم»

و چه بسا یکی از شما در بیان حجت خویش لحن رساتری نسبت به بعضی دیگر داشته باشد و بنابراین، به نفع وی حکم صادر کنم، پس بدانید؛ آن کسی که من حق مسلمانی را برای وی حکم کرده‌ام، قطعاً آن چیزپاره‌ای از آتش است، پس با علم به این حقیقت، باید آن را بر دارد، یا بگذارد». «و زنه‌ار جانبدار خیانتکاران مباش» که به‌خاطر آنان با ذی‌حقان جدال کنی.

این آیه دلیل بر آن است که دفاع و جانبداری از کسی جایز نیست، مگر بعد از آن که به برحق‌بودن وی یقین داشته باشیم. و وکیلان مدافع شامل حکم عام این آیات هستند زیرا آنان در بسیاری از حالات، جز دفاع از گنهکاران و خائنان، هم و غم دیگری ندارند. پس باید دانست که دفاع از گنهکاران و خائنان به خدا Ψ ، پیامبرش و مسلمانان، به هیچ‌وجه جایز نیست.

وَاسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۰۶)

«و از خدا آمرزش بخواه» در این امر که از بنی‌ابیرق جانبداری کردی «که خدا آمرزنده مهربان است» نقل است که رسول خداص در دفاع از بنی‌ابیرق به قتاده پسر برادر رفاعة بن زید که مال‌باخته بود، گفته بودند: «قصد اهل‌بیتی را کردی که از آنان به اسلام و صلاح یاد شده‌است، آنان را به سرقت متهم می‌کنی، بی‌آن که دلیل و بینه‌ای داشته باشی». پس چون آیه‌کریمه نازل شد و راز حقیقی سرقت را برملا ساخت، بنی‌ابیرق سلاح را به مال‌باخته برگرداندند.

وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا
(۱۰۷)

«و از کسانی که به خویشتن خیانت می‌کنند»
چراکه مرتکب معصیت می‌شوند و زیان معصیتشان
به خودشان بازمی‌گردد «دفاع نکن» یعنی: از
جایشان حجت و دلیل ارائه نکن «زیرا
خداوند هرکس را که خیانتگر و گناه پیشه
باشد، دوست ندارد» پس وقتی خداوند
خیانتکاران را دوست ندارد، دیگر هیچ
مسلمانی نباید از آنان دفاع کند. خوان:
بسیار خیانت پیشه. اثم: بسیار گناه پیشه.

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى
مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا (۱۰۸)

«اینان پنهان می‌دارند از مردم» اعمال
ناشایست خود را، چرا که از آنان
حیامی‌کنند و از آسیب و زیانشان بیم دارند
«و از خداوند پنهان نمی‌کنند» اعمال زشت
خود را و ملاحظه این امر را نمی‌کنند که
خداوند بر آشکار و نهانشان آگاه است. پس
باید بدانند که نمی‌توانند چیزی را از او
پنهان بدارند، چرا که هیچ‌چیز از او پنهان
نمی‌ماند، پس باید از حق تعالی حیا کنند
«و» چگونه می‌توانند اعمال خود را از او
پنهان کنند، در حالی‌که «او با آنهاست
آن‌گاه که در شب چاره‌اندیشی می‌کنند» و در
میان خود در مورد «آنچه که خدا از سخنان
نمی‌پسندد» به رایزنی و برنامه‌ریزی
می‌پردازند. نیرنگ پردازی و چاره‌اندیشی را
«تبییت» نامید؛ زیرا عادتاً این کارها در

شب طراحی می‌شود و در روز به اجرا درمی‌آید
«و خدا به آنچه انجام می‌دهند، همواره
احاطه دارد» و علم و اراده وی بر آنها
محیط است، پس چگونه است که از او حیا
نکرده و به نافرمانی او می‌پردازند.

**هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلاً (۱۰۹)**

«هان، شما همانان هستید که از
خیانت‌کنندگان در زندگی دنیا جانب‌داری
کردید» مراد کسانی از طایفه بنی ابی‌رقاند
که از قوم دزد خویش دفاع کردند «پس
چه کسی در روز رستاخیز از آنان در برابر
خدا جانب‌داری خواهد کرد» هنگامی که خدای
آگاه بر همه طرحها و تدبیرهایشان، آنان
را در برابر گناهانشان عذاب نماید؟ «یا
کیست که برایشان وکیل باشد» یعنی: کیست
که بتواند به وکالت از آنان در موضع دفاع
و جانب‌داری آنان قرار گرفته و عذاب الهی
را از آنان باز دارد؟ خدایا! هیچ کس نیست
که در برابر تو یارای دفاع از کسی را
داشته باشد.

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۱۰)

«و هرکس کار سوئی کند» سوء: زشتی و بدی‌ای
است که اثر آن به دیگران متعدی شود و در
اینجا مراد از آن گناه است نه شرك «یا بر
خود ستم ورزد» با انجام معصیتی از
معاصی‌ای که اثر آن به دیگران متعدی
نمی‌شود «سپس از خدا آمرزش بخواهد» یعنی:
از حق تعالی بخواهد تا گناهی را که

مرتکب شده است بروی بپوشاند و اثر آنها را از وی محو کند، با این سخن خویش: «استغفرالله: از خدا آمرزش می‌خواهم»، یا: «اللهم اغفر لي: خدایا! بر من بیامرز»؛ در این صورت «خدا را آمرزنده می‌یابد» برای گناهانش و «مهربان» می‌یابد به خودش.

ابن عباس τ می‌گوید: «خدای مهربان در این آیه بندگان را از بردباری، عفو، کرم، رحمت و مغفرت گسترده خویش آگاه می‌سازد و اگر گناهان بنده از آسمانها و زمین و کوهها هم بزرگتر باشد، بی‌گمان خدای عزوجل آن را بر کسانی که توبه و استغفار کنند، می‌آمرزد». همچنین در این آیه، آن شخص دزد از قوم بنی‌ایریق، مورد ترغیب قرار می‌گیرد که به سویی توبه شتافته و از خدا Ψ آمرزش بخواهد و بداند که او را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. اما حکم آیه کریمه عام است درباره همه بندگان که مرتکب گناه شده و سپس از خدای سبحان آمرزش می‌طلبند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق τ از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که مرتکب گناهی از گناهان بشود، سپس وضو ساخته و دو رکعت نماز بگذارد و آن‌گاه از خداوند Ψ برای آن گناهِش آمرزش طلبد، مگر این که بر وی آمرزیده می‌شود».

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱۱)

«و هرکس گناهی مرتکب شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده» چرا که فرجام و پیامد آن به خودش برمی‌گردد. یعنی: قوم آن شخص دزد، نباید از دزدی وی در تنگنا و

فشار قرار گیرند، به گونه‌ای که آنان را وادارد تا از وی به ناحق دفاع‌کنند زیرا گناه سرقت وی فقط متوجه خود وی است و این گناه اصلاً به آنان مربوط نیست» و الله دانای حکیم است» داناست به گنهکاران و صاحب حکمت است؛ از آن رو که به این قاعده بزرگ حکم کرد تا بدان عمل کنید و بدانید که گناه فقط گریبان صاحب خویش را می‌گیرد و بس.

وَمَنْ يَكْسِبْ حَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا
(۱۱۲)

«و هرکس خطا یا اثمی مرتکب شود» خطا: لغزشی است که به عمد یا غیر عمد از انسان سرزند، اما «اثم» فقط عامدانه انجام می‌شود. و بعضی گفته‌اند: «خطا»، گناه صغیره است و «اثم» گناه کبیره «سپس آن را به گردن بی‌گناهی بیندازد» بی‌گناه در این داستان، همانا لبیدبن سهل است که بنی‌ابیرق او را به ناحق به دزدی متهم ساختند «قطعاً بهتان و گناهی آشکار را بر دوش گرفته است» بهتان: دروغ بستن بر شخص بی‌گناه است. آن را بهتان نامیدند زیرا بی‌گناه از آن در بهت و حیرت قرار می‌گیرد، به دلیل این که از آن برکنار و بی‌خبر است، لذا چون می‌شنود که آن دروغ را به وی نسبت داده‌اند، مبهوت و متحیر می‌شود.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضَلُّوكَ وَمَا يُضَلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا (۱۱۳)

«و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود»
خطاب متوجه رسول خداص است. مراد از این فضل و رحمت بر ایشان این است که: پروردگار متعال ایشان را به لطف و عنایت و نگره داشت خویش، در قضیه «بنی‌ابیرق» از حق و حقیقت آگاه ساخت. آری! اگر این امر نبود «طایفه‌ای از آنان» یعنی: از گروه مدافع بنی‌ابیرق، که اسیدبن عروه و یاران‌ش بودند «قصد آن کرده بودند که تو را گمراه سازند» از حکم کردن به حق «و گمراه نمی‌کنند مگر خود را» زیرا فرجام این‌کارشان به خودشان برمی‌گردد «و هیچ‌گونه زیانی به تو نمی‌رسانند» زیرا خدای سبحان نگرهبان توست از کید و نیرنگ و زیان و گمراه‌سازی مردمان و او در همه حال مؤید توست. و نیز بدان جهت که تو در این قضیه دزدی، به‌ظاهر امر و به اجتهاد خویش عمل کرده‌ای، پس قبل از نزول وحی درباره آن، هیچ زیانی متوجه تو نیست و اینک وحی آمد و حقیقت را بر تو روشن ساخت «و خداوند بر تو کتاب نازل کرد» یعنی: او قواعد و احکام و اموری را - در این آیات و غیر آن - در حوزه شریعت تو قرار داد که در بردارنده خیر بسیاری است «و» نیز بر تو «حکمت» نازل کرد. حکمت: سنت است که خدای عزوجل آن را بر رسول خویش فرو فرستاد «و به تو آموخت آنچه را» که قبلاً «نمی‌دانستی» از احکام و امور «و فضل الهی بر تو بزرگ»

و بسیار «است» زیرا لطف و فضلی بزرگتر از نبوت و نزول وحی نیست. خطاب به رسول خدا ص، در واقع خطاب به امتشان نیز هست، پس امت رسول خدا ص این فضل را از طریق کتاب و سنت، از آن حضرت ص به ارث برده اند.

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (١١٤)

«در بسیاری از نجواهایشان خیری نیست»
نجوا: رازگویی و مشورت پنهانی در امری از امور به طریق درگوشی و پوشیده بین دو یا چند تن، غالباً در حضور دیگران است، به طوری که سوءظن حاضران غیرشونده را برمی‌انگیزد. پس مراد آیه کریمه این است که در اغلب رازگویی‌های این‌چنینی مردم، خیری نیست «مگر» رازگویی در امور سه‌گانه زیر:

«کسی که» به وسیله نجوا «به صدقه یا معروفی فرمان دهد» معروف: لفظ عامی است که شامل تمام انواع نیکوکاری‌ها و امور پسندیده می‌شود «یا» فرمان دهنده «اصلاح بین مردم» اصلاح بین مردم؛ عام است در همه مشاجراتی که میان آنان در خونها، آبروها، اموال و دیگر دعواها و مرافعات روی می‌دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «آیا شما را از کاری که درجه آن بهتر از درجه روزه و نماز و زکات است آگاه نگردانم؟ یاران گفتند: چرا یا رسول الله! فرمودند: این کار اصلاح ذات البین است زیرا فساد ذات البین تراشده است، نمی‌گویم تراشده موی است؛

بلکه تراشنده دین است». «و هرکس برای طلب خشنودی الله چنین کند» یعنی: به این امور سه‌گانه فرمان دهد «به‌زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد» ولی هرکسی که به‌انگیزه دیگری جز خشنودی الله Ψ – همچون انگیزه ریا و ریاست‌طلبی – به امور یادشده فرمان دهد، نه‌تنها مستحق اینستایش و پاداش نیست، بلکه حتی ممکن است از گناه آن هم نجات نیابد زیرا اعمال، وابسته به نیت است. در حدیث شریف به روایت ام‌حبیبه رضی‌الله عنها از رسول خداص آمده است که فرمودند: «کلام ابن آدم کله علیه لا له، الا ذکرالله عزوجل، او امر بمعروف، اونهی عن منکر: سخن فرزند آدم تماما به زیان اوست نه به‌سود او، بجز ذکر خدای عزوجل، یا امر به معروفی، یا نهی از منکری».

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (۱۱۵)

«و هرکس پس از آن که راه هدایت برای او آشکار شد، با پیامبر مشاقه کند» مشاقه: در اصل به‌معنای دشمنی و مخالفت است. یعنی: هرکه با نجاگری در گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبرص، راه شقاق و مخالفت با ایشان را در پیش‌بگیرد، پس از آن که راه هدایت بر او روشن و مشخص شده و صدق و صحت رسالت را با براهین قاطعه آن دانسته است «و» هرکس «راهی جز راه مسلمانان را» که همانا پایداری در دین اسلام و تمسک به احکام آن است «پیروی کند» و با اهل کفر و گمراهی پیوند دوستی برقرار نماید «او را

**بدانچه روي خود را بدان سوکرده، و ا
ميگذاريم» يعني: او را به کفار و گمراهان
ملحق ميکنيم و به آنچه که در دنيا انتخاب
نموده و ا ميگذاريم «و به دوزخش ميکشانيم»
يعني: در آخرت به او عذاب آتش را
ميچشانيم «و» دوزخ «چه بازگشتگاه بدي
است!».**

در تفسير «کشفالاسرار» حواجه عبدالله انصاري:
آمده است: «مراد از (سبيل مؤمنين) که در
اين آيه بر لزوم پيروي از آن تاکيد
شده است، اجماع اهل حق در هر عصري است».
شافعي: نيز اين آيه را بر صحت اجماع دليل
گرفته است زيرا عصمت مؤمنان از اين که بر
خطا اجماع و اتفاق کنند، تضمين شده است.
چنانکه رسول خداص در اين حديث شريف
فرمودند: «لا يجتمع امتي علي الضلاله: امت
من بر گمراهي جمع نمي شود».

**إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ
ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۱۶)**

«خداوند اين را که به او شرك آورده شود،
نميآمرزد و فروتر از آن را بر هرکه
بخواهد ميآمرزد و هرکس به خداوند شرك
ورزد، قطعاً دچار گمراهي دور و درازي شده
است» چرا که او قوانين عقل را معطل
ساخته، نگرشهاي وي فاسد شده، روش وي
ازجاده اعتدال و استقامت منحرف و سعادت
دنيا و آخرت از دستش رفته است. تفسير
نظير اين آيه در آيه (۴۸) نيز گذشت.

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا (۱۱۷) لَعْنَةُ اللَّهِ
وَقَالَ لِأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (۱۱۸)

«مشرکان بجای خدا جز بت‌های مادینه را نمی‌پرستند» یعنی: بت‌هایی را می‌خوانند که به نام دختران نامگذاری کرده‌اند، چون لات، عزی و مناه. بعضی گفته‌اند: مراد از (اناثا) فرشتگان‌اند زیرا مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند. ضحاک می‌گوید: «مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند و ما از آن‌رو آنان را می‌پرستیم تا ما را به خدا نزدیک سازند، بنابر همین دیدگاه بود که آنها رابه خدایی گرفته و تصاویر و تمثال‌هایی از دختران برای آنان تراشیدند و زروزیور و گردن‌بند و جواهر بر آنان آویختند و گفتند: اینها شبیه آن دختران خدا هستند که ما ایشان را می‌پرستیم! یعنی شبیه فرشتگان‌اند». بعضی دیگر از مفسران (اناثا) رابه اشیای غیرذی روح، چون سنگ و چوب خشک و غیره تفسیر کرده‌اند، که بنابر این تفسیر، معنی چنین می‌شود: «مشرکان جز مردگانی بی‌جان را نمی‌پرستند». «و نمی‌پرستند جز شیطان مرید را» که ابلیس لعین است زیرا پیروی آنان از فرمان‌های ابلیس و آرایش‌های او به این معنی است که در واقع او را پرستیده‌اند. مرید: یعنی: متمرد، سرکش و متجاوز از حد. «که خدا او را لعنت کرد» یعنی: خداوند Ψ شیطان را از رحمت خویش طرد کرد و او را از مقامات عالیه بیرون راند «و او گفت: همانا از بندگان تو سهم معینی برمی‌گیرم» یعنی: یقیناً بخش معینی از بندگان را که در علم

ازلیات رفته است، در زیر پوشش گمراهیم قرار می‌دهم تا آنها را از عبادت به سوی کفر و انکارت منحرف سازم. قتاده می‌گوید: «از هر هزار تن؛ نهمصد و نود و نه تن رهسپار دوزخ اند.».

وَأَضَلَّنَهُمْ وَأَمْنَيْتَهُمْ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتَكُنْ آدَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا (۱۱۹)

«و البته آنان را گمراه می‌کنم و البته آنان را در آرزوی باطل» دور و دراز «درمی‌افکنم» آرزوهایی که ناشی از وسوسه افگنی‌ها و آرایش‌های من است، چرا که فرو گذاشتن راه تو را به آنان می‌آرایم و با درافگندنشان در آرزوهای باطل، آنان را به تأخیر توبه و امروز و فردا کردن در آن فرمان می‌دهم و این پندار خام را در آنان می‌افکنم که عمرشان طولانی خواهد بود و خیلی آرزوها دارند که باید به آن دست یابند و از این قبیل... «و البته وادارشان می‌کنم تا گوشه‌های چهارپایان را بشکافند» و ببرند. چنان‌که کفار به امثال امر شیطان و پیروی از رسم و راه وی، گوشه‌های حیوانات «بحیره، سائبه و وصیله»^۱ را به‌نشانه اختصاص دادن آنها به بتان می‌شکافتند «و البته وادارشان می‌کنم تا آفرینش الله را تغییر دهند» به قولی؛ مراد از آن: خایه‌کشی، برکندن چشمها و بریدن گوشه‌های حیوانات اختصاص یافته به بتان است. به قولی دیگر: مراد از آن، تغییر دادن فطرت و خلقتی است که خدای عزوجل

^۱ تعریف آنها در آیه (۱۰۳) سوره «مائده» می‌آید.

مردم را بر آن سرشته است. خاطر نشان می‌شود که گروهی از علما خایه‌کشی چهارپایان را اگر به قصد ازدیاد منافع آنها چون چاقی بیشتر و... باشد رخصت داده‌اند، اما خایه‌کشی انسان‌ها روا نیست زیرا این کار، مثله و تغییر دادن آفرینش خدا Ψ است. بعضی دیگر - چون شاه ولی‌الله دهلوی - خال‌کوبی بدن و شبیه‌سازی مردان به زنان و زنان به مردان را نیز جزو آن می‌دانند. و درباره همه اینها احادیث آمده است «و هرکس که شیطان را به جای خداوند دوست گیرد» با پیروی از وی و امثال او امرش و فرو گذاشتن پیروی Ψ و امثال او امر وی «قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده است» آری! کدامین زیان بزرگتر از باختن هدایت در دنیا و باختن آخرت - با رهسپار شدن به دوزخ است؟!.

يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲۰)

«به آنان وعده می‌دهد» شیطان، وعده‌های باطل و بی‌اساس را، از قبیل این که: نه بهشتی در کار است، نه دوزخی، نه رستاخیز و نه حسابی «و آنان را در آرزو می‌افکنند» به آرزوهای نابکار و بیهوده «و شیطان به آنان وعده نمی‌دهد» با افگندن این وسوسه‌های میان‌تهی در اندرونشان «بجز غرور» یعنی: آنان را با این وعده‌های خام می‌فریبد و در این وعده‌ها منافی را به آنان می‌آراید، درحالی‌که در آنها جز زیان محض چیز دیگری نیست. ابن‌عرفه می‌گوید: «غرور چیزی است که ظاهری دوست‌داشتنی، اما باطنی نفرت‌آلود دارد».

أُولَئِكَ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا (١٢١)

«آن گروه» یعنی: دوستان شیطان که به وسوسه‌های وی لبیک گفته و در دام فریب وی در افتاده‌اند «جایگاهشان جهنم است و از آن گریزگاهی ندارند» یعنی: جایی را ندارند که از عذاب جهنم به‌سوی آن بگریزند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا (١٢٢)

سپس خدای عزوجل حال نیک‌بختان پرهیزگار را با کرامتهایی که دارند ذکر نموده می‌فرماید: «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به زودی آنان را در باغهایی که از زیر درختان آنها نهرها جاری است درآوریم، همیشه در آن جاودانند» بدون زوال و بدون انتقال «و عده خدا حق است» یعنی: خداوند Ψ این را به آنها وعده داده است به وعده راستین و وعده او خواه‌نخواه انجام‌شدنی است «و چه کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟» یعنی: هیچ‌کس در سخن از خدا Ψ راستگوتر نیست. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در خطبه خویش چنین می‌گفتند: «ان اصدق الحديث كلام الله، وخير الهدي هدي محمد، وشر الامور محدثاتها، و كل محدثه بدعه، و كل بدعه ضلاله، و كل ضلاله في النار: همانا راست‌ترین سخن، سخن خدا Ψ است و بهترین روش، روش محمد ص است و بدترین امور، امور نوپدید

است و هر نوپیدایی بدعت و هر بدعتی
گمراهی است و هر گمراهی‌ای در دوزخ است»^۱.

**لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلُ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ
دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۱۲۳)**

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه
می‌گوید: نقل است که مسلمانان و اهل کتاب
بر همدیگر فخرفروشی کردند، اهل کتاب
گفتند: پیامبران ما قبل از پیامبر شما
بوده‌اند و کتاب ما قبل از کتاب شماست، پس
ما از شما بهتریم! و مسلمانان گفتند:
پیامبر ما خاتم پیامبران است و کتاب ما
ناسخ کتابهای شماست، پس ما نزدالله Ψ از شما
بهتریم! این بود که نازل شد: «**کار بر وفق
آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست**»
یعنی ورود به بهشت، یا فضل و قرب نزد
خداوند Ψ و رهایی از عذاب وی، به‌صرف آرزو
در دسترس نیست، چه این آرزوها به اهل
کتاب مربوط باشد؛ چنان‌که گفتند: ما
فرزندان و دوستان خداییم و آتش جز چند
روزی معدود به ما نمی‌رسد! و چه این
آرزوها به مسلمانان مربوط باشد؛ چنان‌که
برخی از آنها گفتند: در روز قیامت
منادی‌ای ندا می‌کند و می‌گوید: هرکس اسم
او محمد است به بهشت درآید! یا هرکس در
روز جمعه، یا در فلان شهر درگذشته است، به
بهشت در آید...! آری! همه اینها آرزوهای

^۱ مراد از امور نوپیدا - چنان‌که از تعریف امام شاطبی
از بدعت برمی‌آید - پدید آوردن امور نو در حوزه دینی
بدون هیچ استنادی به شرع خدای عزوجل است، نه نو
آوریه‌ها در امور دنیا.

بي اساسي است، بلکه «هرکس بدی کند، در برابر آن کیفر داده می‌شود و برای خود بجز الله هیچ دوست و هیچ یاری‌دهنده‌ای نمی‌یابد» لذا هرکس مرتکب کار بدی - اعم از شرک یا غیر آن - بشود، در دنیا یا آخرت در برابر کارکردش کیفر می‌بیند و در این امر میان مسلمان و کافر هیچ فرقی نیست.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه فرود آمد، مفاد آن بر بسیاری از اصحاب سخت تمام شد تا بدانجا که برخی از آنها - از جمله ابوبکر صدیقؓ - گفتند: یا رسول الله! چگونه ما بعد از نزول این آیه رستگار می‌شویم، آخر در برابر هر عمل بدی کیفر می‌یابیم؟! رسول خدا ص فرمودند: «خدا بر تو پیامرزد ای ابوبکر! آیا تو بیمار نمی‌شوی؟ آیا در رنج و تعب نمی‌افتی؟ آیا به تو اندوه و دردی نمی‌رسد؟» ابوبکر صدیقؓ گفت: چرا یا رسول الله! فرمودند: پس اینها از جمله آن چیزهایی است که با آن کیفر داده می‌شوید».

بنابراین روایت و روایات متعدد دیگر، هر درد و مصیبتی که به انسان مسلمان می‌رسد و حتی خاری که بر بدنش می‌خلد، کفاره گناهانش می‌باشد. چنان‌که در حدیث شریف دیگری به روایت ابوهریرهؓ و ابی‌سعید از رسول خدا ص آمده است که فرمودند: «هیچ درد و رنج و بیماری و آفت و حزن و حتی نگرانی‌ای به مسلمان نمی‌رسد، مگر این که خدای عزوجل با آن، گناهانش را کفاره می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون گناهان بنده بسیار شود و او دارای

چنان اعمال نیکی نباشد که کفاره گناهانش گردد، خدای عزوجل او را به غم و اندوهی مبتلا می‌گرداند تا این امر گناهان وی را کفاره نماید». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس آمده است که فرمود: «از رسول خدا ص پرسیدند: یا رسول الله! هرکسی که مرتکب بدی‌ای شود، در برابر آن جزا داده می‌شود؟ رسول خدا ص فرمودند: آری! اما هر کس که کار نیکی انجام دهد در برابر آن ده پاداش داده می‌شود، پس نابود شد کسی که یگان‌های وی ده‌گان‌هایش را مغلوب گردانید».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظَلَّمُونَ نَقِيرًا (۱۲۴)

«و کسانی که کارهای شایسته کنند، چه مرد باشند چه زن، در حالی که مؤمن باشند، ایشان وارد بهشت شده و به قدر نقیری مورد ستم قرار نمی‌گیرند» یعنی: به اندازه ذره ناچیزی هم از پاداش آنان کاسته نمی‌شود. نقیر: گودی کوچک پشت هسته خرماست. و مقید ساختن عمل به ایمان، دلیل این عقیده اهل سنت و جماعت است که: عمل از ایمان نیست، بلکه عمل نشانه‌ای بر ایمان و کمالی در آن است.

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا (۱۲۵)

«و کیست نیکوتر به اعتبار دین از آن‌کس که روی دل به درگاه خدا آورده و نیکوکار باشد» یعنی: خود را برای خدا Ψ خالص گرداند در حالی که به نیکویی‌ها عامل

باشد. پس ظاهر عمل، به متابعت شرع نیکو می‌شود و باطن آن، به اخلاص و چون یکی از این دو شرط موجود نبود، عمل فاسد و تباه است «و» کیست نیکوتر به اعتبار دین از آن‌کس که روی دل به درگاه خدا آورده و نیکوکار باشد و در عین حال «از آیین حنیف ابراهیم پیروی کند؟» پاسخ این است که هیچ‌کس به اعتبار دین از چنین کسی نیکوتر نیست، «و» چگونه نیکوتر از او باشد در حالی‌که: «خدا ابراهیم را خلیل گرفت» یعنی: او را برگزیده خویش ساخت و به کرامت‌های خاص خود مخصوص گردانید. حنیف: یعنی: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق، که اسلام است. خلیل: نزدیکترین دوستت به دوست که تو او را با محبت و الفت خویش مخصوص می‌گردانی و او تو را. البته درجه «خلت» برترین مقامات «محبت» است که خدای عزوجل ابراهیم را در نزد خویش به این مقام برگزید. ذکر مقام و جایگاه ابراهیم را در اینجا، از باب ترغیب در پیروی از آیین وی است زیرا کسی که خدای عزوجل او را به دوستی گرفت، سزاوار آن است که از راه و روش وی پیروی شود.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا (۱۲۶)
 «و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست» آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که خداوند Ψ ابراهیم را برای این خلیل خویش نگرفت که به او فخر نماید و از او نیرو برگیرد، بلکه او را به خاطر طاعت وی و به عنوان پاداشی برای وی در

برابر عبودیت خالصانه اش، خلیل خویش گرفت
 بنابراین، حق تعالی به ابراهیم و احدی از
 خلقش نیازمند نیست، چرا که هر چه در
 آسمانها و زمین است از آن اوست «و خداوند
 بر همه چیز احاطه دارد» با علم خویش و
 هیچ چیز کوچک و بزرگی نیست مگر این که در
 حیطة و دایره علم وی است و او بر همه چیز
 چیره و مسلط است - پاکي و ستایش ویژه
 اوست.

**وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي
 يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ
 وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ
 فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا (١٢٧)**

«و از تو در باب زنان طلب فتوی می‌کنند»
 که با آنان چه نوع رفتار باید کرد؟
 افتاء: روشن ساختن امری مبهم و استفتاء:
 سؤال کردن از حکم خدای عزوجل در مورد امور
 مبهم است. «بگو: الله به شما در باب زنان
 فتوی می‌دهد» یعنی: در مورد آنچه از آن
 سؤال کردید، حکم را برای شما بیان می‌کند
 «و آنچه خوانده می‌شود بر شما در کتاب»
 یعنی: آنچه از قرآن که در آغاز سوره
 «نساء» نازل شده است. مراد از آن آیه: (وَإِنْ
 خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ ...) است؛ «در حق
 آن زنان یتیمی نازل شده که حق مقررشان را
 به ایشان نمی‌دهید» یعنی: مفاد آیه سوم
 این سوره که تفسیر آن گذشت، این است که:
 برخی از شما حق دختران یتیم را در مهریه
 و میراث به آنان نمی‌پردازید؛ «و» در عین
 حال «رغبت می‌کنید که با آنان نکاح کنید»

به سبب زیبایی و جوانی‌شان، پس چنین نکنید مگر آن که مهرآنان را همچون امثالشان کاملاً به آنان بپردازید. یا معنی این است: شما از نکاح کردن آنان به سبب زشتی و بدشکلی‌شان روی بر می‌گردانید، اما در عین حال، نکاح دادن آنان به دیگران را نیز ناخوش می‌دارید زیرا در آن صورت، آن دختر یتیم شوهرش را شریک مالش می‌گرداند «و» آنچه که بر شما درباره زنان یتیم و درباره کودکان مستضعف در آیه (۱۱) سوره «نساء» خوانده شد و آن آیه: (**يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...**) است «**درباره کودکان مستضعف نازل شده است**» یادآور می‌شویم که اهل جاهلیت، میراث زنان و کودکان مستضعف را نمی‌دادند، بلکه فقط به مردانی میراث می‌دادند که آماده جنگ و دیگر امور مهم می‌بودند، پس حکم پروردگار درباره آنان که در آغاز سوره نیزگذشت: «**این است که در حق یتیمان به عدل و انصاف رفتار کنید**» و حکام جامعه اسلامی و اولیای ایتام، مکلف به رعایت این حکم هستند. بلی! درباره این استفتایی که مطرح کردید، آیات اول سوره پاسخگویی شماست.

علامه شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «پاسخ این استفتا تفصیلی داشت، پس حق تعالی بعضی مسائل را به آیات سابقه حواله فرمود و آن مسئله تحریم ظلم بر دختران یتیم است و بعضی را در اینجا جواب داد و آن مسئله نشوز و تحریم میل کلی به یک زن و اعراض از زن دیگر و اباحت طلاق در صورت ضرورت است - که در آیات بعدی (۱۳۰ - ۱۲۸)

می‌آید». «و هر خیری که انجام دهید» در رعایت حقوق کسانی که ذکرشان رفت «قطعاً خدا به آن داناست» و شما را برحسب کارکرد شما پاداش می‌دهد.

وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۲۸)

«و اگر زنی از نشوز یا اعراض شوهرش بیمناک باشد» نشوز مرد از زنش: دوری گزیدن و بدبردنش از وی، میلش به جدایی از وی، بازداشتن نفقه از وی و زدن یا دشنام دادن وی است. و «اعراض» وی از زنش این است که به سبب کبرسن، یا زشتی و ناهنجاری‌ای در خلقت یا خلق وی، یا به سبب دلتنگی از وی و چشم‌دوختن به ازدواج با زنی دیگر، یا غیر این از علل، با وی انس و الفت نگیرد و با وی کمتر سخن بگوید «پس» اگر چنین بود «بر آن دو گناهی نیست در آن که صلح آورند در میان خود به‌نوعی از» انواع «صلح» مثلاً با ساقط کردن تمام نوبت‌زن، یا بخشی از نوبت وی، یا ساقط کردن بخشی از نفقه یا بخشی از مهرش. و درمقابل؛ امتیازی که مرد به زن می‌دهد این است که او را همچنان در حباله نکاح خویش نگه دارد «و صلح بهتر است» یعنی: صلح و سازشی که دلها بر آن آرام گرفته و اختلافات با آن برطرف شود، بهتر از جدایی، یا ادامه کشمکش و خصومت میان زن و شوهر است.

ابن جریر طبری از عائشه رضي الله عنها روایت کرده است که گفت: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آنها بد شکل یا بزرگسال است، و او به وی چندان مایل نیست، پس این زن به شوهرش می‌گوید: طلاقم نده و در مقابل آن تو درباره من مخیر هستی (که حقم را در نوبت شب رعایت نکنی). چنان که سوده بنت زمعه همسر رسول خداص نیز که پا به سن گذاشته بود، از بیم آن که مبادا رسول خداص طلاقش دهند، به آن حضرتص گفت: یا رسول الله! نوبت من از آن عائشه باشد». آری! او ترجیح داد که افتخار همسری رسول خداص را از دست ندهد و رسول خداص هم درخواست وی را پذیرفتند تا امتشان در مشروعیت و جواز این امر به ایشان تأسی و اقتدا کنند **«و بخل در نفوس حضور دارد»** حق تعالی خبر می‌دهد که بخل در نفس هریک از زن و شوهر، بلکه در تمام نفس‌ها لانه دارد، به طوری که گویی همیشه در نفس‌ها حضور و غلبه داشته و به حکم سرشت و طبیعت، در هیچ حالی از آنها غایب نمی‌شود، لذا این بخل است که مرد را وامی دارد تا از حسن معاشرت، تأمین نفقه زن به طور پسندیده و مانند آن از حقوقی که برعهده وی است امتناع کند، همچنین این بخل است که زن را وامی دارد تا وجایی را که در قبال شوهرش دارد، به ایفا نگرفته و حاضر نباشد تا از چیزی از حقوقش در برابر وی درگذرد **«و اگر نیکوکاری و پرهیزگاری کنید»** یعنی: اگر شما مردان با زنان خویش معاشرت نیکو داشته و از آنچه که جایز

نیست؛ چون ناسازگاری و رویگردانی، پیرهیزید «قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است» و شما را در قبال آن به زودی پاداش می‌دهد.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمِيلِ فَتَدْرُواهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۲۹)

«و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید» در محبت و مقاربت جنسی و نفقه و گفت‌وگو و انس و الفت و غیره، به‌گونه‌ای که به یکی از آنها به هیچ وجهی از وجوه نسبت به دیگری تمایل بیشتری نداشته باشید «هرچند بر عدالت حریص باشید» از آن رو که طبایع بشری بر تمایل بیشتر به یکی از آنها سرشته شده است، به‌طوری که مردان در این‌باره مالک دل‌هایشان نبوده و هرگز نمی‌توانند نفس‌هایشان را به رعایت برابری تام و تمام میان زنان‌شان وادارند، از این جهت در حدیث شریف‌آمده است که رسول خدا ص می‌گفتند: «خدایا! این نوبت‌بخشی و تقسیم من است در آنچه که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که مالک آن نیستم سرزنش نکن» «پس» اکنون که هرگز نمی‌توانید میان زنان تماماً عدالت کنید «به یک‌طرف یکسره تمایل نوزید» که طرف دیگر را تماماً ترک نمایید «تا آن که او را مانند معلقه رها کنید» معلقه: زنی است که نه به معنای واقعی وجود شوهر را احساس می‌کند و نه مطلقه است که تکلیف خود را بفهمد، لذا در سرگشتگی و بلا تکلیفی دست‌وپا می‌زند. شکی نیست که این حال و وضع، زیان بزرگی را متوجه او

می‌سازد بنابراین، لازم است تا مرد برای او از نفس خویش سهمی بدهد، هرچند که این سهم اندک باشد «و اگر به اصلاح بپردازید» یعنی: اگر آنچه را که تباه ساخته‌اید از امر معاشرت نیکو با زنانتان و رعایت عدالت در میان آنان، به صلاح و اصلاح آورید «و پرهیزگاری نمایید» از خدا Ψ با ترک آنچه که رضای وی در آن نیست و از تمایل یکسره به یک طرف پرهیزید، بدانید که «یقیناً خداوند آمرزنده مهربان است» و به کوتاهی‌هایی که قبلاً از شما سر زده، شما را مؤاخذه نمی‌کند.

وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا (۱۳۰)

«و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند» یعنی: اگر به صلح و سازشی نرسند و به وسیله خلع یا طلاق، از هم جدا شوند «خداوند هر یک را بی‌نیاز می‌گرداند» از دیگری، بدین‌سان که برای مرد زنی را مهیا می‌گرداند که با وی سازش داشته باشد و چشم و دلش به او آرام گیرد و برای زن نیز مردی را نصیب می‌کند که از مصاحبت با وی لذت برده و کاملاً احساس خوشبختی نماید و بنابراین، حق تعالی هر دو را «از توانگری خویش» روزی می‌دهد، به چنان روزی‌ای که آنان را بی‌نیاز گرداند. از علی ؑ درباره این آیه سؤال نمودند، فرمود: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آن دو ناتوان شده، یا بدشکل و بدهیکلاست و لذا مرد می‌خواهد تا از وی جدا گردد، اما زن بر این اساس با وی صلح می‌کند که او یک شب نزد وی باشد و

چند شب دیگر نزد زن دیگرش، لیکن وی را طلاق ندهد، پس آنچه که زن به خاطر خوشی به آن راضی شود، باکی در آن نیست، اما اگر زن از قرارداد صلح برگشت، مرد باید میان آنها به برابری رفتار نماید.» «و خداوند گشایشگر حکیم است» گشایشگر است در دهش و بخشش خویش، صاحب حکمت است؛ از آن رو که اجازه داده تا رشته چنین ازدواج تلخی با طلاق از هم گسسته شود.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا (۱۳۱)

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداوند است. و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده، سفارش کردیم» یعنی: در کتابهایی که بر آنان فرود آوردیم به آنان امر کردیم «و نیز به شما» یعنی: هم به آنان و هم به شما امر کردیم که «از خدا پروا کنید» و تقوی پیشه کنید. لذا امر به تقوی مخصوص امت ما نیست و این سفارش دیرینه‌ای است که خدای عزوجل پیوسته بدان توصیه کرده است، چه فقط به وسیله تقوی است که بنده نزد خدا Ψ خوشبخت می‌شود. و چنان‌که حق تعالی ما و پیشینیانمان را به تقوی دستور داد، هم به آنان فرمود وهم به ما می‌فرماید: «و اگر کفر بورزید» چه باک، که «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست و خدا بی‌نیاز ستوده صفات است» یعنی: بی‌نیاز است از خلق خویش و از پرستش آنان و سزاوار آن است

که ستوده شود. فایده این تکرار، تأکید است تا بندگان به گسترایی ملک پروردگار پی ببرند و در آن بیندیشند و تأملکنند و بدانند که خداوند Ψ از خلقش بی‌نیاز و بر آنان تواناست و بنابراین، از حق وی است که مورد اطاعت قرار گیرد، نه مورد نافرمانی.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (۱۳۲)

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست و خدا کارسازي را كافي است» این آیه بیانگر موجبات تقوی و توکل است زیرا وقتی خلق همگی از آن خدای متعالاند و او آفریننده و مالک آنهاست؛ پس این حق اوست که در میان خلقش مطاع بوده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و در همه امور فقط به او توکل شود نه بر غیر وی. پس سیاق این آیات دلیل بر آن است که رأس همه امور توحید و توکل است. آن‌گاه حق تعالی بندگان را چنین بیم می‌دهد:

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِالْآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ قَدِيرًا (۱۳۳)

«ای مردم! اگر خدا بخواهد شما را از میان می‌برد» یعنی: شما را فنا می‌سازد و می‌میراند «و دیگرانی را پدید می‌آورد» یعنی: مردمی دیگر غیر از شما، یا خلقی دیگر غیر از انسانها را پدید می‌آورد، آن‌گاه ایشان نه همانند شما، بلکه مطیع و گوش به فرمان خواهند بود «و خداوند بر این کار تواناست».

مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا
(۱۳۴)

«هر که طالب جزای دنیا باشد» یعنی: هر کس در عقیده و عمل و رفتار و جهاد خویش چیزی از پاداش دنیا را بخواهد - مثلا مجاهدی که طالب غنیمت جنگ باشد نه مزد اخروی جهاد «پس پاداش دنیا و آخرت نزد خداست» بنابراین، چنین کسی به کمترین و حقیرترین دو پاداش اکتفا کرده است، آخر چرا او آن قدر بلندهمت نیست که با عمل خویش پاداش دنیا و آخرت هر دو را از خدا طلب کند و احراز نماید «و خدا شنوای بیناست» شنواست سخنان بندگان را، بیناست به کار و کردارشان. این هم وعده و هم وعید است. چون معانی مالکیت، قدرت و پاداش دهی پروردگار متعال در دنیا و آخرت، در نفسها استقرار پیدا کرد؛ حق تعالی به رعایت عدالت دستور صادر نموده و می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۱۳۵)

«ای مؤمنان! پیوسته» با سعی و سخت‌کوشی تمام «به عدالت قیام کنید» در میان مردم، در آنچه که از امورشان برعهده می‌گیرید و نیز به عدالت قیام کنید در حق کسانی که زیر دست شمایند از زنان و فرزندان. خطاب آیه کریمه، قضات و امرا را نیز دربر می‌گیرد «و برای خدا گواهی دهید» یعنی: در ادای گواهی، خداΨ را در نظر داشته‌باشید و

رضاي او را طلب كنيد؛ با برپاداشتن گواهي در ميان مردم بر وجه راستين آن كه همانا اظهار حق است «ولو آن كه» اين گواهي حق «به زيان خودتان يا پدر و مادر و خويشاوندانتان باشد» رعايت عدالت در گواهي دادن عليه خود؛ اقرار به حقيقي است كه بر ذمه خود انسان قرار دارد و رعايت عدالت درگواهي دادن عليه پدر و مادر و خويشاوندان؛ گواهي دادن او به حقي است كه ديگري بر ذمه آنان دارد. پدر و مادر از آن رو ذكر شده اند كه نيكي كردن به آنها واجب است و در عين حال آنها دوست داشته ترين خلق براي فرزند هستند. همين طور نزديكان انسان نيز در مظان دوستي و تعصب وي قرار دارند، پس هرگاه انسان در ميزان عدل و حق، عليه اين محبوبترين كسان خويش گواهي داد، بدون شك گواهي حق وي عليه مردم بيگانه، حتمي است «اگر» كسي كه عليه وي گواهي داده ميشود «توانگر باشد» پس نبايد به خاطر توانگر بودنش و جلب منافع يا دفع زيانش، از گواهي دادن عليه وي صرف نظر شود «يا» اگر «فقير باشد» نبايد به انگيزه دلسوزي و ترحم بر وي و رعايت حالش، اداي گواهي عليه وي فروگذاشته شود «به هر حال خدا به آن دو» از شما «سزاوارتر است» و مهربانتر «پس از خواهش نفس پيروي نكنيد» در جلب منفعت براي خود، يا والدين و نزديكان خويش و دفع زيان از آنان «با ترك عدالت» پس فريفته شدن به خواهشها و منافع، شما را به ترك عدالت وا ندارد «و اگر سخن را

بپیچانید» یعنی: اگر حقی را که ادای درست آن بر شما واجب است، فروگذارید؛ با تحریف نمودن شهادت برخلاف حقیقت آن - به روشی که خواهش نفس شما را برآورد و از جمله با زبان‌بازی **«یا اعراض نمایید»** از ادای شهادت به‌طور کلی، با کتمان نمودن آن **«قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است»** و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

این آیه عام است در باره قضات و شهود. اعراض شهود از ادای شهادت، روشن است و صریح آیه به آن ناطق می‌باشد، اما اعراض و زبان‌بازی قاضی نیز این است که: او در جریان دادرسی از یکی از دو طرف دعوی روی گرداند، یا از سخن‌گفتن با وی سرپیچد. بعضی گفته‌اند: آیه کریمه مخصوص به شهود است زیرا در جاهلیت چنان بود که شخص اگر شهادت حقی درباره پسرعمو یا خویشاوند خویش می‌داشت و او را فقیر و تنگ‌دست می‌یافت، زبانش را از ادای آن شهادت علیه وی درمی‌پیچید، یا آن شهادت را به‌طور کلی پنهان می‌کرد تا آن‌گاه که آن خویشاوند و نزدیک وی، توانگر شود و دینش را بپردازد. این بود که آیه کریمه نازل شد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص فرمودند: **«بهترین گواهان کسی است که گواهی‌اش را قبل از آن که از وی خواسته شود، ادا نماید»**.

از آنجا که ایمان رکن اساسی تقوی است و این سوره در حقیقت شارح اصل «تقوی» که در آغاز سوره «بقره» مطرح شد، می‌باشد بنابراین، خداوند متعال می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولِهِ
وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۳۶)

«ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرورستاده ایمان بیاورید» یعنی: بر ایمانتان ثابتقدم بوده و بر آن مداومت ورزید و آن راپیوسته تجدید نمایید. پس این دستور، از باب تحصیل حاصل نیست، بلکه از باب افزودن بر کمال کامل است، چنانکه مؤمن در هر نمازی میگوید: چُتُّ دُتُّ: (ما را به راه راست هدایت کن). یعنی: بر هدایتمان بیفزای و ما را بر آن بر راه راست ثابتقدم نگهدار «و» ایمان آورید «به کتابهایی که قبلا نازل کرده است» این دستور، شامل ایمان به همه کتابهای آسمانی میشود. ملاحظه میکنیم که حق تعالی در اینجا پنج رکن از ارکان ایمان را ذکر کرد زیرا رکن ششم که ایمان به قدر حق تعالی است، بخشی از مضمون ایمان به خداوند Ψ میباشد «و هرکه به الله و به فرشتگان او و کتابهایش و پیامبرانش و روز آخرت کفر ورزد، درحقیقت گمراه شده است» از راه راست «به گمراهی دور و درازی» زیرا کفر به هر رکنی از ارکان ایمان، کفر به کل آن میباشد، پس چنین کسی هرچه زودتر باید به راه هدایت برگردد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ
لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا (۱۳۷)

«کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند، آنگاه بر کفر خود افزودند، هرگز الله آنان را نمی‌آمرزد و هرگز به آنان راهی نمی‌نماید» زیرا پس از این‌همه فروروی در لجن کفر و نفاق، دیگر از آنها کاملاً بعید است که خود را برای خدا Ψ خالص گردانیده و به او ایمانی راستین بیاورند، چه اضطراب و کفر مستمر و انکار دائم آنها، دلیل بر آن است که آنها با دین حق بازی می‌کنند و در گرویدن به حق، نیت درست و تصمیم خالصانه‌ای ندارند. این گروه عبارتند از: منافقان و زندقان، که چون نزد مسلمانان و تحت اشراف و نظر آنان باشند، ادعای اسلام می‌کنند، ولی آنگاه که از نزد مسلمانان بروند، اظهار کفر می‌نمایند. افزودن کفر از سوی آنان؛ پایداری آنها بر کفر تا هنگام مرگ است. به همین جهت ابن عباس τ می‌گوید: «در صورتی بر آنان آمرزیده نمی‌شود که بر کفر خویش تا دم مرگ استمرار ورزند». در غیر آن، اگر کافر ایمان آورد و ایمانش را خالص گرداند و از کفر تماماً دست بکشد، در این صورت خدای عزوجل او را به راه راست هدایت نموده است و اسلام ماقبلش را محو می‌نماید و ویران می‌سازد. علی τ با این آیه که در آن کفر بعد از ایمان سه بار ذکر شده است، چنین استدلال می‌کند که: مرتد باید سه بار به توبه فراخوانده شود. ذکر منافقان بعد از این آیات، مشعر بر آن است که حال فوق از احوال منافقان است:

بَشْرَ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۳۸)

«منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک در پیش دارند» بشارت دادن عذاب به منافقان، استهزا به آنان است زیرا این در واقع بیم دادن است نه بشارت.

الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْبَتَّغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (۱۳۹)

«همان کسانی که کافران را دوست خود می‌گیرند» یعنی: کافران را بر کفرشان پشتیبانی و بر گمراهی‌شان یاری می‌کنند و دلها و عواطفشان با کافران است «بجز مؤمنان» یعنی: مؤمنان را دوست خویش نمی‌گیرند «آیا عزت را نزد آنان می‌جویند» که این خیالی خام است «چرا که عزت، همه از آن خداست» پس به هر که بخواهد از آن می‌بخشد و آن را از هر که بخواهد باز می‌دارد. باید دانست که عزت و ارجمندی موجود در نزد غیر حق تعالی، همه از فیض و فضل اوست، پس مؤمن، عزت را جز از خداوند نمی‌طلبد. عزت: غلبه و قوت و نیرومندی است. تفسیر عملی این آیه در عصر ما، وابستگی برخی از فرزندان مسلمین به احزاب کفر و جریانهای انحرافی دین ستیز یا دین گریز است، که این ساده لوحان، عزت خویش را در پیوستن به آنان می‌جویند.

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيَسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا (۱۴۰)

«و البته خدا در کتاب» خویش قرآن و دقیقا در آیه (۶۸) از سوره «انعام»؛ «بر شما نازل کرده که: هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان ننشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند» یعنی: در هنگام شنیدن کفر و استهزا به آیات خدا Ψ ، با کفار همنشین مشوید تا به سخنی دیگر غیر از آن بپردازند «چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود» یعنی: اگر در مجالس تمسخر و استهزای آنان بنشینید و از این کار دست برندارید، در آن صورت، شما هم در کفرمانند آنان هستید، پس اجتناب از مجالس کسانی که به آیات الهی کفر ورزیده و آن را مورد استهزا قرار می‌دهند، از تقوی است و بدانید که:

«خداوند گردآورنده منافقان و کافران است همه یکجا در دوزخ» به جهت یکجا بودن آنها در کفر و استهزا در دنیا، پس چنان‌که منافقان با کافران در کفرشان مشارکت کردند؛ همچنین خداوند متعال میان آنان در جاودانه بودن در دوزخ مشارکت می‌آورد. آیه (۶۸) سوره «انعام» این است: (**وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ...**) : و چون دیدی کسانی که قصد تخطئه در آیات ما فرو می‌روند، از آنان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند. این حکم آن‌گاه نازل شد که گروهی از مسلمانان با مشرکان و یهودیان همنشینی می‌کردند، درحالی که آنها در مجالس خویش قرآن را به ریشخند و استهزا می‌گرفتند، پس مؤمنان از این همنشینی‌ها منع شدند.

برخی از علما با استدلال به همین آیه،
همنشینی با فاسقان و اهل بدعت را از هر
جنسی که باشند، حرام دانسته‌اند.
آن‌گاه حق تعالی با بیان اوصاف بیشتری از
منافقان بر شناختن آنان می‌افزاید:

**الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ
لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعَكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ
بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا (١٤١)**

«همانها که مترصد شمايند» يعني: انتظار
مي‌کشند که چه بر سر شما مي‌آيد و کدامين
خير يا شري به شما مي‌رسد «پس اگر از جانب
خداوند به شما فتحي برسد» با
پيروزساختنتان بر مخالفان کافرتان
«مي‌گويند: مگر ما با شما نبوديم» در
آراستگي به اسلام و پايبندي به احکام آن؟
لذا سهم ما را از غنيمت بدهيد «و اگر
کافران نصيبي برند» از پيروزي و غلبه بر
شما، به سبب حکمتي که خداوند Ψ تحقق آن را
اراده کرده است «مي‌گويند» اين منافقان به
کافران: «مگر ما بر شما تسلط نداشتيم»
يعني: مگر ما به شما روشن نساختيم که بر
کيش شما هستيم، ولي با مسلمانان
درمي‌آميزيم تا آنها را از جنگيدن با شما
سست کنيم؟ يا معني اين است: آيا ما بر
شما تسلط نداشتيم و اين امکان براي ما
موجود نبود که شما رابکشيم و مسلمانان را
عليه شما برانگيزيم؟ «و آيا شما را از
ضرر مسلمانان باز نداشتيم؟» يعني: آيا ما
با سست ساختن و ترسانيدن مسلمانان از
شما، آنها را از شما دور نکرديم تا

بدانجا که دل‌هایشان از دفاع سست شد و از انتقام گرفتن از شما ناتوان شدند؟
مراد آیه این است که: منافقان به آن گروهی گرایش پیدا می‌کنند که غلبه و پیروزی با وی باشد و به گروه غالب چنین وانمود می‌کنند که با آنان علیه گروه مغلوب همدست بودند. این است شیوه منافقان - خداوند Ψ لعنتشان کند.

کسانی از اهل اسلام که به پیروی از روش منافقان در کسب مال و جاه و قدرت، به صاحبان بهره‌های دنیا تمایل ورزند و با آنان از در تملق و دوستی و خضوع و فروتنی درآیند و در جانب مقابل با کسانی که بهره‌ای از دنیا ندارند، به‌درستی و سختی و بداخلاقی رفتار کنند و آنها را تحقیر و تمسخر نموده و با آنها به گونه ناپسند رفتار کنند، نیز شبیه این منافقان هستند - که خدای عزوجل اخلاق اهل نفاق را محو و

آنان را سیه‌روی و بی‌پناه گرداند. **«پس خداوند روز قیامت میان شما داوری می‌کند»** یعنی: ای مؤمنان و منافقان! بدانید که

خداوند Ψ به زودی در روز قیامت میان شما داوری می‌کند و در این روز است که حقایق آفتابی شده و پنهان‌کاریها برملا می‌گردد **«و خداوند هرگز برای کافران، بر»** زیان **«مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است»** اگر

مراد از (راه تسلط)، پیروزی و نصرت مؤمنان برآنان باشد، این در روز قیامت است و اگر مراد از آن، حجت و برهان باشد، این در دنیا است. یعنی: خداوند Ψ کافران را بر مؤمنان در حجت غلبه نمی‌دهد، بلکه حجت

همواره از آن مؤمنان است. برخی آیه را چنین معنی می‌کنند: خدای سبحان برای کافران بر زیان مؤمنان راه تسلطی قرار نمی‌دهد، مادامی که آنان پایبند عمل به حق بوده و به باطل راضی نباشند، پس تا زمانی که مؤمنان به شریعت خداوند Ψ عامل بوده و به‌طور بایدوشاید رهرو راه شریعت باشند، حتماً حق تعالی کفار و منافقان را سرکوب نموده و با برترساختن درجات مؤمنان بر درجات کفار و منافقان، کرامت اهل ایمان را نمایان می‌گرداند.

صاحب تفسیرالمنیر و حضرت شاه ولی‌الله دهلوی می‌گویند: «مراد آیه کریمه این است که خداوند Ψ کافران را بر مؤمنان چنان مسلط نمی‌سازد که اهل اسلام را به کلی مستأصل و ریشه‌کن ساخته و شوکت و دولت آنها را تماماً از بین ببرند بنابراین، آیه کریمه پاسخی است به منافقانی که به انتظار زوال و نابودی کامل دولت مؤمنان بودند و با کفار از آن‌رو سازش و همکاری می‌کردند که – به پندارخام خود – در هنگام ریشه‌کن شدن مؤمنان، از پایمال شدن بی‌مناک بودند».

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۴۲)

«منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند» با آشکارساختن ایمان و پنهان داشتن کفر. یامعنی این است: منافقان به دوستان خدا Ψ نیرنگ می‌زنند. پس به این معنی، حق تعالی فریببازی با دوستانش را – به عنوان گرامیداشتی برای مؤمنان – فریببازی با

خود معرفی کرد، چنان‌که در حدیث شریف قدسی آمده است: «هرکس دوست مرا آزار داد، بی‌گمان مرا آزار داده است». **«و حال آن که خداوند به آنان نیرنگ می‌زند»** یعنی: خداوند متعال با آنان چون نیرنگ‌زننده‌ای رفتار نمی‌کند، بدین‌گونه که آنان را در دنیا بر همان حال تظاهر به اسلام و می‌گذارد تا بدین‌وسیله خونها و اموالشان از تعرض مصون بماند و عذابشان را به سرای آخرت محول کرده و در برابر نیرنگشان، درك اسفل از دوزخ را جایگاهشان می‌گرداند **«و چون منافقان به‌سوی نماز برخیزند، با کسالت بر می‌خیزند»** پس درحالی نماز می‌خوانند که کاهل، کسل، دل‌مرده و گرانبارند، نه به ثوابی امیدوارند و نه از عذابی بیمناک و **«با مردم ریا می‌کنند»** ریا: نمایاندن کار و رفتاری پسندیده و زیبا به منظور نمایش دادن به مردم است، نه به منظور پیروی از امر خدا Ψ . در حدیث شریف آمده است: «هرکس نماز را در جایی که مردم او را می‌بینند، نیکو بخواند، اما در خلوت که کسی او را نمی‌بیند، آن را سرسری از سر بگذراند، این‌توهینی است که به آن بر پروردگار عزوجل اهانت روا داشته است». **«و یاد نمی‌کنند»** منافقان **«الله را جز اندکی»** یعنی: نماز نمی‌خوانند مگر اندکی زیرا منافقان اصلاً دور از دیدگان مردم نماز نمی‌خوانند. یا معنی این است: منافقان خدا Ψ را به تسبیح و تهلیل - جز به طور اندک و نادر - ذکر نمی‌گویند و اگر این

ذکر اندک هم خالصانه برای خدا Ψ بود؛ قطعاً بسیار بود، ولی این هم خالصانه نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ص در وصف نماز منافق فرمودند: «این نماز منافق است، این نماز منافق است، این نماز منافق است: منتظر آفتاب میماند تا چون آفتاب در میان دو شاخ شیطان قرار گرفت (یعنی در شرف غروب بود)، برمیخیزد، پس چهار منقار میزند و در آن خدا Ψ را جز اندکی یاد نمی‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سنگین‌ترین نمازها بر منافقان نماز عشاء و نماز بامداد است و اگر آنها می‌دانستند که در این دو نماز چه پاداشی است، حتماً به این دو نماز می‌آمدند، هرچند به حالت سینه‌خیز - یعنی بر روی زانو و شکم خویش...».

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا (۱۴۳)

«در میان این و آن مترددند» یعنی: منافقان در کار خویش میان مؤمنان و مشرکان و میان کفر و ایمان، متردد و دودل‌اند، نه ایمانی خالصانه می‌آورند و نه صراحتاً به کفر می‌پیوندند «و هرکه را خدا گمراه کند» یعنی: هرکه را خداوند Ψ خوار سازد و توفیق را از وی سلب نماید «پس هرگز راهی برای او نخواهی یافت» یعنی: راهی که او را به حق برساند، یا اصلاً برای او هیچ راهی نخواهی یافت؛ بلکه او هر روز در راهی است و هیچ ثبات و استقراری ندارد.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ
تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا (١٤٤)**

«اي مؤمنان! کافران را دوست نگیرید»
یعنی: کافران را از خواص و نزدیکان خویش
نگردانید و با آنان رابطه دوستی برقرار
نسازید «بجای» برادرانتان از «مؤمنان»
چنانکه منافقان چنین کردند «آیا می‌خواهید
در پیشگاه خداوند برای خود حجتی روشن» و
الزام آور «قرار دهید» که شما را به سبب
این حجت، یعنی موالات و دوستی با کافران،
عذاب کند؟ ابن‌عباسك می‌گوید: «سلطان»
در قرآن همه‌جا به معنای حجت است.

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (١٤٥)

«هرآینه منافقان در درک اسفل جهنم‌اند»
درك: فروترین پله و طبقه است و به آنچه
در بالا قرار دارد، «درج» گفته می‌شود.
یعنی: درجه در بلندی به کار می‌رود و
«درك» در پایینی. روایت شده است که دوزخ
دارای هفت طبقه است و منافق در فروترین
طبقه آن که «هاویه» نامیده می‌شود، قرار
دارد «و هرگز برای‌آنان هیچ یآوری نخواهی
یافت» که از این درک اسفل نجاتشان دهد.
عبدالله بن‌مسعودؓ می‌گوید: «منافقان در درک
اسفل در صندوقهای سربسته‌ای از آتش قرا
دارند». دلیل سخت‌تر بودن عذاب منافق از
کافر این است که:

۱- منافق در دنیا از شمشیر مسلمانان در
امان مانده است، پس عدالت ایجاب می‌کند که
در آخرت تاوان آن را بازپس دهد.

۲- علاوه بر این که منافق در کفر خود همانند کافر است، اسلام و مسلمین را هم به ریشخند گرفته است.

۳- کفر منافق شدید و غائله‌ها و فتنه‌گری‌های او بسیار است.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۴۶)

«مگر کسانی که توبه کردند» از نفاق خویش «و اصلاح نمودند» آنچه را با نفاق از احوال خویش فاسد ساخته بودند «و به خدا جنگ زدند» چنگزدن به حق تعالی؛ تمسک به او و اعتماد به وعده‌های وی است «و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند» به طوری که به اطاعت غیر وی آلوده نگردد «پس آن گروه، همراه مؤمنانند» در احکام دنیا و آخرت. سپس خداوند متعال آنچه را که به این مؤمنان وعده داده است، بیان نموده می‌فرماید: «و خداوند به زودی به مؤمنان پاداش بزرگی می‌بخشد» پس باید منافقان به سوی توبه و اصلاح بشتابند زیرا برای کسانی که به راه خلوص و صلاح برمی‌گردند، نیز مانند این پاداش است.

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا (۱۴۷)

«اگر شکر کنید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟» بدون تردید عذاب نمودن شما چیزی بر ملک و اقتدار حق تعالی نمی‌افزاید، چنان‌که عذاب نکردن شما چیزی از قدرت و ملک وی

نمی‌کاهد، پس اگر شکرگزار و مؤمن باشید، خدا Ψ از عذاب نمودن شما چه منفعتی می‌برد؟ ملاحظه می‌کنیم که در این عبارت، دعوتی لطف‌آمیز به منافقان پیشکش شده است تا خود را اصلاح نمایند. حق تعالی شکر را بر ایمان مقدم گردانید زیرا شخص عاقل در آغاز به نعمت‌های بزرگی که در وجود وی و دنیای هستی قرار دارد، می‌نگرد آن‌گاه شکر و سپاس مبهمی را تقدیم منعم خود می‌نماید و چون نگرش‌هایش به شناخت منعم انجامید، در اینجاست که به منعم ایمان می‌آورد، آن‌گاه دیگر پیوسته شکرگزار وی است «**و خدا همواره شکرپذیر داناست**» یعنی: قدردان بندگان در برابر طاعت آنهاست و در قبال شکرگزاریشان به ایشان اجر عظیمی می‌دهد و آن را از ایشان می‌پذیرد.

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا
(۱۴۸)

«**خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد**» مانند دادکشیدن و صدا بلند کردن در فحش و دشنام، حتی اگر آنچه که به شخص دشنام داده شده نسبت می‌دهند، صحیح نیز باشد؛ «**مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد**» یعنی: کسی که مورد ستم قرار گرفته، این حق را دارد که بانگ بردارد، داد بکشد و بگوید: فلانی بر من ستم کرد. به قولی دیگر: مراد این است که مظلوم می‌تواند ستمگر خود را نفرین کند. در حدیث شریف آمده است: «از دعای مظلوم پرهیزید زیرا در میان او و خداوند Ψ هیچ حجابی نیست».

همچنین مظلوم می‌تواند از ظالم شکایت کند و بگوید: «فلان بر من ستم کرد، یا فلان شخص ستمگری است». لذا برای کسی که مورد ستم قرار می‌گیرد، جایز است تا علیه ستمگرش سخنی را بر زبان آورد که برای او بد و آزار دهنده باشد. در حدیث شریف آمده است: «تعلل و بهانه‌جویی بدهکاری که به پرداخت بدهی خویش قادر است، ظلم است و موجب روا شدن مجازات و پایمال کردن حرمت و آبروی وی می‌گردد». اما برای مظلوم جایز نیست که در فریاد زدن به بدی علیه ظالم، از حق خود تجاوز کند که اگر چنین کرد، تجاوزگر به شمار می‌رود **«و خداوند شنوای دانا است»** داد و فریاد مظلوم را می‌شنود و ظلم ظالم را می‌داند. آن‌گاه حق تعالی بندگان را به گذشت و عفو برانگیخته و می‌فرماید:

إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا (۱۴۹)
«اگر خیری را آشکار کنید، یا پنهانش دارید» یعنی: اگر خیری را آشکارا یا پنهانی انجام دهید؛ «یا از بدی‌ای» که در حق شما می‌شود «عفو کنید» و اصلاً آن را به دل نگیرید «هرآینه خدا عفوکننده است» از بندگان و «توانا» است برانتقام گرفتن از آنان به سزای آنچه کرده‌اند. یعنی: به خدای سبحان اقتدا کنید زیرا او درعین توانایی‌ای که دارد، درمی‌گذرد و عفو می‌کند پس شیوه عفو و گذشت حتی در مواردی که شخص حق به‌جانب نیز باشد، بهتر است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ آمده است که رسول

خداص فرمودند: «بار مسؤولیت دو شخص دشنام دهنده بر کسی است که شروع به دشنام دادن میکند تا آن‌گاه که مظلوم از حد درنگردد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ مالی از صدقه دادن کم نشد و خداوند Ψ در برابر عفو جز عزت نیفزود و هر کس برای رضای خدا Ψ تواضع کند، حق تعالی وی را رفعت می‌دهد». پس عفو و گذشت از سوی کسی که به گرفتن حق خویش قادر است ولی در عین حال آن را به خدا Ψ وا می‌گذارد، بهتر است اما کسی که از گرفتن حق خویش ناتوان است، عفو و گذشت وی هم ارزشی ندارد. این دو آیه بر این امر دلالت دارند که عفو و گذشت و نگه‌داشت زبان، از قضایای اساسی در موضوع ایمان است زیرا سیاق آیات کلا درباره ایمان می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (١٥٠)

«کسانی که به خدا و پیامبران کفر می‌ورزند» کفر به برخی از پیامبران، در واقع کفر به خدا Ψ و به تمام پیامبران می‌باشد «و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند» یعنی: آنها به سبب کفر به برخی از پیامبران، به همه ایشان کفر ورزیده‌اند ولی در عین حال مدعی هستند که به خداوند Ψ ایمان دارند پس این در واقع جدایی‌افگندن است میان خدا و میان پیامبران «و می‌گویند: به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم» مراد از

آنان یهودیان اند که به حضرت موسی ایمان آورده و به حضرات عیسی و محمد ﷺ کفر ورزیدند. همچنین مراد نصاری هستند که به حضرت عیسی ایمان آورده اما به حضرت محمد ص کفر ورزیدند «و می‌خواهند میان این دو، راهی برای خود اختیار کنند» یعنی: می‌خواهند تا در میان ایمان و کفر، دینی بینابین را در پیش بگیرند تا خود را از حجتی که گریبانگیرشان می‌شود، برهانند. این آیه محکوم کننده اندیشه و رفتار کسانی است که تحمل نام کافر بر آنان دشوار می‌آید ولی در عین حال به تمام الزامات ایمان گردن نمی‌نهند و حق و حرمت آن را چنان که باید رعایت نمی‌کنند.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا (۱۵۱)

«آنان به حق کافرند» یعنی: آنان در کفر خویش کامل و تمام عیارند؛ کفري حقيقي و واقعي «و ما براي کافران عذابي خفتبار آماده کرده ایم».

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۱۵۲)

«و کسانی که به خدا و پیامبران ایمان آورده و میان هیچ‌کدام از آنان» با دیگری «فرق نمی‌گذارند» بلکه به همگی آنها ایمان دارند - و این صفت بعد از بعثت حضرت محمد ص در کسی جز پیروان ایشان فراهم نیست زیرا این امت محمد ص است که به تمام پیامبران و تمام کتاب‌های آسمانی ایمان دارد - آری! هم آنان اند که «خداوند به زودی

پاداششان را خواهد داد و خدا آمرزنده
مهربان است» آمرزنده گناهانشان است، اگر
گناهی داشته باشند؛ مهربان است به ایشان
در دنیا و آخرت.

این یکی از قواعد فهم موضوع کفر و ایمان
بود و آن‌گاه که این قاعده تثبیت شد، سیاق
آیات به بیان ستمگری یهودیانی می‌پردازد
که به رسول خداص ایمان نیاوردند:

**يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ
ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ
مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُّبِينًا (١٥٣)**

«اهل کتاب از تو می‌خواهند که یکباره
کتابی از آسمان برایشان نازل کنی». در
بیان سبب نزول آمده است: یهودیان از رسول
خداص خواستند تا در برابر دیدگانشان
به آسمان بالا رفته و بر صحت ادعای خود
کتاب نوشته شده‌ای را که دلیل راستگویی
ایشان باشد، یکباره بر آنان فرود آورند
چنان‌که موسی یکباره تورات را به میان
آنان آورد. گفتمی است که این درخواستشان
به انگیزه عناد و سرسختی و لجاجت بود، نه
از روی حقیقت‌جویی، به دلیل این که آن
ملعونان: «از موسی بزرگتر از این‌را
خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما
نشان بده پس صاعقه آنان را فروگرفت»
یعنی: آتشی از آسمان برآنان فرود آمد و
هلاکشان ساخت «به سزای ظلمشان» که از روی
عناد و لجبازی چنین درخواستی را مطرح
کردند و گرنه موسی خود نیز از خداوند
همین درخواست را کرد ولی درخواست وی از

روي ايمان و شوق بود اما آنان ايمان آوردن خود را به تحقق اين درخواست مشروط و معلق ساختند درحالي که رؤيت عيني پروردگار در دنيا ممتنع است. البته اين امر، مستلزم امتناع رؤيت پروردگار در آخرت نيست، به دليل اين که در باره وقوع حتمي اين رؤيت احاديث متواتري آمده است پس هرکه با اين آيه بر امتناع رؤيت پروردگار در روزقيامت استدلال کرده، مرتکب اشتباه آشکاري شده است. و از احاديث وارده در باره رؤيت پروردگار متعال در آخرت، اين حديث شريف رسول خدا ص است: «بيگمان شما در آخرت پروردگارتان را خواهيد ديد چنان که اين ماه را مي بينيد، در رؤيت پروردگار بر يكديگر ازدحام نميکنيد و در جاي بر يكديگر تنگ نميگيريد پس اگر مي توانستيد که نمازي قبل از طلوع خورشيد و نمازي قبل از غروب آن از شما فوت نشود، حتما اين کار را بکنيد».

«سپس گوساله را به پرستش گرفتند»^۱ بجز خدا Ψ «بعد از آن که بينات براي آنان آمد»
 يعني: بعد از آن که معجزات نهگانه موسي U را نيز ديدند، گوساله را به پرستش گرفتند. بينات: معجزات روشن - چون ید بيضا، عصا و شکافته شدن درياست **«و از آن هم درگذشتيم»**
 يعني: از آن لجبازي و عناد و گوساله پرستي شان هم - از روي فضل و بخشايش خویش - درگذشتيم و آنان را پاك

^۱ داستان گوساله پرستي شان در سوره هاي «بقره/ ۵۴»، «اعراف/ ۱۵۳ - ۱۴۸» و «طه/ ۹۸ - ۸» بيان شده است.

برنینداختیم «و به موسی سلطانی روشن»
یعنی: حجتی آشکار «عطا کردیم» که عبارت
از معجزات و نشانه‌های دیگر بود. اما آنان
با وجود همه این معجزات، باز هم به انحراف
و عناد خویش ادامه دادند.
حق تعالی «حجت» را «سلطان» نامید زیرا هر
کس دارای حجت باشد، خصمش را مقهور و
منکوب می‌گرداند.

**وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا
فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (١٥٤)**

«و کوه طور را برای گرفتن پیمان‌شان بالای
سرشان برافراشتیم» روایت شده است که: چون
قوم یهود از قبول شریعت موسی و پایبندی
به احکام تورات سرباز زدند، خدای عزوجل
کوه طور را بر بالای سرشان برافراشت تا
بدانجا که کوه همانند سایبانی بر بالای
سرشان قرارگرفت «و به آنان گفتیم:
سجده‌کنان از در درآید» یعنی: به دروازه
شهر بیت‌المقدس در حالی وارد شوید که
سرهایتان را فروانداخته باشید و این در
هنگامی بود که خداوند Ψ به آنان اذن فتح
بیت‌المقدس را داد اما آنان فرمان خدا Ψ را
دگرگون کردند و در حال خزیدن بر
نشیمنگاه‌هایشان وارد شهر شدند و در اینجا
نیز عصیان ورزیدند، چرا که طبیعتشان با
عصیان و مخالفت در آمیخته است «و به آنان
گفتیم: در روز شنبه تجاوز نکنید» و به
شکار ماهی نپردازید اما به شیوه
همیشگی‌شان مخالفت ورزیدند و عصیان کردند
«و از آنان پیمانی محکم گرفتیم» این همان

پیمانی است که پروردگار متعال از آنان در تورات گرفت، بر این که: اوصاف حضرت محمدص را که در تورات است، بیان کنند و آن را پنهان نمایند.

فَبِمَا نَقُضَهُمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَعِيرِ حَقِّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبَنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۵۵)

«پس به سزای پیمان شکنی شان» حرام ساختیم بر آنان پاکیزگی‌هایی را که بر آنان حلال بود. گفتنی است که تحریم پاکیزگی‌ها بر آنان، همان نتیجه‌گیری‌ای است که بعد از ادامه بحث در آیه (۱۶۰): (فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمْنَا...) مطرح می‌شود. و ادامه ماجرا این است: «و انکارشان نسبت به آیات خدا و کشتار ناحق آنان از انبیا» کشته‌شدگان حضرات یحیی و زکریا علیهما السلام و غیر ایشان بودند «و گفتارشان که دل‌های ما غلف است» غلف: جمع اغلف، به معنای پوشیده با غلاف است، یعنی: دل‌هایمان در پرده است، از این رو آنچه را که تو می‌گویی، فهم نمی‌کنیم «نه بلکه خدا به سبب کفرشان بر دل‌هایشان مهر زده» پس عدم پذیرش حق از سوی آنان، به سبب درغلاف بودن دل‌هایشان – به آن معنایی که اراده دارند – نیست بلکه بر اساس مهر زدن حق تعالی بر دل‌هایشان است «و در نتیجه، جز شماری اندک ایمان نمی‌آورند» بنابراین، سبب عدم پاسخگویی‌شان به ندای حق، کمی یا نبود ایمان در آنان است.

وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا (۱۵۶)

«و به سبب کفرشان» به مسیح U «و سخنان که به مریم بهتان بزرگی زدند» آن سخن، متهم ساختنش به زنا با شخصی به نام یوسف نجار از صالحان، بود.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ
وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا
اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا (١٥٧)

«و به سبب گفته‌شان که ما مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم» یهودیان به دروغ ادعا کردند که عیسی U را کشته‌اند و به قتل وی افتخار کردند. شاید یادکردن عیسی به نام پیامبر خدا از سوی آنان نیز، به قصد استهزا و ریشخند بود زیرا یهود منکر رسالت عیسی U هستند و به این که عیسی U پیامبر است اعتراف نمی‌کنند. بنابراین، آنها فقط به کفر اکتفا نکردند بلکه به ادعای کشتن عیسی U نیز افتخار و شادمانی کردند «و حال آن که نه او را کشتند و نه بر دار کردند» و این ادعایشان دروغی بیش نیست «ولیکن امر بر آنان مشتبه شد» یعنی: شبه عیسی U بر غیر وی افکنده شد و آنها کس دیگری را به جای عیسی U کشتند درحالی که از حقیقت حال وی در شک بودند «و بی‌گمان کسانی که در باره عیسی اختلاف کردند» به این ترتیب که برخی از آنان گفتند: او را کشتیم! اما کسانی که بالا بردن وی به سوی آسمان را دیدند، گفتند: نه! او را نکشتیم. بعضی گفته‌اند: اختلاف در میانشان از آنجا ناشی شد که فرقه‌نسطوری‌ها از

نصاري گفتند: عيسي - العياذبالله - از جهت انساني (ناسوت) خود بر دار كشيده شد نه از جهت خدائي (لاهورت) خود. و فرقه ملكانيها گفتند: كشتن و بر دار كشيدن مسيح به كمال و تمام در ناسوت و لاهوت وي انجام شده. پس آنها «از حال او در شكند» و در تردد و سردرگمي، در اين شك و ترديدشان دست و پا زده و در جهل خويش سرگردان و متحيرند «و هيچ علمي بدان ندارند، فقط از حدس و گمان پيروي ميكنند» يعني: آنان به حال مسيح علمي قاطع ندارند بلكه فقط از گمانشان پيروي ميكنند و از اينرو مضطرب و مترددند «و او را به يقين نكشته اند» يعني: كشتن وي در نزدشان يقيني نيست بلكه امري مشكوك و موهوم است. يا معني اين است: قطعا و يقينا او را نكشته اند.

بَلِّغْهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (١٥٨)

«بلكه خدا او را به سوي خود بالا برد» بيان بالا بردن عيسيؑ به آسمان در سوره «آل عمران/٥٥» گذشت. در روايت ابن عباسؓ آمده است: «آنگاه كه خدای عزوجل اراده بالابردن عيسي را كرد... عيسيؑ به يارانش كه دوازده تن از حواريون بودند، گفت: كداميك از شما حاضر است تا شباهت من در وي افگنده شده و بجايم كشته شود و به پاداش اين كار، در عين درجه و مرتبه ام (در بهشت) همراه من باشد؟ پس تازه جواني از كم سن و سال ترين ايشان برخاست و داوطلب اين كار شد... آنگاه شباهت عيسيؑ در وي

افکنده شد و عیسیٰ از روزنه‌ای که در آن خانه بود، به سوی آسمان برکشیده شد. یهودیان که خانه را در محاصره خود داشتند، به طلب وی به خانه درآمدند و شبیه وی را گرفته به قتلش رساندند، سپس بر دارش آویختند...». «**و خدا غالب و حکیم است**» غالب و تواناست؛ پس هر کس که به آستانش التجا نماید، بی‌پناه نمی‌ماند، با حکمت است؛ در تمام آنچه که می‌آفریند یا انجام می‌دهد و از جمله در امر بالابردن عیسیٰ.

وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
(۱۵۹)

«و از اهل کتاب کسی نیست، مگر آن که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد» یعنی: هیچ یهودی یا نصرانی نمی‌میرد، مگر این که به مسیح ایمان آورده باشد. به قولی معنی این است: عیسیٰ نمی‌میرد مگر این که تمام اهل کتاب در عصر وی - آخرالزمان - به او ایمان می‌آورند. به قولی دیگر معنی این است: گروه‌هایی از اهل کتاب در زمان برانگیختن عیسیٰ در آخرالزمان، او را درمی‌یابند و به او ایمان می‌آورند. پس مراد؛ ایمان آوردن به وی در هنگام فرودآمدنش از آسمان در آخرالزمان است چنان‌که احادیث زیادی در این باره نقل شده و قول راجح نیز همین است. خاطر نشان می‌شود که امت اسلام برفرو آمدن عیسیٰ از آسمان در آخرالزمان اجماع دارند و از

رسول خداص بیشتر از هفتاد حدیث و از صحابه کرام ۷ بیشتر از چهل اثر در این باره وارد شده است.^۱ نصاری نیز بر همین عقیده اند و از کتابهای یهود نیز این استنباط برمی آید.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره τ آمده است که رسول اکرم ص فرمودند: «فرزند مریم به عنوان حاکمی عادل در میان شما فرود می آید، صلیب را می شکند، خوک (دجال) را می کشد، جزیه را وضع می کند، مردم را به سوی اسلام فرامی خواند و خدای عزوجل در زمان وی تمام ملل - بجز ملت اسلام - را هلاک می گرداند... سپس در روی زمین امنیت عام و تام برپا می شود... و عیسی چهل سال زندگی می کند، آن گاه می میرد و مسلمانان بر وی نماز جنازه می گزارند...». «و روز قیامت او» یعنی: عیسی ν «بر آنان» یعنی: بر اهل کتاب «گواه است» علیه یهود شهادت می دهد که او را تکذیب کرده اند و علیه نصاری شهادت می دهد که در وی غلو و افراط کرده اند تا بدانجا که گفتند: او فرزند خداست. همچنین عیسی ν در حق کسانی که حقیقتاً به او ایمان آورده اند، گواهی می دهد.

^۱ عبدالحی لکنوی در این باره، کتابی به نام: «التواتر المصریح فی نزول المسیح» تألیف نموده است، کسی که خواهان تحقیق در این موضوع است، به آن کتاب مراجعه کند.

فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا (١٦٠)

«پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد» که این ستم بزرگ عبارت از: جرایم متعدد آنهاست، همان جرایم و جنایاتی که در آیات سابق برشمرده شد، «و» نیز «به سبب این که آنان» خود و دیگران «بسیاری را از راه خدا بازداشتند» با جلوگیری از پیروی محمدص، تحریف کتاب خدا، کشتن انبیاء و دیگرگناهان معروفی که از آنان سرزد. آری! به همه این اسباب: «چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم» نه به سبب دیگری پس این پندارشان نادرست است که این محرمات بر پیشینیانسان نیز حرام بوده است.

خدای سبحان چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حرام شد، در آیه: (وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ...) «انعام/ ۱۴۶» بیان نموده است. ابن‌کثیر می‌گوید: «ممکن است این تحریم، تحریم قدری باشد، به این معنی که خداوند متعال آنان را برتأویل و تحریف کتابشان برگماشت به طوری که چیزهای حلال را بر خود حرام کردند تا بر خود سخت بگیرند. همچنین محتمل است که این تحریم، تحریم شرعی بوده و از سوی حق تعالی انجام گرفته باشد. به هر حال؛ مهم این است که بدانیم: این فرموده حق تعالی (حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ) : (برآنان چیزهای پاکیزه‌ای را حرام نمودیم که برایشان حلال شده بود)، متعلق به تمام ماقبل و مابعد خود؛ یعنی به تمام آیات

(۱۶۶) تا (۱۵۵) مربوط است و بسان نتیجه‌گیری‌ای برای این آیات می‌باشد.

وَأَخَذَهُمُ الرَّبُّ وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۱۶۱)

«و نیز به سبب رباگرفتنشان - با آن که از آن نهي شده بودند - و به ناروا مال مردم خوردنشان» به رشوه و سایر وجوه حرامی که می‌گرفتند؛ ما آن چیزهای پاکیزه را بر آنان حرام ساختیم «و ما برای کافرانشان عذابی دردناک آماده کرده ایم» در آخرت هم، به علاوه عذاب دنیا.

لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا (۱۶۲)

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه درباره عبدالله بن سلام، ثعلبه بن سعیه، اسد و زیدبن سعیه و اسدبن عبید نازل شد که به اسلام در آمده و رسالت حضرت محمدص را تصدیق کردند.

«لیکن راسخان آنان در علم» یعنی: پایداران و ثابتقدمان از اهل کتاب در علم کتاب «و مؤمنان» مراد از مؤمنان، یا مؤمنان اهل کتاباند، یا مؤمنان مهاجر و انصار، یا همگی آنان. آری! اینان «به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند و بخصوص نمازگزاران و زکات دهندگان و مؤمنان به خدا و روزبازپسین، به زودی به ایشان پاداشی بزرگ خواهیم داد».

آن‌گاه حق تعالی خبر می‌دهد که فرستادن وحی و فرود آوردن کتاب بر محمدص امری نوپدید نیست بلکه خداوند متعال چنان‌که بر سایر پیامبران[‡] وحی فرستاد؛ به آن حضرتص نیز وحی و کتاب فرستاد:

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا (١٦٣)

«ما همچنان‌که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، به تو نیز وحی فرستادیم» پس ای محمدص! کار تو در امر رسالت، مانند کار انبیای پیشین[‡] است و تو تافته جدا بافته‌ای نیستی. از نوح^۱ مخصوصاً یادآوری شد زیرا او اولین پیامبری است که بر زبانش قوانین الهی مشروع گردید.

ابن اسحاق از ابن عباس^ک در بیان سبب نزول روایت می‌کند: آیه کریمه درباره جمعی از یهودیان از جمله عدی بن زید نازل شد که به رسول خداص گفتند: خداوند[‡] پس از موسی به هیچ‌کس وحی نفرستاده است. «و نیز به سوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط وحی فرستادیم» اسباط: قبایلاند از تبار یعقوب، یعنی: به سوی پیامبران آن قبایل وحی فرستادیم – واللّه اعلم. «و» نیز وحی فرستادیم به سوی «عیسی و ایوب و یونس و سلیمان و به داوود زبور بخشیدیم» زبور: کتاب نازل شده بر داوود^۱ است. قرطبی می‌گوید: «زبور دارای یکصد و پنجاه سوره است که در آنها حکمی از احکام و حلال و حرام

بیان نشده بلکه همه آنها حکمت و اندرز است». مزمور: فصلي است مشتمل برسخناني از داوود^۱ که در آن به بارگاه خدای عزوجل از دشمنانش دادخواهی می‌کند، خداوند^۲ را علیه آنها به یاری می‌خواند و گاهی هم در آن به موعظه‌هایی می‌پردازد.

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا (۱۶۴)

«و پیامبرانی» یعنی: فرستادیم پیامبرانی را «که داستان آنان را بر تو خوانده‌ایم» و اخبار آنان را به تو گفته‌ایم «پیش از این» در همین سوره و در غیرآن از سوره‌های قرآن – که ایشان مجموعاً بیست و پنج پیامبر اند «و پیامبرانی که داستان آنان را بر تو نخوانده‌ایم» و سرگذشت آنان را به تو بازگو نکرده‌ایم زیرا در قرآن از آنها ذکری نرفته است «و خداوند آشکارا با موسی سخن گفت» حقیقتاً نه مجازاً، بی‌میانجی و واسطه‌ای. گفتنی است که مخصوص ساختن موسی^۳ به سخن‌گفتن، تشریف و گرامیداشتی برای وی است که نشانه قدر و منزلتش به بارگاه خدای سبحان می‌باشد و بدین جهت، موسی^۴ «کلیم‌الله» لقب گرفت. در حدیث شریف به روایت ابو ذر^۵ آمده است که: «از رسول خدا پرسیدم که شمار انبیا چند تن است؟ فرمودند: صد و بیست و چهار هزار تن. گفتم: رسولان ایشان چند تن‌اند؟ فرمودند: سیصد و سیزده تن – جمعی بسیارند». ابن‌کثیر می‌گوید: «انبیایی که نامهایشان در قرآن ذکر شده است

عبارتند از: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل و سرور همه آنان محمد علیهم الصلاه والسلام».

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَاسٍ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۶۵)

«پیامبرانی که مژده دهنده و بیم دهنده بودند» مژده دهنده بودند به مطیعان و بیم دهنده بودند به گناهکاران «تا پس از فرستادن پیامبران، مردم را بر خداوند حجتی نباشد» یعنی: آنها را به خاطر آن فرستادیم تا بعد از فرستادنشان، هیچ بهانه و عذری برای هیچ بهانه جویی باقی نماند. همین مضمون در سوره «طه/۱۳۴» چنین آمده است: (و اگر پیش از آن آیات و معجزات، آنان را به عذابی نابود می‌ساختیم، بی‌شک می‌گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و زار شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟) «و خدا عزیز و حکیم است» یعنی: بر مجازات منکران در برابر انکارشان غالب و تواناست و در برانگیختن پیامبران دارای حکمت است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود آمده است که رسول خدا ص فرمودند: «هیچ کس از خداوند Ψ غیرتمندتر نیست، بدین جهت بی‌حیایی و زشتی‌ها را - چه علنی باشد چه پنهان - حرام گردانید و هیچ کس از خداوند Ψ مدح و ستایش را بیشتر دوست

ندارد بدین جهت، او خودش را ستایش گفت و هیچ کس عذر را بیشتر از خداوند Ψ دوست ندارد، بدین جهت است که او پیامبران را مژده دهنده و بیم دهنده فرستاد» تا برای هیچکس در رد و انکار حق، عذری باقی نماند.

شهید سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «چون خدای سبحان می‌دانست که عقل انسان در رساندن وی به سرمنزل هدایت، ابزار ناقصی است و عقل از ترسیم راه و روشی راستین برای انسان در زندگی دنیا قاصر است پس حکمت و رحمت وی چنین اقتضا کرد که پیامبران را به سوی مردم بفرستد و مردم را مورد بازپرسی قرار ندهد مگر بعد از تبلیغ و رسالت».

لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا
(۱۶۶)

ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس τ روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خداص آمدند، رسول خداص به آنان فرمودند: به خدا سوگند من خوب می‌دانم که شما به خوبی می‌دانید که من فرستاده خدا هستم! ولی آنان در جواب آن حضرت «گفتند: خیر! ما به چنین چیزی علم و آگاهی نداریم! این بود که خدای عزوجل نازل فرمود: «لیکن خدا به» حقانیت «آنچه بر تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد و آن را به علم خویش نازل کرده است» یعنی: چون حق تعالی به شایسته بودن برای رسالت، عالم و داناست، از این رو قرآن را بر تو

فروود آورده، علمی که دیگران از آن بی بهره اند. یا کتاب را به سبب علمی که به مصالح بندگان داشت، فروود آورد. دلیل این که حق تعالی قرآن را به علم خویش فروفرستاد این است که: قرآن دربرگیرنده اموری است که علم انسان مطلقاً از آنها قاصر است و هرگز ممکن نیست که علم وی به آنها برسد - مانند دانستن امور غیبی - یا مخصوصاً در زمان نزول قرآن ممکن نبود که علم انسان به آنها برسد - چون بسیاری از رازهای این کائنات «و فرشتگان نیز گواهی می دهند» به نبوت و رسالت رسول خداص «و کافی است که خدا گواه باشد» بر معجزات که دلیل صحت نبوت توست، هرچند دیگران گواهی ندهند پس بر تکذیب کفار اندوهگین نباش زیرا گواهی خدای عزوجل برایت کافی است و معجزاتی که به تو داده است دلایل روشن و قاطعی بر صحت نبوت توست.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا (۱۶۷)

«هرآینه کسانی که کافر شدند و از راه خدا» که دین اسلام است، مردم را «بازداشتند» با انکار نبوت حضرت محمدص و با این سخنشان که: اوصاف وی را در کتاب خویش نمی یابیم بلکه آنچه می دانیم این است که نبوت در نسل هارون و داوود منحصر می باشد! و با این سخنشان که: شریعت موسی منسوخ نمی شود؛ آنان «بی تردید به گمراهی دور و درازی افتاده اند» زیرا به علاوه کفر خود، دیگران را نیز از راه حق باز داشته اند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا (١٦٨) إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (١٦٩)

«هرآینه کسانی که کفر ورزیدند» با انکار وجود خدای سبحان و انکار آیات و کتابها و پیامبرانش «و ظلم کردند» به دیگران؛ با بازداشتنشان از راه راست، یا ظلم کردند بر محمدص؛ با کتمان نبوت ایشان، یا ظلم کردند بر خود؛ با کفر خویش «خداوند بر آن نیست که آنان را بیامرزد» چنانچه بر کفر خویش استمرار ورزند و برکفر بمیرند «و» خداوند برآن نیست که آنان را «به راهی هدایت کند» در راستای خیر و رشد و رستگاری؛ «مگر راه جهنم» زیرا آنان با انتخاب بدی که داشتند و با زیاده روی در شقاوت خویش، مرتکب اعمالی شدند که موجب این فرجام نامیمون برای آنان میشود «که جاودانه تا ابد در آن میمانند» یعنی: به جاودانگی همیشگی ای که هیچ پایانی ندارد «و این امر» یعنی: جاودانه ماندن ابدی آنان در جهنم «بر خدا آسان است» زیرا هیچ چیز بر خدای سبحان دشوار نیست. این آیه و آیه قبل، در مورد گروهی است که خدای عزوجل به علم ازلی خویش دانسته است که آنان ایمان نمی آورند بلکه بر کفر می میرند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَمِنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا (١٧٠)

«ای مردم! این پیامبر، حق و حقیقت را از جانب پروردگارتان برای شما آورده است پس

ایمان بیاورید که به خیر شماست» یعنی: ایمان آوردن برای شما بهتر است و به خیر و صلاح شماست بنابراین، کسی که دین حق و راستین خدای عالمیان را می‌خواهد، باید بداند که آن دین؛ فقط دین محمدص است «و اگر کافر شوید» یعنی: اگر بر کفرتان پایدار باشید، بدانید که: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست» پس کسی که آفریننده شما و کائنات دیگر باشد، قطعاً بر مجازاتتان در برابر افعال زشتتان نیز تواناست و هم او از شما و از ایمانتان بی‌نیاز بوده و از کفر و ناسپاسیتان متضرر نمی‌شود «و خدا دانای حکیم است» داناست به آنان که ایمان می‌آورند یا کفر می‌ورزند و با حکمت است؛ از آن‌رو که میان مؤمن و کافر در جزا برابری قائل نمی‌شود.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (١٧١)

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید» غلو: افراط و درگذشتن از حد است. مراد، غلو نصاری دربارۀ عیسی است – تا بدانجا که او را به خدایی گرفتند. در حدیث شریف آمده است که رسول خداص فرمودند: «در مدح و ستایش من مبالغه نکنید چنان‌که نصاری دربارۀ عیسی‌بن مریم مبالغه کردند زیرا جز این نیست که من بنده خدا هستم پس بگویید: محمد بنده خدا و رسول وی». در مقابل

افراط نصاري در تقدیس عیسی^ص، تفریط یهود در دشمني و اهانت به وي است تا بدانجا که به او - پناه برخدا - نسبت حرامزادگی دادند. گفتني است که غلو دري فراخ دارد و شامل امور بسياري ميشود؛ از عقاید گرفته تا عبادات و غیره «و» اي اهل کتاب! «بر الله جز حق را نگویید» يعني: حق تعالي را جز به صفات عليا و اسمای حسناي وي و جز به آنچه که سزاوار وي است از حق وصف نکنید پسبراي او زن و فرزند قرار ندهید چنانکه یهود گفتند: عزیز پسر خداست و نصاريگفتند: مسیح پسر خداست. قطعاً چنین باورهاي ناروایی در مورد پروردگار سبحان، تجاوز از حق و حقیقت است «جز این نیست که مسیح - عیسیبنمریم - پیامبر خداست» پس او نه فرزند خدای سبحان است و نه پروردگار بلکه پیامبري است همچون سایر پیامبران. ابن منظور در لغتنامه «لسان العرب» درباره وجه تسمیه مسیح چند وجه یاد کرده است، از جمله این که: چون عیسی^ص بیماران اکمه و ابرص را با مسح کردن بدن آنها به اذن الهی شفا ميشخشد؛ او را مسیح نامیدند. یادآور ميشویم که کلمه مسیح یازده بار در قرآن به کار رفته است. «و» مسیح «کلمه اوست که آن را بهسوي مریم افکنده» يعني: پروردگار متعال مسیح^ص را با کلمه (کن) تکوینی خویش ایجاد کرد لذا او بی واسطه پدر، بشري گردید و مانند سایر افراد بشر با مقیاسهاي عالم اسباب آفریده نشد. یا مراد این است که: عیسی^ص کلمه خداست زیرا او وسیله هدایت قرار ميگیرد چنانکه کلمات

وسيله هدايت قرار مي‌گيرند «و رُوحِي از جانب الله است» زيرا حق تعالي جبرئيل را فرستاد تا بر گريبان پيراهن مريم بدمد و او بعد از آن به اذن الله Ψ باردار شد.

نسبت دادن روح به سوي الله Ψ در اينجا، براي تکریم و تشریف است چنان که اضافت ناقه و بيت به سوي حق تعالي در آيه: (هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ) «اعراف/۷۳»، و آيه: (وَظَهَرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ) «حج/۲۶» براي تکریم و تشریف بيت و ناقه است وگرنه تمام ارواح، تمام شترها و تمام خانه‌ها آفريده حق تعالي است. مسيح (روح) ناميده شد؛ زيرا او به اذن الله Ψ مردگان جسم و جان را زنده مي‌کرد و مرده دلان را نيز به اذن الله Ψ با انوار حياتبخش دين حق حيات مي‌بخشيد

«پس به خداوند و پيامبرانش ايمان بياوريد» يعني: ايمان آوريد به اين که حق تعالي خدای يگانه‌اي است که کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و هیچکس همتاي وي نيست و ايمان آوريد به اين که پيامبرانش همگي راستگويند پس نه تکذيبشان کنيد و نه در مورد آنان چنان غلو و افراط نماييد که برخي از آنها را به خدایي برگزينيد «و نگويد معبودان سه‌اند» نصاري با مذاهب و فرقه‌هاي گونه‌گوني که دارند، همگي بر تثليت (سه‌گانه‌پرستي) متفق‌القول‌اند. البته مرادشان از (ثلاثه)، اقانيم سه‌گانه است، بدین‌گونه که آنان خدای سبحان را «جوهر واحد» يعني موجود قائم به نفسي مي‌شناسند که داراي سه اقنوم (اصل و تشخص) است، اقنوم وجود، اقنوم حيات و اقنوم علم. و

بسا میشود که از اقانیم ثلاثه به «اب» و «ابن» و «روح القدس» تعبیر میکنند. همچنین مرادشان از معبودان سه‌گانه، خدای سبحان، مریم و مسیح است. شکی نیست که نصاری در این پندارهایشان، در گزافه و نادانی و خبطی عمیق درافتاده‌اند. **«بازایستید از این» عقیده باطل تثلیث «که به خیر شماست»** این بازایستادن لذا از این عقیده کفرآمیز بدر آید **«جز این نیست که الله معبودی یگانه است»** و برای او شریکی نیست **«پاک و منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد»** به پاکی و تنزیهی تمام، آخر چگونه برای او فرزندی است درحالی که: **«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست»** پس شریک یا فرزندی هم که برای او قرار دادید، نیز از جمله این‌آفریده‌ها و در قلمرو ملک اوست **«و خداوند کارسازی را کافی است»** او تدبیر کار آسمانها و زمین را بسنده است پس کسی به فرزند نیاز دارد که خودش از عهده کاری برنیاید و لذا به فرزندی نیازمند گردد که او را یاری نماید در حالی که خدای سبحان از همه چیز بی‌نیاز است و همه به او نیازمندند پس چگونه او دارای فرزندی است؟!

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا (١٧٢)

«مسیح هرگز ابا ندارد از این که بنده خدا باشد» یعنی: مسیح نه از بندگی خدا ننگ و نفرت دارد، نه عبودیت برای حق تعالی را عیب می‌پندارد و نه خود را از مقام بندگی که بلندترین مقام برای انسان است برتر

می‌شناسد بلکه او به حق این بندگی را کرامتی بزرگ برای خود دانسته و هرگز از آن برائت نمی‌جوید، چنانچه نصاری خود در انجیل می‌خوانند که: عیسی^ص پیوسته به سوی خدا تضرع و زاری می‌کرد و او را پرستش می‌نمود و می‌گفت: پروردگار معبود ما، خدایی است یگانه. **«و نه فرشتگان مقرب ابا می‌ورزند»** و تکبر می‌کنند از این که بندگان مطیع خدای سبحان باشند. این رد پندار نصاری و پرستندگان فرشتگان از قوم عرب است. مراد از: فرشتگان مقرب، **«کروبیان»**، یعنی فرشتگانی اند که پیرامون عرش به سر می‌برند، چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل: و کسانی که در طبقه ایشان قرار دارند.

علما در باب افضلیت بشر بر فرشتگان گفته‌اند: خواص بشر – یعنی انبیایشان – بهتر از خواص فرشتگان، یعنی رسولان ایشان^ﷺ چون جبرئیل و میکائیل و عزرائیل... هستند اما خواص فرشتگان از عوام مؤمنان بشر بهترند و عوام مؤمنان بشر – که مراد صالحان ایشانند – بهتر از عوام فرشتگان اند. **«و هر کس از پرستش حق تعالی ابا داشته باشد و کبر بورزد»** یعنی: هر کس به انگیزه تکبر و بزرگشماری خویش، از عبادت خداوند متعال سرباز زند **«پس به زودی خداوند همگی آنان را»** اعم از ابا آورندگان و غیر آنان را **«نزد خویش گرد می‌آورد»** و با حسابرسی عادلانه خویش، هر کس را در برابر عملش، جزای مناسب می‌دهد.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (١٧٣)

«اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداششان را به تمام و کمال می‌دهد و از فضل خود به ایشان افزون‌تر می‌بخشد و اما کسانی که استنکاف و استکبار ورزیده‌اند، به عذابی دردناک دچارشان می‌سازد و در برابر خداوند برای خود هیچ یار و یابری نمی‌یابند» تفسیر نظیر این آیه گذشت.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا (١٧٤)

«ای مردم! درحقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است» با کتابها و پیامبرانی که به‌سوی شما فرستاده و با معجزات و برهانهایی که برای شما نمایانده است. برهان: دلیل از بین‌برنده عذر، و حجت: دورکننده شبهه است. «و ما به‌سوی شما نوری تابناک نازل کردیم» که همانا قرآن است. قرآن را نور نامید زیرا به‌وسیله آن از ظلمت گمراهی به فراخنای نور هدایت، راهیاب توان شد پس این نور تابناک راه شما را روشن می‌سازد و همه قضایا را فرارویتان واضح و آشکار می‌گرداند به‌طوری که در برابر عقلها و دل‌هایتان هیچ تاریکی‌ای باقی نمی‌گذارد.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا (١٧٥)

«اما کسانی که به الله ایمان آوردند و به او جنگ زدند» یعنی: به آستان الله Ψ ، یا به نور یاد شده که قرآن است، جنگ زدند «پس به زودی آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش در» بهشت در «آورد و ایشان را به سوی خود، به راهی راست هدایت کند» راهی که در آن هیچ کژی‌ای نیست، که این راه عبارت است از: تمسک به اسلام و ترک غیرآن از ادیان. در حدیث شریف به روایت علی τ از رسول خداص آمده است که فرمودند: «قرآن صراط مستقیم خداوند و حبل متین اوست». همچنین در حدیث شریف به روایت علی τ آمده است که رسول خداص فرمودند: «هان! آگاه باشید که به زودی فتنه‌هایی رخ خواهد داد. گفتم: یا رسول‌الله! راه خروج از آن فتنه‌ها چیست؟ فرمودند: کتاب خدا...».

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا أُثْتَيْنِ فَلَهُمَا النُّثْلَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (١٧٦)

در بیان سبب نزول آیه کریمه از جابر بن عبدالله τ روایت شده است که فرمود: من بیماری از هوش رفته بودم که رسول خداص به عیادتم آمدند، آن‌گاه بر من آبی پاشیدند، به هوش آمدم و به ایشان گفتم: میراث‌بران من فقط «کلاله» هستند، بفرمایید که تقسیم میراث ایشان چگونه است؟ در این هنگام حق تعالی آیه فرائض (میراث) را نازل کرد.

«از تو فتوي مي‌طلبند» درباره کلاله «بگو: خداوند درباره کلاله به شما چنین فتوي مي‌دهد» کلاله: کسي است که پدر و فرزندی ندارد. تفسیر آن در آغاز این سوره «آیه/۱۲» نیز گذشت. «اگر مردی هلاک شود» یعنی: بمیرد «و فرزندی نداشته باشد» فرزندی: لفظ مشترکی است که بر پسر و دختر هر دو اطلاق می‌شود. به ذکر عدم وجود فرزند در اینجا بسنده شد - با آن که عدم وجود پدر نیز در کلاله معتبر است - به خاطر روشن بودن این حکم. والله اعلم «و» آن مرد کلاله «خواهری داشته باشد پس نصف ترکه از آن اوست» مراد از خواهر: به اجماع علما خواهر اعیانی است که از پدر و مادر شخص است و اگر خواهر اعیانی نبود، خواهر پدری (علاتی) نیز قائم مقام اوست، نه خواهر مادری (اخیافی) زیرا سهم خواهر مادری - چنان‌که در آیه (۱۲) از همین سوره گذشت - سدس (یک ششم) قسمت مال متروکه است. جمهور علما برآنند که خواهران پدری و مادری (اعیانی)، یا خواهر پدری (علاتی) همراه با دختران متوفی، عصبه به‌شمار می‌روند و اگر با آنان برادری نبود، مال باقی مانده از ذوی‌الفروض (سهم‌بران) را همراه با دختران متوفی به ارث می‌برند بنابراین، اگر از متوفی یک دختر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر نصف ترکه و سهم خواهر نیز نصف آن است و اگر از وی یک دختر و یک دختر پسر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر، نصف و سهم دختر پسر، سدس و سهم خواهر، باقی‌مانده مال است - از راه عصبه

بودن. «و» اگر زنی بمیرد و برادری داشته باشد «آن برادر از او ارث می‌برد» یعنی: همه ترکه خواهرش را به ارث می‌برد «در صورتی‌که زن فرزندی نداشته باشد» مراد فرزند ذکور است. همچنان برادر، ترکه باقی‌مانده از ذوی‌الفروض را به ارث می‌برد. مثلاً اگر از زن، شوهر و برادری بجا ماند، شوهر نصف ترکه را می‌برد و باقی‌مانده ترکه، یعنی نصف دیگر، به‌طریق تعصیب از آن برادر می‌شود. این حکم کلی در مورد همه عصبات است که اگر با خود ذوی‌الفروضی نداشته باشند، کل مال متروکه را می‌برند و درغیرآن، ایشان باقی‌مانده مال متروکه را بعد از سهم ذوی‌الفروض، به ارث می‌برند «پس اگر خواهران دو تن باشند» یا بیشتر از دو تن «برای آنان دوسوم ترکه میت است» اگر میت فرزندی نداشته باشد - چنان‌که گذشت «و اگر آنان» که از راه اخوت میراث می‌برند «گروهی برادر و خواهر باشند» یعنی: برادر و خواهر باهم مختلط باشند «پس برای هر مرد» از آنان «سه‌می مانند سهم دو زن است» درآنچه از ترکه که از راه تعصیب می‌گیرند «خدا برای شما بیان می‌کند» حکم میراث «کلاله» و سایر احکام را «تا گمراه نشوید» زیرا دوست ندارد که در ظلمت نادانی، از وادی گمراهی سر بیرون آورید «و خداوند به هرچیزی دانا است» و ازجمله به تقسیم نمودن میراث‌های شما در میان بازماندگان ارث‌برتان، به روش شایسته و نمونه‌ای که مقتضای حکمت بالغه اوست.

در حدیث شریف به روایت عمرؓ آمده است که فرمود: از رسول خدص هیچ حکمی را بیشتر از حکم کلاله سؤال نکردم تا بدانجا که آن حضرتص از اصرار زیاد من بر این سؤال به ستوه آمده و با انگشت خویش به سینه ام زدند و فرمودند: «مگر آیه صیف^۱ که در آخر سوره نساء است، برای کفایت نمی‌کند؟». خطابي می‌گوید: «حق تعالی درباره کلاله دو آیه نازل کرد، یکی را در زمستان؛ و آن آیه اول سوره نساء است که حکم کلاله را به اجمال بیان می‌کند و دیگری در تابستان، که آیه آخر سوره نساء است پس آیه اول را آیه (شواء: زمستان) و آیه دوم را آیه (صیف: تابستان) نامیدند». همچنان از عمرؓ روایت شده است که فرمود: «ای کاش رسول خدص در مورد سه قضیه زیر به ما فرمانی می‌دادند که در برابر آن بازمی‌ایستادیم و حکم نهایی و فیصله‌کنی از آن می‌گرفتیم: ۱- حکم میراث جد (پدر بزرگ). ۲- حکم میراث کلاله. ۳- بابی از بابهای ربا».

^۱ یعنی: آیه‌ای که در تابستان نازل شده است.